بسم الله الرحمن الرحیم

نسخهٔ نفیسهٔ عتیقهٔ ممتازه یکی از اقدم تفاسیر
قرآن مجید بزبان فارسی که تاریخ کتابت آن
در آخر سورهٔ آل عمران ۱۹ جمادی الاولی سنه ۸۹۸
قید شده است

من مواهب الباری عز اسمه وجل ذکره
لدی الراجی رحمته وغفرانه السید محمد علی [illegible]
الاصفهانی [illegible]
والحمد لله علی نعمه کلها


مجلس شورای ملی
کتابخانه

بسم الله الرحمن الرحيم

الم ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين
الذين يؤمنون بالغيب ويقيمون الصلوة ومما
رزقناهم ينفقون والذين يؤمنون بما انزل
اليك وما انزل من قبلك وبالاخرة هم يوقنون
بنام خداوند بخشاینده مهربان منم خدای نامز که سزاوار
نیست شک دران راهنمای مر پرهیزکارانرا کسانی که میگر
وند بغیب وبپای میدارند نماز وازانچه روزی دادیم ایشانرا
نفق مینمایند وانکسانی که میگروند بانچه فرو فرستاده شده است
بتو وانچه فرو فرستاده شده است از پیش تو وبروز قیامت
بایشان یقین دارند اولئك على هدى من ربهم واولئك
هم المفلحون ان الذين كفروا سواء عليهم ءانذرتهم ام لم
تنذرهم لا يؤمنون ختم الله على قلوبهم وعلى
سمعهم وعلى ابصارهم غشاوة ولهم عذاب عظيم
ومن الناس من يقول امنا بالله وباليوم الاخر وما هم
بمؤمنين يخادعون الله والذين امنوا یعنی بدرستی
که انها ناگرویدند رسول را بکسانیست و بر دلهای ایشان واو

واولیاء

[illegible] یعنی که یخادعون الله ورسوله ای یخادعون المؤمنین وما یخدعون
الا انفسهم خداع نمیکنند مگر تنها خودرا که زیان آن خداع بایشان باز
گردد چنانست که برخود می کنند وما یشعرون ونمی دانند که [illegible]
خداع بایشان باز گردد واصل المخادعة تفاعله والخداع من الاثنین
ایجاد در صفات خدای عزوجل خداع روا نباشد پس معنی وی انبار فعل
جانب بود کقوله تعالی وقاسمهما انی لکما لمن الناصحین وکالمعاقبة و
امانه و معنا یخادعون یخدعون یعنی جزا آن خداع بایشان رساند
الخداع اظهار الشیء بخلاف ما اضمر واصله الاخفاء قرأ نافع وابو عمرو وابن
[illegible] یخادعون بالالف والباقون بغیر الالف قوله عزوجل فی قلوبهم
مرض فزادهم الله مرضا ولهم عذاب الیم بما کانوا
دلهای ایشان شک ست ونفاق [illegible] گفت رحمه الله
[illegible] اندر تاریکی است یقال لیلة مریضة ای مظلمة ومعنای فزادهم الله
[illegible] زیادت کند مرایشانرا خدای عزوجل بر دل ایشان شک ونفاق
[illegible] اندکه این بر وجه دعاست یعنی زیادت کند خدای عزوجل در دل
ایشان شک ونفاق را چنانکه گویند زاد الله فی اکرامک وایجاد دعا
منافقان را بر وجه نکوهش چنانکه خدای عزوجل گفت قاتلهم الله و
خدای تعالی تعلیم است که رواست دعا بد مر مومنانرا که بدترین خلقا
[illegible] خدای عزوجل واصل مرض از ضعف وفتور است ومعنای ولهم
عذاب الیم بما کانوا یکذبون ومر ایشانراست عذاب دردناک آنچه
دروغ گفته است [illegible]
واذا قیل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون



بیشتر مفسران گفته اند که این آیت در شأن منافقان آمد و قتاده گفت
رحمه الله در حق آخر الزمان آمد چنانکه سلیمان گفت رضی الله عنه که
آیت در حق قومی می آمد که نیامده اند و معنای وی چون بگویند مر ایشان را
که فساد میکنید در زمین با اظهار مداهنت و آوردن معصیت و نقض
سنت بگویند که ما صلحانیم با آوردن طاعت و نگاه داشتن ملت
ابن عباس گفت رضی الله عنه چون بگویند مر جهودان را که فساد مکنید
در زمین به باز داشتن مردمان از دین محمد گویند ما مصلحانیم
سیکنیم حق میکنیم و عطا ابن ابی رباح گفت که چون بگویند مر جهودان را
که حکم مکنید بخلاف حکم محمد گویند ما بتوریت حکم میکنیم الا انهم هم
المفسدون ولکن لا یشعرون بدانید که ایشان
اند مفسدان و لیکن نمیدانند که ایشان مفسدان اند و کلمهٔ اذا ماضی
را مستقبل کرده اند و اذ مستقبل را ماضی کرده اند و اما عماد
چنانکه خدای عز و جل فرمود و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت
و انّ مر تاکید را و ما صله را و معنای وی کلمهٔ انا و کلمهٔ الا اعلام را یا
استفهام را و کلمهٔ و لیکن مبنی است بر سه حرف لام نون و کاف مر خط
دو نون مر اثبات خبر را اگر نون مشدد بود از پس خود نصب کند و اگر
مخفف باشد رفع کند و انّ الکافرین و او علامت رفع است و اصل
قول بوده است کسائی و هشام رحمهم الله برفع و بضم قاف خوانند
باشمام و دیگران بکسر قاف خوانند و اذا قیل لهم آمنوا کما آمن
الناس قالوا انؤمن کما آمن السفهاء و لکن لا یعلمون
کلبی و مقاتل گفتند رحمهما الله که این در شأن جهودان که رسول صلی الله

علیه

علیه و سلم مر عبد الله مسعود و جعفر طیار را رضی الله عنهما بحبشه
فرستاد بنزد نجاشی برسالت کار روانی پیش آمد مر ایشان را از جهودان
در میان ایشان عبد الله سلام بود عبد الله مسعود رضی الله عنه
برخواند که یا ایها الذین اوتوا الکتاب الایه عبد الله سلام دست
بر روی خود مالید تا بنگرد که صورت او متغیر شده است پس تعجیل
پیش رسول علیه السلام و اسلام آورد و گفت یا رسول الله من بترسیدم
نه ام و ایشان مرا بزرگ میدارند ایشان را بخوان تا اسلام آرند چو
اسلام من بدانند پس رسول علیه السلام مر ایشان را بخواند و عبد
الله سلام در خانهٔ پنهان شد پس از ایشان رسول علیه السلام
پرسید که عبد الله سلام چگونه مردی است در میان شما گفتند که
بهتر ماست و بهتر زادهٔ ماست و عالم ترین مردان که بمانده اند
بر روی زمین و بکتاب خدای تو که فرستاد بموسی کلیم علیه السلام
پس رسول علیه السلام گفت اگر او ایمان آورد بمن گرود گفتند که او
هرگز اسلام نیارد پس گفت رسول علیه السلام اگر بیارد گفتند هرگز
نیارد ... بارها میگفتند رسول علیه السلام ذکر میکرد و ایشان میگفتند
او اسلام نیارد پس عبد الله بیرون آمد و گفت یا عبد الله ای دشمنان
خدای خدای تعالی با شما چندین نیکویی کرد چنین کرد راست
بگویید ندیده اید در توریت نعت محمد علیه السلام بفلان موضع
جواب گفتند که تو اهل آن نبودی که ما بر تو ثنا گفتیمی و لیکن تو
غایب بودی کراهیت داشتیم که ترا غیبت کردیمی و اکنون تو سفیه
ترین مایی و جاهل ترین مایی این آیت بیامد معنی وی چون بگویند

مر ایشان را که ایمان آرید چنانکه ایمان آورده اند آدمیان یعنی عبدا[لله]
و نجاشی و غیر ایشان جواب گویند که بگرویدیم ما و ایمان آوردیم
ایمان آورده اند بی خردان و جاهلان بدانید که ایشان اند جاهلان
خردان ولیکن نمیدانند قتاده و سدّی گفتند رحمهما الله که این آ[یت]
در شان منافقان آمد که چون ایشان را گویند که راست گوی دار[ید]
تان مر محمد را چنانکه راست گوی داشتند یاران او ایشان گویند که
گوی داریم چنانکه آن جاهلان داشتند خدای عز و جل الا انهم هم ال[سفهاء]
بدانید که ایشان نادانان بترک تصدیق رسول علیه السلام در سر
که ایشان جاهلان اند والسفه اصل الخفة وههنا خفة العقل و کلمه هم
کرد عماد سخن را باشد **و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آ[منا]**
و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن م[ستهزئون]
کلبی گفت رحمه الله که سبب نزول این آیت چنان بود که روزی ع[بد الله]
ابن سلول منافق و یاران او لعنهم الله بدیدند مر ابوبکر و عمر و علی را ر[ضی الله]
عنهم عبدالله ابن سلول لعنه الله مر خود را گفت شما نظاره کنید که
من این جاهلان را باز می گردانم ازین ملت و بیاموزید [illegible]
آمد و دست ابوبکر را بگرفت و گفت مرحبا بسید بنی تیم ثانی اثن[ین]
اذهما فی الغار الباذل نفسه و ماله علی رسول الله علیه السلام پس
عمر بگرفت و گفت مرحبا بسید بنی عدی القوی فی امر الله ال[illegible]
اعلا را لعضوب الله الباذل نفسه و ماله لرسول الله ثم اخذ بید
علی رضی الله عنه و گفت مرحبا بسید بنی هاشم ختن رسول الله ا[لباذل]
نفسه و ماله و دهه السابق الی الهجرة امیر المؤمنین علی گفت رضی ا[لله]

عنه

عنه گفت یا عبدالله اتق الله و لا تنافق فان المنافق شر خلیقة الله عبد
الله ابو سهیل منافق گفت چرا میگویی این سخن والله که من گرویده ام چنانکه
به رسول وی چنانکه شما گرویده اید پس چون ایشان باز گشتند عبد
الله ابی سهول منافق گفت مر یاران خود را گفت چگونه دیدید باز
گردانیدن من ایشان را از شما ایشان جواب دادند لا تزال بخیر ما عشت
تا پس باز گشتند یاران رسول علیه السلام بخدمت پیغمبر علیه السلام
او را خبر دادند این آیت بیامد و معنای آیت آنست که چون به بینند
[مؤمنان] را گویند ایمان آوردیم بجای و چون خالی بشوند با شیاطین
خود گویند ما با شماییم ما افسوس میکنیم بر محمد و یاران وی کلبی گفت رحمه الله
که این شیاطین پنج کس بودند از جهودان یکی کعب اشرف بود بمدینه
دوم ابو برده الاسلمی در اسلم بود و سیم ابو السود دالشام بود چهارم
عبدالدار در جهینه و پنجم عوف بن عامر در بنی اسد و قتاده گفت
شیاطین یاران ایشان بودند از منافقان و برادران ایشان از سرکشان
ضحاک گفت رحمه الله بنو نظیر و قریظه بودند و معنی الی مع است کقوله
الی من انصاری الی الله ای مع الله و اصل الهزء والسخریة وهو اظهار
شیء لاحقیقة و له کاللاعب **الله یستهزئ بهم و یمدهم فی**
طغیانهم یعمهون یعنی خدای تعالی جزای استهزاء ایشان
[illegible] ... مفسران عبدالله بن عباس گفت رضی الله عنه
... ایشان را دری از بهشت و ایشان در دوزخ باشند
بهشتگان گویند منافقان را بیایید ایشان بر امید آنکه تا از آتش دوزخ
بیرون آیند چون بآن در رسند آن در بسته شود دیگر ... ایشان از

ساط بهشت نظاره میکنند و میخندند بقول مقاتل رحمه الله میان ایشان
و مؤمنان باره پدید آید در باطن این باشد معنی الله یستهزئ بهم ان رحمت
و بر ظاهر آن عقوبت و منافقان میگویند که اهسته تر باشید و ما را انتظار
باشید تا از نور شما نصیبی گیریم بگویند مر ایشانرا باز گردید بدنیا و نور از انجا
جویید بر وجه استهزا اینست جزای استهزای که خدای عز و جل بیان میکند
بقول شیخ حسن بصری رحمه الله بفسرد آتش دوزخ بفسرد آتش دوزخ
بر مؤمنان تشنگان گویند که همچنان که خورده اهاله در دنیا
گویند بر گذرید برین راه مؤمنان بسلامت بگذرند و منا[فقان]
اسفل فرو روند بقول دیگر همه را از صراط گذرانند تا باستانهٔ بهشت
برسانند و حور و قصور ویرا معاینه کنند و اشجار و انهار آنرا نظاره
مطالع کنند پس مویهای گرفتهٔ شان باز گشانند و همه را بدرکات اسفل
رسانند تا حسرت ایشان زیادت شود و لفظ استهزا از برای آن یا[د]
کرد که جزای استهزا بود و جزا را بنام مجزی یاد کنند چنانکه گفت حق تعالی
و جزاء سیئة سیئة مثلها و جای دیگر گفت فمن اعتدی علیکم فا[عتدوا علیه]
بمثل ما اعتدی علیکم و معنای و یمدهم فی طغیانهم یعمهون ... دهد
مر ایشانرا در اسراف ایشان و انجه گذشتن ایشان تا متحیر تر می شوند
بقول دیگر شاه مفسران عبد الله عباس رضی الله عنه مهلت دهد ایشانرا
و انتقام خواهد از ایشان بقول دیگر عمر ایشان دراز کر[د]
خود متحیر کردند اخفش گفت رحمه الله معنی یمدهم ای یمد لهم بقول
فرو گذارد مر ایشانرا در ان طغیان ایشان قتاده گفت رحمه الله فی ضلا[لتهم]
یلعبون و اصل المد الترک و قیل المد اطاله و العمه الحیرة و این اسند را

عز و جل

عز و جل مر فاسقان و منافقان را که عمر ایشان دراز کرداند و نعمتشان
و ایشان در معصیت زیادت میکنند تا چون وقت عذاب آید ایشان
عذاب بزرگ بنهایت کرد قوله عز و جل أُولَئِكَ الَّذِينَ
[اشتروا] الضلالة بالهدى فما ربحت تجارتهم وما كا[نوا]
... آنان که اهل این صفتاند ایشان اند که اختیار کردند
... گمراهی را مقاتل گفت رحمه الله فروختند هدایت را
... الله که دیده بوده اند محمد رسول الله چون رسالت او
...ند و جحودی را اختیار کردند بقول دیگر سدی گفت
ضلالت را گرفتند و هدایت را دست باز داشتند و معنای فما
ربحت تجارتهم سود نکردند بدان بازرگانی ایشان و سود ندارد یافتگا[ن]
تجارت اضافت کردند و مراد ان تاجر را خواست چنانکه زبود
... فی نهار عزم الامر و قوله تعالی بل مکر اللیل والنهار و کقول العرب لیلک نایم
... کر صایم و قال الروبة و قوله عز و جل جاوزت قد ربحت عنهم ...
... مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ
ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ
... مثلی است مر منافقان را و معنی مثل ایشان و صفت ایشان یعنی مانند
... چنان است که مثل آن کسانی که بر افروزند آتشی در تاریکی از برای
... تا ایمن شوند از ددگان فلما اضاءت ما حوله چون روشن
آتش کرد و بیست ذهب الله بنورهم ببرد خدای عز و جل نور ایشان

رسول علیه و یاران او و کلمهٔ اسلام میگوید همچنان که آنکس که آ...
از نور آن ایمن شود از ددکان همچنین منافقان از تیغ مؤمنان ا...
چنانکه آتش بمیرد آن مرد مسافر در تاریکی تنها بماند همچنین مناف...
عجز بمیرد در ظلمت کفر بماند چنانکه آن مسافر راه نیابد اینجا منافق نیز را...
نیابد تباه هد گفت رحمه الله اضاءت آتش اقبال ایشان بود با یمان و...
و ذهاب نور ایشان ادبار ایشان بود بکافران و ترک ایشان در ظل...
نادیدن حق و ایمان بود قوله عز و جل صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَرْجِعُو[نَ]
کر اند که حق را نشنوند و در نیابند و گنگ اند که حق را نگویند ...
باشند که راه حق را نه بینند قول دیگر کر اند بگوش دل گنگ اند د...
باشند بچشم دل و معنی فهم لا یرجعون ایشان باز نگردند از کم بودگی
راست بقول دیگر کانهم صم بکم و فی الحدیث لیس الاعمی من عمی بصره و
الاعمی من عمیت بصیرته قوله عز و جل أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيـ[ـهِ]
وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ
حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ هم بیان مثل منافقا[ن]
و معنای وی یا چون بارانی که از آسمان بیاید و صیّب بارانی باشد
بسیار آید و بزرگ قطره باشد و اصل وی از صوب است که چیزی ا...
به پستی و کلمهٔ او مرکب راست به مر تشکیک را که شک در صفات خدا...
تعالی روا نباشد یعنی خواهی بدان مثل مانند کن خواهی بدین و...
فیه ظلمات و رعد و برق در آن باران تاریکیها و رعد و برق باشد
یجعلون اصابعهم فی آذانهم بکنند انگشتان [illegible] برا یعنی در آرند انگشـ...

...را در گوشهای ایشان من الصواعق حذر الموت از آوازهای رعد و در [فسندن]
...ق از بیم مرگ و هلاک را همچنین منافق مثل او با محمد و قرآن چنان است که
...چون باران است که باران زمین را زنده کند و قرآن دل را زنده کند
...ات چون بیان فتنهاست در قرآن بقول دیگر ظلمات چون متشابهات
...است و ابتلاء مؤمنان بمحنتها و رعد چون زجر و تخویف است و برق چو[ن]
...ده و بیان حق است چنانکه مسافران انگشت در گوش کنند همچنین منافقا[ن]
...ت در گوش آرند تا وعد و وعید قرآن را نشنوند تا دل ایشان بر آن
...را چون مرگ باشد شیخ حسن بصری گفت رحمه الله این تشبیه
...لام است به باران که باران زمین مرده را زنده کند و اسلام کافر را زنده
...اند و ظلمات منافقان بظلمات مطر تشبیه کرد و زجر او کفر را برعد و اظهار
...ن را به برق و صواعق را با آب بر جهات و معنای والله محیط بالکافرین
...خدای تعالی داناست بمنافقان و جمع کردن ایشان در آتش و رعد نام فرشته
...ابر را می راند قول دیگر آواز ابر است و گفته اند که فرشته است که تسبیح
...ید نام وی رعد و برق زدن آن فرشته که تازیانهٔ آتش را بر ابر میزند
...ابن عباس رضی الله عنهم البرق ضرب الملک بالمخراق علی السحاب وهو
...ن الحدید تتقدح منه النار بقول دیگر برق روشنایی فرشته است که
...را میراند وهب منبه را سوال کردند از ابن کعب سعید را کمان برد
...کسی بد اند که مراد از ملک خدای تعالی و هم الرعد و البرق و الغیث بعد از دیگر
...عد اصطکاک اجرام ابر است که چون مقدر تقدیر قدیر بحکمت و اراده از
بدایع صنایع قدرت در فصل ربیع که موسم شادروان عنبری را زنده کردا[ند]
... اعنبر را که گلزار گلدورت است ... کند تا از ... افلاک

وحیض خاک منصهٔ جلوه کرا لمخدرات کل برسازند تا چون پردهٔ غنچه را از رخ
کل از نیش چهرهٔ خود کشف کند مشاطهٔ قدرت کلکونهٔ زینت بحسن تربیت
بر رخسارهٔ وجود او کشند عاشقان بلابل صدای ولولهٔ عشق و ندای را
آیات برخواندن کیرند تا خطبهٔ توحید بر زبان جملهٔ مخلوقات روان کردد که
سبحان الذی خلق الازواج کلها دایهٔ ابر از فرمان آید تا مایعات سیاله را
از وعار حکمت بآن بار کران بردارد بس باد صبا بادست عرضیت به
بستان ابر ابماله تا قطرات الباران بیکده دایهٔ سحاب را بدهان اطفال
فطام زدهٔ ماه دی رساند لاجرم دران وقت انبساط قطرهای سحاب
درجو صبو که سکدیکرا سیبی زند آوازا تصکاک و الحکاک از کسستن ابر ازان
ازان ظاهر شود مر انرا رعد کویند بقول دیکر رعد آواز بادست که درمیان
ابر منحنق شود بس ظهور انوار قطرات الباران شده دایهٔ سحاب را
بدهان اطفال باران است که منعصر شود همچنین روایة آمده است
از عبدالله عباس رضی الله عنهما و صاعقه آوازی است که در وی آتش
باشد و انتصب حذر الموت لنزع الخافض یعنی لحذر الموت وقیل انه مصدر
والاحاطة علی نوعین احاطة علم و احاطة قدرة وهی ادراک الشی قوله عز و جل
يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا
فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا کلبی و مقاتل کفتند رحمهما الله خواست
نزدیک بود که ببردی برق بینایهای ایشانرا بقول دیکر نزدیک
برق ببرباید بینایهای سازان را همچنان بیان قرآن خواهد که
بینایهای ضلالت منافقان را تا دین را نه پذیرند بقول دیکر خواهد که
حجتهای قرآن بینایهای ظاهر منافقان را و معنا قوله کلما اضاء لهم مشوا فیه

هر بار که روشن کند برق راه سازان را بروند در روشنایی او و اذا اظلم
علیهم قاموا یعنی و ان قطع عنهم البرق وقفوا متحیرین فی ظلمة و چون تاریک شود
راه ایشان باستند و متحیر کردند همچنین منافقان چون ایمان آوردند بروند
ایمنی در میان مسلمانان بسبب ایمان بزبان بس چون بمیرند بمانند در تاریکی
بقول دیکر هر بار که ظاهر شود عزت و نصرت مر اهل اسلام را بیارامند بر اسلام
و چون برسد نکبتی و هزیمتی چون روز حرب احد بر کردند و باستند
بکفر چنانکه در خبر است که در روز حرب بدر که چون استقامت اعلام نصرت
لشکر اسلام را بدیدند جهودان میکفتند این رسول آخر الزمان است
و چون در روز حرب احد شکست و هزیمت بر اهل اسلام بدیدند از ان
باز کشتند و کفتند نه چنان است عز و جل وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ
بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ و اکر خواستی خدای عز و جل ببردی شنوا
سازان را برعد و بینایهاء ایشانرا ببرق همچنین اکر خواستی خدای عز و جل
ببردی شنوایهاء منافقانرا و بینایهای ایشانرا بزجر قرآن و وعید او تا همه
کر و کور کشتندی بظاهر و باطن قوله عز و جل إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ بدرستی که هر اینه خدای عز و جل بر همه چیزها توانا است از عقوبت
و عقوبت امّا بیان لغتها یکاد کلمهٔ تقریب است کاد یکاد کیدودة خواستن
و نزدیک شدن باشد چون کویی کاد یفعل خواستی که بکند و نکرده باشد
قوله تعالی تکاد السموات والارض یتفطرن و لم یتفطر و چون کویی ما کاد یفعل
خواست که بکند و آن کرده باشد کقوله تعالی فذبحوها و ما کادوا یفعلون
و قد فعلوا ذلک والخطف السلب اضاء اذا اضاءت است [illegible] روشن کردن
و روشن شدن باشد و اظلام تاریک شدن باشد يَا أَيُّهَا النَّاسُ

اعبدوا ربکم الذی خلقکم والذین من قبلکم
لعلکم تتقون ای آدمیان بپرستید مر خدای را عز وجل که شما را
و شما بیافرید و بیافرید آن کسانی را که پیشتر پیش از شما بودند تا مگر شما
از عذاب و مقاتل گفت سبب نزول این آیت آن بود که یعنی در شأن من
و جهودان است که ایشان مر خدای را بوحدانیت یاد نکردند کلبی گفت رحمه
زیان بردار باشید و مراد از عبادت اینجا است و تذلل اما لعینها یا حرف
ندا است و ای اسم مبهم است بر ضم و ها مر تنبیه را است چون منادی بالف
ولام باشد یا ایها گویند و اگر بی الف ولام باشد یا گویند محمد علی
ترمذی رحمه الله گفت که یا حرف ندا است بر دل را و ای مر جان را و ها مر تن
را باشد که غفلت از تن خیزد که ان النفس لامارة بالسوء و کلمه تنبیه
مر تن را باشد و بعضی گفته اند که مخاطب اینجا مردان اند و ایشان بر سه
فریق اند سابقان و مقتصدان و ظالمان اند یا مر سابقان را و ای مر مقتصد
و ها مر ظالمان را بقول دیگر لعلکم تتقون ای لکی تتقوا المعاصی و ضحاک گفت رحمه
الله لکی تخافوا و بقول دیگر واینه امید دارید که بعبادت او و امید از
او که کلمه لعل در صفات خدای عز وجل مر توجیه را باشد … عز وجل
الذی جعل لکم الارض فراشا والسماء بناء معنای وی آن
باشد بپرستید مر آن خدایی را که بکرد مر شما را از زمین بساطی و خوا…
که بر مشی نکردانید تا در وقت رفتن پای با یکاه باشد و نیکردانید
و سخت نیافرید زمین را تا در وقت خفتن خوابگاه باشد و بر روی
آب که صفت او اضطراب است این فراش را منبسط کردانید و بثقله تلال
و جبال مر او را ثابت و مقیم کردانید تا ساکنان بروی قرار باشند پس

…منت خود را بر ما یاد کرد که الذی جعل لکم الارض فراشا والسماء بناء
…سقف این فراش کرد که بنا آن باشد که از زمین مرتفع باشد شاه
…ن عبد الله عباس گفت رضی الله عنه که آسمان را از بخار بحار بیافرید
…ه برداشته هفت طبقه بر زبر یکدیگر و دامن قبه آسمان دنیا را با
…پیوندانند و هر آسمانی را دامن او با آسمان دیگر پیوست و زمینها هم
…یکدیگر دارند این همه خدای عز وجل فرمود و انزل من السماء
…اخرج به من الثمرات رزقا لکم فلا تجعلوا لله
اندادا و انتم تعلمون و فرستاد از آسمان آبی یعنی از سوی آسمان
…رسید و از ابر بر زمین رسید و مسافت ابر تا بر زمین یک فرسنگ
…فرسنگ بیش نیست بقول دیگر آفریدگار عز وجل باران را هم در ابر آفرید
دیگر از دریا ابر آب بردارد پس در هوا گسترده شود پس باز منزل
پس قطرهای باران از وی جدا شود و معنای فاخرج به من الثمرات
…م پس بیرون آورد بآب باران آن میوهای ملون هر یک برنگ دیگر
…ت دیگر رزقا لکم روزی مر شما را و منافع روزی خلقان از آسمان و زمین
…او تا بدانید که آفریدگار زمین و آسمان یکیست که اگر خدای آسمان
…بودی و خدای زمین دیگر منافع ارزاق خلقان از آسمان و زمین
…نظم نگشتی این دلیل است بر وحدانیت او و معنای فلا تجعلوا لله اندادا
…بنده خدا را امثال و مانند و بقول دیگر همتایان خویش را الطاعة ملارید
…انکه خدا را عز وجل را مانند نیست ضحاک گفت رحمه الله شما میدانید که
…بتان نتوانند که چیزی بیافرینند و یک قطره باران فرستند چگونه
…ریک میکنید و جعل بمعنای خلق است درین موضع بلکه بمعنای وصف است

وسمیت الارض ارضًا لانها تتارض بالحوافی والاقدام والتار
والسما من السمو وهو العلو وقیل رزقا لکم ای عطیة لکم و
جمع الند وهو المثل ودرین آیت دلیل است که زمین همین و
نه چون کوی مدور است چنانکه سبحانه کوید وان کنتم
مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله
وحدانیت ودلایل قدرت خویش یاد کرد درین آیت حجت ص
رسول خویش بیان میکند معنی وی آنست که اگر شما در شک
فرستادیم ما از قرآن بمحمد پس بیارید سورة را از مثل قرآن
او در خبر دادن از غیب از گذشته وتا آمدنی بقول دیگر من
محمد نا خوانده که نه نویسد و نه خواند و چنین کتاب بشما رس
وادعوا شهداءکم من دون الله و بخوانید
دوان خویش را یاری کنند کان شما باشند بقول دیگر بخوا
وخطیبان خویش را تا شما را یاری دهند بآوردن مثل او
وخواهید از معبودان شما که ایشان مر شما را خود را گواهان می
کنتم صادقین اگر بودید شما راست گویان که محمد این را
گوید واین دلیل است بر نبوت محمد علیه السلام که ایشان فصیح
بودند وبا این همه عاجز آمدند که مثل این سورة از قرآن بیاو
الاتی فعل لازم فاذا اتصلت به باء یصیر متعدیا فان لم
تفعلوا معنای وی اگر نکردید معارضهٔ قرآن در گذشته
[illegible] تا آینده [illegible] یعنی اگر نتوانستید مثل سورة از قرآن
از پیش [illegible] هرگز نتوانید آورد فاتقوا النار التی

نزارد

همه پیمانها ان قوله عز وجل ویفسدون فی الارض اولئک
هم الخاسرون و معصیتها میکنند در زمین انهاکه باین صفت
باشند ایشان اند زیان کاران جاودانه در آتش والخاسر الذین ذهب راس
ماله قال مقاتل رحمه الله الخاسر الهالک کیف تکفرون بالله چگونه کافر میشوید
بخدای تعالی و توحید او و لفظ استفهام است ومعنای وی تعجیب و توبیخ یعنی
تعجب من انفسکم کیف تجحدون بوحدانیة الله تعالی قوله عز وجل وکنتم
امواتا یعنی وقد کنتم نطفا فی اصلاب الاباء وارحام الامهات ویجوز انها
افعال ومعنای وی و بودید شما مردگان یعنی آب منی در پشت پدران تا
قوله عز وجل فاحیاکم پس زنده کردانید شما را در رحم مادران قوله
عز وجل ثم یمیتکم عند انقطاع آجالکم پس بمیراند شما را نزد گذشتن
اجل های شما قوله عز وجل ثم یحییکم فی القبر للبعث پس زنده کرداند
شما را در قیامت ثم الیه ترجعون پس بجزای وی باز گردانیده شوید
ثواب و عقاب عبدالله عباس عنهما وکنتم امواتا یعنی بودید شما خاکی
ی آدم صفی پس زنده کرد شما را ضحاک گفت رحمه الله وکنتم امواتا و بودید
مانند ها در پشت آدم پس زنده کردانید شما را یعنی در آید شما را از
بنان ثم یمیتکم پس باز برد شما را به پشت آدم ثم یحییکم پس زنده کرداند
شما را تا قیامت از پس یکدیگر قوله عز وجل هو الذی خلق لکم ما فی
الارض جمیعا یعنی وی او آن خدایست که بیافرید از برای منافع
شما را و مصالح و معاش شما را و طریق استدلال شما را آنچه در زمین
است همه یعنی همه چیزها و درین آیت حجت نیست مر اهل اباحت را بلکه
این بیانی است از آفریدن و از بهر استدلال و اعتبار است از بین مخلوقات

بس بجای دیکر بطریق خط و تحلیل آن بیان کرد که درهر جزوی از اجزا
مخلوقات خدا و بدان خود نظاره کنند شبهتها از دل آواره کنند که
هر که سقف آسمان را بیند مرصع بیواقیت کواکب و بساط زمین را کستر
بر روی آب متحمل چندین دلایل بینا کن داند که این را آفریدکاری باشد
وتخصیص منافع از اجزای مخلوقات که میفرماید که لخلق الله چنانست
که اکر آسمان است نظاره کاه آدمیان است و اکر آفتاب است شاید
لذت و پزندکی میوهای بوستان است و اکر ماه است وقتی مدور که
کردد و وقتی چون چنبر شود از بهر دانستن حساب محاسبان است و وقت
زکوة وحج و رمضان است و اکر ستارکان اند بعضی دلیل متحیران اند وبعضی
راه بر متحیران اند وبعضی پاسبانان آسمان اند که دیوان را بزنند و اکر
شب است لباس باشد وجای خلقان است و اکر روز است وقت معاش
مخلوقان است و اکر آب است پاک کننده نجاست ومطیعانست اینست
معنای هو الذی خلقکم ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ پس بیافرید آسمانها
را و آن دودی بود بقول شاه مفسران عبدالله عباس رضی الله عنهما
رسید اثر فرمان او بآسمان و کلمهٔ استوا چون تعدیه بکلمهٔ الی باشد مراد
ازوی قصد و ارادت باشد چنانکه کویند فرغ من بلد کذا ثم استوی
الی بلد کذا و چون تعدیه او بکلمهٔ علی باشد مراد ازوی استیلا بود کقول
الشاعر شعر قد استوی بشر علی العراق   من غیر سیف و دم مهراق
بقول مقاتل رحمه الله این استوی بمعنی خلق است و ایجاد بقول دیکر ثم
الی السماء یعنی استوت السماء بالله لا بنفسها و استوی در لغت عرب بر
آید بر تمامی جوانی را استوا کویند و بر تمامی قوت را استوی کویند و قال

شدن بر چیزی را استوا کویند و فرا به کرفتن بر چیزی استوا کویند چنانکه
بیان کرده شد و بعضی کفته اند که این را تفسیر نشاید کفت عمر عبدالعزیز را
رحمه الله سوال کردند از بعضی این آیت کفت ایمان بوی واجب است و چکونکی
از خدای تعالی و از صفات او منفی است و سوال از وی بدعت است و بعضی
از مفسران کفته اند که استوی بچیزی از مخلوقات روی آوردن است بآن
چیز و از خدای تعالی آفریدن است و کلمهٔ ثم از بهر ترتیب خبر را یاد کند
پس بکفت که زمین را هست کردم پس آسمان را بیافریدم خدای بود هم و
خلق شود چنانکه بود و باشد که هرکز ذات و صفات او متغیر نکردد از
برای اظهار قدرت و توحید کویان را در مقام عبودیت خلق را بیافرید
و هوا را هست کرد و جوهری از عدم ظاهر کرد پس آن جوهر بکداخت از
اثر نظر هیبت جلال ذو الجلال پس عرش را بیافرید و بر زمین آب سایع
نهاد و آب را بر زمین بازنکه داشت پس دخانی مرتفع کشت و کفک بر
روی آب ظاهر کشت از آن دخان آسمانها را بیافرید و از آن کفک زمینها
را پدید آورد و جرم هر یکی پانصد ساله راه است و هوای هر یکی پانصد
ساله راه و آسمانها بمصابیح کواکب روشن کرد و زمینها را برباحین
کلشن کردانید چنانکه خدای عز وجل خبر داد و کفت قوله عز وجل
فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ یعنی بیافرید
هفت آسمان و راست کردانید جرم هر یک را و هوای هر یک را و بر
همه چیزها داناست قوله عز وجل وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ
إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً کلبی و زجاج کفتند رحمهما الله کلمهٔ
واذکر در وی مضمر است هر کجا در قرآن کلمهٔ اذ یاد کرد واذ بدوکی

از کرد روی مضرّاست هرجا در قرآن یعنی یاد کن یا محمد چون گفت خدای
تو عز و جل مر فریشتگان را که من در زمین خلیفه می آفرینم و این جماعت فریشتگان
در زمین بودند و ابلیس علیه اللعنه مهتر ایشان بود و قصهٔ او چنان بود
ابلیس در اصل خلقت از فریشتگان بود و آفرینش او از آتش بود و دیگر فریشتگان
آفرینش از نور بود و بعضی گفته اند که او از جان بنی الجان بود و از نسل ایشان
بود چون ایشان را از زمین بیرون کردند ابلیس خورد بود مر او را برداشتند
و هم در میان مقربان پرورده گشت و او بس جدانی در عبادت و طاعت جهد
کرد که مخصوص گشت از بعبادت و مشهور شد بطاعت آخر حال با اصل خود
باز گشت اما بیشتر بر آن اند که او از جملهٔ فریشتگان بود که نام ایشان جن بود
که خازنان جنان بودند و بعضی از مفسران روایت کرده اند که از بسیط زمین
مخلوقات تا ببالای علیین هیچ موضعی نبود که او در آن موضع طاعت نکرده بود
و در روایت دیگر در هر زمینی و در هر آسمانی هزار سال خدای را عبادت
کرد پس خازنی بوی داده اند و آنند هزار سال از خازنان جنان بود و سه
سالها در زیر عرش مر او را کرسی کرامت نهاده اند و آستانهٔ صومعهٔ
او مکتب مقربان آسمان گشت تا مر ایشان را از آداب طاعت تعلیم میدادی
پس بعضی از مخلوقات و معلومات نکت خطوط لوح محفوظ را بر وی عرضه
کرده اند پس مر او را سلطان فریشتگان آسمان گردانیده اند چون در زمین
قبیلهٔ جان بنی الجان فساد ظاهر کردند فرمان آمد تا ابلیس با هفتاد علم
زیر هر علمی هفتاد هزار فرشته بزمین آمده اند و مر ایشان را از روی زمین
بیرون کردند و هم در زمین آرام بادی گرفته اند و سلطنت روی زمین
بوی حواله شد تا جملهٔ اهل آسمان و زمین متیقن گشته اند که بهترین

مخلوقات

مخلوقات عزازیل است و او خود بعلم از ابلیس برانده بود تا در آن وقتی که خطیب
کبریا این خطاب بایشان رسانید که انی جاعل فی الارض خلیفة من که خداوندم
آفریننده ام درین زمین خلیفه چیزی هست کردم خلیفه پس بحکم فرمان جبرئیل
علیه السلام بقبض خاک از زمین مخصوص کرد چون زمین غرامت عاقبت بدانست
تضرع و زاری نمود جبرئیل باز گشت و گفت خدایا تضرع زمین دانستی و دیدی
و شنیدی فرمان هست تا با وجود تضرع او که از عذاب تو می ترسد این قبضهٔ
خاک بردارم فرمان آمد که تو بگذار پس اسرافیل و میکائیل هم برین جمله برفتند
رفتند و باز گشتند پس ملک الموت را علیه السلام فرمان آمد تا یک قبضهٔ
خاک بردارد چون آمد بزمین هر چند زمین تضرع کرد و سوگند داد وی باز
نگشت و یک قبضه خاک از روی زمین بر گرفت فرمان آمد از جلیل و جبار
عز اسمه که چون قبض این قبضهٔ خاک از تو در وجود آمد قبض جان ایشان
هم بتو تفویض کردیم پس بحکم آنکه خاک روی زمین مختلف بود و بعضی درشت
و بعضی نرم و بعضی سبز و بعضی شوره و بعضی حلیت و بعضی سرخ و بعضی
زرد و بعضی سیاه و سفید فرزندان آدم همچنین مختلف شدند هم بالوان
و هم بصورت و هم بطبع و سیرت و بعضی گفته اند که یک قبضهٔ خاک از جملهٔ
روی زمین چنان بر گرفت که زمین را چهل گز نقصان پذیرفت انگاه آن خاک
را بیان طایف و مکه چهل سال بنهادند پس قطران باران بر حکم امر ذو
الجلال بآن رسانیدند تا گل گشت پس بر وی روزگار بگذشت و بتافتن مهر
متغیری بدید آمد حماء مسنون گشت پس صلصال گشت پس چون سفال شد
چنانکه خدای عز و جل فرمود که من صلصال کالفخار بقول شاه مفسران
عبدالله عباس رضی الله عنهما در میان مکه و طایف چهل سال بماند تا روزی

ابلیس با هفتاد علم از فرشتکان بروی کذشت عمامهٔ خز بهشتی بر سر و حلهٔ
اخضر سنبر در بر بر اسب بهشتی نشسته جون بکالبد آدم رسید از آب
پیاده شد و دست بر شکم وی زد بانکی بیامد کفت تحقیقا که خلقان صلهٔ
هیکل این شخص را اقبالی باشد که جنان می بینم که او مبتلای شکم کردد
و کار دهان او را از تقاضای خوف او بدید آید اکر جنان باشد که خدای
تعالی او را بر ما مسلط کند شما جکونه باشید جواب کفتند که بالسمع والطاعة
فرمان بردار باشیم ابلیس با خود اندیشه کرد که من باری فرمان بردار نه باشم
که نو آمده که بی سابقهٔ طاعتی بی وجد بجهدی بر من خواجکی نتواند رندان
بسی روی بر فرشتکان آورد و کفت که از خاکی است که تا ر غبار و نعلین ما رهٔ
سبیل باشد شخص نبیل نتواند کرد تا قرآن خبر میدهد که و کان من الکا
جون فرشتکان خطاب انی جاعل فی الارض خلیفة بشنیدند جواب کفتند قوله
عز وجل قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفك الدماء
ونحن نقدس لك کفتند فرشتکان یعنی ملایکه که در زمین بودند
بقول دیکر همه فرشتکان آسمان و زمین بودند که کفتند آدمی بیافرینی در زمین
کسی را که فساد کند در روی زمین و خون بنا حق ریزد و ما بپاکی یاد میکنیم مر ترا
و حمد میکوییم و نماز میکنیم مر ترا و نقدس لك یعنی من ننسبك الی القدس
وهی الطهارة والسلام زائدة قول دیکر نسبح بحمدك و نذکرك بامرك و قیل
نقدس لك ننزهك مما لا یلیق بك قوله عز وجل قال انی اعلم ما لا تعلمون
کفت خدای عز وجل که من دانم آنجه شما ندانید یعنی من بدانم که در میان ایشان
پیغامبران اند و مصلحان اند بقول دیکر من بدانم آن آدم صفی طاعت و از
ابلیس معصیت بقول دیکر من بدانم که آدم از شما عالم تر خواهد بود بقول دیکر

می را

شما رسیده اید که ایشان کناه کارانند من میدانم که من ایشانرا آمرزکارم
اختلاف کرده اند که ایشان جه دانستند از حال فرزندان آدم علیه السلام
کمتر از عبدالله بن عباس کفت رضی الله عنهما که قیاس کردند آدمیان
جن بی الجان و بقول دیکر آنجه کفتند بطریق استرشاد کفتند یعنی که کسی
زمینی که فساد کند یا مصلح باشد الا انک یک طرف را یاد کرد و آن دیکر را
نکرد و قیل ما را جه حکمت در آفرینش ایشان بنمای بقول دیکر ایشان
احوال اعمال در لوح محفوظ دیده بودند از آن کفتند و بهترین اقاویل آنست
که خدای تعالی مر ایشانرا اعلام داد که من خلیفهٔ می آفرینم که فرزندان
او در زمین فساد کنند و در خبر است که جون که قلم را فرمان که بنویس اعمال
فرزندان آدم بنوشت که قوم نوح جه کنند و ایشانرا باب عذاب غرق
کنم و قوم هود را بباد هلاک کنم و قوم صالح را به بانک جبرئیل و قوم شعیب
را باتش هلاک کنم و معاصی هر امتی را و عذاب ایشان می نوشت جون بفصل
این امت رسید مراد او نور کشت پس معصیتهای این امت از همه امتان
نوشته بیشتر نوشته شد پس قلم منتظر می بود تا عذاب این امت بحترین
عذابها بنویسند فرمان آمد که اکتب یعنی بنویس امة مذنبة و رب
غفور جون فرشتکان آن شنوده بودند کفتند اتجعل فیها من یفسد
فیها الایه و بعضی کفته اند که این کوینده ابلیس بود و لیکن این درست
نیست که خدای تعالی جواب همه فرشتکان داد لقوله تعالی انی اعلم ما
لا تعلمون بقول دیکر این خطاب فرشتکان در آن روز کردند که قابیل
مر هابیل را بکشت و اکر کسی سوال کند که با فرشتکان جرا این خطاب کرد
و در آفرینش هیج شخصی و خلقی دیکر با ایشان نکفت جواب زیرا که از ابلیس

ظهور عجبی دانسته بود خواست که آن سر او را ظاهر کند و جواب دیگر از
بهر تعجیل آدم را وعن سلمان رضی الله عنه انه قال لما خلق الله تعالی آدم بدا
باعلاه ثم باسفله فقال یا رب عجل خلقی قبل اللیل فذلک قوله تعالی خلق
الانسان من عجل فلما نفخ فیه الروح عطس فالهمه الله تعالی فقال الحمد لله
قال الله تعالی یرحمک ربک لعنها الملائک جمع مالک وکان فی الاصل مالک وهو
من الالوک وهی الرسالة یقال الکنی ای ارسلنی وقال لبید وغلام
ارسلته امه بالوک فبذلنا ما سال ثم صار ملاکا فطرحت الهمزة فصار
ملکا والهاء فی الملائکة للمبالغة والکثرة وانما سمیت لها لانهم رسل الله
وقیل انه جمع ملاک والخلیفة اسم لمن یخلف غیره واصله الخلیف والهاء
للمبالغة وانما سمی آدم به لانه خلف عن الجن وقیل انه اسم لمن یحکم
بالعدل وبعضی از علما گفته اند که این سخن از فرشتگان که اتجعل
فیها زلت ومعصیت بود که ایشان این سخن بر طریق انبساط واستنکار
گفتند تا جواب آمد مر ایشان را بر سبیل توبیخ که انی اعلم ما لا تعلمون الا آنکه
این سخن بر سبیل هفوت رفت بر ایشان سقوط درجه تقاضا نکند
وبعضی گفته اند که نشاید که بر ایشان زلت ومعصیت رود واین از
ایشان زلت بود که خدای تعالی در کلام مجید می فرماید که لا یعصون
الله ما امرهم ویفعلون ما یؤمرون الا آنکه چون فرشتگان از آدم
این فساد بدانستند این استنکار بر آدمیان آوردند که با ملک عقل
زاجر ونعمتهای خدای تعالی بر ایشان چگونه معصیت کنند زبان آمد که
انی اعلم ما لا تعلمون قوله عز وجل وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا چون
خواست آدم را بر جمله فرشتگان جلوه کند بصفتی که ایشان را از مقابله

آن عاجز آیند بعلمش بیاراست اگر چیزی از علم شریفتر بودی
آدم را بآن صفت آراستی شاه مقریان عبد الله عباس ومجاهد
گفتند رضی الله عنهم که جمله لغتها مر ورا بیاموخت کلبی ومقاتل
گفتند رحمهما الله که جمله نامهای خلقان تا بقیامت بیاید از
وحوش وطیور وجنبندگان زمین وستوران واقمشه
وامتعه تا غزاره وسکوره مر او را در آموختند بقول
ابو العالیه رحمه الله دیگر نام همه فرشتگان بیاموختش
مر آدم را تا پیش از آن هیچ کس نام خود ندانسته بودند
تا آدم نگفت بقول دیگر مراد ازین نام فرزندان اوست
تا قیامت بقول دیگر معانی هر چیزی از مخلوقات که
این چیست ومر چرا شاید وبعضی گفته اند که نام همه مخلوقات است
وبیان آن همه لغات که مر فرزندان او را خواست بود پس هر فریقی
لغتی مخصوص گشتند ووجه تعلیم آن چنان بود که خدای
تعالی در دل آدم علیه السلام علم اسامی خلقان بیافرید والهامش
داد تا همه را بدانست بقول دیگر معنای علم عرف
باشد قوله عز وجل ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ
پس عرضه کرد ایشان را یعنی خداوند نامها را بر فرشتگان
فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِينَ پس گفت خبر دهید مرا بنامهای این
چیزها اگر شما راست گویانید در آنچه خبر داده اید که
من بیافرینم خلقی از شما فاضلتر بقول دیگر این آمد

تجمر است تا حجت بنا شد مر کسانی را که تکلیف ما لا یطاق
روا دارند تا عجز ایشان ظاهر شود و بدانستند که آن خلیفه از
ایشان فاضلتر است لغتها آدم را نام آدم از برای آن نام آمد که او را
از ادیم زمین آفرید خلیل بن احمد گفت رحمه الله که آدم سیاه
فام باشد والعرض هو الاظهار یعنی قوله عرضهم بلفظ
العقلاء لان فیهم من یعقل وفی حرف ابی بن کعب رضی الله
عنه ثم عرضها الهاء یرجع الی الاسماء وفی حرف ابن مسعود
رضی الله عنه ثم عرضهن قوله عز وجل قالوا سبحانک لا
علم لنا الا ما علمتنا انک انت
العلیم الحکیم گفتند فرشتگان
پاکی مر تو خدای راست از همه عیبها و نیست دانش ما
را مگر آنچه تو ما را بیاموخته که تو خدای دانایی بهمه
چیزها و حکم کننده بصواب در میان بندگان و
بقول دیگر علیمی که کس نیاموزانیدت حکیمی صواب
گفتار و صواب کردار بقول دیگر حکیم بذات
خود آن باشد که بداند حقیقت همه چیزها و حکم کند در میان
همه خلقان هر چیزی را در موضع خویش قوله عز وجل
قال یا آدم انبئهم باسمائهم چون
عجز فریشتگان ظاهر شد خطاب کرد مر آدم را که ای آدم
خبر کن مر ایشان را بنامهای ایشان بقول دیگر بنامهاء
همه مخلوقات قوله عز وجل فلما انباهم باسمائهم

چون

چون خبر داد آدم بنامهاء ایشان و معنا بر هر چیزی که مرچه را شاید
لغت هر یکی قوله عز وجل قال الم اقل لکم انی اعلم غیب السموات
والارض واعلم ما تبدون وما کنتم تکتمون
گفت خدای تعالی مر فریشتگان را نگفتم مر شما را که من بدانم سر
اهل آسمانها و زمینها و بدانم آنچ ظاهر کنیت شما و آنچه پوشیده داشتیت
یعنی آنچه ظاهر کنیت از طاعت و آنچه پوشیده داریت یعنی معصیت
ابلیس شیخ حسن بصری گفت رحمة الله که فریشتگان با یکدیگر در
سر گفته بودند که هرگز نیافریند کردگار ما هست نکند خلقی از ما گرامی تر
در عالم ترا ینست معنای این آیت ما تبدون وما کنتم تکتمون
و بروایت دیگر این سر آن بود که ابلیس لعین مر فریشتگان را
گفت که اگر آدم را بر شما فضل نهد چه کنیت شما ایشان گفتند
نطیع ربنا ابلیس لعین در سر با خود اندیشه کرد و گفت لئن
فضلت علیه لاهلکنه ولئن فضل علی لعصیته قوله عز وجل
واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس ابی
واستکبر وکان من الکافرین یاد کن یا محمد
چون گفتیم مر فریشتگان را که سجده کنیت مر آدم را همه سجده
کردند مگر ابلیس که باز بود از سجده کردن و تکبر کرد و شد از کافران
در وقت رد فرمان بقول دیگر بود در سابق علم ازل
از کافران بقول دیگر کافر گشت در آن وقت که بیندیشید
که آدم را مطیع باشم وقیل صار من الکافرین این آیت
مشتمل است بر ده وجه یکی آنکه فرمان سجده کردن در کدام وقت بود
بود و دوم در کدام موضع بود و سیوم این فرمان مر همه فریشتگان را
بود یا بعضی را و چهارم فرمان سجده کردن از بهر چه حکمت را بود پنجم

سجده مر آدم را روا بود یا نی و ششم مأمور بحقیقت سج
بود یا آنچه بمعنای او بود و هفتم ابلیس که کافر گشت بترک
سجده گشت یا بمعنای دیگر و هشتم فریشتگان کدام سجده
و نهم چه حکمت است که ما را فرمان باوردن دو سجده
و یکی رکوع و دهم بسجده فرمود نه بنوع دیگر از برای تعظ
فاما فضل اول در کدام وقت بود فرمان در آن وقت
بود که آدم را نظام صورت قوام پذیرفت و بر تخت صفه
بنشست و خطبهٔ اسامی مخلوقات برخواند و عجز ایشان
گشت پس فرمان آمد که حرمت علم او زیادت از حشمت
همه مر او را سجده کنید واما بیان فضل دوم آنست که این سجده
کردن در زمین بود چنانک خدای تعالی فرمود فاذا سوی
ونفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین بحرف
یاد کرد و آن مر تعقیب را باشد نی فصلی بقول دیگر
این سجده بر آسمان بود و بعضی گفته اند که خدای تعالی منبر
آفرید از نور مر آدم را پس فریشتگان آن منبر را بر کتفها
نهادند بزیر عرش بردند و بنهادند و همه بحرمت در پیش او
در پیش گرفتن پس فرمان آمد که سجده کنید مر آدم را
همه سجده کردند مگر ابلیس نا آوردن یک سجده تحیت طاعت همه عم
ابلیس هباء منثور گشت اگر باوردن هفتاد اگر باوردن
هفتاد ساله سجده طاعت معصیت ما معفور گردد از فضل و کر
هیچ دور نباشد یک خلاف فرمان ابلیس مطرود گشت ای صد
هزار فرمان را خلاف کرده نه ترسی که مردود گردی کما روی
عن ابن عباس رضی الله عنهما انه سئل ما ثواب سجده واحد

فقال

فقال الاشیا تعرف باضدادها بترک سجدة من ابلیس
ت طاعته وبایا سجدة لله تعالی ارجوا ان یغفر
یع معصیتک واما بیان وجه سوم اختلاف
ه اند در وی بعضی گفته اند که این فرمان مر فرشتگان
د ولیکن فریشتگان زمین را که ایشان گفتند
ل فیها من یفسد فیها بقول دیگر این فرمان مر همه
شتگان را بود چنانک فرمود فسجد الملائکة
لهم اجمعون واین دلیل است که عالمان فاضل تر
عابدان که عمل بی علم فضل ندارد و علم بی عمل فضیلت نیابد
ما روی عن انس بن مالک رضی الله عنه عن رسول الله
ه وسلم متعلم کسلان افضل عند الله تعالی من سبعمائة
واما بیان وجه چهارم آنست زیرا که اول چیزی که
ان را فرموده سجده بود و آخر چیزی که از عبادت فرموده
ده کردن خواهد بود لقوله تعالی یوم یکشف
ق ویدعون الی السجود واما بیان وجه پنجم
گفته اند که این سجده مر آدم را بود الا آنک تحیت بود
ت و بعضی گفته اند که سجده مر خدای را بود ولیکن
بود و این قول درست نیست چون فرمود که
ساجدین ولم یقل الی معنای وی از وجه دیگر
ن سجده کردن مر خدای را بودی ابلیس تکبر نکردی
دیگر مراد ازین سجده تواضع و خضوع بود چنانک
ن یعقوب و پسران وی مر یوسف را صلوات الله
عین بقول دیگر این سجده مر آدم را بود و حقیقت

نسل نبود ابلیس را از کجا آمد قلنا نسل و از بین مسخ او
چنانک از مجاهد رحمه الله آمده است که چون ابلیس ممسوخ
خدای تعالی در او شهوت آفرید پس شهوت او غلبه کرد
خود صحبت کرد چهار ماده از وی حاصل آمد پس جمله ذریة
از آن چهار ماده حاصل گشت محمد اسحاق گفت رحمه الله که
ابلیس علیه اللعنه آن ماری که در جوف او در آمده بود در بهشت
کردی و با وی صحبت کرد نسل او از آن ظاهر شد و این دلیل است
هر که مر عالمی را بچشم حقارت نگرد از طاعت عمر خود بر نخورد که
آن کسی که سجده کرد مر آدم را اسرافیل بود بقول دیگر جبرئیل بود
ایشان بعلم وی نگرستند و عیب او نجستند لاجرم در خبر است که
تمامه قرآن بر تخته جبهه اسرافیل پدید آمد و آن هر دو مقرب حضرت
خدمت سبقت گرفتند بر همه فریشتگان و عزازیل عیب جست
و عیب گفت و علم آن عالم را تعظیم نکرد بدید لاجرم ملعون ابد
گشت تا عالمیان بدانند که هر که در عالمی بچشم خواری در نگرد و عیب
و جوید و بد او گوید و علم او را نبیند قدم بر موافقت ابلیس می
نهد و خطر آن باشد که عاقبت از مراد دین خود محروم گردد چنانک
گفت علیه السلام من مات و فی قلبه بغض العلماء بقی
فی النار ابدا و هر که در روی عالمان بحرمت و بزرگواری و تعظیم
کرد و عیب ایشان نه جوید که آدمی بی عیب نباشد و لیکن عیب او
بعلم او پوشیده شد قدم بر موافقت جبرئیل و اسرافیل می نهد امید است
بمقصود ایمان رسد لقوله علیه السلام من سره ان ینظر

سجده بود نه تواضع و آن همچنان بود که مصافحت در میان ما و
دران روزگار سجده کردن مر یکدیگر روا بودی و در شریعت
ما آن گشت با خبار در دست امّا کنار گرفتن و قبله دادن حلال
نیست در شریعت ما نه بر روی و نه بر دهان و نه بر چشم و نه بر د
و نه بر سر و نه بر پیشانی مگر فرزندرا در حق ما در و پدر و شا
را در حق استاد و امّا بیان وجه ششم در وی خلاف است
در وجه بحم گفته شد و امّا بیان وجه هفتم آنست که ا
کافر بترک سجده شد یا بچیزی دیگر بعضی گفته اند که بترک
کافر گشت و این قول خارجیان است و باطل است که بنده بکن
نشود لقوله تعالی و توبوا الی الله جمیعا ایها المؤمن
نام ایمان را باقی داشت با معصیت و بعضی گفته اند که ک
از آنک فرمان خدای را نه پذیرفت و ردّ فرمان کفر باشد و
گفته اند که از آن کافر شد که خدای را عز و جل بجهل نسبت کرد و
چنانک می فرماید از گفتار ابلیس خلقتنی من نار و خلقته
من طین و امّا بیان وجه هشتم بیان کرده شد در بیان وج
امّا بیان وجه نهم زیرا که فریشتگان چون یک سجده بیاو
ابلیس را دیدند بصورت مسخ گشته بود و پیش او بس شده و بر
چون موی خوک بر آمده دیگر باره سجده آوردند شکر
که ما را نیز فرمان آمد تا سجده دو آدم اقتدا با یشان یکی مها
را و دوم شکر نعمت توفیق رحمن را و امّا بیان وجه
چهارم بیان کرده شد و ابلیس را پیش ازین عصیان عزازیل
و این نام ابلیس مشتق از ابلاس است یعنی نومید شده از رح
تعالی بقول دیگر این نام عجمی است نه عربی فان قیل چون

الي عتقا الله تعالي فلينظر الي المتعلمين. قوله عز و جل
وقلنا يا آدم اسكن انت وزوجك الجنة
وگفتيم اي آدم بيارام تو وجفت تو در بهشت واختلاف كرده‌اند بعـ
گفته‌اند كه اين بهشت همان بهشتست كه حق تعالي آماده
است از بهر مطيعان را بقول ديگر اين بوستاني بود در زمـ
بفلسطين از براي ايشان را بيافريد وطايفه از قدريان
همين مي گويند كه بوستان در زمين بود كه در بهشت تكليف
وابتلا نبودي ولكن اين درست نيست كه حق تعالي مر ايشان
تا در بهشت آرام گيرند والف ولام ياد كرد كه الف ولام معرفه
بود وبهشت معروف ومعلوم بود وسراي رضوان است كه
هفت طبق آسمان است في الخبر ان الجنة فوق سبع سموات و
تحت الارضين السبع وبعضي از مفسران گفته‌اند كه حق تعـ
مر فريشتگان را در روز آدينه تا تختي زرين بياوردند و آ
بر آن تخت نشاندند وحله از نور در بر او و تاجي از زر مكـ
بياقوت وگوهر بر سر او ودو دست برنجين مكلل در دست
دو خلخال مرصع مكلل در پاي او كردند وكمري بلؤلؤ وجـ
آراسته در ميان او بستند ودر وقت چاشتگاه آدم
آن تخت را نهادند ضحاك گفت رحمه الله چاشتگاه در آمد
دو نماز بيرون آمد نيم روز از روزهاء آخرت كه پانصد
در بهشت بود وبعضي گفته‌اند كه حوا را پيش از در آمد
در بهشت آفريد كار عز وجل آفريد چنانك مي فرمايد اسكن

وزوجك

زوجك الجنة وبعضي گفته‌اند كه چون آدم را به بهشت
آوردند بهيچ چيزي موانست نمي گرفت غنودن بر چشم او غالب
حق تعالي از پهلوي چپ آدم يكي استخوان خرد بيرون گرفت
حوا را از وي بيافريد چون آدم حوا را بديد بجمال او را مشاهده
كرد با وي موانست گرفت فريشتگان مر او را از بهر امتحان
سؤال كردند كه نام همه چيزها را داني نام او چيست آدم گفت حوا
زيرا انك او را از زنده بيافريد ودر خبر است كه اصل خلقت زنان
از استخوان كژ است اگر خواهيت كه مر ايشان را راست كنيت نتوانيت
اگر در مبالغت آن كوشيت بشكند ومر او را زوج گفت يعني جفت
او روا باشد كه نام زوج هم بر مرد افتد وهم بر زن وبپارسي
جفت وقرين باشد قوله عز وجل وكلا منها
رغدا حيث شئتما وبخوريت از آن بهشت فراخ
خوارنده بر شما بقول ديگر بي حساب چنانك خواهيت
هرجا كه خواهيت والرغد هو العيش الواسع وقيل
هو الرزق الهني قوله عز وجل ولا تقربا هذه
الشجرة فتكونا من الظالمين
ونزديكي مكنيت اين درخت را يعني مخوريت از وي كه
بخوريت بباشيد از زيان كنندگان تن خود را بقول
ديگر از ظالمان باشيد بر تن خود والظلم وضع الشيء في غير
موضعه يعني ظلم نهادن چيزي باشد نه در محل خود واختلاف
كرده‌اند در آن درخت بقول شاه سفيران عبدالله عباس

رضی الله عنهما درخت گندم بود وهب بن منبه گفت
رحمه الله که هر گندمی چون گرده گاوی بود نرم
تر از مسکه و شیرین تر از عسل و سپید تر از برف بقول
امیر المؤمنین علی رضی الله عنه درخت انگور بود بقول قتاده
رحمه درخت انجیر بود بقول دیگر درخت کافور بود
و بقول دیگر درخت حنظل بود بقول دیگر شجره علم بود
و ابلیس گفت در وقت وسوسه هر که از وی بخورد هرگز نمیرد
و خیر و شر بداند و بهترین اقاویل قول خواجه امام ابو منصو[ر]
ماتریدی است رحمه الله که درختی بود مشغول نگردیم بنا[م]
وی که حق تعالی مطلق یاد کرد و اختلافست که چگونه خورد بعض[ی]
گفته اند که نهی را فراموش کرد و مدتی بر آمده بود و حوا
بیشتر خورده بود یا نش نداشت و ابلیس وسوسه کرد سوگند
یاد کرد چون این همه جمع شد آدم از وی بخشید و بهترین اقاویل
اینست که آدم را نهی بود که ازین درخت مخور و مراد از آن نهی
از جنس آن درخت بود نه از عین یک درخت او اجتهاد کرد
رای او بر آن قرار گرفت هم بوسوسه ابلیس و هم بخوردن حوا
مقالت او که نهی از یک درخت است بحکم این تاویل خو[رد]
می بایست که توقف کردی تا از جبریل سوال کردی چون
نکرد از وی آن زلت آمد و روا باشد که نهی از یک جنس معین
بود و مراد از آن از جنس آن چیز باشد چنانک رسول علیه السلام
روزی زر و ابریشم گرفته و می گفت هذان محرمتان

علی

علی ذکور امتی حل لاناثهم یعنی ایشان حرامند بر مردان
امت من و حلالند بر زنان امت من و مراد از ین نهی هر جنس
آن را بود و بعضی گفته اند که این نهی کراهیت بود نه نهی تحریم
فان قیل چون این قدر زلتی که از ایشان آمد چرا مر ایشان را عتاب
نوع لباس و حرمان جنان آمد الجواب قلنا زیرا که بعتاب مبتلا
شد از بهر عظم اخطار ایشان و علو اقدار ایشان باید که باندکی مواخذه
بوند که آنچه از بزرگان و خاصگان گیرند از عامه نگیرند
قوله عز و جل فازلهما الشیطان عنها پس لغزانید
آدم و حوا را ابلیس از بهشت بقول دیگر از طاعت خدای تعالی
بقول دیگر از رفاهیت عیش و منزلت و رتبت و بقراة
حمزه رحمه الله فازالهما یعنی دور کرد ایشان را قوله عز و جل
فاخرجهما مما کانا فیه پس بیرون آوردند
ایشان را از آنچه بودند در وی از فراخی عیش و خوشدلی و با ابلیس
اضافت کرد بیرون آوردن ایشان را از برای آنک سبب بیرون
آمدن ایشان بوسوسه ابلیس بود بوی حواله کرد و اختلاف
کرده اند در آن شاه مفسران عبدالله عباس و وهب بن منبه
جماعتی گفته اند رحمهم الله که ابلیس علیه اللعنه بدر بهشت
آمد و وسوسه کرد تا طاوس خبر او را بمار رسانید و مار آمد و
ابلیس را در دهان خود جای داد و در بهشت در آمد و ابلیس
سخن می گفت در دهان مار و آدم چنان می پنداشت که مار سخن
می گوید و از جمله حیوانات که در بهشت بودند هیچ حیوانی

بحس صورت زیبا تر از مار نبود و آدم را بیشتر موانست با وی بود
بدان سبب مغرور گشت از غرور وسوسهٔ ابلیس بقول دیگر
ابلیس در بهشت در نیامد اما آدم و حوا بدر بهشت رسیدند
ابلیس مر ایشان را وسوسه کرد بقول دیگر در زمین بود
که وسوسه کرد وسوسهٔ ابلیس بآدم و حوا رسید قوله عز و جل
وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ و گفتیم
ما که فرود آیید بزمین ای آدم و حوا و مار و بعضی گفته اند که ابلیس
و طاوس با ایشان بود و بروایت دیگر ابلیس را پیش از ایشان از
آسمان بیرون کرده بودند شاه مفسران عبد الله عباس گفت
رضی الله عنهما چون آن گندم را خوردند حلّها از تن ایشان
جدا گشت نه چنان که عورت ایشان را دیگری بدیدی ولیکن
خود دیدند چنانک خدای عز و جل می فرماید فَبَدَتْ لَهُمَا
سَوْآتُهُمَا و پیش از آن پوست اندام ایشان منور بود مثل
ناخن از بعد آن متغیر شد پس آدم بهر درختی که بر می گذشت
آن درخت در سر آدم می چد و بخت آدم گفت که این چیست درخت
جواب دادی هذا جزاء من یعصی الله تعالی یعنی اگر آدم زلتی کرد
نی قصد عصیان از بهشت بیرون آمد ای صد هزار کبیره
کرده نمی ترسی که از بهشت و از رحمت حق محروم شوی پس
ابلیس را از بالا در انداختند مسخ گشته و بساحل بحر ابله
افتاد و مار باصفهان و طاوس بمیسان و آدم بهند و حوا بجده
و با آدم که بزمین آمد عصایی بود از چوب مورد بهشت

و گلستان و بعضی از تخمها چون تخم انگور و غیر آن ابلیس
علیه اللعنه چون از تخم انگور برسید بدزدید آدم مر ابلیس را
گفت و یحک از بهشت مرا بیرون آوردی و در زمین نیز مرا
بسلامت نمی گذاری ابلیس گفت انگور میان من و تو مشترک
ست کننده او مرا و باقی مر ترا پس جبرئیل آمد و آدم را حرف
زراعت در آموخت و آهنگری تعلیم کرد و یک مشت گندم بوی داد
تا آن را بکارد و گاوی بوی تسلیم کرد تا کشت کند
گاو را آدم چون بزد گاو بسخن آمد که مرا چرا می زنی آدم گفت
از برای آنک فرمان من نمی کنی گاو با وی منازعت کرد و گفت
تو زلتی کردی خداوند تو ترا نزد مرا چرا می زنی که انک عن خالفت
ربک فلم یضربک آدم شرم داشت و یکسال پیوسته
بگریست پس باد آن گندم که مانده بود بحوا داد
تا بکارد چون او بکشت و تخم بینداخت درخت گندم
ظاهر شد چون نبات او رسیده شد خون پدید آمد آدم علیه
السلام گفت این جبرئیل آمد و گفت این از برای آنکس
که دست او بیشتر بدان درخت رسیده و با این همه بسنده نیست
که مبتلا کردند شان بحیض و بعضی گفته اند که هر حیوانی که
بر آدم سلام گفت بر فرزندان او حلال گشت پس نبات
گندم چون خوشه بیرون آورد آدم خواست که از وی بخورد جبرئیل
علیه السلام نهی کرد تا رسیده شد بدرودیدند و کوفتند
و آرد کردند و پختن مر ایشان را در آموخت چون بختند بخواستند که

خورند روز بآخر رسیده بود جبرئیل علیه السلام از حضرت عزت
در رسید و گفت که خدای تعالی می فرماید که اگر خواهید بخورید
و اگر خواهید صبر کنید تا آفتاب فرو رود تا سه خلعت دهم
شما را یکی آنک خشنودی خود که از بعد آن هرگز خشم نباشد دوم
آنک بیامرزم شما را که هرگز عتاب نباشد سیوم در بهشت در
در آرم شما را که هرگز زوال نباشد گفتند این ما راست خاص
فرمان آمد که این مر شما راست خاصه و مر فرزندان شما راست
عامه پس بدان شب از ایشان چیزی حاصل آمد که در وقت حاجت
آدمیان ظاهر شود بوی ناخوش بمشام ایشان رسید گفتند
یا جبرئیل این بوی ناخوش از چیست جبرئیل گفت از زلت شما ابو
القاسم حبیب روایت کرد از کعب احبار رحمهما الله که آدم
سیصد سال گریست صد سال آب گریست و صد سال خون گریست
و صد سال دیگر قیح و زرد آب گریست تا توبه او را قبول کردند
پس تو شکر نعمت خدای تعالی را بگوی که بیک زلت نبی قصد که آدم
کرد سیصد سال گریست تا توبه او مقبول گشت اگر تو سیصد
سال معصیت کنی بیک قطره آب دیده و ندامت و پشیمانی تو
همه مغفور گردد و توبه مقبول آید و معناء قوله بعضکم
لبعض عدو بعضی از شما مر بعضی را دشمن باشد چنانک
دشمنی آدم و حوا و ابلیس و ما راست و در خبر است که مر
دشمنی مار را و پشیمانی که گناهت مقصور شود و توبه
مقبول کرد قال النبی علیه السلام ما سالمناهن منذ حاربناهن

...من فمن ترک شیئا منهن خیفة فلیس منا و چون طاوس
...ی گفت و بپای خود برفت حق تعالی لذت آواز او ازو
...ود و قسم مسخ بر پای او کشید و مار را و صورت او را مسخ
...اید و خورش او خاک کرد و پایهای او را در شکم او پنهان
کرد قوله عز و جل وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ
مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ و مر شما راست در زمین قرار جای و موضع
اقامت و برخورد آدمی تا هنگام اجل بقول دیگر تا قیامت
قوله عز و جل فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ
عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ کلبی گفت رحمة الله
که داده شد آدم را از خدای خود کلمها ابو عبیده گفت که
بپذرفت آدم از خدای خود کلمها بقول دیگر بگرفت
آدم و التلقی هو التلقن للعلم و اختلاف کرده اند درین کلمها
که چون آدم بگرفت و بگفت خدای عز و جل توبه او بپذرفت
کلبی و مجاهد گفتند رحمهما الله که ربنا ظلمنا انفسنا
بود و این قول شاه مفسران عبد الله عباس است رضی الله عنهما
مقاتل و سعید جبیر رحمهما الله گفتند که این کلمات آن بود
که آدم گفت یا رب الم تخلقنی بیدک قال نعم فقال الم تنفخ فی
من روحک قال نعم قال الم تسکنی جنتک قال نعم قال الم
تسبق رحمتک غضبک قال بلی قال آدم انی ان تبت
و صلحت اتردنی الی الجنة فقال نعم فتاب علیه و هدی
و قیل تلک الکلمات سبحانک اللهم و بحمدک لا اله
الا انت رب عملت سوءا و ظلمت نفسی فاغفر لی انک
انت التواب الرحیم امیر المومنین گفت رضی الله عنه

هرکه این کلمات را بگوید و مر او را گناهان مانند ...
آمرزیده شود بقول دیگر آدم علیه السلام گفت که خ...
گناه و زلّت که رفت چیزی است که من کردم از خود یا تو نوشته
پیش از آنک بیافریدی مرا خطاب رسید از حضرت عزت جلّ و علا
من نوشتم بر تو پیش از آنک بیافریدم ترا آدم گفت که چون تو نوشته
بودی بر من بیامرز مرا پس توبه مرا قبول کرد بقول دیگر آدم علیه
السلام نام محمد را علیه السلام با نام آفریدگار عز و جل نوشته
دیده بود بر ساق عرش آدم گفت که بحق محمد علیه السلام که توبه
مرا قبول کنی خدای تعالی توبه او را قبول کرد القراءة ابن کثیر
رحمه الله آدمَ بالنصب وکلماتٌ بالرفع والباقون برفع آدم
وکسر التاء ومعناه فتلقّی کلماتٌ آدمَ لأنّ مَن تلقّاكَ
فقد تلقّیتَه ومعناه التواب الرحیم اوست آن خدائی که پذیرنده
توبه است و رحمت کننده قوله عز وجل قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا
جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى ومعنای وی بگفتیم
فرو روید از وی جمله این خطاب مراد آدم و حوّا راست خاصه و
هبوط اول از بهشت بود است بآسمان و هبوط دوم از آسمان است
بزمین و بعضی گفته که هر دو را معنی یکی است ولیکن از بهر تاکید
را یاد کرد فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى کلمه ما صله راست و
معنای وی اگر بیاید شما را از من بیان راه راست یعنی از رسولان من
وکتابهاء من قوله عز وجل فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ
فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ هر که
متابعت کند مر رسولان مرا و مر کتابهاء مرا و براه میرود
نیست ترسی بر ایشان از عذاب دوزخ و نه ایشان اندوهگین

کردند

کردند در وقت مرگ بقول دیگر نباشد مر ایشان را خوفِ نیران
و نه اندوهگین از فوت جنان بقول دیگر نباشد بر ایشان خوف
ضلالت در دنیا و نه اندوه شقاوت در عقبی قرائتها قرأ یعقوب
رحمه الله فلا خوفَ بالنصب وقرأ فمن تبع هُدَیَّ بغیر الالف
والباقون بالالف قوله عز وجل وَالَّذِينَ كَفَرُوا
وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ
فِيهَا خَالِدُونَ وآن کسانی که منکر شدند مر رسولان
مارا و دروغ گوی داشتند آیتهای مارا ایشان اند اهل آتش
و ایشان در آن آتش جاودانه باشند لغتها کفروا أی ستروا
نعم الله تعالی والآیات جمع الآیة وهو مشتق من الآیاء
هو الضیاء قوله عز وجل یا بنی اسرائیل
اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم
ای پسران یعقوب یاد کنید نعمت مرا آن نعمتی که دادم مر شما
را و منت نهادم بر شما یعنی بر پدران شما نجات از ظلم فرعون
و آل او و تظلیل غمام و انزال ترنگبین و مرغ بریان
و چشمهای آب روان از سنگ و غیر آن بقول دیگر
این نعمت فرستادن محمد بود علیه السلام در وقت اختلاف
ادیان باطله تا راه حق را نمودشان وسبب نزول این
آیت آن بود که جهودان از جهت نفع دنیا دست از منفعت
عقبی بداشتند و دل از دین حق برداشتند و صفات محمد را
علیه السلام که در توریت بود کردانیدند و دیگران را از
ایمان آوردن بمحمد علیه السلام منع کردند این آیت بیامد
که نعمت من خدای را یاد کنید و حق نعمت مرا بگزارید و فرمان

مرا خلاف مکنید و به پیغامبران من ایمان آرید و عهدی
که با من کرده اید تمام کنید **قوله عز وجل وَأَوْفُوا**
بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ و وفا کنید
عهد مرا تا من عهد شما را وفا کنم یعنی وفا کنید عهد مرا
به پیش بردن فرمانها و باز بودن از نهیها بقول دیگر
در توریت عهد کرده ام با شما که پیغامبری آید بشما برین صفت
بوی بگروید و شما آن عهد را قبول کرده اید و اکنون آن عهد را
وفا کنید چنانک می فرماید وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ
الآیة بقول دیگر وفا کنید بعهد من و بگروید بهمه
پیغامبران من تا من وفا کنم بعهد خود و شما را ببهشت درآرم
بقول دیگر وفا کنید بعهد من در سرای محنت بر بساط
خدمت تا وفا کنم عهد شما را در سرای نعمت بر بساط قدرت
در سرور و رؤیت وقال الامام جعفر الصادق رضی الله
عنه اوفوا بعهدی وفا کنید بعهد من و بگزارید آنچه فریضه
کردم بر شما تا وفا کنم بکی باده در سرای عطا بقول دیگر وفا کنید
بعهد من بدور بودن از معاصی تا وفا کنم من شما را بنجات
دادن از دواهی بقول دیگر وفا کنید بحفظ اسرار من تا وفا
کنم بدر آوردن بهشت مر شما را با بندگان ابرار من بقول دیگر
وفا کنید وفا کنید بعهد من در استقامت عرفان من تا وفا
کنم بعهد شما در استدامت احسان من **قوله عز وجل**
وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ و از من خدای ترسید
در ترک طاعت من بقول دیگر بترسید از عقوبت من
لغتها یا بنی اسرائیل نون بیفتاد از بنین از برای اضافت و

یاد کردن یا در بنین از بهر آنست که ندا اضافت است و اسر
بلغت سریانی بنده باشد و ایل الله باشد و معنا اسرائیل
در محل کسر است از بهر اضافت را الا آنک منصوب نیست
که عجمی است والرهبة الخوف وحذفت الیاء من
آخرها لفواصل الآیات **قوله عز وجل**
وَآمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ
این آیت در حق کعب اشرف آمد و یاران وی و حیی بن
اخطب در بنی قریظه و جهودان و خیبر و رؤسا ایشان
لعنهم الله از جاهلان قوم خود رشوت همی گرفتند و حکم خدای را
می گردانیدند که اگر بمحمد می گروید ندان حطام دنیا و حرمت از
ایشان می برفت دنیا اختیار کردند و خود را از نعمت عقبی
زیان کار کردند این آیت بیامد و معنی وی آنست که بگروید
بآنچه فرستادیم از قرآن و پیغامبری چون محمد که راست گوی
داننده است مر آن کتاب شما را که با شماست یعنی توریت
قوله عز وجل وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ
و مباشید اول منکر شونده بوی یعنی بقرآن تا دیگران
بشما اقتدا کنند بقول دیگر این ها کنایت محمد است علیه السلام
قوله عز وجل وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا
قَلِيلًا اختیار مکنید بر آیات ما بهای اندکی از دنیا
در مقابله عقبی اندک است **قوله عز وجل وَإِيَّايَ**
فَاتَّقُونِ و از من خدای ترسید یعنی از حطام دنیا
و حرام او بپرهیزید و تقوی بر چهار وجه است تقوی عامست
و آن از شرک باشد و تقوی خاص است و آن باز بودن از معصیت است

وتقوی عارفانست وآن ترك توسل است از دون حق وتقوی
اهل صفوتست وآن گریختن است از حق بحق تا خالص گردد
حق را ابو العالیه گفت رحمه الله که مخرید بآیات من اندکیرا از
دنیا را یعنی مستانید بر تعلیم آیات مزدی دنیاوی واین نوشته
است در کتاب ایشان که عَلِّم مجانًا کما عُلِّمت مجانًا
یعنی بیاموز رایگان چنانک آموخته گشتهٔ رایگان
لغتها مصدّقًا نصبٌ علی الحال وکافرًا وجدان یاد کرد که
فریق در وی مضمرست **قوله عز وجل ولا**
تلبسوا الحق بالباطل وتکتموا الحق
وانتم تعلمون این آیت هم در شان علماء
جهودان آمد چنانکه گفته شد ومعنای وی ومیامیزید
حق را که بشما فرستاده ام از صفات محمد علیه السلام
بباطل که شما بدست خویش می نویسید از صفت دجال و
مپوشانید حق را که آن صفت محمدست وشما می دانید که او
پیغامبر بحق است شاه مفسران عبد الله ابن عباس گفت که
راست را با دروغ میامیزید وآن ایمانست ببعضی وکفران
ببعضی وقیل الحق ما ترکوه والباطل ما غیروه وتکتموا الحق
یجوز انه جزم علی النهی یعنی ولا تکتموا ویجوز انه نصب
بکلمة ان یعنی جمع مکنید ولا تلبسوا الحق بالباطل و
ان یکتموا الحق میان لبس وکتمان واللبس الخلط والفعل
لَبَسَ یلبس واللُبس الستر والفعل لبس یلبس سهل بن عبد الله
تستری رحمه الله گفت که میامیزید کار دنیا را با کار عقبی
شیخ ابو منصور ماتریدی رحمه الله گفت که حق را بصورت

باطل

باطل منمایید وباطل را بصورت حق آشکارا مکنید ابو القاسم قشیری
رحمه الله گفت که گمان مبرید که دو ضد با یکدیگر جمع شوند یعنی
حق وباطل ولا تلبسوا الحق تدلیس وتکتموا الحق تلبیس وانتم تعلمون
ان حق الحق تقدیس **قوله عز وجل واقیموا**
الصلوة واتوا الزکوة وارکعوا مع
الراکعین نماز را بر پای دارید یعنی در وقت
او وتمام گزارید با رکوع وسجود او وزکوة مال بدهید در وقت
ونماز کنید بجماعت نماز کنندگان ورکوع را یاد کرد
ومراد از وی نماز را خواست وگفته اند که جهودان علیهم اللعنه
رکوع نیارند حق تعالی این فرمان را مخصوص کرد برکوع
بقول دیگر ایشان نماز تنها می آوردند که بجماعت کردن فرمان آمد
مر ایشان را با جمع مومنان اقتدا کردن به برگزیدهٔ عالمیان
محمد صلی الله علیه وسلم بقول دیگر نعمت از خدای تعالی سه
چیزست نعمت دین ونعمت مال ونعمت تن پس پیوسته بر
توحید باش تا شکر نعمت دین گزارده باشی ونماز را بگزار
تا شکر نعمت تن بجای آورده باشی وزکوة بگزار تا شکر
نعمت مال بجای آورده باشی **قوله عز وجل اتامرون**
الناس بالبر وتنسون انفسکم
وانتم تتلون الکتاب افلا تعقلون
او می فرماید مردمان را بنیکویی وآن ایمانست بمحمد
علیه السلام وفراموش می کنید ومی بگذارید تنهاء
خود را ونمی گروید وشما می خوانید کتاب را جز ابکار
نمی بندید خود را بقول دیگر شما نمی دانید که بر شما حجت باشد

سبب نزول این آیت هم درحق عالمان جهودان بود که می گفتند مر
خویشان خود را در سرّ که بمحمد بگروید که او رسول بحق است و ایشان
خود نمی گرویدند تا ریاست و رشوت با ایشان ماند بعضی
گفته اند این استفهام بمعنی تنبیه است ومعناه لا تأمروا
الناس على وجه تتركون أنفسكم وقيل تدعون
الحق الينا وتتعدون عنا می خوانید خلق را بما و خلاف
می کنید شما از ما **قوله عز وجل** وَاسْتَعِينُوا
بِالصَّبْرِ وَالصَّلَوٰةِ کلبی گفت رحمه الله که یاری
خواهید در دین بصبر کردن بر گزاردن فریضها و بر پاک کردن
تنهای خود از گناهان و یاری خواهید بنماز مقاتل گفت
رحمه الله که یاری خواهید بروزه داشتن و نماز گزاردن
قوله عز وجل وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَا
شِعِينَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ
وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ و هر آینه
این نماز گزاردن بجانب کعبه سخت است و گران است
بقول دیگر بزرگ است این بر جهودان مگر مؤمنان را
که یقین می دانند که ایشان رسندگانند بجزای خدای تعالی
بقول دیگر ایشان می دانند خدای تعالی را که بخواهند دید
و ایشان بجزای خدای تعالی باز گردندگانند تا جزای هر یک
بایشان رساند بقول دیگر وانها کنایت بصبر و صلوة
است لیکن بیکی اضافت کرد و مراد ازان زر و سیم را خواست
بقول دیگر وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ یعنی دست از ریاست باز
داشتن کاری بزرگ است خدای تعالی ازان نهی کرد و بقره

باستعانت

باستعانت بصبر کردن و آن باز داشتن نفس اماره است از لذتها
وفي المثل إنّ الرئيس يترك الرأس ولا يترك الرياسة
بقول دیگر یاری خواهید بروزه و نماز تا سبک گردد بر شما
عبادت بی نیاز بقول دیگر بروزه و نماز در طلب آخرت
بقول دیگر یاری خواهید بصبر و نماز که پیش رود دعا و
حاجت شما است **قوله عز وجل** يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ
اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي
فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ای پسران
یعقوب یاد کنید نعمت خدای را عز وجل که منت نهادم
بر شما و من شما را برگزیدم و فضل نهادم بر همه عالمیان روز
گار شما آیت اول در بیان نعمت و نهی از کفر و معصیت
در جهودان که در روزگار رسول بودند علیه السلام
و این آیت خاص در حق پدران ایشان است و نعمتهای
فراوان که مر ایشان را داده بود و این فضل نهادن مر ایشان را
بر عالمیان بوجود مملکت و ریاست بود که او از نسل
ایشان بود که عالمیان بر سه وجه بودند آدمیان و پریان
و دیوان و فرشتگان برگزیدگان آسمانند پس فضل
ایشان برین سه فریق دیگر ظاهر بود اما بر دیوان و پریان
شک نیست و اما بر آدمیان که حق تعالی نبوت و
مملکت و ایمان و معرفت نصیب ایشان کردانید
لاجرم ایشان را بر عالمیان روزگار ایشان بفضل
بزرگ گردانید **قوله عز وجل** وَاتَّقُوا يَوْمًا
لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا بترسید از عذا

روزي كه جزا ندهد تني از تني چيزي كلبي رحمه الله كفت
سود نكند هيچ بدي مر فرزند خود را و نه فرزند مر بدر خود
را مكر كه فرمان خداي عز و جل باشد مقاتل كفت رحمه الله
كه باداش ندهد هيچ تني كافر مر تني كافر را چيزي و معني
لا تجزي لا تغني و لا تثيب و لا تملك بود و قيل لا تنفع
و قيل لا تكفي و قيل لا تقضي و لا تكافي قوله
عز و جل وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا
يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ
و بذرفته نشود از تني كافري شفاعتي و كرفته نشود از
بهر تني فداي و نه ياري كرده نشود يعني نه باز داشته از عذاب
خداي تعالى كلبي كفت رحمه الله كه اين مر غير اهل قبله را
بود مقاتل كفت رحمه الله اين مر كافران را باشد چنانك
جاي ديكر فرمود كه مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ
يُطَاعُ اما مر مؤمنان را شفاعت باشد و از رسول
عليه السلام و از عالمان و نيك مردان و فداي هر مؤمني
كافري بود از دوزخ رسانند لغتها العدل هو الفداء اما
المال و اما النفس و العدل هو المثل و الشفاعة
من الشفيع الذي هو ضد الوتر و معناها الالتماس
لخير الغير و قرأ ابن كثير و ابو عمرو و لا تقبل
بالتاء لان الشفاعة مؤنثة و قرأ الباقون
بالياء لان تأنيثها ليس بحقيقي قوله عز و جل
وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُو
نَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ ياد كنيد كه چون برهانيديم

شما را

شما را از آل فرعون يعني اتباع او كه مي رسانيدند شما را بد
ترين عذابها مقاتل كفت رحمه الله كه عذاب مي كردند
شما را سخت ترين عقوبتها كسائي كفت رحمه الله يسومو
نكم يذوقونكم و قيل يقصدونكم
...ق تعالى بيان كرد كه آن چه عذاب بود قوله
عز و جل يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ
نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ
رَبِّكُمْ عَظِيمٌ مي كشتند بسران شما را در
خردكي و خدمت مي فرمودند دختران شما را در بزركي
قتبي كفت باقي مي داشتند دختران شما را از بهر خدمت و
كشتن بسران و خدمت فرمودن دختران بلايي بزرك بود
يعني محنت بزرك بود از خداي شما قول ديكر اين است چه
برهانيد خداي تعالى مر شما را از آل فرعون نعمتي بزرك بود و البلاء
هو الاختبار و هو من الاضداد و يتناول النعمة و
المحنة و قيل البلاء ممدودا هو النعمة و مقصورا
و هو المحنة و سبب كشتن فرعون لعين مر فرزندان
بني اسرائيل را آن بود كه فرعون شبي بخواب ديد كه آتشي از جانب
بيت المقدس در كوشك مملكت وي افتاده بود و جمله بالا
و بستي او را بسوخت و خدمتكاران او را كه منصوب
بنسبت قبطيان بودند همه را هلاك كرد و جمله بني اسرائيل
بسلامت بماندند نه قول آن خواب در آن شب قرار شد كاهنان
و معبران را بخواند و از تعبير آن خواب ببرسيد جواب كفتند
كه از نسل بني اسرائيل از بيت مقدس مردي بيرون آيد كه

هلاک مصر و قبط و ملک تو بسبب وی باشد پس تدبیر کردند
اتفاق ایشان بران افتاد که تا هر زاده که از بنی اسرائیل پسر باشد
بکشند پس بر هر زن حامله صد مرد را موکل کرد تا مر پسران
را می کشتند و دختران را می گذاشتند و بعضی گفته اند که روا نبودی
که کسی غیب دانستی و عکرمه گفت این روایت از ابن عباس است
و سعید بن جبیر از ابن عباس رضی الله عنهم روایت کرد که وقتی ندماء
فرعون و جلسای وی در پیش وی حکایت کردند که خدای
آسمان مر ابراهیم را وعده داده است که از نسل تو پیغامبران و
پادشاهان بیرون آرم فرعون بیندیشید که روا باشد که از نسل
ابراهیم مر ورا منازعی در ملک وی پدید آید فرمود تا هر جا که زاده
از نسل بنی اسرائیل پسر آرد مر او را هلاک کنند تا مملکت او را منازعی
نبود پس خرد کودکان نرینه را می کشتند و پیران ایشان را مرگ می
رسید سروران قبط مر فرعون را گفتند که این که در نسل بنی اسرائیل
افتاده است کبار ایشان می میرند و صغار ایشان کشته می شوند
زود باشد که کارهای که ایشان می کردند آن معنی بما سرایت کند و
این واقعه بر پسران ما افتد اتفاق بران افتاد مر ایشان را که یک
سال می کشتند و یک سال می ماندند پس در آن سال که نمی کشتند
هارون از مادر بیامد و در آن سال که نوبت کشتن بود موسی از مادر
بزاد و موکلان فرعون بیامدند و قابله موسی را گرفتند و پرسیدند
خواست که بگوید که درین خانه نری نزادست حق تعالی بر زبان او ب
راند پسری ذی دولت چون ایشان در آمدند حق تعالی موسی را در مقام
عصمت نگاه داشت تا چشم ایشان بر وی نیفتاد و هاتفی آواز
داد که مر او فرزند را شیر ده و در تابوتی بنه و در دریا انداز تا ما

بسلامت بتو باز رسانیم علی ما بیّن بعد هذا ان شاء الله
تعالی و فرعون از ملوک عمالقه بود و این اسم عجمی است لا ینصرف
مر ملکان مصر را و عمالقه را فرعون گویند چنانکه
ملک روم را قیصر و ملک فارس را کسری گویند و نام فرعون
ولید مصعب بود و گفته اند که ریّان بن ولید بود و بقول دیگر
مصعب بن ریّان و بقول بعضی از مفسران این فرعون
همان ملک بود که در روزگار یوسف بود علیه السلام و چهار
صد سال ملک بی منازعت مر وی را مسلم بود تا آنگاه که آن خواب
را بدید پس حق تعالی منت دیگر یاد کرد و گفت **قوله عز و جل**
وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَ
أَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ
یاد کنید چون گشادیم و جدا کردیم از بهر شما آب دریا
را و آن رود مصر بود که آن را بحر قلزم گفتندی و الباء
بمعنی اللام و قوله بکم پس برهانیدیم شما را و غرق
کردیم آل فرعون را و شما می نگریستید با ایشان و آن قصه
چنان بود که چون رنج فرعونیان در بنی اسرائیل بسیار گشت
هر کاری که در وی دنائتی بودی و ثقل و نجاستی بودی مر
ایشان را می فرمودند چون پاک کردن چاه مستراح و جای
ستوران تا آخر روزگار فرمودندی و انگاه بگذاشتندی
مر ایشان را و مزد و اجره عمل ندادندی و پسران ایشان را می
کشتند و دختران ایشان را پرده می کردند و بعضی بفاحشه

دست می رسانیدند تا جمله بنی اسرائیل بخدای عز و جل بنالیدند
و مر موسی را گفتند که اُوذِینَا مِن قَبلِ اَن تَأتِیَنَا وَمِن بَعدِ
مَا جِئتَنَا موسی دعا کفت وهارون آمین کرد این بشارت
رسید که قَد اُجِیبَت دَعوَتُکُمَا جبریل علیه السلام
بیامد در شبی و مر موسی را فرمود تا جمله بنی اسرائیل را بیرون برد
پس موسی علیه السلام فرمود تا در آن شب پیرایهای قبطیان
عاریت گرفتند که فردا عید خواهیم کرد و فرمود تا در خانها چراغها
را فروختند تا سپیده دم و یکدیگر را با آواز بانگ نکنند و هر که از خانه
خود بیرون شود در خانه را بکفی از خون بیالاید تا بدانند که وی
بیرون شده است پس موسی بیرون رفت و در آن شب قبطیان
را در خانه هر یکی را فرزندی مرد تا در آن مشغول گشتند تا آفتاب
بر نیامد مر قبطیان را خبر نشد و بروایت دیگر چون موسی مر
بنی اسرائیل را بیرون آورد فرعون را خبر شد گفت فرعون
هیچ کس از پس ایشان بیرون مروید تا خروس بانگ کند در آن
شب هیچ خروس بانگ نکرد چون بامداد روشن شد فرعون
لعین فرمود تا گوسفندی بکشتند و گفت که چنان باید که
تا من بخوردن این جگر گوسفند مشغول شوم و فارغ شوم
از خوردن جگر این گوسفند سیصد هزار مرد بر من جمع شده
باشند هنوز از خوردن جگر گوسفند فارغ نشده بود که سیصد
هزار مرد تیغ زن سوار شده بود و بروایت دیگر با فرعون هزار
هزار و دویست هزار مرد کارزار بود همه بر اسبان گشن

نشسته

نشسته و قوم موسی سیصد هزار و هفتاد هزار مرد
بودند و فرعون مر ایشان را اندک گفت لقوله تعالی اِنَّ هٰؤُلَاءِ
لَشِرذِمَةٌ قَلِیلُونَ پس موسی علیه السلام با بنی اسرائیل
روی بجانب قلزم نهادند و از مصر تا بوی نزدیک بود
هارون علیه السلام در پیش می رفت و موسی علیه السلام
از پس می رفت یوشع بن نون گفت یا نبی الله ترا کجا فرموده
اند موسی گفت بجانب دریا پس فرعون از پس ایشان بیرون
آمد با لشکر خود تا چندانک یکدیگر را بدیدند قوم موسی
علیه السلام بترسیدند و گفتند اِنَّا لَمُدرَکُونَ ما را نگذاشتی
ای موسی تا بسلامت در خانهاء خود بودیمی از پیش دریا
گرفت و از پس دشمن رسید موسی گفت مترسید که خدای
با ما است هارون پیش رفت و عصا بر دریا زد موج دریا
مر ورا طاعت نداشت و گفت که این کدام جبار است
که مرا می زند تا موسی علیه السلام بوی رسید گفت یا ابا
خالد همه اجزای امواج دریاء متلاطم با وی بسخن آمد و
اجابت طاعت داری کرد موسی علیه السلام عصاء خود را
بر دریا زد موج میانه دریا گشاده گشت هر یکی دوازده کوچه
بدید و از آب طاق و رواق ظاهر گشت هر یکی بر شبه کوهی و آن
دیوارهای آب مشبک شد تا یکدیگر را می دیدند بصوب
دیگر هر کوچه آن آب چون قنطره گشت و بر هر یکی درها
گشاده شد چنانک یکدیگر را می دیدند و سخن می گفتند

وسخن یکدیکر را می شنیدند پس بنی اسرائیل کفتند یا موسی
ما همه یکدیکر را نمی بینیم موسی علیه السلام برنجید و متالم
شد و کفت اللهم اعنی علی اخلاقهم السیئة وحی آمد که
یا موسی بعصای خود اشارت کن از راست و از چپ موسی
علیه السلام اشارت کرد پس در آب دریچها کشاده شد
چنانک همه یکدیکر را می دیدند تا همه بکذشتند پس فرعون
و قوم او برسیدند فرعون چون بنکریست دریا را
دید دوازده کوچه کشاده شده مر قوم خود را کفت که می بینید
این دریا که از برای من چکونه کشاده شده است و مرا فرمان
بردار کشته است تا دشمنان خود را دریابم و همه را هلاک
کنم خواست که فرعون از سر تزویر سخنی کوید و باز کرد د اسب
فرعون کشن بود و جبرئیل علیه السلام بر مادیانی بهشتی
نشسته بود پیش فرعون کذر کرد و اسب فرعون بوی مادیان
یافت بسوی او میل کرد فرعون لعین با او بر نیامد تا مرکب او
را بدریا در آورد و جمله سپاه او در دریا در آمدند جبرئیل
علیه السلام در پیش و میکائیل از پس و چهار فرسنگ
مسافت آب بود که کوچها کشته بود تا چندانک اسب پیشاهنک
را دستها بکنارهٔ دریا رسید و اسب پسین را پایها بر کنارهٔ
دریا بود که فرمان آمد مر دریا را که بکیر مر ایشان را موجهای
دریا بر یکدیکر زدن کرفت و آواز خروش از مردان برآمد و
جبرئیل علیه السلام مر فرعون را از غرغره دریا در دهان

می آکند

می آکند در آن ساعت که فرعون کفت که ایمان آوردم مرا
بدان خدای که او یک خدای است و او را شایست
و بنی اسرائیل بوی ایمان آورده اند و این در وقتی کفت
که غیب معاینه شده بود و ایمان باس بعد از وی پذیرفته
نیامد حق تعالی مر میکائیل را فرمود تا او را سرزنش کرد
که هان ای سک اکنون ایمان می آری و در خبر است که جبرئیل
علیه السلام کفت یا محمد من هیچ کس را از خلق چنان دشمن
نداشته ام که دو کس را یکی از جن و یکی از انس اما آنک
از جن است ابلیس بود آن دیکر که از انس بود فرعون
بود که می کفت انا ربکم الاعلی اکر بدیدی تو مرا و را
در آن زمان که من غرغره می آکندم در دهان فرعون
از بیم آنک نباید که کلمهٔ شهادت کوید و سزاوار رحمت
حق کردد یعنی از غایت خشم که مرا بوی بود که خواستم که او
مستحق عقوبت باشد نه مستحق نعمت پس چون آواز خروش
ایشان و بانک موج آب بشنیدند قوم موسی علیه السلام
مر ایشان را کفت که دشمنان شما را خدای عز و جل هلاک کرد اند
کفتند یا موسی ما ترا راست کوی نداریم تا فرعون را بچشم خود
نبینیم هلاک شده چون می ترسیم که اکر ما را دریا بدهلاک
کند موسی مر ایشان را بر لب دریا باز آورد و مر دریا
را فرمان آمد تا فرعون را و قوم او را بر لب دریا انداخت تا
ایشان معاینه بدیدند از برای این معنی را از آن وقت باز آب

علیه اللعنة [illegible]

مردکان را بر می انداز فذلک قوله تعالی فالیوم ننجیک
ببدنک لتکون لمن خلفک آیة بقول دیگر وحی
کرد خدای عزوجل بدریا که چون موسی عصا بر تو زند گشاده
شو مر او را فرمان بردار باش دریا شد دریا بعضی می زد
از اجزای تو را زخوف آفرید کار رجا و علا او منتظر می بود مر
فرمان موسی را علیه السلام وفی روایة عن ابن عباس رضی
الله عنهما بات البحر وله افکل ای رعدة لا یدری من ای
جوانبه یضربه ومعنا قوله وانتم تنظرون شاه مفسران
عبدالله عباس گفت رضی الله عنهما این نگریستن در وقت غرق
شدن بود ولیکن مر ایشانرا چو فرد دریا بر انداخت و ایشان همه
نابدید ند مقاتل گفت رحمه الله وانتم تعلمون انه کذلک
وانا دبه اباؤهم کلبی رحمه الله گفت وانتم تنظرون
الی انشقاق البحر حین انفلق لهم البحر وکان ذلک یوم عاشورا
فصام موسی علیه السلام شکرا لله تعالی **قوله عزوجل**
واذ واعدنا موسی اربعین لیلة ثم
اتخذتم العجل من بعده وانتم
ظالمون سبب نزول آیت آن بود که مؤمنان
عجب می آمد از اهل کتاب که با چندان صفات محمد که دانسته
بودند انکار می کردند فرمان آمد که ازین عجب تر یاد کنید
که چون وعده دادیم موسی را چهل شبا روز سی روز ذی
القعده بود و ده روز ذی الحجه واین وعده گاه طور بود

ازبهر

ازبهر دادن توریت را پس شما گرفتید مر گوساله را بخدایی از
بعد رفتن موسی علیه السلام وشما ظالمان بودید یعنی
زیان کاران مر تن خود را شتان بین امة وامة
فامة موسی لما غاب عنهم نبیهم اربعین لیلة مع
رؤیة المعجزات ومطالعة الآیات اتخذوا العجل
معبودا وامة محمد علیه السلام قد مضی من وقت نبیهم
زمان مدید ولم یروا نبیهم ولا معجزاته ثبتوا علی الایمان
وبقی کل واحد علی عهد نبیه محمودا لان موسی سلم امته
الی اخیه هارون وسلم نبینا امته الی خالقه حیث
قال الله تعالی خلیفتی من بعدی وقصه
این آیت ان چنان بود که حق تعالی وعده داده بود
مر موسی را بدادن توریت تا سی روز از ماه ذی القعده و
فرموده بود تا روزه دارد از بعد سی روز که روزه داشته
بود مسواک کرد حق تعالی فرمود او را بروزه ده روز دیگر
از اول ذی الحجه وموسی با آن هفتاد تن بطور رفته بودند
پس بنی اسرائیل بیست روز شمردند وبیست شب جمله کاه
تا چهل تمام شد چون موسی علیه السلام باز نیامد گفتند که موسی
وعده را خلاف کرد سامری مر ایشانرا گفت که شما پیرایهاء
آل فرعون گرفته اید بحرام تا باز ندهید موسی باز نیاید وحق تعالی
مر موسی را باز نفرستد و در تفسیر دیگر چنانست که چون
روز تمام شد وعده این سی روز بود موسی علیه السلام

بازنیامد سامری گفت موسی را خدای تعالی بازفرستد
تا پیرایهاء آل فرعون بازندهید همه پیرایهها را بنزدیک
من باز آرید تا بسوزم تا موسی را بما باز دهند و همه پیرایهها
را در آتش افکند و بسوخت و او زرگر بود دانست که زر
نسوزد بس از آن زر خالص گوساله ساخت و از آن جا که اسب
جبرئیل علیه السلام سم بروی نهاده بود و سامری مر آن را
دانسته بود که هر کجا سم اسب جبرئیل علیه السلام رسد
زنده شود بس وی قبضه از آن خاک برداشته بود بس آن خاک
را در دهان آن صورت انداخت آن صورت زنده گشت
و گوشت و پوست و استخوان بدید آمد بس بانگ کرد سامری
مر ایشان را گفت که این خدای موسی است و خدای شما بیشتر
از ایشان مر او را سجده کردند و گفته اند که هشت و نیم سبط
گرویدند و گوساله را بخدایی گرفتند و اختلاف کرده اند
که چرا صورت گوساله کرد بعضی گفته اند که چون قوم موسی از
آب گذشتند قومی را دیدند که گاو و گوساله می پرستیدند
گفتند مر موسی را اجْعَلْ لَنَا اِلٰهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ
ما را خدایی بکن چنانک ایشان راست سامری بر موافقت
هوای ایشان گوساله ساخت از زر و صورت او را مرصع
کرد بجواهر و نیز گفته اند که آن قوم بت می پرستیدند بر
صورت عجل سامری دانست که ایشان آن صورت را
دوست می دارند و این سامری مردی بود از بنی اسرائیل

ودران

و در آن سال از مادر آمده بود که فرعون مر کودکان را می کشت
مادر وی بترسید و این کودک را در غاری پنهان کرد و در وی
بپوشانید جبرئیل علیه السلام می آمد و مر او را غذاء او
می رسانید و گفته اند که از یک انگشت او شیر روان شدی و از
دیگری عسل همچنان مر او را می پرورد تا بزرگ شد لاجرم جبرئیل
را در آن روز غرق فرعون شناخت مر جبرئیل را و هر کجا سم اسب
او برسیدی آن زمین سبز شدی او برین تاویل دانست که
هر کجا آن خاک برسد حق تعالی در وی حیوة بدید آرد بس خبر
و آوازه ایشان بموسی رسید علیه السلام سوال کرد که این آواز
چیست فرمان آمد که سامری صورتی ساخت و قوم تو اند که
بیشتر مر او را بپرستیدند موسی مناجات کرد که جان در آن
گوساله که آورد فرمان آمد که من آوردم فقال موسی اِنْ هِيَ
اِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ نیست این مگر آزما
یشی از تو خدای تعالی مر ایشان را قال الله عز و جل فَاِنَّا
قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ الآية چون موسی
کوه طور فرود آمد مر آن هفتاد کس را گفت از آنچ خدای تعالی
مر او را خبر داده بود از کرامتها و مر ایشان را خبر نداد از
پرستیدن آن صورت پس گفتند یا موسی ما یاران تو ایم
و هرگز ترا اخلاف نکرده ام ما را بر یاران تو حقی است از برای
کرامت ما را بنمای آفریدگار را بالمجاهرة و معاینة چنانک
تو دیدی موسی گفت والله که من ندیده ام و من خواستم دیدار

لیکن مرا خطاب آمدی لن ترانی و اثر تجلی بر کوه ظاهر گشت
کوه پاره پاره شد ایشان درخواستند که دیدار خدای
را عز و جل تا ما ترا تصدیق کنیم آتشی با بانگ بیامد و
مر ایشانرا بسوخت موسی علیه السلام گفت یا رب قوم
من مرا راست گوی ندارند درین معنی ایشانرا زنده گردان تا
گواهی دهند پس باز خدای تعالی مر ایشانرا زنده کرد اید چون
باز گشتند و شنیدند آواز قوم خود را که گرد گوساله در آمده
بودند و آواز بر داشته گفتند یا موسی مگر کارزار می‌کن[illegible]
موسی گفت علیه السلام که این آواز فتنه است یعنی [illegible]
کفر است که این قوم گوساله را بخدایی گرفته اند چون
علیه السلام میان قوم اندر آمد آن حال بدید اثر [illegible]
بر وی ظاهر شد آن الواح که توریت بر وی نوشته
بر زمین نهاد بعضی از وی شکسته شد و بعضی با[illegible]
از غایت صلابت را و سامری را فرمود تا از محلت بنی
بیرون کردند و گوساله را بسوخت پس ذره ذره کرد و
انداخت پس آنگاه موسی مر قوم را گفت که انکم ظ[illegible]
انفسکم باتخاذکم العجل توبه کنید و بخ[illegible]
تعالی باز گردید گفتند توبهٔ ما چه باشد موسی علیه ال[illegible]
گفت بکشتن شما مر یکدیگر را چون روز دیگر شد هشت[illegible]
کس از ایشان گوساله پرستیده بودند همه تیغها بر کش[illegible]
و مر ایشان را بفرمودند وار بنشینند زانوها[illegible]

سینه

سینه و دستها کرد زانوها اندر آورده پس گفتند لعنت خدای
و فرشتگان بر مردی باد که بگشاید آن عقدهٔ حبوة
خود را یا پای بر خیزد یا بدست تیغ را از خود دفع کند همه
گفتند آمین باد پس ایشان تیغ در یکدیگر می زدند از وقت
بر آمدن آفتاب تا نیم روز و آن روز آدینه بود حق تعالی
تاریکی فرستاد تا ایشان یکدیگر را نشناختند و عدد کشتگان
هفتاد هزار برسید از پس آن تیغ کار نکرد موسی را خبر
[illegible]دند پس مولی تعالی بر ایشان رحمت فرمود و فرستاد موسی
علیه السلام تا مر ایشانرا وعده داد و مژده که رحمت
[illegible]د و بفرمود تا منادی کردند که تیغها میان باز برید و پیش برادر
[illegible]درا مکشید و مر کشتگان را درجهٔ شهادت کرامت داد
مر زندگان را توبه بپذیرفت و مغفرت داد و قرأ ابو عمرو
اذ وعدنا و المواعدة بین الاثنین و هاهنا
[illegible]ن الله وعد و من المومنین المقبول **قوله عز و جل**
ثم عفونا عنکم من بعد ذلک
لعلکم تشکرون پس عفو کردیم از
[illegible]ا از بعد آن و هلاک نکردیم مر شما را تا مگر شکر گویید و العفو
المحو و الشکر عرفان النعمة من المنعم و عن ابن عباس
رضی الله عنهما شکر العبد طاعته لله تعالی باعضایه
المستبعة فی السر و العلانیة **قوله عز و جل**
اذ آتینا موسی الکتاب

لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ وچون بداديم موسى را كتاب
چون توریت والفرقان نصرت بر دشمنان بقول دیگر جدا
کردن میان حلال وحرام بقول دیگر مراد ازین کشادن دریاست
بقول دیگر موسی را بدادیم توریت و محمد را فرقان یعنی قرآن
تا مگر راه یابید واین خاص در حق آنست که راه یابد که اگر عام بود
هیچ کس بی هدایت نماندی وکلمهٔ لعل از مولی تعالی تحقیق را باشد
نه مر تشکیک را بقول دیگر این فرقان ده صحیفه بود که پیش
از توریت موسی فرستاد وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْ
مِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُم
بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ چون گفت موسی
مر قوم خود را که ای قوم من ستم کردید شما بر تنهاء خود بگرفتن
گوساله را بخدایی قول دیگر ستم کردید به پرستیدن گوساله فَتُو
بُوا إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ
پس بازگردید بآفریدگارتان وتوبه کنید از پرستیدن
گوساله وبکشید بعضی از شما مر بعضی را یعنی آن کسانی که گوساله
نه پرستیده اید بکشید مر گوساله پرستان را قول دیگر
گردن بدهید مر کشتن را ذَلِكُمْ خَيْرٌ
لَكُمْ عِندَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ
عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ
آن توبه وکشتن بهتر مر شما را بنزد آفریدگار شما از
زندگانی دنیا بپذیرد توبهٔ شما را واز شما درگذرد اندکه او

پذیرنده

پذیرنده توبه ورحمت کننده گان ودر تفسیر می آرد که گوساله
پرستندگان در پردهاء سرای خود نشستند وهارون
با آن کسانی که نه پرستیده بودند تیغها برکشیده بیامدند
وموسی علیه السلام در پیش ایشان می رفت ومی گفت
إِنَّ هَؤُلَاءِ إِخْوَانُكُمْ أَتَوْكُمْ شَاهِرِينَ سُيُوفَهُمْ لِيَقْتُلُوكُم
فَاتَّقُوا اللهَ وَاصْبِرُوا فَلَعَنَ اللهُ رَجُلًا أَحَلَّ حَبْوَتَهُ أَوْ قَامَ
مِنْ مَجْلِسِهِ أَوْ مَدَّ طَرْفَهُ إِلَيْهِمْ أَوِ اتَّقَاهُمْ بِيَدٍ أَوْ بِرِجْلٍ
فَيَقُولُونَ آمِينَ وبعضی گفته اند که چهل هزار کس گوساله
می پرستیدند ودیگران رضا می دادند وامر معروف
نمی کردند چون عذاب فرود آمد بر همه چهل هزار کس
از گوساله پرستان وسی هزار کس از آنها که نه پرستیده بودند هلاک
شدند وقرأ ابو عمرو بَارِئْكُمْ في الحرفين باسكان الياء
وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّى
نَرَى اللهَ جَهْرَةً کلبی گفت رحمه الله که آن هفتاد
کس بودند که موسی علیه السلام برگزیده بود مر ایشان را از
بهر میقات را چون موسی با الواح توریت داد وبنزد وبردن
ایشان آمد گفتند ای موسی هرگز راستگوی نداریم ما ترا با
توریت تا خدای نه بینیم آشکارا وبعضی گفتند از ایشان
که تو دیده خدای را با ما بنمای بقول دیگر ترا راستگوی
نداریم در آنک تو شنیدی کلام خدای را بمیقات گفت هرگز راست
نداریم ترا باوردن توریت تا خدای را عز وجل ببینیم والجهرة

الظهور يقال رجل جهير اذا كان ذا منظر قوله
عزوجل فاخذتكم الصاعقة
وانتم تنظرون بگرفت شما را صاعقه
يعني آتشي از آسمان وشما مي نگرستيد بآن آتش بقول ديگر
اين صاعقه مرگ است وشما مي نگريستيد باسباب
مرگ بقول ديگر اين صاعقه آوازي بود كه شنيدند و
بمردند قوله عزوجل ثم بعثناكم
من بعد موتكم لعلكم تشكرون
پس زنده كرديم شما را از بعد هلاك شما تا مگر شكر گوييد
قول سدي رحمه الله بعثناكم بالنبوة حتى صار السبعون
كلهم انبيا من بعد موسى والبعث الاحياء والرسالة
وفي اللغة اثارة الشيء البدن فان قيل چون رؤيت
جائز است چرا مر ايشان را عقوبت آمد بسؤال رؤيت
قلنا عقوبت مر ايشان را بآن آمد كه تصديق وايمان
معلق كردند بديدن آفريدگار نه از بهر استحالت رؤيت
دافات قيل چگونه توبه ايشان پذرفته آمد از پس
مرگ قلنا از براي آنكه زنده گردانيدن در دنيا چون
بيدار شدن بود مر ايشان را از خواب وجود [illegible] بود ز
از بعد بيهوشي نه چون زنده گردانيدن در [illegible] بود
كه سراي دنيا موضع قبول تعبدات است وسراي عقبي كار
خانه قبول توبه نيست قوله عزوجل

وظللنا عليكم الغمام وانزلنا عليكم
المن والسلوى وسايه كرديم برشما
از ابري مقاتل گفت رحمه الله كه ابري سپيد بود
باندازه لشكرگاه ايشان داشتي بر سر ايشان بمقدار هشت
فرسنگ قول ديگر ابري بود بر مثال قبه وخيمه
كه بر زبر سر ايشان بايستادي تا از حرارت آفتاب ضرري
بايشان نرسيدي واين در آن وقت بود كه موسى عليه السلام
مر ايشان را فرمود بفرمان مولى تعالى برفتن شهر بلقاء
شهر جباران بود ودر آنجا قومي بودند از نسل عاد ايشان نرفتند
و مر موسى را گفتند تو برو وما اينجا بنشينيم كقوله تعالى
فاذهب انت وربك فقاتلا انا هاهنا قاعدون
پس در آن تيه چهل سال بماندند مولى تعالى ابري فرستاد
تا سايه بان شد سرهاء ايشان را عبد الله عباس گفت رضي الله
عنهما اين غمام روز حرب بدر بود مجاهد گفت رحمه الله
كه روز قيامت باشد واما در من وسلوى اختلاف كرده
اند مقاتل وكلبي گفتند رحمهما الله المن الترنجبين
سدي رحمه الله گفت كه عسل بود كه از آسمان مي فرستادند
قتاده گفت رحمه الله كه مثل برف بود هر روزي بيامدي
مجاهد گفت رحمه الله كه بادسي من صمغ است وآن ثمره
درختي است كه در وقت سحرگاه بر درختي پديد آمدي عكرمه
گفت رحمه الله المن شيء كالرب بقول ديگر ترنجبين بود

بقول دیگر شهد بود و معجون بروغن بقول وهب بن
منبه رحمه الله المنّ الخبز الرقاق الحواري والسلوی طیر
في الهند فوق العصفور بقول دیگر مرغیست بر شکل سمانی
وهب منبه گفت رحمه الله که مرغیست مثل کبوتر بقول دیگر
سلوی بنزد عرب هرچیزی طیب را گویند یقال للطل
سلوان والسلوی ما اسلاك من الغم بقول دیگر المنّ
ما منّ الله تعالی علی خلقه وقصته او چنان بود که هر
از وقت سحرگاه تا وقت چاشتگاه حلوای ترنگبین و مرغ
بریان مر هر یکی از ایشان را باندازه حاجت بیامدی و بعضی
گفته اند هر یکی باندازه حاجت خویش آن روز برداشتندی
روز و شب را و اگر زیادت برگرفتندی آن زیادتی متغیر گشتی
و کرم در وی افتادی و در روز آدینه هر یکی از ایشان دو روزه
برگرفتندی دو پیمانه زیرا که در روز شنبه نیامدی گفتند
یا موسی ما را شیرینی این طعام هلاک کرد خدای را بخوان تا ما
را گوشت دهد پس موسی دعا کرد هر روز سلوی بر سر
ایشان مقدار میلی بنادیدی بالاء یک گز و مر ایشان را
نهی بود که طعام امروز مر فردا را منهید پس یکی روز بهتر
آمدی نهادندی از بهر فردا را ناخوش بوی گشت و کرم
درافتادی در خبر است که لولا بنو اسرائیل لم یخنز
اللحم ولم یخبث الطعام و هر روز ابری بگسترده شدی
و سایه داشتی و هر شب عمودی از نور ظاهر گشتی و بر ایشان

روشنائی

روشنائی می رسانیدی و چون ماه در میان ایشان ر
با ایشان می رفتی و هر که از مادر بزادی اندازه تن او جامه
بر تن وی پوشیده گشتی چنانک انگبین می بالیدی آن جامه
با وی می بالیدی و هیچ ریم نگرفتی و متغیر نگشتی **کلوا
من طیبات ما رزقناکم وما
ظلمونا ولکن کانوا انفسهم
یظلمون** و مر ایشان را فرمان آمد
که بخورید ازین پاکیهائی که روزی کردیم شما را بقول
دیگر از حلالهائی که بدادیم شما را بقول دیگر
از طعامهاء لذیذ آنچه روزی کردیم شما را و ستم نکردند
بر ما که طعام امروز فردا را نهادند و خلاف کردند فرمان
ما را ولیکن بر تن خود ستم کرده بودند بر برداشتن طعام
بقول دیگر ستم نکردند بر ما که برفتند بشهر بلقا و خلاف
کردند فرمان ما را و فرمان رسول ما را یعنی آن ضرر ظلم ایشان
با ایشان بازگشت نه بما تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا
تا چهل سال در آن بیابان محبوس شدند **واذ قلنا
ادخلوا هذه القریة فکلوا منها
حیث شئتم رغدا**
یاد کن چون بگفتیم که درآیید درین دیه و بخورید
از وی از آنچه خواهید فراخ و گوارنده بر شما فتاده و
شبتی گفتند رحمهما الله که این دیه بیت المقدس بود

بقول دیگر اریحا بود بقول دیگر شام بود بقول دیگر
از بعد چهل سال که بگذشت دران تیه موسی و هارون
برحمت خدای بپیوستند و فرمان یافتند و بر زبان
یوشع بن نون وحی کرد که در شهر اریحا روید و آن شهرست
بر در بیت المقدس **وادخلوا الباب**
سجدا درآیید درین دَرْ ا نَدَر مسجد انبیاء
پیغامبر و آن مسجد بیت المقدس بود سجده کنندگان
بقول دیگر دری بود که موسی و هارون و بنی اسرائیل روی
بآن درآوردندی در وقت نماز گزاردن **وقولوا**
حطة نغفر لکم خطایاکم
وسنزید المحسنین . و بگویید
کلمهٔ استغفار را یعنی حُطَّ عنّا خطایانا بیفکن از ما
خطاهای ما را قول دیگر معناء حِطّةٌ کلمهٔ توحیدست
وقتاده رحمه الله گفت ایشان را بفرمودند بدرآمدن
آن دیه سرها در پیش افکنده خاضع و خاشع مر خدای
را تسبیح گویند و آمرزش خواهند . تا بیامرزیم خطاها
شما را و هر اینه زیادت کنیم مر نیکوکاران را در ثواب ایشان
بقول دیگر زیادت کنیم موحدان را اجزاء
قرأ بها قرأ ابو جعفر و نافع رحمهما الله ببضم
الیاء وفتح الفاء و ابن عامر رحمه الله بضم التاء
والباقون بالنون مفتوحة وکسر الفاء لغتها الحطّ ووضع الشيء

رغداً نصب علی الحال او علی التمییز و سجداً کذلک و
کلمة حطة رفع یعنی مسألتنا حطةٌ و قرئت با
النصب علی المصدر **فبدل الذین ظلموا**
قولاً غیر الذی قیل لهم پس بگردانیدند
آن کسانی که ستم کردند و کافر شدند مر آن قولها که
فرموده شده بودند مر ایشان را گفته بودند که بگویند
آن قول را خلاف کردند و هر که از ایشان نیکوکار بودند
چنان گفتند و بگردند بآنچه که ایشان را گفته بودند و
ظالمان ایشان چون بران در درآمدند متحرف در
نیمهٔ دو پهاء ایشان درآمدند افسوس کنندگان
قول دیگر نشستگاه را می جنبانیدند و می درآمدند
وقیل مُزَحِّفین علی استاههم و بزبان می
گفتند بجای کلمه حطة هطّاً سمقاثا ای حنطة
حمراء بلغتهم علی سبیل الاستهزا شیخ حسن بصری
گفت رحمه الله که ایشان را فرمان بود تا بگویند حطة می
گفتند حِنطة و فرمان بود تا درآیند رکوع کنندگان و سر
فرو دارند ایشان درآمدند بطریق از رحاف و استهزا
فانزلنا علی الذین ظلموا رجزاً
من السماء بما کانوا
یفسقون بفرستادیم بران کسا
که ستم کردند عذابی از آسمان بآنچه از فرمان خدای

بیرون شده بودند وفاسق بیرون شونده باشد از حد فرمان
قول دیگر طاعونی بدید آمد مر ایشان را بقول
کلبی رحمه الله مراد ازین مرگیست که ان را موتان خوانند
وآن نوعیست از طاعون وبیست وچهار هزار کس بمردند
دریک ساعت بقول دیگر مرگ مفاجا آمد مر ایشان
را وهفتاد هزار کس بمردند دریک ساعت القراءة قری
رجزا بضم الراء وقیل الرجز العذاب **واذ استسقی**
موسی لقومه فقلنا اضرب بعصاک
الحجر وچون بخواست موسی علیه السلام از خدای
تعالی آب مر قوم خود را وآن دران وقت بود که قوم
موسی را موسی تعالی از دریا بسلامت گذراینده بود فرمان
آمد تا بزمین مقدسه روند گفتند یا موسی ما بکدام
قوت وآلت رویم بزمین مقدسه وبیابانه سرگرانست
ونه زاد ونه طعام ونه شراب وحی آمد بموسی علیه السلام
که یا موسی آسمان را فرموده‌ایم تا بر ایشان ترنگبین باردو باد
را فرموده ایم تا مر ایشان را سلوی آرد وسنگ را فرموده
ایم تا مر ایشان را آب دهد وچشمها گشاده کرد بروی
چون تو عصا بروی زنی وابر را فرموده ایم [illegible] بالی
کند وبا ایشان میرود وچون بروند وی بر [illegible] استند
وجامهای ایشان را مسخر ایشان کرده ایم تا باندازه آنک
ایشان را حاجت بود می باشند وکهنه ومشوش نکردد

سزارد

الله ولا تعثوا فی الارض مفسدین
پس گفتیم مر ایشان را که بخورید ازین ترنگبین ومرغان
وبخورید ازین آبها روان از روزی خدای عز وجل وعطای
وی بی رنج شما ومروید در زمین بفساد یعنی کارهای ناشا
یست مکنید قراءتها عشرة عینا بفتح الشین وقری
بکسرها والقراءة المعروفة بالسکون لغتها الستین
الا ویلی للسؤال والانفجار الانشقاق عینا نصب
علی التفسیر وعثا یعثوا وعثی یعثی وعاث یعیث
کلها واحد وهو اشد الفساد **واذ قلتم یا موسی**
لن نصبر علی طعام واحد
یاد کنید چون بگفتیم که ای موسی ما هرگز صبر نتوانیم کردن
بر یک طعام هرچند که خورش دو بود ولیکن هر دو را چون
بدیگر یکبر سرشتندی ویک خورش کردندی قول دیگر سلوی
را آمد از شومی مخالفت ایشان قول دیگر معنای وی ما را
صبر نیست که ما یکسان باشیم وهر کسی را بکسی حاجت نیست
[illegible] را کشاورزی می باید تا بعضی بر بعضی مهتر باشند وآن قصه
[illegible] آن بود که مدت بودن ایشان در تیه دراز گشت واز خوردن
[illegible] آن دو [illegible] ملول گشتند واین سوال کردند **فادع لنا**
ربک یخرج لنا مما تنبت الارض
بخواه از بهر ما را از خدای خویش تا بیرون آرد از بن
زمین از بهر ما را آنچه زمین آن را می برویاند از سیرها

قوله عز وجل وقثائها وفومها وعدسها وبصلها وخیار او و ترهاء او بقول دیگر یعنی آنچه از بالین بیرون آید و گندم او قول دیگر سیر او و تر سک او و پیاز او که ایشان مردمانی بودند که تره از کردندی و خورش ایشان پیاز و سیر و خیار بودی **قوله عز وجل قال اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر** گفت موسی علیه السلام مر ایشان را که او بدل می کنید آن چیزی را که کمتر است بآن چیزی که او نیکوتر است یعنی مرغ بریان و ترنگبین را بسیر و پیاز بدل می کنید **قوله عز وجل اهبطوا مصرا فان لکم ما سالتم** فرو روید در شهری از شهرها که مر شما راست آنچه می خواهید قول دیگر درین مصر روید که فرعون در وی بود قول دیگر چون مر ایشان را از خوردن بهترین نعمتها بخسیس ترین کارها و بدترین خورشها مخیر کرد لفظ هبوط یاد کرد که از عزت بذلت می رفتند قول دیگر این خطاب بر زنا تا بقریه اریحا در آیند بوقت بیرون آمدن از تیه **قوله عز وجل وضربت علیهم الذلة** ... و زده شد یعنی

نهاده شد بر ایشان خواری از جزیه و نشان جهودان و درویشی ایشان و اگرچه توانگر باشند زی درویشان باشند مر ایشان را **وباءوا بغضب من الله** و بازگشتند از آن بیابان بشهر خشم خدای تعالی مر ایشان را دریافته بقول مقاتل رحمه الله سزامند گشتند مر خشم خدای را **ذلک بانهم کانوا یکفرون بآیات الله ویقتلون النبیین بغیر الحق** آن سرگردانی و درویشی و خشم خدای عز وجل مر ایشان را از آن رسید که ایشان منکر شده بودند آیتهای خدای را و معجزات محمد رسول الله را و بکشتند بر ایشان پیغامبران را بناحق یعنی بی جرمی که کشتن واجب کردی و کشتن پیغامبر جز بناحق نباشد ولیکن اینجا از برای آن معنی یاد کرد که بظلم می کشتند و از پس حق جز ظلم نباشد و بعضی گفته اند که زشتی فعل ایشان را یاد کرد **ذلک بما عصوا وکانوا یعتدون** و آن منکر شدن و کشتن بآن کردند که ایشان عاصی شدند در فرمان خدای عز وجل و از حد فرمان بگذشتند و آن کشتن زکریا و یحیی بود علیهما السلام بقول کلبی رحمه الله در یکی روز سیصد پیغامبر را علیهم السلام بکشتند و در آخر روز بازار تره را بر کار کردند یعنی کشتن بنزد ما هیچ خطر نداشت قرائتها قرأ نافع بهمز النبیین والباقون

وقف کرده ... بودم ...

بلاهمز لغتها يخرج بالجزم لجواب الدعاء والدعاء هو
الطلب و مصراً فمن قرأ منونة اراد به مصراً من
الامصار ومن قرأ غير منونة اراد به معقولة مصر
فرعون والمسكنة من السكون وهوان يسكنه
الفقر واصل باءو من البوء وهو التمكن و قيل البوء الرجوع

قوله عز وجل إن الذين آمنوا والذين هادوا و
النصارى والصابئين
من آمن بالله واليوم الآخر

معنى وى هر اينه آن كسانى كه ايمان آوردند بموسى و
عيسى عليهم السلام و نام ايشان جهود و ترسا بود و آن كسانى
كه جهودان و ترسايان بودند الصابئين و ايشان قومى
بودند كه ستاره مى پرستيدند و زبور مى خواندند بقول
ديگر ايشان قومى بودند از ترسايان از آن دين برگشتند و
مسلمان شدند و قول ديگر ايشان از ترسايانند و ميان ش
بستوردند و ابو حنيفه گفت رحمه الله حكم ايشان را چون حكم
اهل كتاب داد بقول ديگر ابو يوسف و محمد رحمهما الله
ايشان ستاره پرستند و چنين گويند كه اين ستارگان
تدبير نهندگان جهانند و قيل الصابئون الذين
عبدت الملائكة ويقرؤن الزبور و قيل هم قوم بين
اليهود والمجوس و قيل هم قوم يذهبون مذاهب الزنا
دقه آنگاه فرمود من آمن بالله واليوم الآخر و هر كه از ايشان

گرود بيگانگى خداى تعالى و بروز قيامت **وعمل**
صالحا و عمل نيك كنند يعنى فريضه خداى را عز وجل بگزارند
قوله عز وجل فلهم اجرهم عند
ربهم پس مر ايشان راست مزد ايشان بنزد آفريدگار ايشان
ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون
و بر ايشان ترس نيست در قيامت و نه ايشان اندوهگين
گردند در آنچه بماند در دنيا و بعضى گفته اند الذين آمنوا
منافقان اند كه بزبان كلمه ايمان بگويند و ايمان آرند بظاهر
بقول ديگر الذين آمنوا مخلصان اند و معنى من آمن
ثبات بر ايمان است قرائتها قرأ نافع الصابين بلا همز وهو
مشتق من صبا يصبو اذا خرج من دين الى دين آخر **و اذ**
اخذنا ميثاقكم ورفعنا فوقكم
الطور و چون گرفتيم با شما عهدى و آن عهد درو ميثا
بود بقول ديگر اين ميثاق در توريت بود و بر داشتيم
بر زبر سرهاء شما كوه را مجاهد گفت رحمه الله كه كوهى بود
از كوهها روى زمين ابن عباس گفت رضى الله عنهما طور
كوهى باشد كه در وى درخت باشد خليل ابن احمد گفت رحمه الله
كه اين كوهيست معلوم كه الف ولام معرفت در وى ياد كرد
و اين براى آن بود كه توريت را نمى پذرفتند و عهدها
و امرهاى او را قبول نمى كردند مولى تعالى فرمود تا كوهى را
از كوههاى فلسطين در هوا شد و بر زبر سر ايشان فر سنگى

در فرسنگ باندازهٔ لشکرگاه ایشان بایستاد وحی کرد
خدای تعالی که اگر نه بپذیرند کوه را برایشان افکنم چون کوه
کاه بدیدند همه در روی افتادند و یک نیمه روی بر زمین
نهادند و نیمهٔ دیگر می نگریستند از ترس آنک کوه برایشان افتد
و مر آن را قبول کردند و از برای این معنی راست که جهودان
لعین سجده بر یک نیمه روی کنند قوله عز وجل
خذوا ما آتیناکم بقوة واذکروا
ما فیه لعلکم تتقون بپذیرید و
بگوید بقوة یعنی بجد آنچه بداده‌ایم شما را یعنی توریت را و یاد
کنید آنچه در وی است از ثواب و عقاب تا مگر بپرهیزید
از خلاف آن قوله عز وجل ثم تولیتم
من بعد ذلک فلولا فضل الله
علیکم ورحمته پس بگردانیدید
روی از فرمان من بعد از میثاق و عهدی که کرده
بودید اگر نه فضل خدای تعالی بودی بر شما و رحمت
او بتاخیر کردن عذاب از شما قوله عز وجل
لکنتم من الخاسرین
بودید از زیان کاران ابو العالیه گفت رحمه الله
فضل الله الایمان ورحمته القرآن قوله
عز وجل ولقد علمتم الذین
اعتدوا منکم فی السبت

و هر اینه بدانستید آن کسانی را از حد فرمان در گذشتند
از شما در روز شنبه قوله عز وجل فقلنا
لهم کونوا قردة خاسئین گفته بودیم
مر ایشانرا دراذل که باشید حمدونه کان دور کرده شده
کان از رحمت خدای تعالی بقول دیگر بگردانیدیم
ایشانرا حمدونه کان و خوار شدکان و گفته‌اند که این امر
تحریمت و تکوین و این در شهری بود که نام وا ایله بود بر ساحل
دریا میان مدینه و شام و در آن شهر از بنی اسرائیل بودندی
و فرمان بود مر ایشانرا تا در روز شنبه ماهی نگیرند و در روز
شنبه ماهی بیشتر می آمد حظیرها ساختند تا در روز شنبه
ماهی در وی در آمدی و در روز یکشنبه ماهی بگرفتندی
خدای تعالی همه را مسخ کرد سه روز بزیستند و هلاک
شدند چنانک از پس این بیان کنیم در سورة الاعراف
ان شاء الله تعالی قوله عز وجل فجعلناها
نکالا لما بین یدیها وما خلفها
وموعظة للمتقین پس بکردیم آن عقوبت
را رسوایی مر آن کسانی را که بیش از ایشان بودند از اهل
دیهها و مر آن کسانی را از پس ایشان بودند از اهل دیهها
قول دیگر مر آن کسانی که بپرستند کان بودند از
امتان پیش و آن امتانی را که از پس ایشان اند بقول دیگر
مر آن کسانی را بدیدند و مر آن کسانی را که ندیدند و این

قصه را بند کرد اندیم مر آن کسانی را که از کبیره و کفر بترسند
والنکال هو الفضیحة الشاهرة واصله المنع
قوله عز وجل وإذ قال موسى لقومه
إن الله يأمركم أن تذبحوا بقرة
و یاد کن که چون بگفت موسی مر قوم خود را که خدای
تعالی فرمود مر شما را که بسمل کنید گاوی را قالوا
أتتخذنا هزوا قال أعوذ بالله أن
أكون من الجاهلين گفتند و می بگیری
ما را بفسوس گفت موسی پناه می گیرم بخدای تعالی که
باشم من از نادانان یعنی از فسوس کنندگان و آن
قصه چنان بود که عبد الله عباس گفت رضی الله عنهما
که مردی بود در بنی اسرائیل و مر او را مال بسیار بود
او را پسر عمی میراث خوار این پسر عم مر او را بکشت تا میراث
او بگیرد مولی تعالی وحی کرد بموسی علیه السلام تا گاوی
کشتند و بعضی از آن گاو بر مرده زنند تا آن مرده
زنده شود و مر ایشان را از کشنده خویش خبر دهد
لیکن ایشان پرسیدند از صفت آن گاو و کار بر خود
دشوار کردند بر ایشان نیز دشوار گشت چنانک در خبر است
از رسول علیه السلام که والذی نفس محمد بیده
لو أنهم عمدوا إلى أدنى بقرة فذبحوها
أجزأت عنهم لكن شددوا على أنفسهم بالمسألة

فشدد الله عليهم بالمنع بقول دیگر دو برادر بودند
مر ایشان را پسر عمی توانگر بود و دختر عمی با جمال این دو برادر
بترسیدند که این دختر عم مر آن پسر عم توانگر را خواهد
هر دو برادر مر آن پسر عم توانگر را بکشتند تا میراث وی
بگیرند و وی از آن دولت محروم شود و او دختر را بخواهد
پس آن کشته را بر داشتند و میان دو دیه از دیههای بنی
اسرائیل بگذاشتند چون بامداد شد اهل آن هر دو دیه
را بگرفتند اهل آن دیه سوگند خوردند که ما نکشته ایم و کشنده
او را نمی دانیم از موسی علیه السلام سوال کردند و در خواستند
که ما را معلوم گردان از کشنده او مولی تعالی وحی کرد که
گاوی را بسمل کنید و بعضی از آن گاو بر آن کشته زنید تا زنده
شود و خبر دهد از کشنده خویش ایشان چنان گمان بردند
که موسی علیه السلام این سخن بجد نمی گوید مر پیغامبر خود را
باستهزا متهم کردند و گفتند چنانک خدای تعالی از آن خبر
می دهد قالوا ادع لنا ربك يبين
لنا ما هي بگفتند قوم موسی مر موسی را علیه
السلام بخوان از بهر ما خدای خود را تا بیان کند ما را
که آن گاو کدام است و سال او چند است قوله
عز وجل قال إنه يقول إنها
بقرة لا فارض ولا بكر عوان
بين ذلك فافعلوا ما تؤمرون

گفت موسی که او می گوید یعنی خدای می فرماید که آن گاو نیست
نه پیر و نه جوان بل که میانه است بکنید آنچه فرموده شده.
است بوی الفارض الکبیر والبکر الفتی والعوان الوسط
قالوا ادع لنا ربك يبين لنا ما لونها
گفتند بخوان خدای خود را از بهر ما تا بیان کند ما را که چیست
رنگ او **قوله عز وجل قال انه يقول انها**
بقرة صفراء فاقع لونها تسر الناظرين
گفت موسی که او می گوید یعنی خدای تعالی می فرماید
که گاوی است زرد بغایت زردی لون او کلبی گفت
زرد ست صافی مجاهد گفت سم و شاخ او زرد بود اخفش
گفت سیاه بود زرد تمام که صفرا یاد کنند و مراد از وی سودا
خواهند کقوله تعالی جمالات صفر ای سود و قول
اول درست ست که اسود را بفاقع مؤکد نکنند کما یقال
اصفر فاقع واسود حالك واخضر ناضر وابيض
ناصع واحمر قانی وذریحی وقوله لونها تسر الناظرين
این گاو شگفت آرد مر نگرندگان را از نیکویی رنگ او **قالوا**
ادع لنا ربك يبين لنا ما هي گفتند بخوان از
بهر ما خدای خود را تا بیان کند ما را که چه گاو است
کار کننده است یا کار نا کننده. **قوله عز وجل**
ان البقرة تشابه علينا وانا ان
شاء الله لمهتدون که آن گاو مشکل می گردد

بر ما و اگر خدای بخواهد از جمله راه یافتگان باشیم باین گاو
بقول دیگر باین کشنده. قال علیه السلام لولا انهم
استثنوا لما وجدوها **قوله عز وجل قال انه**
يقول انها بقرة لا ذلول تثير الارض
ولا تسقي الحرث گفت موسی علیه السلام
که خدای تعالی می فرماید که آن گاویست نه نرم کرده که کشت
کند در زمین و نه آب دهنده کشت به دولاب **قال الله**
عز وجل مسلمة لا شية فيها
مسلم است از همه کارها در وی نشان دیگر فی کلبی گفت
رحمه الله یعنی در وی سپیدی فی مقاتل رحمه الله گفت
جز زردی در وی هیچ رنگی نی **قوله عز وجل**
قالوا الآن جئت بالحق فذبحوها
وما كادوا يفعلون گفتند اکنون
آوردی راستی و حقیقت و پیدا بیان کردی پس بسمل
کردند آن گاو را و خواستند که نکردندی زیرا که هر یکی
می ترسیدند که نباید که کشنده از قبیله او باشد پس
آن گاو را یافتند بنزد مردی نیکو کار با مادر خود وگا
دار مادر را و هر شب در فراش آن مردی و این پسر بر
سر بالین او سیک از شب نشستی و یک سیک دیگر نماز
کردی و یک سیک دیگر بخفتی و آن گاو از بقیت مالی بود
که مر او را از پدر وی میراث مانده بود بنی اسرائیل وی طلب

کردند و فروختن داوی بفروخت تا پایها او بُتری پوست
او زر بوسید بروایت دیگر این گاو مُلک مردی مصلح
بود و مر اورا پسری بود نارسیده گاو را در مرغزاری
رها کرد و گفت خدایا من بتو امانت دادم این گوساله
را تا چون پسر من بزرگ شود بوی رسانی آن گاو در آن
مرغزار در عصمت خدای تعالی پرورده گشت و بزرگ
شد و هر دده و سباعی که قصد او کردی از وی گریختی و کس
مر اورا نیافتی تا آن یتیم بزرگ شد بآن مرغزار بیامد و
دستی بالخود آورد آن گاو چون اورا بدید پیش او
باز آمد و مر او را تمکین کرد تا دستی بروی بست و گاو را بر
مادر آورد تا چند انک مر بنی اسرائیل را معلوم گشت که
آن گاو این گاو است مادر گفت اورا که مفروش این
گاو را تا با من مشورت نکنی بنی اسرائیل از وی طلب خریدن
کردند او نفروخت ایشان این گاو را بها اقل سی دینار
خواستند نفروخت و بصد دینار زر رسانیدند نفروخت
موسی علیه السلام باز گشتند موسی گفت که بخرید بآنچه
می توانید بیامدند و به دویست دینار زر رسانیدند
هم نفروخت و بپانصد رسانیدند نفروخت دیگر بار بموسی
باز گشتند موسی گفت که بخرید بآنچه می توانید تا بهای او
بپرتی پوست او زر رسانیدند آنگاه بفروخت سُدّی
گفت رحمه الله که خدای تعالی موسی را خبر داده بود در آن صحف

ئیل از توریت بوی فرستاده بود در میان دو دیه که آنرا قا
دِعْ وَراحتْ گویند در بنی اسرائیل کشته یابید زمین را
بپیمایید بهر کدام دیه که نزدیکتر بود کشنده را
از آنجا طلب کنید اگر یابید قصاص کنید و اگر نیابید پنجاه
تن را از اصحاب آن خطه سوگند دهید که بالله ما
قَتَلْنا وَلا عَلِمْنا لَهُ قاتِلاً چون سوگند خوردند دیت بر
عاقله ایشان واجب کنید مر اولیاء قتیل را این حکم
همچنین در شریعت ما باقیست و حکم توریت در بنی اسرائیل
همچنین بوده است چون این واقعه عامیل بن شرحیل
را بیفتاد که پسران عم او را بصحرا بردند بهانه مهمانی
و مر او را کشتند و در میانه آن دو دیه انداختند در
شب و بر موسی آمدند و خون دعوی کردند موسی
اهل آن دو دیه را بگرفت و زمین را بپیمود بیک دیه
نزدیکتر بود ایشانرا بگرفت سوگند خوردند بر ایشان
دیت واجب کرد گفتند چون دیت می باید دادن ای
موسی بخواه از خدای عز و جل تا بیان کند که کشنده کیست
موسی دعا کرد فرمان آمد که گاوی بکشید و پاره از آن گوشت
آن گاو بر آن کشته زنید تا زنده شود و بگوید که مر او
که کشته است موسی با ایشان گفت ایشانرا عجب آمد که مردمان
ناقص عقل و نادان بودند و از اینجا بود که احکام توریت
همه مسطور بود زیرا که ایشانرا قوت استنباط نبود بخلاف

این است از غایت نادانی و جهالت گفتند أتتخذنا
هزوا آن گاو را طلب کردند این چنین گاو در دنیا
یکی بود و آن گاو از آن فرزندی بود که در حق مادر نیکو
کار بود و به بیابان رفتی و هیزم آوردی و فروختی و پدرش
مرده بود نیمهٔ از بهای هیزم به دعای پدر صدقه کردی
و نیمهٔ دیگر بر مادر و تن خود نفقه کردی روزی این پسر
منادی شنید که در بنی اسرائیل که ماده گاوی بدین
صفت کراست تا بهر بهائی که باشد بخریم بسر با مادر
حکایت کرد مادرش گفت که ترا از پدر گوساله مانده
است بدین صفت بفلان مرغزار رها کرده ام برو اگر
خدای عز و جل روزی تو کرده باشد بتو رساند آن پسر
بآن مرغزار رفت و بانگ آن گاو بیامد و او را منقاد
شد تا پسر بروی بنشست و او را بیاورد چون بنی اسرائیل
چون بنی اسرائیل بدیدند برخاستند که از وی بخرند گفت
باشید تا با مادر مشورت کنم بخانه در آمد مادر او خفته
بود گفت باشید تا بیدار شود گفتند هزار دینار بدهیم
بفروش گفت بی دستوری مادر نفروشم چند بار در آمد
مادر خفته بود نفروخت ایشان در بها زیادت میکردند
وی نمی فروخت و حق مادر نگاه می داشت تا بهاء او را
بپوست همین گاو زر بر سانیدند در آمد مادر بیدار شده
بود گفت فروش تمام این کشته بخریدند که کشتند کا

میراث خواران بودند و محروم خواستند شدن خدای تعالی
این حکم فرمود زجر ایشان را و عقوبت ایشان که اگر مقتول
می آمدند قصاص بود و اگر منکر می شدند دیت
بود ثم فی هذه القصة فواید منها أن لا
تحرص علی الدنیا ولا تحبها فان العامیل قتلاه
ابن عمه من الحرص فی الدنیا والحب لها
وأن تشکر الله تعالی علی أن قصد ید وار
ثك الذی یقتلك عن مالك کیلا تقصد
وارثك بالقتل طمعا فی مالك فانه اذا
علم انه یحرم لا یسعی فی قتلك و قد شرع هذا
الحکم الی یوم القیامة لهذا وأن یشکر
للعقل الکامل الذی أعطیته فانهم کانوا
یستدیمون رؤیة المعجزات لنقصان
عقلهم وان لم یروها ساعة ارتدوا عن دینهم
وانت بلا رؤیة معجزة و دعوة نبی و رؤیته
تؤمن بالله وتثبت علی دینه والحمد لله شکرا
بقول دیگر این گاو ملك پسری بود نیکو
کار با پدر خود و از نیکویی او در حق پدر این بود که
مردی مروارید آورد به پدر او تا بخرد و او جوهری
بود و مروارید فروشی کردی و از این صاحب مروارید
خریداری کرد مروارید بهفتاد هزار درم و زیادت

می اَزْزیدی پس این پسر نیکو بنگریست پدرا و خفته بود
و کلید صندوق دَرْ زیر سر پدر بود گفت مَرَا
زمان دهید تا پدرم بیدار شود ده هزار درم زیادت
ازیدی و من نیز زیادت بدهم آن مرد دید فروش گفت
من خود ده هزار درم کم کنم تو پدر را بیدار کن آن کودک
گفت من بیست هزار درم زیادت کنم تو ابرانک زمان دهی
تا پدرم بیدار شود آن مرد گفت که من بیست هزار درم کم
کنم بر آنک پدر را بیدار کنی هم بر آن جمله او کم می کرد و او زیادت
می کرد تا به ده هزار درم باز آمد و پدر را بیدار نکرد خداوند
عالم در کسب و کار او برکت کرد تا آن گاو را قیمت با این
مقدار برسید و امام قشیری رحمه الله آورده است درین
روایت این زیادتی بهفت پوست گاو برسانیدند بهای
او را در مقابله او وا او نبدرفت تا بهای او بده چندونی
اوند برسانیدند سعید جبیر رحمه الله گفت چهل سال
طلب کردند تا آن گاو را بیافتند ابو العالیه گفت رحمه الله
که این گاو را بنزد کنده پیری بیافتند با یتیمان و قیمة
ایشان بهاء این گاو را با این مقدار برسانیدند مولی
تعالی از برای موئنت روزکار آن یتیمان را لعتها الذی
لول الدابة المرتاضة یعنی ستور نرم کرده شده
الاثارة تقلیب الارض للزراعة یعنی نرم
کردانیدن زمین از بهر کشاورزی را قوله

واذ قتلتم

عزوجل وَاِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادّارَأْتُمْ
فِيهَا و چون بکشتید تنی را و اختلاف کردید در
وی و این از روی معنی مقدمست بر ما قوله عز وجل
وَاللهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ
و خدای تعالی ظاهر کننده است آنچه شما پوشیده
بودیت و اختلاف ایشان آن بود که هر طایفه که از بنی
اسرائیل کشتن او را منکر می شدند و بدیگری اضافت
می کردند و در بعضی از روایات چنانست که مر مسجد
بنی اسرائیل را دوازده در بود مر هر گروهی را دری
این کشته را بیافتند بر یک دَرْ و کشاینده بود بر دیگر درما
پس در آن اختلاف کردند قوله عز وجل فَقُلْنَا
اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا پس گفتیم که بعضی از آن گاو
بر مرده زنید تا زنده شود کلبی گفت رحمه الله آن
بعضی ران دست راست گاو بود مجاهد گفت رحمه الله
که دم او بود ابوبکر وراق گفت رحمه الله که زبان او بود
سدی گفت رحمه الله که میان دو کتف او بود چون
بر آن مرده زدند زنده گشت و بگفت که کشنده من پسر
عم من بود و نام این کشنده عامیل بود بقول دیگر
نکار نام بود قوله عز وجل كَذَلِكَ
يُحْيِي اللهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ
لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ همچنان که این کشته را

زنده کرداید زنده کند همه مردکان را و بنماید شمارا دلایل
توحید خود و آیات قدرت تا مکر شما در یابید و بدانید که
او قادر است و در تفسیری آورده است که جون کشته
زنده شد خون از رکهای او می رفت و کفت که مرا این
مرد و بسر عم من کشته اند بس هم در حال از بالا در
افتاد و بمرد و مرد و کشنده او را بکشتند **ثم قست
قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجارة او اشد قسوة** بس سخت شد
دلهای شما از بس زنده کردن آن مرده و این دلهای شما
جون سنک است در سختی یا سخت تر از سنک بقول
دیکر خشک شد دلهای شما و درشت شد جون سنک
بل که از سنک سخت تر با آهن تشبیه نکرد دلهای ایشان را
برای آنک آهن با آتش نرم شود و هرکز سنک نرم نشود و
در آهن منافع بسیار بود و او متقوم بود و در سنک هیچ
نفع نیست و بعضی کفته اند که این او بمعنی واو است کقوله
تعالی وارسلناه الی مائة الف او یزیدون یعنی
و یزیدون و کفته اند که معنی این او بمعنی بل است که دل
کافران از سنک سخت تر است **قوله عز وجل
وان من الحجارة لما یتفجر منه
الانهار** و هر آینه از بعضی سنکها آب بیرون
آید و جویها روان شود **قوله عز وجل وان منها

لما یشقق فیخرج منه الماء** و هر آینه
از آن سنکها سنکی باشد که شکافته شود و آب از وی
بیرون آید کمتر از جویها **قوله عز وجل وان منها
لما یهبط من خشیة الله** و هر آینه از آن
سنکها سنکی باشد که بیفتد از بالا به بستی از ترس خدای
تعالی را بعضی کفته که آن کوه موسی بود علیه السلام و بعضی
کفته که آن افتادن سنک بود از بالا مر خردمند متفکر
را از ترس خدای تعالی بدل برساند و بعضی کفته اند که
افتادن سنک از بالا از ترس خدای تعالی نی دانش و تمییز شد
و معنای این سخن آنست که سنک از خدای تعالی می ترسد
تا آب از وی روان شود و نرم شود و بر خود شکافد
و دل کافر از خدای تعالی نترسد و هرکز نرم نکردد و آب
از وی نرود **وما الله بغافل عما تعملون**
و نیست خدای تعالی غافل از آنجه شما می کنید قرائتها
قرا ابن کثیر یعملون بالیاء و مراد ازین یعملون
غیر بنی اسرائیل باشد و قرا الباقون بالتاء مراد ازین
مخاطبان اند لغتها القسوة الصلابة الخالیة
من الشفقة للخلق و نصبت قسوة علی التمییز
والهاء فی قوله منه یعود الی الحجر و کلمة ما للصلة
واللام للتاکید فمن قرا اشد بالنصب یعنی کاشد
قوله عز وجل افتطمعون ان

یؤمنوا لکم او طمع میدارید که راست کوی
دارند شمارا ای محمد و ای مومنان بقول دیگر
این خطاب مر محمد راست علیه السلام و سبب نزول این
آیت آن بود که جون رسول علیه السلام بمدینه آمد و جهودان
مدینه را بخواند وطمع باسلام می داشت که ایشان بگروند
و اورا تصدیق کنند چنانک در توریت نعت او دیده بودند
بس بیامدند و در مواجهه او انکار کردند و دیکران را
از تصدیق او باز داشتند این آیت بیامد که ایشان دانسته
بودند بس تحریف کردند **وقد کان فریق**
منهم یسمعون کلام الله ثم یحر
فونه من بعد ما عقلوه وهم یعلمون
وهر اینه بیش ازین طایفه از کذشتکان ایشان شنیده
بودند کلام خدای تعالی را و دانسته که این حقست بس کردانیدند
از بس آنک فهم کردند وایشان می دانستند که این کلام خدای
کلبی کفت رحمه الله که مراد ازین آن هفتاد کس اند که با موسی
بمیقات رفته بودند که ایشانرا آن صاعقه بسوخت و
خدای عز وجل مر ایشانرا زنده کردانید بدعاء موسی بس کفتند
یا موسی ما را کلام خدای تعالی بشنوان موسی علیه السلام
سوال کرد و بخواست از خدای تعالی فرمان آمد که فرمای مر ایشانرا
تا غسل بیارند و جامهارا باک بشویند و روزه دارند جنان
کردند که فرمود جون موسی علیه السلام بطور برآمد ابر سبیدی

برزبر سر ایشان ظاهر کشت فسمعوا صوتا کصوت الشبور
بیک بار در سجده افتادند بس کلام مولی تعالی بی واسطه
شنیدند کلام مولی را قدیم نه مخلوق و نه محدث و نه حادث
که معتزلیان مخلوق کویند وجهمیان محدث وکرامیان حادث
وآن خطاب این بود که انی انا الله ربکم لا اله الا انا
الحی القیوم فلا تعبدوا الها غیری ولا تشرکوا بی شیئا
واوصیکم ببر الوالدین وان لا تحلفوا بی کذبا ولا
تزنوا ولا تسرقوا ولا یقتل بعضکم بعضا ولا یشهد بعضکم
علی بعض شهادة زور واطعموا المساکین وصلوا القرابة
ولا تظلموا الیتیم ولا تقهروا الضعیف جون کلام
مولی تعالی شنیدند جانهای ایشان از تنهای ایشان جدا
کشت باردیکر باره جان بتن ایشان باز آمد کفتند یا موسی ما
طاقت شنیدن کلام خدای تعالی نداریم تو واسطه باش
میان ما و آفریدکار ما تعالی وتقدس بس موسی علیه السلام کلام قدیم
می شنید و با ایشان می رسانید بس جون باز کشتند آن کسانی
ایشان باکان بودند جنانک شنیده بودند باز کفتند و بعضی از ایشان مر آنرا
بکردانیدند و کفتند که این همه بکفت آفریدکار ما لیکن در آخر کفت
که اگر بتوانید نکاه داشتن فرمانهای مرا و نتوانید باز بودن
از نهیهاء من بکنید هرجه خواهید اینست معنای ثم یحرفونه
من بعد ما عقلوه الایة و بعضی کفته اند که این در شان آن
جماعت آمد که کلام مولی تعالی از موسی علیه السلام شنیدند

ويقين بدانستند پس آن را بكو را بيدند لغتها الالف لا
ستفهام ومعناه الانكار والطمع تعليق النفس بما
يتوقع من النفع **قوله عز وجل واذا لقوا**
الذين امنوا قالوا امنا واذا خلا بعضهم
الى بعض وچون ببينند منافقان وجهودان آن
كسانی را كه ايمان آورده اند بگويند كه بگرويده ايم بمحمد عليه
السلام وچون خالی شوند بعضی از ايشان با بعضی يعنی كهتران
ايشان با مهتران شان **قالوا اتحدثونهم بما**
فتح الله عليكم ليحاجوكم به
عند ربكم افلا تعقلون بگويند
آن مهتران ايشان او حديث می كنيد وخبر می دهيد
ياران محمد را عليه السلام بآنچه حكم كرده است وبديد
كرده است خدای تعالی بر شما يعنی در كتاب شما از محمد
عليه السلام وحقيقت او تا حجت كنند بر شما در قيامت
بنزد خدای شما يعنی در آن موضعی كه حكم بجز حكم آفريدگار
نباشد او می در دنيا بيد كه اين بر شما حجت گردد وسبب
نزول آيت آن بود كه رسول عليه السلام گفت روزی كه از
بعد اين در مدينه بجز مؤمن در نيايد كه از در آمدن
جهودان فتنه ظاهر می شود جماعتی از جهودان بمدينه
می در آمدند با مدادكه ما مسلمانيم وگرويده ايم ونماز ديگر باز
گشتندی وبا مهتران خود كلمه كفر گفتندی اين آيت بيا

وازحال ايشان خبر داد لغتها الفتح گشادن باشد ليكن اين
را در بسيار جای استعمال كنند يقال فتح الامير البلاد و
فتح القاضي اذا حكم بين الخصماء وفتح القراءة على الامام
كقوله عليه السلام حين التبست عليه القراءة في الصلو
فلما فرغ فقال لابي بن كعب هلا فتحت على ويجيء بمعنى
النصرة وقيل فتح الله ای بين الله وقيل قضی الله
وقيل من الله عليكم بما في التورية **قوله**
عز وجل اولا يعلمون ان الله يعلم ما
يسرون وما يعلنون او نمی دانند
كه خدای عز وجل می داند آنچه ايشان پنهان می دارند
از دروغ زن داشتن محمد وآنچه ايشان آشكارا می كنند
از راست گوی داشتن **قوله عز وجل ومنهم**
اميون لا يعلمون الكتاب الا
اماني وان هم الا يظنون
واز اين جهودان گروهی اند كه خواندن ونوشتن نمی دانند
ونه دانند ايشان توريت را كه خدای تعالی فرستاده است
مگر دروغهايی كه از مهتران خود می شنيدند قول ديگر
ندانند كتاب را يعنی توريت را مگر خواندن ونوشتن
ونيست ايشان مگر كه گمانی می برند ويقين نمی دانند
لغتها الامي ان لا يقرأ والاماني يذكر ويراد به
الاكاذيب ويذكر ويراد به ما يتمنى المرء يعني

يتمنون على الله ما ليس لهم ويذكر ويراد به التلاوة
كما قال الشاعر في صفت عثمان رضي الله عنه
شعر تمنى كتاب الله اول ليلة
تمنى داود الزبور على رسل الرسل القراءة
على مهل وسكون اي قرأ كما يقرأ داود عليه
السلام قوله عز وجل فويل للذين
يكتبون الكتاب بايديهم
اين آيت در شان علماء جهودان آمده است كه صفت
رسول را عليه السلام بگردانيدند ونوشتند يكون
نبي آخر الزمان رجلا آدم سبطا طويلا وصفته
في التورية يعني صفت وي در توريت چنين بود كه رجل
ربعة اسمر نه دراز ونه كوتاه وگندم گون اين آيت
بيامد و معناي ويل مر آن كساني كه مي نويسند توريت
را بدستهاء خويش كلبي رحمه الله گفت ويل كلمه است
كه معناي وي سختي عذاب باشد بقول ديگر هلاكي
باشد بقول ديگر وادي است در دوزخ كه زرداب
وريماية دوزخيان در وي رود بقول ديگر وادي است
كه پنجاه سال بايد تا كافر بقعر او برسد ودر معني خبر است
از رسول صلى الله عليه وسلم قوله عز وجل ثم
يقولون هذا من عند الله پس
بگويند كه اين از نزد خداي تعالى آمده است يعني خداي تعالى

فرستاده است

فرستاده است قوله عز وجل ليشتروا به ثمنا
قليلا فويل لهم مما كتبت ايديهم
وويل لهم مما يكسبون
تا بخورند يعني اختيار كنند بوي بهاي اندكي را از
دنيا و آن رشوتي بود كه عالمان ايشان در وقت حكم
مي گرفتند و هديه از توانگران واي مر ايشان را از آنچ
بنوشت دستهاي ايشان وواي مر ايشان را از آنچه كسب
مي كردند يعني رشوت مي ستدند وكتاب خداي
تعالى را وحكم و دامي گردانيدند لغتها كلمة ويل
صوت عند نزول البلاء والتكرار هاهنا التاكيد
والكسب فعل بجلب المنفعة ويرفع المضرة كما قال
الشاعر شعر اذا خان الامير وكاتباه
وقاضي الارض داهن في القضاء فويل ثم ويل
ثم ويل لقاضي الارض من قاضي السماء
قوله عز وجل وقالوا لن تمسنا النار
الا اياما معدودة چون آيت ما قبل
بيامد و مصطفى عليه السلام اين تهديد با ايشان
رسانيد جهودان گفتند كه نرسد آتش دوزخ بما مگر روز
هاي شمرده يعني اندكي ابن عباس گفت رضي الله عنهما
بمقدار پرستيدن ما گوساله را كلبي گفت رحمه الله
آن چهل روز بود بقول ديگر ده روز بود واين دليل

نیست که بدران ایشان توبه کرده بودند وایشان از عذاب
نباشد عکرمه از عبد الله عباس رضی الله عنهم روایت
کرد که بدران ایشان چنین گفتند که ما را هفت روز باشد
بقدر ایام دنیا پس بدران ما ما را شفاعت کنند مجاهد
گفت رحمه الله که جهودان چنین گفتند که دنیا هفت هزار
سال باشد بقدر هر هزار سال یک روز ما را عذاب کنند
واین مذهب جهمیان که ایشان عذاب را مخلد نگویند
مر کافران را وذکر الشیخ الامام ابو منصور رحمه الله
تأویل الایام المعدودة هی الایام التی غفر الله
تعالی فیها لیکون وقت العذاب علی قدر
وقت العصیان وقالوا الزیادة ظلم من الله تعالی
علی ذلک وعقوبة الکفر مؤبدة کما ان
ثواب الایمان مؤبدة قوله عز وجل قل
اتخذتم عند الله عهدا فلن یخلف
الله عهده ام تقولون علی الله ما لا
تعلمون بگوی ای محمد او گرفته اید
با خدای تعالی عهدی که هرگز خلاف نکند خدای
عهد خود را یا دروغ می گویید بر خدای عز وجل
آنچه نمی دانید پس روز قیامت ایشان را بدوزخ
در آرند چون آن مدت بگذرد بگویند مر ایشان را یا
اعداء الله قد مضی الاجل وبقی الابد آنگاه جهودان

یعنی که جاودانه در دوزخ بمانند لغتان المس
الجمع بین الشیئین ولفظه المعدودة للتقلیل والالف
فی قوله اتخذتم للاستفهام ومعناه التوبیخ وهما
همزتان حذفت احدیهما للتخفیف قوله عز وجل
بلی من کسب سیئة واحاطت
به خطیئته بلی کلمة اثبات مرد ما قبل
را واثبات ما بعد را ومعنی وی نه چنانست که ایشان
می گویند که ما را اوروزی چند عذاب بود بلکه هر که کسب
کند بدی یعنی کفر آرد ویرا و در گیرد خطای او وگناه
او یعنی بسته شود بروی راه نجات وبمیرد بر کفر
رحمه الله گفت سیئة ذنوبست وخطیئة شرکست
قوله عز وجل فاولئک اصحاب النار
هم فیها خالدون ایشان اند اهل
آتش دوزخ وایشان در وی جاودانه بمانند قرأ
نافع خطیئاته لغتان کلمة بلی اصله بل الا وقال
الفراء بلی جواب للنفی والایجاب کما ان نعم جواب
الاثبات قوله عز وجل والذین امنوا
وعملوا الصالحات اولئک اصحاب
الجنة هم فیها خالدون وآن کسانی
که اقرار کردند بوحدانیت خدای تعالی وبرسالت
مصطفی علیه السلام وکارهای نیک کردند یعنی فریضها



بگذاردند ایشان اهل بهشت که در وی جاوید اند بمانند
والاصحاب السواکن وعن رسول الله صلی الله علیه وسلم
انه قال لما سکن اهل الجنة الجنة واهل النار النار
جیئ بالموت علی صورة کبش املح حتی یراه اهل الدارین
فیعرفونه بانهم ذاقوه ثم تذبح ویقال الخلود بلا زوال
فلو امات احد من اهل الجنة فرحا لمات حین آمنوا ولو
مات من اهل النار احد حزنا لمات حین ایسوا قوله
عز وجل واذ اخذنا میثاق بنی
اسرائیل ویاد کن یا محمد چون بگرفتیم عهد با
فرزندان یعقوب علیه السلام بقول دیگر سوگند دادیم
ایشانرا قوله عز وجل لا تعبدون الا
الله وبالوالدین احسانا که مپرستید
جز خدای تعالی را ونیکویی کنید با مادر وپدر نیکویی کردنی
بقول دیگر وصیت کردیم ایشانرا بنیکویی کردن با مادر
قوله عز وجل وذی القربی والیتا
می والمساکین وقولوا للناس
حسنا ونیکویی کنید با خویشاوندان دیگر این فرمان
است بصلهٔ رحم ونیکویی کنید با یتیمان ویتیم نارسیده
باشد که پدر او را بمرده باشد وبا درویشان ودرویش بیچیز
وبگویید مر مردمانرا بنیکویی یعنی همه را در مخاطبه
ومشافهه ومغایبه نیکو گویید بقول دیگر ابن عباس

رضی الله

رضی الله عنه بگویید مر مردمانرا تا بگویند لا اله الا
الله محمد رسول الله بقول دیگر
با مردمان سخن را بعدل گویید با نیکوکاران وبا
بدکاران بقول دیگر امر معروف کنید مقاتل
گفت رحمه الله ای عالمان جهودان بگویید صفت محمد را
با عامهٔ شما ومکر دانید قوله عز وجل واقیموا
الصلوة واتوا الزکوة ثم تو
لیتم الا قلیلا منکم وانتم
معرضون وبه پای دارید وبگزارید نماز
را با حقوق وارکان او وزکوة مال بدهید پس روی
بگردانیدید شما ای جهودان ازین عهدها مگر اندکی
از شما وآن عبد الله سلام بود ویاران او وشما روی گردانندگان
اید از عهد من خدای عز وجل وقیل معرضون
ای مصرون علی الاعراض قال الزجاج رحمه الله
معنی تولیتم اراد به اوائلهم وانتم معرضون اواخرهم
قرائتها قرأ حمزة والکسائی رحمهم الله حسنا بفتح الحاء و
السین والباقون حسنا بضم الحاء وجزم السین
وقرأ ابن کثیر وحمزة والکسائی رحمهم الله لا یعبدون
بالیاء والباقون بالتاء لغتها المیثاق مفعال
من الوثقة وهو عهد موکد بالیمین ونصب قلیلا
بالاستثناء قوله عز وجل واذ اخذنا

ميثاقكم لا يسفكون دماءكم
ولا تخرجون انفسكم من ديار
كم ثم اقررتم وانتم تشهدون
يادكنيد چون بگرفتيم عهد با شما اي جهودان كه نريزيد
خون يكديگررا و بيرون مكنيد يكديگررا از سرايهاتان
بقول ديگر خودرا از بهشت بيرون مكنيد بفعل بد
وبفكر شما محمد عليه السلام بس شما اقرار كرديد كه اين
عهد با شما گرفته ام وبا اوايل شما وشما گواهي مي دهيد كه اين
در توريت است وروا باشد كه ثم اقررتم اين خطاب مر اوايل
ايشانرا وانتم تشهدون خطاب مر ايشانرا قوله عز وجل
ثم انتم هولاء تقتلون انفسكم
وتخرجون فريقا منكم من
ديارهم بس شما آن كسانيد كه مي كشيد يكديگر
را وبيرون مي كنيد فريقي را از شما از سرايهاتان
قوله عز وجل تظاهرون عليهم
بالاثم والعدوان ياري مي دهيد دشمنان
ايشانرا بر ايشان تا به پشتي شما مي كشند مريكديگررا
بگناه وانچه در گذشتن قوله عز وجل
وان ياتوكم اسارى تفادوهم
وهو محرم عليكم اخراجهم
واگر بيايند بشما اسيران گرفتار شده فدا دهيد مر ايشانرا

وبازخريد ودر توريت فرموده بود فدا دادن وحرام كرده
شد بر شما بيرون كردن ايشان قوله عز وجل
افتؤمنون ببعض الكتاب
وتكفرون ببعض او مي بگرويد
ببعضي از توريت وآن از خريدن اسيران است وكافر
مي شويد ببعضي از وآن كشتن وبيرون كردن است
قوله عز وجل فما جزاء من
يفعل ذلك منكم الا خزي
في الحيوة الدنيا بس نيست جزاء
آن كس كه ببعضي از كتاب بگرود وببعضي نگرود مگر
خواري در زندگاني دنيا خزي بني النظير اجلاي
ايشان بود وخزي بني قريظه كشتن مردان وبرده
گرفتن زنان وفرزندان ايشان بود قوله عز وجل
ويوم القيامة يردون الى
اشد العذاب وما الله
بغافل عما تعملون
ودر روز قيامت باز گردانيده شوند بسختترين
عذابها وآن آتش دوزخ است ونيست خداي تعالى
غافل از آنچه شما مي كنيد اين آيت در شان بني قريظه
وبني نظير آمد كه بني قريظه دوستان ومعاهدان
بني اوس بودند وبني نظير معاهدان خزرج وچون

اوس وخزرج با یکدیگر کارزار کردندی بنی قریظه یار اوس
بودندی نظیر وخزرج را می کشتندی وبنی نظیر مر اوس
وقریظه را نیز می کشتندی واگر از بنی قریظه اسیر می گرفتندی
بنی نظیر فدا بدادندی و باز خریدندی واگر بنی نظیر اسیر گرفتندی
بنی قریظه باز خریدندی عرب مر ایشانرا سرزنش کردند که
جون اسیر باز می خرید جرا می کشید مولی عزوجل این آیت
فرستاد و مر ایشانرا نکوهید جنانک بیان کردیم قرأتها
قرأ اهل الکوفه تظاهرون بالتخفیف وفتح التاء
والباقون مشددة بادغام التاء في الظاء وقرأ
ابن کثیر وابن عامر اسارى تفدوهم ونافع وعاصم والکسائی
اسارى تفادوهم وحمزة اسرى تفدوهم وقرأ نافع وابن
کثیر وابو بکر عن عاصم یعملون بالیاء والباقون
بالتاء لغتها ثم انتم هؤلاء قال الزجاج رحمه الله
في قوله ثم انتم هؤلاء یعنی انتم الذین تقتلون انفسکم
وقیل ثم انتم یا هؤلاء والمظاهرة المعاونة واسرى
جمع الاسیر والاسارى جمع الجمع والاسیر المأخوذ بالقهر
قوله عزوجل اولئک الذین اشتروا
الحیوة الدنیا بالاخرة فلا یخفف
عنهم العذاب ولا هم ینصرون
آن کسانی که اهل این صفت اند ایشانند که بخریدند
اختیار کردند زندگانی دنیا را با آخرت بس سبک کرده نشود

ازایشان

ازایشان عذاب دوزخ ونه ایشان یاری کرده شوند یعنی
کسی عذاب خدای تعالی را از ایشان نگرداند قوله عزوجل
ولقد اتینا موسی الکتاب وقفینا
من بعده بالرسل همانا دادیم موسی
را علیه السلام کتاب یعنی توریت و از بس یکدیگر بیغامبران
فرستادیم از بعد موسی علیه السلام کلبی گفت که توریت را یکبار
فرستاد موسی علیه السلام نتوانست که برداشتی حق تعالی
بهر آیتی فرشته را فرستاد هم نتوانستند برداشتن بس
بعدد هر حرفی فرشته را فرستاد هم نتوانستند برداشتن
تا موسی را علیه السلام خدای عزوجل قادر کرد تا توریت
را برداشت قوله عزوجل واتینا عیسی بن
مریم البینات وایدناه بروح
القدس وبدادیم عیسی بن مریم را آیتها
بینا جون زنده کردن مردگان ونیکو کردانیدن بیس و
نابینا وقوی کردیم وی را بجبرئیل پاک که فرمان بود مر جبرئیل
را تا بیوسته بر وی می آمدی ومر او را اعانت میکردی
وجهودان قصد کشتن او کردند جبرئیل بیامد ومر او را باسمان
آورد بقولی دیگر قوی کردیم ما مر عیسی را بجان پاک
جان او در پشت پدران ورحم مادران نبود وآن قصه جنان
بود که در آن وقت که حق تعالی ذریت فرزندان آدم را از پشت
آدم بیرون گرفت وجان هر یکی در وی آورد بس جون عهد

میثاق بسته شد آن ذرّا بر فرزندان آدم را به پشت آدم باز
برد مگر آن ذرّه و آن جانی که در نفس عیسی علیه السلام خواست
آمدن فرمان آمد مر جبرئیل را تا مر آن جان را در مکان
پاکی باز داشت تا در آن روز که مریم غسل آورد جبرئیل
را فرمان آمد که تا آن جان را در جیب او درد مید و از جیب
او بدل او رسید و عیسی در حال هست گشت و جان بتن
او در آمد بر تو دی جنان که کسی این کلمهٔ کن بگوید و این روا
خواجه امام یوسف عزنوی است که او چنین در تفسیر خود
آورده است **قوله عزّ وجلّ افکلما**
جاءکم رسول بما لا تهوی
انفسکم استکبرتم
ففریقا کذّبتم وفریقا
تقتلون او هر آنگاه که بیاید بشما رسولی
بآنچه دوست ندارد تنهای شما یعنی چون رسولی آید
که مراد شما نباشد تکبّر کنید و بوی نگروید و فریقی را دروغ
زن کنید چون عیسی و محمّد را علیهما السلام و
فریقی را بکشید چون زکریا و یحیی را علیهما السلام قرأ
قرأ ابن کثیر القدس بسکون الدال والباقون بضم
الدال لغتهما والتقفیة الاتباع وهو الحاق
بالشیء **قوله عزّ وجلّ وقالوا قلو**
بنا غلف بل لعنهم الله بکفرهم

فقلیلا

قلیلا ما یؤمنون وگفتند جهودان
که دلهاء ما در غلاف است یعنی باز داشته شده است
قبول قول محمّد علیه السلام کلبی گفت قلوبنا
اوعیة لکلّ علم مقاتل گفت قلوبنا فی اغطیة رد
کرد خدای عزّ وجلّ بر ایشان قول ایشان را گفت بل لعنهم
که ایشان می گویند بل که لعنت کرده است ایشان را خدای عزّ وجلّ
بکفر ایشان یعنی فرو گذاشت ایشان را و لطف خود از ایشان باز
داشت باختیار ایشان بر کفر تا جزای ایشان باشد بس اندکی اند
از ایشان که بگروند و آن عبدالله سلام بود و یاران او و بقول دیگر
اندکی از کتاب خدای تعالی گروند و بعضی دیگر نگروند و قال
محمّد بن علی الحکیم الترمذی رحمه الله اللعن من الله تعالی
فی حق الکافر التبعید من رحمته وفی حق المؤمن التبعید
من رحمة المطیعین لا من رحمة المؤمنین قرأ ابن
کثیر غلف بضم اللام والغلف جمع الغلاف وقرأ الباقون
بجزم اللام وهو جمع الاغلف ونصب قلیلا علی نزع الخافض
قوله عزّ وجلّ ولمّا جاءهم کتاب من
عند الله مصدّق لما معهم وکانوا
من قبل یستفتحون علی الّذین
کفروا فلمّا جاءهم ما عرفوا
کفروا به فلعنة الله علی الکا
فرین وچون بیامد ایشان را کتابی از نزد

خدای تعالی یعنی قرآن بفرمان خدای عز وجل راست گوی
دارنده مر آن کتابی را که با ایشان است یعنی توریت و بیش
از آن یاری خواسته بودند از خدای عز وجل بحرمت این کتاب
و پیغامبر آخر الزمان بر آن کسانی که کافر شوند از ترسایان و مشرکان
و غیر ایشان و آن قصه چنان بود که انگشت بر صفت محمد رسول الله
نهادندی و گفتندی که بحرمت این محمد که پیغامبر آخر الزمان است
ای آفریدگار ما را نصرت دهی بر دشمنان در حال آن دعا مستجاب شدی
و ایشان چنان گمان بردندی که از نسل ایشان باشد محمد و چون بیامد با
یشان آنچ شناخته بودند حقیقت و را کافر شدند بوی لعنت خدای
تعالی بر کافران باد و این دلیل است بر آنک ایمان مجرد معرفت نیست
که جهودان می شناختند چون بزبان اقرار کردند و بدل تصدیق
ننمودند مؤمن نبودند قوله عز وجل بئسما اشتروا
به انفسهم ان یکفروا بما انزل الله
بد چیزی که اختیار کردند مر تنهای خود را آن کافر شدند
بآنچه خدای تعالی فرستاده است تا چیزی از دنیا بگیرند و آن رشوت
بود که مهتران ایشان از کهتران می ستاندند قوله عز وجل
بغیا ان ینزل الله من فضله علی من
یشاء من عباده از حسد آنک فرستاد
خدای عز وجل از فضل خود یعنی کتاب و نبوت بر آن کس که
از بندگان خود که اهل آن بود یعنی محمد مصطفی علیه
السلام قوله عز وجل فباؤا بغضب

علی

علی غضب وللکافرین عذاب
مهین پس سزا آمدند گشتند بخشم خدای
تعالی بر خشم یعنی اهل لعنت بر لعنت شدند از اول چون
کافر شدند بعیسی و دوم چون کافر شدند بمحمد مصطفی
علیه السلام کلبی گفت رحمه الله که لعنت اول سبب گفتار
ایشان بود که گفتند ید الله مغلولة و لعنت دوم بر انکار
نبوة محمد مصطفی علیه السلام و مر کافران راست
عذاب خوار کننده که خوارشان کرداند والغضب من
الله تعالی الذم وبغیا نصب بنزع الباء واللام و
البغی الحسد والظلم قوله عز وجل
واذا قیل لهم امنوا بما انزل الله
قالوا نؤمن بما انزل علینا
و چون بگویند مر ایشان را یعنی جهودان را که بگروید
بآنچه فرستاد خدای عز وجل یعنی قرآن گفتند
که ما بگرویم بآنچه فرستاده شده است بر ما یعنی توریت
قوله عز وجل ویکفرون بما وراءه
وهو الحق مصدقا لما معهم
قل فلم تقتلون انبیاء الله
من قبل ان کنتم مؤمنین
و کافر می شوند بآنچه جز از توریت است با این قرآن
و این قرآن حق است و راست گوی دارنده است مر آن

کتابی را که با ایشان است و آن توریت است از جمله کتابهاء
دیگر بگوی ای محمد مر ایشان را که اگر راست می گویید که بتوریت
گرویده اید چرا می کشید پیغامبران خدای را عز و جل
پیش ازین اگر راست گویانید و مراد ازین پدران ایشان بود
قوله عز و جل ولقد جاءکم موسی
بالبینات ثم اتخذتم العجل من
بعده وانتم ظالمون وهر آینه بیاورد
بشما موسی علیه السلام حجتهای پیدا و آن نه آیت بود
که در سورة الاعراف است پس شما گرفتید گوساله را بخدائی
از پس آن و شما کافر بودید بنیکانی خدای تعالی قوله
عز و جل واذ اخذنا میثاقکم
ورفعنا فوقکم الطور خذوا
ما اتیناکم بقوة وچون بگرفتیم عهد
شما و برداشتیم برزبر سر شما کوه را که بگیرید یعنی بپذیرید
آنچه بدادیم شما را بقوت یعنی بجد و مواظبت قوله
عز و جل واسمعوا قالوا سمعنا
وعصینا وبشنوید آنچه در وی است از حلال
و حرام وگفتند که شنیدیم قول ترا و عاصی شدیم در فرمان
تو و اگر نه ترس کوه افتادن بودی بر ما نپذیرفتیمی کلبی گفت
که ایشان بعد از دفع کوه این سخن گفتند بقول دیگر در ظاهر
گفتند که سمعنا و در باطن گفتند عصینا قوله عز و جل

واشربوا فی قلوبهم العجل بکفرهم
و در خورده شد در دلهای ایشان دوستی گوساله بکفر
ایشان یعنی خدای تعالی در دل ایشان دوستی گوساله را داد
جزای کفر ایشان را چنانک جای دیگر گفت بل طبع الله
بکفرهم قوله عز و جل
قل بئسما یأمرکم به
ایمانکم ان کنتم مؤمنین
بگوی یا محمد بد چیزی که می فرماید شما را بوی
ایمان یعنی بد ایمانیست ایمان شما که می فرماید مر شما را بکافر
شدن اگر شما مؤمنانید بزعم شما قوله عز و جل
قل ان کانت لکم الدار الا
خرة عند الله خالصة من
دون الناس فتمنوا الموت
ان کنتم صادقین
بگوی یا محمد که اگر نبود سرای آخرت یعنی بهشت
بنزد خدای تعالی خالص و خاص بجز آدمیان دیگر یعنی امت
محمد پس آرزو خواهید مرگ را از خدای عز و جل
اگر شما راست گویانید تا زودتر به بهشت رسید سبب
نزول این آیت آن بود که جهودان لعین چنین گفتند
مر رسول را علیه السلام که در بهشت در نیاید کسی جز ما
و ما پسران خدائیم و دوستان ویم این آیت بیامد که گفته شد

قوله عز وجل ولن يتمنوه ابدا
بما قدمت ايديهم والله
عليم بالظلمين

وهرگه آرزو نبرند مرگ را هميشه بآنچه پيش فرستاده
است دستهاى ايشان از معصيتها و پوشيدن نعت
وصفت محمد رسول الله عليه السلام وخداى عز وجل
داناست بجزاى ظالمان ودست را ياد كرد ومراد از وى
همه تن را خواست ليكن بيشتر معصيت از دست باشد
بوى اضافت كرد پس رسول عليه السلام گفت بگوييد اى خدا
ما را بميران هيچ كس نيارست گفتن فقال النبي
عليه السلام والذي بعثني بالحق نبيا لا يقولها رجل
منهم الا غص بريقه الا فمات مكانه پس رسول
عليه السلام گفت بآن خداى كه مرا براستى بخلق فرستاد
كه نگفتى هرين كلمه را كسى از ايشان الا كه خبه شدى
در مكان خود و بمردى قوله عز وجل

ولتجدنهم احرص الناس
على حيوة

وهر اينه بيابى ايشان را
يعنى جهودان را حريص ترين مردمان بر زندگانى
واين لام لام قسم است ونون ثقيله مر تاكيد را يعنى والله
لتجدنهم وزجاج گفت وليعلمن اليهود احرص الناس
على البقاء قوله عز وجل ومن الذين

اشركوا اگر برا شركوا وقف كنى يعنى و يحبان
باشد كه هر اينه جهودان حريص تر اند بر زندگانى از همه آدميان
واز مشركان مقاتل گفت كه اين مشركان عرب اند بقول
ديگر اين مشركان مغانند قوله عز وجل

يود احدهم لو يعمر الف
سنة وما هو بمزحزحه
من العذاب ان يعمر
والله بصير بما يعملون

دوست دارد يكى از ايشان آنكه او را عمر داده شود هزار
سال واگر ابتدا كنى از ومن الذين اشركوا يعنى از مغان واز
مشركان چنان دوست دارد يكى از ايشان را كه او را عمر داده
شود هزار سال كه مغان مر بزرگتر خود را چنين گويند كه بزى هزار
نوروز و هزار مهرجان وچون كسى را عطسه آيد بگويند كه زه
هزار سال اى عاش الف سنة يعنى بزى هزار ساله ونيست
اين زيستن دراز دور كننده مر ايشان را از عذاب خداى عز وجل
دانا و بيناست بآنچه ايشان مى كنند لغتها نصب الف على
الظرف والزحزحة الازالة قوله عز وجل

قل من كان عدوا لجبريل
فانه نزله على قلبك باذن
الله مصدقا لما بين يديه وهدى
وبشرى للمؤمنين

سبب نزول این آیت آن بود که ابن صوریای اعور از قبله
فدک بود و جماعتی از جهودان باوی بیامدند و گفتند یا محمد
خواب تو چگونه باشد که ما را آداده اند از خواب پیغامبر آخر الزمان جهودان که ما را خبر
رسول علیه السلام گفت چشم من در خواب شود و دل من نخسبد
تنام عیناي ولا ینام قلبي گفتند راست گفتی آنگاه
گفتند خبر ده ما را از فرزند که از مرد است یا از زن رسول علیه السلام
گفت که استخوان و رگها و پیها از مرد است واما گوشت و خون
و ناخن و موی از زن است گفتند راست گفتی آنگاه
گفتند چیست حال فرزندی که مر عمان خود را ماند و نباشد در
شبه صورت از شبه خالات نشانی و بروایت دیگر گفتند
چه گوئی در فرزند که وقتی با در ماند و وقتی بپدر رسول علیه
السلام جواب گفت که هر کدام را از ایشان آب او بیشتر و پیشتر باشد
آن فرزند بوی مانده تر بود گفتند راست گفتی پس ابن صوریاء
اعور گفت یک سوال دیگر باقی مانده کدام فریشته است که بنزدیک
تو می آید رسول علیه السلام گفت جبرئیل علیه السلام ابن صوریاء
اعور گفت او دشمن ماست ینزل بالقتال و
الشدة و رسولنا میکایل علیه السلام یأتی بالیسر
والرخاء فلو کان میکائیل یأتیک لآمنّا بک
فقال عمر رضي الله عنه وما عداوته قال
عادانا مرارا واشدها ان الله تعالی انزل علی نبینا
انّ بيت المقدس سيخرب علی يد بخت نصر

عليه اللعنة

عليه اللعنة فلما بلغ حينه بعثنا من اقوياء بني اسرائل
فلقيه ببابل واحد منّا غلاما ضعيفا فاخذه ليقتله فدفع
عنه جبرئيل وقال ان كان هو ذلك الرجل فلا تقدر
تغيير حكم الله تعالی وان لم يكن ذلك فما بالك
تقتل شخصا بغير حق فصدقه صاحبنا وتركه فقال
عمر رضي الله عنه اشهد ان من كان عدوا لجبرئيل
فهو عدو لميكائيل صلوات الله عليهما فنزلت هذه
الآية وقيل كان لعمر بن الخطاب رضي الله عنه ارض
باعلی المدينة وممره علی اليهود فكلما مر عليهم
قالوا ما في اصحاب محمد عليه السلام احب الينا
منك فانهم يؤذونا وانت لا تؤذينا فقال عمر رضي الله
عنه بالرحمن الذي انزل التورية اتجدون محمدا في
كتابكم فسكتوا ثم قالوا نعم ولكن صاحبه من
الملائكة الذي يأتيه بالوحي جبرئيل عدونا فهو صاحب
كل عذاب وقتال فلو كان بدله ميكائيل لآمنّا
به فقال عمر رضي الله عنه اشهد ان من كان عدوا
لهذا فهو عدو للآخر ومن كان عدوا لهما كان
لله تعالی فاتی عمر رضي الله عنه لرسول الله صلی الله عليه
وسلم ليخبره فسبقه جبرئيل عليه السلام بالوحي فقال
عليه السلام لقد وافقك [illegible] يا عمر ومعنی الآيه
بگوی یا محمد که هر که با [illegible] ن مر جبرئیل را که آینه

فرستاد او را خدای تعالی بر دل تو یعنی تا دل تو یاد گیرد آن
وحی را که او برساند بفرمان خدای عز و جل بقوله دیگر هر که
باشد دشمن مر جبرئیل را تو مباش دشمن مر جبرئیل را که او بیاورده است
قرآن را بر دل تو تا یاد گیرد از خود نیاورده است بفرمان من آورده است
راست گوی دارنده است مر آن کتابها را که بیش از وی بود یعنی موافق
آن و این قرآن بیان راه راستست و بشارتست مر مؤمنان را
بعضی گفته اند که این قرآن راه نماینده است و مژده دهنده
بثواب مر مؤمنان را وذکر الشیخ الامام ابو منصور رحمة الله
تعلقت به الباطنیة انه نزله علی قلب محمد رسول الله الهاما
ان محمدا انشا الحروف ولکنه فاسد لقوله تعالی
قل لئن اجتمعت الانس والجن الآیة والثانی انزلناه
قرآنا عربیا وقوله ولا تعجل بالقرآن من قبل
ان یقضی الیک وحیه الآیة قوله عز و جل

من کان عدوا لله وملائکته
ورسله وجبریل ومیکائیل
فان الله عدو للکافرین

هر که باشد دشمن مر خدای را و فریشتگان و را و رسولان
و را و جبرئیل و میکائیل را او کافر باشد و خدای عز و جل
دشمن کافران است و حرف واو بمعنی او باشد تا اگر یکی
از اینها را دشمن دارد خدای تعالی دشمن او باشد و او کافر
باشد هر چند که نام فریشتگان مشتمل باشد مر جبرئیل و میکائیل

[illegible]

ولیکن

ولیکن مر ایشان را بذکر مخصوص کرد از جهت بزرگواری
ایشان را و این دلیل که هر که یکی پیغامبر را یا یکی فریشته را دشمن
دارد کافر شود نعوذ بالله قرائتها قرأ ابن کثیر وجبریل
بفتح الجیم وکسر الراء من غیر همزة ومیکائیل علی وزن
میفاعیل وقرأ نافع وابو عمرو وحفص عن عاصم بکسر
الجیم والراء من غیر همز ومیکال علی وزن مفعال بلا
همزة وابو بکر عن عاصم بفتح الجیم والراء وهمزة مکسورة بعد
الراء ومیکائیل وقرأ حمزة والکسائی جبرئیل ومیکائیل
لغتهما جبر ومیک ای عبد بالسریانیة یعنی بنده
باشد بلغت سریانی وایل الله بود قوله عز و جل

ولقد انزلنا الیک آیات بینات و
ما یکفر بها الا الفاسقون

و هر آینه فرستادیم بتو آیتهای پیدا یعنی قرآن که همه خلق
از آوردن مثل او عاجز شدند بقوله دیگر این آیات
بینات معجزاست چون کلام حجر و انشقاق قمر و تواضع شجر
و غیر آن و منکر نشوند باین آیتها مگر فاسقان یعنی
جهودان لعین و غیر ایشان که از دین راست بیرون آمدند

قوله عز و جل اوکلما عاهدوا عهدا
نبذه فریق منهم بل اکثرهم
لا یؤمنون

او هر بار که عهد کردند
خدای تعالی عهد کردنی یعنی جهودان بیفکندند آن

عهد را گروهی از جهودان بقول مقاتل بشکنند آن عهد
را طایفهٔ از جهودان بل که بیشتر ایشان نمی گروند و النبذ
الطرح كما قال الشاعر **شعر**
يطرف الى عنوانه فنبذته كنبذك نعلا اخلقت من نعالكا

**قوله عز وجل ولما جاءهم رسول
من عند الله مصدق لما معهم
نبذ فريق من الذين اوتوا
الكتاب كتاب الله
وراء ظهورهم كانهم
لا يعلمون** وچون بیامد ایشان را رسول
از نزد خدای تعالی یعنی محمد علیه السلام رسول راست
گوی داننده مر آن کتابی را با ایشان است یعنی توریت و
موافق در اصل توحید و در بعضی از شرایع بیفکنند گروهی از
اهل کتاب یعنی از جهودان کتاب خدای را از پس پشتهاء
ایشان و گویی که ایشان نمی دانند و بعضی گفته اند قوله
وراء ظهورهم و این مثلی است مر آن کسی را که بکتاب کار
نکند پس توریت را فرو گذاشتند و بکتاب جادوی کار می کردند
این آیت بیامد **قوله عز وجل واتبعوا
ما تتلوا الشياطين على
ملك سليمان** پس روی کردند عالمان
جهودان مر جادوی را که دیوان میخواندند در عهد سلیمان علیه السلام

وجادویی نکرد سلیمان علیه السلام ولیکن دیوان جادوی
کردند قوله ما تتلوا الشياطين على ملك سليمان
ابن عباس گفت ما تتبع مقاتل گفت ما كانت تتلوا
الشياطين قتيبي گفت ما دروت الشياطين
ومعنى على ملك سليمان كلبی گفت فی ملك سليمان مقاتل گفت
على عهد سليمان ومراد ازین شیاطین دیوان و پریان اند و
بعضی گفته اند که شیاطین آدمیان اند که هر متمرد جانی را شیطان
گویند بقول دیگر ما كانت تكذب الشياطين على ملك
سليمان وما كفر سليمان اي بصناعة السحر وكتمانه
تحت السرير واین قصه چنان کردند که دیوان جادوی را بنوشتند و
بر آصف بربستند و چنان نمودند که آصف بیاموخت مر سلیمان
را علیه السلام و آن نوشتها در زیر کرسی سلیمان و مصلی او
نهادند در خانه که خزینهٔ او در آن وقتی که سلیمان را علیه السلام
مبتلا کرد ایزد ببلا تا آن دیوان را بدانستند که از وی کارها
مستنکر و ناشایست بدیدند و گفتند که او بر تخت سلیمان
بنشست و آن جادوی نهاد در زیر تخت پنهان کرد چون سلیمان
ملک باز بنشست آن دیوان بگریختند چون سلیمان علیه السلام
از دنیا درگذشت و دیوان را معلوم گشت وفات وی آن نوشتهاء
جادوی را بیرون آوردند و بمردمان که این علم سلیمان بود و سلیمان
ملک خود را بوی میداشت نادانان این سخن را بپذیرفتند کتاب
خدای را از پس پشت انداختند و کتاب جادوی را بپذیرفتند

قوله عز وجل

و مرجاهلان قوم خود را مي آموختند تا حطام دنيا مي گرفتند
وهركه عالم بود اين سخن را از ديوان نه پذيرفت و ملك سليمان را
از فضل خداي مي دانست نه از جادوي اينست معناي كلام خداي
كه وما كفر سليمان يعني و ما سحر قوله عزوجل ولكن الشياطين
كفروا ولكن ديوان كافر شدند و جادوي كردند قال المصنف
رحمه الله الكلام في هذه الآية على اربعة اوجه في بيان
معانيها وبيان قصتها وبيان حكمتها وبيان قرائتها
اما الوجه الاول فقد ذكرنا قوله عزوجل

يعلمون الناس السحر وما انزل على الملكين ببابل هاروت وماروت

ديوان مي آموزند مردمان را جادوي كه در روزگار سليمان
كرده بودند و جادوي سبك دستي و نمودن چيزي كه پوشيده
وچون آن باشد كه نمايد چنانك سراب بيند و آب پندارد و بعضي گفته
اند كه جادوي شعبذه كردن است كه آن را حقيقت نباشد و بيشتر
جادوي ديوان كرده اند و ايشان بيرون آورده اند كه ايشان لطيف
تراند در جثه تنكي و نازكي دارند كه جرم ايشان كثافت ندارد
لاجرم صنعت شعبذه و سحر بيرون آوردند و مي آموزند
مردمان را قوله وما انزل و آنچه فرستاده شد بر دو فرشته
ببابل نام ايشان هاروت و ماروت است و مراد از فرستادن
الهام بود كه بدل ايشان رسيدي بسبب معرفت آن و بقراءة اخرى

يعني نموده باشد ع

ملكين

ملكين بكسر اللام وان دو ملك بودند از آدميان كه مولى تعالى
مر ايشان را ما آل و اسلام كرامت كرده بود ولكن چون جادوي آموختند
وخلق را در آموختند مولى تعالى مر ايشان را عقوبت كرد والاول
اصح بقول ديكر اين ما نفي است و جحود و عطف است بر كلمه
وما كفر سليمان يعني كافر نشد سليمان و فرستاده نشد جادوي
بر آن دو فرشته و در ينجا تقديم و تأخير است يعني لكن ديوان كافر شدند
و مي آموزند مردمان را جادوي ببابل كه هاروت و ماروت و مولى
تعالى نفرستاد جادوي را بر آن دو فرشته يعني جبرئيل و ميكائيل
نيز اكه جهودان گفتند كه خداي تعالى جادوي را فرستاد بر سليمان
بزبان جبرئيل و ميكائيل و هاروت و ماروت را نام دو مرد كردند
بقول ديكر ايشان مهتران ديوان اند ابليس ايشان و اتباع ايشان
جادوي كردند و آن دو ديو گويند كه كافر مشو از بهر اظهار حجت
در روز قيامت و اين قول قاضي ابو عاصم عامري است و از عبد الله
عباس نيز روايت آمده است هم برين وجه قوله عزوجل

وما يعلمان من احد حتى يقولا انما نحن فتنة فلا تكفر

و نياموزند كسي را جادوي
تا آنكاه كه نكويند ما فتنه ايم يعني از ما آزمايش مي كنيم شما را بياموزيم
تا بياز ماييم كه اين كار كنيد يا نكنيد پس بگويند كافر
مشو يعني جادوي مكن و اين دليل است
ولكن كار كردن بوي كفر باشد چنانك

ان جادوي بدانكه كار
بيت
يختن سحر بر ...
ديكر
امعصيتي

روا باشد آموختن ولیکن کار کردن روا نباشد قوله عز وجل
فیتعلمون منهما ما یفرقون
به بین المرء وزوجه پس کافران
می آموزند از آن دو فریشته آنچه جدا کنند بوی میان شوی
و زن بقول ـــــ دیگر افسون خوانند بر بندند مردی را
تا جدا شود از زن و زن را دشمن گیرد و جدا شود قوله
عز وجل وما هم بضارین
به من احد الا باذن الله
و نیستند ایشان زیان کنندگان یعنی جادوان زیان کردن
کسی را مگر بفرمان خدای عز وجل قوله عز وجل
ویتعلمون ما یضرهم
ولا ینفعهم ومی آموزند ایشان را
جادوی آنچه ایشان را زیان دارد در آن جهان و سود نکند
درین جهان قوله عز وجل ولقد
علموا لمن اشتریه ماله
فی الاخرة من خلاق
وهر آینه بدانستند جهود امران کسی را جادوی اختیار کند
که او را نیست در قیامت نصیبی از نیکی بقول ـــــ دیگر نیست
مر او را دستگاری بقول ـــــ دیگر جدایی میان ایشان
از سخن چینی باشد که میان زن و شوی دروغ گویند تا جدا
شوند بقول ـــــ دیگر این زوج این جا قرین است یعنی سخن چینی

میان

میان دوستان جدایی افکنند واما الوجه الثانی
فی بیان قصتهما ابو القاسم قشیری گفت ظاهرترین روا
یتها آنست که عبد الله مسعود و شاه مفسران عبد الله
رضی الله عنهم روایت کردند چون فساد و معاصی از فرزندان
آدم بسیار شد و طعن و تعییر از فریشتگان نیز بی شمار
شد گفتند خدایا کسانی آفریدی که در یگانگی تو شرک می آرند
و معصیت می کنند و خون بناحق می ریزند و فریشتگان دعا
هلاک فرزندان آدم می کردند فرمان آمد اگر شما بجای ایشان باشید
و در شما شهوت نهیم شما همان کنید که ایشان می کنند گفتند سبحانک
ما کان ینبغی لنا ان نفعل ذلک پس فرمان آمد دو فریشته را
از بهترین شما اختیار کنید هاروت و ماروت را اختیار کردند حق
تعالی هر دو را بزمین فرستاد و در تنها ایشان شهوت بیافرید
و مر ایشان را بفرمود تا در میان مردمان حکم کنند هنوز ماهی
بر ایشان نگذشته بود که در فتنه افتادند و آن قصه چنان بود
که زنی بخصومت بنزدیک ایشان آمد با جمال زهره نام بقول
دیگر این زهره بر صورت زنی از آسمان بزمین آمد از بهر ابتلای
ایشان را پس بآسمان باز رفت بقول ـــــ دیگر آدمی بود با جمال
باول نظری که در وی کردند هر دو بعشق وی مبتلا شدند و چند
صبر کردند نتوانستند از وی باز بودن پس از وی تن او را بحرام
طلب کردند آن زن اجابت نکرد گفت می بخورید و در دین
من در آیید و خون ناحق بکنید تا من اجابت کنم شما را بعضی گویند که

هر سه کار را اجابت کردند و بعضی گویند که می خوردن را اجابت
کردند و چون می بخوردند با وی زنا کردند پس گمان بردند که کسی
ایشان را بدید آن کس را بکشتند مولی تعالی آن سرّ ایشان را با فریشتگان
کشف کرد تا می نگریستند از آسمان نهادران وقت که ایشان آن فاحشه
می کردند جمله فریشتگان بترسیدند و فزع در میان ایشان افتاد و
از آن وقت باز کار ایشان بجز آمرزش خواستن آدمیان چیزی دیگر
نیست بقول ـــــ دیگر آن زهره گفت شما را طاعت ندارم
تا نام بزرگ خدای تعالی را مرا نیاموزید زهره آن نام بزرگ خدای
تعالی از ایشان بیاموخت و آن نامی بود که چون ایشان بگفتندی
بقوت آن نام بآسمان برآمدندی و زهره آن نام بزرگ خدای را
عزّ و جلّ بخواند و بآسمان برآمد و مسخ گشت و ستاره زهره شد عبد الله
عمر رضی الله عنهما چون زهره را بدیدی گفتی که لا مرحبا به و لا
اهلا که این دو فریشته را در عذاب افکند و امیر المؤمنین عمر رضی الله
عنه روایت کرد از رسول علیه السلام که گفت لعن الله سهیلا
فانه کان عشّارا و لعن الله الزهرة فانها فتنة الملکین
کلبی گفت این سه فریشته بودند یکی عزا حیض بود و هو هاروت
و دوم عزایا و هو ماروت و سیوم عزابیل شهوت را در
ایشان مرکب کرد عزابیل بترسید عذر آورد و آمرزش خواست مولی
تعالی او را اقال خویش باز برد چهل سال سجده کرد پس سر از سجده بر
داشت و از آن وقت باز سر در پیش افکنده است از شرم خدای
را عزّ و جلّ چون این دو فریشته این خلاف کردند توبه کردند و نزد

ادریس

ادریس پیغامبر علیه السلام رفتند بقول ـــــ دیگر بنزدیک مردی
رفتند که او پیغامبر بود و گفتند ما را تا بدین درگاه حرمتی می بینیم ما
را شفاعت کن چون شفاعت کرد مولی تعالی مر ایشان را مخیر کرد میان
عذاب این جهان و عذاب آن جهان ایشان عذاب این جهان را اختیار
کردند پس هر دو را بمویهاء ایشان بیاویخته اند بقول ـــــ دیگر
از بالا تا به پستی ایشان بندها بر نهاده اند یعنی از فرق تا قدم
ایشان و عذاب می کنند بقول ـــــ دیگر در جاهی نهاده اند از آتش
تا روز قیامت **سوال** روا باشد که بر فریشتگان کفر
و کبیره رود **جواب** بر رسولان ایشان روا
نباشد اما بر عامه و غیر ایشان روا باشد لقوله تعالی
لا یعصون الله ما امرهم بر رسولان ایشان حمل کنیم
یا بر جماعتی مخصوص و همان فریشتگان عذاب اند
جواب دیگر تا بر طبع ملکی باشند
مر ایشان را استقامت باشد و پاک بودند از عصیان و مر
ایشان را استدامت باشد سدّی گفت که دیوان تا آسمان
برمی رفتند و هر یکی را مقام و مقاعد سمع بود که سخن فریشتگان را
می شنیدند و از مرگ آدمیان و غیر آن اخبار کاهنان را می رسانیدند
و در هر کلمه هفتاد دروغ زیادت می کردند و کتابها می نوشتند
آدمیان از اخبار دیوان اعتقاد می کردند که دیوان غیب می
دانند سلیمان علیه السلام آن کتب را جمع کرد و در صندوقی
نهاد و در زیر تخت خود پنهان کرد و گفت که هر که بگوید که دیوان

غیب می‌داند بکشتم اورا چون سلیمان را علیه السلام وفات
رسید دیوان همچنان کار می‌کردند خلقان را معلوم گشت که دیوان
غیب نمی‌دانند پس عالمانی که در روزگار سلیمان پیغامبر علیه
السلام بودند درگذشتند و از بعد آن قومی دیگر بیرون آمدند
از جهودان مثل دیوان بر صورت آدمیان و سیرت دیوان
و گفتند که سلیمان جادو بود و ملک را بجادوی می‌داشت
چنانک بیان کردیم تا آنگاه که خدای تعالی مصطفی را
علیه السلام برسالت فرستاد و این آیت فرستاد و برات سلیمان
از کفر و سحر ظاهر کرد و اختلاف کرده‌اند که بابل کجاست عایشه گفت
رضی الله عنها بنزدیک کوفه است بقول دیگر این بابل
بدماوند است و اما فی بیان حکمتها الوجه الثالث
بدانکه جادوی کردن کفرست و اعتقاد کردن بآن نیز هم کفرست
و اما تعویذ نوشتن و افسون خواندن بر انواع است
هرچه بمثل سحر اهل بابل باشد چنانک ایشان هفت ستاره
را می‌پرستند و اعتقاد می‌کنند که نوایب زمانه و حوادث
روزگار از ایشان است و هرکه خیر و محبت و الفت خواهد
افسون تعبیر بطالع مشتری سازد و هرچه سوختن
و بستن مردی و دشمنی و تحصیل شر و دباشد بطالع
زحل نگاه دارد و هرچه کشتن و طاعون باشد بمریخ حوالت
کنند و ایشان کافرانند و بعضی دیگر از جادوان دعوی کنند
که آدمی را خروس و خر و سگ کرده‌اند و بر خم و بر جاروب

برنشینند و در مدت اندک مسافتی دور قطع کنند در وقت نزدیک
ایشان نیز کافرانند که تغییر اعیان و تقلیب اجسام کسی نتواند کرد
مگر ذو الجلال والاکرام و انا ایشان قومی اند که مقرانند بوحدانیت
خدای عز و جل و برسالت پیغامبران لیکن چنین گویند با مردمان
که پریان مارا فرمان برداری کردند بخواندن افسون و عزایم
که در وی اسماء بزرگ خدای است عز و جل پس خبر دهند از دانستن
غیب‌ها که هرکه چیزی بدزدد ما افسون خوانیم و در ناخن بگیریم
بدانیم که کی برده پس صورت حیوان را بگردانیم تا گویند که در
هوا بپریم و هم بالله تعالی کافرون لقوله علیه السلام
من اتی کاهنا فصدقه فقد کفر بما انزل علی محمد
علیه السلام چون مصدق او کافر است مدعی او اولیتر
بود نوع دیگر آن که این دعویها نکنند و دعوی دانستن غیب
نکنند اما بنام خدای تعالی افسون کنند و تعویذ نویسند
یا شبکه دستی و شعبذه سازند این کفر نباشد فسق باشد
اگر اباحت او اعتقاد کند کافر شود امام اعظم صافی صو
ابو حنیفه گفت رحمة الله علیه که جادو را بکشند و توبه وی
قبول نکنند اگر توبه کند پس از در شدن باشد بر وی چنانک
توبه زندیق و چنین آورده‌اند که کنیزکی بود مر حفصه را رضی الله
عنها جادو بود و جادوی کرد و جادوی او را بیافتند و اقرار کرد
که من کرده‌ام حفصه مر عبد الرحمن زید را فرمود تا آن کنیزک
را بکشت و اما الوجه الرابع فی بیان قرائتها قرأ

ابن عامر وحمزة والکسائی ولکن الشیاطین وقرأ ابن
عباس ملکین بکسر اللام قوله عزّ وجل ولبئسما
شروا به انفسهم لو کانوا یعلمون
و بد چیزی که فروختند جادوان بآن جادوی تنهای خویش را
یعنی اختیار کردند برخود عقوبت دوزخ از بهر منفعت دنیا را
اگر می بدانند حقیقت دانش قوله عزّ وجل
ولو انهم امنوا واتقوا لمثوبة من
عند الله خیر لو کانوا یعلمون
واگر ایشان یعنی جهودان بگروند و بپرهیزند از کفر و سحر باداش
خدای تعالی مر ایشان را بهتر از کفر و سحر اگر می دانند والمثوبة
مفعلة من الثواب واصله الرجوع بس حق تعالی نهی کرد جهودان
را که رسول را علیه السلام ناسزا می گفتند قوله عزّ وجل
یا ایها الذین امنوا لا تقولوا راعنا
وقولوا انظرنا واسمعوا وللکافرین
عذاب الیم سبب نزول
این آیت آن بود که جهودان علیهم اللعنة کلمهٔ راعنا
از مسلمانان شنودند مر ایشان را خوش آمد که این بلغت ایشان
چنین بود که اسمع ولا سمعت با یکدیگر گفتند که یا محمد را دشنام
می دادیم در سر بیش از این بس از این اکنون آشکارا بگوییم
او نداند روزی این کلمه را می گفتند سعد معاذ انصاری
رضی الله عنه این کلمه را بشنید و او لغت ایشان می دانست

کفت

کفت بدان خدای که جان محمد بفرمان اوست که اگر من بشنوم
از مردی از شما که مر رسول خدای را این کلمه گوید گردنش
بزنم جهودان گفتند که شما نیز همین می گویید مولی تعالی این آیت
فرستاد و معناها ای آنکسانی که گرویده اید بیگانگی خدای را
لا تقولوا راعنا مگویید راعنا ولیکن بگویید قولوا انظرنا
ولیکن انظرنا احتمال آن دارد که از نظر بود و احتمال آن دارد
که از انظار بود و معنای انظرنا واسمعوا ای بنگرید بما و گوش
دارید یا نیز فرموده می شوید و مر کافران راست عذاب دردناک
بعضی گفته اند که ایشان چنین می گفتند که راعینا و از آن
راعی غنم را می خواستند بقول دیگر این کلمه را
از رعونت می گرفتند چنانک قرأت شیخ حسن بصری است
راعنًا بالتنوین من الرعونة وهی الحماقة لغتها المراعاة
الاصغا والاستماع والمحافظة قوله عزّ وجل
ما یود الذین کفروا من اهل
الکتاب ولا المشرکین
ان ینزل علیکم من خیر
من ربکم دوست ندارند آن کسانی
که کافر شدند از جهودان مدینه و ترسایان بنی نجران
و مشرکان عرب که فرستاده شود به پیغامبر شما ای
مؤمنان هیچ نیکویی از خدای شما از وحی و از شرایع اسلام
قوله عزّ وجل والله یختص برحمته

من يشاء والله ذو الفضل العظيم
وخداي عز وجل بر گزيند ومخصوص كرداند نبوت واسلام
از انكه خواهد وآن كس كه اهل باشد مران را وخداي تعالى خداوند
فضل بزرگ است بران كس كه مخصوص كند به پيغامبري و
اسلام در اين آيت سه بار كلمهٔ من ياد كرد اول من تجنيس
ذات ودوم من صله را وسوم من ابتداء غايت را كه ابتداء
انزال از خداي باشد عز وجل والاختصاص افتعال من الخصوص
وهو ابلغ **قوله عز وجل ما ننسخ من اية
او ننسها نات بخير منها** سبب نزول
اين آيت آن بود كه جهودان سر گردانيدند قبله را منكر شدند
وميگفتند كه نسخ روا نباشد كه اين پشيماني باشد بر خداي تعالى
وبر خداي عز وجل پشيماني روا نباشد ما ميگوييم اين آيتها حكم است
ومولى تعالى اين آيت فرستاد ومعناها ابن عباس گفت
رضي الله عنهما كه ما بدل نكنيم آيتي تا بياريم همچنان الا كه بهتر
از منسوخ در ثواب وگفته اند كه آسان تر از آن باشد بر مؤمنان
زجاج گفت كه فدا دادن در روزه منسوخ گشت وقضا مشروع
شد وثواب آن بيشتر باشد وقتال در سورهٔ انفال منسوخ گشت
وقتال يك مؤمن با ده كافر مشروع شد او مثلها يا مثل آن در
ثواب يعني قبله بيت مقدس را منسوخ كرديم وكعبه را مشروع
كردانيديم **قوله عز وجل الم تعلم
ان الله على كل شيء قدير**

او نمي داني يعني مي داني كه خداي عز وجل بر همه چيزها توانا است
از ناسخ ومنسوخ والنسخ على نوعين لغوي وشرعي فاللغوي
ثلاثة قيل هو ابطال الشيء واقامة الاخرى مقامه وقيل
هو الازالة يقال نسخت الشمس الظل اي ازالته وقيل
هو نقل الشيء من مكان الى مكان يقال نسخت
الكتاب اي نقلت من كتاب الى كتاب والنسخ في القرآن
على ثلاثة اوجه منها ما يكون رفع الحكم مع بقاء التلاوة
كقوله تعالى **فقدموا بين يدي نجويكم
صدقة وقوله تعالى كتب عليكم
اذا حضر احدكم الموت**
وقد يكون رفع التلاوة مع بقاء الحكم كما قال
ابو موسى الاشعري رضي الله عنه كنا نقرا سورة
على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ولم يبق تلاوتها وما احفظ
منها الا آية واحدة **كقوله تعالى يا ايها
الذين امنوا لم يقولون ما
لا تفعلون** فيكتب شهادتكم
في اعناقكم وتسألون وفي سورة اخرى لو كان
لابن آدم واديان من ذهب لتمنى ثالثا وآية اخرى
والشيخ والشيخة اذا زنيا فارجموهما البتة نكالا
من الله والله عزيز حكيم والثالث رفع التلاوة والحكم
كالصلوة الى بيت المقدس وصوم عاشورا اقرأنا

قرأ ابن عامر نُنسِخ بضم النون والباقون بفتحها وكسر السين
ونُنسها بضم النون ايضاً يعني نسيان درد لها دارم بقول
ديگر فرماييم بتركِ آن وقرأ ابن كثيرٍ وابو عمرو ننسأها
بفتح النون والسين مهموزاً اي نؤخرها والباقون بغير
همزٍ مع ضم النون وكسر السين **قوله عزّ وجلّ**
الم تعلم ان الله له ملك السموات
والارض وما لكم من دون
الله من ولي ولا نصير او ندانسته
يعني دانسته كه خداي راست عز وجل بادشاهي آسمانها
وزمينها وقدرت تصرف درين هر دو ونيست مر شما را
بجز از خداي تعالى دوستي وكارسازي كه كار شما بسازد ونه يادي
كنند كه در مهمات دست گيرد اين آيت در تاكيد نسخ آمده
كه صلاح بندگان از بدانند كه مصلحت ايشان دران حكم تا آن
وقت باشد واز بعد آن مصلحت بچيزي ديگر باشد مر ان را گردانند
كه مصلحت او داند **قوله عزّ وجلّ ام تريدون**
ان تسألوا رسولكم كما
سئل موسى من قبل اين آيت در شان
عبد الله امية مخزومي وجماعتي از قريش آمد كه از رسول
عليه السلام درخواستند كه بتو نگرويم حتى **تفجر لنا من**
الارض ينبوعاً چنانكه در سوره سبحان
ياد كرد اين آيت بيامد و معناها يا مي خواهيد كه سؤال كنيد

ای جهودان از رسول عليه السلام شما چنانك سؤال كردند موسى را عليه السلام
كه بيش از ين بدان شما و آن سؤال كنندگان همتا دتن بودند
كه گفتند أرِنا الله جهرةً وگفته اند كه سؤال مي كنيد ومي پرسيد
از رسول عليه السلام از كيفيت خداي تعالى چنانك قوم موسى
از موسى كرده بودند وبعضي گفته اند كه اين ام بمعني بل است
قوله عزّ وجلّ ومن يتبدل الكفر
بالايمان فقد ضل سواء السبيل
وهر كه بدل كند كفر را با يمان يعني ايمان را دست باز دارد وكفر
را اختيار كند هر آينه گم كرده باشد راه راست را **قوله عزّ وجلّ**
ود كثير من اهل الكتاب لو يرد
ونكم من بعد ايمانكم
كفاراً حسداً من عند انفسهم
من بعد ما تبين لهم الحق شما را
دوست داشتند بسياري از ايشان يعني اهل كتاب كه باز برند
از پس گرويدن شما بآن حال اول كفر آورده چنانك اول بوده
حسد مي كنند بر شما از نزد تنهاء خويش يعني روا مي دارند از خويشتن
از حسد كردن بقول ديگر بفرمودند ايشان را حسد كردن
از خود مي كنند از پس آنكه پيدا آمده است مر ايشان را درستي پيغامبري
محمد رسول الله عليه السلام در توريت سبب نزول اين
آيت آن بود كه فنحاص بن عازورا وزيد بن قيس كه جهودان بودند
مر عمار ياسر را وحذيفه بن اليمان را رضي الله عنهما گفتند بعد از

قتال اُحُد که باز گردید از دین محمد علیه السلام بدین خویش
یا بدین ما که می دانید که بشما چه رسید درین حرب و بروایت دیگر
حُیی بن اَخطب و ابو یاسر بن اخطب و کعب بن اَشرف که سروران
جهودان بودند لعنهم الله علیهم والمخازی این سخن گفتند مر
عمار یاسر را و حذیفه که به دین ما درآیید عمار گفت که من عهد کرده‌ام
با خدای تعالی که هرگز بمحمد علیه السلام کافر نگردم و وعید
نقض عهد ظاهر است و حذیفه گفت که خدای من الله است
و پیغامبر من محمد رسول الله است علیه السلام و امام من
قرآن است فرمان بردار باشم مر خدای خود را و اقتدا کنیم
برسول خود و کار کنیم بکتاب آفریدگار خود تا یقین بمن رسد
یعنی مرگ مرا دریابد جهودان لعین گفتند والله قد اُشرِبَ
قَلْبُکُمَا حُبَّ محمد گفتند بالله که در خورده شده است در دلهای
شما دوستی محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم این خبر
برسول رسید رسول علیه السلام مر ایشان را گفت صواب گفتید
و رستگار گشتید پس این آیت بیامد چنانک یاد کرده شد
و از آن اعتقاد جهودان خبر داد تا از شر ایشان بر حذر باشید

قوله عز وجل فاعفوا واصفحوا
حتی یأتی الله بامره پس عفو کنید و دوری
بگزینید از ایشان تا بیارد خدای تعالی فرمان خود را بتعذیب
ایشان بقول دیگر تا فرماید حضرت خدای تعالی شما را
قرنطیان و بیرون کردن بنی نظیر و گشادن خیبر بقول دیگر

روز قیامت را خواست **قوله عز وجل انّ الله**
علی کل شیء قدیر که هر آینه خدای
تعالی بر همه چیزها توانا است رسول گفت علیه السلام مر عایشه
را رضی الله عنها اَتَدْرِینَ مَا حَسَدَتْنَا الیهود قالت
الله و رسوله اعلم قال حَسَدُونَا عَلَی القبلة والجمعة
و آمین خلف الامام والسلام وقوله حسدًا نصب بنزع الخافض
وهو اللام ای للحسد کفارًا نصب بالرد تقدیره یردو
نکم کفارًا وقیل علی الحال چون مؤمنان را از صحبت جهودان نهی
کرد بعفو فرمود از بعد این از آنچ لابد ایشان است در دین می فرماید
چنانک گفت **قوله عز وجل قل هاتوا برها**
نکم ان کنتم صادقین
بگوی یا محمد که بیارید حجتهای خود را برین گفتار که می
گویید اگر راست گویانید پس حق عز وجل بیان کرد که در بهشت
که رود **قوله عز وجل بلی من اسلم وجهه**
لله وهو محسن فله اجره عند
ربه ولا خوف علیهم ولا هم
یحزنون نه چنانست که ایشان
می گویند بل که چنانست که خدای عز وجل می گوید هر که خالص
کند دین خود را مر خدای را عز وجل نیکوکار باشد قول دیگر
هر که گردن نهد فرمان خدای را و روی بر زمین نهد و سجده کند و
او گرویده بود بیگانگی خدای تعالی و برسالت محمد رسول الله علیه السلام

[illegible] مفعول الثانی

وحقيقت قرآن اوراست مزدلو بنزد خداي عزوجل و آن
بهشت است وترس نباشد برايشان از دوزخ واندوهگين نگردند
از فوت بهشت لغتها بلي رد ماقبل راست واثبات مابعد
را قوله اسلم اي اخلص وانقاد كما قال زيد بن
عمرو بن نفيل في اثبات الاخلاص بالاسلام **شعر**

وَأَسْلَمْتُ نَفْسِي لِمَنْ أَسْلَمَتْ ... لَهُ الأَرْضُ تَحْمِلُ صَخْراً ثِقَالاً
دَحَاهَا فَلَمَّا رَآهَا اسْتَوَتْ ... عَلَى المَاءِ أَرْسَى عَلَيْهَا الجِبَالاَ
وَأَسْلَمْتُ وَجْهِي لِمَنْ أَسْلَمَتْ ... لَهُ المُزْنُ تَحْمِلُ عَذْباً زُلاَلاَ
إِذَا هِيَ سِيقَتْ إِلَى بَلْدَةٍ ... أَطَاعَتْ فَسَحَّتْ عَلَيْهَا سِجَالاَ

عبّر الوجه عن الذين فكذا هاهنا قوله عزوجل
وقالت اليهود ليست النصارى على شيء سبب
نزول اين آيت آن بود كه چون وفد بني نجران بنزد رسول در
آمدند عليه السلام احبار جهودان بيامدند وبا ايشان منا
ظره كردند وآوازها برداشتند جهودان گفتند مر ترسايان
را كه شما برچيزي نيستيد ورسالت عيسي را عليه السلام منكر شديد
وترسايان گفتند كه شما جهودان برچيزي نيستيد ورسالت
موسي را عليه السلام منكر شديد اين آيت بيامد چنانك گفته شد
معني وي آنست كه جهود اين گفتند نيستند ترسايان برچيزي يعني
بردين حق **قوله عزوجل وقالت النصارى
ليست اليهود على شيء وهم يتلون
الكتاب** وگفتند ترسايان كه نيستند
جهودان

جهودان برچيزي يعني بردين وايشان مي خوانند كتاب را
يعني توريت را وانجيل را ومي دانند كه ايشان هر دو فريق
برچيزي نيستند كه بخداي وبه پيغامبران وكتابها او ومحمد كه
كه پيغامبر بحقست نمي گروند سفيان ثوري رحمة الله اين
آيت مي خواند گفت والله كه هر دو فريق راست گفتند **قوله
عزوجل كذلك قال الذين
لا يعلمون مثل قولهم فالله
يحكم بينكم يوم القيامة
فيما كانوا فيه يختلفون**
همچنين گفتند آن كساني كه نمي دانند كتاب را يعني مشركان
عرب ومغان مثل قول ايشان يعني مثل قول جهودان كه دين حق
ما داريم پس خداي تعالي حكم كند ميان ايشان در روز قيامت
در آنچه يكديگر را خلاف كرده باشند در وي يعني بنمايد مر ايشا
را كه بهشت جاي كيست **قوله عزوجل
ومن اظلم ممن منع مساجد
الله ان يذكر فيها اسمه
وسعى في خرابها اولئك
ما كان لهم ان يدخلوها
الا خائفين** اين آيت در شان ططوس
بن اسبسيانوس الرومي آمد كه زكريا ويحيي را كشتند
عليهما السلام ططوس بيامد با سپاه روم وبسي خلق را

ازایشان بکشت وبیت مقدس را خراب کرد وتوریت بسوخت
تا روزگار امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه خراب بود در عصر
وی معمور شد هیچ رومی را ممکن نبود که در آمدی از بس عمارت
او مگر ترسان که اگر بدانستندی مراورا بگرفتندی و کشتندی
حسن بصری و سُدی و بعضی از مفسران گفتند که این
بُختِ نصر بود که جهودان را بکشت وبیت مقدس را خراب
کرد وططوس و رومیان با او یار شدند و ترسایان با ایشان
بودند و بعضی گفته اند که این غلط است که بُختِ نصر
از بابل بود پیش از عیسی علیه السلام و ترسایان از پس عیسی بودند
واما معنی آیت آنست که گفتند کیست ستمکارتر
گفت کیست کافرتر از آن کس که باز دارد مردمان را از در آمدن مسجدها
و باز دارد از یاد کردن نام خدای تعالی در وی و بکوشد در خرابی
او ایشان اند که نباشد مر ایشان را که در آیند در آن مسجدها مگر ترسان
این خبرست بمعنی امر یعنی بترسانید ایشان را تا در مسجدها نیایند
قتاده گفت که هیچ ترسا را نیابند در بیت مقدس الا که او را
بزنند و برانند قول دیگر این آیت در شأن مشرکان
عرب آمد که مسلمانان را در عام حدیبیه باز داشتند
از در آمدن مسجد حرام واز ذکر خدای در مسجد واین سعی بود
در خرابی مسجد که عمارت مسجد در طاعت خدای تعالی باشد
و مساجد را بلفظ جمع یاد کرد از آن که هر گوشه از مسجد حرام
مسجداست علی حده بر قول اول هر محرابی از بیت مقدس

مسجداست

مسجداست قول دیگر مسلمانان در مکه مسجدها بنا کرده بودند
چون ابوبکر و عمار بهر خود هر یکی مسجدی ساخته بودند چون
رسول علیه السلام هجرة کرد بمدینه مسلمانان از مکه بیرون شدند کافران
مسجدها را خراب کردند این آیت در شأن ایشان آمد قول دیگر
مراد این همه کافرانند که مسلمانان را از مسجدها باز دارند و از موضع
که خدای تعالی را در وی عبادت وطاعت کنند و در آمدن کافران در
مسجد حرام پس از فتح مکه باین آیت بود که انما المشرکون نجس
فلا یقربوا المسجد الحرام الآیه

قوله عز وجل لهم فی الدنیا خزی و لهم فی الآخرة عذاب عظیم

مر ایشانراست در دنیا خواری یعنی
سرگزید بقول دیگر قطع مجیر النصاری عن بیت
المقدس بقول دیگر مراد ازین فتح قسطنطنیه
است که وقت بیرون آمدن مهدی باشد که مداین روم
از قسطنطنیه و عموریه و غیر آن گشاده شود و ترسایان را
بکشند کما قال ابوهریرة رضی الله عنه لا تقوم
الساعة حتی یفتح مدینه هرقل و یؤذن فیها المؤذنون
و اشتغل الناس بالمال اذ اتاهم آت و قال ان الدجال علیه
اللعنه قد دخل فی اهلکم فیلقون ماله و یقاتلونه و مر
ایشانراست در آخرت عذاب بزرگ و آن آتش دوزخ است ابد
الآبدین **قوله عز وجل ولله المشرق**

والمغرب فاينما تولوا فثم وجه الله

سبب نزول این آیت آن بود که قومی در سفر بودند شب تاریک گشت و ابر سیاه بر بالای سر ایشان ظاهر شد و ستارگان پوشیده گشتند و جهت قبله مشتبه شد تحری کردند و بعضی روی بهمین قبله آوردند و بعضی بیسار قبله و بعضی روی بزمین قبله آوردند و بعضی باستند با قبله و بعضی باستقبال قبله چون روز شد و هر یکی بدیدند که جهت قبله را غلط کرده بودند مگر اندکی دل تنگ شدند چون بنزد رسول علیه السلام آمدند و از رسول علیه السلام سوال کردند از حال نماز خود این آیت بیامد و معنای وی آنست خدای راست عز و جل مشرق و مغرب بهر کدام جانب روی آورده اید آنجا قبله خدای تعالی بقول دیگر آنجا که روی آورده اید رضای خدای عز و جل یافته اید قول دیگر آنجاست فرمان خدای تعالی که رسول علیه السلام نماز ایشان را روا داشت و نفرمود باز آوردن

قوله عز و جل ان الله واسع علیم

که همانا خدای عز و جل فراخ کرد اندر کار دست بر بندگان که در شریعت کار تنگ نکرد بر ایشان در قبله و داناست بر مصالح ایشان و قیل واسع ای جواد غنی لا یخیب من رجاه ولا یحرم من دعاه ولا یمنع لمن سأله و قیل واسع بالمغفرة و بعضی گفته اند که این آیت در نماز تطوع بر راحله آمد بقول دیگر در تحویل قبله آمد از بیت المقدس بکعبه

قوله عز و جل وقالوا اتخذ الله ولدا سبحانه بل له ما فی السموات والارض کل له قانتون

سبب نزول این آیت آن بود که جهودان گفتند که عزیر پسر خدای است و ترسایان گفتند که عیسی پسر خدای است و مشرکان گفتند که فرشتگان دختران خدای اند این آیت بیامد رد گفتار ایشان را و معنای وی آنست که گفتند که گرفت خدای فرزندی پاکی مر خدای راست از آنچه گفتند نه چنانست ایشان می گویند بلکه مر او راست آنچه در آسمانها و زمینهاست همه او را فرمان بردارند یعنی همه بندهٔ اویند و همه می دانند که آفریدگار همه اوست بقول دیگر همه مقراند که بندگان ویند بقول دیگر عزیر و عیسی و فرشتگان همه بندگان خدای اند عز و جل و بندهٔ کسی فرزند آن کس چگونه باشد قرأ ابن عامر قالوا بغیر الواو وقرأ الباقون بالواو

قوله عز و جل بدیع السموات والارض واذا قضی امرا فانما یقول له کن فیکون

این آیت در شان ترسایان بنی نجران آمد که وفدی آمده بودند نزد رسول علیه السلام ایشان سید و عاقب و اسقف و غیر ایشان مناظره کردند با رسول علیه السلام در حال عیسی رسول گفت علیه السلام که عیسی بندهٔ خدای بود و رسول او ایشان لا بل گفتند که پسر خدای بود و گفتند که هیچ کس خلق نبی بی پدر

دیده آمده این آیت بیامد و معناها خدای تعالی هست کننده
آسمانها و زمینهاست بی آنکه این هارا مثلی بودی پیش ازان و چون
حکم کند هستی کاری را گوید مران را باش بباشد یعنی که در ازل
گفته است که باش بکلام قدیم پس هر چیزی را در وقت خود ظاهر کرداند
بقول دیگر چون کاری استوار کند بگفتن در ازل که باش چنانک
کسی بزودی هست کند چیزی را بگوید کن عیسی همچنان هست گشت
بخواست او نی بپدر معتزلیان گویند اکنون بگوید کن که هست
خواهد کرد و کلام خدای را مخلوق گویند و امر و نهی را مستعد
گویند و مذهب ما کلام او قدیم است و او متکلم بیک کلام
من الازل الی الابد و میان امر و نهی او تنافی نی و تنافی در مامور
و منهی باشد قراتها قرا ابن عامر کن فیکون
بالنصب لانه جواب الامر بالفاء والباقون بالرفع والخبر

قوله عز و جل وقال الذین لا یعلمون لولا یکلمنا الله او تاتینا آیة

این آیت در شان جهودان مدینه بقولی دیگر در
شان ترسایان بنی نجران آمد و نادانی ایشان آن بود که خدای را فرزند گفتند
بقول دیگر در شان مشرکان عرب آمد معنای وی آنست که گفتند
آن کسانی که نمی دانند چرا با ما سخن نگوید خدای عز و جل بی واسطه
که تو فرستاده خدایی یا چرا نیامد بما آیتی که دلیل باشد بر نبوت تو

قوله عز و جل کذلک قال الذین من قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم قد بینا الآیات لقوم یوقنون

همچنین گفته اند
آن کسانی که پیش از ایشان بودند مانند گفتار ایشان یعنی قوم موسی
گفتند که نگرویم تا خدای را آشکارا نبینیم و سخن او نشنویم و بگوید
که موسی پیغامبر منست مانند یکدیگر آمد دلهای ایشان در خواستن
محال هر آینه پیدا کردیم نشانها بر نبوت تو مر قومی را که ایشان بی گمانند
در رسالت تو

قوله عز و جل انا ارسلناک بالحق بشیرا و نذیرا و لا تسئل عن اصحاب الجحیم

ما فرستادیم یا
محمد براستی مژده دهنده مر مومنان را و بیم کننده مر
کافران را و پرسیده نشوی تو از اهل دوزخ سبب نزول این آیت آن بود
که رسول گفت علیه السلام که اگر این جهودان و ترسایان را عذاب کند ایشان
بگروندی این آیت بیامد و اگر بقراءة نافع خوانی ولا تسأل بفتح التاء و جزم
اللام یعنی مپرس از اصحاب جحیم و آن قصه چنان بود که روزی رسول
علیه السلام گفت کاشکی بدانستمی تا مادر و پدر من چه کرده اند و
حال ایشان چگونه است فرمان آمد که از حال ایشان مپرس که عذاب
ایشان بیش از آن که تو همی پنداری و این نهی مر تعظیم عذاب ایشان را باشد
چنانک گویند لا تسأل عن فلان فان حاله عظیم

قوله عز و جل ولن ترضی عنک الیهود و لا النصاری حتی تتبع ملتهم

و آن قصه چنان بود که رسول علیه السلام حریص بود

برایمان آوردن اهل کتاب باین سبب رضای ایشان می جست
این آیت بیامد که هرگز خشنود نشوند از تو جهودان و ترسایان
تا بس روی نکنی کیش ایشان را بقوله دیگر تا باز گردی بقبله
ایشان قوله عز و جل قل ان هدی الله هو
الهدی بگوی یا محمد که راهی که بندگان را خدای عز و جل
بوی خوانده است آن راه راست که تو بر آن راهی نه ترسایی و نه
جهودی بل که دین حنیفا قوله عز و جل ولئن اتبعت
اهواءهم بعد الذی جاءک
من العلم ما لک من الله من
ولی ولا نصیر و اگر متابعت کنی
مرادهای ایشان را یعنی کیش جهودی و ترسایی را و قبله ایشان
اختیار کنی از بعد آنک بتو آمده است دانش یعنی قرآن که در وی بیان حق و
باطل است و نسخ کردن ملت ایشان در وی مذکور است نباشد مر
ترا از خدای تعالی یعنی از عذاب خدای تعالی هیچ دوستی که ترا منفعت کند
نه و یاری کننده که عذاب را از تو بگرداند و مراد ازین خطاب
تهدید امت است هر که از رسول علیه السلام هوای ایشان را متابعت نکردی
نه بر خلاف حق که بنده اگرچه بزرگوار گردد از تحت امر و نهی خدای
تعالی بیرون نیاید قوله عز و جل الذین
اتیناهم الکتاب یتلونه
حق تلاوته اولئک یؤمنون
این آیت در شان عبدالله سلام و یاران او آمده است و آن سی و دو کس

دیگر

دیگر بودند که با جعفر طیار رضی الله عنهم از حبشه آمدند و بحیرا
راهب در میان ایشان بود و هشت کس از رهبانان شام با ایشان
بودند در حق ایشان آمد این آیت بقوله دیگر در حق همه مؤمنان
آمد و معناها آن کسانی که بدادیم ایشان را کتاب می خوانند آن کتاب را
سزای خواندن او یعنی متابعت می کنند کتاب ما را و چنان می خوانند
که ما فرستادیم مجاهد گفت که متابعت می کنند قرآن را سزای متابعت
او یعنی نیکو کاری کنند ابو عبیده گفت که حلال او را حلال میدارند و حرام
او را حرام میدارند بقوله دیگر می خوانند سزای خواندن او بالغناء
مبین و در یافت معانی او ایشانند که می گروند بوی یعنی بمحمد علیه السلام
و اقرار می کنند برسالت محمد علیه السلام قوله عز و جل
ومن یکفر به فاولئک هم
الخاسرون و هر که کافر شود بمحمد
علیه السلام ایشانند زیانکاران بقوله دیگر الذین آتینا
هم الکتاب امت محمدند و مراد ازین کتاب قرآنست و معنی یتلونه
حق تلاوته آنست که حلال و حرام بگروند و محکم و متشابه را نگاه
دارند و بمحکم کار کنند و بمتشابه ایمان آرند و تاویل آن جز بموافقت
حق و سنت و جماعت نکنند قوله عز و جل
یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی
انعمت علیکم و انی فضلتکم
علی العالمین واتقوا یوما لا تجزی
نفس عن نفس شیئا ولا یقبل

منها عدل ولا تنفعها شفاعة ولا هم
ينصرون ومعنى الامتين قد بيّنا فيما
مضى من قبل فلا نعيده . والعدل الفداء پس حق از فرمان
بود ادي ابراهيم خليل عليه السلام خبر داد که جهودان او را اعتقادی
داشتند تا حجت باشد مر ایشان را قوله عز وجل واذ ابتلى
ابراهيم ربه بكلمات فاتمهن
و یاد کن یا محمد چون آزموده کرد ابراهیم را خدای او بکلمتها یعنی
بخصلتها پس تمام کرد ابراهیم آن همه را شاه مفسران عبد الله عباس
گفت رضي الله عنهما آن ده سنت بود پنج در سر و پنج در تن اما
آن پنج که در سر بود مضمضه و استنشاق و مسواک و موی لب زدن
و فرق راست کردن چون بر سر موی باشد و آن پنج که بر تن بود ناخن چیدن
و ختنه کردن و موی زیر بغل بر کندن و موی عانه ستردن و استنجا
بآب کردن و بروایت دیگر از ابن عباس می آرند رضي الله عنه که مولی
تعالی مبتلا کرد ابراهیم را بمناسک حج و آن وقوف عرفه و مزدلفه بود و
طوافها و رمی جمار و سعي و عنوان شیخ حسن بصری گفت
که مبتلا کرد خداوند جل و علا ابراهیم را علیه السلام بکارهای بزرگ همه
را تمام کرد و صبر کرد بر آن و دیگر ابتلاء اول ستاره و ماه و آفتاب و غار
و دیگر ابتلاء آتش نمرود بود و دیگر ابتلا هجرت که انی مهاجر الی ربی
و دیگر ختنه کردن بود از پس صد و بیست سال کی که ما روی انه
ختن نفسه بالقدوم قيل انه اسم موضع وقيل انه آلة
النجارين بقول محمد علي حكيم ترمذي اين كلمات سی خصلت

بوده

بوده است ده در سورة التوبة که التائبون الى آخره الاية وده
سورة الاحزاب که ان المسلمين والمسلمات الى آخره وده در سورة
سأل سائل که الا المصلين الذين هم على صلوتهم دائمون الى آخره
و بقول دیگر این کلمات آن بود که واعبدوا
الله ولا تشركوا به شيئا الاية بقول دیگر
این کلمات سؤالهاء اوست که در قرآن است یعنی دعاهای او
بقول دیگر آن بود که الذي خلقني فهو يهدين والذي هو يطعمني
ويسقين بقول دیگر مبتلا کرد او را بمال و فرزند و تن و دل مال
را فدای مهمانان کرد و فرزند را فدای قربان کرد و تن را فدای نیران کرد
و دل را فدای فرمان رحمان کرد تا لاجرم منشور خلت بوی فرستادند
که واتخذ الله ابراهيم خليلا بقول دیگر
این کلمات سهام اسلام بود کلمهٔ شهادت و آن ملت است
و نماز و آن فطرت است و روزه و آن جنت است و زکوه و آن طهارت
است و حج و آن شریعت است و غزو و آن نصرت است و طاعت و آن
عصمت است و جماعت و آن الفت است و امر معروف و نهی منکر
و آن حجت است فاتمهن پس آن همه را تمام کرد و محافظت کرد تا کرامت
امامت یافت قوله عز وجل قال اني جا
علك للناس اماما فرمان آمد که ما ترا پیش رو مردمان
گردانیدیم بقول دیگر ما کنندهٔ ایم مر ترا پیغامبر مر خلق را تا
بتو اقتدا کنند و دین ما یابند بقول دیگر ما ترا معلم خیر گردانیدیم
قوله عز وجل قال ومن ذريتي قال

لاینال عهدی الظالمین گفت ابراهیم
خلیل صلوات الرحمن علیه که از فرزندان من نیز امامان و پیغامبران
کردان گفت خدای عز وجل یعنی بکلام قدیم که در نیابد عهد من یعنی نبوت
من مر ستمکاران و کافران را مقاتل گفت که دانست خدای تعالی
بعلم ازل که از فرزندان او بعضی کافران خواهند بود چون جهودان و
ترسایان از برای آن مر او را اجابت نکرد در حق همه فرزندان او و قرأها
قرأ ابن عامر فی روایة هشام ابراهام بالالف والابتداء
علی الوجهین احدهما بالامر والثانی بالتجربة و از برای آن
آزموده کرد ابراهیم را تا آنچ بعلم ازل دانسته بود از وی ظاهر شود
تا دیگران بدانند که سزای خلت است **قوله عز وجل**
واذ جعلنا البیت مثابة
للناس وامنا
و یاد کنید نعمت مرا چون بکردیم ما خانه کعبه را بازگشت جای
مردمان یعنی کعبه را موضع امان کردیم حرم را بقول سدی مراد
از خانه حرم است و مراد از مثابه آنست که هر سال اندر او که حج
می آرند ثواب می یابند بقول دیگر مراد ازین مثابه آنست که هر سال
مردمان بوی بازگردند و هرگز آرزوی دل ایشان تمام نشود و هر سال
چنان خواهند که بازگردند و حج کنند بقول دیگر المثابة
هی المجمع یجتمعون الیه فی کل عام و معنی قوله وامنا وصف
البیت بالامن و اراد به الحرم قتاده گفت این ایمنی از خدو و بت
و قحطات ضحاک گفت مراد ازین ایمنی آنست که صید او را نگیرند و در

اورا بر نکنند و هیچ کس را روا نباشد که در مکه و حرم در آید مگر با احرام
و از آنِ او آنست که گرگ با گوسفند یا از دو سگ قصد صید او نکند
کلبی گفت مراد ازین آنست که کسی خیانتی کند پس بحرم التجا کند
جزای آن جنایت بر وی اقامت نشاید کرد تا آنگاه که از حرم بیرون
نیاید و در خبر است از رسول علیه السلام انه قال الا ان مکة حرام
منذ خلقها الله تعالی یوم خلق الارضین لا یختلی خلاها ولا یعضد
شجرها ولا ینفر صیدها وقد احلت لی ساعة من النهار یعنی یوم
فتح مکة **قوله عز وجل واتخذوا من مقام**
ابراهیم مصلی و بگیرید از مقام ابراهیم نمازگاهی
ابن عباس گفت که مراد ازین همه ارکان حج است مجاهد گفت که مراد ازین
همه حرم است سدی گفت که مراد از مقام ابراهیم آن سنگ است که ابراهیم
علیه السلام پای بر آن سنگ نهاد در وقت شستن سر و آن قصه چنان
بود که چون اسماعیل را و مادر او را در حرم مکه مقام ساخت هر وقتی
که بزیارت وی آمدی از برای رضای ساره را با ساره عهد کردی که از مرکب
فرو نیایم وقتی بزیارت و اسماعیل علیه السلام غایب بود آن عیال اسماعیل
مر ابراهیم مراعات نکرد ابراهیم بازگشت و مر او را گفت که چون کدخدای
تو باز آید بگوی که مردی برین هیئت آمده بود بزیارت تو گفت که زینهار
که آستانه را بگردانی چون آن پیغام با اسماعیل رسید چشم او گریان شد و
گفت آن خلیل الرحمان بود دید من چه تقصیر کرده که ناخشنود باز
گشته است او را طلاق داد و دیگری را بخواست چون بازگشت دیگر بزیارت
او آمد آن بار نیز هم اسماعیل غایب بود عیال او گوسپندی پیش او رفت و بخدمت

در پیش او بایستاد و انخدای شکر بسیار گفت و بشفقت درخواست کرد که ساعتی فرود آید تا غبار راه از روی مبارک زایل شود و غسلی باید که هم اکنون بود که اسماعیل برسید پس ابراهیم گفت که فرود آمدن سامان نیست و اشارت کرد که چون اسماعیل باید بگوی که آستانه بدل مکن پس سنگی درخواست تا پای مبارک خود بر روی نهاد تا سر او را بشست و او بر مرکب بود قدم او در آن سنگ سخت اثر کرده بود چنانک در خمیر کند که انگشتان پای او در آن بدید آمده بود و فرو شده پس آن سنگ را از جانب راست برداشت و بجانب چپ نهاد تا پای بر روی بنهد دیگر را بشست و همچنان بر مرکب بود قدم او در آن سنگ اثر کرد و آن معجزه او بود و رسول علیه السلام در روز فتح مکه بر رکن اسود توقف کرد پس رکن یمانی رفت امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت یا رسول الله نه این سنگ مقام پدر ما ابراهیم خلیل است علیه السلام این مقام ابراهیم را نمازگاه خود نمی سازیم هم درین بودند که جبرئیل علیه السلام بیامد و این آیت بیاورد که واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی وقیل هو الحجر الذی قام علیه ابراهیم علیه السلام حین امر وواذن فی الناس بالحج وقیل هو الحجر الذی قام علیه عند بناء البیت حین ارتفع الاساس ای موضع الدعاء قوله مصلی قیل ای مدعا لقولهم صلیت علی فلان ای دعوت له بالخیر قتاده گفت که نماز کنید این موضع دو رکعت طواف و غیر آن چنانک روایت عمر رضی الله عنه گفته شد قوله عز وجل وعهدنا الی ابراهیم واسماعیل ان طهرا بیتی

نشان قدم و...

للطائفین والعاکفین والرکع السجود و فرمودیم مر ابراهیم و اسماعیل را که پاک دارید خانه مرا یعنی مسجد حرام را از نجاستها و از بتان از بهر طواف کنندگان را یعنی غریبان را و از بهر عاکفان یعنی مقیمان و مجاوران از بهر رکوع و سجود کنندگان را یعنی نماز کنندگان شیخ حسن بصری رحمة الله گفت که مراد ازین همه مسلمانان اند قرأتها قرأ نافع وابن عامر واتخذوا بفتح الخاء علی الخبر الباقون بکسرها والمثابة هی المرجع والهاء للمبالغة والطائف هو الدایر حول البیت والعاکف هو اللازم بالمکان قوله عز وجل واذ قال ابراهیم رب اجعل هذا بلدا امنا وارزق اهله من الثمرات من امن منهم بالله والیوم الاخر یاد کن چون گفت ابراهیم که ای خدای من بگردان این وادی را شهری ایمن و روزی ده مر باشندگان را از میوه ها هر که بگرود از ایشان بتوحید تو خدای تعالی و بروز قیامت ابراهیم علیه السلام چنان دوست داشت که طعام خدای را جز مومنان نخورند مولی تعالی مر او را خبر داد که دنیا را سر او را اصلی و قیمتی ندارد بکافر و مومن برسانم چنانک خبر داد قوله عز وجل قال ومن کفر فامتعه قلیلا ثم اضطره الی عذاب النار وبئس المصیر

گفت خدای عزّ وجلّ مر آن کس را که کافر شود برخوردار دهم
او را از نعمت دنیا اندکی پس درمانده گردانیم بعذاب آتش دوزخ
و بدْ بازگشت جایی است دوزخ چون ابراهیم علیه السلام دانست
که نبوت را چون درخواست اجابت مر همه فرزندان او را نیامد
روزی را گمان برد که همچنان باشد فرمان آمد که روزی بهمه
برسانم که دنیا مر کافر و مؤمن را شاید امّا نبوت مر کافر را نشاید
قوله فأمتّعه قليلاً لان الدنيا كلها قليلة
لقوله تعالى قل متاع الدنيا قليل قرأتها قرأ
ابن عامر فأمتعه مخففًا من الامتاع والباقون
مشدّدًا وكلاهما واحدٌ **قوله عزّ وجلّ**
واذ يرفع ابراهيم القواعد من
البيت واسماعيل ربّنا
تقبّل منّا انك انت السميع
العليم و یاد کن چون برداشت ابراهیم
خلیل صلوات الرحمن علیه یعنی برآورد بنیادها آن خانه
یعنی کعبه و اسماعیل با او گفتند ای خداوند ما بپذیر از ما که
تو شنوایی و دانایی و مراد از این قواعد اصول دیوار را می خواهد
و بلفظ رفع گفت که هرچه از زمین بلند برکشند آن را رفع گویند

قصّة بناء كعبة

و آن قصه چنان بود که ابن عباس گفت رضی الله عنه چون
آدم علیه السلام از بهشت بیرون آمد و بزمین آمد فرمان آمد

ادم را

آدم را که مر تو خانه در زمین حرم بنا کن و گرد آن خانه طواف کن چنانک
فریشتگان بگرد عرش می کنند و مرا یاد کن ای آدم تا آن خانه را قبله
تو و قبله فرزندان تو کردم آدم علیه السلام از جانب زمین هند بجانب
حرم قصد کرد حق تعالی زمین را در زیر قدم او در می کشید چنانک پنجاه فرسنگ
یا کم یا بیش در میان دو قدم او می آمد و بهر جایی که قدم وی رسیدی
شهری گشتی و هرچه میان دو قدم او بود بیابان شد تا برسید آنجا که
امروز کعبه بروی بنا کرده اند جبرئیل برّی بامر آفریدگار جلّ و علا
بدان موضع زد تا بزمین هفتم گشاده شد و فریشتگان سنگ می آوردند
هر سنگی چنانک سی مرد نتوانستی برداشتن و آدم علیه السلام بنیاد کعبه بر می آورد
تا تمام شد این روایت در تفسیر یوسف لجامی یاد کرده است امّا در تفسیر
امام قشیری و تفسیر قاضی امام عبد الصمد غزنوی آورده است که آدم
علیه السلام مر کعبه را بنا کرد چون وقت طوفان نوح علیه السلام آمد آن خانه
را بآسمان بردند و آن بیت معمورست در آسمان چهارم بر بالاء کعبه برابر او
نهاده اند چنانک اگر سنگی از وی جدا شود و فرو افتد بر بام کعبه افتد و اثر بنیاد
کعبه در زمین هیچ نمانده بود پس ابراهیم را علیه السلام فرمان آمد تا کعبه را باز بنا
کند ابراهیم مر اسماعیل را گفت که مرا مولی تعالی بکاری فرمان فرموده است
اسماعیل گفت اطع ربّک ابراهیم گفت تو مرا یاری دهی اسماعیل گفت دهم ابراهیم
گفت مر خدای تعالی فرموده به بنا کردن این خانه پس ابراهیم مشکل شد
که اصول و اساس بنا کجا می باید نهادن مولی تعالی ابری بفرستاد تا برابر خانه
کعبه بایستاد برابر هیئات سروشیری یا هیئات شیر بچه بدید آمد
و سخن می گفت که ای ابراهیم برابر من بنا کن و بروایت دیگر جبرئیل آمد

ومواد را مواضع آن قواعد بنمود بقول دیگر بادی فراش

واز مکنسه خدمتکاری در دست گرفته بود پس نشان اساس خانه

را با بروی خود پدید رفت پس ابراهیم بنای کرد و دیوار بر می آورد و

اسماعیل سنگ می داد و فرشتگان از پنج کوه سنگ می آوردند از طور سینا

و زیتا و جودی و لبنان و حری و قواعد او از حری بنیاد بنهاد چون

بموضع حجر الاسود برسید اسماعیل را گفت که سنگی نیکو بیار که آن نشانی باشد

مر مردمان را اسماعیل سنگی بیاورد ابراهیم گفت بهتر ازین بیار پس اسماعیل

برفت و می گشت و سنگی می طلبید کوه ابو قبیس آواز داد که یا ابراهیم ترا

بنزد من امانتی است بگیر ابراهیم علیه السلام در نگریست سنگی دید سپید

منور از یاقوت بهشت که آدم آورده بود علیه السلام از بهشت و جبرئیل

علیه السلام در وقت طوفان نوح علیه السلام بکوه ابو قبیس امانت داده

بود پس مر آن سنگ را که امروز حجر الاسود می خوانند ابراهیم علیه السلام

آن سنگ را بگرفت و بر جای او بنهاد و فی الحدیث ان الحجر

الاسود یاقوتة من یواقیت الجنة ولولا مسته المشرکون

بانجاسهم ما مسه ذو عاهة الا شفاه الله عز وجل و گفته

اند که از بسیاری مالیدن کافران و گناهکاران رخساره آن سنگ چون

ماه تابان سیاه گشته است جوهر جنت بیک ساعت صحبت با طواف

اهل معصیت رخساره او سیاه می شود و رنگ سپید او متغیر و متبدل

می کرد پنجاه سال در مجاورت اطراف خیانت کننده تست نترسی که دل

ترا باز بپین بشومی آن گناهان تو سیاه کرد چون ابراهیم و اسماعیل

علیهما السلام از بنای کعبه فارغ شدند بزانوی خدمت در آمدند و بتضرع

حی

می گفتند که ربنا تقبل منا ای آفریدگار ما بپذیر از ما و از برای آن

قبول خواستند که این خانه از بهر آرایش و بودن بنا ورده بودند

بلکه از برای طاعت کردن بر آورده بودند پس بنای او مانند طاعت

کردنی باشد این تعلیم است دیگران را تا هر که طاعتی کند باید که بتضرع بحضرت

عزت قبول خواهد آنرا و بعضی گفته اند که ابراهیم علیه السلام بنا کرد و اسماعیل علیه السلام دعا کرد

قوله عز وجل ربنا واجعلنا مسلمین

لك ومن ذریتنا امة مسلمة

لك وارنا مناسكنا وتب

علینا انك انت التواب الرحیم

ای آفریدگار ما بگردان ما را گردن دهنده و مخلص مر ترا در طاعت

و عبادت یعنی بر دین ثبات ده ما را و از فرزندان ما گروهی را مخلص و گردن دهنده

گردان مر ترا و بنمای ما را جای مناسک حج یعنی بیاموز ما را افعال و احکام حج از وقوف

عرفات و طواف و رمی جمار و مانند آن و بپذیر توبه ما را و در گذار تقصیر که در

بنای کعبه رفته باشد از ما که تو توبه پذیرنده و بخشاینده ما یان جبرئیل علیه السلام

بیامد و گفت که دعاء شما مستجاب شد پس جبرئیل او را بیرون برد و بنمایا

و بیاموزانید او را افعال حج و نماز پیشین و نماز دیگر را بگزارد و شیطان

آمده بود و خود را عرضه می کرد جبرئیل فرمودش تا سنگی چند بسوی ابلیس

انداخت تا بگریخت و مواضع سنگ انداختن هما نجا ست چون فارغ

شدند فرمان آمد که واذن فی الناس بالحج ابراهیم بر بالای بر آمد و بایستاد و

آواز داد که یا ایها الناس ان ربکم بنا لکم بیتا فحجوه و فی روایت قال یا ایها الناس

اجیبوا ربکم سه بار گفت هم از پشت پدران اجابت کردند و گفتند لبیک اللهم

لبیک وامروز آن کس که حج گزارد آن روز ابراهیم را علیه السلام
جواب داده بود قوله عز وجل ربنا وابعث
فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم آیاتك
ویعلمهم الکتاب والحکمة
ویزکیهم انك انت العزیز الحکیم
ای آفریدگار ما فرست درمیان ایشان پیغامبری از ایشان یعنی
درمیان این امت مسلمة بقول دیگر فرست درمیان عرب
رسولی از ایشان یعنی پیغامبری از نسب ایشان یعنی درمیان این ایشان
امة مسلمه بقول دیگر فرست درمیان عرب رسولی از
یعنی از نسب ایشان و آن محمد بود علیه السلام ابن عباس
گفت رضی الله عنه این دعا مستجاب شد و رسولی فرستاد
از ایشان که مهتر همه پیغامبران بود علیه السلام تا برخواند بر ایشان
آیتهاء تو یعنی قرآن بقول حجتهاء توحید تو و بیاموزد
مر ایشان را کتاب یعنی قرآن و مواعظ و معانی آن و حکمت و آن
بیان فقه است و احکام حلال و حرام وقیل الحکمة
هی السنة و پاک کند ایشان را از کفر و از فواحش بقول دیگر
بصلاح آرد حال ایشان را باستاندن زکوة از ایشان بقول دیگر
بسیار کند ایشان را بدعوت کردن و باسلام خواندن بلطف و عنف
که تو عزیز کننده و انتقام خواهنده و صواب کردار و صواب گفتاری
بقول دیگر العزیز الذی لا یغلبه شیء والحکیم الذی یحکم
ما یرید کما قال النبی علیه السلام انا دعوة ابی ابراهیم علیه السلام

وبشارت

وبشارت اخی عیسی علیه السلام قراءتها قرأ ابن کثیر و ابو عمرو
و بروایة السوسی أرنا بجزم الراء و فی روایة الدوری عن ابی عمرو
بالاختلاس والمناسك جمع المنسك وهو موضع العبادة واصل النسك
الذبح تحریص کرد خدای خلق را بر متابعت ملت ابراهیم علیه السلام و وعید
کرد بر مخالفت آن چنانك گفت قوله عز وجل
ومن یرغب عن ملة ابراهیم
الا من سفه نفسه ولقد اصطفیناه
فی الدنیا وانه فی الآخرة
لمن الصالحین
و کیست که روی بگرداند از ملت ابراهیم مگر آنکس که نشناسد تن خویش را
یعنی نداند که مر او را آفریدگاریست قادر و قاهر قال الکلبی
الا من خسر نفسه زجاج گفت الا من جهل نفسه فلم یتفکر
ان الله خالقها اخفش گفت الا من سفه بنفسه و نصب
النفس بنزع الخافض وقیل نصب علی التمییز کقوله تعالی
فان طبن لکم عن شیء منه نفسا ولهذا قال قلوب سفه نفسا
و مر اورا برگزیدیم ابراهیم را برسالت و خلت در دنیا و در آخرت از نیکمردان
باشد یعنی با برادران پیغامبران پیغامبر مرسل خود بود در بهشت
یقال رغب عنه ای اعرض عنه و رغب الیه ای مال
والاصطفاء الافتعال من الصفوة وقیل لا یعرض عن دین
الاسلام الا السفیه الجاهل قوله عز وجل
اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب

اين متصل است بما قبل او ومعناها ولقد اصطفيناه في الدنيا
حين قال له ربه اسلم يعني اخلص قال اخلصت لرب العالمين
بالتوحيد حين خرج من السرب ورأى الكواكب والشمس والقمر
فقال اني وجهت وجهي للذي فطر السموات والارض حنيفا **قوله**
عز وجل ووصى بها ابراهيم بنيه
ويعقوب وبفرمود بآن ملت وكيش وهمان دين
مسلماني است وابراهيم مر پسران خود را يعني ابراهيم فرزندان خود را
وصيت كرد كه بمحافظت وملازمت دين اسلام ويعقوب نيز همچنين
وصيت كرد فرزندان خود را گفته اند كه پسران ابراهيم چهار تن بودند
اسماعيل واسحاق ومدين ومداين بقولى ديگر فرمود
پسران را گفتن كلمه لا اله الا الله ويعقوب را اگر بنصب خواني
يعني فرمود ابراهيم بملت اسلام مر پسران خود را ومر نبيره خود را يعقوب را
واگر يعقوب را برفع خواني يعني وصيت كرد يعقوب مر پسران خود را
چنانك ابراهيم كرد وآن چنان بود كه چون يعقوب عليه السلام بمصر در آمد
مر اهل مصر ديد كه بعضي ايشان بتان مي پرستيدند وبعضي آتش
مي پرستيدند يعقوب عليه السلام گفت مر پسران خود را كه اي پسران
من شما دين مسلماني را نگاه داريد چنانك خبر داد از گفتار او
قوله عز وجل يا بني ان الله اصطفى
لكم الدين فلا تموتن الا و
انتم مسلمون اي پسران من هر آينه
خداي تعالى پسنديده است مر شما را اين دين يعني دين مسلماني را

نميريد

نميريد مگر كه شما مسلمان باشيد يعني مرگ بشما وشما جز بر دين
مسلماني باشيد وحقيقت اين سخن آنست كه اين امر است بر ثبات اسلام
هميشه تا بنفس آخر قرئ نافع وابن عامر واوصى بالالف مخففا والباقون
بغير الف مشددا پس جهودان گفتند كه وصيت كرد يعقوب مر پسران
خود را بدين جهودي اين آيت بيامد **قوله عز وجل**
ام كنتم شهداء اذ حضر
يعقوب الموت اذ قال لبنيه
ما تعبدون من بعدي
قالوا نعبد الهك واله آبائك
ابراهيم واسمعيل واسحاق الهًا
واحدًا ونحن له مسلمون
يعني وي يا شما كه جهودانيد حاضر بوديد در آن وقت كه مرگ آمد يعقوب
را چون گفت مر پسران خود را كه شما چه چيز را خواهيد از بعد مرگ من
گفتند پسران يعقوب كه بپرستيم ما مر خداي ترا وخداي پدران ترا
ابراهيم خليل واسماعيل صادق واسحاق حليم آن خداي را كه يكانگي صفت
وي است وما مر او را شريك نيست ومثل نى وما مر او را بندگانيم مخلصيم
وگردن دهنده مر فرمانها ورا واسماعيل عم يعقوب بود و
هو كالاب از بهر اين ورا با پدران او ياد كرد وقوله
الهًا واحدًا نصب على البدل من قوله الهك **قوله**
عز وجل تلك امة قد خلت لها
ما كسبت ولكم ما كسبتم

وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ
آن گروهی بودند که گذشتند مر ایشان راست جزای آنچه کردند از نیکی
و بدی و مر شما راست جزای آنچه می کنید و نپرسیده نشوید ای مؤمنان
از آنچه ایشان کرده اند قوله عز وجل
وقالوا كونوا هودا او نصا
رى تهتدوا و گفتند جهودان و ترسایان
مر مؤمنان را باشید جهودان و یا ترسایان تا راه راست یابید این
آیت در شان جهودان مدینه آمد و ترسایان بنی نجران جهودان چون
کعب اشرف و غیر او می گفتند که جهود باشید مر مسلمانان را و ترسایان
بنی نجران می گفتند که ترسا باشید تا راه راست یابید فرمان آمد
قوله عز وجل قل بل ملة
ابراهيم حنيفا وما
كان من المشركين
بگوی یا محمد که بل که متابعت کنیم مر ملت ابراهیم را حنیفا
مخلصا ومائلا عن الاديان الباطلة یعنی مخلص و میل کرده از همه
دینها باطل و نبود ابراهیم از مشرکان لغتها جزم تهتدوا
على جواب الامر ونصب الملة على الاغراء يعني اتبعوا ملة ابراهيم
ويجوز بل نتبع ملته ونصب حنيفا على الحال والحنف الميل
وقال ابن عباس رضي الله عنهما الحنيف هو المائل عن الاديان الى
الى الاسلام وقال الضحاك ان يكون مع الاسلام حج وقيل
الاستقامة على الحق قوله عز وجل

قولوا آمنا بالله وما انزل الينا
وما انزل الى ابراهيم واسما
عيل واسحاق ويعقوب
والاسباط این آیت در شان
جماعتی آمد از علماء جهودان که بیامدند بنزد رسول علیه السلام
و گفتند که ما جز بیکی پیغامبر نگرویم این آیت بیامد که بگروید ایمان آورده
ایم بخدای تعالی بیگانگی او و آنچه فرستاده شده است بما یعنی قرآن
و بآنچه فرستاده شده با براهیم از صحف او و برسالت اسماعیل و اسحاق
و یعقوب صلوات الله علیهم و فرزندان او و آنها که پیغامبران بودند
بهمه گرویده ایم قوله عز وجل وما
اوتي موسى وعيسى وما
اوتي النبيون من ربهم
لا نفرق بين احد
منهم ونحن له مسلمون
و گرویده ایم بآنچه فرستاده شده است بموسی و عیسی از توریت
و انجیل و برسالت ایشان و بآنچه فرستاده شد به پیغامبران
از خدای ایشان از کتب و معجزات و جدا نکنیم میان یکی از ایشان
بایمان یعنی منکر نشویم بعضی را و اقرار نکنیم ببعضی چنانک جهودان و
ترسایان کردند و ما مر خدای را گردن دهنده گانیم بقول
دیگر مخلصانیم مر او را در عبادت قوله عز وجل
فان آمنوا بمثل ما آمنتم

به فقد اهتدوا وان تولوا فانما
هم في شقاق پس اگر گروند جهودان و تر
سایان بمانند آنکه بگرویده اید شما ای مؤمنان بوی هر آینه راه
راست یافته باشید بعضی گفتند فان امنوا بمثل ما آمنتم به و مثل
را زیادتی و صله می دارند کقوله تعالی لیس کمثله شیء ای
لیس مثله شیء و قرء ابن عباس هکذا و اگر روی بگردانند
از گرویدن بهمه کتابها و رسولان هر آینه ایشان در خلاف اند و ضلالت
و عداوت قوله عز و جل فسیکفیکهم الله
و بسنده کند ترا و کفایت کند شر ایشان را خدای عز و جل و آن بیرون
کردن بني نضیر و کشتن قریظه و جزیه نهادن ترسایان بني نجران
قوله عز و جل وهو السمیع العلیم
و او خدای شنوا و داناست و معنای شقاق مفارقت حق با
والفاء في قوله فسیکفیکهم الله للنسق للوعد
بالکفایة قوله عز و جل صبغة الله
کنید دین خدای را و این نصب علی التحریض است بقول
نگاه دارید رنگ دین خدای را و آن ختنه کردن است و ترسایان
مر پسران خود را چون هفت روزه شوند بآب عمودیه بشویند و گویند
که ما چه را رنگ ترسایی میدهیم خدای تعالی مؤمنان را گفت شما فرزندان
را ختنه کنید بجای آنک ترسایان می کنند قوله عز و جل
ومن احسن من الله صبغة
ونحن له عابدون و کیست نیکوتر

ازان

ازان کس که دین خدای تعالی دارد و ما مر خدای را پرستندگانیم باخلاص
و توحید قوله عز و جل قل اتحاجوننا
في الله وهو ربنا وربکم
بگوی یا محمد که حجت می آرید با ما در دین خدای عز و جل
و او آفریدگار ماست و آفریدگار شما این آیت در شان اهل کتاب
آمد که می گفتند ما اهل کتاب اقدمینایم و پسران خدای و دوستان وی ایم
بخدای ما اولی تر باشیم این آیت بیامد قوله عز و جل
ولنا اعمالنا ولکم اعمالکم
ونحن له مخلصون و مر ما راست کردارهای
ما و مر شما راست کردارهای شما یعنی جزای کارهای ما ما را باشد و جزای کار
شما شما را باشد و ما مر او را مخلصانیم در بندگی قوله عز و جل
ام تقولون ان ابراهیم واسماعیل
واسحاق ویعقوب والاسباط
کانوا هودا او نصاری
یا چنین می گویید که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان
او بودند جهودان و یا ترسایان قوله عز و جل
قل ءانتم اعلم ام الله بگوی یا محمد شما داناترید
یا خدای تعالی که خدای عز و جل ما را خبر داده است که ایشان همه
مسلمان بوده اند و جهودان نبوده اند و ترسا نبوده اند و شما می گویید که
ما متابعان ایشانیم چرا دین اسلام را متابعت نمی کنید که دین ایشان این
بوده است کقوله تعالی ما کان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا

ولكن كان حنيفا مسلما الايه قوله عز وجل
ومن اظلم ممن كتم شهادة
عنده من الله وكيست ستمكار
تر از ان كسي كه بپوشد گواهي را نزديك وي است از خداي تعالى يعني
ايشان مر دين حق را و همان مسلماني است بقول ديگران شناخت
رسالت محمد است عليه السلام كه در كتاب ايشان است و ايشان عهد كرده
بودند كه بگروند بوي بقول ديگر ايشان مي دانستند كه ابراهيم و پسران
او مسلمان بودند و مخلصان بودند ليكن اين علم را پنهان ميداشتند و
مكابره مي كردند خداي عز وجل سر ايشان را آشكارا كرد قوله
عز وجل وما الله بغافل عما
تعملون ونيست خداي تعالى غافل
از انچه كه شما مي كنيد قرائتها قرا حفص عن عاصم وابن عامر
وحمزة والكسائي يعملون بالتاء والباقون بالياء قوله
عز وجل تلك امة قد خلت لها
ما كسبت ولكم ما كسبتم
ولا تسالون عما كانوا يعملون
آن گروهي بودند كه گذشتند مر ايشان را بود جزاي آنچه كردند از نيكويي و
بدي و مر شما راست جزاي آنچه مي كنيد و پرسيده نشويد اي مومنان
از آنچه ايشان كرده اند قوله عز وجل سيقول
السفهاء من الناس ما
وليهم عن قبلتهم التي كانوا عليها

اين آيت در شان انتقال قبله آمد كه از بعد هجرت هفده ماه بسوي بيت
المقدس نماز كردند يا هژده ماه پس قبله نقل شد بجانب كعبه و نعت
مصطفى عليه السلام در توريت صاحب القبلتين بود پس خبر داد از غيب
كه هر اينه بگويند سفيهان و بي خردان از مردمان و آن جهودان بودند
كه چه گردانيد ايشان را يعني محمد را و ياران او را از قبله كه بر وي بودند پيش
از اين يعني از بيت مقدس بجانب كعبه باز چرا گشتند و بر وي روي
آوردند قوله عز وجل قل لله المشرق
والمغرب يهدي من يشاء الى
صراط مستقيم بگوي يا محمد كه
مر خداي راست مشرق و مغرب راه نمايد هر كه را خواهد
براه راست بقول ديگر اين سخن كافران مكه گفتند محمد بقبله
ما باز آمد زود باشد كه بدين ما باز آيد و گويند كه اين سخن منافقان
گفتند و اراد بالمشرق بيت المقدس و بالمغرب مكه قوله
عز وجل وكذلك جعلناكم
امة وسطا لتكونوا شهداء
على الناس ويكون الرسول
عليكم شهيدا اين آيت در حق معاذ
جبل آمد كه جهودان با وي خصومت مي كردند و مي گفتند
كه ما فاضلتريم معاذ جبل گفت امة عدل ماييم و ما بر حقيم اين آيت
بيامد تقرير قول وي را كه همچنان كه گرامي كرديم شما را كه مومنانيد
باسلام به نيكوترين ملتها همچنين بكرديم شما را امت وسطا يعني گزيدگان

وعدولا والوسط خيارا لشيء قيل الوسط العدل تا باشيد
گواهان در قيامت بر مردان و تا باشد رسول عليه السلام بر شما گواه يعني
تزكيت كند شما را و آن قصه چنان باشد كه امت گذشته در روز قيامت
مر رسولان خود را تكذيب كنند و گويند كه شما پيغام نرسانيده ايد ايشان
گويند كه رسانيده ايم و گواه داريم و آن امت محمد است عليه السلام امت
محمد را بيارند امت محمد عليه السلام گواهي دهند بر ايشان كه رسولان رسانيدند
رسالت تو با ايشان و ايشان نگرويدند ايشان امتان پيشين گويند كه امت
محمد در روزگار ما نبودند و ما را نديده اند امت محمد گويند ربنا
ارسلت الينا رسولا فآمنا به وصدقناه وكان فيما اتيت عليه
انهم كذبوا الرسل فيزكيهم محمد عليه السلام فيقبل الله شهادتهم
على الامم ثم يبعث بالكافرين الى النار **قوله عز وجل**
ويكون الرسول عليكم شهيدا
و تا باشد رسول عليه السلام بر شما گواه يعني تزكيت كند مر شما را ويكون
بنصب ياد كرد يعني ليكون منصوبا عطفا على قوله لتكونوا شهداء
وليكون الرسول عليكم ايضا بمعني لكم باشد كقوله تعالى وما ذبح على النصب
اي للنصب وقيل ويكون الرسول شهيدا على اهل زمانه گويد كه
فلان مر اخلاف كرد و فلان نكرد بقول ديگر مراد اين گواهي صحابه است
بر كافران اين امت و گواهي رسول عليه السلام اقامت معجزات باشد و اين
تأويل دليل است كه اجماع صحابه حجت است در احكام شريعت **قوله**
عز وجل وما جعلنا القبلة التي
كنت عليها الا لنعلم من يتبع الرسول

ممن ينقلب على عقبيه وما نكرديم اين قبله
كه تو امروز بر روي وي و آن كعبه است قبله تو مگر از براي آن كه تا جدا
كنيم آن كس را كه متابعت كند مر رسول را از آن كس كه برگردد بر جهود و باشند
خود يعني از دين برگردد بقول ديگر تا جدا كنيم اهل يقين را از اهل شك
بقول ديگر تا بدانند اوليايان ما آن كساني را كه قبله بگردانيدند از آن
كساني كه نگردانيدند وعن ابن عباس رضي الله عنهما انه فسر لنعلم ها
هنا لنميز الموافقين من المخالفين **قال** الشيخ الامام
ابو منصور الماتريدي رحمه الله الاصل في جنس هذا انا لا نصف الله
تعالى بالعلم في الخلق على غير الحال التي يكون عليها اذ هذا وصف الله
تعالى منها بالجهل ولكن الله تعالى يعلم كل شيء على ما هو عليه
فالمعدوم يعلم معدوما ويعلم انه يوجد في وقت كذا ولا يقال
بانه يعلم المعدوم موجودا لما بيّنّا و چون خداي را سبحانه و تعالى
بعلم صفت كني علم ازلي بايد گفت كه عالم لم يزل بود و مر او را علم ازلي
بود و چون علم او را بخلق اضافت كني چنين بايد گفت كه عالم است بحدث ثابت
در وقت وجود آن او عالم بكمال بود و معناء لنعلم را تفسير ظاهر نشايد
گفت كه در آن وهم حدث علم حق باشد و ذات قديم حدث بدين نشايد
قوله عز وجل وان كانت لكبيرة
الا على الذين هدى الله و اگر چه
هست بزرگ و گران گردانيدن قبله بكعبه مگر بر آن كساني كه راه نمود
خداي تعالى مر ايشان را بدين اسلام بقول ديگر مگر بر آن كساني كه نگاه داشت
دل ايشان را خداي تعالى تا گران نيامد بر ايشان تبديل قبله **قوله عز وجل**

وما كان الله ليضيع ايمانكم
ان الله بالناس لرءوف رحيم

این آیت در شأن جماعتی از بنی نجار و بنی سلمه آمد که نماز کرده بودند بجانب بیت مقدس و بعضی مرده بودند چون قبله سوی کعبه
خویشان ایشان سؤال کردند از رسول علیه السلم از حال نماز ایشان
این آیت بیامد مقاتل گفت که در حق جهودان آمد که می گفتند خبر دهید
ما را از نمازهای شما که بجانب بیت المقدس کرده آید که از ضلالت بود
یا از هدایت و حال آن نمازها چگونه شود این آیت بیامد که نه چنان باشد
که ضایع کند خدای تعالی نمازهای شما که بجانب بیت مقدس کرده آید بقول
دیگر نیست خدای تعالی ضایع کننده جزای ایمان شما و گذشتگان شما را
که هر آینه خدای تعالی بخشاینده است بر بندگان و رحمت کنند و جمع
میان این دو نام مر مبالغت را باشد و قيل الرأفة أشد
من الرحمة قرأ ابن كثير ونافع وابن عامر وحفص عن عاصم
لرءوف على وزن فعول والباقون على وزن فعل پس حق تعالی
بیان کرد که سبب تحویل قبله بکعبه چه بوده است قوله عز وجل

قد نرى تقلب وجهك في السماء
فلنولينك قبلة ترضاها

و آن قصه چنان بود که رسول علیه السلم گفت روزی مر
را که من چنان دوست می دارم که مرا خدای تعالی از قبله جهودان
جبرئیل علیه السلم گفت من مثل تو بنده ام از خدای بخواه تا بگرداند جبرئیل
بآسمان برآمد و رسول علیه السلم بصحرا بیرون رفت سوی کوه احد و دو رکعت

نماز

نمازی آورد گاه اینجا و گاه آنجا دو رکعت دیگر می گزارد و دعا می
گفت و چشم مبارک خود را بجانب آسمان نگران کرده تا جبرئیل از آسمان با مقصود
او کی آید همچنان می رفت تا بناحیه احد رسید پس مولی تعالی این آیت
فرستاد در ماه رجب از پس زوال پیش از گزاردن ظهر شیخ ابو منصور
ماتریدی گفت رحمه الله که دعا نبودی مر قبله را که خدای تعالی فرموده
بودی وی آن را کراهیت داشتی چه نبی را روا نباشد که آنچه خدای تعالی
فرمود آن را کراهیت دارد پس از رسول علیه السلم چگونه روا باشد اگر هر آینه
این درست باشد این بر کراهیت طبع محمول بود نه بر کراهیت اختیاری که جمله
مأمورات شرع بر خلاف طبع است تا چون بنده مطبوع خود را فرو گذارد و
مشروع شرع را بگیرد از بهر رضای خدای تا بثواب جزیل رسد بقول دیگر
نماز محبوب رسول بود علیه السلم و نهی آمده بود از نماز کردن به بیت
مقدس رسول علیه السلم منتظر می بود آمد جبرئیل را تا نماز بکدام جانب کند
این آیت بیامد که هر آینه ما می بینیم گشتن روی ترا ای محمد بر آسمان یعنی چشم
ترا می بینیم که نگرانست در آسمان هر آینه بگردانیم روی ترا بجانب قبله که تو پسندی
مر آن را و اگر چه آن قبله بیت المقدس را هم رضا داده بودی که آن قبله پیغامبران بود
لیکن کعبه را قبله خواست بمخالفت همه جهودان از دیگر از برای آنکه نیز مکیان
می گفتند کما کر محمد علیه السلم روی بکعبه آرد در نماز ما همه بگرویم از بهر
دوستی ایمان ایشان را کعبه را قبله خواست و دیگر آنکه کعبه قبله
پدران او بود ابراهیم و اسماعیل و اسحاق علیهم السلام آن را قبله خود
خواست قوله عز وجل فول وجهك شطر
المسجد الحرام وحيث ما كنتم فولوا

وجوهكم شطره بگردان یا محمد روی خود را بسوی مسجد
حرام و هر کجا باشید در بیابان و دریاها و شهرها بگردانید رویهای خود را
بسوی مسجد حرام یعنی در نماز روی بسوی کعبه آرید قوله عز و جل
وان الذین اوتوا الکتاب لیعلمون انه
الحق من ربهم وما الله بغافل عما تعملون
و هر آینه آن کسانی که ایشان را کتاب داده اند یعنی جهودان و ترسایان درست
می دانند این قبله کعبه راست و حق است از خدای بایشان یعنی در توریت و انجیل
نعت مصطفی علیه السلام صاحب القبلتین بود و نیست خدای عز و جل
غافل از آنچه شما می کنید یعنی از تکذیب محمد علیه السلام و انکار قبله و غیر آن و اگر
تعملون را بیا خوانی معنی چنین باشد که نیست خدای تعالی غافل از آنچه جهودان
و ترسایان می کنند قرأ ابن عامر و حمزة والکسائی عما تعملون بالتاء والباقون
بالیاء قوله عز و جل ولئن اتیت الذین اوتوا الکتاب
بکل آیة ما تبعوا قبلتك وما انت بتابع قبلتهم
وما بعضهم بتابع قبلة بعض و هر آینه اگر بیاری آن کسانی را که
ایشان را کتاب داده اند هر نشانی و آیتی که از تو در خواهند در صدق رسالت
که از تو خواهند و در حقیقت قبله کعبه دلایل نمایی جهودان و ترسایان متابعت
نکنند قبله ترا و نه تو متابعت کنند قبله ایشان را از بهر آن فرمود تا طمع جهودان بریده
کرده نه بعض از ایشان متابعت کنند قبله بعضی را یعنی جهودان قبله ترسایان
را متابعت نکنند و ترسایان قبله جهودان را متابعت نکنند
ولئن اتبعت اهواءهم من بعد ما جاءك من العلم
انك اذا لمن الظالمین و اگر متابعت کنی

آرزوهای

آرزوهای ایشان را از بعد آنک بتو آمده است از دانش یعنی دانسته
باشی قبله کعبه است تو آنگاه از ستمکاران باشی قوله عز و جل
الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما
یعرفون ابناءهم آن کسانی که بدادیم مر ایشان را الکتاب
می شناسند و را یعنی محمد را علیه السلام چنانک می شناسند پسران
خود را عبد الله سلام گفت یا رسول الله من ترا نیا دست ادان شناسم که مر
پسران خود را امیر المؤمنین عمر گفت رضی الله عنه چگونه یا عبد الله گفت
از برای آنک گواهی می دهم که او رسول حق است و در او هیچ شکی نیست و مر
پسر خود را این گواهی ندهم که ندانم روا باشد که زنان خیانت کرده باشند
عمر گفت که خدای تعالی ترا توفیق دهد یا عبد الله قوله عز و جل
وان فریقا منهم لیکتمون الحق وهم
یعلمون و هر آینه گروهی از ایشان چون کعب اشرف و
یاران او لعنهم الله می پوشانند حق را یعنی نعت و حقیقت رسالت محمد را
علیه السلام و ایشان می دانند حقیقت و را و می پوشانند حقیقت قبله را و می دانند
که این قبله کعبه حق است قوله عز و جل الحق من ربك فلا
تکونن من الممترین اینست قبله درست و حق
از خدای تعالی تو مباش ای محمد از شک شوندگان در حقیقت قبله کعبه قوله
عز و جل ولکل وجهة هو مولیها فاستبقوا
الخیرات و مر اهل هر دینی را قبله ایست که اهل آن دین روی بوی
آرند بقول دیگر این کعبه قبله است مر هر یکی را از اهل زمین بر یکدیگر
پیشی گیرید بنیکیها یعنی این قبله کعبه را نگاه دارید قوله عز و جل

ايْنما تكونوا يأتِ بكم الله جميعًا

هر كجا كه باشيد ميرانَد شما را خداي تعالي پس بيارد تان يعني جمع كند تان

بقيامت بقول ديگر اين خطاب مر كساني را باشد كه مولي تعالي بعلم ازلي دانسته

بود كه ايشان بكعبه نماز كنند يعني هر كجا كه باشيد مولي تعالي مر شما را جمع كند بر اين قبله

قوله عز وجل انّ الله علي كلّ شيءٍ قدير

هر اينه خداي تعالي بر همه چيزها توانا است قرأ ابن عامر مولّيها

بالالف يعني قُدّر له ان يتولّيها ويتوجّهُ اليها والباقون بالياء وكلمةُ

اينما في معني الشرط يُجزم ما بعدَها قوله عز وجل

ومن حيث خرجتَ فولِّ وجهك

شطر المسجد الحرام وانّه للحق من ربك

وما الله بغافلٍ عمّا تعملون

پس ديگر بار از بهر تأكيد ياد كرد و از انجا كه بيرون آيي روي بگردان

بسوي مسجد حرام واين قبله حق است از خداي تو ونيست خداي عز وجل

غافل از انچه شما ميكنيد قرأ ابو عمرو يعملون بالياء خاصّةً

والباقون بالتاء قوله عز وجل ومن حيث

خرجت فولِّ وجهك شطر المسجد

الحرام وحيث ما كنتم فولّوا وجوهكم

شطره واين تكرار از بهر آنست كه قبله گردانيدن كار

بزرگ بود سه بار ياد كرد و بعضي اين حالت را تا نسخ تحويل آن در دلها

مقرر گردد قوله عز وجل لئلّا يكون للناس

عليكم حجةٌ تا نباشد مر مردمانرا يعني جهودان و ترسايانرا بر شما

حجتی كه نعت مصطفي را عليه السلام در كتاب ايشان صاحب القبلتين بود

و گفته اند تا مشركانرا بر شما حجت نباشد كه محمد قبله پدران خويش باز گرفت

قوله عز وجل الّا الذين ظلموا منهم فلا

تخشوهم واخشوني مگر آن كساني را ستم

كردند مترسيد از ايشان و بترسيد از من يعني آن كساني كه كافر شدند

حجت كنند بر شما بناحق واين استثناي منقطع است وقيل لئلا

يكون للناس عليكم حجة ولا الذين ظلموا منهم قوله عز وجل

ولأتمّ نعمتي عليكم ولعلكم تهتدون

و تا تمام كنم نعمت خود را بر شما براه نمودن بقبله حق تا مگر شما راه يابيد سوي بهشت

بقول ديگر تا راه راست يابيد از گمراهي قوله عز وجل

كما ارسلنا فيكم رسولًا منكم يتلوا

عليكم اياتنا ويزكيكم و تا تمام كنم نعمت را بر شما اي

عرب بگردانيدن قبله بكعبه چنانك فرستاديم در ميان شما رسولي

از نسب شما آنك مي خواند بر شما آيتهاء ما را و پاك كند شما را از گناه و كفر و

ديگر بصلاح آرد كار شما را بستدن زكوة قوله عز وجل

ويعلمكم الكتاب والحكمة

ويعلمكم ما لم تكونوا تعلمون

و بياموزد شما را الكتاب يعني قرآن و علم فقه از بيان حلال و حرام

و بياموزد شما را آنچه شما ندانسته بوديد يعني قصتهاء پيغامبران

گذشته قوله عز وجل فاذكروني اذ

كركم واشكروا لي ولا تكفرو

یاد کنید مرا بتوحید و طاعت تا یاد کنم شما را برحمت و مغفرت بقول
دیگر یاد کنید مرا در وقت رخا تا یاد کنم شما را در وقت بلا بقول دیگر
یاد کنید مرا بشکر تا یاد کنم شما را بزیادت بقول دیگر یاد کنید مرا
بصبر تا یاد کنم شما را بخلاص بقول دیگر یاد کنید مرا بدعا تا یاد کنم شما را
باجابت بقول دیگر یاد کنید مرا در دنیا باخلاص تا یاد کنم شما را در عقبی
بخلاص بقول دیگر یاد کنید مرا در میان مردمان تا یاد کنم شما را در میان
فریشتگان و فی الخبر من اطاع الله فقد ذکر الله و من عصی الله فقد نسی الله
و روا باشد که این همه قولها مراد باشد والله اعلم و ذکر تفکر است از بنده در
دلایل قدرت خدای تعالی گاه بزبان و گاه باعتقاد و شکر گویید مرا و ناسپاسی
مکنید نعمتهای مرا **قوله عز و جل یا ایها الذین
امنوا استعینوا بالصبر والصلوة
ان الله مع الصابرین** ای آنکسانی که گرویده اید
یاری خواهید بر جستن مرادات آن جهان بصبر کردن و نماز گزاردن
که خدای تعالی نصرت کننده و فرج دهنده صبر کنندگان است بقول
دیگر بروزه و نماز بقول دیگر یاری خواهید بر گزارد آنچه عبادتها لازم
کرده ایم بر شما بصبر کردن و گزاردن فریضها و باز بردن از دلها و مداومت
کردن بر گزاردن پنج نماز که خدای عز و جل یار نماز کنندگان است و صبر
کنندگان **قوله عز و جل و لا تقولوا لمن یقتل
فی سبیل الله اموات بل احیاء
و لکن لا تشعرون** این آیت
در شأن شهیدان بدر و احد که می گفتند که فلان مرد و فلان مرد

بقول دیگر چهارده کس بودند که شهید کشتند در شأن ایشان آمد که
ایشان را مرده می خوانند و معنا وی میگوید ای مؤمنان مر آن کسانی
را کشته شدند در راه خدای تعالی یعنی در حرب کافران از برای نصرت
دین خدای که ایشان مردگان نیستند بل که زندگانند ولیکن شما نمی دانید
حقیقت آن را بیشتر مفسران میگویند که زندگانند بحقیقت و آن قصه جنان
باشد که آدمی را جسم لطیف حساس در داست که لذت گیرد و نعمت و محنت بچشد
و جسم کثیف مر ورا چون جبه است در وی پوشید چون لطیف از کثیف جدا
شود کثیف متغیر شود و بپوسد و جسم لطیف در تنعم جنت آرام گیرد اگر سعید باشد
و در عقوبت و عذاب دوزخ بماند اگر شقی باشد و مر شهیدان را در دنیا لذت
و زندگانی باشد که غیر شهید را چنان نباشد کما فی الخبر ان الله تعالی
جعل ارواحهم فی اجواف طیر خضر تأکل من ثمار الجنة و انهارها
و تأوی الی قنادیل من ذهب تحت العرش قالوا یا لیت اخواننا علموا و این
قول قاضی امام عبد الصمد غزنوی است که آورده است بقول دیگر
جسم او در تنعم و لذت باشد و ما او را می بینیم ولیکن ما چنان داییم که در حیات
جنانک خفته خود را در نعمت و راحت بیند و ما ندانیم و لقوله علیه السلم
یفتح للمؤمن قبره مد بصره فیکون فی روضة فی حالة جمیلة
یصل الیه طیب ریحها و لذیذ نسیمها و یقال له نم نومة العروس
و یضیق علی الکافر قبره و یفتح له باب من النار و یصل الیه
من حرها و سمومها و یقال له نم نومة المنهوش و قیل لما اطفاه الله تعالی
اجزاء الشهید بقدر ما یقوم به البنیة الحیوانیة فنجیها و
یوصل الیها الرزق والله اعلم بذلک بقول دیگر مر ایشان را الخ

حیوة بر حال باشد وثواب آخرت نیز نباشد چنان باشد که گویی زندگانی نند

قوله عز وجل ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرین

وهر آینه بیازماییم شما را یعنی با شما هان کنیم که کسی آزمایش کند مر کسی را بچیزی از ترس دشمنان و نا ایمنی و گرسنگی یعنی قحط و نقصان از مالها یعنی هلاک و زیانهای که در مال و دین افتد و زیانهایی که در تنها افتد از بیماری و مرگ و زیان میوهها و نقصان آن از سرما و گرما و غیر آن بقول دیگر مراد از ثمرات اولاد را خواست که بمیرند باین محنتها ابتلا کنیم تا بدید آید که صبر که می کند یا جزع و مژده مر صابران را بر مصیبتها

قوله عز وجل الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون

آن کسانی را که چون برسد مر ایشان را رسنده از محنت بگویند ما مر خدای راییم و آنچه ماراست همه ملک وی است و ما بوی بازگردنده ایم یعنی بجزای او باز گردیم بقول دیگر بوی باز گردیم تا محنتها از ما بگرداند بقول دیگر انا لله اقرارست بپادشاهی خدای تعالی و ملک او وانا الیه راجعون اقرارست به بندگی بنده و ملک او وعن انس بن مالک رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه وسلم عن جبرئیل صلوات الله علیه عن الله جل جلاله انه قال اذا وجهت الی عبد من عبیدی مصیبة فی اهله او ولده او بدنه فاستقبل ذلک بصبر جمیل استحییت منه یوم القیامة ان انشر له دیوانا او انصب

له میزانا

قوله عز وجل اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة واولئک هم المهتدون

ایشانند که بر ایشانست درودها از آفریدگار ایشان ورحمت و ایشانند که ایشانند راه راست یافتگان اند بطاعتهای خدای تعالی بقول دیگر بدرجات بهشت امیر المومنین رضی الله عنه گفت که نعم العدلان ونعم العلاوة یعنی نیکوانداین دو تنگبار درود خدای تعالی ورحمت او ونیکو سربار دیست و آن هدایت است ودیسو علیه السلم شبی نشسته بود چراغ وچراغ بود در پیش رسول علیه السلم بمرد بت شد ومرد رسول علیه السلم گفت انا لله وانا الیه راجعون گفتند یا رسول الله این مصیبت است مهتر عالم صلی الله علیه وسلم گفت هرچه مومن را از آن رنج رسد آن مصیبت است وبران ثوابش دهند

قوله عز وجل ان الصفا والمروة من شعائر الله

هر آینه صفا ومروه از نشانهای عبادت خداوندست یعنی از مناسک حج است و آن قصه چنان بود که اساف ونایله مردی وزنی بودند از قریش طواف می کردند در جاهلیت خواستند که در طواف گاه بایکدیگر نزدیکی کنند حق تعالی هر دو را مسخ کرد ایشان وصورت ایشان را مسخ کردانید بصفا دیدقریش گفتند که اگر نه آن بودی که خدای تعالی را رضا بودی تا هر دو صورت را بپرستند ایشان را مسخ نکردانیدی پس اساف را دیگر صفا نهادند ونایله را بر مروه وچون طواف کردندی در میان صفا ومروه هر دو را می بسودندی واستلام می آوردندی تا چون اسلام ظاهر شد مسلمانان

دشوار می آمد سعی میان صفا و مروه از بهر مکان آن دو بت را این آیت
بیامد که هر اینه صفا و مروه از نشانهای عبادت خدای است عز و جل
یعنی از مناسک حج است **قوله عز و جل فمن حج البیت**
او اعتمر فلا جناح علیه ان یطوف
بهما هر که قصد خانهٔ کعبه کند بعمل مشروع و همان ارکان حج است
یا زیادت کند مشروع دیگری همان عمره است نباشد بر وی که سعی کند میان
صفا و مروه یعنی لا یتحرجوا المکان الصنمین لا لاعین الطواف
فانه واجب **قوله عز و جل و من تطوع**
خیرا فان الله شاکر علیم و هر که زیادت
کند چیزی یعنی بر حج اسلام حج دیگری زیادت کند یا در عمره زیادت کند هر اینه
خدای تعالی سپاس دارست پدید بود عمل او را و دانا است بثواب او و نیت او و
صفا سنگ سخت را گویند و مروه سنگ نرم را گویند و بعضی گفته اند که این
کوه را صفا خوانند زیرا که صفی الله آدم علیه السلام در وی نماز کرده است و مروه
را مروه خوانند بدان که زن آدم که حوا بود رضی الله عنها بر وی نماز کرده است
قال الضحاک شعائر الله ای حرمات الله وقال مقاتل
یعنی المناسک والشعائر المعالم واصلها العلامة وقرأ حمزة والکسائی
یطوع بالیاء وتشدید الطاء وجزم العین الکلمة من وهی للشرط
علی هذا وقرأ الباقون بالتاء مفتوحة التاء والعین مخففة علی الخبر
وکلمة من بمعنی الذی علی هذه القراءة بس حق تعالی [illegible] جهودان
این آیت دیگر فرستاد و گفت **قوله عز و جل ان الذین**
یکتمون ما انزلنا من البینات

والهدی من بعد ما بیناه للناس فی
الکتاب این آیت در شان عالمان جهودان آمد که نعت
رسول را علیه السلام و امر قبله را و حدود و احکام را پوشانیدند و بعوام خود
نمی رسانیدند این آیت بیامد که هر اینه آن کسانی که می پوشانیدند آنچه ما فرستادیم آن
حجتهای پیدا و بیان را راست ازپس آنک بیان کردیم مر مردمان را در کتاب و همان توریت
و انجیل بود و دیگر در قرآن **قوله عز و جل اولئک**
یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون
ایشانند که لعنت کند مر ایشان را خدای تعالی یعنی دور کند شان از رحمت
خود و لعنت کنند بر ایشان لعنت کنندگان و آن مؤمنان اند از آدمیان
و پریان و فریشتگان یعنی دوری می خواهند ایشان را از رحمت خدای تعالی
مجاهد گفت که مراد از لاعنون ستوران و جنبندگان زمین اند که چون
یکی از ایشان گرسنه شود و روزی دیرتر یابد لعنت کند بر عاصیان آدمیان
گویند که از شومی گناه ایشان روزی باز داشته شد اما عبدالله مسعود گفت
رضی الله عنه که چون مردی لعنت کند مر کسی را بازنی آن لعنت با آسمان برود
پس بر جهودان فرود آید ابن عباس گفت رضی الله عنه که چون مردی را در گور
نهند و مر او را سوال کنند و وی جواب صواب نگوید گفت مر او را بمقامع آتشین
بزنند چنانک جمله اهل عالم آن آواز عذاب را بشنوند مگر آدمیان و پریان پس
همه برو لعنت کنند اینست معنی یلعنهم اللاعنون و این دلیل است که هیچ
علم را نشاید پوشید و از کسی دریغ نباید داشت لقوله علیه السلام
من کتم علما یعلمه جاء یوم القیامة ملجما بلجام من النار **قوله**
عز و جل الا الذین تابوا و اصلحوا

ويبينوا فاولئك اتوب عليهم وانا
التواب الرحيم مگر آن کساني که توبه کنند
از جهودي و غير آن و بصلاح آرند کارهاي خود را و بيان کنند صفت
رسول را عليه السلام ايشانند که توبه ايشان را بپذيرم و منم پذيرنده
توبه و بخشاينده ام بر مؤمنان قوله عز وجل ان
الذين كفروا وماتوا وهم كفار
اولئك عليهم لعنة الله والملائكة
والناس اجمعين هر آينه آن کساني
که کافر شدند و مردند و ايشان کافر بودند ايشانند که بر ايشان است
لعنت خداي تعالي و لعنت فرشتگان و لعنت مردمان همه
قوله عز وجل خالدين فيها لا يخفف
عنهم العذاب ولا هم ينظرون
جاودانه باشند در دوزخ سبک نگردانند از ايشان عذاب را و نه ايشان
زمان داده شوند ساعتي قوله عز وجل والهكم
اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحيم
سبب نزول اين آيت آن بود که مر مشرکان را سيصد و شصت بت
بود در کعبه نهاده بعضي از زر و بعضي از سيم و بعضي از روي و غير آن
اين آيت بيامد که خداي شما يک خداي است نيست خداي مگر وي که پروردگار
خلقان است و بخشاينده بر مؤمنان است بدادن ايمان و بخشاينده منکران
که ايمان برايشان نگاه دارد و بخشاينده مردگان که تلقين بصواب
شان کرامت کند لا اله الا هو گويند نفي الوهيت است از آنک مستحق خدائي نبود

واثبات

واثبات الوهيت مر آنکسي را که مستحق خدائي بود و چون کافران دليل خواستند
بر وحدانيت آيت آمد که ان في خلق السموات الآية بقول ديگر اين آيت
در شأن گروهي از مغان آمد که ايشان را ثنويه خوانند و در مذهب ايشان
بود چنين گفت که من اين چيزها را جفت جفت مي بينم چون روز
و شب و نور و ظلمت و خير و شر و خالق خير جز خالق شر باشد پس
جهان را دو خداي بايد تا يکي نيکي آفريند و يکي بدي اين آيت بيامد رد گفتار
ايشان را يعني بيان کرد که آن خداي که سزا باشد مر خدائي را که دلها در نيکي
و بدي بوي باز گردد او سزاي خدائي و ربوبيت است يک خداي است
که مر او را شريک نيست و از وحدانيت چهار معني مفهوم گردد يکي آنک منزه است
از تجزي که هرچه متجزي باشد واحد نباشد ديگر واحد است در استحقاق عبادت
و ديگر واحد است در صفات که او را شريک نيست و چهارم واحد است
در انتفاي کفو و مثل که ليس کمثله شيء پس حق تعالي دلايل وحدانيت
خود بيان کرد در آسمان و زمين قوله عز وجل ان في
خلق السموات والارض واختلاف
الليل والنهار پس درين آيت دليل وحدانيت
ياد مي کند رد گفتار ايشان را هر آينه در آفرينش آسمانها و زمينها و در
اختلاف شب و روز و نيکي مي رود و بدي مي آيد که چون تامل کنند در آسمان سقفي
بينند معلق بي ستوني آراسته بمصابيح کواکب و بساطي بينند باز گسترده بر
منابع و حدود وي بلاد کوه جبال و قفار و بحار و مساکن و معادن بديد آورده
و مواقف را مزين کرداينده بانواع الوان و رياحين که هرگز تفاوت نگيرد
از حيز مصلحت تبدل نپذيرد اين دليل است بر وحدانيت آفريدگار جهان

و در اختلاف روز و شب و آمدن و شدن و زیادت و نقصان و تفاوت
الوان دلیل است بر خداوندی رحمان **قوله عز و جل والفلک**
التی تجری فی البحر بما ینفع الناس وما
انزل الله من السماء من ماء فاحیا
به الارض بعد موتها و دلیل دیگر رفتن کشتی
است در میان امواج متلاطم دریا با آنکه گرانی او از صد هزار من بار در گذرد
و مستقل نگردد و اگر یک سوزنی را در آب اندازی بر روی آب نایستد و
فرو رود باد را مسخر کشتی کرده است تا بهر جانب که می خواهند می برا
ندش این دلیل است ظاهر بر کمال قدرت قادر و دلیل دیگر آنکه ابری بگسترد
تا قطرات باران را از افواه مشک میغ بر زمین رساند از پس خشکی
زمین و مردگی و ... زنده گرداند در فصل بهار که آن باران بارد
و بازش زنده کرده اند و با الوان ازهار و انواع انوار تا گلزار را گلزار شود
و شکل چون کوهستان و بوستان این دلیل است ظاهر بر قدرت خدای
عز و جل بر احیاء خلق در قیامت پس دلیل دیگر یاد کرد و گفت **قوله**
عز و جل وبث فیها من کل دابة
وتصریف الریاح والسحاب
المسخر بین السماء والارض
لایات لقوم یعقلون
و در آنکه پدید کرده اند در زمین از هر جنبنده و هر یکی را از ایشان روزی
و معاش و مسکن و در روز و شب و سیر کردن و تقدیر کرده و هر یکی
را الهام داد بطلب رضای او و انتفاع بآن و دلیل دیگر گردانیدن بادهای

شمال و جنوب و صبا و دبور و هر یکی را مهب او و مسکن او ساخته تا
بی پر می پرند و بی پای می پویند و هر یکی را بحکمتی و مصلحتی آراسته یعنی از
بهر راحت و بعضی از بهر آفت ابن عباس گفت رضی الله عنه که هر چه در قرآن ریاح
است آن رحمت است و هر چه ریح است باد عقوبت است و دلیل دیگر
این سحاب مسخر و این نقاب مذلل این مطیع بی زمام و منقاد بی خطام قطار
قطار از پس یکدیگر گردان با اقطار امطار را بمنزل وی رسانند این همه دلیلهای
روشن و اشارتی است پیدا بر هستی یک خدای و وحدانیت و قدرت او و مر قومی
را که خرد دارند و خرد را کار بندند که اگر خدای دو بودی از اختلاف ایشان این
صلاح فساد پدید آمدی و انتظام ملک منتظم و اختلال پدید آمدی چون همه بر یک نسق می رود
دلیل باشد بر آنکه متصرف جز یک خدای حکیم علیم نیست چنانکه فرمود **لو کان**
فیهما آلهة الا الله لفسدتا قرأ حمزة
والکسائی وتصریف الریح بالتوحید والباقون بالجمع **قوله**
عز و جل ومن الناس من یتخذ من دون
الله اندادا یحبونهم کحب الله و از مردمان
کسانی اند که بگیرند بخدائی بجز از خدای همتایان را دوست دارند مر ایشان را
چنانکه دوست می دارند مؤمنان مر خدای خود را و بعضی گفته که دوست می دارند
مؤمنان مر خدای خود را یعنی تعظیم معبودان باطل بر خود چنان واجب می دارند
مؤمنان تعظیم خدای را و این آیت در شان مشرکان عرب آمد که بتان خود را
دوست می داشتند و بعضی گفته اند که در شان جهودان و ترسایان آمد که مر
عزیر و عیسی را علیهما السلام پسران خدای تعالی گفتند **قوله عز و جل**
والذین آمنوا اشد حبا لله و آن کسانی که

بکرویده اند سخت تر ند بدوست داشتن مر خدای را یعنی دوستی مؤمنان بیشتر
و برتر و دایم تر که ایشان مر خدای را عز و جل پرستند در رنجا و عنا و کافران
مر معبودان خود را در وقت رخا و عنا و راحت پرستند چون در بلا مضطر
شوند دست از عبادت بتان بدارند بقول دیگر زیرا که کافران مر
معبودان خود را شریک گویند و مؤمنان نگویند قوله عز و جل
ولو یری الذین ظلموا اذ یرون العذاب
ان القوة لله جمیعا و ان الله شدید العذاب
و اگر بینندی آنکسانی که ستم کردند و پرستیدند مر بتان را آنگاه که بینند عذاب
را چون نه تند کنندی ایشان را که قوت مر خدای راست عز و جل همه و خدای عز و جل
سخت عذاب کننده است جواب و نی محذوف است و جواب و نی آن باشد لو رأی
عبدة الاوثان الیوم ما یرون حین رؤیة العذاب من شدة العذاب
لترکوا عبادة الاوثان و بقراءة اخری ولو تری یا محمد الذین ظلموا ای
عبدة الاوثان حین یرون العذاب فی الاخرة ما یکون من حسرتهم لاهل
الکفر فی الدنیا بقول دیگر اگر بینی یا محمد مر ایشان را آنگاه که عذاب را
معاینه ببینند بدانند که قوت مر خدای راست عز و جل خدای تعالی سخت
عذاب کننده است به بینی یا محمد کاری بزرگ و عذابی سخت مر ایشان را
قرأ نافع و ابن عامر ولو تری بالتاء والباقون بالیاء قوله عز و جل
اذ تبرا الذین اتبعوا من الذین اتبعوا
و رأوا العذاب و تقطعت بهم
الاسباب و این متصلست بما قبل او یعنی و ان الله
شدید العذاب وقت تبرأ المتبوعین هم القادة والرؤساء الذین

وقرأ ابن عامر اذ یرون بضم الیاء والباقون بفتحها

اتبعوا

اتبعوا و هم السفلة والاتباع و تقطعت بهم الاسباب ای انقطعت
العلایق والوصلات بینهم یعنی بریده شود علایق و صلتها میان دوستی
ایشان قال الکلبی العهود والایمان و قال مقاتل الارحام
و معنای وی یاد کن یا محمد چون بیزار شوند آنکسانی که پیشرو بودند
از آنکسانی که سپس بودند و ببینند عذاب را و بریده شود میان
ایشان پیوندها یعنی خویشی و دوستی که میان ایشان بوده باشد بدنیا
یعنی آن روز که معبودان و متبوعان از عابدان و چاکران خود بیزار شوند عذاب
معاینه کنند همه را و امیدهای همه از یکدیگر منقطع شود آن روز دانند که خدای
عز و جل شدید العقاب یعنی سخت عذاب کننده است قوله عز و جل
وقال الذین اتبعوا لو ان لنا کرة فنتبرأ منهم
کما تبرؤا منا و گویند آنکسانی که پس روی کردند
مر مهتران خود را از کافران که اگر ما را باز گشتنی بودی بدنیا بیزار کردیمی از ایشان
در دنیا چنانکه بیزار گشتند ایشان از ما در عقبی قوله عز و جل کذلک
یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم
وما هم بخارجین من النار
همچنین نماید ایشان را جزای کارهای ایشان را پشیمانیها بر ایشان و نباشند
ایشان بیرون آینده گان از آتش بعضی گفته اند که این کذلک تشبیه است
بما قبل و تقدیره کتبرؤ بعضهم من بعض یریهم الله اعمالهم لغیر الله
ندامات علیهم فی الآخرة قوله عز و جل یا ایها الناس
کلوا مما فی الارض حلالا طیبا
این آیت در شان خزاعه و ثقیف و بنی عامر آمد که ایشان بعضی کشتها از

چنانکه ایشان بر خود حرام کردند این آیت بیامد [illegible] خورد مان بخورید از آنچه
در زمین است حلال و خوش و پاکیزه بقول دیگر موسّع و مباح بر شما بی بزه
طیب و طاهر بی شبهتی مگر که دلیل حظر ظاهر شود قوله عزّ وجل
ولا تتبعوا خطوات الشیطان انه
لکم عدو مبین و پس روی مکنید آثار کامها و هواء
دیو را که شما را دشمن پیداست بقول دیگر مروید راهی را که دیو شما را بدی می
خواند کلبی گفت که طاعت مدارید دیو را بقول دیگر این آیت در شان جماعتی
آمد از مهتران صحابه که حلالها را بر خود حرام می کردند از جامهای نیکو و طعا
مهای با لذت این آیت بیامد الخطوات جمع الخطوة وهو بعد ما بین قدمی الماشی
والخطوة بالفتح هی المرة من الخطو قرأ نافع وابن کثیر فی روایة البزی وابو عمرو
وحمزة وابو بکر عن عاصم خطوات بجزم الطاء والباقون بضمها قوله
عزّ وجلّ انما یامرکم بالسوء و
الفحشاء وان تقولوا علی الله ما لا
تعلمون و هر آینه می فرماید شما را یعنی بر آنچه تعزیر واجب
شود بدی و کار زشت و با آنکه بگوئید بر خدای عز وجل آنچه ندانید بعضی
گفته اند که آن حرام کردن است بر خود آنچه حرام نکرده خدای تعالی
بقول دیگر شرک آوردن است بخدای تعالی و بعضی گفته اند السوء ذنب
یجب فیه التعزیر والفحشاء ذنب یجب فیه الحد مقاتل گفت هر چه
در قرآن فحشا یاد کرد مراد از وی زنا کردن مگر یک موضع و آن آنست الشیطان
یعدکم الفقر ویامرکم بالفحشاء یعنی مراد از وی بخل است قوله عزّ وجلّ
واذا قیل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا

بل نتبع ما الفینا علیه آباءنا و چون بگویند
ایشان را که متابعت کنید در حلال و حرام گفتند آنچه خدای تعالی فرستاده است
ایشان گویند بلکه ما متابعت کنیم مر آنکه بیافتیم بر آن پدران خود را و آن پرستیدن
بتان است و حرام کردن بحیره و سائبه و غیر آن خدای عز و جل رد کرد بر ایشان
و گفت **قوله عزّ وجلّ اولو کان آباؤهم**
لا یعقلون شیئا ولا یهتدون
گفت خدای تعالی بگوی یا محمد اگر چه بودند پدران ایشان نادان که در نمی یافتند
چیزی را از دین و راه راست باز ندیدند الف للاستفهام ومعناه
التقریر دخلت علی واو العطف **قوله عزّ وجلّ ومثل**
الذین کفروا کمثل الذی ینعق بما لا
یسمع الا دعاء ونداء صم بکم
فهم لا یعقلون و مثل آن کسانی که کافر شدند
چون مثل آن کسی است که بانگ کند مر آن چیزی را که نشنود مگر خواندن
را و آواز دادن را کران اند که حق را نشنوند گنگان اند که حق نگویند
و نابینایان اند که حق را نبینند و ایشان حق را در نیابند و خرد را کار
نبندند تا راه نمای توحید ایشان شود النعق صوت الراعی والدعاء والنداء
واحد وقیل الدعاء للقریب والنداء للبعید **قوله عزّ وجلّ**
یا ایها الذین آمنوا کلوا من طیبات
ما رزقناکم واشکروا لله ان کنتم
ایاه تعبدون ای کسانی که ایمان آورده اید بخورید
از پاکیها از آنچه شما را روزی کرده ایم و شکر گوئید مر خدای را عز وجل بر نعمتها

وسپاسداري كنيد كه بر شما مباح كرد اگر شما ورا مي پرستيد كافران
گفتند اگر اينها حرام نيست پس حرام چيست اين آيت ديگر بيامد **قوله**
عزوجل انما حرم عليكم الميتة والدم
ولحم الخنزير وما اهل به لغير الله
هر اينه حرام كرد بر شما مردار را وخون را يعني خون مسفوح را كه از حلق
تعدي يا از عضوي وگوشت خوك را كه بسمل كرده باشند ش يا نكرده باشند
وآنچه ياد كرده شود بروي در وقت سر بريدن بجز از نام خداي عزوجل
اين همه بر شما حرام است وآن آنست كه در جاهليت چيزي را كه بسمل كردندي
نام بتان بردندي كلبي ومقاتل گفتند يعني آنچه ذبح كرده از بهر بتان را
قوله عزوجل فمن اضطر غير باغ
ولا عاد فلا اثم عليه ان الله غفور
رحيم هر كه بيچاره گردد و محتاج شود بخوردن اين چيزها
نه ستمكار و نه از حد در گذرنده باشد نيست بزه بروي بآن قدر
كه بخورد جان تا له خداي عزوجل آمرزنده است وبخشاينده كه رخصت
داد در حال الاضطرار بخوردن مردار كلبي گفت كه غير باغ نه قاطع طريق باشد
ولا عاد نه مخالفت جماعت مقاتل گفت نه حلال دارنده اين حرام باشد وقيل
متعدي از حد شرع قتاده گفت جوينده حرام نباشد و نه از حد در گذرنده
مر آنكه مباح كرده شد ابو عبيده گفت لا يبتغي فيأكله من غير الاضطرار
ولا عاد فيأكله فوق شبعه وحد اضطرار آن باشد كه اگر نخورد هلاك شود وبعضي
گفته اند ضعيف شود از گزاردن فرايض وقال ابن المبارك رحمه الله يصير
بحال لو دخل السوق لا ينظر الى شيء سوى المطعوم واختلفوا في كلمة

انما ذكر الزجاج انه بمعنى ما النافيه تقديره ما حرم عليكم الا الميتة
لان ان للاثبات وما للنفي وقيل انما للتاكيد فحسب والميّتة
بالتشديد ما سيموت وبالتخفيف ما قد مات وقيل كلاهما واحد و
والاهلال رفع الصوت والاضطرار ما لا يمكن الانفكاك عنه
والبغية الطلب والبغاء الزنا والبغي الظلم والقعقاع الفساد
قرأ حمزة وعاصم وابو عمرو فمن اضطر بكسر النون والباقون بالرفع
پس بنزديك علما روا نباشد خوردن مردار مگر بمقدار جان داري وبنزديك
مالك سير خوردن روا باشد **قوله عزوجل ان الذين**
يكتمون ما انزل الله من الكتاب
ويشترون به ثمنا قليلا اين آيت در شان
علما جهودان و ترسايان آمد كه صفت رسول الله صلي الله عليه وسلم يا بعضي
از احكام توريت را بپوشانيدند از بهر رياست وحطام دنيا را اين آيت
بيامد در مذمت ايشان كه هر اينه آن كسانی اند كه مي پوشانند آنچه فرستاد
خداي تعالي از كتاب يعني توريت ومي خرند بوي بها اندك اندر دنيا يعني اختيار
مي كنند بر پوشانيدن آيتها كتاب ما از بهر اندكي را اندر دنيا مهمان رشوت
وهديه كه ستدند **قوله عزوجل اولئك ما ياكلون**
في بطونهم الا النار ولا يكلمهم الله
يوم القيامة ولا يزكيهم ولهم
عذاب اليم ايشان اند كه نمي خورند در شكمهاء خود
مگر آتش بقول ... ديگر مي خورند مگر حرام را و حرام را آتش نام كرد كه عاقبت
او آتش باشد وسخن نگويد خداي تعالي با ايشان در روز قيامت يعني سخن رحمت

برساند مر ایشان را و پاک نکند ایشان را از معصیتها و مر ایشان راست عذاب درد
ناک در دوزخ قوله عز وجل اولئك الذين
اشتروا الضلالة بالهدى والعذاب
بالمغفرة فما اصبرهم على النار
ایشانند آن کسانی که بخریدند کم بودگی را براه راست و عذاب را بآمرزش
یعنی اختیار کردند کفر را بر ایمان محمد رسول الله علیه السلام که سبب آمرزش
بود که چه صبور اند ایشان بر آتش بقول کسائی ما اصبرهم لفظ استفهام
است و معنای وی توبیخ است یعنی چه دلیری می کنند ایشان را بر فعل اهل آتش
بقول دیگر چه چیز شکیبا می کرد اند ایشان را بر آتش دوزخ و قیل
ما اصبرهم هذا نصب على التعجب یعنی این نصب بر تعجب است قوله
عز وجل ذلك بان الله نزل الكتاب
بالحق وان الذين اختلفوا في الكتاب
لفي شقاق بعيد آن بدان بود مر ایشان را که خدا
عز وجل فرستاد کتاب را یعنی قرآن را براستی و ایشان نگرویدند و مر آنه
آن کسانی که ناهمواری کردند یعنی اختلاف کردند درین کتاب در خلاف
و دشمنادگی دورند از حق یعنی در گم بودگی و بطلان اند و اختلاف ایشان
آن بود که بعضی گفتند که این بربافته محمد است و بعضی می گفتند این افسانه
پیشینیان است و بعضی گفته اند که این اساطیر الاولین است و بعضی
گفته اند جادوی است خدای تعالی خبر داد که این همه گمراهی اند و بجمل یعنی
می گویند قوله عز وجل لیس البر ان تولوا وجو
هکم قبل المشرق والمغرب

این

این آیت در شان جهودان و ترسایان آمد که مومنان را طعن می کردند از
جهت گردانیدن قبله که جهودان روی بمغرب می کردند و ترسایان روی بمشرق
می آوردند و در آن غلو می کردند که رستگاری در دین است که ما میکنیم و
نیکی اینست خدای عز وجل این آیت فرستاد و گفت نیست نیکی در آن که گردانید
روی های خود را سوی مشرق یا سوی مغرب قوله عز وجل
ولكن البر من امن بالله واليوم
الاخر والملائكة والكتاب
والنبيين ولیکن نیکی نیکو آن کس راست که گروید
بیگانگی خدای عز وجل و بروز رستخیز و بفریشتگان و بکتاب
یعنی بقرآن و بپیغامبران وقیل ولکن البار المطیع من امن بالله
وقیل لیس البر کله في الصلوة قبل المشرق والمغرب
ولكن البر الذي هو كل البر بر من امن بالله وقيل
ولكن ذا البر من امن بالله واليوم الاخر وبمن ذكر قوله
عز وجل واتى المال على حبه ذوي
القربى واليتامى والمساكين
وابن السبيل والسائلين
وفي الرقاب واقام الصلوة
واتى الزكوة وبدهد مال را بر دوستی وی
یعنی دوستی خدای تعالی مر خویشاوندان را و نیز پدران و درویشان
را و داده کرد یتیمان را یعنی مسافران را بر این نیز را و ابقول دیگر مهمانان را
بیازمند را و بدو آزاد کردن مکاتبان بقول دیگر در خریدن بندگان

از بهر آزادی داو نماز در بپای دارد و زکوة مال بدهد قوله عز وجل
والموفون بعهدهم اذا عاهدوا و
الصابرین فی البأساء والضراء
وحین البأس اولئك الذین صدقوا
واولئك هم المتقون و وفا کنندکان را
بعهد خود چون عهد بندند با کسی آن عهد را نقض نکنند و صبر کنندکان
در سختیها یعنی در درویشی و در والضرا یعنی در بیماری و بیچارکی و حین البأس
و در وقت کارزار کردن ایشانند آن کسانی که راست کفتند و ایشانند
پرهیزکاران از شرك و نفاق قرأتها قرأ حمزة وحفص عن
عاصم لیس البر بنصب الراء علی انه خبر لیس والباقون بالرفع
علی انه اسم لیس وقرأ نافع وابن عامر ولکن البر فی الموضعین بکسر
النون مخففة ورفع الراء والباقون بفتح النون وتشدیدها
ونصب الراء لغتها لیس ترفع الاسم وتنصب الخبر البأس
الشدة یقال بؤس بؤسا اذا اشتدت حاجته و یئس بأسا
اذا اشتدت شجاعته والضراء من المضرة ونصب الصا
برین علی المدح یعنی اعنی الصابرین وقیل عطف ذوی القربی
قوله عز وجل یا ایها الذین امنوا کتب
علیکم القصاص فی القتلی
الحر بالحر والعبد بالعبد
والانثی بالانثی ای آنکسانی که ایمان آورده اید
نوشته شد بر شما یعنی فریضه کرده شد بر شما قصاص کردن اندر کشتکان

آزاد با آزاد و بنده بجه بنده و ماده بماده و مراد ازین آیت والله اعلم انه
چنانست که قصاص مقصود بر همین است تا آزاد را از بهر بنده قصاص نکنند
لیکن مراد ازوی باطل کردن اعتبار شرف قبیلست و آن قصه چنان بود که
دو قبیله بودند در مدینه یکی اوس و دیکر خزرج و مر یکی را از ایشان فضل بودی
بر آن دیکر در جاهلیت چنانك اکر زنان آن قبیله فضل را خواستندی که مقتول
بودی کا بجای خواستندی و بکشتندی آزاد را از بهر بنده و مرد را از بهر زن
بقصاص این آیت بیامد رد اعتقاد ایشان را چنانك کفته شد پس عفو در قود اذن
رخصت داد قوله عز وجل فمن عفی له من اخیه
شیء فاتباع بالمعروف واداء الیه
باحسان هر کرا در کذشته شود و عفو کرده شود از قصاص
از برادر وی چیزی بدم رفتن باید پس آن بنیکوئی و کزاردن بری بنیکوئی
دیت داد و قیل من اسم القاتل عفی له ای ترك القود له من اخیه وهو
المقتول ورضی منه بالدیة ولی المقتول فلیتبع ولی القتیل القاتل
بالمعروف ای یرفق فی طلب الدیة ولیؤد القاتل الیه الدیة باحسان
من غیر مطل ولا انتقاص قوله عز وجل ذلك تخفیف
من ربکم ورحمة آن سبك کردانیدنی است از خدا
شما و بخشیدنی است یعنی بر شما مشروع کرد قصاص و کرفتن مال
و عفو و رخصت داد که در توریت جز قصاص نبود و در انجیل عفو بود
و قصاص نبود خدای عز وجل در قرآن هر دو را مشروع کرد تا اکر خواهند
قصاص کنند و اکر خواهند عفو کنند و دیت بستانند قوله عز وجل
فمن اعتدی بعد ذلك فله عذاب

أَلِيمٌ كه از حد درگذرد از پس آن یعنی مال بستاند و نکشد قاتل
سزاوار است عذاب دردناک یعنی کشتن درین جهان بقصاص و عذاب
دوزخ در آن جهان بحرمت ایمان قوله عز وجل ولكم
في القصاص حيوة يا أولي الألباب
لعلكم تتقون و مر شما راست در قصاص کردن
زندگانی ای خداوندان خرد تا مگر پرهیز کنید از کشتن دیگران و برهانید
تنهای خویش را از کشتن دنیا و از عذاب قیامت و درین آیت بیان کرد
امت محمدست علیه السلم که حکم در توریت کشتن است و عفو و دیت
در انجیل عفو و کشتن و دیت نی و باز این امت را اختیارست خواهد
بکشد و خواهد عفو کند و خواهد دیت بستاند و اصل القصاص
المساوات قوله عز وجل كتب عليكم
اذا حضر احدكم الموت ان ترك
خيرا الوصية للوالدين والاقربين
بالمعروف حقا على المتقين
نوشته شد بر شما یعنی فریضه کرده شد بر شما چون مرگ حاضر شود
یکی را از شما کوست باز دارد مالی و از وی بماند وصیت کردن مر مادر
و پدر او و خویشاوندان را بنیکویی واجبست بر پرهیزکاران و
حق است بعضی گفته اند که این آیت منسوخ است بآیت میراث و بعضی
گفته اند که منسوخ نیست در حق مادر و پدر و خویشانی که میراث نبوند
بسبب بندگی و کفر اما بیشتر از مفسران گفته اند که منسوخ است
لقوله تعالى يوصيكم الله في اولادكم

الایه

الآیه قوله عز وجل فمن بدله بعد ما سمعه
فانما اثمه على الذين يبدلونه ان الله
سميع عليم پس هر که بگرداند مر آن وصیت را از بعد آن که بشنود
مر آن را هر آینه بزه آن بر آن کسانی است که بگردانند مر آن که خدای عز وجل
شنواست گفتار وصیت کنندگان را و داناست بگردانیدن آن بدل کننده
قوله عز وجل فمن خاف من موص جنفا
او اثما فاصلح بينهم فلا اثم عليه ان الله
غفور رحيم پس هر که بترسد از وصیت کننده یعنی بانديلي
یکی از میراث خواران یا بداند بزه که زیادت کند بر سیک و منکر شود حقی را یا اقرار
کند بنا واجب پس وصی صلاح آرد میان ایشان و میان موصی که وعیمان او نیست
بزه بروی و خدای عز وجل آمرزگارست و رحمت کننده قراء تها قراء
حمزة والكسائي وابو بكر عن عاصم موصّ بالتشديد من التوصية
والباقون بالتخفيف من الايصاء وكلاهما واحد قوله عز وجل
يا ايها الذين امنوا كتب عليكم الصيام
كما كتب على الذين من قبلكم لعلكم
تتقون اياما معدودات ای مؤمنان نوشته
شد بر شما روزه یعنی فریضه کرده شد و همان روزه ماه رمضان است
چنان نوشته شده بود بر آن کسانی که پیش از شما بوده اند چون جهودان و
ترسایان و ملتهای دیگر در غیر رمضان تا مگر شما پرهیز کنید و برهانید
تنهای خویش را از خوردن و آشامیدن و صحبت کردن روزهای شمرده
فمن كان منكم مريضا او على سفر

فعدة من ايام اخر وهركه باشد از شما در بيمار
يا بسفر روزه ندارد بروي است روزه داشتن بشمار آن از روزهاى
ديكر يعني بروي است بيرون ماه رمضان روزه داشتن آنچه خورده است
قوله عز وجل وعلى الذين يطيقونه فدية
طعام مسكين فمن تطوع خيرا فهو
خير له وان تصوموا خير لكم ان كنتم
تعلمون وبر آن كساني كه طاقت دارند روزه داشتن وندارند فدا
دادن طعام مسكين وهر روزي را نيم صاع كندم واين در ابتداي اسلام بود
تخيير بود از شرع مر هر يكي را اكر خواستي روزه داشتي واكر خواستي فدا
دادي پس منسوخ كشت اين تخيير لقوله تعالى فمن شهد منكم الشهر
فليصمه الاية بقول ديكر آن كساني كه طاقت داشته بودند در
حال جواني وصحت پس عاجز شدند در حالت پيري يا به سبب بيماري
فدا دادن است بقول ديكر لا مضمر است يعني بر آن كساني كه طاقت
ندارند روزه داشتن را فدا دادن است ودر مصحف حفصه رضي الله
عنها همچنين بود كه وعلى الذين لا يطيقونه
فدية يعني الشيخ الكبير الذي لا يرجى له القدرة وقرا
ابن عباس وعايشه وعطا ومجاهد يطوقونه اي يجهدونه ولا يقدرون
عليه وهو الشيخ الفاني والعجوزة فعلى هذا غير منسوخة وهركه نيكي كند
زيادتي بر طعام مسكين آن بهتر او را اما اكر روزه داريد بهتر شما را كه نخوريد
وفدا دهيد اكر شما دانيد ثواب خداي تعالى را در روزه داشتن وفي الحديث
من فاته يوم من رمضان لم يقضه الدهر كله وعن ابن عباس رضي الله

رضي الله عنه ان النبي عليه السلام قال نزل صحف ابراهيم اول ليلة
من رمضان وانزلت التورية لست مضين من رمضان وانزل
الانجيل لثلاث عشر خلت من رمضان وانزل الزبور لثمان عشرة
خلت من رمضان وانزل الفرقان لاربع وعشرين خلت من
رمضان وعن عطية رحمة الله عليه قال قلت لابن عباس رضي الله
عنهما شهر رمضان الذي انزل فيه القران وقوله انا انزلناه
في ليلة مباركة وانا انزلناه في ليلة القدر وقد نزل في ساير الشهور
فقال انه انزل في شهر رمضان وفي ليلة مباركة وفي ليلة القدر
جملة واحدة ثم انزل على مواقع النجوم رسلا في الشهور والايام واختلاف
كرده اند در اشتقاق رمضان قال بعضهم انه مشتق من الرمض
وهو حر الحجارة من شدة حر الشمس وانه سمي به لانه يحرق الذنوب وان
قول اصمعي است از ابو عمرو وفي رواية روي الاصمعي عن خليل بن احمد
ان ماخذه من الرمضاء وهو السحاب والمطر ما كان في اخر
الصيف واول الخريف فيغسل حرارة الصيف عن وجه الارض
فلذلك سمي به هذا الشهر لانه يغسل به حرارة الاثام من ابدان
الانام قرئتها قرأ ابو بكر عن عاصم ولتكملوا
بالتشديد والباقون بالتخفيف وحمزة والكسائي فمن يطوع
بالياء وتشديد الطاء وجزم العين لغتها اياما معدودات
انتصب على الظرف وقيل على الاغراء وتقديره عليكم بالايام المعدودات
والصوم فيها ونصب هدى وبينات والفرقان على انها مفعولات
الثاني ويجوز على الحال قوله عز وجل واذا سالك

عبادی عنی فانی قریب أجیب دعوة الداع
اذا دعان فلیستجیبوا لی ولیؤمنوا بی
لعلهم یرشدون نزول این آیت در ابتدای اسلام
بود مرد چون نماز خفتن گزاردی یا خوابش بردی در ماه رمضان حرام
گشتی بروی طعام وشراب وجماع چنانک حرام بودی در روز پس شبی امیر المؤمنین
[عمر ر]ضی الله عنه بعد نماز خفتن با عیال خود صحبت کرد خطا و همه شب
بنالید بحضرت عزت و نزد رسول آمد علیه السلام و خبر داد این آیت بیامد
ومعناها چون بپرسند از تو بندگان من در خود نه دادن ماه رمضان
از اجابت من و عفو من در خطا و جنایت خود بگوی که من خدای نزدیکم باجا[بت]
بقول ضحاک بعضی از صحابه رسول را علیه السلام سوال کردند که یا رسول
الله اقریب ربنا فنناجیه ام بعید فننادیه فنزلت هذه الآیة
بقول کلبی جهودان گفتند چگونه شنود خدای ما دعای ما را و تو
می گویی ای محمد که میان ما و میان آسمان پانصد ساله راه هست و سطبری
هر آسمانی پانصد ساله راه هست این آیت بیامد و مراد از این قریب قرب
علم و قدرت است نه مکان و جهت است زیرا که صفت قرب بجهت
و مکان از صفات اجسام و مخلوقات است و مولی تعالی منزه است از مثل
این صفت با نکه اجابت کنم دعای خواننده را چون بخواند مرا پس اجابت
کنند [مرا] مؤمنان بفرمان بردار[ی] و بگروند بمن تا مگر ایشان راه راست یابند
عبد الله عباس گفت رضی الله عنهما این استجابت آنست که از بعد هر
نمازی بگویند نمازکنندگان که لبیک لا شریک لک لبیک (اللهم لبیک)
ان الحمد والنعمة لک والملک لا شریک لک ومعنی ولیؤمنوا بی

انست

آنست که بگویند آمنت بالله وکفرت بالطاغوت وعدک حق ولقاؤک
حق واشهد انک واحد صمد فرد وتر لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد
واشهد ان الساعة آتیة لا ریب فیها وانک تبعث من فی القبور قال
ابن عباس رضی الله عنهما ما ترکتها بعد صلوة بعد ما نزلت هذه الآیة
قال الکلبی ما ترکتها منذ اربعین سنة وقیل الاستجابة طلب الاجابة
بان یقول فی آخر صلاته امرتنا بالدعاء وضمنت علی نفسک
بالاجابة فاجب لنا فان قیل چگونه است که بسیار دعا می گویند و اجابت
نمی یابند بعضی گفته اند که هرچه بر موجب حکمت باشد و خالی از مفسده
و با اخلاص باشد و بی غفلت باشد در حال آن را اجابت باشد بقول
دیگر مراد از این دعا عبادت کردن است و از اجابت قبول کردن می
خواهد و ابو سهل انماری گفت اجیب بعد ان لا یعجل ولا ییأس
ولا یدعو عن قلب ساه وعن ابی هریره رضی الله عنه عن
رسول الله علیه السلام انه قال اذا قال العبد یا رب ثلاثا قال الله
عز وجل لبیک عبدی فیعجل ما یشاء من ذلک ویؤخر ما یشاء
وعن انس بن مالک رضی الله عنه قال قال اصحاب رسول الله صلی الله
علیه وسلم ورضی عنهم انا ندعو بدعاء کثیر منه ما نری اجابته ومنه
ما لا نری اجابته فقال علیه السلم والذی نفس محمد بیده ما منکم
من احد یدعو بدعوة الا استجیب له او صرف عنه مثلها سوء اذا
لم یدع باثم او قطیعة رحم قالوا یا رسول الله اذا نکثر قال فالله
اکثر واطیب ثلاث مرات قال ابن الانباری اجیب ها هنا
معناه اسمع تاثیر اجابت یاد کرد و رخصت داد بطعام خوردن و صحبت کردن

در شبهای رمضان وگفت قوله عز وجل اُحِلَّ لکم لیلة
الصیام الرفث الی نسائکم هنّ لباس
لکم وانتم لباس لهنّ سبب نزول این آیت آن بود که در
شان صرمة بن انس آمد کنیت او ابو قیس بود و در ابتداء اسلام روزه
داشتن را حکم چنان بود که در شب خوردن از بعد نماز خفتن حلال نبودی
چنانکه گفته شد پس این مرد را این واقعه افتاد پیش رسول آمد بامداد
ضعیف گشته فقال علیه السلام امسیت طلیحا یا ابا قیس قال ظللت
بالامس فی النخل نهاری کله اجر بالجریر حتی امسیت فاتیت
اهلی فاردت ان تطعمنی سخنا فابطأت علیّ فنمت فجرم علی الطعام
فقام رضی الله عنه معتذرا واخبره بما وقع له مع اهله فی البارحة
حتی کما بینا رجل آخر وشکوا من ذلک فرحم الله علیهم ونسخ ذلک
الحکم فنزلت هذه الآیة واحلت لهم ذلک یعنی الرفث فی لیالی
الصوم الی انفجار الصبح چنانکه گفت حلال کرده شد مر شما را
در شب روزه صحبت کردن با عیال شما که ایشان پوشش اند مر شما را
وشما پوشش مر ایشان را بمعنی دیگر ایشان آرام اند شما را و شما
آرامید مر ایشان را رخصت دادیم شما را که با ایشان صحبت کنید وطعام
خورید قوله عز وجل علم الله انکم کنتم تختانون
انفسکم فتاب علیکم وعفا عنکم فالآن
باشروهن وابتغوا ما کتب الله لکم
دانست خدای عز وجل که شما خیانت کرده اید تنهای خود را توبه
داد شما را و درگذاشت از شما اکنون بساوید ایشان را و صحبت کنید با ایشان

بجوئید

وبجوئید آنچه قضا کرد خدای عز وجل بر شما یعنی فرزند بقول شاه مفسران
عبدالله عباس رضی الله عنهما بجوئید بفضل آنچه خدای تعالی کرامی کرد
مر شما را بوی و آن چه فرستاده وی است و آن شب قدر است
قتاده گفت بجوئید آن رخصتی که نوشت خدای تعالی مر شما را قوله
عز وجل وکلوا واشربوا حتی یتبین
لکم الخیط الابیض من الخیط الا
سود من الفجر ثم اتموا الصیام
الی اللیل وبخورید و بیاشامید تا پدید آید مر شما را
رشته سپید و مراد از رشته سپید روز است و از رشته
سیاه مراد از آن تاریکی شب است و این امر اباحت است نه ایجاب
پس تمام کنید روزه را تا بشب یعنی از بعد طلوع صبح صادق تا فرو رفتن
آفتاب دست از شهوتین بدارید عدی بن حاتم الطائی
رضی الله عنه در خانه خود دو رشته آویخته بود یکی سیاه و یکی سپید
و خوردن و آشامیدن را مباح داشتی تا رشته سیاه از رشته
سپید ظاهر گشتی این خبر برسول علیه السلام رسید رسول علیه السلام
او را گفت یا عدی انک لعریض القفاء اما علمت ان المراد
منه بیان بیاض النهار من سواد اللیل قوله عز وجل
ولا تباشروهن وانتم عاکفون فی المساجد
و صحبت مکنید با زنان خود و شما معتکف باشید در مسجدها
این آیت در شان جماعتی آمد از صحابه رضی الله عنهم که باعتکاف
می نشستند و در شب بیرون می آمدند با عیالان صحبت

مي كردند پس غسل مي آوردند وباز بمسجد مي آمدند اين آيت بيامد
وازان نهي كرد ايشانرا قوله عز وجل تلك حدود
الله فلا تقربوها كذلك يبين الله اياته
للناس لعلهم يتقون اينست حدهاى خداي
عز وجل كه ياد كرد در روزه وغير آن يعني از اول آيت تا آخر آيت
پس نزديكي مكنيد مر آنرا همچنين بيان كند خداي عز وجل نشانها
وحدانيت خود را واحكام شريعت خود را از بهر مردمان تا پرهيز
كنند از محظورات صوم واعتكاف بقول ديگر بيان كند فرمانها
ونهيهاي خود را وآنچه لابد مسلماني باشد مر مردمانرا تا مگر ايشان
پرهيزند از معصيتها والحد ما منع الله تعالى عن مخالفته وقيل
الحد هو الجامع المانع والرفث هو الجماع وسمي الكلام الفاحش
رفثا وتسمية الرجل للمرأة لباسا لان كل واحد من الزوجين
يلابس صاحبه وسميت العرب المرأة لباسا كما قال النابغة
بعته شعر اذا ما الضجيع ثنى عطفه ٭ تثنت
وكانت عليه لباسا ٭ والاختيان افتعال من الخيانة
قوله عز وجل ولا تأكلوا اموالكم
بينكم بالباطل وتدلوا بها الى
الحكام لتأكلوا فريقا من اموال
الناس بالاثم وانتم تعلمون
مال همدگر را ميان يكديگر بباطل وناشايست مخوريد ومبريد آنرا بسوي
حاكمان تا بخوريد بهره از مال مردمان بيزه وشما مي دانيد كه اين حرام است

يعني بگواهي دروغ وسوگند دروغ ومعناه وتدلوا بها يجوز ان يكون
نهيا معطوفا على ما قبله ولا تأكلوا ولا تدلوا ويجوز ان يكون
جوابا للنهي الذي قبله كقوله ولا تلبسوا الحق بالباطل وتكتموا الحق
وانتم تعلمون وخوردن مال بباطل بر دو وجه است يكي بي رضاى
خداوند مال چون غصب وظلم وخيانت وسرقه وشهادت
زور ويمين فاجره ودوم برضاي خداوند مال باشد وآن قمار
ومزد مطربان وملاهي ونوحه وبهاي خمر وخوك واجرة زنا ومعامله
ربا وعقدهاء فاسده وسبب نزول اين آيت آن بود كه عبدان
بن اشوع الحضرمي دعوي كرد بر امرء القيس بن عابس الكندي
زمينى وكندي منكر گشت خواست كه سوگند بدروغ خورد فقال
صلى الله عليه وسلم انكم تختصمون الي ولعل بعضكم الحن
بحجته من بعض فمن قضيت له بحق اخيه المسلم فكانما
قضيت له بقطعة من النار فنزلت الاية والادلاء الاقتراب
مأخوذ من ادلاء الدلو قوله عز وجل يسئلونك
عن الاهلة قل هي مواقيت للناس
والحج سوال مي كنند از تو يا محمد از نو شدن ماهها باز گوي كه آن
وقتهاء است مر مردمانرا ومر حج گزاردن را وسوال كردن از ماهها
را سبب آن بود كه چون مي ديدند معاذ جبل وثعلبه وغير ايشان را
رضوان الله عليهم اجمعين از انصار كه آفتاب را يك حال مي ديدند وماه را
مي ديدند كه گاه نقصان مي پذيرفت وگاه كمال مي يافت سوال كردند از حال
هلالي وبدريت او فرمان آمد كه تغير در ماه ونقصان او در وقت هلالي

عباس

وکمالی او در وقت بدیدی معرفت مر خلق را از آجال و از وقت حج تا اوقات
عبادات و معاملات را بدانند قوله عز وجل وليس البر بان
تأتوا البيوت من ظهورها ولكن البر
من اتقى وأتوا البيوت من أبوابها
واتقوا الله لعلكم تفلحون و نیست نیکی
بدانک بیایید بخانها را از پشتهاء وی ولیکن نیکی بیانست که کسی نیز
بپرهیزد از حرامهای شریعت و بیایید بخانها را از درهای وی و بترسید
از خدای تعالی تا مگر شما رستگاری یابید سبب نزول این آیت آن بود که
در ابتدای اسلام مرد چون احرام بستی و محرم بودی اگر از اهل مدر بودی یعنی
باشنده خانها بودی نقبی بر دیوار کردی بر پشت خانه کلبه خود و از آنجا
در آمدی و بیرون شدی و اگر از اهل وبر بودی از پس خیمه و خرگاه
در آمدی و از در بیرون نیامدی و خود را بهیچ چیز سایه نکردی مگر که آن کس از حمس
بودی و از قریش و کنانه و خزاعه بودند روزی رسول علیه السلام از در بوستانی
در آمد و او محرم بود و قطبة بن عامر از حمس نبود با او اندر در آمد رسول گفت
علیه السلام تا از راه در در آمدی و تو محرمی و از غیر حمس گفت یا رسول الله بدان
سبب که تو از در در آمدی و محرم بودی و دین من دین تو است و سنت
من سنت تو است رسول گفت علیه السلام من از حمسم وی گفت یا رسول
الله اگر تو حمسی من نیز احمسم که تبع توام و رضا داده ام بدین تو و سنت تو این
آیت بیامد و آن حکم اول را منسوخ کرد و فرمود که از راه در در آیید در خانها
شیخ حسن بصری گفت این آیت در شان جماعتی آمد از عرب که چون سفری
رفتندی و مراد ایشان حاصل نگشتی فال بد داشتندی که اندر خانه در آمدندی

این

این آیت بیامد ردا اعتقاد ایشان را بقوله دیگر این آیت مثلی که خدای عز و جل
بیان کرد یعنی طاعت و عبادت چنان آرید که من فرموده ام یعنی از خود
بدعتی منهید قالت القرامطة والروافضة ان المراد من الابواب
علی بن ابی طالب رضی الله والمراد من البیوت رسول الله علیه السلام
فامر الله تعالی باتباع الرسول وباخذ شریعته من عند علی بن ابی طالب
رضی الله عنه لقوله علیه السلام انا مدینة العلم وعلی بابها لکنا نقول
علی ما زعمتم من التاویل لا یصح تخصیص علی بن ابی طالب رضی الله عنه لانه
ذکر الابواب بلفظ الجماعة فیقتضی ان یکون لها ابواب کثیرة یعنی للشریعة
فکون علی رضی الله عنه بابا لها لا ینفی کونه غیره بابا لها کیف وقد روی فی آخر
هذا الحدیث انه قال وابو بکر [illegible] وهذا ابلغ فی التشریف من تلك
قوله عز وجل وقاتلوا فی سبیل الله الذین
یقاتلونکم ولا تعتدوا ان الله لا یحب
المعتدین و کارزار کنید در راه خدای عز وجل و در طاعت
خدای تعالی با آن کسانی که کارزار کنند با شما و از حد مگذرید بشکستن عهدهای خود
که خدای تعالی دوست ندارد از حد درگذرندگان را قال عمر بن عبد
العزیز رحمه الله ولا تعتدوا ای لا تقتلوا المشیوخ والنسوان والصبیان
که رسول علیه السلام در روز فتح مکه زنی را کشته دید گفت مر یکی از یاران خود را
که الحق خالدا وقل له لا تقتلن ولیدا ولا امراة و این آیت در عام حدیبیه آمد
و آن جایی بود نزدیک مکه رسول علیه السلام یک ماه آنجا باشید تا با مشرکان
صلح کرد بر آن که آن سال باز گردد و در مکه در نیاید تا سال دیگر سه روز
مکه را خالی کنند از برای رسول علیه السلام و یاران را رضی الله عنهم چون سال دیگر آمد

مصطفی علیه السلم و یاران او ترسیدند که نباید که قریش بعهد وفا نکنند و با ما حرب کنند و ما
در حرم و احرام و ماه حرام باشیم و عهد کرده چگونه کارزار کنیم این آیت بیامد
و بیان کرد که اگر با شما حرب کنند شما نیز حرب کنید و اگر نکنند مکنید و عهد نگاه
دارید بعضی گفته اند که اول آیتی که کارزار کردن را فرمان آمد این آیت بود
و بعضی گفته اند که آیت بود که أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ
بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا الآية قوله عز وجل وَاقْتُلُوهُمْ
حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ
أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ
و بکشید ایشان را هر جا که یابید و بیرون کنید ایشان را از انجا که بیرون
کردند شما را یعنی از مکه و شرک آوردن بزرگتر است در وبال از کشتن در
ماه حرام قوله عز وجل وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ
فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ
جَزَاءُ الْكَافِرِينَ و کارزار مکنید
با ایشان نزد مسجد حرام یعنی در حرم تا ایشان با شما کارزار نکنند و اگر
کارزار کنند ایشان با شما در حرم بکشید مر ایشان را یعنی تا ابتدا از ایشان باشد
همچنین است پاداش کافران و کفر را فتنه گفت از برای انک کفر هلاک
کننده است چون فتنه والثقف الوجود والاخذ و رجل ثقف
لقف ای حافظ و هذه الآية ناسخة لجميع الآيات التي وردت
بالاعراض عن مقاتلة الكفار و قيل انها ناسخة للاولى
قوله عز وجل فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ

رَحِيمٌ اگر باز باشند از کفر و کارزار کردن هر آینه خدای عز وجل
آمرزگار است مر آن گذشته‌ها را ایشان را و بخشاینده است بر ایشان قرائتها
قرا حمزة والكسائي وَلَا تَقْتُلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يَقْتُلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَتَلُوكُمْ
فَاقْتُلُوهُمْ بغير الالف في الثلاثة من القتل يعني قتلوا بعضكم والباقون
بالالف من القتال فالجميع من القتال قوله عز وجل وَقَاتِلُوهُمْ
حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ
لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى
الظَّالِمِينَ و کارزار کنید با ایشان تا نباشد
در زمین یعنی نماند فتنه و مراد ازین کفر است و باشد دین مر
خدای را عز وجل پس اگر باز باشند کارزار شما نیست از حد در گذشتن
یعنی کشتن در حرم و ماه حرام مگر بر ستمکاران که ابتدا کنند بقتال
شما نشاه مفسران عبد الله عباس گفت رضی الله عنهما پس در سال دیگر سه روز
مکه را خالی کردند تا مصطفی صلی الله علیه وسلم و یاران او طواف
کردند و قربان کردند و سه روز بودند بقول دیگر این آیت
ناسخ است مر آن آیت را که وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و این
فرمان است بر سبیل عموم و بمدینه باز گشتند و آن بر سبیل خصوص
قوله عز وجل الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ
وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَى
عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى
عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ
الْمُتَّقِينَ سبب نزول این آیت آن بود که رسول علیه السلم

در ماه حرام خواست که بمکه درآید در عام حدیبیه مشرکان مکه منع کردند
چون سال دیگر بیامد و بمکه درآمد و عمره را قضا کرد حق تعالی این آیت
فرستاد و گفت که آن ماه حرام که بمکه درآمدی قضاء عمره را بماه حرامی
که ترا باز گردانیدند یعنی این ماه حرام بدل آن ماه حرام است و حرمتها
برابر شد یعنی قصاص کرده شد ماه حرام و آن ذوالقعده بود
بماه ذوالقعده بادینه بقولی دیگر اهل جاهلیت هر ماه حرام
بزرگی داشتند و در وی قتال نکردند چون اسلام ظاهر شد اهل اسلام
ماه حرام را نیز حرمت داشتند و قتال نکردند تا کافران مر مسلمانان
را غارت کردند در ماه حرام حق تعالی فرمود مر مسلمانان را ابتدا قتال
با کافران در ماه حرام و آن حکم منسوخ کرد و معنای این آیت چنان باشد
که قتال در این ماه حرام از شما قصاص است بقتالی که آمد از کافران در ماه
حرام گذشته و مراد از حرمات حرمت ماه است چنان باشد که قتال
در این ماه حرام است و دیگر حرمت حرم و حرمت شهر مکه و معناء
فمن اعتدی و هر که از حد در گذرد بر شما شما نیز از حد در گذرید برو ی
مانند آن که وی از گذشت بر شما یعنی جزای تعدی وی بوی برسانید
و جزای عمل را بنام او خوانند چنانک فرمود وجزاء سیئة سیئة
مثلها و جای دیگر فرمود و مکروا و مکر الله والله خیر الما
کرین و معناء واتقوا الله و بترسید از خدای تعالی و بدانید
که خدای تعالی با ترسکاران است یعنی در نصرت بر دشمنان قوله
عز و جل وانفقوا فی سبیل الله و لا
تلقوا بایدیکم الی التهلکة واحسنوا

ان الله

ان الله یحب المحسنین و نفقه کنید در طاعت خدای
عز و جل و میفکنید خویشتن را در هلاکت یعنی بازمباشید از نفقه
کردن در جهاد و نیکویی کنید که خدای عز و جل دوست دارد نیکویی
کنندگان را سبب نزول این آیت آن بود که جماعتی از اعراب
که حاضران مدینه بودند چون فرمان آمد به بیرون شدن بمکه از
بهر حج را ایشان گفتند ما ساختگی نداریم و ما را کسی طعام ندهد این آیت
بیامد و نفقه کردن و ساختگی کردن ایشان بر خود و توانگران را
بقولی دیگر نفقه کنید بر درویشان و صدقه کنید و خود را هلاک
مکنید ببخیلی بقولی دیگر صدقه کنید که در وی زندگی شماست
و برکه عمر شما و قیل فی قوله ولا تلقوا بایدیکم
الی التهلکة و هو ما اذا اذنب و قنط عن رحمة
الله فیهلك والاحسان ضد الاساءة و معنی آنست که کسی گناه کند
و از رحمت خدای تعالی نومید شود تا هلاک شود یا آنک کافر شود
که او را کافر گفت که انه لا ییأس من روح الله
الا القوم الکافرون و جای دیگر فرمود
لا تقنطوا من رحمة الله الآیة و روا باشد که کسی این آیت
حمل کند بر آن کسی که خود را تنها در صف کافران افکند تا شهید
گردد و یا کلمه حق گوید مر ظالمی را تا کشته شود لقوله علیه السلام
سید الشهداء حمزة و رجل تکلم بکلمة حق عند سلطان
جایر فقتله و امام محمد حسن شیبانی رحمه الله در سیر کبیر آورده
که اگر مردی مسلمان حمله کند بر هزار کافر روا دان بنا بر زیان و منفعت

مسلمانان است روا باشد واگر چه یقین است هلاک شدن او قوله عز وجل
وأتموا الحج والعمرة لله وتمام کنید حج وعمره مر خدای را
عز وجل ابن عباس گفت اتمام حج بتقضای آخر افعال اوست واتمام عمره تا بخانه
است امیر المؤمنین علی و عبد الله مسعود رضی الله عنهما گفتند تمامی حج و عمره
آنست که احرام بسته شود از دویرهٔ اهل وبقول دیگر اتمام حج و عمره
در نفقهٔ حلال است وباز بودن از محظورات حج وآوردن بهمه مشروعات
حج مقاتل گفت اتمام حج احرام است از مواقیت بقول دیگر تمامی حج احرام است
از میقات است و وقوف بعرفات وطواف زیارت وتمامی عمره طواف است
وسعی و آن قصه چنان بود که قریش بموقف عرفات بایستادندی و گفتندی
که آن بیرون حرم است و اوس و خزرج سعی با نیاوردندی بفرمود ایشان را
بتمام کردن آن افعال مر تمامی حج و عمره را و بعضی گفته اند که عمره فریضه
شد چون حج واین قول شافعی است و بمذهب علما ما رحمهم الله واجب
چون وتر واضحی کما قال علیه السلام الحج مکتوب والعمرة تطوع
و بعضی از علما گفته اند که عمره تطوع است باین خبر قوله عز وجل
فإن أحصرتم فما استيسر
من الهدي ولا تحلقوا رءوسكم
حتى يبلغ الهدي محله واگر باز داشته شوید از رسیدن
بمناسک حج بسبب دشمنی یا بیماری آنچه آسان تر آید از هدی فرستید
بحرم که نام هدی بر اشتر و گاو و گوسفند افتد هر چه آسان تر آید
فرستید و فرمایید تا بمنحره بسمل کنند تا حل ثابت شود و از احرام
بیرون آید پس سال دیگر قضا کند و سرها را مسترید تا نرسد آن هدی

بمحل خویش یعنی حلال نگردید تا هدی بمحل خود نرسد و بسمل نکنند قوله عز وجل
فمن كان منكم مريضا أو به أذى من رأسه ففدية
من صيام أو صدقة أو نسك هر که باشد از شما بیمار یعنی از محرمان
از محصر و غیر محصر و نتواند که شرایط حج را اقامت کند و خواهد که باز گردد یا حلال شود
پیش از محل یا باشد در سر او شپش که می بخاند ورا و خواهد که موی را بسترد
بروی است فدا دادن آن روزها و آن سه روز است یا صدقه و آن شش درویش را
طعام دادن است هر درویشی را نیم صاع از گندم یا صاعی از جو یا گوسفندی که
بسمل کنند در حرم و این آیت در شان کعب بن عجره آمد اذ مر رسول الله صلی الله علیه
وسلم وكانت القمل تتهافت على رأسه فقال أتؤذيك هوام رأسك يا كعب
قال نعم فنزلت هذه الآية و آن قصه چنان بود که وی در احرام بود رسول صلی الله علیه وسلم
ورا دید که شپش از سر او فرو می آمد بروی گفت یا کعب اتؤذیک هوام راسک گفت نعم
گفت سه روز روزه دار یا شش مسکین را طعام ده چنانکه یاد کردیم قوله عز وجل
فإذا أمنتم فمن تمتع بالعمرة إلى الحج فما استيسر من الهدي
چون ایمن شوید از دشمن یا بهتر شوید از بیماری قضا کنید آنچه بر شماست از حج
و عمره پس هر که تمتع کند یعنی هر که برخوردار جوید بعمره یعنی تا گزاردن حج آنچه
آسان تر باشد از هدی بروی است یعنی هر که عمره بیارد در اشهر حج و بمکه مقیم
گردد تا وقت حج بیاید و هم درین سفر حج بیارد او متمتع باشد بروی هدی واجب آید
ابو هریره و سلمان فارسی و عیاض بن ساریه رضی الله عنهم گفتند یا رسول ما هدی نیابیم
و ما متمتعانیم این آیت بیامد قوله عز وجل فمن لم يجد فصيام ثلاثة أيام في
الحج وسبعة إذا رجعتم تلك عشرة كاملة و هر که نیابد هدی را یعنی
قدرت ندارد بر هدی و بر بهای او بروی است روزه داشتن سه روز در حج یعنی روزه دارد
سه روز پیش از ایام نحر و فاضلتر آن روزه داشتن است در روز هفتم و هشتم و نهم از ذی الحجه
واگر فوت شود تا ایام نحر روا باید نزد یک علما ما حلال نشود مگر بهدی و معنی قوله في الحج أي
في إحرام الحج وقيل في أشهر الحج و معنی قوله وسبعة إذا رجعتم إلى أهله یعنی چون بخانهای خود
باز گردید آن هفت روز دیگر روزه دارید بقولی دیگر چون از منا باز گردید بقول دیگر چون

از گزاردن افعال حج فارغ شوید آنست ده روز تمام مر هدی را یعنی مکان هدی قبله تلک عشرة کاملة قوله عز و
ذلک لمن لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام واتقوا الله واعلموا ان الله شدید
العقاب آن تمتع مر کسی است که نباشد اهل او از باشندگان مسجد حرام یعنی از مکه نباشد که اگر از
باشد هدی بروی واجب نباشد و روزه نی و بترسید از خدای تعالی و بدانید که خدای تو سخت عقوبت کنند
مخالف فرمان خود را و محرم چهار است مفرد حج و مفرد بعمره و قارن و متمتع محرم بحج آن بود که احرام گیرد بحج و بعمره
نی و محرم بعمره همچنین باشد و قارن آنکه احرام گیرد بحج و عمره و متمتع آنکه عمره بیارد در ماههای حرام و
بیابد تا حج بکند و از این چهار گروه هدی بر قارن و متمتع واجب آید و بر آن دو دیگر نی قوله عز و جل
الحج اشهر معلومات حج ماههاییست دانسته و آن شوال است و ذو القعده و عشر من ذی
الحجه تا احرام پیش از شوال مکروه باشد بقول دیگر الحج فی اشهر معلومات قوله عز و جل
فمن فرض فیهن الحج فلا رفث ولا فسوق ولا جدال فی الحج
پس هر که واجب کند اندرین ماهها حج را بر خود بلبیک گفتن صحبت نشاید
کردن با زنان خویش و سخن فحش نشاید گفتن با مردمان و معصیت و خصومت
نشاید کردن در ایام حج این خبرات بمعنی نهی والرفث ما بینا والفسوق
محظورات الاحرام بقول شاه مفسران عبد الله عباس همه معصیتها را
متناولست والجدال هی الخصومة وهی ان تجادل انسانا حتی تغضبه بقول دیگر
مگر قریش بمزدلفه موقف ساختند و اهل یمن و ربیعه بعرفات موقف ساختند
هر فریقی با یکدیگر خصومت کردندی این آیت بیامد که در حج صحبت مکنید و معصیت
مکنید و خصومت مکنید وقیل لا جماع ولا سباب ولا مراء فی الحج قوله عز و جل
وما تفعلوا من خیر یعلمه الله وتزودوا فان خیر الزاد التقوی
واتقون یا اولی الالباب و الخ بکنید از نیکی از اسباب حج بداند خدای عز و جل
مر آن را و توشه بردارید یعنی در راه حج عیال مردمان مشوید این آیت در شان قومی که
بی زاد بحج رفتند و خود را متوکل نام کردند بقول دیگر توشه بردارید تا امت را
از طاعت چنانک توشه بردارید سفر دنیا را از طعام بقول دیگر بعضی از مردم
بی توشه بیرون آمدندی بحج و رنج دیدندی مسلمانان از ایشان آیت آمد که وتزودوا
و توشه بردارید تا خلق را مرنجانید بقول دیگر توشه بردارید ای خردمندان و بترسید از من

خدای که بهترین توشها ترسکاری است و روا باشد که مراد ازین زاد دنیا و آخرت است
که نجات از هر دو باشد و این آیت رد است بر کاهلانی که خود را عیال دیگران سازند
و کسب نکنند و گویند ما متوکلانیم بقول دیگر زاد بردارید از پرهیزکاری که بهترین
زادها پرهیزکاریست مر راه حج را و راه عقبی را و بترسید از من خدای ای خردمندان
قوله عز و جل لیس علیکم جناح ان تبتغوا فضلا من ربکم
سبب نزول آیت آن بود که مر رسول را علیه السلام سوال کردند که ما جماعتیم که
اشتر بکرا میدهیم و حج می گزاریم ما را می گویند شما را ثواب حج نیست رسول علیه السلام گفت
الستم تحرمون وتلبون وتقفون وترمون فقالوا نعم فقال علیه السلام انتم حجاج یعنی
رسول گفت علیه السلام او شما احرام می بندید و تلبیه می گویید و وقوف می آرید و رمی
جمار می کنید گفتند بلی یا رسول الله رسول گفت علیه السلام شما حاجیید ومعناها
نیست بر شما بزه که بجویید فزونی و سودی از خدای شما و آن قصه چنان بود که چون
احرام بستندی بازرگانی کردندی و روزی طلب کردندی تا آن گاه که از حرم
بیرون نیامدندی آیت آمد که لیس علیکم جناح الایه وسئل عبد الله بن عمر رضی الله
عنهما عن هذا فاجاب مثل هذا وقال سئل رسول الله علیه السلام عن هذا فنزلت هذه
الایة ورخص لهم فی ذلک یعنی مر عبد الله عمر را سوال کردند همین جواب داد و چنین
گفت که رسول را علیه السلام سوال کردند ازین این آیت آمد که نیست بر شما بزه و تنگی که بجویید
سودی و روزی از خدای تان یعنی بسبب تجارت و کرا دادن و غیر آن قوله عز و جل
فاذا افضتم من عرفات فاذکروا الله عند المشعر الحرام و چون باز گردید
از عرفات یاد کنید مر خدای را بنزد مشعر حرام و آن کوهیست بنزد مزدلفه که مردمان
آنجا وقوف مزدلفه آرند خدای را عز و جل یاد کنند بدعا و ذکر بقول دیگر مراد ازین
ذکر گزاردن نماز شام و خفتن است بمزدلفه قوله عز و جل واذکروه کما
هدیکم وان کنتم من قبله لمن الضالین و چون باز گردید
از عرفات یاد کنید مر خدای را عز و جل چنانک راه نمود شما را با یمان و حج و غیر آن و اگر چه
شما بودید بیش از آن از گم بودگان یعنی ندانستید حج را و ایمان را که خدای تعالی
هدایة دادتان و ایمان کرامت کرد و باین حقایق و شرایع و وقوف داد شکر این نعمتها

بگزارید وچون نماز بجای آرید وبعضی گفته‌اند که مراد از ذکر گزاردن نماز شام ونماز
خفتن است بمزدلفه ومراد از ذکر دوم آن اذکار مشروع است که در موقف مزدلفه
گویند والافاضة هی الدفع بالکثیرة قوله عز وجل ثم افیضوا من حیث
افاض الناس واستغفروا الله ان الله غفور رحیم پس باز گردید انجا
باز گردند مردمان وآمرزش خواهید از خدای تعالی که هر اینه خدای عز وجل آمرزگار
است وبخشاینده است ومراد از این مردمان ابراهیم خلیل است علیه السلام ومراد
از باز گشتن از مزدلفه است وبیشتر مفسران چنین میگویند که مراد از خطاب
ثم افیضوا مر قریش راست زیرا که حمس از حرم بیرون نمی آمدند وبمزدلفه می ایستادند
ومی گفتند ما خاصگان خداییم واهل خانهٔ وییم از حرم بیرون نمی آییم وهم اینجا
می آییم ما کجا رویم این آیت بیامد وفرمود مر ایشانرا به بیرون شدن بعرفات چنانک
مردمان دیگر بیرون می شدند بقول دیگر ناس اهل یمن اند واهل آفاق که بعرفات
می ایستند قوله عز وجل فاذا قضیتم مناسککم فاذکروا الله کذکرکم
آباءکم او اشد ذکرا چون بگزارید ارکان حج را
یاد کنید مر خدای را عز وجل چون یاد کردن شما پدران تان را یا بیشتر وسخت‌تر ونیکوتر
یاد کردن وآن قصه چنان بود که ایشان بایستادندی بعد از فارغ شدن از مناسک
حج در روز نحر در میان مسجدی که بمنا است ومیان جبل الرحمه وشعرها می گفتندی
در ثنای پدران خود وفخر می کردندی بفضیلت ونسبت خود بپدران این آیت بیامد
وازان نهی کرد ایشانرا وبذکر خود فرمود بقول دیگر معنی قوله فاذا قضیتم ای
اذا اردتم مناسککم فاذکروا الله بالاذکار المنسوبة فی ارکان الحج بقول دیگر
یاد کنید خدای را عز وجل بوحدانیت چنانک یاد میکنید پدران خود را که رضا ندهید که
پدری شمارا دو باشد همچنین روا مدارید که خدای را شریک گویید بقول عطا
مراد ازین گفتار کودکانست که اول بسخن گفتن در آیند گویند آبه یعنی یا با شما نیز در
هر کاری مر خدای را یاد کنید پیوسته چنانک کودک مر پدر را بلکه بیشتر که خدای را
عز وجل بر تو منت بیش ازان است که پدر ومادر را که اگر ایشان در حق تو نیکویی کنند
از دادهٔ من کنند قوله عز وجل فمن الناس من یقول ربنا آتنا

فی الدنیا وماله فی الاخرة من خلاق واز مردمان کسی است که می گوید
ای خدای ما بده مارا در دنیا مال ونباشد مرویرا دران جهان هیچ بهره یعنی
از ثواب بهشت این آیت در شان مشرکان قریش آمد که می گفتند ای
خدای ما بده مارا اشتران وگوسفندان وسیم وزر وهیچ آمرزش وبهشت نخواستندی
وان قیامت نترسیدندی مر ایشانرا نکوهید واین آیت بیامد پس حق تعالی مومنانرا
بستود وگفت قوله عز وجل ومنهم من یقول ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و
فی الاخرة حسنة وقنا عذاب النار واز ایشان کسی است که می گوید ای
خدای ما بده مارا درین جهان نیکویی ودران جهان نیکویی ونگاه دار مارا از عذاب
آتش مجاهد گفت الحسنة فی الدنیا هی النعمة وفی الاخرة المغفرة والجنة وارادة
نعمة الدارین وان یحفظه من النار قال الحسن البصری الحسنة فی الدنیا العلم
والعبادة وفی العقبی هی الجنة یعنی حسن بصری گفت حسنه در دنیا علم وعبادت است
ودر عقبی جنة است بقول دیگر در دنیا مغفرتست وشهادت وغنیمت است ودر عقبی نعمت
وجنت است بقول دیگر در دنیا همه نیکوییهاست از صحت وتوفیق وطاعت وروزی
حلال وعلم وعمل در آید ودران جهان همه نیکویی چون رحمت وشفاعت وحساب آسان
ودر آمدن جنت وغیران بقول دیگر در دنیا عافیت است ودر عقبی رویت وجنت است
وروی ان رجلا قال اللهم ما کنت معاقبنی به فی الاخرة فعجله فی الدنیا فاضنی الرجل
حتی صار کالفرخ فقال علیه السلام انک ضعیف لا تستطیع عقوبة الله تعالی و
لکن قل اللهم ربنا آتنا فی الدنیا حسنة الی الاخرة والاصل فی قوله قنا اوقنا فسقطت
الالف والواو کما سقطت من یقی للتخفیف قوله عز وجل اولئک لهم نصیب
مما کسبوا والله سریع الحساب ایشانند که مر ایشانراست بهره از انچ کردند و
خدای عز وجل زود شمار کننده است یعنی از کسانی را که دنیا وآخرت خواهند مر ایشانراست
بهره از ثواب انچ کردند واین دلیل است بر اجابت دعاء ایشان که رسول گفت علیه السلام لیبلغن
اقوام من امتی منازلهم فی الجنة لم یصبهم من بلوی الدنیا شیء کانوا یسألون الله تعالی
العافیة فی الدنیا والاخرة یقولون ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الاخرة حسنة
وقنا عذاب النار قوله عز وجل واذکروا الله فی ایام معدودات

ی تعالی را

ویاد کنید مر خدای را در روزهای شمرده شده مفسران عبدالله عباس گفت وجماعتی دیگر
که ایام معلومات عشر ذی الحجه است وایام معدودات ایام تشریق است واین قول ابو حنیفه
رحمه الله وعن ابی یوسف رحمه الله الایام المعلومات ایام النحر والمعدودات ایام التشریق
بقول دیگر معدودات ایام عشر است ومعلومات ایام نحر است و قول اول درست است
ومراد ازین ذکر لبیک گفتن است یا ذکر خدای تعالی بر زبان راندن در حالت
رمی جمار یعنی سنگ انداختن در ایام منا بقول دیگر مراد از ان تکبیر است
از پس نمازهای فریضه قوله عز وجل فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه ومن
تأخر فلا اثم علیه لمن اتقی واتقوا الله واعلموا انکم الیه تحشرون
وهرکه بشتابد در دو روز نیست بزه بروی یعنی بشتابد از بعد دو روز که سنگ
انداخته باشد وروز سیم بیرون نشود وبازگردد بروی بزه نیست وهرکه تاخیر کند
تا آخر سه روز مقام کند تا سنگها بیندازد بزه نیست بروی مگر ان کسی که بپرهیزد
از محظورات حج وبترسید از خدای عز وجل وبدانید که شما بوی بازگردانیده شوید یعنی
حشر شما فردا بجزای او خواهد بود والحشر الجمع فی مکان واحد وروزهایی راکه در حج
نامی باشد شش روز است منها الترویة وهو الثامن من ذی الحجة واین روز را ترویة
از بهر ان گویند که خلیل الله علیه السلم دران شب خواب دید بسمل کردن پسر را آن روز را
می گردانید وتامل می کرد دران خواب وقیل انما سمی ترویة لانه رای آدم فیها
حواء اشتق من الرؤیة وقیل مشتق من الری لانه یوم یروی الحاجون دوابهم فیه
والثانی یوم عرفة وهو الیوم التاسع سمی به لان ابراهیم علیه السلم عرف فیه حقیقة الرؤیا
وقیل لان آدم عرف فیه حواء والثالث یوم النحر وهو الیوم العاشر فسمی به لنحر
الهدایا والضحایا فیه والرابع یوم القر وهو یوم الحادی عشر سمی به لقرار الناس بمنا
والخامس یوم النفر وهو الثانی عشر سمی به لانهم ینفرون من منا الی مکة والسادس
یوم الصدر وهو الثالث عشر سمی به لانهم یصدرون الی اهالیهم قوله عز وجل
ومن الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا ویشهد الله
علی ما فی قلبه وهو الد الخصام این آیت در شان اخنس بن شریق
آمده است که وی مردی بود شیرین سخن ونیکو منظر وخوب صورت بد سیرت کافر دل

سوگند بدروغ خورنده وسخت خصومت کننده بر باطل وسیهنده ومنافق روی هر وقتی که
بمجلس رسالت محمد درآمدی وگفتی که آمدم تا اسلام آرم وسوگند می خوردی که
من ترا دوست میدارم وزبان بفضل وفضل او گردان کردی ورسول علیه السلم مر او را
نزدیک خود نشاندی چون از پیش محمد بیرون آمدی فساد کردی در زمین وقت
بودی که کشت مردمان را بسوختی ودر از گوشی بدیدی او را پی کردی وقتی خرمنی را
آتش نهاد ومردمان را در فتنه افکند این آیت در مذمت او بیامد ومعنای وی آنست که
گفت ای محمد از مردمان کسیست که خوش می آید ترا گفتار او در زندگانی این جهان وگواه
میکند خدای را بر آنچه در دل وی است یعنی سوگند خورد که دل او با زبان او برابر است
در ایمان واو سخت خصومت کننده است بباطل قوله عز وجل واذا تولی سعی فی الارض
لیفسد فیها ویهلک الحرث والنسل والله لا یحب الفساد وچون روی
بگرداند از نزد تو ای محمد برود در زمین وبشتابد تا فساد کند در زمین وهلاک کند کشت مردمان را
وبریده کرداند نسل ستوران را وخدای تعالی دوست ندارد فساد را یعنی تبسنده فساد
ومعصیت را قول دیگر بترسانیدی مردمان را تا بگریختندی از مواضع خود تا خراب
گشتی ضیعتها ومهمل بماندی زراعتها وبریده گشتی نسل ستوران قوله عز وجل واذا قیل
له اتق الله اخذته العزة بالاثم فحسبه جهنم ولبئس المهاد وچون گویند مر او را
که بترس از خدای تعالی یعنی فساد مکن بگیرد ورا ستیزه ببزه یعنی ظهرت له الانفة
والحمیة بسبب الاثم الذی فیه والکفر فی قلبه وقال المنلی یقال له اتق الله خدای تعالی گفت
بس است ورا دوزخ جزای او وبد قرار جایی که دوزخ است مرکافرانرا در آثار آمده است که
جهودی بدر سرای هارون الرشید آمد انا لله برهانه بحاجتی چون هارون الرشید
بر اسب نشست پیش او دوید وگفت اتق الله یا امیر المؤمنین هارون الرشید در حال
از اسب فرود آمد وسر بسجده نهاد چون از سجده بر آمد وحاجت جهود روا کرد
هارون الرشید را گفتند از بهر جهودی چرا فرود آمدی هارون الرشید گفت چون گفت
اتق الله مرا قصه اخنس یاد آمد قوله عز وجل ومن الناس من یشری
نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد واز مردمان
کسی است که می فروشد تن خود را از بهر جستن خشنودی خدای را وخدای رحیم است

برندکان خود این آیت درشان صهیب بن سنان رومی وبلال حبشی وخبّ
بن الارت وخُبَیب وعمار یاسر وپدر او یاسر ومادر او سُمَیّه وغیر ایشان
آمد رضی الله عنهم که بعد از هجرت مصطفی صلی الله علیه وسلم بیرون آمدند از
مکه وخان ومان را بگذاشتند وحضرت رسول را علیه السلم اختیار کردند کافران مکه
مرایشان را درعقب رفتند وهمه را بگرفتند اما صهیب رضی الله عنه بکناره باز شد
وگفت من پیر شده ام واز شهر شما نیستم جه زیان دارد شما را اگر من با محمد
باشم واگر با شما باشم شما را از من قوتی نباشد مالی که دارم بشما دهم وخود را از شما عمال خود
بخرم دست از من بدارید واگر نی شما میدانید که هر تیری که از کمان من جدا شود مراد مرا
خلاف نکند کافران مال وی را بگرفتند ودست از وی بداشتند تا او بمدینه درآمد پیش
از آنک او بمدینه رسیدی این آیت بیامد ابوبکر صدیق رضی الله عنه بپیشواز باز آمد وگفت سود
کردی درین بیع وبازرگانی که کردی صهیب گفت یا ابابکر تو سود کردی پس او را خبر داد
بآمدن این آیت درشان او واما عمار یاسر کلمه کفر گفت بزبان ومر رسول را علیه السلم بد
یاد کرد پس فرصت نگاه داشت وبگریخت ودلش بر ایمان وتوحید ثابت بود جون بمدینه
آمد بنزد رسول علیه السلم درآمد وازانج گفته بود خبر داد این آیت بیامد قوله تعالی الا من
اکره وقلبه مطمئن بالایمان فقال علیه السلم کیف وجدت قلبك فقال عمار وثابتا
بالایمان فقال علیه السلم فان عادوا فعد واما یاسر وسمیة قتلا وهما اول
الاسلام فقال علیه السلم اصبروا یا آل یاسر فان موعدکم الجنة وروی عن عمر
وعلی رضی الله عنهما هو الرجل الذی یأمر بالمعروف وینهی عن المنکر فیقتل این آیت درشان
او آمد والله اعلم واما خُبَیب را روزی چند باز داشتند وهر روز می رنجانیدند تا مگر
از دین برگردد برنگشت داری نصب کردند بر سر چهار سوکاه مکه ومر او را باستخفاف
بیرون آوردند وبقتل وبضرب وبصلب تهدید کردند تا کلمه کفر گوید نگفت جون
به بالای دارش برآوردند اشتیاق جمال محمدی از وی گرد دل او شعله زدن گرفت
فندیاز را بعرش فرستاد دانای سرایر وضمایر وبینا بواطن وظواهر بدانست
جبرئیل را علیه السلم فرستاد تا آن خبر را به سید المرسلین رساند ومصطفی
صلی الله علیه وسلم از دهشت آن بتحیر بمسجد می رفت وبحجره باز می آمد حجابها دور

جهان آرای

از پیش برداشته شد ومسافت بعد بریده گشت تا خُبَیب از بالای دار آن جمال
مبارک محمدی را دید ومهتر عالم از جدّ یثرب مر خُبَیب را بر سر دار بدید خُبَیب
با جشم گریان سلام به مهتر عالم رسانید ومصطفی صلی الله علیه وسلم جواب آن سلام
وبشارت بنزل دار السلام بوی رسانید قوله عز وجل یا ایها الذین آمنوا ادخلوا
فی السلم کافة ولا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدوّ
مبین این آیت درشان عبد الله سلام ویاران او آمد که جون اسلام آوردند خواستند
که شریعت مصطفی را صلی الله علیه وسلم وشریعت موسی کلیم را علیه السلم اقامت کنند از تعظیم روز شنبه
وکراهیت گوشت اشتر وشیر او وغیر آن واز رسول صلی الله علیه وسلم درخواست میکردند
که ما را بگذار تا شریعت موسی را اقامت کنیم این آیت بیامد که ای مؤمنان درآیید در
اسلام همه یعنی ای مؤمنان اهل کتاب بشرایع دین محمد درآیید وشریعتها دیگر را
بگذارید ومتابعت مکنید آثارها دیو را در اقامت احکام توریت که منسوخ شده است
که دیو مر شما را دشمن است ظاهر وکافة مشتق است از کف وهو المنع یعنی یمنع من
التفرق ونصبت علی الحال وروا باشد که این کافة بشریعت باز گردد یعنی همه احکام این شریعت
کار کنید وروا باشد که بمؤمنان باز گردد یعنی ای همه مؤمنان اهل کتاب درآیید همه در
اسلام وروا باشد که این خطاب مر مطلق مؤمنان را باشد یعنی بطاعت خدای تعالی
درآیید جنانک صهیب کرد ومتابعت مکنید وسوسهها دیو را جنانک فعل اخنس
بن شریق بود لعنه الله وقول دیگر درشان منافقان آمد یعنی ای مؤمنان که بزبان
ایمان آورده اید بظاهر وباطن ایمان آرید بقول دیگر این فرمان است
مر مؤمنان را بثبات بر ایمان قراءتها قرأ ابو عمرو وابن عامر وحمزة وعاصم
فی السلم بکسر السین والباقون بالفتح وکلاهما واحد وقیل بالکسر الاسلام وبالفتح الصلح
قوله عز وجل فان زللتم من بعد ما جاءتکم البینات فاعلموا ان الله عزیز
حکیم پس اگر بلغزید از پس آنک بیاید بشما حجتها پیدا بقول دیگر اگر میل کنید
باحکام توریت از پس آنک بشما آمد آیتها قرآن بدانید که خدای تعالی انتقام خواهنده
که هیچ کس وی را عاجز نکند واستوار کار است وصواب گفتار این وعیدات ایشان راست که
احکام توریت را بگذارند وباحکام قرآن واسلام عمل کنند قوله عز وجل

یثرب

هل ينظرون الا ان يأتيهم الله في ظلل من الغمام والملائكة وقضي الامر منتظر نمی باشند این کافران مگر که بیاید فرمان خدای عزوجل و عذاب او
وفرشتگان در پارهها ابر وتاکید این درحرف عبدالله مسعود است رضی الله عنه
ان يأتيهم الله والملائكة في ظلل من الغمام بقول دیگر منتظر نمی باشند مگر که بیاید
مر ایشانرا عذاب خدای عزوجل در پارهها ابر و فرشتگان که موکلان عذاب
باشند در قیامت بقول دیگر مراد ازین وقت مرگ است که فرمان خدای تعالی بیاید
وفرشتگان از بهر قبض جان بیایند ومعنی ظلل من الغمام پارههاء ابر وقضي الامر
وگزارده شود کار یعنی بایشان رسد آنچ وعده کرده شده است از عذاب و فارغ شوند
فرشتگان از کار ایشان بقول دیگر رانده شد حکم خدای تعالی بدر آوردن هر دو فریق
یکی را به بهشت و یکی را در دوزخ وبفرمان خدای است بازگشت همه کارها بقول دیگر بجزاء
خدای است عزوجل بازگشت همه خلقان قوله عزوجل والى الله ترجع الامور وبجزای
خدای است بازگشت همه کارها وآمدن وشدن در صفات خدای تعالی روا نباشند
چنانک ابراهیم خلیل علیه السلام گفت لا احب الافلين لكن المراد منه الا ان يأتيهم
الله بظلل من الغمام فيها عذاب لان انزال العذاب على وجه التهويل يكون اكثر
هولا وقيل يفعل بهم فعلا يسمى اتيانا وبعضی گفته اند که مکتومی است که تفسیر
نشاید گفتن قراتها قرأ حمزة والكسائي وابن عامر ترجع بفتح التاء وكسر الجيم
والباقون بالرفع وفتح الجيم وقرئ الملائكة بالكسر وقيل الظلل
ما استظل بها وهو جمع الظلة وايضا الطاق والسترة قوله عزوجل
سل بني اسرائيل كم اتيناهم من اية بينة ومن يبدل نعمة الله من بعد
ما جاءته فان الله شديد العقاب بپرس از فرزندان یعقوب که چند دادیم مرایشانرا
از نشانیها پیدا از معجزات چون انفلاق بحر وانشقاق حجر ومن وسلوی وغیر آن
ونگرویدند چون اهل مکه وهر که نگرداند نعمت خدایرا از پس آنک بیامد بوی یعنی دین
خدایرا نگرداند بقول دیگر هر که نگرداند حجت خدایرا بر صدق نبوت محمد صلی الله علیه وسلم
بقول دیگر ومن يبدل نعمة الله بترك الشكر هر آینه خدای عزوجل سخت عقوبت کننده است قوله عزوجل
زين للذين كفروا الحيوة الدنيا ويسخرون من الذين آمنوا آراسته شد مر کافرانرا

دنیا یعنی خدای تعالی بیاراست از بهر ابتلا را بقول دیگر ابلیس بیاراست
آن کسانی که کافر شدند زندگانی این جهان را برایشان وافسوس می کنند از آن کسانی که
گرویده اند بخدای تعالی و رسول او این آیت در شان ابوجهل و یاران او آمد لعنهم الله
از رؤسای قریش بودند که بخندیدند بر عبدالله مسعود و عمار و خباب و غیر ایشان
از درویشان صحابه رضی الله عنهم بقول دیگر در حق منافقان آمد که مسلمانانرا
افسوس می کردند قوله عزوجل والذين اتقوا فوقهم يوم القيامة والله يرزق
من يشاء بغير حساب وآن کسانی که از کفر پرهیز کردند بزبر ایشان باشند
در ثواب و بهشت و درجات در روز قیامت و خدای تعالی روزی دهد آنراکه خواهد
بیشمار یعنی مر ثواب او را شمار نباشد قوله عزوجل كان الناس امة واحدة
بودند مردمان یک گروه یعنی از روزگار آدم صفی تا روزگار نوح نبی علیهما السلام همه
مسلمان بودند واحکام هیچ گونه مختلف نشده بود بقول دیگر در روزگار ابراهیم خلیل
علیه السلام بقول دیگر اهل کشتی نوح نبی علیه السلام بر یک ملت بودند و همه مسلمان بودند
بقول ابی کعب رضی الله عنه یک گروه بودند که بر آدم صفی علیه السلام عرضه کرده شدند در روزگار
میثاق نشاه مفسران عبدالله عباس گفت در روزگار نوح نبی همه کافر بودند قال
ابوسعید الانماری رضی الله عنه وكانوا امة واحدة على الضلالة في زمن
محمد علیه السلام قوله عزوجل فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين وانزل
معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه پس
فرستاد خدای عزوجل پیغامبران را مژده دهنده و بیم کننده و فرستاد بایشان کتابرا
براستی تا حکم کنند میان مردمان در آنچ اختلاف کنند در وی از کار دین یعنی بکتاب
حکم کنند قيل ليحكم كل نبي بين قومه فيما تشاجروا فيه اي تخالفوا فيه وقيل
المراد ههنا من الانبياء محمد علیه السلام ذکره بلفظ الجمع تشريفا له بينهم وقيل ليحكم الله
تعالى فيما بين الناس فيما تخالفوا فيه قوله عزوجل وما اختلف فيه الا
الذين اوتوه من بعد ما جاءتهم البينات بغيا بينهم واختلاف نکردند
در وی یعنی در کتاب و همان توریت است بقول دیگر اختلاف نکردند در کار دین و در
محمد علیه السلام مگر آن کسانی که داده شدند کتاب را از بعد آنک بیامد ایشانرا آیتها

ظاهر و دلالات شاهر بر نبوت بر رسالت محمد بنوت محمد علیه السلام انحسدی که در ان
ایشان است یعنی اختلاف نکردند مکر از حسد نصب البغی لنزع اللام یعنی للبغی والحسد
قوله عز وجل فهدی الله الذین آمنوا لما اختلفوا فیه من الحق باذنه والله یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم بس راه نمود خدای عز وجل یعنی بتوحید خود راه نمودشان
وخدای تعالی مر آن کسانی را که کرویدند مر آن را اختلاف کرده بودند دروی
از حق بفرمان خدای عز وجل یعنی بتوحید خود راه نمودشان وخدای تعالی راه
نماید مر آن را که خواهد براه راست که اهل باشد مر آن را قوله عز وجل ام حسبتم
أن تدخلوا الجنة ولما یأتکم مثل الذین خلوا من قبلکم مستهم البأساء
والضراء پنداشتید که در روید به بهشت ونیاید بشما از بلاها ومحنتها چنانک آمد بآن
کسانی که بیش از شما بودند بقول دیگر نیامد بشما صفت آن کسانی که گذشتند بیش از شما
که برسید ایشانرا سختی وتنگی از بهر دین خدای عز وجل ونصرت پیغامبران وقیل
البأساء الفقر والضراء المرض وقیل البأساء ضد النعماء والضراء ضد السراء
قوله عز وجل وزلزلوا حتی یقول الرسول والذین آمنوا معه متی نصر الله ألا
ان نصر الله قریب وجنبانیده شوند مانند پیغامبران گذشته ببلاها وترس
دشمنان تا گفتی پیغامبر هر امتی وآن کسانی که کرویده بودند بوی گفتند که کی باشد
نصرت خدای تعالی وحی آمدی بآن پیغامبر که نصرت من خدای مر شما را نزدیک است
وقیل نزلت هذه الآیة فی حرب الخندق لما اشتد الامر علی رسول الله صلی الله علیه وسلم وعلی المؤمنین
قالوا متی نصر الله لنا فوعدهم رسول الله صلی الله علیه وسلم بالنصرة فنزلت الآیة قرأتها قراءة نافع
حتی یقول برفع اللام لان حتی یدخل ما بعده کأنه قال حتی الرسول یقول والباقون
بنصبها کما قال الشاعر شعر فواعجبا حتی کلیب تسبنی کأن اباها نهشل او مجاشع
ویجوز ان یکون بمعنی الماضی وبعضی گفته اند که این پیغامبر مجاشع الیسع بود علیه السلام
کاین آیت در شأن قوم وی آمد که ایشانرا چه رنجها رسید وصبر می کردند شما
نیز صبر کنید بر رنج کافران که عاقبت نصرت یابید قوله مستهم ذکر بالتاء لتأنیث
البأساء والضراء والزلزلة التحریک بالتکرار والشدة قوله عز وجل یسألونک
ماذا ینفقون در شأن عمرو بن جموح الانصاری آمد که رسول صلی الله علیه وسلم

ترا بر صدقه دادن تحریض میکرد عمرو بن جموح سوال کرد که چه صدقه کنیم و
بر که کنیم این آیت بیامد که سوال میکنند از تو که چه نفقه کنند قوله عز وجل
قل ما أنفقتم من خیر فللوالدین والاقربین والیتامی والمساکین
وابن السبیل وما تفعلوا من خیر فان الله به علیم بگوی یا محمد الخ نفقه می
کنید وصدقه می دهید از مال مر مادر وپدر را دهید ومر خویشان نزدیک را و
یتیمانرا ودرویشانرا وراه گذریانرا بقول دیگر ابن سبیل مهمانان اند الخ کنید از
خیر در مال خود هر آینه خدای تعالی بآن داناست جزای شما بدهد لغتها ماذا
یجوز ان ذا بمعنی الذی یکون ویجوز انهما کاسم واحد یعنی ای شیء ینفقون
قال الکلبی والسدی هذه الآیة منسوخة بآیة الزکوة وقال الحسن البصری رحمه الله
انها غیر منسوخة والمراد منه صدقة التطوع قوله عز وجل کتب علیکم القتال
وهو کره لکم وعسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم وعسی ان
تحبوا شیئا وهو شر لکم والله یعلم وانتم لا تعلمون این آیت در شأن سعد بن ابی وقاص
ومقداد وغیر ایشان رضی الله عنهم آمد که چون جهاد فریضه شد سخت آمد بر ایشان
حق تعالی تطییب دل ایشانرا این آیت فرستاد وبیان کرد که مصلحت شما در آنست که
نوشته شد بر شما کارزار وآن دشوارست بر شما ومراد از آن کراهیت طبع بود نه کراهیت شرع
مه کراهیت دارید چیزیرا وآن بهتر باشد مر شما را ومگر که دوست دارید چیزیرا وآن
بدتر باشد مر شما را وخدای عز وجل می داند مصلحت شما وشما نمی دانید مصلحت خویش را
والکره والکره لغتان وکلاهما واحد وقیل الکره بنصب الکاف القهر وبالرفع المکروه
قوله عز وجل یسألونک عن الشهر الحرام قتال فیه قل قتال فیه کبیر
سبب نزول این آیت آن بود که رسول صلی الله علیه وسلم مر عبد الله جحش را که پسر عمه
او بود یعنی زینب فرستاد با هشت کس از مهاجران در ماه جمادی الآخر بیش از قتال
بدر بدو ماه وهفده روز ماه گذشته بود از هجرت ونامه نوشته ومختوم کرده بوی داد وگفت بسم
باسم الله ولا تفتحه حتی تسیر منزلین یعنی تا دو منزل نروی نامه را مگشای پس نامه را بگشای
وبر یاران خود بخوان وانچ فرموده باشم در نامه بیش بر وکسی را از یاران خود باکراه با خود
مبر عبد الله جحش رضی الله عنه همچنان کرد چون دو منزل رفتند نامه را بگشاد در آن

نامه وی نوشت بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد فسر علی برکة
الله بمن اتبعك حتی تنزل بطن نخلة فترصد بها عیر قریش لعلك تاتینا
منهم بخبر والسلام . عبد الله گفت سمعا وطاعة لامر الله وامر رسول الله
پس یاران خود را مخیر کرد در رفتن و بازگشتن ایشان همه رفتن اختیار کردند تا بنجران
رسیدند سعد بن ابی وقاص وعتبة بن غزوان رفیقان بودند بر یک اشتر اشتر را
گم کردند دستوری خواستند بطلب کردن اشتر دستوری داد مر ایشان را وی
با دیگران برفت تا ببطن نخله رسیدند میان طایف و مکه منتظر می بودند تا از ان
کاروان قریش که رسد بن عمرو حضرمی و عثمان بن عبد الله بن مغیره با کاروان
قریش برسیدند در روز اول رجب و مومنان گمان بردند که روز آخر جمادی الآخرت
پس فرمود عبد الله تا موی سر عکاشه را بستردند و نزدیک مشرکان رفت مشرکان
گمان بردند که ایشان از عماران اند و ایمن گشتند پس واقد بن عبد الله تیری
بینداخت بعمرو حضرمی زد و او را بکشت و بعضی دیگر را اسیر کردند و بعضی بگریختند
مسلمانان کاروان را براندند سوی مدینه ودر کاروان ادیم و مویز بود و چیزهای دیگر
از تجارت طایف تا بنزد مصطفی صلی الله علیه وسلم رسیدند پس کافران مکه و جهودان
و منافقان مدینه تعییر کردند که محمد و یاران او مر ماه حرام را حلال کردند و حرمت
او نگاه نداشتند رسول صلی الله علیه وسلم در ان غنیمت تاخیر کرد تا فرمان حق آید و این اول
لشکری بود در اسلام و اول غنیمتی و کشتن بود از بعد هجرت رسول صلی الله علیه وسلم یاران
را سوال کردند از کشتن در ماه حرام و از بازداشتن کافران مومنان را از مسجد حرام
این آیت بیامد که می پرسند ترا ای محمد از ماه حرام و از کارزار کردن در وی بگوی که کارزار
کردن در وی گناه بزرگ است قوله عز وجل وصد عن سبیل الله وکفر
به والمسجد الحرام واخراج اهله منه اکبر عند الله والفتنة
اکبر من القتل بعضی اینجا ابتدا کنند و معنای آن است که کردند از ان اهل حرم
عز وجل و کافر شدن و بازداشتن از مسجد حرام و بیرون کردن اهل او از وی بزرگ
تر است در بر از کشتن بن حضرمی در ماه حرام و شرک آوردن بزرگ تر است از وی باب
از کشتن در ماه حرام و بعضی این را عطف کنند بما قبل و معنی وی بگوی که کارزار کردن

در حرام گناه بزرگ است و باز کردن است از دین خدای تعالی و کافر شدن است
بوی است از مسجد حرام بر خدای تعالی رد کرد طعن آن کافران را که مومنان را
می زدند بر ایشان و الفتنة اکبر من القتل و القول الاول اصح قوله عز وجل
ولا یزالون یقاتلونکم حتی یردوکم عن دینکم ان استطاعوا
همیشه کافران با شما کارزار کنند تا باز گردانند شما را از دین شما اگر بتوانند قوله عز وجل
ومن یرتدد منکم عن دینه فیمت وهو کافر فاولئك حبطت اعمالهم
فی الدنیا والاخرة واولئك اصحاب النار هم فیها خالدون
و هر که باز گردد از شما از دین خویش پس بمیرد و او کافر باشد ایشان اند که باطل شد کارها
ایشان در این جهان و در آن جهان و ایشان اند اهل آتش دوزخ و باشند کان
دوزخ و ایشان در وی جاودانه باشند پس حق تعالی این آیت را فرستاد بطریق
تهدید و توبیخ از بهر ثبات اسلام مومنان که ومن یرتدد منکم الآیة ٥ کبیر قتال
بدلا عن الشهر الحرام لان السؤال وقع عنه کانه قال یسالونك عن قتال فی الشهر الحرام
وکفر المسجد الحرام لانه عطف علی الاول ولان السوال وقع عنه ویجوز انه عطف علی صد عن
سبیل الله یعنی وصد عن سبیل الله وعن المسجد الحرام ٥ وکلمة لا یزالون لیس له مصدر
کقوله عسی وذرها وقوله فیمت جزم علی النسق لانه لو کان جوابا للشرط لکان نصبا
و تقدیره ومن یرتدد منکم عن دینه حتی یموت وهو کافر ٥ والحبط البطلان یعنی بطل ثواب
عمله واصله انتفاخ بطن الدابة کما یقال حبط البعیر اذا انتفخ بطنه ولم یر منتفعا
به ثم قالت السریة یا رسول الله انا لا ندری انه من الشهر الحرام انطمع بهذا جهادا
فانزل الله تعالی هذه الآیة قوله عز وجل ان الذین امنوا والذین هاجروا
وجاهدوا فی سبیل الله اولئك یرجون رحمت الله والله
غفور رحیم همانا آنکسانی که گرویدند و آنکسانی که هجرت کردند و جهاد کردند
در راه خدای تعالی ایشان اند که امید میدارند رحمت خدای را عز وجل یعنی مر ایشان را
از مر خدای تعالی رحمت و خدای تعالی آمرزگار است و رحمت کننده پس رسول صلی الله
علیه وسلم بعضی از آن اسیران را فدا گرفت و بعضی ایمان آوردند و عثمان بن عبد الله بن مغیره
بمکه باز رفت و کافر مرد نعوذ بالله پس حکم ماه حرام منسوخ شد بآیت قتال قوله عز وجل

يسألونك عن الخمر والميسر قل فيهما اثم كبير ومنافع للناس
واثمهما اكبر من نفعهما این آیت در شان عمر خطاب آمد رضی الله عنه
که دعا کرد و گفت اللهم ارنا رایک فی الخمر یا ربنا فقال عمر رضی الله عنه لرسول الله
صلی الله علیه وسلم ان الخمر مهلکة للمال مذهبة للعقل ادع الله تعالی ان
یبین لنا رأیه فیها پس اول آیتی که در باب خمر بیامد این آیت بود پس دیگر بار
امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه دعا کرد که اللهم ارنا رایک فی الخمر این آیت دیگر بیامد که
لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری پس دیگر بار دعا کرد تا آیت تحریم خمر بیامد که انما
الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه الآیه
بقول دیگر حمزة بن عبد المطلب رضی الله عنه این دعا گفت این آیت بیامد پس آن
بعد او آیت لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری پس از بعد نماز خفتن خوردندی و
خفتندی تا وقت صبح مستی زایل شده بودی بنماز بامداد بیامدندی و عمر رضی الله عنه گفت
اللهم بین لنا بیانا شافیا فی الخمر فنزل تحریم الخمر بروایت دیگر یکی از یاران مهمانی ساخت
وجماعتی از صحابه حاضر شدند و در آن مهمانی می خوردند و سعد بن ابی وقاص حاضر بود
قصیده گفت که در وی هجوی بعضی انصاریان بود یکی از انصاریان برخاست و
استخوان سر اشتری برگرفت و بر سر سعد زد و سعد را سر بشکست و فتنه عظیم
ظاهر گشت و عداوت در میان مهاجر و انصار پدید آمد امیر المؤمنین عمر
رضی الله عنه گفت اللهم ارنا رایک فی الخمر فنزل تحریم الخمر و معنی الآیه می پرسند
ترا ای محمد از خمر خوردن و قمار کردن بگوی که درین هر دو بزه بزرگ است یعنی
از سبب حرام شدن و منفعتهاست مردمان را پیش از تحریم و بزه این هر دو یعنی
از پس تحریم بزرگ ترست از منفعت این هر دو پیش از تحریم و بزه در ایشان نماز از وقت
بردن است و معصیتهای دیگرست از دروغ گفتن و فحش گفتن و غیر آن که منزل
این هر دو حرام نشده بود و منفعت ایشان لذت خمر بود و حصول مال در قمار کردن
بی رنج و تعب بقول دیگر درین هر دو بزه بزرگست از بعد تحریم و منفعتها بوده است
مردمان را پیش از تحریم مقاتل گفت که اثمهما اکبر من نفعهما یعنی بزه این هر دو بزرگ
ترست از بعد آنکه حرامی از منفعت این هر دو پیش از حرام ابو سهل انماری گفت رحمه الله

که این هر دو [illegible] حرامی بیش از منفعت است مولی تعالی درین آیت بیان کرد منافع
ابتلا باشد از وی بنده کافر که در وی هم منفعت است مر تن ترا بر موافقت
و هم معصیت است بر تو از بهر مخالفت فرمان خدای تا بقضیه هوا مجهول گردد بر کردن
معصیت و منهی شرع ممنوع گردد از کردن این معصیت تا در طریق ابتلا اگر قدم بر نهی هوا
نهد هاویه در زیر قدم او سر کرد که واما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی
فان الجنة هی المأوی و اگر فرمان خدای را فرو گذارد و نصیب هوا را نگاه دارد
خدای عز و جل مر و را در هاویه درآرد و در ضلالت بگذارد که افرایت من اتخذ الهه
هواه الآیه و گفته اند که و گفته اند که از محرمات تحریم هیچ باشد تا ترا از تحریم خمر بیامد و خمر از
آب انگور و خرما باشد و قمار آن بود که اشتر را بکشتندی و بنام هر یکی تیری بودی جمع کردندی
و در جایی پوشیده نهادندی پس دست در کردندی و تیرها برگرفتندی هر که تیر خود گرفته
بودی و نام او بیرون آمدی از بهای اشتر بیزار بودی و از گوشت وی هیچ نخوردی تا آن
کسی که بآخر ماندی بهای اشتر بر وی بودی و از گوشت نصیب نگرفتی عطا و طاوس
رحمهما الله گفتند هر چه در وی قمار باشد حرامست تا گوز و کعب باختن و غیر آن و رسول
صلی الله علیه وسلم نهی کرد از همه بازیها و قمارها تا از بازی شطرنج پس هر چه
در وی خطر باشد آن بمعنای قمار باشد وروی عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه
انه مر علی رجلین جالسین فی ظل حایط وهما یتقامران فضرب علی رضی الله عنه یده
علی الحایط فوقع علیهما واهلکهما فجاء اقاربهما الی رسول الله صلی الله علیه وسلم
فشکوا من علی رضی الله عنه فدعا رسول الله صلی الله علیه وسلم علیا فقال قتلت
رجلین من اهل الاسلام فلست بجدیر لهذا فقال علی رضی الله عنه یا رسول الله
وجدتهما یتقامران فی ظل حایط فالقیت الحایط علیهما فقال علیه السلام لیت کل
قمار من امتی تحت ذلک الجدار قوله عز وجل ويسألونك ماذا ينفقون قل
العفو كذلك يبين الله لكم الآيات لعلكم تتفكرون
في الدنيا والآخرة و می پرسند ترا یا محمد که چه هزینه کنند بگوی که کنید زیادت را
و این جواب عمرو بن جموح انصاری بود رضی الله عنه که پیش ازین بیان کرده ام در آیت اول
بیانست که بر که نفقه کنید و صدقه بکه دهید و درین آیت بیانست که چه صدقه کنید

نتحت لها

پس از بعد این آیت هر صدقه کردی اگر زیادت از حاجت وی بودی تا زکوة فریضه کرد
وحکم این آیت را منسوخ کرد چنانک در خبرست که نسخت الزکوة کل صدقة قبلها
ونسخت الاضحیة کل دم قبلها بقول دیگر مراد ازین عفو زکوة است واین آیه
منسوخ نیست همچنین بیان کند خدای تعالی مر شما را نشانها وحجتها تا مگر شما تفکر
کنید درین جهان ودران جهان یعنی تفکر کنید درین جهان ودران جهان تا بدانید که این
سرای فناست وبلا وزوال است ودنیا بد باشما مگر عمل صالح ودران جهان تفکر کنید
تا بدانید که دار بقاست وجزا سود ندارد مر شما را جز تقوی وعمل صالح تا پیوسته بعمل صالح
مشغول گردید وصدقه دهید تا فردا مقبول گردید قوله عز وجل ویسألونک عن الیتامی
قل اصلاح لهم خیر وان تخالطوهم فاخوانکم سبب نزول
این آیت آن بود که چون آیت تحریم مال یتیمان بیامد وتهدید بدانکه ان الذین یاکلون
اموال الیتامی ظلما الآیه مسلمانان بترسیدند واحتراز کردند وخوان وپاس وی
خوردش وپوشش ایشان جدا کردن وکار بر یتیمان دشوار شد حسان بن ثابت انصاری
رضی الله عنه بنزدیک رسول صلی الله علیه وسلم آمد وگفت یا رسول الله آیت آمد بحق یتیمان
چنانکه آمد وکار دشوار شد اگر ما با ایشان آمیزیم روا بود یا نی آیت دیگر آمد وان تخالطوهم
فاخوانکم واگر بیامیزید با ایشان برادرانند شما را در دین پس شما بزه نباشد واگر از شما قصد خیانت
کنید خدای تعالی داناست چنانک فرمود قوله عز وجل والله یعلم المفسد من
المصلح ولو شاء الله لاعنتکم ان الله عزیز حکیم وخدای تعالی
داند بد کاران را از نیکوکاران یعنی بداند از آنکه غرض صلاح آیت واز آنکه قصد خیانت وفساد است
جزای هر دو فریق برساند واگر خواستی خدای عز وجل در رنج افکندی شما را وکار بر شما تنگ
کردی بقول دیگر شما را در رنج افکندی که حرام کردی مخالطت شما را با ایشان بقول
دیگر هلاک کردی شما را که هر آینه خدای عزیزست وحکیمست وانتقام خواهنده است
یعنی درست کار ودرست کننده است ومحکم کار قراءتها قرا حمزة والکسائی اثم
کثیر بالثاء والباقون بالباء وقرا ابو عمرو والعفو بالرفع ای هو العفو والباقون بالنصب
ای انفقوا العفو العفو الفضل قرا البزی من روایة ابی ربیعة عن ابن کثیر لاعنتکم
بتلیین الهمزة والباقون بتحقیقها قوله عز وجل ولا تنکحوا المشرکات حتی

خیر

یؤمن ولامة مؤمنة خیر من مشرکة ولو اعجبتکم این آیت در شان
مرثد بن ابی مرثد الغنوی که رسول علیه السلم ورا بمکه فرستاد واو مردی شجاع بود
ومبارز تا بیرون آرد کسانی را که در مکه مانده بودند از مسلمانان از بعد آنک
مصطفی صلی الله علیه وسلم هجرت کرده بود وچون مرثد بمکه آمد پنهان وشب
بخانه هر یکی می رفت تا یاران جمع شدند بر امید آنکه بیرون شوند زنی بود نام او عناق
کافره در جاهلیت دوست او بود خبر یافت از آمدن مرثد بیامد وگفت ویحک یا مرثد
الا تخلو ساعة فقال مرثد الاسلام حایل بیننا لکن من از رسول صلی الله علیه وسلم
دستوری خواهم وترا عقد کنم عناق گفت دوستی من بگذاشتی وبا من بیرون آمدی هم
اکنون خبر کنم مر قریش را از قصه تو اگر رضای من بجویی هم اجابت نکرد آن زن فریاد کرد
ومردمان را خبر کرد تا مرثد را بگرفتند وبسیار بزدند واستخفاف کردند پس دست از وی
بداشتند تا بنزد رسول علیه السلم آمد وقصه باز گفت وبرسید از رسول علیه السلم مرا حلال باشد
اگر ورا بزنی کنم این آیت بیامد که بزنی مکنید زنان مشرکه را که خدای را شریک گویند تا
آنگاه که بگروند وپرستار گرویده که خدای را یکی گوید بهتر از آن آزاد ناگرویده که خدای را انباز
گویند واگرچه خوش آید شما را نکاح آن زن مشرکه قوله عز وجل ولا تنکحوا المشرکین
حتی یؤمنوا ولعبد مؤمن خیر من مشرک ولو اعجبکم وبزنی مدهید مردان
مشرک را زنان مسلمه را تا آنگاه که بگروند وغلام بنده گرویده بهتر از آزاد ناگرویده واگرچه
خوش آید مر شما را آن مرد مشرکه پس حکمت آن بیان کرد وگفت قوله عز وجل
اولئک یدعون الی النار والله یدعوا الی الجنة والمغفرة باذنه ویبین
آیاته للناس لعلهم یتذکرون ایشان آنند که میخوانند شما را بسوی آتش یعنی
بعملی که شما را بآتش رساند وآن کفر وشرک است وخدای عز وجل میخواند شما را بسوی بهشت
وآمرزش یعنی بعملی که شما را به بهشت رساند ومستحق آمرزش گرداند بفرمان او یعنی بتوفیق او
وقضای او وبیان همی کند نشانها وحجتها خود را مر مردمان را تا مگر ایشان پند گیرند
واز نکاح مشرکان دور باشند قوله عز وجل ویسألونک عن المحیض قل هو اذی
فاعتزلوا النساء فی المحیض این آیت در شان ابو دحداح الانصاری آمد رضی الله عنه که گفت
یا رسول الله چون زنان را حیض آید نزدیکی کنیم با ایشان یا نی این آیت بیامد که می پرسند ترا

وقال الجمهور منه والبعض الاول ... قبل المشهور

ای محمد از حیض و این محیض مصدر است چنانکه گویند حاضت تحیض حیضًا
و محیض وقت حیض و مکان حیض نیز باشد کما یقال مسیرنا یوم الاثنین و ...ه
ومسیرنا بین بغداد الی الکوفة یعنی مکانه و اینجا مراد حیض است که جواب او قد هو
آمده وهو ما یتأذی به الطبع وهو القذر وذلک فی نفس الحیض لا الکوفة من زمانه ومکانه
بگوی یا محمد این پلیدی است جدا شوید از زنان در حال حیض ایشان یعنی با ایشان خلوت
و مباشرت مکنید بقول دیگران خون است و خون را اذی خوانند که مستقذر است در شریعت
و طبیعت و عرب در جاهلیت چنان بود که در وقت حیض جدا شدندی از زنان بهمه احوال
از خوردن و خفتن و غیر آن این آیت بیامد و جدا بودن را از جهت وطی مخصوص کرد بقول
دیگر زنان را در وقت حیض براه ادبار نزدیکی می کردند این آیت بیامد و فرمود بجدا بودن از
زنان که فاعتزلوا النساء فی المحیض و مراد از ین اعتزال از ادبار است که اگر نزدیکی کردن با دبار
حلال بودی فرمان باعتزال را فایده نبودی قوله عز و جل ولا تقربوهن حتی یطهرن
فاذا تطهرن فأتوهن من حیث امرکم الله ان الله یحب التوابین ویحب
المتطهرین و نزدیکی مکنید با ایشان تا پاک نشوند از حیض و اگر بقراءة حمزه و کسایی و
ابوبکر خوانی که بتشدید است یعنی تغتسلن و چون پاک شوند غسل بیارند فراز آیید
و نزدیکی کنید با ایشان از آنجا که فرموده است شما را خدای عز و جل یعنی در آن جا که فرموده است
و آن فرج است نه ادبار لان کلمة من یذکر ویراد به کلمة فی لقوله تعالی اذا نودی للصلوة من
یوم الجمعة ای فی یوم الجمعة ثم اختلفوا فی قوله من حیث امرکم الله قیل فی الفرج لقوله
تعالی فأتوا حرثکم وقیل من حیث امرکم الله ان تجتنبوا عنه وقیل غیر صائمات
ولا معتکفات ولکن فی آخر وقت الذی امرکم الله وقیل من قبل النکاح بقول
مجاهد نزدیکی کردن در ادبار زنان ایشان حلال می داشتند این آیت بیامد و فرمود که
بزنان فراز آیید بآن موضع که فرمود شما را خدای عز و جل و آن موضع نسل است لقوله
تعالی وابتغوا ما کتب الله لکم و فی الخبر اتیان النساء فی ادبارهن کفر و فی روایة
حرام وقد جاء فی الخبر انه صلی الله علیه وسلم نهی عن اتیان النساء فی محاشهن یعنی
فی ادبارهن و هر آینه خدای عز و جل دوست دارد توبه کنندگان را و دوست دارد پاکان را
یعنی پاکان از احداث و نجاسات را در وقت نماز بقول دیگر پاکان از گناهان

بقول دیگر

بقول دیگر دوست دارد توبه کنندگان را از معصیت و مشرک چون نکاه کند توبه کننده
و دوست دارد پاکی کنندگان را از جنابت و حدث و معنی المحبة من الله تعالی هو الرضاء
و نعم المهم والتطهر الاغتسال ویجوز انه الطهارة وسوا انقطاع الدم والقرآن ان
معمولتان فاذا انقطع الدم علی العشرة لا یحل له بمجرد الانقطاع یحل له الوطی
وان انقطع مادون العشرة لا یحل له الوطی حتی یغتسل او یمضی وقت صلوة قرأ حمزه و
نساؤکم حرث لکم فأتوا حرثکم انی شئتم وقدموا لانفسکم ابن عباس گفت
که جهودان گفتند مادر بود بت می یابیم که هر نزدیکی کردنها با زنان حرام است و پلید بنزد خدای
تعالی مگر که بقفا باز خوابیده باشند و هر که بجز مستلقیات علی القفا با ایشان نزدیکی کند
فرزند احول آید یا دیوانه مولی تعالی مر ایشان را تکذیب کرد و این آیت فرستاد که زنان شما
کشت زار اند مر شما را بیایید بکشت خود هر چگونه که خواهید در پهلوی خفته یا بقفا یا بپهلو
بعد از آن که در موضع حرث باشد و همان فرج است و پیش فرستید مر تنهاء خویش را عمل نیک
بعضی گفته اند بسم الله گفتن است در وقت مباشرت بقول دیگر فرزند موحد طلب کردن
بمباشرت حلال و سبب نزول آیت آن بود که مهاجران بمدینه هجرت کردند و با دیگر زنان
از صحبت زنان خویش جهودان عیب کرفتند و گفتند این فعل ستوران بود قوله عز و جل
واتقوا الله واعلموا انکم ملاقوه وبشر المؤمنین و بدانید که شما رسید
آنچه پیش می فرستید بجزای وی و بشارت ده یا محمد مومنان را ببهشت و درین آیت دلیل
که نزدیکی کردن از راه ادبار حرام است که چون فرمود نزدیکی کردن بموضع حرث و بیان کرد که
انی شئتم و نگفت این شئتم و درین آیت دلیل است که اعتزال از صحبت کردن زنان منهی است
زنان را موضع حرث گفت و موضع حرث را ضایع نشاید گذاشت و بعضی گفته اند که انی شئتم
در عزل و ترک عزل است هم برین روایت آمد از شاه مفسران عبد الله عباس رضی الله عنهما و
المراد من العزل تضییع الماء عن الرحم وهو ان یخرج الذکر من فرجها کیلا یستقر الماء
فی فرجها قوله عز و جل ولا تجعلوا الله عرضة لایمانکم ان تبروا وتتقوا
و تصلحوا بین الناس والله سمیع علیم این آیت در شان عبد الله رواحه آمد
رضی الله عنه که سوگند خورد که در خانهٔ داماد خود نعمان بشیر در نیاید و با او سخن نگوید
بقول مقاتل در شان ابوبکر صدیق آمد رضی الله عنه که او سوگند خورده بود که با بسر خود

الکسایی و ابوبکر عن عاصم حتی یطّهّرن بتشدید
بفتح الطاء والهاء مع تشدید
والباقون باسکان الطاء وضم
الهاء

قوله عز و جل

خوابانید

وبترسید از خدای عز و جل

عبد الرحمن نیکویی نکند تا اسلام بیارد فقال علیه السلام من حلف علی یمین ورأی غیره
خیرًا منها فلیأت بالذی هو خیر ولیکفر یمینه بعد از ان عبد الله آنچه با نعمان
سخن گفت و کفارت بداد ومعناها و مکنید مر نام الله را بهانه مر سوگ
نیکویی کنید و پرهیزکاری کنید و مصلحت کنید میان مردمان و خدای تعالی شنوا
گفتار شما را و داناست بکردار شما بقول دیگر لا در وی مضمر است یعنی تا نکویی نکنید
و نه پرهیزید و مصلحت نکنید میان مردمان وذکر فی التفسیر ولا تجعلوا الله عرضةً
لایمانکم ومانعًا ان تبرّوا وتصنعوا المعروف وتتقوا عن المعاصی وتصلحوا
بین الناس یعنی لا تجعلوا اسم الله علّةً لایمانکم ان لا تبرّوا ولا تتقوا ولا تصلحوا
بین الناس وقیل کراهیةً ان تبرّوا وقیل لا تعرضوا الیمین بالله فی کل حق
وباطل فی کل ساعة واین نهی است از سوگند خوردن بسیار ویقال هذه عرضةٌ لک
ای عدةٌ لک فیما تشاء وقیل العرضة هی القوة قوله عز وجل لا یؤاخذکم
الله باللغو فی ایمانکم ولکن یؤاخذکم بما کسبت قلوبکم
والله غفور حلیم این آیت در شان عبد الله رواحه آمد رضی الله عنه که مهمانی آمده بود
و او در خدمت مصطفی بود صلی الله علیه وسلم و مهمان در خانهٔ وی نشسته بود و عیال
عبد الله در انتظار او بود چون عبد الله بیامد سوال کرد از عیال خود که مهمان را طعام دادی
عیال عبد الله گفت منتظر تو بودم عبد الله سوگند خورد که از طعام که تو پزی نخورم و مهمان
نیز سوگند خورد که تا او نخورد من نیز نخورم پس چون بوقت خوردن طعام شد عیال او طعام
بپخت و پیش ایشان آورد هر دو بخوردند چون بامداد شد قصهٔ خود با مصطفی گفت
مصطفی فرمود صلی الله علیه وسلم یا عبد الله نیکو کردی که حق مهمان نگاه داشتی این آیت
بیامد که نگیرد خدای عز وجل شما را بسوگندان لغو یعنی عقوبت نکند شما را درین جهان بالزام
کفارت و در آن جهان بعقوبت در سوگند لغو ولکن بگیرد شما را بانچ قصد کرد دلها شما
و خدای عز وجل آمرزگارست و بردبارست یعنی لا یعجل للعاصی عقوبته واختلاف
کرده اند در سوگند لغو زید اسلم گفت که یمین لغو سوگندی باشد که شکستن او بهتر از نگاه
داشتن او باشد چنان داند که این قصد بود بقول عبد الله عباس رضی الله عنهما سوگندی
باشد که سوگند خورنده چنان داند یقین که راست می خورد پس برخلاف آن ظاهر شود

بقول

بقول مادر مومنان عایشه صدیقه رضی الله عنها سوگند لغو آن باشد که در سخنان مردمان
میرود لا والله بلی والله سعید جبیر گفت که هر سوگندی که در وقت خشم خورد کسی لغو باشد
واللغو هو الکلام الساقط الذی لا فائدة فیه قوله عز وجل للذین یؤلون من
نسائهم تربص اربعة اشهر فان فاءوا فان الله غفور رحیم این آیت
در شان اهل جاهلیت آمد که مردی از ایشان چون بدل ناخوش گشتی از عیال
خود و کراهیت داشتی که دستی دیگری بوی رسید سوگند خوردی که با وی صحبت
نکنم تا آن زن در قید نکاح وی بودی محبوسهٔ وی بودی ایزد تعالی در تقریر مدت
او تقدیری بنهاد دفع آن ظلم را بایت بیان میکند مر آنکسانی را که سوگند
میخورند که نزدیکی نکنند با زنان خود و ایلا بند نهادن زنان خویش و آن درنگ
کردن و پای بستن است چهار ماه پس اگر باز گردند از ان سوگند خود و نزدیکی کنند
با آن زن و یا عاجز باشند از نزدیکی کردن بزنان باز گردند هر آینه خدای عز وجل
آمرزگارست مر آن شکستن سوگند را و بخشاینده است که مباح کرد او را شکستن سوگند
و کفارت دادن قوله عز وجل وان عزموا الطلاق فان الله سمیع علیم
و اگر قصد کنند طلاق را که نزدیکی نکنند تا مدت چهار ماه تمام شود گردد زن بیک
طلاق باین که خدای عز وجل هر آینه شنواست بسوگند او و داناست بقصد او
والایلاء الحلف یقال الی یولی ایلاءً والیةً والوةً والوةً والوةً والالایا جمع
الالیة کما قال الشاعر شعر قلیل الالایا حافظ لیمینه وان بدرت منه الالیة
برّت والفیء الرجوع قوله عز وجل والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلاثة قروء
شاه مفسران عبد الله عباس گفت این آیت در شان اهل جاهلیت آمد که چون یکی
از ایشان زن را طلاق دادی اگر زن با بار بودی شوی برجعت کردن اولی تر بودی و اگر
بی بار بودی زن بخویشتن اولی تر بودی تا شوی دیگر کردی و اگر شوهر او را دوست داشتی
گفتی که من بار دارم و اگر دوست نداشتی بار را انکار آوردی تا شوی دیگر خواستی این آیت بیامد
و معنای وی و زنان طلاق داده شده درنگ کنند بتنها خویش سه حیض و بعضی گفته اند
سه پاکی و این قول امام شافعی است رحمه الله و صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در وی اختلاف
کرده اند بقول عمر و علی و ابن مسعود و ابن عباس رضی الله عنهم قروء حیض است و بقول

مؤمنان عایشه صدیقه و زید بن ثابت و عبد الله عمر رضی الله عنهم قروء پاکیست والقروء فی اللغة
من الاضداد یقال قرأ النجم اذا طلع وقرأ اذا غاب وقال ابو عمرو وهو عبارة عن الوقت
والقروء یذکر ویراد به الحیض والطهر لقول الشاعر شعر یا رب ذی ضغن وضب فارض
له قروء کقروء الحائض واراد بالقروء الحیض وقیل واما الطهر فکما قال الشاعر
مورثة مالا وفی الحی رفعة یورثه مالا وفی الخبر فارض قیل دفعة لما ضاع فیها من
قروء نسائکا ای اطهارهن واراد به الطهر وبیشتر علما ومفسران گفته اند که مراد اینجا
حیض باشد وهکذا فی الخبر لقوله علیه السلام المستحاضة تدع الصلوة ایام اقرائها
ولقوله علیه السلام لفاطمة بنت حبیش دعی الصلوة ایام اقرائک فدل هذا ان کل موضع ورد
فی الشرع لفظة القروء ویراد بها الحیض قوله عز وجل ولا یحل لهن ان یکتمن ما خلق
الله فی ارحامهن ان کن یؤمن بالله والیوم الآخر وحلال نیست مر ایشان را که پوشانند آنچ
که بیافرید خدای تعالی در رحمهای ایشان از حیض و بار اگر گرویده اند بخدای تعالی و بروز
باز پسین وقوله ان کن یؤمن بالله لیس للشرط ولکن اراد به انه ینبغی ان یحجزهن ایمانهن عن
کتمان ما فی ارحامهن من الحیض والحمل قوله عز وجل وبعولتهن احق بردهن
والحبل
فی ذلک ان ارادوا اصلاحا وشویان ایشان سزاوارترند بباز آوردن
ایشان در آن عدت اگر خواهند بصلاح آوردن یعنی حسن معاشرت و نیکو زیستن نه بنا
ضرر والبعولة جمع البعل والهاء زائدة مؤکدة بنیة قوله عز وجل
ولهن مثل الذی علیهن بالمعروف وللرجال علیهن درجة والله عزیز حکیم
ومر زنان راست بر شویان از حق مصاحبت حسن معاملت و مجاملت همچنانک مر شوی راست بر
ایشان نت بنیکویی و مر مردان را بر ایشان درجه است یعنی زیادت فضیلت است
ازبهر وجوب کابین و نفقه و غیر آن و خدای تعالی قوت و انتقام خواهنده یعنی کننده کار
وصواب کار است آنچه فرموده قوله عز وجل الطلاق مرتان فامساک بمعروف
او تسریح باحسان طلاقی که در وی رجعت دو بار است پس باز داشتن است
بنیکویی که رجعت کنند و بنکاح باز آرند یا دست باز داشتن بنیکویی یعنی پس از آن واجبست
باز داشتن بنیکویی تا عدت او بگذرد وفی الخبر انه صلی الله علیه وسلم سئل عن التسریح
باحسان قال هی الطلقة الثالثة قوله عز وجل ولا یحل لکم ان تاخذوا

مما آتیتموهن شیئا الا ان یخافا الا یقیما حدود الله فان خفتم
الا یقیما حدود الله فلا جناح علیهما فیما افتدت به
وحلال نباشد مر شما را که بگیرید از زنان از آنچ داده باشید مر ایشان را چیزی از کابین
مگر ترسند زن و شوی یعنی بدانند که راست نتوانند داشتن حدهای خدای تعالی را
آنچه که خدای تعالی فرموده باشد مر ایشان را پس اگر بدانید که آن زن و شوی اقامت نکنند
و راست ندارند حدهای خدای یعنی احکام شرع را در نکاح نیست بزه بر ایشان هر دو در آنچ
که فدا دهد زن مر ترا خود را و باز خرد از شوی قوله عز وجل تلک حدود الله
ومن یتعد حدود الله فاولئک هم الظالمون آنست حدهای خدای
تعالی که بنهاده است شما را در مکنید از آن و هر که در گذرد از حدهای خدای ایشانند که
ایشان ستمکاران اند درین آیت دلیل است که فدا دادن و خلع کردن روا باشد ولکن کراهیت
باشد واین آیت در شان ثابت بن قیس آمد از بنی خزرج که جمیله دختر عبد الله ابی سلول را بزنی
می داشت و گویند حبیبه دختر عبد الله ابی سلول را بزنی می داشت واین دختر بنزدیک پدر بخشم
آمد عبد الله ورا نصیحت کرد و بجای شوی باز فرستاد یکبار و دو بار چون دختر دانست که پدر را
رضای بیرون آمدن نیست بنزدیک رسول علیه السلام آمد و آثار زخم بر رسول علیه السلام عرضه کرد
رسول علیه السلام مر ثابت را بخواند و گفت چه حالست ترا با اهلت ثابت سوگند یاد کرد که بخدای و رسول
که در روی زمین کسی بر من از وی دوستر نیست روی سوی جمیله کرد که چه میگویی گفت دروغ
نتوانم گفتن نباید که از آسمان آیت آید چنانست که وی میگوید و مرد نیکوست نصیحت است ولیکن
من ورا سخت دشمن دارم بی و کیحل رسول علیه السلام روی سوی ثابت کرد که چه میگویی ثابت گفت
آن بوستان که بجای کابین بوی داده ام بمن باز دهد رسول علیه السلام مر جمیله را گفت چه
جواب گویی جمیله گفت آن و نیز زیادت رسول علیه السلام گفت زیادتی نشاید ولیکن آن بوستان
بوی رد کن تا ترا ملک کردی برامر خویش جمیله بوستان مکابوی رد کرد و رسول علیه السلام بان بوستان
میان ایشان خلع کرد و گویند نخستین خلعی که در اسلام برفت آن بود واین آنگاه بود که نشوز
از طرف زن بود واگر نشوز از طرف مرد بود نشاید که چیزی از زن بستاند چنانک جای دگر
می فرماید وان اردتم استبدال زوج مکان زوج الآیة لما روی عن ابن عمر رضی الله عنهما
انه قال المختلعات هن المنافقات حرم الله تعالی ریح الجنة علی امرأة سألت زوجها طلاقها
المختلعات

من غیر بأس وقرأ حمزة یخافا بضم الیاء یعنی یخاف علیهما اهالیهما عدم اقامة
حدود الله تعالی یعنی بترسید برایشان که حدها اقامت نکنند والباقون بفتحها

قوله عز وجل **فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره** پس اگر طلاق سیوم بدهد وی را حلال نباشد آن زن مر ورا از پس آن
تا شوی دیگر نکند جز وی وباری آن شوی دیدار کند یعنی صحبت کند انگاه طلاقش دهد
وعدت او بگذرد انگاه شوی اول را بشاید این آیت در شان امیه بنت وهب آمد ودر حق
شوی وی رفاعة بن عبد الرحمن القرظی که بنزد رسول علیه السلام آمد وگفت یا رسول الله طلقنی
رفاعة وبت طلاقی یعنی طلقنی ثلاثا فتزوجت عبد الرحمن بن زبیر وانما معه مثل هدبة
الثوب فتبسم رسول الله صلی الله علیه وسلم وقال اتریدین ان ترجعی الی رفاعة فقالت
نعم فقال علیه السلام لا حتی تذوق من عسیلتک وتذوقی من عسیلته وابو بکر عند النبی
علیه السلام وخالد بن سعید بن العاص بالباب ینتظر ان یؤذن له فنادی یا ابا بکر الا تسمع
ما تجهر به هذه عند رسول الله صلی الله علیه وسلم دل هذا الحدیث علی انها لا تحل علی الزوج الاول
حتی یدخل بها الزوج الثانی خلوة صحیحة ولان قوله تعالی حتی تنکح زوجا غیره اراد به
الوطی والجماع دون العقد نفسه وقوله زوجا یدل علی العقد والحدیث یؤکد ما قلنا

قوله عز وجل **فان طلقها فلا جناح علیهما ان یتراجعا ان ظنا ان یقیما حدود الله وتلک حدود الله یبینها لقوم یعلمون** پس اگر طلاق دهد ویرا شوی دوم نیست بزه بر این زن وبر شوی اول که بیک دیگر باز گردند
یعنی عقد کنند اگر گمان برند که بپای توانند داشت حدهای خدای را که بنهاده است
وآنست حدهای خدای که بیان می کند مر قومی را که بدانند واز برای این تخصیص کرد عالم را که
چون مانند این کاری بیفتد عالم خویشتن بتواند داشتن وجاهل نی وسبب نزول این آیت
آن بود که رفاعة بن عبد الرحمن طلاق داد زن خویش را که تمیمه بنت وهب بود واز زن
عدت داشت وبزنی خواست ورا عبد الرحمن زبیر از بهر تحلیل را وطلاق داد واین قول
مقاتل است وگویند عبد الرحمن زبیر طلاق داد زن خود را امیه بنت الحرث را وعدت داشت
ورفاعة بن شمول ورا بزنی خواست از بهر تحلیل وپیش از دخول طلاق داد عبد الرحمن خواست
ورا باز خواهد امیه گفت باش تا با رسول علیه السلام مشورت کنم تا چه فرماید بنزد رسول علیه السلام

آمد وگفت یا رسول الله من زن دوست عبد الرحمن بودم مرا طلاق داد وعدت داشتم ورفاعه
مرا بزنی کرد دخول مرا طلاق داد وعبد الرحمن باز مرا خواستگاری میکند ورا باز
خواهم روا باشد رسول علیه السلام گفت روا نبود وحلال نباشد حتی تذوق عسیلتک
وتذوقی من عسیلته امیه برفت وازپس مدتی باز آمد وگفت یا رسول الله عبد الرحمن پیش از من
ومن زن وی بودم مرا طلاق داد ورفاعه مرا بزنی کرد وبا من دخول کرد وطلاق داد ومن
عبد الرحمن را دوست میدارم روا بود که ورا باز خواهم رسول علیه السلام گفت سخن ترا استوار ندارم که
باول خلاف گفتی وبمیان نیاید همچون شوی مر زن خویش را امیه گفت یا رسول الله نیست مرا مقام
مگر همچون رشته جامه وبرفت وبروز کار ابو بکر آمد وهمین سوال کرد ابو بکر گفت بنزد رسول
بودم علیه السلام که تو این سوال کردی حکم همانست که رسول کرده است علیه السلام بروزگار عمر آمد
وهمین سوال کرد عمر گفت که رسول را پرسیدی وگفت آنچ گفت وابو بکر را پرسیدی وی نیز
گفت آنچ رسول فرموده بود برو وپنهان کن که ایشان کرده اند وبسلامت باش واگر نی بفرمایمت
تا سنگسار کنند

قوله عز وجل **واذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن فامسکوهن بمعروف او سرحوهن بمعروف** این آیت در شان ثابت بن یسار آمد که طلاق داد
مر زن خود را نزدیک شد که عدت بگذرد رجعت کرد پس طلاق داد ودیگر بار همچنین کرد
تا از شوی دیگر خواستن ورا باز دارد این آیت بیامد ومعناوی وچون طلاق دهید
زنان را پس برسند باجل خویش یعنی نزدیک شوند بگذشتن عدت باز دارید مر ایشان را
در خانها بنیکویی یعنی رجعت کنید یا دست باز دارید بنیکویی تا عدت او بگذرد

قوله عز وجل **ولا تمسکوهن ضرارا لتعتدوا ومن یفعل ذلک فقد ظلم نفسه ولا تتخذوا ایات الله هزوا** وباز مدارید ایشان را در عدت از بهر
زیان را تا عدت برایشان دراز شود تا ستم کنید بر زنان وانچه در گذرد وهر که بکند
از هر اینه ستم کرده باشد بر تن خویش یعنی عدت را دراز کند بر مطلقه خود ومگیرید آیتها
بافسوس واین قصه چنان بود که زنان را طلاق میدادند در جاهلیت ومی
گفتند ما بازی میکنیم این آیت بیامد ورسول گفت علیه السلام ثلاث جدهن جد
وهزلهن جد الطلاق والنکاح والعتاق

قوله عز وجل **واذکروا نعمة الله علیکم وما انزل علیکم من الکتاب والحکمة یعظکم به واتقوا الله**

واعلموا ان الله بکل شیء علیم و یاد کنید نعمت خدای را عز و جل بر شما یعنی
نعمت مسلمانی را و انچ فرستاد بر شما از کتاب یعنی از قران یعنی پندها و اوامر و الحکمة یعنی
علم فقه و بیان حلال و حرام بقول دیگر مواعظ القران یعنی پندها و قران پند می دهد شما را
بوی و بترسید از خدای تعالی بر همه چیزها دانا است از افعال و اقوال شما و نیات
خلق جزا همه برساند قوله عز و جل واذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن فلا
تعضلوهن ان ینکحن ازواجهن اذا تراضوا بینهم بالمعروف این ایت در شان
معقل بن یسار آمد که خواهر و را ابو دحداح که عبد الله عاصم بود داشت یک طلاق
یا دو بکداشت تا عدت بکذشت پس پشیمان شد و مر او را خواست کاری کرد زن رضا داد
تا باز خواهد برادر وی معقل رضا نمی داد و می کفت من او را بو شریف ترین کسی از قوم
خود برکزیدم و ترا بوی دادم وی ترا طلاق داد تو می خواهی تا بوی باز کردی روی من بر وی
تو حرامست همیشه تا که ورا باز خواهی این ایت بیامد معقل کفت یا رسول الله بدیدم
و اکنون که این نکاح بکنم و نکاح کردند هم دران مجلس امتثال فرمان خدای را و معنی الایه
چون طلاق دهید مر زنان را یک طلاق یا دو طلاق و چون برسند باجل خویش یعنی
عدت بکذرد باز مدارید ایشان را که بزنی کرده باشند و باز خواهند شویان خویش را
چون بسنده کاری و سازواری باشد یعنی رضا دهند در میان یکدیکر بکابین
و عقد حلال بنیکویی یعنی چنان که در شرع مستنکر نباشد قوله عز و جل
ذلك یوعظ به من کان یؤمن بالله والیوم الاخر ذلکم ازکی
لکم واطهر والله یعلم وانتم لا تعلمون آنست که پند داده شود بوی هر که
باشد از شما که ایمان دارد بخدای عز و جل و بروز بازپسین یعنی این نهی از عضل
و باز داشتن از نکاح مر زنان را پندیست از خدای عز و جل مر مؤمنان را و این بهتر
بثواب و نیکوتر مر شما را و پاک تر مر دلها شما را از شک بقول دیگر پاک تر مر شما را
از کناه و خدای میداند صلاح شما را و شما نمی دانید بقول دیگر بداند اندازه دوستی
هریکی را از شما در دل شما مران دیکر را و شما ندانید قوله عز و جل والوالدات یرضعن
اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتم الرضاعة و مادران شیر دهند
مر فرزندان خویش را دو سال تمام مران کسی را که خواهد که تمام کند شیر دادن را

وبدانیکه خدای تعالی به

منکم

دو سال [illegible] خبرات و معنی او امرات یعنی لترضع به الوالدات و این امر
استحباب [illegible] بر مادران واجب نیست شیر دادن فرزند قوله عز و جل وعلی المولود
له رزقهن [illegible] وکسوتهن بالمعروف و بر آنکه کسی را که فرزند زاده شد مر او را
یعنی بر پدر است روزی ایشان یعنی نفقه زنان و شیر دهنده و کسوت ایشان بنیکویی
یعنی از پس طلاق مزد شیر دادن واجب آید مر مادرها بر پدر از جهت شیر دادن
و او را در حال نکاح مزد واجب نشود بقول دیگر حال نکاح زا میخواهد که مزد شیر
دادن بر پدر واجب است لکن اکر مادر تبرع کند و شیر دهد مزد واجب نشود قوله عز و جل
لا تکلف نفس الا وسعها لا تضار والدة بولدها ولا مولود له بولده
وعلی الوارث مثل ذلك تکلیف کرده نشود مر تنی را مکر بقدر طاقت او یعنی
بر پدر کسوت و نفقه بقدر طاقت باشد زیان نباید کردن مادر را بفرزند نه پدر را بفرزند او
یعنی فرزند بر مادر نیفکنند و بستم از وی نستانند و مزد زیادت نخواهند و فرزند به
پدر نیفکنند چون شیر کسی دیکر نکیرد تا ضرر و مزد زیادت نباشد مر مادر و پدر را و بر
وارث فرزند واجب آید نفقه فرزند مانند آنک بر پدر بود چون پدر نباشد بنزد
علما ما این نفقه بر ذوی رحم محرم باشد بقول دیگر بر وارث مطلق است بقول دیگر
بر عصبه واجب آید و این نهی از ضرر در حق مادر پدر را باشد و در حق پدر مادر را باشد
بقول دیگر علی الوارث مثل ذلك معطوف [illegible] علی النهی للضرر یعنی لا تضار الوارث
فی حق ابنه ای لا یمنع حقه قوله عز و جل فان ارادا فصالا عن تراض منهما و
تشاور فلا جناح علیهما و اکر بخواهند مادر و پدر شیر باز دادن کودک را بخشنودی
یکدیکر و مشورت کردن ایشان نیست بزه بر ایشان یعنی پیش از دو سال یا بعد
از دو سال قوله عز و جل وان اردتم ان تسترضعوا اولادکم فلا جناح
علیکم اذا سلمتم ما آتیتم بالمعروف واتقوا الله واعلموا ان الله
بما [illegible] بصیر و اکر خواهید که شیر دهید فرزند شما را از کسان بجز مادر نیست
بزه [illegible] شما چون تسلیم کنید انچ بدهید بنیکویی از مزد دایه و بترسید از خدای عز و جل
و بدانید که خدای عز و جل بانچ شما میکنید بیناست قراتها قرا ابن کثیر و ابو عمرو
لا تضار بالرفع و هو فعل ما لم یسم فاعله والباقون بالنصب و نهی و موضوعه
هو م

بقول دیگر به

ازم

[illegible]

جزم یعنی لا تضارد فادغمت الرائین فی الاخری وحرکت الی اخف الحرکات
وهو الفتح وقراء ابن کثیر اتیتم مقصورا ومعناه فعلتم وقیل ماضیتم والباقون
ما آتیتم بالمد قوله عزوجل والذین یتوفون منکم ویذرون ازواجا یتربصن
بانفسهن اربعة اشهر وعشرا وانکسانی که میرانداز شما وبمانند زنان را در نکاح
درنک کنندان زنان بتنهاء خویش چهار ماه وده روز والتربص هو الانتظار للشیء
اذا قرن بحرف الباء لقوله تعالی فتربصوا به حتی حین ای انتظروا له قوله عزوجل
فاذا بلغن اجلهن فلا جناح علیکم فیما فعلن فی انفسهن بالمعروف
والله بما تعملون خبیر پس چون برسند باجل خویش یعنی عدت ایشان بکذرد نیست
بزه بر شما در انک بکنند در تنهاء خود از زینت وشوی دیکر بنیکویی چنانک شرعا مستنکر
نباشد یعنی چنانک ندو سرزنش کنند وانج بدین مانند وخدای تعالی بدانج میکنید آگاه
سبب نزول این آیت آن بود که زنان یک سال عدت می داشتندی وجامهای کهنه
می پوشیدندی وچون سال تمام شدی سنک بسوی کوسفند انداختندی کفتندی
این سال بر ما آسان تر از این سنک انداختن کذشت پس بیرون آمدندی وجامهای
نیکو پوشیدندی وشوی دیکر خواستندی این آیت بیامد وچهار ماه وده روز عدت
متوفی عنها زوجها مشروع شد وآنرا منسوخ کرد کما روی فی الخبر لا یحل لامرأة تؤمن بالله
والیوم الاخر ان تحد علی میت فوق ثلاثة ایام ولیالیها الا علی زوجها تعتد باربعة
اشهر وعشرا قوله عزوجل ولا جناح علیکم فیما عرضتم به من خطبة النساء
او اکننتم فی انفسکم این آیت در شان جماعتی آمد که زنان در عدت شوهران دیکر عقد می
کردند وبعضی خواستکاری می کردند این آیت بیامد که نیست بزه بر شما در انج تعریض کنید
بوی از خواستن زنان یا پنهان دارید در تنهاء خود یعنی در دلهاء خویش وتعریض آن باشد
که مرد کوید بعیش معتده کسی دیکر که میخواهم که زنی خواهم که صفت وی چنین وچنین
باشد وآن صفتها دران زن معتده بود این روا باشد بقول دیکر تعریض آن باشد که
بکوید مرد زن معتده دیکری را که تو مرا نیک خوش آمدی وباشد که خدای تعالی جمع کند
میان ما والاول اصح زیرا که تعریض ضد تصریح است قوله عزوجل علم الله انکم
ستذکرونهن ولکن لا تواعدوهن سرا الا ان تقولوا قولا معروفا

یعنی المراة اذا امتنعت المراة عن الزینة والخضاب بعد وفات زوجها ه
صح

بدانست خدای عزوجل که شما زود یاد کنید ایشانرا یعنی در عدت بقول دیکر پیش
از نکاح و[illegible] ری رغبت شما مر ایشان لکن وعده مکنید مر ایشانرا در سر یعنی
بنکاح وجماع مکر بکویید بنیکویی یعنی وعده دهد که کسی دیکر را نخواهد وا و را خواهد
واین دلیل است که خطبه کردن مر زنی را که در عدت شوی دیکر باشد تصریح روا نباشد
وتعریض روا باشد بقول دیکر مراد ازین سر جماع است وزنی بقول دیکر مراد ازین
عقد نکاح است یعنی در عدت کسی دیکر نکاح مکنید مکر که بکویید کفتنی نیکو یعنی
بکنایت بکویید وصریح مکویید قوله عزوجل ولا تعزموا عقدة النکاح حتی یبلغ
الکتاب اجله واعلموا ان الله یعلم ما فی انفسکم فاحذروه
واعلموا ان الله غفور حلیم وقصد مکنید عقد نکاح را تا برسد فرض باجل خود
یعنی تا عدت بکذرد ومراد از کتاب فرض است وهو ما فرض علیها من العدة یعنی حتی
ینقضی المکتوب المفروض علیها من العدة وبدانید که خدای عزوجل میداند بانج در تنهاء
شماست یعنی انج در دلهاء شما در آید از میل ورغبت بزنان حذر کنید از خلاف امر
ونهی او وبدانید که خدای تعالی امرزکارست وبردبارست که بتعریض رخصت داد
یعنی پیش روید فرمانهاء وی ودور باشید از بازداشتها الحلیم الذی لا یعجل بالعقوبة
قوله عزوجل لا جناح علیکم ان طلقتم النساء ما لم تمسوهن
او تفرضوا لهن فریضة نیست بزه بر شما اکر طلاق دهید زنان را انکاه که نه بسوده باشید
یا فریضه نکرده باشید مر ایشانرا فریضه یعنی کابین ومسمی معین نکرده باشید قوله عزوجل
ومتعوهن علی الموسع قدره وعلی المقتر قدره متاعا بالمعروف حقا علی المحسنین
ومتعه دهید ایشانرا بر توانکر باندازه او واجب شود وبر درویش باندازه او ومتعه دادن نیکوی که
واجب شود واجب شد بر نیکوکاران ونصب متاعا وحقا علی المصدر قوله او تفرضوا یعنی
او لم تفرضوا عطفا علی ما قبله یعنی ما لم تمسوهن واو اینجا بمعنای واوست تقدیره ما لم
[illegible] فریضه ای لم تسموا لهن صداقا معینا ومتعه پیراهن است ودامنی
یعنی مقنعه وچادر باشد این آیت در شان مردی آمد که از انصار بود که زنی را بخواست
از بنی حنیفه وکابین معین نکرد پس طلاق داد پیش از دخول وپیش رسول علیه السلام آمد
وسوال کرد ندانست حکم ان مسله این آیت بیامد وبیان کرد که چه باید دادن فقال علیه السلام

مثقفها ولو نقلتموتك وانما ذكر جماعا على الجنسين لاعتبار الغالب لا ان يجعل
ذلك شرطا كقوله تعالى هدى للمتقين قراءتها قرا حمزة والكسائي تماسوهن من
المماسة والباقون تمسوهن من المس وقراءة ابن عامر برواية وحمزة والكسائي قدره
بفتح الدال في الموضعين وكلاهما واحد والباقون بسكون الدال فيهما قوله عز وجل وان طلقتموهن
من قبل ان تمسوهن وقد فرضتم لهن فريضة فنصف ما فرضتم الا ان يعفون او يعفو الذي
بيده عقدة النكاح واگر طلاق دهيد ايشان را پيش از آن بسوده باشيد يعني پيش
از صحبت كردن و فريضه كرده باشيد مر ايشان را فريضه كردني و باز بريده كرده باشيد مر ايشان را
فريضه كردني يعني كابين بر شما باشد نيمه آنچ فريضه كرده باشيد و معين كرده مگر كه زنان عفو
كنند و نيمه كابين را يا تمام را نخواهند يا عفو كند آن كسي كه عقده نكاح بدست اوست
يعني شوي فضل كند و تمام كابين بدهد و جبير بن مطعم رضي الله عنه زني را طلاق
داد و همه كابين بداد پيش از دخول و گفت من سزاوارترم بعفو كردن از زن و موضع ان
يعفون نصب است بان الا ان جماعة المونث في المضارع يستوي في الرفع والنصب
والجزم لان النون علامة الجمع للمونث قوله عز وجل وان تعفوا اقرب للتقوى
ولا تنسوا الفضل بينكم ان الله بما تعملون بصير واگر عفو كنيد و درگذاريت
نزديك تر باشد به پرهيزگاري و فراموش مكنيد فضل كردن را ميان يكديگر يعني زن در دل
دارد كه كابين نخواهد و نبخشد و مرد در دل دارد كه كابين ندهد كه هر آينه خداي تعالى
بانچ شما مي كنيد بيناست و اراد باللام في قوله للتقوى الباء للمقاربة بينهما قوله عز وجل
حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى نگاه داريد و ملازم باشيد يعني
نگاه داريد و پيوسته باشيد بر نمازها در اوقات او و بر نماز بهترين بقول ديگر بر نماز
ميانگي امير المومنين علي و عبد الله عباس ميگويند رضي الله عنهم كه اين نماز ديگر است
بروايت ديگر از ابن عباس نماز بامداد است لكونها بين سواد الليل و بياض النهار
و قبيصة بن ذويب رضي الله عنه گفت كه نماز شام است و جابر بن عبد الله انصاري و
مجاهد گفتند كه نماز بامداد است كه ميان دو نماز روز است و ميان دو نماز شب است
بقول ديگر اراد به جميع الصلوة لان كل صلوة موصوفة بتلك الصفة وقيل الوسطى
من الافضل والاحسن من الوسط كقوله تعالى جعلناكم امة وسطا اي خيرا وعدلا

آن

قوله عز وجل

وقوموا لله قانتين و بايستيد در نماز مر حضرت خداي را عز وجل فرمان برداران
بقول ... گويند كان و بسيار باشند كان در نماز و فرمان برداران بقول ديگر
خاموش باشند كان بقول ديگر راست كاران و ترس كاران بقول ديگر اراد به الله اعلم
قوله قانتين قال بعضهم مطيعين و قال بعضهم متقين و سئل النبي عليه السلام
عن افضل الصلوة قال طول القنوت يعني القيام و عن نافع عن ابن عمر رضي الله
عنهما قال القنوت طول القيام و قال مجاهد القنوت هو السكون و الوسطى تانيث
الوسط و هو العدل و قيل هو المتخلل بين العددين المتساويين و عن ابن سيرين
رحمه الله انه قال سال رجل زيد بن ثابت عن الصلوة الوسطى فقال حافظ على
الصلوات تصيبها قوله عز وجل فان خفتم فرجالا او ركبانا فاذا امنتم
فاذكروا الله كما علمكم ما لم تكونوا تعلمون واگر بترسيد از دشمن نماز
كنيد بياده گان روي بكعبه و ركوع و سجود بايما يا برنشستها يعني ايستاده باشيد بر اقدام
خود بايما از ستور يا برنشسته بر ستور روي بان جانب كه باشيد اگر نتوانيد از ستور فرود
آمدن همچنان بياريد كه هيچ عذر نيست شما را در ترک نماز و از وقت بيرون بردن و چون
ايمن شديد ياد كنيد خداي تعالى را يعني نماز كنيد مراد ازين فرمان برداري و ترس كاريست
بقول ديگر مراد ازين ذكر ذكر خداي است بر زبان چنانكه بياموزانيد شما را خداي تعالى
آنچ ندانستيد شما يعني نماز را و اوقات او را الغتها الرجال جمع راجل هو الماشي على قدميه والرجال
جماعة والراكب سوار و جمعه الركبان و رجالا و ركبانا نصب على الحال يعني ان خفتم فصلوا
رجالا او ركبانا قوله عز وجل والذين يتوفون منكم و يذرون ازواجا وصية
لازواجهم متاعا الى الحول غير اخراج و آن كساني كه بميرند از شما و بمانند زنان را
بر ايشان است وصيت كردن مر زنان خويش را بقول ديگر نوشته شد وصيت بر ايشان بقول
ديگر وصيت كنند وصيت كردني برخورداري تا يک سالي از نفقه و كسوت بي بيرون كردن
بحاجت بقول ديگر جعل ذلك متاعا و قيل متعوهن متاعا فنصب
غير بدلا عن المتاع و قيل بدلا عن الحال قوله عز وجل فان خرجن فلا جناح
عليكم فيما فعلن في انفسهن من معروف والله عزيز حكيم پس اگر بيرون
شوند پس از عدت نيست بزه بر شما اندر انچ بكنند بر تنها خويش از نيكويي يعني از زينت

والوسطى

برنشستگان

ونکاح شوی دیگر وخدای تعالی استوار کارست وصواب کار وکینه کزار وسخن کیر
ودرست کفتار باخ فرماید واین منسوخ است بآیت ما قبل قوله اربعة اشهر وعشرا
ووصیت زنان نیز منسوخ است بقول [illegible] رسول علیه السلم که لا وصیة للوارث ودیگر
بآیت میراث وخدای عزوجل انتقام خواهنده است وصواب کار سبب نزول
این آیت آن بود که هرکه خواستی که بمیرد بروی وصیت کردن بودی بمقدار نفقهٔ یکساله
اکر زن وشوی از اهل شهرها بودندی ودران خانه می بودندی یا اولیای شوی یا اولیای
زن زن را خانهٔ دیکر بنا کردندی واکر از اهل بیابان بودندی خانهٔ دیکر این زن را از
پشم برشتندی انکاه بیرون آمدی ودران خانه رفتی واکر از خانه بیرون شدی ورا نفقه
نبودی پس منسوخ کشت این وصیت بآیت میراث واین عدت تا یکسال بآیت چهار ماه
وده روز شد قرائتها قراء ابن عامر وحمزه وحفص عن عاصم وصیةً نصب علی المصدر
والباقون بالرفع یعنی فعلیهم وصیة قوله عزوجل وللمطلقات متاع بالمعروف
حقا علی المتقین ومر زنان طلاق داده را متعه است بنیکویی وواجب است بر پرهیزکاران
از کفر یعنی چون طلاق پیش از دخول باشد وکابین معلوم باشد بقول دیکر مراد ازین
متاع نفقهٔ عدت است که متاع منفعت وبرخورداری باشد وبقول دیکر المتاع ما یجب
بالطلاق

بالطلاق اِنما المهر واِنما المتعة المعلومة بقول دیکر این مر بهترین راست نه بر واجبی را یعنی
بهتران باشد که مر مطلقه را متعه دهند ومطلقه چهارست یکی کابین نام بوده ودیکر کابین
نام نابرده ودیکر دخول ناکرده کابین نام نابرده ودیکر دخول کرده را کابین متعه واجب آید
ودیکران را مستحب بود جامه کردن لما روی عن الحسن بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهما
انه متع للمرأة المطلقة بعشرة آلاف درهم سوی المهر ونفقة العدة قوله عزوجل کذلک
یبین الله لکم آیاته لعلکم تعقلون همچنین بیان کند خدای عزوجل آیتهای
خود را مر شما را در مستقبل چنانکه در ماضی بود بقول دیکر چنانکه احکام طلاق بیان کرد همچنین
بیان کند مر شما را دلایل وحدانیت خود تا مکر فهم کنید وبدانید که چه می باید کردن بر حق تعالی
خبر داد از حال بی فرمانان وکفت قوله عزوجل الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم
وهم الوف حذر الموت شاه مفسران عبد الله عباس رضی الله عنهما کفت که ملکی از ملوک
بنی اسرائیل را با قوم فرمودند بکارزار کردن بددلی کردند وکفتند دران زمین وبا وطاعون است

ماندیم تا منقطع نشود وبا ازان زمین مولی تعالی ایشان را بمیراند وهشت روز همچنان مرده
ماندند تا اعضاهای ایشان متغیر کشت وبر آماسید وخبر مرک ایشان بجد بنی اسرائیل
برسید همه بیرون آمدند تا ایشان را دفن کنند عاجز شدند از بسیاری ایشان حظیرها
ساختند وایشان را درانجا نهادند وعدد ایشان هشت هزار بود وبروایت دیکر چهل هزار
پس مولی تعالی مر ایشان را زنده کردانید از پس آن هشت روز وان بوی ناخوش در ایشان
بماند تا بوقت مرک ایشان ودر فرزندان ایشان تا امروز سدی کفت قصه چنین آن بود که طاعون
در بنی اسرائیل افتاد وقومی ازان بیماری بکریختند وبعد دسی واند هزار کس بودند که بکریختند
مولی تعالی ایشان را بمیرانید وآن خداوندها ایشان پوسیده شد وکوشت وپوست ایشان فرکنیده
کنیده کشت واستخوان های ایشان متفرق کشته حزقیل پیغامبر علیه السلم بر ایشان بکذشت
وآن حال بدید کفت الحمد لله القادر علی ان یحیی الموتی وفی روایة یحیی هذه الاجساد پس
چون خدای را بخواند وزنده کردانیدن ایشان بخواست فاوحی الله تعالی الیه ان احییهم باذن الله
پس حزقیل علیه السلم ندا کرد که ایتها العظام البالیة والجلود المتمزقة والاجساد المتفرقة خدای شما
می فرماید که جمع شوید همه جمع شدند وبیک دیکرها بر پیوستند وقالبها ایشان مرکب ومرتب
شدند تا همه تنها وجسدها شد پس کفت [illegible] ای تنها جمع کشته خدای تعالی می فرماید شما را که
برخیزید زنده شد پس بفرمان خدای تعالی [illegible] همه برخاستند وبشهرها خویش باز آمدند واز
ایشان فرزند متولد شدند بوی [illegible] درنهاد ذات ایشان ونسل آن طایفه بماند وکفته اند
که این حزقیل ذو الکفل پیغامبر بود که هفتاد پیغامبر را علیه السلم [illegible] کرده بود ومعنی الآیة
ونمی بینی یعنی اونمی دانی یا محمد آن کسانی را که بیرون شدند از سرای ها خویش هراسان بودند

وایشان

از بیم مرک ودشمن وبا بعضی کویند هفتاد هزار بقول دیکر هژده هزار وبقول دیکر هشت
هزار وبعضی بقول دیکر چهل هزار ونصب حذر الموت لحذف اللام فصار مفعولاً له ای للحذر الموت
قوله عزوجل فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم ان الله لذو فضل علی الناس ولکن
اکثر الناس لا یشکرون پس کفت مر ایشان را خدای عزوجل که بمیرید همه بمردند پس زنده
کرد مر ایشان را خدای تعالی که هر آینه خدای تعالی خداوند فضل است بر مردمان ولکن
بیشتر مردمان شکر نمی کویند نعمتها او واهم یاران رسول رضی الله عنهم اتفاق کرده اند که
ازان زمینی که در وی بلا باشد نشاید بیرون آمدن ونیز در نشاید رفتن وقال رسول الله صلی

وسلم

الفرار من الطاعون كالفار من الزحف والصابر فيه كالصابر في الزحف وقال عليه السلام
اذا سمعتم الطاعون بارض ولستم بها فلا تهبطوا عليه واذا كان بارض وانتم بها فلا تخرجوا
منها فرارا منه وروى ابن عباس رضي الله عنهما ان عمر بن الخطاب رضي الله عنه خرج
الى الشام مع جماعة من المهاجرين والانصار رضوان الله عليهم اجمعين فاستقبلتهم
فرقة من التجار فقالوا الارض سقيمة فاستشار عمر رضي الله عنه المهاجرين و
الانصار فاختلفوا عليه فعزم على الرجوع فقال له ابو عبيدة افرارا من قدر الله
يا امير المومنين فقال عمر رضي الله عنه لو غيرك يقولها يا ابا عبيدة نفر من قدر الله
الى قدر الله ارايت لو كان لك ابل فهبطت بها واديين احدهما خصبة والاخرى
جدبة الست ان رعيت الخصبة رعيتها بقدر الله وان رعيت الجدبة رعيتها بقدر الله
فقال عبد الرحمن بن عوف رضي الله عنه عندي من هذا علم سمعت رسول الله صلى الله
عليه وسلم يقول اذا سمعتم ابه في ارض فلا تقدموا عليه واذا وقع بارض وانتم بها فلا تخرجوا
فرارا منه فحمد الله تعالى عمر رضي الله عنه وانصرف فان قيل اذا كانت
الآجال مقدرة فما وجه نهيه دخول ارض لها الطاعون وقد منع الخروج منها
لاجله ولا فرق بين دخولها والبقاء فيها [illegible] قيل له انما وجه النهي اذا دخلها
ولها الطاعون ان يدركه الموت فيقول [illegible] لو لم يدخلها ما مات
وانما نهاه الدخول لئلا يقال ذلك مواه [illegible] المنافقين كما اخبر الله
تعالى عن قولهم لو كانوا عندنا ما ماتوا وما [illegible] وانما نهوا عن الخروج حتى لا
يكون فرارا عن الموت لان في ضمنه فرارا عن قدر الله تعالى وقد قال الله تعالى اينما
تكونوا يدرككم الموت فثبت انه لا يجوز الخروج عنها فرارا منه ولا الدخول فيها

قوله عز وجل **وقاتلوا في سبيل الله واعلموا ان الله سميع عليم**
وكارزار كنيد در راه خداى عز وجل يعنى در طاعت خداى عز وجل وبكريد [illegible] از مرك
وبدانيد كه خداى عز وجل شنوا [illegible] دانا [illegible] اين آيت متصل است بما قبل او بعضى كفته اند
امر است از خداى عز وجل بكارزار كردن قوله عز وجل **من ذا الذي يقرض الله
قرضا حسنا فيضاعفه له اضعافا كثيرة** كيست آن كسى كه وام دهد
مر خداى تعالى را وام نيكو يعنى بى اذى ومنت بر درويش ريحتن يا و [illegible] بس زياد نكرد

ودو وجه ان زيادت كردنى بعضى كفته اند كه مراد ازين نفقه كردن است در جهاد تا منتظم باشد
بايت اول وقال الحسن البصري رحمه الله عليه هي النفقة في ابواب البر تا افزون كرداند
مراورا افزون كردانيدنى بسيار حسن بصرى وسدى كفتند عدد اين اضعاف
كثيره هيچ خلق نداند بقول ديكر يكى را هفتصد باشد وقال ابو هريرة رضي الله عنه
هي اذ ناى ان لم اكن سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يضاعف الله للمومنين
حسنة الى الفى الف حسنة وقال عطا القرض الحسن هو الحلال وقال الواقدي
رحمه الله طيبة به نفسه قوله عز وجل **والله يقبض ويبسط واليه ترجعون** وخداوند
عز وجل قبض كند يعنى تنك كند روزى را بر بعضى وفراخ كرداند بر بعضى بقول ديكر قبض
صدقات را وبكستراند بجزاى او بقول ديكر بستاند نعمت از قومى وفراخ كند بر قومى
بجزاى او باز كردانيده شويت يعنى در قيامت ابن عباس كفت رضي الله عنهما كه چون
اين آيت بيامد ابو دحداح رضي الله عنه كفت من مى بينم كه خداى تعالى از ما وام
مى خواهد يا رسول الله ومرا دو خرمابستان است اكر يكى را صدقه كنم مرا دو چندان
باشد در بهشت رسول عليه السلام كفت كه باشد كفت مادر دحداح با من باشد كفت باشد
كفت كودكان با ما باشند كفت باشند بس صدقه كرد بهترين ان دو خرمابستان را
نام او حنيبه بود چون باز كشت وبخرمابستان رفت يافت مر مادر دحداح را وكودكان را
با وى در خرمابستان بر در خرمابستان باستاد وبانك كرد با ام الدحداح كفت لبيك
كفت اين حديقه را صدقه كردم وشرط كردم تا دو چندان در بهشت بستانم وتو با كودكان
باقى باشيد زن كفت بارك الله فيما اشتريت بس از آنجا بيرون آمدند وبر رسول عليه السلام
ان خرمابستان را تسليم كردند رسول عليه السلام كفت خداى تعالى از تو بپذيرفت ثم
قال عليه السلام كم من نخلة مدلل عروقها في الجنة لابي دحداح قرائتها قرأه ابن عامر وعاصم
فيضاعفه بنصب الفاء والباقون برفعها وقرا ابن كثير فيضعفه بالرفع وقرا ابن عامر
فيضعفه بالنصب وقرا قنبل عن ابن كثير وحفص عن عاصم وهشام عن ابن عامر وابو عمرو و
حمزة بخلاف عن خلاد ويبسط هنا وبسطة في الاعراف بالسين وروى النقاش
عن الاخفش بالسين وفي الاعراف بالصاد والباقون بالصاد فيهما لغتها
القرض القطع سمي بذلك لانه يقطعه من ملكه وهو الاسم ولو كان مصدرا لكان اقراضا

ومن نصب فيضاعفه فلانه جواب الاستفهام بالفاء ومن رفعه فهو عطف
على قوله يقرض قوله عز وجل الم تر الى الملاء من بني اسرائيل من بعد موسى اذ
قالوا لنبي لهم ابعث لنا ملكا نقاتل في سبيل الله ای نبی دانی توبا محمد بقول
دیگر تو نگاه نکردی بان مهتران بنی اسرائیل که از پس موسی علیه السلام بودند چون گفتند
مر پیغامبران خود را که برانگیز ما را یعنی معین کن پادشاهی که تا کارزار کنیم در راه خدای
تعالی ادع الله ان یجعل لنا ملکا نقاتل معه عدونا فی طاعة الله ونصرة دینه
وان پیغامبر را علیه السلام نام اشمویل بن هلقانا بود وبلغت عربی اسماعیل بود بقول دیگر
یوشع بود بقول دیگر شمعون بود ودشمن ایشان قومی بودند که ایشان را بلستا یا گفته ی
بر ساحل دریاء روم بودندی میان مصر وفلسطین وملک ایشان جالوت بود قوله عز وجل
قال هل عسیتم ان کتب علیکم القتال الا تقاتلوا گفت پیغامبر ایشان
او مگر شما اگر نوشته شود بر شما کارزار کردن که کارزار نکنید یعنی اگر بر شما کارزار نوشته شود که
روا باشد که شما کارزار نکنید واین تحریض بود مر ایشان را بر مقاتلت قوله عز وجل قالوا وما
لنا الا نقاتل فی سبیل الله وقد اخرجنا من دیارنا وابنائنا
گفتند که چه بود ست ما را که کارزار نکنیم در راه خدای تعالی وهرآینه بیرون کردند ما را از
سرایهای ما وجدا کردند ما را از پسران ما یعنی ما را از خانها بیرون کردند وپسران ما را اسیر بردند
قوله عز وجل فلما کتب علیهم القتال تولوا الا قلیلا منهم والله علیم
بالظالمین چون نوشته شد بر ایشان کارزار روی گردانیدند از طاعت خدای
تعالی وفرمان نکردند مگر اندکی از ایشان وخدای عز وجل داناست بستمکاران که روی
از کارزار بگردانیدند قراتها قرئ فی الشواذ یقاتل بالیاء والقراءة الظاهرة بالنون
یعنی الملک مع العدو ونستخلص اولادنا یعنی ونحن نقاتل معه لعدائنا وقرا نافع
عسیتم ههنا فی القتال بکسر السین والباقون بفتحها قال ابو عبید لو جاز هذا لجاز فی الحذان
عسی بعسی والاصح القراءة بالفتح لغتها الملاء الاشراف والرؤساء ولا واحد
من لفظها کالقوم وغیره وقال الزجاج الملاء الخلق الکثیر اخذ من ان یملأ الشیء
نقاتل جزم علی انه جواب الامر وعسیتم بمعنی لعلکم ونصب قلیلا بالاستثناء قوله عز وجل
قوله عز وجل وقال لهم نبیهم ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا

یعنی ...

قولک

وگفت ایشان را پیغامبر ایشان اشمویل که هرآینه خدای عز وجل فرستاد مر شما را یعنی
بکرد بر شما طالوت را پادشاه ونام او طالوت از بهر درازی بالای او بود که از همه قوم ببالا بلندتر
بود وگفته اند دباغ بود بقول دیگر خربنده بقول دیگر سقا بود قوله عز وجل قالوا انی
یکون له الملک علینا ونحن احق بالملک منه ولم یوت
سعة من المال گفتند چگونه باشد مر او را پادشاهی بر ما وما سزاوارتریم بپاد
شاهی از وی وداده نشده است فراخی از مال یعنی درویش است مال ندارد که بر ما نفقه
کند واسباب پادشاهی سازد واین از برای آن گفتند که نبوت در قبیلهٔ سبط لاوی بود
ومملکت در سبط یهوذا بود ودر ده سبط دیگر نه نبوت بود ونه مملکت ونسبت موسی
علیه السلام موسی بن عمران بن قاهث بن لاوی بن یعقوب بود واما سبط یهوذا سبط مملکت بود
وآن قصه چنان بود که چون یوسف بیعقوب علیه السلام باز رسید یوسف علیه السلام شکر گفت از
یهوذا که مرا از کشتن او باز رهانید یعقوب گفت یا یهوذا تو باز داشتی ایشان را از کشتن یوسف
در جاه خدای تعالی جاهی وپادشاهی در نسل تو ظاهر کرداناد به برکت دعاء یعقوب
پادشاهی در نسل او بماند وآورده اند که دران ساعت که یوسف را وفات رسید یهوذا بجای او
بنشست بپادشاهی وپادشاهی در نسل یهوذا بماند وآورده نیز که دران ساعت که تشنگی بر
یوسف ظاهر شد دران راه که با برادران میرفت از پدر جدا شده وماند شده ورنجور گشته
وآب جامهٔ او را برادران ریخته بودند یوسف از تشنگی بنالید لاوی در نهان شربت آب بوی
رسانید از برکت آن شربت آب ایزد تعالی نبوت ورسالت در طاق مجد او نهاد یعنی در خاندان
او نهاد تا همه انبیای بنی اسرائیل از نسل لاوی بودند از برای این معنی را گفتند انی یکون له
الملک علینا ولم یکن طالوت من اهل بیت المملکة والنبوة بل کان هو من اولاد ابن یامین
قوله عز وجل قال ان الله اصطفیه علیکم وزاده بسطة فی
العلم والجسم والله یوتی ملکه من یشاء والله واسع علیم
گفت این پیغامبر که هرآینه خدای تعالی برگزید ورا بر شما به پادشاهی وزیادت کرد ایزد گستردن
وفضیلت در علم وتن که او عالم تر بود از همه وقوی تر بود بعضی گفته اند که در کار حرب از همه داناتر بود
بقول دیگر وهب بن منبه بود در دین تابوت وحی می آمد وبرین قول طالوت پیغامبر بود
وخدای عز وجل بدهد ملک خود هر کرا خواهد وخدای تعالی بسیار عطاست وداناست

علم او از همه زیادت

بدانند که عطاء او کرا سزا باشد و داود و طالوت و جالوت اسامی لاینصرف اند لکونها عجمیات
ونصب سعة علی انه المفعول الثانی قوله عز وجل وقال لهم نبیهم ان آیة ملکه ان
یاتیکم التابوت فیه سکینة من ربکم وبقیة مما
ترک آل موسی وآل هارون تحمله الملائکة ان فی ذلک
لآیة لکم ان کنتم مؤمنین وگفت مر ایشانرا پیغامبر ایشان که نشانی
پادشاهی او آنست که بیاید بشما تابوت که ستده بودند بقهر از ایشان که در وی آرامش
بود از آفریدگار شما یعنی هر کار را دلهای شما بدو آرامیدی بقول دیگر شما را امید بان را
تابوت باقی مانده است از آنچه بمانده از پس خود آل موسی وآل هارون بردارند آن تابوت
فرشتگان یعنی بشما رسانند هر آینه در آن باز رسانیدن تابوت بشما نشانی است مر شما را
بر پادشاهی طالوت اگر شما گروندگانید بوی قبول کنید ه اما قصهٔ
تابوت این تابوت تابوتی بود از چوب شمشاد صحایف زر بروی زده و از زر و طلاء ظاهر او را
مطلی کرده و تمامی آن مرصع بزر بروی ... مقدار او سه گز در دو گز و این تابوتی بود که مولی
تعالی بادم فرستاده بود صورتهاء پیغامبران را که از نسل او خواستند بود در وی
نهاده که از آدم باصحاب مواعید او که انبیا و رسل بودند میراث رسیده بود تا به بنی اسرائیل
و در دست ایشان باجازت پیغامبران ایشان می بودی چون با دشمن حرب کردندی
از حرمت آن تابوت از آفریدگار عالم بر دشمنان خود نصرت طلب کردندی و چون در کاری
از امور دین و دنیا مر ایشانرا اختلاف افتادی از رفتن بحرب و غیر آن به تابوت باز گشتندی
تا آوازی بیامدی مر ایشانرا از خطا و صواب خبر شدی ه و شیخ ابو منصور رحمه الله
آورده است که آن تابوت با پیغامبران بودی اگر بقتال دشمن حاضر گشتندی آن تابوت را در پیش
خود بنهادندی و بدان صفی که قتال از بهر قتال اعدا را در فضاء هیجا ظاهر شده بودی آن
تابوت را تقدیم کردندی و زبان بکلمهٔ استنصار از حرمت تابوت گردان کردندی و در انتظار
می بودندی تا از تابوت آواز سکینه بیامدی چون نالهٔ سکینه بتابوت رسیدی تابوت
نیز بایستادندی و چون برفتی ایشان نیز برفتندی پس بانگ عظیم از آن تابوت بیامدی
چنانکه دشمنانرا دل شکستی و هزیمت شدندی و ایشان نصرت یافتندی بر دشمنان پس

بسوی

بسوی عصیان بنی اسرائیل و مخالفت ایشان در فرمان پیغامبران مولی تعالی
دشمنان ایشانرا برایشان گماشت و تابوت از ایشان ستدند تا آن وقت که
از برای نشانی ملک طالوت را تابوت را بایشان باز رسانید ه و در تفسیر دیگر آورده اند که
آن تابوت را بردند قوم جالوت و در بت خانه بنهادند و بتان را در زیر آن تابوت بنهادند
چون روز دیگر شد در آمدند بتان را دیدند بر زمین افکنده و تابوت بر زبر ایشان شده
روز دیگر شد بتان را بر زبر تابوت بستند و پایهاء ایشانرا بر تختهاء تابوت استوار
کردند چون روز دیگر شد بتان را دیدند شکسته و پایها و دستها جدا شده و بر خاک
افکنده و تابوت بر زبر بتان شده آن تابوت را بیرون آوردند و گفتند که خدای بنی
اسرائیل در این تابوت است بناچیزی دیه خود بیرون آوردند و بیفکندند هر که در آن
ناحیتی بود بو کردن او چیزی بر آمد و بعضی گردن مبتلا شدند دختری بود از
بنی اسرائیل در میان ایشان مر ایشانرا گفت که شما پیوسته ببلا و درد مبتلا باشید
و از مکروهات خلاص نیابید تا این تابوت در میان شما باشد اگر خواهید تا از این رنج
خلاص یابید این تابوت را بر گردونی نهید و گردون را بر دو گاو با بچه بندید و بگذارید
تا این گاو تابوت را بمحلت بنی اسرائیل رساند پس دیگر بار از برای بچگان خود گاوان
بشما باز آیند همچنان کردند آن گاوان تابوت را برداشتند مولی تعالی فرشتگانرا فرمود
تا آن هر دو گاو و بچگان ایشانرا بمحلت بنی اسرائیل رسانیدند و تابوت نشانی
ملک طالوت شد و گاوان بجانها باز آمدند ه و بعضی از مفسران چنین آورده اند که
آن تابوت را در مزبلهٔ آن کافران در مزبله پنهان کردند و فراغت جای خود را بدان
مزبله ساختند هر که بنزد آن تابوت بقضای حاجت فراغت آن حاجت نشستی
بعلت ناسور مبتلا گشتی آن تابوت را بیرون گرفتند و خواستند که بشکنند و بسوزند
نتوانستند عاجز شدند بیک روایت بادی در آمد و مر آن تابوت را بمحلت بنی اسرائیل
رسانید بروایت دیگر فرشتگان برداشتند و بردند کما جاء فی القرآن تحمله الملائکة بقول
دیگر بر گاوان بستند چنانکه گفته شد و اختلاف کرده اند که آن سکینه چه بود و بقیهٔ
آل موسی وآل عمران بقول امیر المومنین علی رضی الله عنه صورتی بود چون صورتی
آدمی که از وی بانگ می آمد بقول مجاهد صورتی بود و او را سری بود چون سر گربه

و دو بال او از یا قوت و زبرجد بقول مقاتل سر او چون سر گربه و دو پر چو او را
از زبرجد چون بانگ کردی بدانستندی که نصرت مر ایشانرا خواهد بود بقول
وهب بن منبه کان روحًا من الله یکلمهم بالبیان عن الاختلاف ولعینیه شعاع
اذا نظر الا احد ذعد بترسیدی وقیل طست من ذهب یغسل فیه قلوب
الانبیاء بقول دیگر کان ریحًا هفافة تنصورت واختلاف کرده اند در بقیت آل
موسی و آل هارون ما نه بود بیشتر مفسران گفته اند که دو لوح بود از توریت موسی و عصاء
موسی و ریزهایی که از الواح موسی شکسته بود و هر دو نعلین موسی و عمامه هارون
و عصای هارون بقول دیگر یک پیمانه از ان ترانکبین بود که بنی اسرائیل میخوردند در تیه
هم در تابوت بود بقول دیگر برد آدم علیه السلم که در خویشتن کشیدی در وی بود بقول
دیگر بقیت عصای موسی و عمامه هارون بروایت دیگر تیت نیز در وی بود وقیل فیه سنة
موسی و هارون وعلمهما ذکر الشیخ الامام ابو منصور رحمه الله فی تفسیره و اراد بال موسی
و آل هارون خاصتهم وقیل اراد بال موسی وال هارون موسی و هارون کما قیل شعر
ولا تبك میتا بعد میت اجنة علی وعباس وآل ابی بکر یعنی ابا بکر رضی الله عنهم اجمعین
چون تابوت بیامد مر ایشانرا یقین شد حقیت امارت او بر کار حرب ساختند و طالوت
لشکر عرضه داد و بیرون آمدند قوله عز وجل فلما فصل طالوت بالجنود قال ان الله
مبتلیکم بنهر فمن شرب منه فلیس منی ومن لم یطعمه فانه منی الا
من اغترف غرفة بیده فشربوا منه الا قلیلا منهم چون برد طالوت و جدا کرد
سپاههارا گفت ایشانرا که هر آینه خدای عز وجل شمارا آزموده است شمارا بجویی یعنی
مبتلا میکرداند شمارا بخوردن آب آن جویی که بدین راه است تا مخالفت و موافقت
شما ظاهر گرداند و عدد آن لشکر هفتاد هزار کس بودند و ان جوی در میان
اردن و فلسطین بود چون گرما در ایشان اثر کرد و تشنگی بر ایشان غالب آمد
مولی تعالی مر ایشانرا مبتلا گردانید بان جویی که ایشان نخواستند که تشنگی
و فرمود مر ایشانرا تا در وقتی که بر دارند و نخورند ان جوی را ببینند شتاب نکنند
و بشتاب نروند و از ان جوی آب نخورند مگر یک کف که بر دارند و بخورند پس چون
آب را بدیدند بیشتر از ایشان بشتاب برفتند و آب بسیار خوردند و تشنگی از ایشان

تصورت ر

بروایة

چنانک خدای تعالی میفرماید

بیده

کم تشنه

ستقا
کم تشنه و بعلت استسقا مبتلا شدند مگر آنها کی از ایشان نخوردند و سیصد و سیزده
کس بودند که آهسته رفتند و یک کف آب بیش نخوردند و همه سیراب شدند وقد قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لاصحابه یوم بدر انتم علی عدد قوم طالوت وهم ثلاث مایة وثلثة
عشر چنانک خدای تعالی فرمود فمن شرب منه فلیس منی ومن لم یطعمه فانه منی هر که خورد
از وی نیست از من و این قول طالوت بود یعنی با من نیاید و باز گردد و هر که نخورد
از جوی او از منست یعنی با من برود مگر کسی که یک کف آب بر دارد بدست خود پس نخوردند
از وی مگر اندکی از ایشان که فرمان را نگاه داشتند چنانکه گفتیم پس هر که خلاف کرد کلی
گفت ایشان از آب نگذشتند و هر که خلاف کرد نگذشت چنانک خدای گفت قوله عز وجل
فلما جاوزه هو والذین امنوا معه قالوا لا طاقة لنا
الیوم بجالوت وجنوده پس چون بگذشتند از ان جوی او یعنی طالوت
و آن کسانی که بگرویده بودند با او گفتند که نیست طاقت و توانایی مارا امروز بجنگ کردن
با جالوت و لشکرهای او که ایشانرا عدد صد هزار کس بود بعضی گفته اند که این سخن
عاصیان گفتند و از آب نگذشته بودند بقول دیگر از آب گذشته بودند که این سخن
گفتند و باز گشتند بقول دیگر این سخن مطیعان گفتند بعضی از ایشان ترسیدند
از بسیاری قوم جالوت و بعضی دیگر نترسیدند و توکل بر خدای تعالی کردند چنانک
خدای عز وجل فرمود قوله عز وجل قال الذین یظنون انهم ملاقوا الله
کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله والله
مع الصابرین گفتند آن کسانی که گمان می بردند یعنی می دانستند که
ایشان برسنده کانند بجزای خدای عز وجل بقول دیگر گرویده بوده اند بقیامت
بدین قول ها ظن بمعنی علم یقین است بقول دیگر آن کسانی که گمان می بردند که
شهید شوند از قلت عدد ایشان که چند گروه اند که غلبه کردند گروه بسیار را بفرمان
خدای تعالی یعنی بنصرت خدای تعالی و توفیق او و خدای عز وجل یار صابران است
و بعضی گفته اند که این قوم مسلمانان بودند اما بیشتر از ایشان خلاف کردند فرمان
خدای تعالی را و بعضی گفته اند مومنان جز ان کسانی نبودند که فرمان را نگاه داشتند
و ایشان با طالوت بحرب گاه رفتند و طالوت مر ان دیگران را باز گردانید و گفت شما مرا

در شربتی آب طاعت نداشتید در حرب چگونه طاعت دارید قرأتها قرأ ابن عامر
وعاصم وحمزة والکسائی غُرفة بضم الغین والباقون بالفتح ومعنی الضم قدر ملاء
الید ومعنی النصب مرة واحدة وقیل کلاهما واحد والفصل القطع والفئة الفرقة
وقیل یجوز ترک الهمزة فی الفئة کالریة والشیة قوله عز وجل ولما برزوا لجالوت
وجنوده قالوا ربنا افرغ علینا صبرا وثبت اقدامنا
وانصرنا علی القوم الکافرین وچون بیرون شدند بحرب جالوت گفتند ای
افریدگار ما را فروریز بر ما صبر وشکیبایی را یعنی صبر ده ما را واستوار
دار قدمهای ما را در مکان حرب بتقویت دلهای ما ویاری ده ما را بر قوم کافران قوله عز وجل
فهزموهم باذن الله وقتل داود جالوت واتاه الله
الملک والحکمة وعلمه مما یشاء هزیمت کردند ایشان را بفرمان
خدای تعالی یعنی بنصرت خدای تعالی بقول دیگر بعلم خدای تعالی که
در ازل دانسته بود هزیمت ایشان را آن ایشان را اجابت کرد وبکشت داود علیه السلم
جالوت را وبداد خدای تعالی مر داود را علیه السلم پادشاهی وعلم فقه ودانستن حلال
وحرام بقول دیگر این پادشاهی خلافت بود چنانک خدای تعالی فرمود یا داود
انا جعلناک خلیفة فی الارض الایه والحکمة هی النبوة وقیل لم یجتمع الملک
والنبوة لانسان الا لداود وسلیمان علیهما السلم وبیاموزانید او را آنچه خواست
یعنی علم زره ساختن ومنطق طیر وقرآن قوله عز وجل ولولا دفع الله الناس
بعضهم ببعض لفسدت الارض ولکن الله ذو فضل علی العالمین
واگر نه بازداشت خدایستی مردمان را بعضی از ایشان را ببعضی هر اینه تباه گشتی زمین
یعنی کار اهل زمین ومصالح ایشان مختل شدستی ولیکن خدای تعالی
خداوند فضلست وموصوفست برحمت بر عالمیان یعنی ویرا منتست بر همه خلق
بقهر دشمنان ایشان وقیل لفسدت الارض ای لخربت الارض وهلک من فیها یعنی
واگر نه فضل پیغامبران وخوانندگان بار خدای تعالی بودی وبرکت نیک مردان
که دست مفسدان میگیرند واز معصیت باز میدارند تباه شدستی کار مردمان
خواجه محمد علی حکیم ترمذی گفت رحمه الله دفع بالموحدین عن الکافرین وبالمطیعین عن العاصین

وفی الحدیث لولا رجال رکع وصبیان رضع وبهائم رتع لصبت علیهم العذاب صبا
وقال الحسن البصری رحمه الله ینزع الله بالسلطان اکثر مما ینزع بالقرآن ولولا
السلاطین والامراء المسلطون علی الرعاة والعیارین لجنحوا علی اهل الصلاح حتی
استولوا علیهم وبخبر دیگر باز دارد خداوند عز وجل بلاها را بحرمت نمازکنندگان
از بی نمازان امت من وباز دارد بلا را ببرکت روزه داران امت من از انکه روزه ندارد
که همه خلق جمع شوند بترک نماز وروزه زمان ندهد مر ایشان را طرفة العینی
یعنی هلاک کند وهمچنین باز دارد عذاب بلا را ببرکت زکوة دهندگان وحج گزارندگان وغازی
گزارندگان جمعه از آن کسانی که این طاعتها نمی ورزند واگر جمع شوند همه بترک
این طاعتها زمان ندهد ایشان را طرفة العینی پس این آیة را برخواند که ولولا دفع الله الناس
بعضهم ببعض الایة چون ببرکت گزارندگان نماز وصلاح مومن عذاب از کافران باز می
کرد الله در راه دنیا اگر حقیقی بصلاح مومن عذاب از تن مومن مکرده انه هیچ عجب نباشد
قرأتها قرأ نافع دفاع الله هاهنا وفی الحج بکسر الدال والف بعد الفاء والباقون بفتح الدال
واسکان الفاء بغیر الف فهو کالمفاعلة والدفع والهزم الکسر قوله عز وجل تلک
ایات الله نتلوها علیک بالحق وانک لمن المرسلین اینست
نشانیها وحجتهای خدای تعالی یعنی قرآن بقول دیگر دلایل توحید میخوانیم بتو بسا
یعنی جبریل علیه السلم میخواند بفرمان ما وهر اینه تو از پیغامبرانی واز فرستاده
بندگانی از خدای عز وجل بخلق او

قصه داود وطالوت وجالوت

امام ابو القاسم قشیری از وهب منبه چنین آورده است که چون طالوت
بمملکت بنشست تدبیر کردند مر جنگ جالوت را که جالوت وقوم او دشمنان ایشان بودند
واز عمالقه بودند پس وحی آمد به پیغامبری که پسر داود را بخوان وبگوی تا پسران خود را
بتو عرضه کند ومر او را هفت پسر بود بجز داود هر هفت را عرضه کرد وداود را عرضه
نکرد ونام پسر داود ایشا بود آن پیغامبر گفت هیچ فرزندی دیگر داری گفت بلی
دارم ولیکن کودک است شبانی گوسفندان میکند گفت ان پسر دیگر را بیار چون داود
بیامد آن پیغامبر جمال او بدید ووقار وبهای او بدید وخرد وهیات او را شا[ایسته]

کرد متحیر شد پس بآن رسول وحی آمد که هلاک جالوت بدست این داود خواهد بود
بروایت دیکر وحی آمد بآن پیغامبر تا طالوت را کفت که خدای تعالی مردی از پشت
یاران تو که هلاک جالوت بدست وی باشد پس زرهی داده بوی که هر که این زره راست
آید او جالوت را بکشد وچون بکشتنش ترغیب کشتن جالوت را یک نیمه از ملک خود بدهد پس
طالوت با لشکر خود برفت بحرب جالوت و برادران داود را با خود ببرد و داود بشبانی کوسفندان
باز رفت چون خبر برادران داود نیامد پدر داود را دل مشغول شد مر داود را فرستاد
تا خبر ایشان سازد داود قدم در راه نهاد بسنکی رسید از آن سنک آواز آمد که یا داود
مرا بردار که من سنک هارون بوده ام و بمن چندین کافر را بکشته است مرا بجانب جالوت بینداز
تا در حکم وی اندازم و بجانب دیکر بیرون روم آن سنک را برداشت و در توبره انداخت پس سنک
دیکر بکفت آن سنک نیز مر داود را بخواند که مرا بردار که من سنک موسی بوده ام که بمن هم
چندین کافر را بکشته است مرا بجانب جالوت انداز تا در دل وی درآیم و بجانب دیکر بیرون آیم
آن سنک را نیز برداشت و در توبره افکند پس سنک دیکر بکفت کفت یا داود مرا
بکیر که من بدماغ وی درآیم مر آن دیکر را برداشت و در توبره افکند و فلاخان با وی بود
روی بجانب لشکر طالوت نهاد چون بطالوت رسید ایشان را دید در مقابله کردن جالوت
عاجز و ترسان و خایف و هراسان و جالوت در صف هیجا بیرون آمده و در حرب کام چون
کوهی باستاده و مغفری بسر نهاده و وزن آن مغفر سیصد رطل بود و ندیمی بود
در جوده آن و مبارز در میخواست و میکفت یا بنی اسرایل اکر شما بر حق بودیت کسی مبارزی
از شما بیرون آمدی داود بسته آمد و کفت کسی نیست از شما که با این اقلف مبارزت
کند و در مقابله او بیرون شود از بهر نصرت دین حق را همه کفتند که خاموش باش نمی بینی
شخص او را داود بناحیت صف بان ایستاد در انتظار کار طالوت برکذشت و مردمان را
بر قتال تحریض میکرد داود علیه السلم کفت چه نیکویی میکنی با کسی که این اقلف را بکشد طالوت
کفت دختر خویش را بزنی بوی بدهم و نیمهٔ از ملک خود ویرا مسلم کردانم داود علیه السلم
کفت من بروم که ویرا بکشم درع خود را بوی داد بروایت دیکر داود علیه السلم با طالوت
آمد و بیش از آمدن آن سنکها با وی بسخن آمدند که ما را بردار آن سنکها را برداشت
چنانک کفتیم داود کفت من کار او را کفایت کنم طالوت کفت من صورت ترا ضعیف می بینم

داود

داود صفت سنکها باز کفت طالوت کفت اکر تو او را بکشی دختر بتو دهم و نیمهٔ ملک خود
بتو ارزانی دارم و کفت این درع مرا بپوش چون بپوشید بروی دراز آمد داود علیه السلم
خود را بجنبانید درع کوتاه شد و باندازهٔ بالای داود باز آمد طالوت دانست که
او کار تمام کند چون داود علیه السلم بیرون آمد زره پوشیده و تیغ در دست کرفته و بر اسب
نیکو سوار شده و از قصهٔ سنکها و سخن کفتن آن وی را یاد آمد باز کشت و کفت من با
درع و مغفر و خنجر و تیر حرب نکرده ام چپ کردن و جنک من بفلاخان بوده است
طالوت کفت هیچ خود را آزموده کفت آزموده ام کفت وقتی کرکی در رمهٔ ما افتاد
سنک فلاخان بروی زدم و او را بکرفتم و سر ویرا ببریدم کفت کرک ضعیفست داود
کفت وقتی شیری در رمهٔ ما افتاد بفلاخان او را بزدم و بکرفتم و هر دو زنخدان او را
بدهم باز دریدم و او را بدو نیم کردم طالوت کفت این قویست اکنون بیرون آی بحرب بنصرت خدای
تعالی داود فلاخان بدست کرفت و سنک در توبره کرد و روی سوی جالوت نهاد جالوت
کفت چون تویی بیرون آید بجنک من و بروی افسوس میکرد کفت که برو از ضعیف بنیتی او و از آن
جثهٔ خرد و هیات او که در مقابل شود و جالوت از نسل عاد بود و سایهٔ تن او یک میل زمین بپوشیدی
جالوت کفت باز کرد ای جوان و بر خود ستم مکن که چون تویی با من جنک نتواند کردن سلاح
فلاخان آوردهٔ چنانک کویا با سکی جنک کنی داود کفت تو سک نیستی پس جالوت خواست
ویرا بدست بکیرد بطریق حقارت نتوانست او را کرفتن جالوت کفت تو می اندازی یا من داود
کفت تو حمله بیار جالوت بر پیل نشسته بود حمله در آورد و نیزه در دست کرفته که اکر بر کوه زدی از جای
بر کندی داود رد کرد تا آن حمله باطل شد همچنین سه بار حمله کرد داود هر سه بار را رد کرد
انکاه داود کفت که وقت من آمد اکنون من اندازم جالوت کفت انداز یکی از آن سنکها را
بسوی او انداخت و بر سینهٔ برکینهٔ جالوت زد و بجانب دیکر بیرون رفت بسی خلق دیکر را بکشت
و کفته اند که هزار کس را هلاک کرد و جالوت چون کوهی از پیل در افتاد و آن سنک چپ
و راست میزد و خلق بسیار را هلاک کرد و کفته اند که سی هزار کس را هلاک کرد و
جالوت چون کوهی بر زمین افتاده و هلاک شده و جمله صد هزار مرد که بودند از یک سنک هزیمت
شدند و بروایت دیکر آن هر سه سنک یکی شده بود آن سنک را بینداخت سه پاره شد یک
پاره بر سر وی آمد و یکی بر سینهٔ وی و یکی بر پهلو و هر سه سنک از وی بیرون آمدند و بادی

درآمد وخود را ازبروی دربود وجالوت بیفتاد وسی مرد دیکررا هلاک کرد جنانکه
کویبی که آن سنک باره‌ا شد وبرهرکسی می آمد تا به سی هزار کس برسید وهمه را هلاک
کرد وباقی بهزیمت شدند ودروادی افتادند که سنک مقناطیس بود درانجا تا باهرکه درهم
سنکی بود بخود کشید شان وبنی اسرائیل بیامدند وبآهنکی می کشتند شان ومال
میکرفتند وکویند که ان سنکها ذره ذره شدند وهر ذره که برمردی زدی ازوی
بیرون بریدی تا همه هلاک شدند ومسلمانان شادمان شدند جون ازحرب فارغ
شد بس طالوت دختر خود را بوی داد وخواست که نایمهٔ مملکت خود بوی تسلیم
کند وزیر طالوت کفت مر طالوت را که اکر تو جنین کنی ونیمهٔ ملک بوی دهی منازعتی
مر ترا در بادشاهی ظاهر شود ونقصان ملک تو باشد وفسادها بدید آید در مملکت
وبادشاهی باشرکت هیچ لذت ندهد طالوت بشیمان شد وقصد کشتن داود کرد
دختر خبر یافت داود را آکاه کرد از ان چال داود ازوی بکریخت طالوت در
طلب او روان شد وجملهٔ بنی اسرائیل وازبیشینیان ایشان وبیغامبرانرا دیده بود ودر
میان بنی اسرائیل ذهد او معروف بود وجنین کفتندی که نام بزرک خدای می‌دانند وبدعا
مستجاب بود طالوت بنزد او درآمد اورا دید که برداود نوحه میکرد ومی‌کریست ومی‌کفت
ای طالوت تو بدبخت ترین آدمیانی که مر داود بیغامبر را می آزاری که هم اکنون بود که او بنبوت را
معین شود واو مر جالوت را هلاک کرد ولشکر او را بهزیمت کرد طالوت از کرد خود بشیمان شده
که قصد بد کرده بود کفت اکنون توبهٔ من جه باشد وکناه من بجه کفارت شود کفت توبهٔ
تو آن باشد که در شهر بلقا روی وکارزار کنی با اهل او وکران شهر را بکشایی یا کشته
شوی آن توبهٔ تو باشد واین خطای تو مکفر شود بس طالوت برفت بآن شهر وکارزار کرد
تا کشته شد بس جملهٔ بنی اسرائیل نزد داود علیه السلام جمع شدند ومملکت بروی مسلم کردند
وهرکز ملک بریکتن مقصود نبودی در بنی اسرائیل که هرسبطی را بادشاهی بودی بجز داود علیه السلام
که همه نزد وی جمع شدند ٥ بروایت محمد اسحاق طالوت کفت مرا زن مصلحی را که مرا از کفارت
این کناه خبر کند مکر الیسع علیه السلام او از دنیا در کذشته بود طالوت مر ان زن عابده را کفت
که تو با من بیا تا بروضهٔ الیسع رویم وتو خدای تعالی را بنام بزرک بخوان تا خدای تعالی ورا زنده
کرداند تا او مرا از کفارت خطاء من خبر دهد هردو برفتند تا بروضه وتربت الیسع آن زن

آهن چ

زهره داود ... بنید طالوت ... بنی اسرائیل ...

عابده دو رکعت نماز کزارد وخدای تعالی را بخواند در حال الیسع از کور بیرون آمد
وکفت یا طالوت از بزرکی کناه تو کار باینجا رسید که مرا از مضجع خود بشورانیدی کفت
ای بیغامبر خدای کار برمن دشوار شد وجاره نبود مرا از کفارت کناه خویش
جستن الیسع علیه السلام کفت کفارت تو آنست که کارزار کنی بتن خویش واهل خود تا کشته
شوید جنانک کردند وکشته شدند ٥ وابو القاسم قشیری آورده است بروایت بعضی
که طالوت جهد کرد بعد از انک دختر بوی داد ونیمهٔ ملک بوی تسلیم کرد که بنی اسرائیل
روی بداود علیه السلام آوردند وطالوت را بکذاشتند طالوت قصد کشتن داود کرد و
دختر طالوت عاقل ترین زنان بود قصه بدر را بدانست در شبی مشکی را بکرفت و
برآب کرد وان آب را معطر کرده بود وبوی خوش برظاهر وی در مالید وجامها بروی
او درکشید تا جنان کمان برد که وی داود است طالوت برسید از داود دختر
کفت که او خفته است طالوت سلاحی بروی زد آن خیک باره باره شد وبوی خوش
بمشام طالوت رسید کفت ای داود باک زیستی وباک رفتی بس بشیمان شد ونوحه میکرد
ودختر بعد از مدتی خبر داد از زنده کانی او طالوت شادی کرد واز ان کناه
توبه کرد ومملکت بداود تسلیم کرد ٥ بروایت دیکر جون طالوت بامداد در خانه
بر بنداشت انک داود را کشته است قصه تجهیز او بکرد جون بدید داود را زنده
ازوی بترسید واز بعد ان از داود ترسان می بود هرشب باسبانان وحاجبان
مر او را نکاه می داشتند داود شبی بیامد وبسرای او درآمد مولی تعالی خواب را
بر حارس وحاجب افکند تا داود تیری بر سر او نهاد ویکی بر شکم او جون طالوت بیدار شد
دانست که این داود نهاده است کفت اکر وی خواستی برحلق من نهادی ومرا هلاک
کردی بس شب دیکر آن حارس وحاجب را بدل کرد وبعدد زیادت کرد جون شب دیکر
بخفت وهمه را خواب ببرد داود اندرآمد وتیغی برسینهٔ او نهاد جون بیدار شد
دانست که داود کرده است فرمود که داود را طلب کنید وبکیرید خبر دادند که
وی با عابدان باشد در فلان کوه درمیان عابدانش طلب کردند نیافتند وعابدان
نیز کفتند خبر نداریم طالوت جملهٔ عابدانرا بکشت مکر یکی را باز داشت آن یکتن
همنشین وی شده بود ومونس وی کشته شبی از شبها بخفتید جون از شب بعضی بکذشت

طالوت گفت از شب چندی گذشته است و خروس بانگ کرد عابد گفت هیچ خروس
گماشته که بانگ کند کسانی که شب شناسند عابدان باشند هیچ کس را از عابدان نگذاشتی
طالوت از آن کردها پشیمان شد گفت هل از این افعال بد که کردم توبهٔ من بچه باشد گفت
زنی عابده است در بنی اسرائیل که او توبهٔ ترا بداند بنزد آن زن رفت و از وی سوال کرد گفت
من ندانم ولیکن دلالت کنم ترا بگور اشمویل پیغامبر علیه السلام پس گفت نیک آید انجا فرستاد پس
پس آن زن دعا کرد اشمویل از گور بیرون آمد گفت تو طالوتی گفت آری گفت از بعد وفات
من چه کردی گفت چنین گناهی کردم توبهٔ من بچه باشد گفت فرزند داری گفت ده پسر دارم
گفت توبهٔ آنگاه پذیرفته آید که فرزندان تو در پیش تو حرب کنند با دشمنان خدای تعالی
تا همه کشته شوند بعد از آن تو نیز کشته شوی آنگاه آمرزیده شوی این گفت و بگور
باز در آمد طالوت فرزندان را بخواند و گفت چه بینید اگر من در آتش گرفتار کردم شما
مرا از آن آتش برهانید گفتند اگر توانیم برهانیم قصه با ایشان باز گفت همه اجابت
کردند و در پیش او حرب کردند با دشمنان خدای تعالی تا کشته شدند طالوت از پس
ایشان کشته شد و از بعد آن بر داود علیه السلام مقرر شد چنانکه گفتیم قوله عز وجل

ملکت م

الجزء الثالث

تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله
ورفع بعضهم درجات این رسولان که خبر ایشان با تو گفتیم فضل نهادیم
بعضی را از ایشان بر بعضی و زیادت کرده ایم درجهٔ بعضی بر بعضی و از ایشان کسی است
که سخن گفت خدای تعالی با وی و آن موسی بود علیه السلام و برداشت بعضی از ایشان را
درجتها یعنی ابراهیم را علیه السلام بخلت و سلیمان را علیه السلام بملکت و غیر ایشان بقول
دیگر مراد از وی ادریس است علیه السلام چنانکه فرموده ورفعناه مکانا علیا بقول دیگر
مراد از وی محمد است صلی الله علیه وسلم که فاضلتر پیغامبران بود قوله عز وجل
وآتینا عیسی ابن مریم البینات وایدناه بروح القدس
عیسی را که پسر مریم بود حجتها بینات از زنده کرده اند مردگان و بینا کرده اند نابینایان
و بهتر کرده اند بیماران دیگر و قوی کرده ایم او را بجبرئیل پاک علیه السلام که در آن وقتی که جهودان
بعزم قصد او کردند بقول دیگر الروح جبرئیل والقدس هو الله تعالی قال
ابن عباس رضی الله عنهما الروح القدس هو اسم الله الاعظم الذی کان یحیی به الموتی وقیل هو الانجیل

وقیل هو روح عیسی علیه السلام لانها لم تتضمنه اصلاب الفحولة وارحام الطوامث قوله عز وجل
ولو شاء الله ما اقتتل الذین من بعدهم من بعد ما جاءتهم البینات
ولکن اختلفوا فمنهم من آمن ومنهم من کفر ولو شاء الله ما اقتتلوا
ولکن الله یفعل ما یرید و اگر خواستی خدای تعالی کارزار نکردندی یعنی اختلاف
نکردندی آنکسانی که از پس رسولان آمدند ایشان بودند از بعد آنکه بیامد ایشان را حجتها
بینا ولیکن خواست و ایشان اختلاف کردند بقول دیگر خبر کرد ایشان را ایمان و مضطر کرداند
ایشان را کما قال الله تعالی ولو شاء الله لجمعهم علی الهدی و لیکن اختلاف کردند از ایشان کسی بود
که بگروید و از ایشان کسی بود که نگروید و اگر خدای خواستی کارزار نکردندی ولیکن
خدای تعالی آن کند که خواهد و مراد از این خواست ازلی است که اکنون در وقت اظهار کند که خواست
او حادث نباشد که صفات او قدیم است قوله عز وجل
یا ایها الذین آمنوا انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یاتی یوم لا بیع فیه ولا
خلة ولا شفاعة والکافرون هم الظالمون ای آن کسانی
که گرویده اید نفقه کنید یعنی صدقه کنید از آنچه روزی داده ایم شما را پیش از آنکه
بیاید روزی یعنی قیامت بقول دیگر روز مرگ که نباشد خریدن و فروختن
یعنی بقول دیگر فدا دادن و فدا ستدن در وی نباشد و نه دوستی و نه شفاعت
یعنی کافر را و اگر بر روز مرگ حمل کنی مطلق باشد در همه خلقان که مرگ را هیچ
باز نگرداند نه از کافر و نه از مؤمن و اگر بر قیامت حمل کنی در حق کافران باشد که
شفاعت و دوستی مومنان را منفعت کند و این کافران ایشانند ستمکاران بر تن
خویش وقیل الکافرون هم الظالمون والظلم وضع الشیء فی غیر موضعه یعنی
ظلم نهادن چیزی باشد نه در محل خود وهو توقع الشفاعة من الالهة الباطلة حیث
قالوا هؤلاء شفعاؤنا عند الله وقال عطاء الحمد لله الذی لم یقل والظالمون
هم الکافرون قراءتها قرا ابن کثیر وابو عمرو لا بیعَ ولا خلةَ ولا شفاعةَ بالنصب علی التبرئة
والباقون بالرفع علی الخبر ای لیس فیه بیع ولا خلة ولا شفاعة الآیه وفی الخبر من
کان مؤذن قوم او امام قوم او رجلا یتوضأ ویخرج للجماعة ویدرک الصف الاول
غفر ذنبه وشفع فی ثمانین الف الف من المؤمنین ممن استوجبوا النار قوله عز وجل

الله لا اله الا هو معبود بسزا آن خدایست که نیست خدایی جز او
درین آیت نفی معبودان ناسزاست وبیان صفات پاک خداوندست **سبب
این نزول این آیت آن بود که کافران مکه**
مر وحدانیت خدایرا انکار آوردند وستنکر داشتند که اسمانها وزمین را
یک خدای باشد واین قصه را بو فقه ونامه باهل کتابین برداشتند وگفتند که
مردی درمیان ما پدید آمده است وچنین میگوید که خدای یکی است شما چه میگوید
جهودان مدینه بنزد رسول علیه السلام امدند ورسول را علیه السلام سوال کردند از
صفات حق تعالی وازکیفیت او وگفتند خدای تو ازچیست از زراست یا ازسیم
وغیر آن وبعضی از ایشان مر خدای تعالی را زن وفرزند گفتند مولی تعالی
صفت وحدانیت خود وپاکی صفات ذات خود جل جلاله بیان کرد واین ایت فرستاد
وجبرئیل علیه السلام چون این آیت را بیاورد هفتاد هزار فرشته مرین آیت را مشایعت
کردند ومحمد حنفیه گفت رضی الله عنه که چون این آیت بیامد همه بتان در روی افتادند چنانک
درهمه دنیا بتی نماند الا که نگونسار شد وهر پادشاهی که برتخت مملکت بود از تخت پادشاهی
درافتاد وتاج پادشاهی از سر سرهری ایشان درافتاد دیوان در گریختن آمدند و
ابلیس علیه اللعنه از موضع خویش درافتاد ونالیدن بنالید چنانک همه اتباع وسپاه او
بشنیدند وجمع شدند وآنچ در زمین دیدند خبر کردند ایشان را فرمود تا از ان
قصه بپرسند بمدینه آمدند ومعلوم شد مر ایشان را که این ایت بیامده است که
قاعده کفر را برانداخته است **ومعناء وی الله خدایست**
جل جلاله که معبود بحق است وخدایی را سزاست نیست خدای مکروی ونیست
معبودی مرخلق را بسزا بجز وی قوله عز وجل **الحی القیوم** زنده است که هرگز
نمیرد وپاینده است که هرگز تغیر وزوال نبدیرد وزندگی وبجان نیست وزندگی همه زندگان
ازوی است وقیل معنی القیوم القایم الحافظ علی کل نفس بما کسبت وقیل القایم
بتدبیر الخلق فی ارزاقهم واحوالهم بقول دیگر داناست بهمه کارها بقول دیگر دارنده
پادشاهیست بی یاری کسی قوله عز وجل **لا تاخذه سنة ولا نوم** نگیرد ویرا غنودن ونه خواب
ونعاس اول خواب باشد که ظاهر شود ونوم استحکام واستیلاء خواب باشد که بر عقل وسر مستولی شود

واین هردو برخدای عزوجل روا نباشد بقول دیگر غنودن آن باشد که بر دیده اثر
خواب ظاهر کند وبدل نرسد ومعنی آن باشد که خدای تعالی غافل نیست بکم از طرفة العین
از امور خلق وعاجز نیست در هیچ کاری قوله عز وجل **له ما فی السموات وما فی
الارض** مر او راست آنچ در اسمانها واینچ در زمینهاست از مخلوقات یعنی او پادشاه
اسمانها وزمینهاست وآنچ درمیان هر دوست همه بنده واوریده اویند واو مالک همه خلقانست
وبرهمه قادرست مخلوق ومملوک او شریک او چگونه تواند بودن قوله عز وجل **من ذا الذی
یشفع عنده الا باذنه** لفظ استفهام است ومعنای وی توبیخ است وذا بالذی
بمعنی یکی اسم شود یعنی کیست آن کسی که شفاعت کند بنزدیک او مگر بفرمان او
یعنی کسی نتواند در قیامت که کسی را شفاعت کند مگر بفرمان خدای عزوجل واین رد
گفتار کافرانست که ایشان میگفتند که ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی مارا بتان
شفاعت مهتر عالم است محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم مر مؤمنان را وشفاعت اهل
ایمان بعضی مر بعضی را چنانک در اخبار آمده است قوله عز وجل **یعلم ما
بین ایدیهم وما خلفهم** آنچ در پیش ایشانست از کار دنیا وآنچ
از پس ایشانست از کار عقبی که دنیا را پیش گرفته اند وعقبی را پس پشت انداخته اند
بقول دیگر آنچ در پیش ایشانست از کار عقبی وآنچ از پس ایشانست از کار دنیا
بقول دیگر آنچ پیش گذشت مر ایشانرا وآنچ از پس این بیاید یعنی آنچ کرده اند و
آنچ بکنند بقول دیگر ما بین ایدیهم عاقبة امرهم وما خلفهم سابقة حالهم یعنی عاقبت
ایشان وسابقت ایشان قوله عز وجل **ولا یحیطون بشیء من علمه
الا بما شاء** ونداند خلق چیزی را از علم مگر آنچ خدای تعالی خواسته باشد
که بدانند یعنی از معلومات او هیچ ندانند مگر آنچ او اعلام دهد شان بان قول دیگر
ندانند غیب را آنچ پیش ایشانست وآنچ پس ایشانست مگر آنچ خواست که پیغامبرانرا
اعلام دهد بان کقوله تعالی فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول قوله
عز وجل **وسع کرسیه السموات والارض** فراخ است ورسیده کرسی او
باسمانها وزمین یعنی علم او که بهمه اسمانها وزمینها رسیده است که مصالح امور ومجاسن
افعال واقوال همه را بداند بقول دیگر قدرتش باسمانها وزمین رسیده است که اسمان

[margin:] کنند خدای تعالی ... اعتقاد ایشانرا ورد ... اثبات شفاعت هم
[margin:] بداند خدای عزوجل

وزمین را بقدرت خود نگاه میدارد کما یقال اجعل لهذا الحایط کرسیا یعنی ما یحفظه
بقول دیگر کرسیه ملکه لان الکرسی اعلی الاشیاء فی المملکة بقول شیخ حسن
بصری رحمه الله کرسیه عرشه یعنی حسن بصری گفت که کرسی او عرش اوست بقول دیگر
الکرسی سریر دون العرش بقول دیگر کرسی مکانی است که بیافرید وجملهٔ اسمان وزمین
در وی نهاد بقول دیگر این اسمان وزمین در مقابلهٔ کرسی چون حلقهٔ است در بیابانی
وکرسی با مخلوقات دیگر در مقابلهٔ عرش چون حلقهٔ است در بیابانی وروا باشد که کرسیه
یکون عظمته وسلطانه وقیل کرسیه سره بقول محمد بن جریر الطبری
رحمه الله کرسیه عباده در این جمله بیان است که خدای عز وجل بر همه قادر است

قوله عز وجل **ولا یؤده حفظهما** وگران نکرداند ورنجاند ورا نگاه
داشتن اسمان وزمین ویجوز ان الهاء فی قوله یؤده یکون راجعة الی الکرسی فعلی
هذا التأویل یکون السموات السبع والارضون السبع موضوعات علی الکرسی برین
تاویل اسمان وزمین بر کرسی باشد قوله عز وجل **وهو العلی العظیم** واو برترست
در پادشاهی وقدرت نه بمکان وجهت وبزرگوارست بخدایی نه بجسم وصورت لغتها
الله مبتدا فرفع به ولا اله نصب علی التبریة وانه خبر المبتدا وقوله هو فی موضع الرفع
علی الاستثناء والحی وزنه فعل ومعنی الحی من الحیوة والقیوم علی وزن الفیعول وهی للمبالغة
فی القیام والدوام واصل القیوم قیووم فجعلت احد الواوین یاء ثم ادغمتا الکرسی والکرس
ما تلبد بعضه ببعض والاود الثقیل یقال آده یؤده ای اثقله حمل شیء وفی الخبر
اعظم سورة فی القرآن البقرة واعظم آیة فیها آیة الکرسی ولن تستطیعها البطلة قال
ابن عباس رضی الله عنهما یعنی السحرة لا یستطیعون حفظها وفی خبر آخر افضل آیة
فی القرآن آیة الکرسی وفی خبر آخر عن ابی بن کعب رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه وسلم
انه قال من قرأ آیة الکرسی فی دبر کل صلوة مکتوبة اعطاه الله تعالی قلوب الشاکرین و
اعمال الصادقین وثواب النبیین وبسط علیه یمینه بالرحمة ولم یمنعه من دخول الجنة الا الموت
فیدخلها وروی ان جبرئیل علیه السلام اتی النبی بالرحمة صلی الله علیه وسلم وقال ان عفریتا
من الجنة یکیدک فاذا اویت الی فراشک فاقرأ الله لا اله الا هو الحی القیوم الی آخره

قوله عز وجل **لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی** اکراه نیست

القیوم

ای ثقله

وستم

وستم و بیهودان نیست در دین هر اینه بدید شد راه راست از بی راهی یعنی کسی را باکراه
بایمان در نیاریم واکراه نشاید کردن کسی را بایمان آوردن آیات در شان انصاریان
آمد که دو پسر داشت هر دو ترسا شده ند وبروم رفتند نعوذ بالله بدین پسران در جهاد
از رسول خدای عز وجل تا کسی را بطلب ایشان فرستد وایشان را باکراه بمسلمانی باز آرد
این آیت بیامد واخبار است بمعنی نهی یعنی لا تکرهوا علی الایمان احدا وهنوز فرمان
قتال نیامده بود تا بجبر وقهر ایشان را بایمان فرمودی وبقتل تهدید کردی بقول
دیگر آیات در شان فرزندان مسلمانان آمد از انصاریان که بنزد بنی نظیر بودند چون
چون بنی نظیر را بیرون کردند مسلمانان فرزندان خود را باز می آوردند وجبر
می کردند بر اسلام بعضی از ایشان اسلام نیاوردند این آیت بیامد وایشان را از اکراه
نهی کرد قول دیگر این فرزندان بنزد بنی قریظه بودند که فرزندان مسلمانان شیر می دادند
وهم بر دین ایشان پرورده شده بودند پدران ایشان خواستند که باکراه بدین مسلمانی
در آرندشان این آیت بیامد ونهی کرد قول دیگر منسوخ نیست از نشاه مفسران
از عبد الله عباس رضی الله عنهما این آیت منسوخ است بآیت قتال قول دیگر منسوخ نیست
ودر حق اهل کتاب است یعنی چون جزیه می دهند اکراه نکنند ایشان را بر دین
اسلام اما مشرکان عرب را اکراه کنند بر اسلام واز ایشان جز اسلام هیچ چیز نپذیرند
ومشرکان دیگر را پیش از قبول جزیه جبر نکنند واگر ذمی را جبر کنند بر اسلام
واسلام آورد اسلام او درست باشد ونگذارند تا بدین خود باز گردد واگر باز گردد بدین
خویش جبر کنند تا اسلام آرد بی آنکه مر او را بکشند واگر بطوع ایمان آرد
وباز مرتد شود وبدین خود باز گردد او را بکشند اگر اسلام نیارد وحکم او چون حکم مرتد
باشد قول دیگر نپذیریم دین از کسی که باکراه آرد ولیکن از کسی بپذیریم که باجتهاد
وباختیار ایمان آرد نه از خوف ونه بطمع دنیا چنانکه کفر باکراه کفر نباشد کقوله
تعالی الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان ایمان را نیز حکم همین باشد وقیل معناه
لا تقولوا لمن اسلم انت مکره علی الاسلام لقوله تعالی ولا تقولوا لمن القی الیکم
السلام لست مؤمنا قوله عز وجل **فمن یکفر بالطاغوت ویؤمن
بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها والله سمیع
علیم**

بر اسلام وچون جزیه
اهل ذمه بدهند ایشانرا
جبر نکنند

و هر که کافر گردد بطاغوت یعنی منکر شود بت را و دیو را و بگرود بخدای تعالی هر آینه دست
در زده باشد بگوشهٔ استوار که نیست شکستن و جدا شدن مران را خدای عز و جل
شنواست بگفتار خلق و داناست بکردار ایشان . و طاغوت سه جیزاست دیو و بت و کاهن
قول دیگر متمردان اهل کتاب اند الطاغوت فاعول من الطغیان لا انه زیدت فی آخره
تاء مکان لام الفعل وهو ما یطغی الانسان او یطغی به الانسان وقیل الطاغوت
کل معبود مذموم فی نفسه حتی یدخل عیسی علیه السلم والملائکة تحت اسم الطاغوت
والعروة ما یتعلق به کعروة الاناء والجوالق وعن الازهری ان العروة شجرة خضراء یکون
فی البادیة فاذا تناثرت الاوراق من الاشجار لجاؤا الیها لخضرتها والوثقی تانیث الاوثق
والانفصام الانکسار الذی لا یبین قوله عز و جل **الله ولی الذین امنوا یخرجهم
من الظلمات الی النور** خدای عز و جل دوست و یار و نگاه دار انکسانی است که
بگرویده اند بخدای تعالی و برسول او بیرون آرد ایشان را از تاریکیها بروشنایی یعنی بیرون
آرد شان از تاریکی کفر بروشنایی ایمان قوله عز و جل **والذین کفروا اولیاؤهم
الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار
هم فیها خالدون** وانکسانی که کافر شده اند دوستان و یاران ایشان طاغوت است
یعنی دیوان اند که قرین ایشان اند بیرون آرند ایشان را از روشنایی ایمان و توحید بسوی تاریکیهای
کفر و باطل که ایشان اند اهل آتش که ایشان در آتش جاودانه مانند . فان قیل ما معنی
قوله یخرجهم من الظلمات بعد ما امنوا ولم یکونوا فی ظلمة الکفر والثانی ذکر بلفظة المستقبل
فقال یخرجهم وقد خرجوا من الظلمات قلنا الایة مخصوصة فی قوم من اهل الکتاب کفروا
ثم امنوا فصح لانه اخرجهم من الظلمات اما فعل المستقبل فقد جاء فی القرآن بمعنی الماضی
والماضی فی معنی المستقبل اذ لا تفاوت بینهما فی صفة الباری جل جلاله وعن حسین بن
الفضل رحمه الله الذنوب ظلمة والتوبة خروج منها . وجواب آخر اراد به الله تعالی یدخلهم فی النار
ثم یخرجهم منها و یدخلهم الجنة وجواب آخر یخرجهم من ظلمات الدنیا الی نور الجنة لقول النبی
علیه السلم الدنیا سجن المؤمن وفی السجن ظلمة وفی قوله یخرجونهم من النور الی الظلمات علی ما عکس ما
ذکرنا ویجوز ان الایة فی قوم قد ارتدوا بعد ما امنوا والثانی ان الدنیا جنة الکافر
وفی الجنة نور ثم یخرجهم منها الی جهنم ظلمات واخراج الطاغوت ایاهم بطریق التسبیب
فی جهنم

و طاغوت جمع و واحد را گویند

**الم تر الی الذی حاج ابراهیم فی ربه ان آتاه الله الملک اذ قال
ابراهیم ربی الذی یحیی و یمیت قال انا احیی و امیت**
آنمی بینی یعنی نمی دانی قول دیگر نمی گویی بان کسانی که حجت گفت با ابراهیم علیه السلم در
دین آفریدگار او یعنی آفریدگار ابراهیم قول دیگر ربه کنایت از نمرود است که حجت
گفت با ابراهیم بانک بداد ورا خدای عز و جل پادشاهی چون گفت ابراهیم علیه السلم که آفریدگار من
آن خدایی است که زنده گرداند مردگان را و بمیراند زندگان را نمرود گفت من نیز زنده کردانم
و میرانم دو تن را از زندان بیرون آورد که کشتن برایشان واجب شده بود نزد ایشان
یکی را آزاد کرد و گفت اینک زنده کردانیدم و یکی را بکشت و گفت اینک میرانیدم بعضی گفته اند که
این در آن وقت بود که ابراهیم علیه السلم بتان را بشکست نمرود لعنه الله ابراهیم را بگرفت و حبس
کرد پس بیرون آورد و با وی مناظره کرد و گفت خدای تو کیست ابراهیم گفت خدای من آن
خداییست که زنده کرداند قطرهٔ آب منی را پس آن بمیراند نمرود گفت من نیز همچنین
زنده کنم و بمیرانم و بعضی گفته اند که این در آن وقت بود که مردمان می آمدند بنزد نمرود علیه اللعنه
که طعام می خریدند ابراهیم علیه السلم نیز بیامد بنزد وی از برای غله و بار خریدن و با نمرود علیه اللعنه
مناظره کرد و گفت بدرستی تو خدای نبود و تو چون مخلوقان دیگری خدایی را نشایی نمرود
لعین مر او را طعام نفروخت و گفت خدای تو کیست ابراهیم علیه السلم این جواب داد و از نزد او
بیرون آمد و جوالها از ریگ بر کرد تا دیگران و را تعییر نکنند و دیگر از بهر تطییب دل
اهل خود را تا جوالها را تهی نبینند حق تعالی همه را آرد کردانید بهتر از آرد مبدلهٔ نمرود لعنه الله
چون نمرود لعین آن تزویر کرد و احیا و امات را بان طریق بخلق نمود ابراهیم علیه السلم حجتی دیگر
گفت که نمرود بران هیچ نتوانست تزویر کردن چنانک خدای تعالی خبر داد قوله عز و جل
**قال ابراهیم فان الله یاتی بالشمس من المشرق فات بها من
المغرب فبهت الذی کفر والله لا یهدی القوم الظالمین**
گفت ابراهیم که هر آینه خدای عز و جل بیارد آفتاب را از سوی مشرق و بمغرب فرو برد پس
تو بیار آفتاب را از جانب مغرب و بمشرق فرو بر نمرود فرو ماند و متحیر شد آنگاه که کافر
شده بود و منکر شده مر وحدانیت خدا را عز و جل یعنی نمرود و خدای تعالی راه راست ننماید

هار

تشنیع

بحت کفتن مرکوروه ستم کاران را وکافران را بقال بهت وبهت وبهت وبهت کلها لغات ومعناه تحیّر وانقطع والاصح بهت بضم الباء وکسر الهاء نسب

آن ملعون نمرود بن کنعان بن سنجاریب بن نمرود بن کوش بن سام بن نوح بود وآن قصه

جنان بود که چون ابراهیم بتانرا بشکست وکفت اتعبدون ما تنحتون نمرود علیه اللعنه ابراهیم را

علیه السلام بزندان کرد وبیرون آورد پس تا باتش بسوزند کفتند چرا بر بتان ستیم کفت خدای مرا کفت

خدای توکیست کفت آنک مرده کانرا زنده کند وزنده کانرا بمیراند وکویند نمرود لعین

محتکر بود وطعام را عزت بود وهرکه طعام خریدن آمدی ورا سجده کردی ابراهیم علیه السلام

بطلب طعام آمد وسجده نکرد ورا کفتند چرا سجده نکردی کفت من جز خدای خود هیچ کس را

سجده نکنم کفت خدای توکیست کفت الذی احیی وامیت آنک زنده کند ومیرانده است چون

عاجیل را از قوم موسی علیه السلام وقوم ملعون از بنی اسرایل نه چون نمرود واو اوّل جباری بود که

در زمین دعوی خدایی کرد علیه اللعنه وملک همه روی زمین مر اورا مسلم کشت وصرح بابل را

بنا کرد وکفت که باسمان می برروم وکویند که تا بنی ساخت وکرکسانرا بر بابهای تابوت بست

تا باسمان برود جنانک در سوره ابراهیم کفتیم ان شا الله تعالی ومی کفت که تا با خدای اسمان

حرب کنم خدای تعالی کمترین خلق را وضعیف ترین جانوری را بروی کماشت تا دمار

از نهاد وی برآورد وذکر ابو القاسم القشیری فی تفسیره فتح الله تعالی علیه بابا من البعوض

فستروا عین الشمس واکلوا عسکره ولم یترکوا منهم الا العظم ودخل واحدة منها فی دماغه

تاکله حتی صارت کالفارة وکان اعز الناس عنده من یضرب علی دماغه بمطرقة فبقی فی ذلک

البلاء اربع مائة سنة مدة ملکه وقیل اربعین سنة وقال مقاتل اربعین یوما قوله عزّ وجل

او کالذی مرّ علی قریة وهی خاویة علی عروشها این معطوف

است بر ماقبل او وتقدیر او جنان باشد که نه دیدی یا محمد چون آن کسی که حجت می آورد با ابراهیم

علیه السلام یا چون آنکس که برکدشت بر دیهی ویران یعنی بر اهل دیهی وروی را یعنی آن ده افتاده بود

دیوارهاء او بر سقفهاء او وقیل تقدیره الم تر الی الذین خرجوا او الی الذی حاجّ ابراهیم او الذی

مرّ علی قریة برین قول کاف زیادتی باشد واو بمعنای واو بود بقول بعضی این کدرنده

عزیر بن شرحیا بود بروایتی دیکر شرخیا واو پیغامبر بود وآن دیه میان واسط ومداین

بود برکنارهٔ دجله نام آن دیه دیر هرقل بود وعزیر علیه السلام بر خری نشسته بود بان دیه

درآمد دید خراب شده وهمه ساکنان جمله مرده بودند وپوسیده شده واستخوانهاء

ایشان برظاهر افتاده ودرختان او همه با میوهاء بسیار وبر شاخهاء ایشان نعمتهاء

بی شمار وانهار در جویهای او روان ومزیّن بسبزهاء الوان عزیر پیغامبر علیه السلام از ستور

فرود آمد وقدری از ان انجیر وانکور بخورد وبعضی در سله کرد وپارهٔ انکور را بفشرد

ودر مشکی کرد وخر را در سایهٔ درختی ببست واو نیز در سایهٔ درختی بنشست وبا بهار

خود را بجوی فرو کذاشت ودران خرابی دیه می نکریست وان استخوانهاء پوسیده را

می دید کلمهٔ تعجب بر زبان می راند کفت اینت قدرت بر کمال ذو الجلال این استخوانها

پوسیده وکوشتهاء ریزیده را جکونه زنده می کرداند از پس مرک عزیر علیه السلام

شک نیاورد در بعث وزنده کردانیدن خلقان لکن خواست تا آفریدکار عالم جلّ

وعلا در نظر او بمعاینه ومشاهده بدو نماید که جکونه زنده می کند مرده را از

بعد مرک تا یقین بر یقینش زیادت شود. بروایت شاه مفسران عبد الله عباس

رضی الله عنهما این قریه بیت مقدس بود که چون بخت نصر بر بیت مقدس دست یافت

ومر اهل او را بعضی را هلاک کرد وبعضی را اسیر برد ودیههاء وی را خراب کرد وعزیر را

اسیر برد وتوریت را بسوخت ومسجد را خراب کرد روزی عزیر علیه السلام بر خری نشسته بود

برکدشت وبیت مقدس را خراب دید این کلمه کفت قول دیکر بر دیهی از دیههای

بیت مقدس برکدشته بود قوله عزّ وجل **قال انّی یحیی هذه الله بعد موتها**

فاماته الله مائة عام ثم بعثه قال کم لبثت قال لبثت یوما

او بعض یوم قال بل لبثت مائة عام کفت جکونه زنده کرداند خدای تعالی

این استخوانهای پوسیده ریزیده را از پس مرک ایشان پس بمیرانید اورا خدای تعالی

صد سال زنده کرد اورا وهاتفی آواز داد از اسمان بفرمان خدای عزّ وجل بقول

یکی جبرئیل بود که کفت بفرمان خدای تعالی جند درنک کردی اینجا کفت درنک کردم

روزی یا بعضی از روز وآن قصه جنان بود که خفتن وی بیش از نماز بیشین بود

وبرخاستن وی بیش از آفتاب فرو آمدن یعنی جون با آفتاب در نکریست وقت دیدن

بان مقام جاشتکاه بود وهنوز آفتاب فرو نشده بود که برخاست کفت یا بعضی از روز

آن نداکننده کفت بفرمان خدای تعالی بل که درنک کردهٔ اینجا صد سال قوله عزّ وجل

فانظر الی طعامک وشرابک لم یتسنه بنگر بطعام خویش
یعنی بانگور وانجیر و بنگر بشراب خود وان قصه چنان بود که میوها خورده بود انچ
از وی زیاد مانده بود انگور وانجیر را در سله کرده بود و باریک انگور دیگر را فشارده
وعصیر کرده ودر خیک کرد تا سرد که یعنی بان انگور که عصیر کرده بود ونهاده تا اثر
قدرت ما بینی که از حال خود نگشته است در مدت صد سال وانجیر وان انگور
واب انگور همچنان بر حال خود بود که او نهاده بود وهیچ تغیر در بوی او و مزه او
بدید نیامده بود چون در انگور وانجیر بنگرست اثار قدرت وحدانیت مطالعه کرد
فرمود که در خر نگاه کن تا مدت مکث تو بر تو معلوم کردد قوله عز وجل وانظر الی حمارک
ولنجعلک آیة للناس بنگر بخر خود یعنی باستخوانهاء خر خود که پوسیده است
وریزیده وازهم جدا شده است تا بدانی که دیر شده است که چون بخر بنگرستی روزگار او دیر نمود
وچون بطعام وشراب نگاه کردی روزگار نزدیک نمودی متحیر مانده بود انجا استاده
وباشیده و ما ترا بگردانیدیم نشانی ودلیلی بر قدرت خود وعبرتی مر مردمان را قوله عز وجل
وانظر الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها لحما وبنگر باستخوانها
خر خود که چگونه بپیوسته می کردانم ورا واگر بقرات را خوانی ننشرها ثم نکسوها لحما والانشار
هو الاحیاء واگر بر اخوانی بنگر باستخوانها چگونه مرکب کردانیدیم ورا وفراهم اریم بعضی را بر بعضی
پس بپوشانیم آن استخوانها را بگوشت یعنی گوشت را بر روی استخوانها بدید اریم تا عظام
ناپدید شود والانشاز هو الازعاج واگر بقرات را خوانی معنی ان باشد که بنگر که چگونه
زنده می کردانیم والانشار والنشور الاحیا یقال نشر وانشر ای احیاه
ویقال نشز عن المکان اذا انزعج وانضم بعضه الی بعض والنشز المکان المرتفع
من الارض ونشز ینشز اذا ارتفع قال الله تعالی واذا قیل انشزوا فانشزوا الایه
ای ارتفعوا عن المجالس وانضم بعضکم ببعض وقرا الحسن البصری ننشرها من النشور
وهو بمعنی الاحیاء واختلاف کرده اند در حال خر عزیر علیه السلام بعضی گفته اند که
زنده بود ودر ان صد سال هم بران جای ویران وهم بران حال می بود وهیچ تغیری
در وی بدید نیامده بود ودلیل برین که صریح است در قران که گفت وانظر الی حمارک
این دلیل کند که بر حال خود بود که خدای عز وجل بقدرت خود زنده می داشت او را علف

تا بدانی که دیر شده است که

که صد سال ستوری بر یک جای ایستاده باشد که کسی بوی نرسد و زنده بماند
مخالف عادت بود وهرچه مخالف عادت بود دلیل کند بر اثار قدرت خدای تعالی وگروهی
دیگر خر مرده بود و پوسیده و گوشت و پوست او نا مانده و ترکیب عظام او متفرق شده
فرمان آمد ورا که بنگر بدان استخوانهاء نشور خود تا اثار قدرت ما مطالعه کنی
ومعاینه بینی که اگر امور ماکول بطباع بودی انجیر وانگور وآب انگور بر قضیت
قوت مرور زمان وتوفان چندان تغیر پذیرتر از قالب ونهاد حیوان بودی از
روی کثافت جسم آن ولطافت جرم این بر حال خود نماندی درین لطیفه بیان است
که مولی تعالی حاصل را فانی کرداند ومحمول را باقی دارد تا اجساد عباد را خبر
بمرگ فانی کرداند وجواهر اعمال را باقی دارد لقوله تعالی والباقیات الصالحات
الایه ولقول النبی علیه السلام البر لا یبلی والذنب لا ینسی والدیان لا یفنی وکما تدین
تدان وکما تزرع تحصد ومعنای ایت آنست که بنگر بدان استخوانهاء پوسیده
ریزیده خر خود تا بدانی که چون نظام عظام او متفرق شده است وترکیب لحوم و
جلود او متمزق گشته ترا بر درازی مدت لبث ومکث دلیل کردد وچون انگور و
انجیر را بعد از مرور این مدت بر حال قرار یابی بر کمال قدرت من دلیل کردد
وبعضی گفته اند که معنی وانظر الی العظام هم عظام عزیر بود که اول جسم او را زنده
کردانیدند نصیبه از چیزی در محال حواس حسیه او نهاد ونور بینش در روی او
ترکیب کرد تا چیزی اعضای دیگر او را وترکیب آنرا معاینه بدید واین قول
شیخ حسن بصری است رحمه الله الالف واللام فی قوله العظام بدل عن
الاضافة یعنی وانظر الی عظامک اما شاه مفسران عبد الله عباس
رضی الله عنهما می گوید که مراد ازین عظام عظام آن خر است وروا نباشد
که چیزی مرده آید بی زندگی اعضای دیگر پس چون عزیر زنده شد بر خاست
وبنگریست بان موضع که ستور او بسته بود واستخوانها را سپید دید که می تافت وبه
مفاصل او پراگنده گشته واجزای پوست وگوشت او بعضی را زمین جذب کرده و
بعضی را افتاب نیست کردانیده وبعضی را باد منتشر کردانیده وذرایر واجزای شعرات او
بر اطراف زمین منقسم شده اوازی شنید از اسمان بفرمان رحمن که ای استخوانهای

عباد خ

بوسیده فراهم آید واى کوشت و بوست واجزاى متمزق شده جمع شود که جان درشما
خواهد آمدن جمله استخوانها را دید که برخود جنبیدن کرفتند و بیک دیکر متصل
می شدند اول مهرهاى بشت سازه بریکدیکر مرکب شد بس استخوانهاى بهلو بران بیوست
بس هر دو سرون بموضع خود آمد و مرکب شد بس استخوانها عجز در اسافل محکم شد و
عضد بین براعالى او ترکیب و ترتیب بذیرفت بس استخوانهاء ساق درهم بیوست بس مهرهاء
کردن برطاقى و تراقى مسلم کشت بس عظام جماجم را برکار قدرت مدور کرد و توافذ منافذ
او را بثواقب مناقب قدرت معنى کردانید وظاهر صورت او را بانواع بدایع صنایع حکمت
مزین کردانید وافنان اسنان او را در هر دو الحیین او ملتصق کردانید و جواهر منافع باطنه را
در ضمیر هر عضوى ملتزق کرد بس بیضهٔ مقلهٔ را مدور کرد در حدقه نهاد و از قطرهٔ آبى مردمک
او را بصیر کرد و از صنایع حکمت مردمک ناظره را منور کرد و از حبایل اعصاب و عروق
مفاصل او را مستحکم کرد بس جوف را در بواطن مجارى عروق او روان کرد بس اجزاى بوست
جمع شد و از بالاى سر او تا اسافل او درکشید بس بقدرت قدیر بادى بوزیدن آمد و
اجزاى شعرات او را از اطراف زمین جمع کرد و یکان یکان را بموضع خود می رسانید
که یکى تار موى از موضع خود غلط نشد و از علم او غایب نکشت و عزیر علیه السلام بچشم تعجب دران
آثار صنایع قدرت و بدایع فطرت نظاره می کرد و کلمهٔ سبحان الله بر زبان می راند و می کریست
و عذر کفتن کلمهٔ انى یحیى هذه الله بعد موتها می خواست و می کفت که من دانا بودم که تو قادرى
بر کمالى و ملک و عزیز ذو الجلالى و معطى فى ملاى لیکن خواستم تا معاینه ببینم تا خواطر از دلم برود
چون تعالب آن حیوان جان درآمد درحال آن خر از جاى برخاست و بر خود بیازید و بانکى بکرد
و بعلف خوردن مشغول شد عزیر علیه السلام در سجده افتاد و خداى تعالى را بصفت قدرت یاد
کرد چنانک خداى تعالى کفت قوله عز و جل **فلما تبین له قال اعلم ان الله على**
کل شى قدیر چون ظاهر شد مر و یرا کیفیت مرده زنده کردن که معاینه
بدید کفت من میدانم بعلم معاینه چنانک دانسته بودم بعلم استدلالى که خداى بر همه
چیزها توانا است **و ذکر الشیخ الامام ابو القاسم القشیرى**
رحمه الله علیه روایة اخرى ان عزیرا صلوات الله علیه کما قال لبثت یوما او بعض یوم قال له
جبریل علیه السلام ان الله تعالى یقرئک السلام و یقول من لا یفرق بین مایة عام و بین ساعة

فقال له

به محکم کرد

تا بد

فقال له ولقد تفنى بس چون عزیر علیه السلام بقوم خود بازکشت فرزندان و نبیرکان را یافت
بیر کشته و او جوان و چهل ساله در میان ایشان می رفت چنانک خداى کفت عز و جل
ولنجعلک آیة للناس اى عبرة للخلق که هرکز کسى ندیده بود بدر چهل ساله و فرزندان
صد ساله بدر جوان و بسران بیر بس قوم او مر او را در آن راست کوى نمی داشتند که
او عزیر است کفتند نشانى آنست که عزیر جملهٔ توریت را بظاهر برخواندى چنانک
بروایتى آمده است که از بعد موسى کلیم علیه السلام کسى توریت را بظاهر نتوانستى خواندن
مکر عزیر علیه السلام بس یکى توریت یافتند در بزرى بنهان کرده بس آن توریت را بیاوردند و علماى
ایشان بنشستند و نکاه می داشتند و عزیر علیه السلام می خواند که یک حرفى تفاوت نشد
آنکاه ایشان دانستند که وى عزیر است طایفهٔ از آن قوم بجهالت در ضلالت افتادند
و کفتند او بسر خداست که این چنین کرامت یافته است کما قال الله تعالى اخبر عن الیهود وقالت
الیهود عزیر ابن الله و بعضى از علما کفته اند که عزیر علیه السلام دران وقت بیغامبر نبود و بیش از این واقعه از
بعد آن وحى آمد بوى بقول یکى بیغامبر بود بقول دیکرى اختلاف است در بیغامبرى وى
چنانک در خضر و ذو القرنین و ذو الکفل است بقول دیکرى شمویل بیغامبر بود بقول
دیکر خضر بود علیه السلام و ظاهر تر آنست که کفته اند که عزیر بود علیه السلام والاظهر انه کان عزیرا وقد قال
بعضهم انه لم یکن عزیرا لکن کان رجلا شاکا فى البعث کافرا بالله تعالى قال لانه لیس فى القرآن بیان
انه کان عزیرا والله اعلم بذلک قرأتها قراء ابن عامر و حمزة و ابو عمرو لبثت حیث وقع فى القرآن
بادغام الثاء فى التاء لقرب المخرج بینهما والباقون بالاظهار و قرأ حمزة والکسایى لم یتسن بحذف
الهاء فى الوصل و فى الوقف باثبات الهاء والباقون باثبات الهاء فى الوقف والاصل جمیعا و قرأ
حمزة والکسایى قال اعلم ان الله على الامر والباقون بفتح الالف على الاخبار من قول البارى
لغتها خاویة اى ساقطة یقال خوى بکسر الواو اذا سقط و خوى بفتح الواو اذا خلى و معنى
قوله على عروشها اى مع عروشها لقرب المعنى والعرش ما علا واظل کالسقف و غیره قوله لم یتسنه
فقیل الهاء اصلیة و هى من السنه و هو التغیر بمرور السنة و على هذا اصل السنة سنهة و تصغیرها
سنیهة و قیل الهاء غیر اصلیة و اصله یتسنى فعوضت بالیاء هاء الوقف والاصل فیه لم یتسنو
و على هذا السنة سنوة و قیل اصله یتسنن بالنونین من قوله حماء مسنون اى متغیر اللون
والرایحة فادغمت احدى النونین فى الاخرى وادخلت فیها هاء الوقف و قیل هاء الاستراحة

تا تمام برخواند چه

کقوله تعالی فبهدیهم اقتده وکقوله وما ادریک ماهیه قوله عز وجل واذ قال
ابراهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن
قال بلی ولکن لیطمئن قلبی قال الشیخ الامام المصنف رحمه الله
الکلام فی هذه الآیة علی سبعة اوجه الاول فی بیان معانیها وسبب سؤالها ولطایفها
وبیان مشکلاتها وقصتها وقراتها ولغتها اما الوجه الاول فی بیان معانیها یا محمد
چون گفت ابراهیم علیه السلام ای آفریدگار من بنمای مرا که چگونه زنده میکنی مردگان را گفت خدای
تعالی که ای نگرویده و تصدیق نکرده بآنک من مرده را زنده کنم گفت ابراهیم علیه السلام بلی گرویده ام
و راست گوی میدارم بعلم استدلالی و سماع ولکن میخواهم تا معاینه بینم تا دل من بیارامد و این خواطر
از من برود قوله عز وجل قال فخذ اربعة من الطیر فصرهن الیک
گفت خدای تعالی که بگیر چهار مرغ را و بیار ایشان بسوی خویش و بنه بر هر کوهی پاره از
ایشان بقول دیگر پاره کن ایشان را و اگر بقراءة کسر خوانی و اگر بقراءة ضم صاد خوانی فصرهن
ای اصلهن ووجههن الیک یقال صر وجهک الی ای حول وقیل صرهن ای
قطعهن الیک وقیل اضممهن الیک وقیل هذا فی حرف علی وابن عباس رضی الله عنهم
و پاره کردن و قطع کردن در وی مضمر باشد یعنی چهار مرغ را فراهم آر بسوی خویش و پاره
پاره کن ایشان را قوله عز وجل ثم اجعل علی کل جبل منهن
جزءا ثم ادعهن یاتینک سعیا واعلم ان الله عزیز
حکیم پس بنه بر هر کوهی از ایشان پاره پس بخوان آن مرغان را بنامهای
شان تا بیایند سوی تو دوان چون آن دیدی بدانک خدای عز وجل قوی است در کارهای
خویش و حکیم است در تدبیرهای خود یعنی قدرت وی غالب است بر همه خلق
و صواب کارست یعنی هرچه کند و فرماید صواب بود قوله دیگر نوبت در زنده کردن
مردگان قوّتست بچگونگی احیاء موتی واما الوجه الثانی فی سبب سؤال احیاء
الموتی بعضی گفته اند که سبب سؤال آن بود که روزی ابراهیم علیه السلام برگذشت بر مرداری
بر کناره دریایی افتاده بود نیمه در آب بود و نیمه در خشکی و وحوش مرغزاری از و می خوردند
و مرغان هوا بمخالب و مناقیر از اجزای او می کندند و ساکنان دریا از اعضا و اجزای او
لقمها می ربودند ابراهیم بتعجب دران حال نظاره می کرد گفت ای آفریدگار من بنمای مرا که این

یعنی وجه اول در بیان معنی وی یاد کن

اصلهن

اجزای

اجزای متفرقه را چگونه جمع کنی و باز چگونه زنده گردانی قول دیگر سبب سؤال
آن بود که چون ابراهیم با نمرود مناظره کرد نمرود گفت خدای تو کیست ابراهیم علیه السلام گفت
ربی الذی یحیی ویمیت نمرود جواب داد که انا احیی وامیت یکی را از زندان آزاد
کرد و دیگری را بکشت ابراهیم گفت ای خدای من بنمای مرا که مرده را چگونه زنده کنی
تا این دشمن مرا معلوم گردد که مرده زنده کردن چگونه باشد و دل من بیارامد بقهر دشمن
من و انجاز سؤال من قول دیگر نمرود وعید کرد ابراهیم را که بنمای آنچ گفتی که خدای تو
مرده زنده کند و اگر نی ترا هلاک کنم ابراهیم گفت ای خدای من مرده را زنده کن تا دل من بیارامد که
قصد دشمن از من دفع شود قول دیگر جبرئیل علیه السلام او را وعده داده بود که مولی تعالی ترا
بدوستی خود مخصوص خواهد کرد و نشانی آنست که بدعاء تو مرده را زنده گرداند ابراهیم علیه السلام در
خواست که الهی مرده را زنده کن تا دلم بیارامد که وقت خلت آمد واما الوجه الثالث
فی لطایفها یک لطیفه آنست که ابراهیم علیه السلام گفت رب ارنی کیف تحیی الموتی و نه گفت کیف
احیاء الموتی ناشنونده کار را معلوم کرد که او متیقن بود بران که خدای عز وجل قادرست
بر زنده گردانیدن مردگان که کیفیت خواستن دلیلست بر هستی علم او بقدرت خدای تعالی
بر احیاء موتی کما قال الشاعر شعر یقول خلیلی کیف صبرک بعدنا
فقلت فهل صبر فتسال عن کیفه لطیفه اخری دیگر فرمود ابراهیم را علیه السلام
تا مرغان را بکشد و پاره پاره کند از بعد آنک زنده گرداند تا بداند که از بندگان افساد
باشد و از خدای عز وجل اصلاح و از بنده خطا و از خالق عطا لطیفه اخری دیگر
فرمود بخواندن مرغان و رهانیدن آن نه بمردگان از جلیل بودی نه از خلیل بنمود که
هیچ کاری که از بنده آید بی تمام انتظام نگیرد و هستی و تمامی نپذیرد چون انوار شوق
ابراهیم و ازهار سرّ تسلیم او جذبات آمد هر چهار مرغ بی سر در حرکات گرفتن آمدند
پای نه نهند بر جانب او دوان شدند و از صدق سرّ او سرها پای می جستند در حال
بیافتند تا عالمیان بدانند که هر که دوستی سرّ از جلیل می جست چون بوی شتافت
بیافت بنده که پنجاه سال در هستی سرّ دل از خدای ابراهیم طلبد چون نصدق بحضرت
اکرم الاکرمین بشتابد هم بیابد فی الاثر ان عبد الله بن عباس وعبد الله بن عمر
رضی الله عنهم اجتمعا فقال احدهما لصاحبه آیة آیة فی کتاب الله ارجی

لهذه الامة فقال عبد الله بن عمر قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم الآیه
فقال ابن عباس اما الی اقول ارجی آیة قوله تعالی واذ قال ابراهیم رب ارنی
کیف تحیی الموتی لان ابراهیم علیه السلم مع کمال خلته لم یبرأ من الوسوسة فکیف
من دونه واما الوجه الرابع فی بیان مشکلاتها اما جواب آن سوال اول
آنست که ابراهیم مصدق بود ومؤمن برانک آفریدکار قادرست بر همه چیزها و که
بر احیاء موتی چرا فرمود مولی تعالی که اولم تؤمن جوابه از برای آنک ابراهیم چون
سوال کرد بنمای مرا که چکونه مرده را زنده می کنی شنونده کان را از خلق آسمان و زمین
کمان آمدی که مکر ورا یقین وایمان نیست برانک خدای قادرست بمرده زنده کردن
نیعنی از برای نفی تهمت وقطع واجتناب شبهت را از حال ابراهیم خطاب کرد ثم که
اولم تؤمن وا و خود جل کبریاؤه میدانست که ابراهیم یقین وایمان داشت برانک او
قادرست بر همه چیزها سوال دیکر چرا کفت ولکن لیطمئن قلبی دل او بیارا
میده بود برانک خدای قادرست جوابه یعنی لیطمئن قلبی انی اخترتک بالخلة
وقیل لیطمئن قلبی بقولک اولم تؤمن فان القلب لا یطمئن الا بذکر الله تعالی وسماع
کلامه وقلب الخلیل لا یطمئن الا بخطاب الجلیل خصوصا من الرب الجلیل و
حسین بن الفضل کفت ابراهیم ترسان بود که نباید که در زنده کردانیدن خلق مشقت
باشد بر ایشان در وقت در آمدن جان در ایشان چنانک در وقت بیرون آمدن
جان باشد بخواست از حق تعالی زنده کردانیدن خلق را تا معاینه ببیند که از در آمدن
جان در ایشان هیچ رنجی نرسید ایشان را ومعناه ولکن لیطمئن قلبی ای لیاتین
قلبی ان لا مشقة للمیت حال دخول الروح فیه جواب ظاهرتر آنست که ابراهیم علیه السلم
علم بطریق استدلال بود که خدای قادرست که مرده زنده کند لیکن بدانستن از طریق
استدلال هواجس نفسانی ووساوس شیطانی منقطع نکشتی خواست تا آنچ بیقین
میداند بطریق استدلال معاینه نیز ببیند تا وساوس خواطر وظهور شبهه که از وسوسه
شیطان باشد منقطع کردد سوال دیکر چرا فرمود که مرغ را کیر وچهار مرغ چرا فرمود
جواب از آنک انچ در همه حیوانات موجودست تنها در مرغ موجودست ونیز زیادتی اعجوبه
طیران که در حیوانات دیکر نیست وچهار از بهر آن فرمود که جهان را جهت چهارست

یسلم ه

و

برای مع

ل

شواهدی

بنمود که در زنده کردانیدن این چهار مرغ شواهدی ودلایلست بر هستی قدرت قادر
کامکار بر احیاء مردکان از چهار جانب جهان مر خلق را والله القادر علی ما یشاء
واما الوجه الخامس فی بیان قصتها وآن چنان بود که ابراهیم علیه السلم بر مرداری
بر کذشت که یک نیمهٔ او در دریا بود ویک نیمهٔ وی در خشکی چنان که کفته شد متعجب کشت
که این اجزای متفرقه را در مواضع مختلفه در یک موضع جمع کردن از روی
طبیعت ودانش انسانیت تعجبی وتباعدی دارد کفت بنمای مرا تا این اجزای متفرقه را
چکونه جمع میکنی وچکونه زنده می کردانی تا آیتی باشد مرا حتی چنانک دانسته ام
بدلیل عقلی که آیات انبیاء کذشته هم حسیات بوده است وهم عقلیات تا خبر معاینه
شود وشبهتها برخیزد کما قیل لیس الخبر کالمعاینة وقیل حتی یکون اسکن للقلوب
وآخذ للنفوس ذکر هذه الاقاویل التی ذکرنا الشیخ الامام الزاهد ابو منصور
الماتریدی رحمه الله چون ابراهیم این دعا کرد فرمان آمد که تا چهار مرغ بکیرد شاه
مفسران عبد الله عباس کفت بکرفت طاوس را که هیچ مرغ بزینت از وی مزین تر
نیست وکرکس را که هیچ مرغ دراز امل تر از وی نباشد وزاغ را که از همه حریص تر
باشد وخروس را که در شهوت از همه بیشتر باشد وآدمی برین چهار طبع آفریده شد
زینت دنیا وحرص آن وامل وشهوت نامرک وحیوة هم طلب باشد که بنیاد هستی
که اوهم برین چهار طبع باشد تا بدانی که بهیچ چیز مرک از کسی باز نکردد وبهمه اصحاب
طبایع برسد بقول مجاهد خروس وبط وزاغ وطاوس بود قول مقاتل خروس
وکبوتر وزاغ وبط بود قول شیخ حسن بصری رحمة الله علیه مرغ آبی سبز بود
وزاغ سیاه وکبوتر سپید وخروس سرخ بود پس همه را سر ببرید وسرهاشان را از تنها
جدا کرد واندامهای ایشان را پاره پاره کرد وپر وپوست ایشان را تار تار وریشه ریشه
کرد وهمه را جمع کرد قطرات وخون ایشان را با آن اجزای ایشان برآمیخت آنکاه چهار
حصه کرد وبر سر چهار کوه بنهاد پس ابراهیم علیه السلم در میان آن چهار کوه بایستاد وسرهای
ایشان را بدست کرفت پس ندا کرد بفرمان خدای تعالی که ای استخوانها متفرق شده وای کوشتها
وپوستهای متفرق کشته باز کردید بنزد سرهای خود تا خدای تعالی شما را زنده کرداند بقدرت
خود جدا استخوانها بیک دیکر جمع شدن کرفتند وکوشت بکوشت می پیوست واستخوان

براستخوان مركب مى شد وپوست هر مرغى بروى مى رست وقطرات خون هر شخصى باعضاى او باز مى شد پس بادى در آمد وريشهاى اجزاى هر مرغى را باصل وى باز مى رسانيد تا اشخاص ايشان درست گشت وبپاى خود مى دويدند تا نزد ابراهيم عليه السلم رسيدند ابراهيم عليه السلم سر هر يكى را پيش او مى داشت سرش بتن پيوسته مى شد ودر هوا پران مى شد وابراهيم عليه السلم ايستاده بود ودران آثار قدرت نظاره مى كرد پس فرمان آمد كه اى ابراهيم عليه السلم باش تا قيامت آيد تا اين چهار باد را از چهار جهت زمين فرماييم تا در وزيدن گيرد اجزاى اشخاص خلق را وذرات موجودات هژده هزار عالم را در حركت آرند وهر جزو وى را بجزوى مى پيوندند چنانك از چهار زاويه عالم اجساد خلايق بكم طرفة العينى بر بساط محشر جمع شده باشند چنانك اين مرغان از چهار كوه فرود آمدند كه يكى تار موى ويكى تار پرى ويكى باى مرغ غايب نشد بر خداى تعالى غلط نكرد چنانك گفت ما خلقكم ولا بعثكم الا كنفس واحدة وگفته اند كه اين قصه بشام بود پيش از نزول وحى با ابراهيم عليه السلم وپيش از آمدن فرزندى ورا واو هفتاد وپنج ساله بود كه اورا اين معجز ظاهر شد. واما الوجه السادس فى بيان قرائتها قرأ ابن كثير ازنى بجزم الراى والباقون بكسر الراء. وقرأ حمزة فصرهن بكسر الصاد. وقرأ الباقون بضم الصاد والمعنى ماذكرنا واما الوجه السابع فى بيان لغتها الصور الامالة والصر التقطيع بلغة النبطية وقيل الصر الضم وقيل كلاهما واحد ونصب سعيا على المصدر بخلاف الفعل تقديره ياتين اليك وتسعين سعيا. وقيل ياتينك بالسعى وعن الخليل بن احمد قال معناه ياتينك وانت تسعى سعيا والله اعلم

قوله عز وجل

مثل الذين ينفقون اموالهم فى سبيل الله كمثل حبة انبتت سبع سنابل فى كل سنبلة مائة حبة سبب

نزول اين آيت آن بود كه رسول صلى الله عليه وسلم بغزو تبوك مى رفت وتحريض مى كرد مردمان را بر صدقه دادن تا جهاد وساختگى سفر وسلاح سازند عثمان عفان رضى الله عنه گفت على جهاز من لا جهاز له عبد الرحمن عوف رضى الله عنه گفت يا رسول الله من هشت هزار درم دارم چهار هزار خود وفرزندان خود را باز داشتم وچهار هزار درم ديگر را آوردم خداى خود را وام دادم فقال النبى عليه السلم بارك الله لك

فيما

فيما امسكت وفيما اعطيت بعضى از مفسران آورده اند كه عثمان عفان رضى الله عنه پنج هزار دينار زر فرستاد وبر ياران قسمت كرد ونفقه كرد ونهصد وسى اشتر با احمال واقتال وآلات آن وسى اسب تازى بازين وسلاح وساخت آن بداد بقول ديگر در شان عثمان آمد كه چاه رومه را بخريد ومسلمانان وقف كرد قول كلبى اين آيت پيش از فرض زكوة آمد از بهر تحريض مردمان را بر صدقه دادن ووعده دادشان بران بر زيادتى ثواب چنانك گفت. ومعنى وى مثل آن كسانى كه نفقه كنند مالها خود را در راه خداى تعالى يعنى در طاعت خداى تعالى چون مثل آن كسى است كه دانه در زمين بكارد وآن دانه بيرون آيد هفت خوشه در هر خوشه صد دانه يعنى يك درم صد قه را هفتصد درم باز ديهم وخداى تعالى افزون كرداند ثواب مر آن كس را كه خواهد وگفته اند كه دو چندان كرداند آنرا كه خواهد خداى تعالى بسيار عطاست يعنى چندان دهد كه در حساب در نيايد ودانا است بانك سزا باشد كه صدقه ورا افزون كرده اند قيل فى الاية اضمار تقديره مثل نفقة الذين ينفقون وقيل من وجه آخر مثل الذين ينفقون فى سبيل الله كمثل زارع زرع حبة انبتت سبع سنابل پس همچنان زراعت كنند چون كشت نيكو كند ومحل اورا وتخم ووقت آن نگاه دارد ربع او زيادت گردد همچنانجا نيز دهنده صدقه چون از حلال دهد ومستحق خالص از بهر خداى دهد خداى عز وجل ثواب افزون كرداند پس آدب در صدقه دادن بياموخت ايشانرا

قوله عز وجل

الذين ينفقون اموالهم فى سبيل الله ثم لا يتبعون ما انفقوا منا ولا اذى لهم اجرهم عند ربهم ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون آن كسانى كه نفقه كنند مالها خود را در راه خداى تعالى پس در نرسانند آن نفقه كردن را بانچ داده باشند سپاسى وبازارى يعنى بران درويش منت ننهند وسرزنش نكنند روزى اورا مر ايشانراست مزد ايشان نزد خداى ايشان وآن بهشت است ونيست ترسى برايشان از آنچ در پيش ايشان است از دوزخ وعذاب او ونه اندوهگين شوند از آنچ باز پس مانند در دنيا. واختلفوا فى المن والاذى ذكر الفقيه ابو الليث رحمه الله تأويل فى المن والاذى قيل معنى الاذى والمنة ان لو وقع بينه وبين الفقير خصومة فيقول انى اعطيتك يوم كذا وكذا وقيل المن شبيه بالنفاق والاذى شبيه بالريا فانا فعل ذلك فلا اجر له وعليه الوزر وقيل اذا فعل ذلك فلا اجر له ولا وزر

ويقال ذهب اجر الصدقة وعليه وزر المن وذهبت مضاعفته ويقال هذه الاية نزلت
في بئر رومة وفي رواية رومة وذلك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لما دخل المدينة لم يكن في
المدينة بئر الا بئر رومة وكانت ليهودي وكان لا يترك المؤمن ان يستقي منها
الا بالثمن فاشتد ذلك على فقراء المؤمنين فقال صلى الله عليه وسلم من يشتريها ويقف
على المسلمين فله دلو كدلو احدهم وانا ضامن له بالجنة فاشتراه عثمان ان يبيعها منه بخمسين
الف درهم فابى فاشترى نصفها بثلاثين الف درهم على ان يسقيه المسلمون يوما واليهودي
يوما وكان المسلمون يستقون يوم نوبتهم قدر ما يكفيهم ليومين فكسد السوق على اليهود
فجاء الى عثمان فقال اشتر مني النصف الآخر فابى ثم اشتراه بخمسة آلاف درهم ووقفها
على المسلمين فنزلت هذه الاية قوله عز وجل **قول معروف ومغفرة خير
من صدقة يتبعها اذى والله غني حليم** گفتار نيكو و پوشيدن
عيب درويش بهتر از صدقه كه از پس آن جفا و آزار باشد مر آن درويش را وخداى
عز وجل بى نياز است و بردبار قوله ديگر سخن نيكو گفتن و دعا كردن مر درويش را بهتر از
صدقه با جفا كه مال و ثواب برود و وبال ماند قال الضحاك رحمة الله عليه لان تمسك
مالك خير من ان تنفقها فيتبعها اذى وقيل وعد المعطي خير من صدقة يتبعها اذى
كما يقال وعد الكريم خير من نقد اللئيم وشاعر نيز در همين معنى مى فرمايد شعر

وعدهٔ اهل كرم گنج روان ○ وعدهٔ نا اهل شد رنج روان
مبر حاجت بنزديك ترش روى ○ كه از خوى بدش فرسوده گردى
اگر حاجت برى نزد كسى بر ○ كه از روييش بنقد آسوده گردى

وقيل دعاء الفقير لصاحب الصدقة واستغفاره له خير من صدقة يتبعها اذى
وقيل هذه الايات الثلاث نزلت في شان عثمان وابن عوف رضي الله عنهما كما بينا في حديث
تصدقهما في غزوة تبوك قوله عز وجل **يا ايها الذين امنوا لا تبطلوا صدقاتكم
بالمن والاذى كالذي ينفق ماله رئاء الناس ولا يؤمن بالله و
اليوم الآخر** اى مؤمنان باطل مكنيد صدقهاى خود را بسپاس نهادن بر درويش
و بآزردن او همچون كسانى كه نفقه كنند [صدقه كنند] مال خود را بنمايش مردمان و نگرود بخداى تعالى
و بروز بازپسين وقيل هو المنافق المرائي وقيل هو المشرك درين آيت بيان ميكند خداى تعالى

كه جانك

كه جنانك ريا و كفر صدقه را باطل ميكند منت نهادن و آزردن درويش نيز همچنان باطل كند
كه ملك تو ملك مر خداى راست و بنده جمال است و منت مر خداوند مال را باشد نه مر جمال را
پس بيان كرد مثل صدقهٔ كافر و منافق و صدقهٔ كسى كه منت نهد گفت قوله عز وجل
**فمثله كمثل صفوان عليه تراب فاصابه وابل فتركه
صلدا** مثل آن كافر قوله ديگر مثل آن صدقه با منت و آزار چون مثل سنگ
سوده است كه بروى خاك و گرد نشسته باشد پس برسد بآن سنگ باران بزرگ قطره و آن گرد را
از روى [سنگ] بشويد و نماند آن سنگ را بجز سختى و سودگى بروى هيچ گرد نباشد همچنين صدقه
منت نهنده و جفا و ريا را رنج و كفر و نفاق مر ايشان را هيچ ثواب نباشد چنانك باران خاك
با منفعت را از روى سنگ ببرد و نبات رسته را بركند و ناچيز كند همچنين ريا و كفر و منت
آدمى ثواب صدقه را ببرد و جز حسرت ننمايد قوله عز وجل **لا يقدرون على
شيء مما كسبوا والله لا يهدي القوم الكافرين**
لا يقدرون قادر نشوند بر چيزى از آنچ كسب كرده باشند يعنى نتوانند اين منافق و كافر
و منت نهنده كه مر خود را ثواب حاصل كنند چنانك كسى نتواند بران سنگ سخت كشاورزى
و تخم كردن و خداى عز وجل راه راست ننمايد مر گروه كافران را چون كفر اختيار كنند
بعضى گفته اند كه بهشت راه ننمايد كافران را در قيامت لغتها رئاء نصب لنزع الخافض [حرف]
اى للرياء والصفوان الحجر الاملس الذي لا ينبت الصلد الاملس الصلب من الحجارة
والوابل المطر الشديد وهو من الوبل وهو الشديد پس مثل صدقه دهندگان بنيت
ياد كرد كه از بهر رضاى خداى تعالى دهند [بيان كرد و گفت] قوله عز وجل **ومثل الذين ينفقون
اموالهم ابتغاء مرضات الله وتثبيتا من انفسهم** و مثل آن كسانى
كه صدقه دهند مالها خود را از بهر طلب كردن خشنودى خداى را و استوارى را از تنهاء
خود يعنى تصديق كنند بثواب يافتن و يقين داشتن بجزاى آن صدقه از دلهاء خود
يعنى صدقه دهند و آن را ثواب چشم دارند قوله عز وجل **كمثل جنة بربوة
اصابها وابل فآتت اكلها ضعفين فان لم يصبها وابل
فطل والله بما تعملون بصير** چون مثل بوستانيست بر بلندى كه
برسد بوى باران بزرگ قطره بدهد آن بوستان ميوهٔ خود را و چندان كه بوستانهاى

دو

دیکر دهد بس اکر رسد بوی باران بزرک قطره برسد باران خرد و نرم هم میوه بدهد
باندازهٔ اندک و بسیار و خدای تعالی بانچه شما میکنید بیناست جزای شما بدهد
همچنین صدقهٔ مؤمن مخلص که از بهر رضای خدای خود را بدهد اندک و بسیار
و را جزا بدهد خدای عزوجل قوله دیکر اکر اندک رسد ش باران همچنان میوه
دوچندان بدهد اینجا نیز اکر صدقه اندک باشد چون از بهر خدای تعالی بود ثواب
اضعاف مضاعفه یابد قراتها قرا نافع و ابن کثیر و ابو عمرو اُکُلَها بجزم الکاف و الباقون
بضم الکاف و کلاهما واحدٌ لغتها نصبُ ابتغاءَ وتثبیتًا لنزع اللام والربوة
المکان المرتفع وقیل المکان المرتفع الذی اذا وصل الیه الماءُ وهو اکثر ریعًا والطل
الرذاذ وهو مثل الندی قوله عزوجل **ایود احدکم ان تکون له
جنة من نخیل واعناب تجری من تحتها الانهار له فیها
من کل الثمرات** دوست دارد یکی از شما که باشد مر او را بوستانی از خرمابنان
وانکورها که می رود از زیر درختان آن جویها مر او را باشد دران بوستان از میوها قوله عزوجل
**واصابه الکبر وله ذریة ضعفا فاصابها اعصار
فیه نار فاحترقت** و برسد مر و را پیری و ضعیفی و مر و را فرزندان خرد و ضعیف
باشند بس ناکاه برسد آن بوستان و را بادی سخت که در وی آتش باشد بس بسوزد
آن بوستان با آن آتش هیچ کس از شما این حال را دوست دارد این استفهام است بمعنی
نفی یعنی هیچ کس این دوست ندارد که در حال پیری او مال او هلاک شود وا ضایع
ماند قوله بعضی اعصار کرد بادی باشد که چون عمودی باسمان بر می رود و قیل هو
السموم الحار قوله عزوجل **کذلک یبین الله لکم الایات
لعلکم تتفکرون** همچنین بیان کند خدای تعالی مر شما را
آیتها و حجتها و مثلهاء خود را تا مکر شما بیندیشید و بدانید چنانک آن مرد پیر را
در حال پیری بوستان سوخته کردد و فرزندان خرد ماند و چیزی دیکر نباشد متحیر
و عاجز فرو ماند همچنین کافر و مرائی و منت نهنده فردای قیامت چون اعمال
ایشان را باطل کردانند و آتش باد قهر الهی در آید و بوستان اعمال ایشان را بسوزاند
از بهشت دور کردند و جای ایشان در دوزخ معین کردد و شفیع ندارند و قوت

قراء عاصم وابن عامر بربوة
بنصب الراء والباقون بالرفع
کلاهما لغة صحیح

دفع عذاب و بازکشتن بدنیا نباشد شان همچنین عاجز و متحیر مانند قال الشیخ الامام
الزاهد ابو منصور الماتریدی رحمه الله معنی قوله ایودُّ احدکم لیس علی طریقة الاستفهام
لیقتضی جوابا بل معناه لا یودُّ احدکم اذ لا یودُّ احدٌ ان یکون له جنة ینال نفعها وقت قوته
وغناه ثم یحرم عن نفعها وقت ضعفه و فقره و یحتمل ان یکون الخطاب لاصحاب الدنیا
فمعناه لا تغتروا بما تنالون من الدنیا کاغترار هذا الشیخ الذی اغتر بجنته فاراه الله
تعالی سوء عاقبته فی الدنیا در ذکر این امثال دلیل است بر اثبات قیاس غیر منصوص
بر عین منصوص در احکام دین و دلیل است که آفریدکار تعالی خالق همهٔ دنیاست
وانچ در وی است از مصالح و محاسن و معالی و خسایس و طیبات و خبائث و افعال
واقوال که بمثل بیان کرد رفیع را بر وضیع و خسیس را بر خسیس و همه را بدانست
بس سال عمر رضی الله عنه من حضره فی مجلسه عن هذه الایة فقالوا الله اعلم فقال عمر
رضی الله عنه انی اسالکم عن علم الله تعالی فقال عبد الله عباس رضی الله عنهما هذا مثل کافر
وعمله فقال عمر رضی الله عنه هکذا وکان عمر کلما قرا هذه الایة قال اللهم لابس فرمودشان
بصدقهٔ نیکو دادن و بلایه ماندن قوله عزوجل **یا ایها الذین امنوا انفقوا
من طیبات ما کسبتم ومما اخرجنا لکم من الارض** سبب نزول
این آیت آن بود که رسول صلی الله علیه وسلم میفرمود مردمان را بصدقه دادن و مردمان صدقها
می آوردند و در مسجد جمع میکردند مردی بیامد و شاخ خرما خشک بیاورد و در میان صدقها
بنهاد ایرات بیامد و معنی وی ای آنکسانی که ایمان آورده اید صدقه دهید از پاکیها که
آنچه کسب میکنید یعنی از انچه نیکوترست بدهید قوله دیکر از حلال دهید و صدقه دهید
از انچه بیرون آوردیم مر شما را از زمین یعنی از حبوب و میوها و تمها عشر دهید بدرویش
قوله عزوجل **ولا تیمموا الخبیث منه تنفقون ولستم باخذیه
الا ان تغمضوا فیه واعلموا ان الله غنی حمید** و قصد مکنید بلیدها
تا از وی صدقه کنید و نستید شما کیرنده کان آن مکر که چشم فرو خوابانید در وی از بد
آن و بدانید که هر آینه خدای عزوجل بی نیازست از صدقات شما و ستوده است در صفات
خود بعضی کفته اند که معانی آیت آنست که اکر کسی را حقی باشد بر کسی آن کس حق او را از متاع
تمام خود دارد که از وام آن کس بود آن را نکیرد مکر که چیزی کم کند بس مراد از اغماض کم کردن

الی اری

حقست يقال اغمض له ای ساهمه یعنی چون شما بکم ان حق نمی گیرید و بکم تر ان حق که شما
میدهید که من پندیدم قوله دیگر اگر آن شما بهدیه دهند نپذیرید آن چیز بلا یه را
مکر بشرم پس مراد از اغماض اینجا شرم است قوله دیگر مراد از ین خبیث روی و بلا یه آنست
قوله دیگر حرام است یعنی صدقه از مال حرام میدهید که شما نگیرید آنرا مگر که اغماض کنید
یعنی مضطر گردید در هنگام حاجت بر بگیرید بطریق رخصت والاغماض ترك النظر
دریات دلیل است که از حرام صدقه نشاید کردن ولهذا قال صلى الله عليه وسلم من كسب
حراما ان انفق لم يوجر وان امسك لم يبارك له وان خلف كان زادة الى النار
پس تحریض کردشان بصدقه دادن قوله عز وجل الشيطان يعدكم الفقر
و يامركم بالفحشاء والله يعدكم مغفرة منه وفضلا
و الله واسع عليم دیو وعده میکند شما را بدرویشی یعنی می ترساند شما را
در صدقه دادن از درویشی و میفرماید شما را بنا خوبی و بزشتکاری یعنی به بخیلی
قوله دیگر همه معصیتها و خدای وعده میدهد شما را در صدقه دادن بآمرزش
گناهان از و زیادتی مال و خدای عز وجل بسیار عطا ست و دانا بافعال شما یکی آنکه در
هنگام صدقه و زیادت جزا دهد. و دیو بدل چنین میفرماید و میگوید صدقه مده تا درویش
نشوی و نگوید که مده تا توانگر باشی و معصیت کن تا خوش دل باشی. و خدای تعالی چنین
وعده میدهد تا آمرزیده شوی و مالت را زیادت کردم که من بسیار عطا ام و دانا
چند انکه دهم کو حساب نداني قوله عز وجل يؤتي الحكمة من يشاء ومن يؤت
الحكمة فقد اوتي خيرا كثيرا وما يذكر الا اولوا الالباب بدهد خدای عز وجل
یعنی بدهد حکمت آنرا که خواهد و هر کرا داده شد و یا حکمت هر اینه داده شد خیر بسیار و را
و پند نگیرند مگر خداوندان خردمندان و اختلاف کرده اند در حکمت شاه مفسران عبد الله
عباس گفت رضی الله عنهما که علم ناسخ و منسوخ و وعد و وعید قرآنست و معرفت تفسیر و
تاویل او و فهم و ادراك معانی او بقول دیگر فهم در قرآن حفظ قرآنست وقیل العلم بتفسیر
کلام الله تعالى والعمل به بقول دیگر حکمت علم فقه است و معرفت احکام شریعت
قال مجاهد رحمه الله الحكمة هي الفهم وقيل الاصابة في القول وقيل معنى الاية من اعطي الحكمة
والقرآن فقد اعطي افضل مما اعطي غيره من جميع كتب الاولين من الصحف وغيرهم لانه قال لاولئك

وما اوتيتم من العلم الا قليلا وسمي هنا خيرا كثيرا لان القرآن جوامع الكلم قوله عز وجل
وما انفقتم من نفقة او نذرتم من نذر فان الله يعلمه وما للظالمين من انصار
و آنچه صدقه کنید از صدقها یا بر خود واجب کنید از نذرها هر اینه خدای تعالی میداند آنرا و
نیست مر ستمکاران را از عذاب من خدای هیچ کننده ای یاری کنندگان که عذاب از وی بگردانند
بقول بعضی مراد از ین نفقه زکوة است و مراد از نذر صدقه تطوع است که بر خود واجب
کنید و مراد از ظالمان کافران اند قوله دیگر ظالمان اینجا منت نهندگان اند و ریا
ورزندگان که و فا نکنند قوله عز وجل ان تبدوا الصدقات فنعما هي وان تخفوها
و تؤتوها الفقراء فهو خير لكم اگر ظاهر کنید صدقها را در وقت دادن
نیکوکاریست آن و اگر بپوشانید آن صدقها را و نهانی بدهید آنرا به درویشان آن فعل بهتر
مر شما را شاه مفسران عبد الله عباس گفت رضی الله عنهما صدقه فریضه را آشکارا
دادن اولی تر و بهتر و صدقه تطوع را پوشیده و پنهان دادن اولی تر و نماز را حکم همین
باشد و درین معنی فرمود که صدقه سر در تطوع فاضل تر از صدقه آشکارا بهفتاد درجه
و صدقه فریضه با آشکارا بهتر از صدقه پوشیده به بیست و پنج درجه و همچنین درهمه طاعتها
شیخ حسن بصری گفت و قتاده گفتند که پوشیده دادن در هر دو وجه اولی ترکه
رسول صلى الله عليه وسلم گفته است که صدقة السر تطفئ غضب الرب وصنايع
المعروف تقي ميتة السوء وفي رواية تدفع مصارع السوء وصلة الرحم تزيد في العمر
قوله عز وجل ويكفر عنكم من سيئاتكم والله بما
تعملون خبير و کفارت کنیم از شما بدیهاء شما را یعنی بیامرزیم گناهی را اگر ان تبعه
خلق نباشد و خدای تعالی با نچه شما میکنید از نهان و آشکارا داناست وقیل الاية
نزلت في صدقة التطوع قراتها قرا ابن عامر وحمزة والكسائي فنعما هي هنا وفي النساء بنصب
النون وكسر العين وقرا عاصم في رواية حفص وابن كثير ونافع في رواية ورش بكسر
النون والعين وقرا عاصم في رواية ابي بكر وقالون عن نافع وابو عمرو بكسر النون وقرا ابن عامر
وعاصم في رواية حفص ويكفر بالياء ورفع الراء يعني والله يكفر وقرا حمزة والكسائي و
نافع ونكفر بالنون وجزم الراء على جواب الشرط وقرا ابن كثير وابو عمرو وعاصم في رواية ابي
بكر ونكفر بالنون ورفع الراء على الابتداء اي نحن نكفر قوله عز وجل ليس عليك

عز وجل ام

بیامرزد

نقول دیگر

لیعلم ... الغیب ... ان ... ورد النص ... والاول ... الیس ...

دم

هدیهم ولکن الله یهدی من یشاء وما تنفقوا من خیر فلانفسکم این آیت در شان اسما بنت ابی بکر آمد رضی الله عنهما که
در خدمت مصطفی بود صلی الله علیه وسلم در سال عمرة القضا ومادر اسما را قتیله نام
بود وجد او ابو قحافه بیامدند واز اسما چیزی خواستند اسما گفت چیزی ندهم
شما را تا از رسول دستوری نخواهم که شما بر دین من نیستید چون اسما با رسول مشورت
کرد ودستوری خواست این آیت بیامد ومعنی وی گفت نیست بر تو یا محمد راه نمودن ایشان
یعنی توفیق دادن براه راست وگشادن در دل بایمان بدست تو نیست ولیکن خدای عز وجل
راه نماید آنرا که خواهد واهل باشد مر آنرا یعنی توفیق دهدش تا ایمان آرد وهرچه نفقه
بکنید وصدقه می دهید از مالی ثواب آن تنها مر شما را باشد قوله عز وجل وما تنفقوا
من خیر فلانفسکم وما تنفقون الا ابتغاء وجه الله وما
تنفقوا من خیر یوف الیکم وانتم لا تظلمون
این ما مای شرط است از بهر آن نون ساقط شده است یعنی آنچه شما کنید از نیکویی ثواب
آن تنها مر شما راست ونفقه نمی کنید شما که مومنان اید مگر از بهر جستن رضا خدای
تعالی وهرچه صدقه کنید در راه رضای خدای از نیکویی یعنی مالی تمام داده شود
مر شما را مزد آن وشما ستم کرده نشوید یعنی از ثواب صدقهٔ شما چیزی کم نکنند قوله
وما تنفقوا من خیر فلانفسکم وما تنفقوا من خیر یوف الیکم هر دو جزم اند بحرف شرط
جواب شرط فلانفسکم است وجواب شرط دوم یوف الیکم است ابتغاء نصب است باسقاط
حرف لام یعنی لابتغاء مرضات الله بقول کلبی ومحمد حنفیه نزول این آیت در شان
جماعتی بود که بیش از اسلام بر جهودان نفقه می کردند از برای مصاهرت ورضاع که میان
ایشان بود چون مسلمان شدند کراهیت داشتند نفقه کردن بر جهودان از مصطفی صلی
الله علیه وسلم سوال کردند این آیت بیامد رسول صلی الله علیه وسلم روا داشت نفقه کردن
برایشان بجز زکوة فریضه را که روا نبود بایشان دادن پس مولی تعالی بیان کرد که اگر صدقه می
کنید بدرویشان اهل اسلام دهید که آن بهترست مر شما را یعنی وما تنفقوا من خیر
فان الله به علیم قوله عز وجل للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله لا یستطیعون
ضربا فی الارض ومعناه بر شما باد که صدقه دهید مر آن درویشان را که باز داشته شده اند

در طاعت خدای یعنی که فرض جهاد وطلب علم دین وفضل جمعه وجماعت وخدمت
رسول صلی الله علیه وسلم ایشانرا باز داشته بود از کار دنیا واین اصحاب صفه بودند
نزدیک چهارصد کس بودند ودر صفهٔ مسجد رسول علیه السلام نشسته که مصطفی صلی الله
علیه وسلم آن صفه را از بهر ایشان ساخته بود وایشانرا در مدینه نه سرای بود و
نه خانه ونه منزلی ونه مزرعه بود ونه بوستانی ونه تجارتی ونه معاملتی هر شب در تکرار
علم می گذاشتند وقرآن وروز در روزه ونماز در آن صفه بسر می بردند معتکفان خانهٔ
خدای عز وجل بودند ومشغولان بخدمت مصطفی صلی الله علیه وسلم نه با اهل دنیا مر ایشانرا
آمیزش ونه بکار دنیا مر ایشانرا آویزش این آیت بیامد که اگر صدقه می دهید باین جماعت
دهید اهل مدینه گفتند کار شما بر ما پوشیده می شود این بوستانها وکشتها از آن ماست
اگر با ما کار کنید یک نیمه ما را ویک نیمه شما را واگر مسجد اختیار کنید ثلثی از غله ومیوه مر شما
ایشان مسجد اختیار کردند وبآن روز کار می گذاشتند بقول دیگر این آیت در شان مهاجر
آمد که خان ومان گذاشتند ودشمنی مشرکان از خویشان وهم شهریان اختیار کردن پس
کار ایشان در تجارت دنیا وراه آن بر ایشان بسته شد ومحصور گشتند از خوف کافران ابو ایوب سلمه که
صدقه بایشان دهید که درویشان مستحق ایشانند وعن سعید بن جبیر رحمه الله انه قال ان الآیه نزلت
فی فقراء اصابتهم الجراحات فی سبیل الله فصاروا زمنا فجعل الله لهم سهما فی اموال المسلمین وقیل
معنی الآیة للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله حق واجب فی اموال الاغنیاء لا یستطیعون
ضربا فی الارض نتوانند در زمین رفتن یعنی نتوانند کار دنیا کردن از مشغولی که باشند
طلب علم وجهاد وطاعت خدای تعالی وقیل احصرها بالکفار فلا یقدرون التصرف
فی الارض بمنع الکفار لهم عن ذلک قوله عز وجل یحسبهم الجاهل اغنیاء من
التعفف تعرفهم بسیماهم لا یسألون الناس الحافا پندارد نادانان
بحال ایشان که توانگرانند از نهفت نیازی وخویشتن داری وجامهای پاک پوشیده
بشناسی مر ایشانرا بنشانی روی ایشان که درویشانند از اثر فقر وفاقه وجهد وضعف
وپراگندگی حال که از درویشی بر ایشان باشد نخواهند از مردمان چیزی بالحاح
قول دیگر نشانی ایشانرا بنشانی طاعت از زردی روی ونحافت تن ایشان
از غایت مجاهدت در عبادت قول دیگر روا باشد که رسول صلی الله علیه وسلم بشناختی ایشانرا

اند در

بالهام خدای تعالی که او را داده بودی وکسی دیگر نشناختی ایشان را آنکه کی چیزی نخواستندی بالحاح وغیر الحاح از بهر آنک تعفف قناعت بود وترک سوال وقیل کانوا اذا کان لهم غداء لا یسألون العشاء واذا کان لهم عشاء لا یسألون الغداء

قوله عز وجل وما تنفقوا من خیر فان الله به علیم ؞ وهرچه صدقه میکنید از نیکویی هرآینه خدای عز وجل بآن داناست جزا نماید وقیل من خیر هو الطاعة والعبادة وقیل الخیر ههنا المال وقیل معنی الآیة التعجب یعنی یا عجبا للفقراء الذین احصروا الآیة ؞ القراءة قرأ حمزة وعاصم وابن عامر یحسبهم بنصب السین والباقون بالکسر وکلاهما واحد ؞ لغتها قوله للفقراء قیل هذه لام التعجب وقیل لام الاضافة او الاستحقاق قوله احصروا ای حبسوا والضرب فی الارض السیر فیها ؞ والالحاف الالحاح اصله اللزوم واللحاف مشتق منه سمی لحافا لالتزامه بالبدن وسقوط النون من قوله تنفقوا للشرط وجوابه فان الله به علیم

قوله عز وجل الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا وعلانیة فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون

این آیت درحق امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آمد او چهار درم سیم داشت درملک خود یک درم بروز صدقه داد ویک درم بشب ویک درم درسر ویک درم باشکارا خدای تعالی این آیت فرستاد درمدح او بقول دیگر درحق عثمان وعبد الرحمن عوف آمد رضی الله عنهما بقول دیگر عام است درحق کسانی که صدقه پیوسته دهند وقیل نزلت فی شان المنفقین علی الخیل المحبسة للجهاد فی سبیل الله وعن ابن عباس رضی الله عنهما نزلت فی علف الخیل ومعنی این آنست که آن کسانی که صدقه میکنند مالهاء خود را بشب وروز وپنهان واشکارا مر ایشان راست مزد ایشان بنزد آفریدگار ایشان در بهشت ونیست ترسی بر ایشان از کار آن جهان ونه اندوهگین شوند بفوت ثواب صدقات وخیرات خود

قوله عز وجل الذین یاکلون الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس آن کسانی که میخورند ربوا را برنخیزند از گور در قیامت از بزرگی شکم ایشان مگر چنانک برخیزد آن کس که بزند ورا دیو وترساند ورا از صرع ودیوانگی برمی خیزد ومی افتد چون دیوانگان این از آن باشد که شکم ربوا خواران چون کوهی شده باشد وگرانی شکم می افتد

ومی خیزد وخلق بر ایشان میروند علامة ربوا خواران باشد در قیامت که جملهٔ خلایق از گور بیرون آیند وروان ودوان باشند کما قال الله تعالی یخرجون من الاجداث سراعا مگر ربوا خواران که ایشان افتان وخیزان باشند وشکم ایشان از انواع عقوبت بر آمده بود وخلق مر ایشان را در اقدام خود می کوبند ومی سپرند ومعنی قوله یتخبطه الشیطان من المس ای یصرعه الشیطان من الجنون وقیل ان الصرع مرض یظهر فی الانسان لا انه من الشیطان الا ان الناس اضافوه الی الشیطان للقبیح الفعل کما قال الله تعالی طلعها کانه رؤس الشیاطین وقیل یجوز ان یکون من فعل الشیطان علی انه یمکن من ذلک علی بعض الناس من اعتبار ظاهر القران وفی الحدیث جاءت امراة الی رسول الله صلی الله علیه وسلم بابن لها فقالت یا رسول الله ان ابنی هذا یصیبه من الجنون یعتاد بالغداة والعشی فمسح رسول الله صلی الله علیه وسلم یده علی صدره وقال له اخرج فثع ثعة فخرج من جلقه جرو اسود ثم انصرفت امه فلم یعاوده بشیء الثع القیء وذکر ابن الانباری فی کتاب المشکل معنی قوله لا یقومون یعنی لا یقوم شؤونهم ولا تصلح امورهم کما لا یصلح امور الذی یتخبطه الشیطان فیکون هنا هو القیام من الاستقامة وآن قصه چنان بود که چون از اهل ثقیف کسی را بر کسی وامی بودی چون اجل بگذشتی زیادت کردندی در اجل تا مدیون زیادت کردی در مال وگفتندی که این مثل بیع است که زیادت کردن در ابتدا روا باشد در انتها هم روا باشد وام میدادند وزیادتی باز می ستدند ویک درم را بدو درم بیع میکردند ومی گفتند که این بیع است وحلال است این آیت بیامد ورد کرد مر ایشان را ووعید کردشان آنگاه بیان کرد که آن عقوبت در قیامت ایشان را بچه سبب باشد گفت

قوله عز وجل ذلک بانهم قالوا انما البیع مثل الربوا واحل الله البیع وحرم الربوا فمن جاءه موعظة من ربه فانتهی فله ما سلف وامره الی الله آن عقوبت که یاد کردیم مر ایشان را بآن باشد که ایشان گفتند در دنیا که هرآینه بیع همچو ربواست یعنی ربوا را حلال داشتند چنانک بیع را وخدای عز وجل حلال کرد بیع را وحرام کرد ربوا را پس هر کرا بیامد پندی از خدای او پس او بازایستد از ربوا ستدن مر او راست آنچ گذشت یعنی در گذشته آنچه ربوا خورده است نگیریم بآن وکار او با خدای است عز وجل در آنچ فرماید بقول امام

ضحاک رحمه الله عقوبت او بخدای باشد یقول دیگر کار او باخدای عزوجل باشد خواهد نگاه داردش در مستقبل از ربوا خوردن وخواهد فرو گذاردش

قوله عزوجل ومن عاد فاولئك اصحاب النار هم فيها خالدون وهر که باز گردد بربوا خوردن از بعد آنک نهی از و دانسته باشند ایشانند اهل آتش که ایشان جاوید در آتش باشند الربوا الزيادة والخبط الضرب على غير استواء من حيث لا يعلم پارسی تخبط تباه کردن بود وناقص عقل کردن بود وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال آكل الربوا وموكله وكاتبه وشاهده اذا علموا به ملعون على لسان محمد صلى الله عليه وسلم الى يوم القيامة

قوله عزوجل يمحق الله الربوا ويربي الصدقات والله لا يحب كل كفار اثيم نیست کند خدای تعالی مال ربوا خوار را یعنی برکه از وی ببرد وزیادت گرداند ثواب صدقهارا وخدای عزوجل دوست ندارد هر ناسپاس بزه کار را بخوردن ربوا ودر خبر است که هیچ مال بصدقه دادن کم نشود وبربوا ستدن زیادت نشود بل که نیست شود وبرکت از ان برخیزد تا آن مال از دست او بشود یا بر فرزندان او نپاید یا همه در وجه ناشایست خرج شود وربوا خواره را خطر زوال ایمان باشد که وعید خلود در آتش بحق او صریح است

قوله عزوجل ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات واقاموا الصلوة وآتوا الزكوة لهم اجرهم عند ربهم ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون تفسيرها ظاهر

قوله عزوجل يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله وذروا ما بقي من الربوا ان كنتم مؤمنين ای آن کسانی که گرویده اید بترسید از خدای عزوجل وبمانید انچ باقی مانده است از ربوا مر شما را بر مردمان اگر شما گرویده اید بخدای ربوا این آیت در شان عباس وخالد وعثمان آمد رضي الله عنهم که بسلف داده بودند بیش از تحریم ربوا چون ان مالها طلب کردند این آیت بیامد و از ان نهی کردشان بقول مقاتل در شان جماعتی آمد از بنی ثقیف مسعود وحبیب وربیع وعبد یالیل بنی عمرو ابن عمير الثقفي وذلك انه كانت لهم ديون على بني مغيرة مع الربوا فلما كان فتح مكة وضع رسول صلى الله عليه وسلم الربوا وصالح مع بني ثقيف وهم اهل الطائف على ان لهم رباهم على الناس وما كان للناس عليهم فهو موضوع عنهم وكتب لهم كتابا وكتب في اسفل كتابهم ان لكم ما للمسلمين وعليكم ما على المسلمين فلما حل الاجل طلب بنو ثقيف رباهم فقالت بنو مغيرة ما لنا يكون اشقى للناس قد وضع الربوا على الناس ويوخذ منا فخاصموا الى امير مكة

عتاب

عتاب ابن اسيد رضي الله عنه فكتب الى رسول الله صلى الله عليه وسلم بذلك فنزلت هذه الآية وحرم الربوا فكتب رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم جدّدهم الله فقال

قوله عزوجل فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله ورسوله پس اگر نکنید یعنی اگر نپذیرید تحریم ربوا را ودست باز ندارید از ربوا ستدن بدانید وآگاه باشید محاربت خدای عزوجل ورسول او یعنی آماده باشید مر عذاب خدای تعالی را وعذاب رسول خدای را که حرب خدای عذاب اوست وهمان آتش است در آن جهان وحرب رسول صلى الله عليه وسلم تیغ است درین جهان یعنی اگر دست باز ندارید از ربوا رسول را صلى الله عليه وسلم بمقاتلت شما ودر آن جهان عذاب کنیم شما را

قوله عزوجل وان تبتم فلكم رؤس اموالكم لا تظلمون ولا تظلمون واگر توبه کنید از ربا ستدن مر شما را باشد سرمایها مال شما ستم نکنید بر دیگران بزیادت ستدن وستم کرده نشوید که از سرمایه شما کم دهند این خبراست بمعنای نهی یعنی ستم مکنید بر مدیون که زیادت از ان ستانید که داده باشید ومدیون تو ستم مکن بر رب مال که کم از ان دهی که گرفته چون این جواب نامه باین آیت بعتاب بن اسید رسید عتاب در بنی ثقیف برخواند بنی ثقیف گفتند بلی که توبه کنیم وقالوا لا يدان لنا بحرب الله ورسوله وگفتند ما را طاقت حرب خدای تعالی وحرب رسول او نیست پس ربوا را بگذاشتند وسرمایها خود طلب کردند بنی مغیره گفتند ما قحطیم تنگ دستی معروف ما را مهلت دهید تا وقت ادراک میوها بنی ثقیف مهلت نمی دادند این آیت دیگر بیامد وبزمان دادن فرمود

قوله عزوجل وان كان ذو عسرة فنظرة الى ميسرة وان تصدقوا خير لكم ان كنتم تعلمون واگر باشد وام دار با درویشی ویا تنگ دستی زمان باید دادن تا وقت توانگری وفراخ دستی او واگر صدقه کنید سرمایه را آن بهتر مر شما را اگر می دانید القراءة قرا ابوبكر عن عاصم وحمزة فاذنوا ممدودا من الايذان اي اعلموا غيركم والباقون مقصورا من الاذن يعني اعلموا وقرا نافع ميسرة بضم السين والباقون بالفتح وكلاهما واحد لغتها ذو عسرة رفع لانه اسم كان وخبره مضمر فيجوز معناه وان وقع ذو عسرة قوله فنظرة صيغة الخبر ومعناه الامر اي انظروهم وقيل معناه النظرة وقيل فللمديون نظرة وقرا عاصم وان تصدقوا بتخفيف الصاد واصله تتصدقوا فحذفت احدى التائين وقد ورد وعيد في آكل الربوا حديث

ه

سرمایها

رواه الفقيه ابو الليث رحمه الله عن استاده الفقيه ابي جعفر باسناده عن ابي هريرة
رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال رايت ليلة اسري بي الى السماء السابعة
قوما في العذاب في اشد ما يكون وسمعت صوتا كصوت الرعد وصاعقة فنظرت فاذا
بقوم قد انتفخت بطونهم كل بطن مثل بيت رابية مملوا من الحيات يرى من ظاهرها
فقلت يا جبرئيل من هم قال انهم اكلة الربوا. وفي خبر آخر ان الربوا سبعين بابا
ادناها كاتيان المرء امه ومن اخذ درهما من الربوا كان شرا من ان يزني سبعا
وثلثين مرة. ودر خبر ديكر است كه حيله مكنيد در ربوا كه حيله كردن در ربوا چنانست
كه كسى با خداى تعالى مكر كند وبدانيد كه مولى تعالى با همه كس حساب كند جز با ربوا
خواران كه مر او را بى حساب بعقوبت رساند. وبزركان كفته اند كه در شهرى كه ربوا
وزنا اشكارا شود آن شهر خراب شود. وعن عمر رضي الله عنه انه قال كان آخر ما نزل
من القران آية الربوا وان النبي عليه السلام قبض قبل ان يفسرها فدعوا الربوا والريبة
وهو ما فيها من شبهة الربوا او من روائح الشبهة قوله عز وجل واتقوا يوما ترجعون
فيه الى الله ثم توفى كل نفس ما كسبت وهم لا يظلمون بترسيد از عذاب روزى كه
باز كردانيده شويد در وى بخداى تعالى يعنى بازكشت شما در ان روز بجزاى خداى تعالى
باشد بس تمام داده شود هر تنى را جزاى آنچ كرده باشد از نيكى و بدى وايشان ستم كرده
نشوند يعنى از جزاى عمل كسى نكنند وبكناه ناكرده عقوبت نكنند كسى را آخرين آيتى
از قرآن اين آيت آمده است ورسول صلى الله عليه وسلم از بعد نزول اين ايت هفت روز بيش
زندكانى نيافت قول ديكر نه شب وقال عطا نزلت هذه الاية قبل وفات النبي عليه السلام
بثلاث ساعات قراتها قرا ابو عمرو ترجعون فيه بفتح التاء وكسر الجيم والباقون بضم التاء
وفتح الجيم قوله عز وجل يا ايها الذين امنوا اذا تداينتم بدين الى اجل مسمى فاكتبوه شاه
مفسران عبد الله عباس رضي الله عنهما كفت كه نويسندكان در روزكار مصطفى صلى الله عليه وسلم
اندك بودند حق تعالى فرمود در خريد وفروخت به نوشتن خطها تا مقدار مال واجل معلوم
باشد انكاه شاه مفسران عبد الله عباس كفت رضي الله عنهما كواهى ميدهم كه سلف مضمون
تا اجل معلوم است يعنى سلم در اينجا است در دراز ترين آيتى از كتاب خداى عز وجل و
اين آيت مثل اينجا است چنانك كفت ومعنى وى اى مؤمنان چون وام دهيد يكديكر را بفامى

بفامى
تا اجل

بفامى تا اجل نام برده بنويسيد اين را قول ديكر چون فروشيد چيزى را بنسيه
بنويسيد اين را تا اجل معلوم تا فراموش نشود وقال الحسن البصري الكتابة و
الاشهاد كانا واجبين ثم نسخا وقال ابن عباس رضي الله عنهما الاية محكمة وهذا امر تاديب
ويقال من دان دينا ولم يكتب فاذا نسي دينه ويدعوا الله تعالى ان يظهره يقول الله تعالى امرتك
بالكتابة فعصيت امري واذا دعا احد بالنجاة من زوجته يقول الله تعالى جعلت الطلاق
بيدك وان شئت فطلقها وان شئت فامسكها قوله عز وجل وليكتب بينكم كاتب بالعدل
ولا ياب كاتب ان يكتب كما علمه الله فليكتب وبنويسيد در ميان شما نويسنده بداد وراستى
يعنى كم نكند وزيادت نكند همان نويسد كه املا كند مقر وباز نباشد نويسنده كه بنويسد
چنانك بيا موزانيد او را خداى عز وجل يعنى الهام داد نبشتن بنويسد كه آن فضل
بزرك است از خداى تعالى در حق او كه نعمت كتابت او را كرامت كرده است قوله عز وجل
وليملل الذي عليه الحق وليتق الله ربه ولا يبخس منه شيئا. واملا كند آنكس كه بر وى
حق واجبست وبترسد از خداى تعالى كه آفريدكار اوست وكم نكند از ان وام چيزى يعنى
منكر نشود اما املى را كه بر وى واجبست. واختلاف كرده اند كه كتابت بر كاتب واجبست
يا نى بقول سدى واجبست چون كسى در خواهد در وقت فراغت كه خداى تعالى ميفرمايد
بان. ضحاك كفت اين در ابتدا اسلام واجب بود كه نويسندكان اندك بودند بس منسوخ
شد. الاملا لغة الاملاء قوله عز وجل فان كان الذي عليه الحق سفيها او ضعيفا
او لا يستطيع ان يمل هو فليملل وليه بالعدل واكر باشد آنكس كه بر وى حق است
كم خرد ونادان در املا كردن قول ديكر احمق باشد يا ضعيف بود چون كودك خرد ويا پير
فانى كه نيكو بيان نتواند كرد قول ديكر ديوانه بود كه نا معلوم كويد يا نتواند كه املا كند چون
كنك باشد يا بيمارى ديكرها نع آيد از بيان كردن املا كند ولى او در كارها او ايستادكى كند
بحق وراستى يعنى زيادت املا نكند وچيزى نكويد كه مديون را زيان دارد قوله عز وجل
واستشهدوا شهيدين من رجالكم فان لم يكونا رجلين فرجل وامراتان ممن ترضون من
الشهداء ان تضل احديهما فتذكر احديهما الاخرى وكواه كيريد دو كواه از مردان تا
يعنى از اهل دين تمام آزادان وبالغان ومسلمانان وعاقلان واكر دو مرد نباشيد يكى مرد ودو زن
را كواه كيريد از انكسانى كه بسنديد از كواهان بعدالت وديانت كه اكر فراموش كند يكى از ايشان

وكاتبا

ياد دهد آن زن ديگر مر آن زن فراموش كرده را مرضي از گواهان كسي باشد كه در وي سه
صفت باشد يكي عدالت و آن باز بودن است از كفر و كباير و تقرب نمودن بگذاردن فرايض
و سنتهاي شريعت و دوم نفي تهمت و آن وصلت و قرابت و جر نفع و دفع مضرت و نفي حد قذف
سيوم آنك در گواهي بيدار باشد و قلت غفلت و نسيان بود آنگاه گواه كندش تا گواهي
او مسموع بود قوله عز وجل ولا يأب الشهداء اذا ما دعوا ولا تسئموا ان تكتبوه صغيرا او كبيرا
الى اجله و باز نباشد گواهان از گواهي دادن چون بخوانند ايشان را بگواهي دادن و ملول مگرديد
و سير مشويد كه بنويسيد مر آن را خرد باشد يا بزرگ يعني اندك باشد يا بسيار بنويسيد از آن تا اجل او
قوله عز وجل ذلكم اقسط عند الله واقوم للشهادة وادنى الا ترتابوا آن مر شما را راست تر است
بنزد خداي عز وجل و صواب تر مر گواهي دادن را و نزديكتر است كه شك نشويد در
مقدار حق و اجل قوله عز وجل الا ان تكون تجارة حاضرة تديرونها بينكم فليس عليكم
جناح الا تكتبوها واشهدوا اذا تبايعتم ولا يضار كاتب ولا شهيد مگر كه باشد بازر
گاني دست بدست كه مي گردانيد بر آن تجارت را يا سلعه را ميان يكديگر نيست بر شما بزه كه ننويسيد
آن را و گواه كرد آييد چون خريد و فروخت كنيد و زيان كرده نشود نويسنده و نه گواه يعني جبر
مكنيد ايشان را بر نوشتن و گواهي بدرفتن قوله عز وجل وان تفعلوا فانه فسوق بكم واتقوا الله
ويعلمكم الله والله بكل شيء عليم و اگر بكنيد يعني ان ضرر برسانيد مر كاتب و گواه را
آن بي فرماني باشد و [illegible] از شما و بترسيد از خداي عز وجل و فرمان هاي او را خلاف مكنيد
كه مي آموزاند مر شما را خداي تعالى صلاح دين و دنياء شما و خداي عز وجل بهمه چيزها
داناست القراءة قرأ حمزة ان تضل بكسر الالف ونصب التاء واللام فانه كسر الالف للشرط
ونصب اللام للجزم فتذكر برفع الراء لانه جواب الشرط بالفاء والباقون بفتح الالف وقرأ
ابن كثير وابو عمرو فتذكر بالتخفيف ونصب الراء والباقون بالتشديد من التذكير
وقرأ عاصم تجارة حاضرة بالنصب فيهما على انها خبر كان يعني الا ان يكون المال تجارة
والباقون بالرفع فيهما على انها اسم كان واخواتها مرفوع لغتها تداينتم اي تعارضتم فالتداين
هو المداينة واصله المجازاة وقوله بدين للتاكيد والسامة للملامة وقوله ولا يضار اي
لا تضارر فادغمت احدى الرائين في الاخرى فشددت وقيل ولا يضار [illegible] لا يكتب
الكاتب للحق عند الضرورة ويكتم الشاهد الشهادة بالحق قوله عز وجل وان كنتم على سفر

تكتبوها
خريد و فروخت را

ولم تجدوا

ولم تجدوا كاتبا فرهان مقبوضة و اگر باشيد بر سفري يعني در سفر باشيد و نيابيد
نويسنده و خريد و فروخت كنيد بنسيه گروهاي ستده شده باشد كه بگيريد يعني چون كاتب
نيابيد در سفر گروها ستانيد از مشتري قوله نيابيد آلت نوشتن گروها ستانيد
يعني گرو نهيد قوله عز وجل فان امن بعضكم بعضا فليؤد الذي اؤتمن
امانته وليتق الله ربه ولا تكتموا الشهادة پس اگر ايمن باشد بعضي از شما بر
بعضي يعني بگذارد وام خويش را و چيز را منكر نشود و چون كه بروي است كم نكند و بترسيد
از خداي عز وجل كه آفريدگار اوست و مپوشانيد بر گواهان گواهي خود را قوله عز وجل
ومن يكتمها فانه آثم قلبه والله بما تعملون عليم و هر كه بپوشاند گواهي را او بزه كار
باشد بدل خود يعني بزه كارست بآنچه بكرد بقصد دل خود و خداي عز وجل بآنچه شما ميكنيد
داناست وذكر في التفسير معنى آثم قلبه اي فاجر سريرته والكتمان ترك الاظهار مما وقع عند
الاستحباب وقيل كتمان الشهادة منعها عند الحاكم بعد السؤال وكذا في سائر حقوق الله
تعالى ه قرأ ابن كثير وابو عمرو فرهن بضم الراء والهاء من غير الف وهو جمع الرهان
والباقون فرهان بكسر الراء وفتح الهاء والف بعدها وكلاهما جمع الرهن وقيل الرهن
جمع الجمع كالثمار والثمر قوله عز وجل لله ما في السموات وما في الارض وان
تبدوا ما في انفسكم او تخفوه يحاسبكم به الله مر خداي راست آنچه در آسمانهاست
و آنچه در زمين است و او مالك همه است و قادر بر همه و اگر ظاهر كنيد آنچه در تنهاء شماست يعني
در دلهاء شماست يا پنهان داريد آنچه شما را در دلهاست شمار كند تان بدان خداي عز وجل قوله عز وجل
فيغفر لمن يشاء ويعذب من يشاء والله على كل شيء قدير پس بيامرزد
مر آن كس را كه خواهد و عذاب كند مر آن كس را كه خواهد و خداي عز وجل بر همه چيزها
تواناست واختلاف كرده اند در معناء اين آيت قال ابن عباس وعكرمة رضي الله عنهم
ان تظهروا ما في قلوبكم من الشهادة او تسروه وتكتموه يحاسبكم به الله واراد بالشهادة ما تقدم
في الآية الاول من كتمان الشهادة واداءها وعبد الله بن مسعود و سعيد بن جبير و شعبي
گفتند كه اين آيت منسوخ شد بدين آيت كه لا يكلف الله نفسا الا وسعها على ما قال عليه السلام
ان الله تعالى تجاوز عن امتي ما حدثت به انفسهم ما لم تعملوا او تكلموا به وعن الحسن البصري
رحمه الله يحصيه الله تعالى على العبد اجمع ثم في القيامة يغفر لمن يشاء ويعذب من يشاء

ستانند

وقال الکلبی رحمه الله وان تبدوا ما فی انفسکم من المعاصی او تسروها یحاسبکم به الله یقول
بعضی چون این ایت بیامد بر مومنان سخت آمد گفتند یا رسول الله در دلهاء ما خطر معاصی وخطاها
می آید و ما آن نمی کنیم اگر آن را بر ما بگیرند بر ما دشوار شود این ایت بیامد که لا یکلف الله نفسا
الا وسعها الایة و بعضی گفته اند که این منسوخ نیست که نسخ در خبر درست نیاید وان شاء مغفران
عبد الله عباس و از عبد الله بن مسعود و شیخ ابو منصور رحمه الله همچنین آورده است ابن عباس
وحسن بصری و شعبی آمده است که این نسخ درست است از بهر آنک این شرط است و در وی
معانی نهی است و تهدید بمحاسبت و عن ابن عباس رضی الله عنهما انه قال ان الله تعالی یقول
یوم القیامة ان کتابی لم یکتبوا الا ما ظهر من اعمالکم فاما ما اسررتم فی انفسکم فانا احاسبکم
به الیوم اغفر لمن یشاء واعذب من یشاء والصحیح انه ما لا یدخل تحت قدرة الخلق مثل
خواطر القلوب لا یواخذون به وما یدخل تحت قدرة الخلق وهو کسب القلب کالعزم والاعتقاد
یواخذون به وهو فی مشیة الله عز وجل یغفر لمن یشاء ویعذب من یشاء و مادر مومنان
عایشه صدیقه رضی الله عنها گفت که اگر دل بنده معصیتی قصد کند و بنده این کار نکند
کفارت آن رسانیدن محنتی و بلیتی باشد که باو رسد قرا ابن عامر و عاصم فیغفر و یعذب
بالرفع فیهما والباقون بالجزم عطفا علی جواب الشرط وهو یحاسبکم قوله عز وجل آمن الرسول
بما انزل الیه من ربه والمؤمنون کل آمن بالله وملائکته وکتبه ورسله لا نفرق بین احد
من رسله قال الزجاج لما ذکر الله تعالی فی هذه السورة فرض الصلوة والزکوة والصوم
والحج وذکر الحیض والطلاق والایلاء والعدة وقصص الانبیاء وحکم المداینة وحکم
الربوا والمواخذة علی ترک هذه الاحکام ومخالفتها والمحاسبة ما تحدث به انفسهم قال النبی
علیه السلام قولوا سمعنا واطعنا لهذه الآیة ولا تقولوا کما قالت الیهود سمعنا وعصینا فلما
قبلوا هذه الاحکام اثنی الله تعالی علی رسوله وامته فقال آمن الرسول الایة و معنی وی
بگروید و قبول کرد پیغامبر علیه السلام بانچ فرستاده شد بوی از آفریدگار وی و مومنان همه گرویدند
بخدای تعالی و فرشتگان او و کتابهای او و بهمه پیغامبران او و گفتند که جدا نکنیم میان یکی
از پیغامبران او بایمان یعنی بهمه بگرویم بخلاف جهودان و ترسایان قوله عز وجل وقالوا سمعنا
واطعنا غفرانک ربنا والیک المصیر و گفتند فرمانهای خدای تعالی را شنودیم و فرمان برداریم
ورا بانچ فرمود و گفتند بیامرز ما را آمرزش تو ای آفریدگار ما و بتو باشد بازگشت همه خلقان

وان عبد الله بن مسعود
وابن شاء مغفران عبد
الله

یعنی

یعنی گرد آییم بقیامت که در آن روز بازگشت خلق بتو باشد در ذکر ایمان رسول علیه السلام
یاد نکرد که بگروید بخدای تعالی و ذکر ایمان مومنان یاد کرد از بهر آنک هرگز نبودی که رسول
علیه السلام مومن نبود بخدای عز وجل و وحدانیت او و ایمان او را بتصدیق مقولات موصوف
کرد و ایمان جمله مومنان را بذکر اوصاف صریح ایمان مخصوص کرد و درین ایت دلیلست
که نشاید استثنا در ایمان آوردن که حق تعالی اینجا ایمان را یاد کرد بی استثنا و این آیت
ردست بر معتزله و خوارج لعنهم الله که ایشان نفی میکنند ایمان از اهل کبایر و حق تعالی گواهی داد
بر ایمان همه مومنان از مطیعان و عاصیان قرا حمزة والکسائی وکتابه بالالف علی التوحید
والباقون بغیر الالف علی الجمع ومن قرا لا یفرق بالیاء لا یفرق کل واحد منهم بین الانبیاء
والایمان بهم وقرا بعضهم لا یفرقون بین احد من رسله یؤمنون بجمیع الرسل وجمیع الکتب
قوله عز وجل لا یکلف الله نفسا الا وسعها لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت کار در
نخواهد و نفرماید خدای عز وجل هیچ تنی را بکاری مگر بمقدار طاقت او و ویران تن راست
آنچ کند از نیکی و بروی است آنچ کند از بدی یعنی هر کسی را جزای نیکی و بدی کرده باشد
بوی رسانند و کسی را بگناه کسی دیگر نگیرند والکسب ما یفعل الرجل له ولغیره والاکتساب
ما یفعله لنفسه او علی نفسه لان المعصیة لا تتعداه الا غیره والطاعة تنفع غیره من الشفاعة
وغیرها یوم القیامة پس درآموخت بندگان را بدعا گفتن گفت بگویید قوله عز وجل ربنا لا تواخذنا
ان نسینا او اخطانا ای آفریدگار ما مگیر ما را اگر فراموش کردیم یا خطا کردیم بعضی
گفته اند که این نسیان بمعنای ترک است و لفظ خطا بمعنای عمد است یقال خطئ یخطأ
اذا تعمد و معنی وی آن باشد که مگیر ما را اگر فرمانهای تو دست بداشتیم یا حرامی را
ارتکاب کردیم و این خطا آن مرات را باشد نه از پیغامبران قول دیگر این خطا و نسیان معروفست
که در کارها افتد که قصد نباشد کما قال النبی علیه السلام رفع عن امتی الخطاء والنسیان الحدیث
قوله عز وجل ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ای آفریدگار ما منه
بر ما بار گران چنانک بنهادی آن بار را بر آن کسانی که پیش از ما بوده اند یعنی بر بنی اسرائیل
از حرام کردن طیبات بمعصیتی و بریدن جامه برسیدن نجاستی و هر که مال دبیرها داشتم
دادی کشتندی و هر که گواهی بدروغ دادی کشتندی و هر که شب در خانه گناه کردی بر در خانه او
نوشته بدیدی آمدی بر و نوقبل الاصر العهد بقول محاسبة النفس بالحدیث والتهم

العهد یعنی لا تحمل علینا عهدا نعجز
نقضه وقال محمد بن عبد الحکیم الترمذی
لما جاءت هذه الامم

و این خطا نه از امت
باشد نه از پیغامبران
نخ

وقالوا سمعنا واطعنا وسألوا المغفرة جاد الله عليهم بأن دفع عنهم الاصر والخطأ والنسيان وما
استكرهوا عليها والاصر الثقل قوله عز وجل **ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به**
كفتند اي افريدكار ما بار منه بر ما آنجه توانايي نيست ما را بر داشتن و تحمل آن يعني نحنها
و دشواريها در فرايض و احكام بر ما منه قول ديكر بر ما منه آنجه ما را طاقت آن نباشد از
عذاب و عقوبت وعن ابن عباس رضي الله عنهما قال اللهم لا تحملنا بذنوبنا قردة و
خنازير كما فعلت ببني اسرائيل وقيل معنى الآية لا تحملنا ما يشق علينا وان كان في الطاقة
لان تكليف ما لا يطاق لا يجوز خلافا للاشعري واول الآية حجة عليهم قوله عز وجل
واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولينا فانصرنا على القوم الكافرين
در كذار از ما خطا و نسيان ما را و بيامرز ما را كناهان ما را و ببخشاي بر ما بقبول طاعات
كه توفيق دادي ما را و كار ساز ما باشي و ياري دهنده ما باشي نصرت ده ما را بر قوم كافران
قيل واعف عنا بترك المواخذة في النسيان والخطاء واغفر لنا بترك العهد الذي نقضنا
بنقضه وارحمنا بان لا تحملنا ما لا طاقة لنا به وقيل واعف عنا من المسخ واغفر لنا
من الخسف وارحمنا من القذف وقيل واعف عنا في الدنيا واغفر لنا في العقبى يعني لا تفضحنا
على رؤس الخلايق وقيل واعف عنا ما بيننا وبينك واغفر لنا ما بيننا وبين عبادك و
ارحمنا بتقصيرنا في طاعتك فاذا تبدل الحسنات وعفا عن السيئات وضمن الطبعات
لم يبق الا الدعات قوله انت مولينا اي متولي امورنا وهذا اقرار منهم ان لا ملجأ لنا سواه
فانصرنا على القوم الكافرين يحتمل الشياطين ويحتمل الكافرين المعروفين اعدائهم جون معاذ
جبل رضي الله عنه اين سوره را ختم كردي آمين كفتي در آيت بيان اجابت است كه چون دعا
ياد كرد و رد ايشانرا ياد نكرد دليل اجابت باشد ومراد از نصرت اظهار حجت باشد و در دنيا
و بعضي كفتند كه حقيقت نصرت است وذكر الفقيه ابو الليث رحمه الله في تفسيره عن الحسن البصري
ومجاهد والضحاك رحمهم الله ان هاتين الآيتين في قصة المعراج وعن ابن عباس رضي الله عنهما
عن ام هاني رضي الله عنها عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال لما أسري بي الى السماء
انتهيت الحجب فقال رب العزة قل يا محمد آمن الرسول بما انزل اليه من ربه فقلت اي رب آمنت
بك وآمنت بك امتي حتى ختمت السورة ثم انزل الله تعالى علي وبعضي كفتند كه جمله قرآنرا جبريل آورده
مكر اين دو آيتكه رسول صلى الله عليه وسلم بي واسطه از حق تعالى شنيد و اين در شب معراج بود

قصه

قصة معراج جنان بود امام علي رايض

(interlinear: و آن قصه — كرد رضي م)

سمرقندي آورده است بعضي از آن بكويم تا فايده باشد مستمعانرا كفت كه چون مهتر عالم از اين سرا
كلدغبرا بفرمان خداي قصد بالا و قبة خضرا كرد مركب او بلند بود و ركاب دار او مقربان
آسمان بودند رضوان از بهشت حله آورده بودند و عمامه آورد و تاج ازهر و نطاقي از زر و كمر
و نعليني از زمرد منور و ابريقي از جوهر و آب ابريق از حوض كوثر رسول صلى الله عليه وسلم
غسل آورد و حله در پوشيد و بر براق بنشست جبريل و ميكائيل و اسرافيل با جمعي
از مقربان آسمان كمر خدمت در ميان بسته و اعلام و الويه نور در دست
كرفته هزاران هزار بر يمين و يسار و از پس و پيش مركب او جاكروار مي رفتند
مهتر كونين و خواجه خافقين صلى الله عليه وسلم عنان مركب بر كردن مراد نهاد تا هر خطوه
مد البصر از مسافت بيداء آن سفر قطع ميكرد كه جبريل در پيش مركب پيغامبر صلى
الله عليه وسلم بنا بر خدمت در آمد كه اي مهتر عالم و برگزيده بني آدم عنان براق را
كشيده تر دار تا مراكب كرامت مقربان بتو در رسند مصطفى صلى الله عليه وسلم كريان
شد جبريل كفت اي برگزيده خداي و اي مهتر آسمان و زمين ران كريستن چراست كفت
اي جبرئيل آمير سلطان رباني و مبلغ پيغام جهاني مرا در اين ساعت ياد آمد از شبي
در سفر شام مهار شتر خديجه رضي الله عنها كرفته بودم جمال وار كليمي در بر و در پيش
كاروان بشكل ساروان بتعجيل تر رفتم ميسره پيش من آمد و بانك بر من زد
و مرا باين نام خواند كه اي يتيم ابو طالب آهسته تر باش تا اشتران بيكديكر در رسند
و اين منزلت و رفعت من بدرجه ايست كه سروران مقربان و مهتر مقدسان
و برگزيده خدا و بدرجاني باين جنين تواضع و تلطف صفت در پيش من زانو زده كه
آهسته تر باش تا مراكب زمره مقربان و كتايب برذمه فرشتكان بمركب تو در رسند
جون بمنزل مسجد اقصى رسيد و نزول بركه بارك ناحوله ببديد و زمره ارواح انبيا را
عليهم السلام مشاهده كرد كه همه كمر خدمت استقبال او در ميان بسته بودند
خطاب مستطاب واسأل من ارسلنا من قبلك من رسلنا بشنيد و از انجا قدم
بمعارج اكرام نهاد و مدارج احترام بلند و بهر مكاني مكانتي يافت و بهر اني كرامتي ديد

خداوندم — نا — نسخ م — باذ م — بر كافران — الشيخ الامام

جملهٔ سادات ملائک از صوامع افلاک بنظارهٔ جمال جهان آرای سید عالم آمدند و ایوان
قلهٔ سدرهٔ اعلا را و قصور جنة المأوی را آراسته کردند و ساکنان حظایر قدس بر منازل
انس بر کنگرها مجنان در انتظار دیدار احمد مختار با انواع نثار آمدند و بستان
کرامت را رواق بقاء درجات باز نهاده و زندان حیات را درهای درکات بسته جملهٔ ارکان
ملکوت را و اقطار سفلوت را معاینه بدید و از مراقی قباب سطح اعظم بر گذشت
چون به آسمان چهارم رسید ساکنان سموات در پیش ایوان بیت معمور جمع شدند
و درخواست کردند که دو رکعت نماز بگزارد تا اهل آسمانها بتو اقتدا کنند و برکات امامت
تو بدیشان رسد من که محمدم جواب دادم که در مقامی که توجبرئیل حاضر باشی که
و حراف سوکاری و سفیر اسرار جباری و میکائیل حاضر که مستوفی دیوان اعلای ملک لا
یزالیست و اسرافیل که صاحب صورست و عزرائیل که جان ربای کونینست و آنند هزار صفوف
از مقربان که حاضر باشند مرا چگونه حرمت پیشی و پیشی باشد جبرئیل علیه السلام گفت
ای محمد پیش رو که حق تعالی ترا از خلق عالمین که پیغامبر آنرا بر گزید من پیش رفتم و در محراب
بیت المعمور دو رکعت نماز بیاوردم و جملهٔ اهل آسمانها که بمتابعت من صفها بستند
چون سلام دادم دست برداشتم و امت خود را دعا گفتم و عاصیان امت را فرو نگذاشتم پس
از آنجا در گذشتم و بسدرة المنتهی رسیدم مقام جبرئیل را و صومعهٔ طاعت او را دیدم جبرئیل
علیه السلام بر ذروهٔ سدره آرام گرفت گفتم ای جبرئیل در چنین سفری مرا میگذاری جبرئیل
علیه السلام گفت یا محمد معذورم دار که وما منا الا له مقام معلوم اگر یکی انملة از مقام خود
بی فرمان بر گذرد با تش تادیب سوخته گردد از آن وقت باز که آفریدگار تعالی بالا و پستی را
هست کرده است هیچ سالکی از بسیط حضیض سفلی که بالای سطح اعلا بر آمده است
هیچ کس از کنگرهٔ سدرة المنتهی بر نگذشته است مگر تو که ارادت تعالی رسانید که اوهام
خلق از مقر قدم تو عجز بدید چون ساکنان سدرة المنتهی دیدند و باشندگان حضرت
پاک شنیدند که مهتر عالم را از انجمن سدرة المنتهی در گذرانیدند همه تعجب بنظارهٔ او آمدند
و اوراق و اغصان سدرة المنتهی را فرو پوشانیدند که اذ یغشی السدرة ما یغشی بر عجب آن
نقاش در کندانیدند و بجای رسانیدند که خواست آنک بود و بمقام قرب کرامتش نشاندند
و جملهٔ مخلوقات را عجایب آنها بروی عرضه کردند حتی قال صلی الله علیه وسلم زویت لی الارض

فأریت مشارقها ومغاربها وسیبلغ ملک امتی ما زوی لی منها پس جبرئیل از مقام خود
خطاب کرد که حیی ربک یا محمد فقال النبی صلی الله علیه وسلم التحیات لله والصلوات
والطیبات تشریف خطاب قدیم شنید که السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته
مهتر عالم محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم خواستکه امت را در بر انعام فراموش نکند و
از ان کرامت نصیبی رساند گفت السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین جبرئیل علیه السلام
از مقام خود با جملهٔ اهل آسمانها گفتند که اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده
ورسوله پس خطاب قدیم شنید که آمن الرسول بما انزل الیه من ربه الآیه مهتر عالم خواست
که امت را از ین نصیبی کند گفت والمؤمنون کل آمن بالله الآیه قوله وکرمهم از حق
شنید که آفریدگار مؤمنانرا در پیش مصطفی ستود و ایشان را آزادی کرد و گفت کل آمن
بالله وملائکته وکتبه ورسله الی الآیه ثناء نصرانی عبد الله عباس گفت رضی الله عنهما که هرگز
عتاب نکند خدای تعالی قومی را که با ایشان ثنا گفته باشد و بروایت اول زبان
آمد که ای محمد امت تو چگونه قبول کردند این فرمان مرا که ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه الآیه
رسول گفت که همه گفتند سمعنا واطعنا غفرانک ربنا والیک المصیر خطاب آمد او خود
دانا ترکه لا یکلف الله نفسا الا وسعها یعنی من الحسنة وعلیها ما اکتسبت یعنی من السیئة
هرگز برابر نباشد آنک گفت سمعنا واطعنا با آنک گفت سمعنا وعصینا چون کار زبودن باد
طاقت نفرمود و چون جزاء هر که دانهم و هم بیاید که طاعت بقدر طاقت فرمودن عدل باشد
و جزا زیادت دادن فضل باشد و هر دو صفت خدای تعالی است تا وقت فرمودن عدل کرده باشد
و در وقت جزا دادن فضل فرموده پس جبرئیل علیه السلام گفت از مقام خود سل تعطه بخواه یا محمد
تا بدهند این دعا گفت ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا الآیه جبرئیل گفت آنچ خواستی داده
بر داشته شد از امت تو خطا و نسیان حاجت دیگر بخواه گفت ربنا ولا تحمل علینا اصرا
الآیه پنجاه نماز فریضه شده بود به پنج نماز آمد و دشواریها دیگر بود برداشته شد چنانک
نماز بجز در متعبد و مسجد روا نبودی و تیمم روا نبودی چنانک در قوم موسی بود خطاب تخفیف
در رسید تا گفت جعلت لی الارض مسجدا وطهورا الحدیث و دیگر در شریعت موسی هر که زن
را طلاق دادی دیگر خواستن روا نبودی تا آن زن نمردی این هیچ از امت برداشت تا نکاح
چهار زن و طلاق روا داشت بقوله ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به این بار تطبیقیست بلا دیگر نمازیانی

بجان ودل کشیم بار فراق ولی ضعیف تا نیه که طاقت قطیعت آن نداریم وحاجتهاء دیکرهات
همه را تشریف قبول واجابت آمد بس بار گناه امت بیش آورد وکفت واعف عنا جواب
آمد که ویعفو عن السیئات کفت واغفر لنا جواب آمد که ان الله یغفر الذنوب جمیعا
بس کفت الهی خزانه رحمت تو نقصان نمی پذیرد وارحمنا جواب آمد که نمیخوانی که وکان بالمؤمنین
رحیما لم یزل ولا یزال بر امت رحیمست نه دعاء تو تا این حیثیت آرد بلکه رحمت ما ترا بدعا آورد
بس کفت انت مولینا فرمان آمد که من کفته ام که ذلک بان الله مولی الذین آمنوا باز کفت
فانصرنا علی القوم الکافرین دشمنان ما بدوستان تکمار ومؤمنان فرو تکذار جواب
آمد که وکان حقا علینا نصر المؤمنین عقد دوستی بستیم چون ثنا ایشان کفتیم وعیب
ایشان بوشیدیم چون همه را آمرزیدیم که دوست مهوست را برده ندرد تا نبی وانبهار کفت
واعف عنا اکرچه روی کناه نداشت در عفو خواستن خود را با امت برابر نهاد تا فضیحت امت
نباشد ای محمد همه حیث امت میکوبی کفت الهی ان امتی امة مرحومة لیس علیها فی الآخرة
عذاب الا الزلازل والفتن والقتل فرمان آمد که یا محمد اکر امت تو اند بنده کان من اند
شفقت تو از رحمت منی زیادت نیست که شفقت تو و نجات ورحمت من ازلیست
اکر شفقت وفتی تو آن تقاضا میکند که ایشان را بیامرزم رحمت من آن تقاضا کند که همه را بیامرزم
واکر ما را نخواستی آمرزید نبایستی آمن الرسول تا را نداری ۵ کما قال النبی صلی الله
علیه وسلم من قرأ اربع آیات من اول سورة البقرة وآیة الکرسی وآیتین بعدها وثلث
آیات من آخر سورة البقرة لم یقربه ولا اهله یومئذ شیطان ولا یکرهه ولا یقرأ علی
مجنون الا افاق ۵ وفی خبر آخر قال النبی صلی الله علیه وسلم اوتیتم خواتیم سورة البقرة
من کنز تحت العرش ولم یؤت نبی قبلی جون رسول صلی الله علیه وسلم باز کشت جبرئیل
این آیتها بیاورد وبر رسول صلی الله علیه وسلم خواند ۵ وروی فی الخبر انه لما نزلت هذه
الآیة فتلاها رسول الله صلی الله علیه وسلم ودعا الله تعالی بما فیهما من الدعوات والحاجات
فاستجاب الله عزوجل له ذلک وقال اعطیتک ذلک کله والله الموفق والمعین حسبنا الله ونعم الوکیل

سورة آل عمران کلها مدنیة وهی مائتان وسبع وثمانون

وستة آلاف ومائة واحدی وعشرون کلمة وخمسة وعشرون الفا وخمسمائة حرف وفی خبر ابی بن کعب رضی الله عنه
من قرأ سورة آل عمران اعطی بکل آیة منها امانا علی جسر جهنم
فانصرنا وقال فی اول التورة انا ناصر یعرفنی بهذه الصفات الازلیة السورتین انه ذکر فی آخر هذه السورة

بسم الله الرحمن الرحیم

قوله عزوجل الم الله لا اله الا هو الحی القیوم قد بینا الاختلاف فی حروف التهجی
فی اول سورة البقرة وقد ذکرنا تفسیر الآیة فی آیة الکرسی قوله الله رفع ای هو الله و
قوله الحی القیوم من اسماء الله الاعظم وچون عیسی علیه السلام مرده زنده کر
دی کفتی یا حی یا قیوم وچون آصف خواست که تخت بلقیس را بیارد این نام را
بکفت وچون بنی اسرائیل از موسی علیه السلام سوال کردند از نام بزرک
خدای تعالی موسی کفت بکویید اهیا شراهیا یعنی یا حی یا قیوم واجمع القراء
علی فتحة المیم من قوله الم الله لالتقاء الساکنین وقرئ بجزم للمیم وقطع
الالف من الله بعدها قوله عزوجل نزل علیک الکتاب بالحق مصدقا
لما بین یدیه وانزل التورة والانجیل من قبل هدی للناس وانزل الفرقان فرستاد
خدای عزوجل بر تو یا محمد این کتاب را یعنی قرآن را بحق یعنی از بهر اقامت حق را
بقول دیکر بصدق وعدل راست کوی دارنده است قرآن یعنی موافقت در بیان
اصل توحید مران کتابهایی را که بیش از وی بوده است وفرستاد تورات را بموسی
وانجیل را بعیسی بیش از فرستادن قرآن وراه نماینده بودند آن کتابها مردمان را بحق
یعنی بتوحید وعبادت خدای تعالی وفرستاد بتو فرقان را یعنی قرآن را قول
دیکر جدا کننده میان حق وباطل وحلال وحرام یعنی صفت همه کتابها او این بوده است
که بیان کننده حلال وحرام بودند قوله عزوجل ان الذین کفروا بآیات الله
لهم عذاب شدید والله عزیز ذو انتقام هرآینه آن کسانی که کافر شدند بآیتهای
خدای تعالی مر ایشان راست عذاب سخت در قیامت وخدای عزوجل سخت عقوبت
کننده است وسخت کینه وانتقام خواهنده است از کسانی که آیات وی را منکر شوند
وبکتابها ورسولان وی نکروند وانتقام در لغت کینه کشیدن باشد بقول
دیکر خدای عزوجل قادر است بر تعذیب دشمنان وبی نیاز است از عبادت
خلقان از اول این سوره تا هشتاد وانده آیت در شان ترسایان بنی نجران
آمد که بنزد رسول علیه السلام آمدند وباطل حجت می کفتند که عیسی
خدای است خدای تعالی این آیتها فرستاد ورد کفتار ایشان او انبات

می کفتند

بندہ کی عیسی را علیه السلام قرأ حمزة والکسائی وابن عامر ونافع وحمزة
بین اللفظین والباقون بالفتح وقرأ قالون من طریق الحلوانی کذلک التوریة بالامالة
فی جمیع القرآن نصب مصدقا علی الحال لغتها والتوریة من قولهم وری الزند
ای اظهر النار لان فیه نورا للناس وبیانا للحق قال الکوفیون اصله تَوْرِیَةٌ علی
وزن تفعلة فقلبت الیاء الفا للتخفیف وقال البصریون اصله وَوْرِیَة فقلبت الواو
الاولی تاء کما قالوا تراث اصله وُرَاث والانجیل من النجل وهو الاصل لانه اصل
لهم فی دینهم والقرآن اشتق من القرء وهو الجمع لاجتماع الحروف والفرقان من الفرق
لانه یفرق بین الحق والباطل وقیل لانه یخرج من الشبهات وقیل الفرقان هو النصرة
لانبیائه واولیائه علی اعدائه قوله عز وجل ان الله لا یخفی علیه شی
فی الارض ولا فی السماء هر اینه خدای عز وجل عالم است که پوشیده
نشود بروی چیزی نه در زمین ونه در آسمان از آفرینش عیسی وغیران وهمه دانند
قوله عز وجل هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء
لا اله الا هو العزیز الحکیم اوست آن خدای که صورت کند شما را در رحمهای مادران
شما چنانک خواهد دراز یا کوتاه نر یا ماده خوب یا زشت ناقص یا کامل عاقل یا
جاهل نیست خدای دیگر مگر او قادر است در سلطانیت خود حکیم است در قضا وبرهان
خود با فرنس عیسی بی بدر وقیل کیف یشاء یعنی الشقاوة والسعادة لما روی
عن ابن مسعود رضی الله عنه عن النبی علیه السلام انه قال الشقی من شقی فی بطن امه
والسعید من سعد فی بطن امه ثم قال سمعت رسول الله صلی الله وسلم یقول الولد
فی بطن الام یکون نطفة اربعین یوما ثم تصیر علقة اربعین یوما ثم تصیر مضغة اربعین
یوما ثم ینفخ فیه الروح ثم یکتب شقی او سعید قوله عز وجل قوله عز وجل
هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام
الکتاب واخر متشابهات اوست آن خدایی است که فرستاد بر تو
کتاب را یعنی قرآن را از وی آیتهایی است محکم یعنی بدید کرده ومبین کرده شده
معانی آن ونسخ کنند ونسخ نابد بریند بعضی آیات آن آیتها
محکم اصل کتاب است یعنی امام است در هر کتابی که بوی اقتدا کنند وهرگز

منسوخ نگردد کدام چیزی اصل آن چیز باشد چنانک بیان کرده ایم در معانی
سورة فاتحه واخر متشابهات وآیتهای دیگر متشابهات یعنی مانند یکدیگر
واین شکلاتی بود که مشتبه بود بر جهودان چون الم والر والمص وغیران چنانک
در اول سورة بقره یاد کرده ایم شاه مفسران عبد الله عباس رضی الله عنهما گفت
آیات محکمات در آخر سورة الانعام است قل تعالوا اتل ما حرم علیکم
الی آخر الآیات الثلاثة ودر سورة سبحان مثل آن وآیات متشابهات چون
المر والم وغیران لغتها المحکمات هی الناسخات المعمولات والمتشابهات
هن المنسوخات غیر معمول بهن وقیل المحکم ما لا یحتمل الا وجها واحدا
والمتشابه ما یحتمل وجوها وقیل المحکم ما یدرک بالعقل والمتشابه ما لا یدرک
الا بالسمع وقیل المحکم ما ظهر لکل مسلم حتی لم یختلفوا فیها والمتشابه ما ینبئ
ظاهره غیر ما ینبئ باطنه حتی تعلقت الجهلة بظاهره ووصفوا الله تعالی بما لا
یجوز بصفاته کقوله تعالی بل یداه مبسوطتان وکقوله الرحمن علی العرش استوی
وکقوله وهو القاهر فوق عباده وامثال ذلک قوله عز وجل فاما الذین فی قلوبهم
زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تاویله وما
یعلم تاویله الا الله واما آن کسانی که در دلهای ایشان میل است از حق
که از راه راست گشته اند وهمان جهودان بودند ومبتدعان پس پیروی می کنند
مر آن که متشابه است از قرآن یعنی مشتبه است بر ایشان از قرآن طلب کردند
فتنه را وطلب کردن بازگشتن ورا یعنی عاقبت ونهایت ملک این امت را که تاویل یاد
کنند ومراد از وی عاقبت خواهند وندانند کسی نهایت وعاقبت ملک این امت را
مگر خدای عز وجل بقول دیگر ندانند معنی این آیت متشابه وتاویل وی را مگر
خدای عز وجل بر ابتدا کرد وگفت قوله عز وجل والراسخون فی العلم
یقولون آمنا به کل من عند ربنا وما یذکر الا اولوا
الالباب واستواران در علم می گویند که ایمان آوردیم بوی یعنی بمحکم و
بمتشابه او وناسخ ومنسوخ او ومی گویند همه از نزد خدای ماست ونیند را
نپذیرند مگر خردمندان پس برین قول متشابهات را کس نداند مگر خدای تعالی

ولا يبعد ان يكون لبعض القرآن تاويلاً استأثر الله تعالى بعلمه دون خلقه كما قال ابن
جريج رحمه الله المتشابهات ما لا يعلمها الا الله تعالى كنزول عيسى وقيام الساعة
وعلم ما في الارحام ونزول الغيث وغير ذلك بقول ديگر والراسخون را عطف كنند
بر ما قبل او و از يقولون آمنا ابتدا كنند معنى آن باشد كه ندانند تأويل آن متشابه را مگر
خداى تعالى وكسانى كه راسخ باشند در علم يعنى عالمان مجتهد كه در علم خود ثابت
و راسخ باشند بدانند چنانك شاه مفسران عبد الله عباس گفت رضى الله عنهما من از
جملهٔ راسخانم در علم كه تاويل متشابهات را ميدانم فان قيل ما الحكمة في انزال المتشابه
قلنا ليظهر فضل العالم على الجاهل وينقاد المتعلم للعالم والثاني ليوجب عليهم طلب
مراد الله تعالى بالفحص عما اودع فيها لينالوا ثواب طلب العلم والاجتهاد وعلى قول
الذي لا يعلم تاويله الا الله انما انزلها ابتلاءً لعباده لظهور التعبد والانقياد كما ابتلاهم
باشياء والراسخون هم الثابتون قولاً وعملاً لما روي عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
انه سئل عن الراسخ فقال من صدق حديثه وبرّ يمينه وحفظ فرجه واستقام قلبه
وصح علمه لغتها والرسوخ الثبوت والتأويل المرجع والفتنة الشرك وقيل الضلال
واصلها الابتلاء قوله هن ام الكتاب ولم امهات الكتاب لانها بمجموعها اصل
الكتاب واخر لم ينون لانه لا ينصرف لكونه معدولاً عن آخر كما في عامر وعمر وزافر
وزفر قوله عز وجل ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا وهب لنا من لدنك
رحمة انك انت الوهاب پس بندگان را تعليم داد بدعا گفتن بقول ديگر
اين آيت عطف است برين كلمه كه كل من عند ربنا آنگاه گفتند كه ربنا لا تزغ قلوبنا
ومعنى وى يعنى اى آفريدگار ما مگردان دلهاء ما را از حق از پس آنك راه راست
نمودى ما را وبخش ما را از نزد خود رحمتى يعنى نعمتى قول ديگر لطفى كه استوار
دارد دلهاء ما را بر راه راست كه تو خداوندى بخشايندهٔ وعطا دهندهٔ مر بندگان را
خواجه امام ابو منصور ماتريدى رحمه الله گفت رحمت صفت خداى است بتحقيق
بخشيدن آن صورت نبندد از بهر آنك صفت از موصوف جدا نگردد يعنى معنى
ان بخشيدن اثار رحمت باشد يعنى بخش ما را توفيق عملى كه بآن مستحق رحمت
تو شويم واطلاق اسم وهاب دليل است كه انچ دهد فضل است كه وهاب نام كسى

باشد

باشد كه بطريق فضل بذل كند وآن بر وى واجب نباشد واين حجت است بر معتزله
كه مى گويند كه بر خداى واجب است كه خلق را آن دهد كه اصلح ايشان باشد
پس اگر بر وى واجب باشد وهاب نباشد كه هر كه وامى را باز دهد يا حقى واجب
بگذارد آنرا هبه نگويند بلكه قضاء واجب گويند باين دليل ثابت شد كه چيزى بر
خداى تعالى واجب نباشد قوله عز وجل ربنا انك جامع الناس
ليوم لا ريب فيه ان الله لا يخلف الميعاد اى آفريدگار ما تو ى جمع
كنند وزنده كنندهٔ مردمان از بهر جزاء روزى كه نيست شك در آمدن وبودن او
كه هر اينه خداى تعالى وعدهٔ خود را خلاف نكند روا باشد كه اين اخبار است از حق
تعالى و روا باشد كه اين تعليم است مر بندگان را فان قيل لم قال لا ريب فيه وقد ارتابوا
فيه قلنا يعنى عند المتكلم والقايل وهو الله لا ريب فيه والثاني لا ريب فيه عند
المؤمنين والميعاد ما وعد الله تعالى من امور القيامة فانها ستكون قوله عز وجل
ان الذين كفروا لن تغني عنهم اموالهم ولا اولادهم من الله
شيئا واولئك هم وقود النار هر اينه آن كسانى كه كافر شدند باز ندارد
از ايشان مالها ايشان ودفع نكند فرزندان ايشان از عذاب خداى تعالى را
چيزى را وايشانند كه ايشان هيزم آتش دوزخ باشند اين آيت در شان ترسايان
بنى نجران آمد بقول ديگر كافران در دنيا بمال وفرزندان حجت ونصرت مى جستند
گمان بردند كه در عقبى چنان باشد حق تعالى رد كرد آن گمان ايشان را خبر داد كه
در قيامت هيچ سود ندارد قوله عز وجل كدأب آل فرعون والذين
من قبلهم كذبوا باياتنا فاخذهم الله بذنوبهم والله شديد
العقاب عادت اين كافران جهودان چون عادت آل فرعون است وعادت
آن كسانى كه پيش از ايشان بودند از قوم نوح وعاد وثمود وقوم لوط كه تكذيب كردند
آيتها ما را يعنى حجتهاء ما را بقول ديگر رسولان ما را تكذيب كردند پس بگرفت ايشان را
خداى تعالى بگناهان ايشان وخداى تعالى سخت عقوبت است مر كافران را الدأب
العادة وقيل صنايعهم كصنايع آل فرعون وقيل اهلاك الله تعالى اياهم بالقتل
كاهلاك آل فرعون الذين من قبلهم بالقذف والمسخ والخسف والحرق وغير ذلك

اغرقوا هلاكهم

قوله عز وجل **قل للذین کفروا ستغلبون وتحشرون الی جهنم وبئس المهاد** بکوی یا محمد مران کسانی را که کافر شدند از جهودان و ترسایان هر اینه که زود باشد که غلبه کرده شوید و جمع کرده شوید در دوزخ و بد بازجایی که دوزخ است مر کافرانرا سبب نزول این آیت بقول بعضی آن بود که

چون قریش را در روز حرب بدر آن شکست بیفتاد و جمله صنادید قریش کشته شدند و بعضی خسته کشتند مهتر عالم مر جمله جهودان را فرمود که بسوق قینقاع جمع شوید پس رسول علیه السلم بیرون آمد با کبار صحابه و مر ایشانرا باسلام خواند و بترسانیدشان که بشما همان رسد که بقریش رسید آن عالمان جهودان و بزرکتران ایشان جواب دادند لسنا کقریش الاغمار لا یعرفون القتال فان حاربتنا لیلقین الرجال فنزلت هذه الایة ولخبرت انهم سیغلبون بقول امام کلبی رحمه الله چون واقعه حرب بدر شد مشرکان مقهور شدند جهودان کفتند اینست این پیغامبر امی که خدای تعالی صفت او در توریت یاد کرده است او منصور باشد مر او را متابعت کنیم بعضی از ایشان کفتند که شتاب مکنید تا واقعه دیکر بیفتد بنکریم که حال ایشان چکونه می شود اکر منصور آیند آنکاه کرویم چون سال دیکر وقعت احد شد و شکستن صحابه رسول علیه السلم دیدند کفتند والله که این آن پیغامبر نیست و عهدی که کرده بودند با رسول علیه السلم نقض کردند و کعب اشرف لعنه الله که عالم جهودان بود یعنی سر ایشان بود با شست سوار دیکر بمکه رفتند و با کافران مکه عهد و بیعت کردند و عهدی که با مصطفی علیه السلم کرده بودند شکستند و چون از مکه باز آمدند بشارت دادند مر جهودانرا بمظاهرت قریش و معاونت اهل مکه مر ایشانرا این آیت بیامد و خبر داد که همه را قهر و غلبه کنیم و در دوزخ جمع کنیم قرا حمزة والکسائی سیغلبون و یحشرون بالیاء فیهما والباقون بالتاء پس الزام حجت ایشانرا این آیت دیکر فرستاد و کفت

قوله عز وجل **قد کان لکم آیة فی فئتین التقتا فئة تقاتل فی سبیل الله واخری کافرة** هر اینه بود مر شما را ای جهودان قول دیکر ای کافران نشانی بر حقیت رسالت و دین محمد علیه السلم و یاران او رضوان الله علیهم اجمعین در دو کروه که بیکدیکر رسیدند در روز حرب بدر کروهی کارزار می کردند در طاعت خدای عز وجل وان رسول خدای تعالی بود و یاران او و آن کروه دیکر کافران بودند

و منکران مر وحدانیت خدای تعالی را قوله عز وجل **یرونهم مثلیهم رأی العین** می دیدند کافران مر مؤمنانرا دو چندان که مؤمنان بودند بدیدن چشم خود و بقراءة دیکر بتا خوانند یعنی ببینید ای کروه مؤمنان مر کافرانرا دو چندانکه بودند قوله عز وجل **والله یؤید بنصره من یشاء ان فی ذلک لعبرة لاولی الابصار** و خدای تعالی قوی کرداند بیاری دادن خود آنرا که خواهد هر اینه در آن عبرتی بود مر خداوندان بینایی را و این قصه چنان بود که رسول علیه السلم در روز حرب بدر با سیصد و سیزده کس از مدینه بیرون آمد بر قصد کرفتن کاروان قریش و با ایشان سلاح نبود مکر یکی تیغ و اسب مر مقداد اسود را و زره و خفتان نداشتند و جماعتی مشرکان نهصد و پنجاه کس بودند چون هر دو صف مقابل شدند مولی تعالی مؤمنانرا در چشم کافران بسیار نمایاند تا ضعیف دل شدند قول دیکر کافرانرا در چشم مؤمنان دو چندان ایشان نمود تا قوی دل شدند که در شریعت آنست که یکی مؤمن را از دو کافر نشاید کریخت چون مؤمنان قوی دل شدند و بر حرب عزم کردند خدای تعالی فرشتکانرا فرستاد از بهر نصرت ایشان پس رسول علیه السلم مشتی خاک بر کرفت و در روی کافران انداخت و کفت شاهت الوجوه مولی تعالی آن ذرهای خاک را که از دست پاک او جدا شد در دیدهای کافران رسانید چنانکه هیچ چشم نبود که ذره از آن بوی نرسید تا همه مشغول شدند بچشم خود و فرشتکان در رسیدند و ضربها و حربها زدن کرفتند تا بعضی از ایشان کشته شدند و بعضی اسیر کشتند خدای تعالی بیان کرد که در غلبه کردن مؤمنان مر کافرانرا با یمان و صلاح ایشان بی عدت و سلاح ایشان دلیلات بر حقیت دین ایشان و سنذکر هذه القصة فی موضعها فی سورة الانفال ان شاء الله تعالی یعنی از بعد این قصه را بیان کنیم در سورة انفال ان شاء الله تعالی قرا نافع و ابان عن عاصم ترونهم بالتاء والباقون بالیاء علی المغایبة

قوله عز وجل **زین للناس حب الشهوات من النساء والبنین والقناطیر المقنطرة من الذهب والفضة والخیل المسومة والانعام والحرث** آراسته کرده شد مر مومنانرا دوستی آرزوها و مشتهیات طبع از زنان و پسران و مالها بر یکدیکر نهاده و جمع کرده از زر و سیم و اسبان بجراکذاشته بقول دیکر

آدمیانرا ء

داغ کرده وچهار پایان وکشت زارها التزیین من الله تعالی لخلق المیل والشهوة والزینة فی القلب للابتلاء وقیل التزیین من الشیطان اغواءً واضلالاً وعن الحسن البصری رحمه الله قال والله ما زینها الا الشیطان اذ لا احدٌ اذمّ لها ولاهلها من الله تعالی کفت خدای تعالی بنکوهید مر دنیا را واهل وی را در قران چکونه راست آید اضافت تزیین با فرید کار جل وعلا با نکوهیدن او خواجه امام ابو منصور ماتریدی رحمه الله کفت که معتزلیان باین قول کرفته اند واهل مذهب سنت وجماعت درین آیت وامثال وی آنست که مولی تعالی بیارایید در دلها ودوست کرداند مر شهوتها را وتزیین از خداوند تعالی آفریدن میل وشهوت است در دلها پس دیو وسوسه کند ومی خواند بقضای شهوت وطبع نیز میل می کند واکرچه در آن مضرت ایشان باشد کما قال علیه السلام حُفّت الجنة بالمکاره وحفّت النار بالشهوات واراد بالشهوات المشتهیات مراد مبا نرابد تراد فتنهٔ زنان نیست که رسول علیه السلام کفت که زن با جمال وخوب تیری است از تیرهای ابلیس زهر آلود بر هر که افتد آن کس هلاک کردد اختلاف کرده اند در معنای قناطیر مقنطرة بقول بعضی قنطار یک پوست کاو پر زر باشد یا سیم قول دیکر هشت هزار مثقال زر است یا سیم قول دیکر هزار ودویست مثقال از زر یا سیم قول شاه مفسران عبد الله عباس رضی الله عنهما مقدار دیت مرد است هزار دینار واین عبارت است از مال بسیار وقیل القناطیر ثلاثة والمقنطرة المضعفة فیکون تسعة وقیل المضطرة المکملة وقیل المنضدة سعید جبیر کفت قنطاری صد هزار دینار باشد وهزار وصد من وصد رطل باشد وصد مثقال وصد درم سنک باشد قتاده کفت هشتاد هزار دینار باشد قول دیکر این نام کنج نهاده است المسومة الرعی والکی وقیل اظهار العلامة لقوله تعالی من الملائکة مسومین مرویست که امیر المومنین علی رضی الله عنه کفت که من از رسول علیه السلام شنودم که کفت چون مولی تعالی اسب را بیافرید باد جنوب را فرمود که من از تو جانوری می آفرینم که آنرا عزّ اولیاء خود کردانم وذلّ اعدای خود کنم باد کفت فرمان بردارم پس فرمود تا یک قبضه از باد جنوب بکرفتند واز وی اسب را بیافرید وکفت ترا آفریدم ونیکویی در پیشانی تو نهادم وهیچ چیز

بس اول زن را یا مکر که فتنهٔ اهل دنیا بیشتر از فتنهٔ زنان نیست اهـ

قول دیکر هزار مثقال بروایت انس بن مالک رضی الله عنه دو هزار دینار

بر رسول علیه السلام دوست تر از زنان واسب نبود از دنیا واز رنکهای اسبان کمیت چهار دست وپای سپید با چهار دست وپای وروی سپید المقنطرة عقد الشیء والحکامه وقنطرة النهر من ذلک لانها خشبات مجموعة محکمة مرکب بعضها فی بعض قوله عز وجل ذلک متاع الحیوة الدنیا والله عنده حسن المآب آن همه منفعت زندکانی دنیاست کنابای دارست دل دران مبندید که خدای است که بنزد خدای است بازکشت جای نیکو ونعمت باقی ومهمان بهشت دل دران بندید وآنرا طلب کنید بطاعت وعبادت چنانک کفت قوله عز وجل

قل ءانبئکم بخیر من ذلکم للذین اتقوا عند ربهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها وازواج مطهرة ورضوان من الله والله بصیر بالعباد بکوی یا محمد او خبر دهم شما را به بهتر ازین نعمتهاء دنیا مر آن کسانی راست که پرهیزکاری کنند از کفر وشرک بنزد آفرید کار ایشان بهشتهایی که می رود از زیر درختان آن جویها از آب وشیر وانکبین وخمر وجاودانه باشند در انجا ومر ایشانراست زنان وجفتان پاکیزه از همه عیبها ونجاستها وخشنودی از خدای ایشان را وخدای تعالی بیناست باحوال بندکان ابو سعید خدری رضی الله عنه از رسول علیه السلام روایت کرد که کفت مولی تعالی مر اهل بهشت را ندا کند کویند لبیک وسعدیک والخیر فی یدیک کوید از من خشنود هستید کویند چرا نباشیم ومارا آن داده که هیچ کس را از خلق خود نداده کوید ای بندکان من عطایی دهم شما را بهتر ازین همه نعمتها خشنود شدم از شما که هرکز نکیرم بر شما چنانک کفت ورضوان من الله اکبر قرا ابو بکر عن عاصم ورُضوان بضم الراء حیث وقع ما خلا الحرف الثانی من المائدة وهو قوله تعالی من اتبع رضوانه سبل السلام والباقون بکسر الراء قوله عز وجل الذین یقولون ربنا اننا امنا فاغفر لنا ذنوبنا وقنا عذاب النار آن کسانی که می کویند ای آفرید کار ما هر اینه ایمان آوردیم بتو وبرسول تو بیامرز مارا وکناهان مارا ونکاه دار مارا از عذاب آتش دوزخ وموضع الذین خفض است بر آنکه عطف است بر ما قبل او یعنی للذین اتقوا الذین یقولون ربنا پس حق تعالی صفات ایشانرا یاد کرد

خشم

قوله عز و جل **الصابرین والصادقین والقانتین والمنفقین والمستغفرین بالاسحار** اول گفت صبر کنندگان باشند در بلا و طاعت و از معصیت و راست گویان باشند در اقوال و افعال و فرمان بردارندگان باشند و ایستندگان در عبادت و نفقه کنندگان باشند مالها را در راه رضای خدای تعالی و آمرزش خواهندگان باشند گناه خود را در سحرگاه یعنی همه شب نماز کنند و در سحرگاه دعا و زاری کنند و آمرزش خواهند قیل المستغفرون هم المصلون حسن بصری رحمه الله گفت که همه شب نماز کنند و چون سحرگاه شود استغفار کنند و نافع روایت کرد از عبدالله عمر رضی الله عنهما که همه شب نماز کردی چون وقت سحر شدی گفتی یا نافع وقت سحر شد اگر گفتمی نی بنماز مشغول شدی و اگر گفتمی سحر شد بنشستی و استغفار کردی تا وقت صبح داود علیه السلام از جبرئیل سوال کرد که از شب کدام وقت فاضلتر است جبرئیل گفت نمی دانم ولیکن عرش عظیم را می بینم که در وقت سحرگاه برخود می لرزد و لقمان حکیم مر پسر را گفت که بنگر که خروس از تو زیرکتر نباشد که او در سحرگاه بی جرم و بی گناه خدای تعالی را یاد می کند و تو در بستر غفلت خوش خفته خفض الصابرین و ما بعدها عطفا لکونها صفة للذین اتقوا و نعتا للعباد و قیل نصب علی المدح قوله عز و جل **شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم** سبب نزول این آیت آن بود که دو حبر از احبار جهودان شام بمدینه آمدند چون شهر مدینه را از دور بدیدند گفتند نیک بماند این شهر به شهر پیغامبر آخر الزمان چون پیش مصطفی صلی الله علیه و سلم در آمدند او را بدیدند بشناختند بر صفاتی که در توریت دیده بودند گفتند تو محمدی گفت بلی گفتند تو احمدی گفت بلی من محمدم و احمدم گفتند ترا از چیزی سوال کنیم اگر جواب صواب دهی ما بتو ایمان آریم رسول علیه السلام گفت بپرسید گفتند ما را خبر ده از عظیمترین گواهی که در کتاب خدای است عز و جل این آیت بیامد که شهد الله انه لا اله الا هو چون بشنودند هر دو بگرویدند اما فضیلت این آیت آنست که انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرد از رسول علیه السلام که گفت هر که شهد الله را برخواند بوقت خفتن خدای تعالی هفتاد هزار خلق از نفس خواندن او بیافریند تا او را آمرزش خواهند تا روز قیامت سعید مسیب رحمه الله روایت کرد که گرد برگرد خانه کعبه

سیصد و شصت بت بود نهاده چون این آیت بیامد همه بتان بر روی در افتادند و سجده کردند مر خدای تعالی را از ابن مسعود می آرند که پیغامبر علیه السلام گفت هر که شهد الله را برخواند تا آنجا که العزیز الحکیم و آنگاه گوید که أنا أشهد بما شهد الله به و أستودع الله تعالی هذه الشهادة وهی لی عند الله ودیعة آنگاه بگوید که ان الدین عند الله الاسلام روز قیامت خدای تعالی این بنده را گوید که این آن بنده است که او را بنزد من امانتی است و من اولی ترم بعهد وفا کردن بنده مرا به بهشت برید اما معنای آیت آنست که گواهی داد خدای عز و جل بخودی خود مر خود را که نیست خدای مگر وی و فرشتگان و خداوندان علم از انبیا اجمعین گواهی دادند هم برین شاه مفسران عبدالله عباس گفت رضی الله عنهما که هر که گواهی دهد بر توحید خدای تعالی وی از اولوا العلم باشد و اختلاف کرده اند در معنای این آیت بعضی گفته اند که این گواهی بکلام ازلی بود و قول ابدی بی کیفیت و ماهیت کلام قدیم که خاطرها آن را مدرک نتواند بود و عقل سلیم حقیقت آن را ادراک نتواند کرد و اوهام و افهام آن را احاطت نکند که کلام پاک او صفت قدیم اوست نه اوست و نه غیر او از صفات محدثات متعالی است که کلام محدث محدث باشد که با صوت و حرف و تعدد و انقطاع بود و کلام او از صوت و حروف و از تعدد و انقطاع و تناقض منزه است و متعالی و صفت قدیم اوست بی انقطاع و حروف و تعدد و انقطاع و تناقض را بکلام او راه نی و برین صدد و صفت امر تکوین از آفرید کار مر مخلوقات را در هست کردن و ارادت ازلی مر ایجاد مکونات را ظاهر کردن هم بکلام قدیم اوست که افهام خلق آن را در نیابد که این صفت ربوبیت و منزه است از صفات محدثات و همچنین می گوید مر همه صفات ورا از علم و قدرت و سمع و بصر و عظمت و غیر آن قول دیگر این گواهی نه بقول بود و نه بکلام بلکه باظهار دلایل و عجایب آثار قدرت است که چون هر ذره از اجزای مخلوقات بزبان حال خطبه وحدانیت او میخوانند و دلالات هستی و ربوبیت ورا بخلق می رسانند بوجود این دلایل شهادتی است بر آنک او خدایست بی شریک و قادر و حکیم و نیست خدای مگر او و احتمال آن دارد که ذات او گواه است بر صفات او و بر آنک او خدای است که جز وی خدای نیست که چون ذات او موصوف است بصفات کمال منزه از سمات نقصان و نعوت حدثان آن دلیل ضروری باشد بر آنک او خدای است بی مثل و بی همتا چنانک صفات حادثه دلیل است

برحدوث نفس وقیل شهد الله ای قضی الله علی الخلایق کلهم بانه لا اله الا هو وامرهم
بذلک وقیل شهد الله علم الله وقیل شهد الله ای بین الله واخبر ان لا اله الا هو قوله
قایما بالقسط ای شهد الله القایم بالقسط یعنی گواهی داد بوحدانیت خود آن خداوندی که
پاینده است بداد کردن و نیست خدایی جز وی یعنی عزیزاست و بی همتا و حکیم و صواب
کار است شاه مفسران عبدالله عباس گفت که هر که گواهی دهد بر توحید او از اولوا العلم
باشد قوله العزیز قال الکلبی المنتقم وقال الکسائی هو الغالب کما یقال من عزّ بزّ ای
من غلب سلب شاه مفسران عبدالله عباس گفت که عزیز بی مانند باشد و دشوار یاب
که هرچه مانند بود و یافتن آسان بود عزیز نبود کلبی گفت عزیز کینه گزار باشد کسائی
گفت عزیز غلبه کننده باشد کما یقال فی المثل من عزّ بزّ ای من غلب سلب قول دیگر
عزیز آن باشد که کس مر اورا قهر نتواند کرد و هرچه خواهد که باشد همچنان شود که او
خواهد قول دیگر عزیز بمعنای معزّ است یعنی عزیز کننده دوستان است بقول دیگر
عزیز قوی باشد چنانک گفت فعززنا بثالث ای قوّینا و اصل عزت در لغت شدت باشد
اما حکیم را دو معنی است یکی بمعنای المحکم للفعل یعنی استوارکار دوم بمعنای عالم باشد
یعنی دانا بحقایق اشیا گواهی از حق تعالی اخبار و اعلام است و از فرشتگان و عالمان
اقرار است بیگانگی او و نام شهادت بر اقرار افتد چنانک مخبر باید قالوا شهدنا علی انفسنا
ای اقررنا اعرابی را پرسیدند که چه دلیل است بر هستی خدای تعالی و برآنک این عالم را
صانعی است جواب داد که آن پشک افتاده دلیل است بر هستی گوسفند و اشتر و غیر آن
و پی بر زمین نهاده این دلیل است بر هستی رونده و هستی اسمان و هیکل علوی
باین لطیفی و مرکز سفلی باین کثیفی چرا دلیل نکند بر هستی صانع قدیم قدیر قول دیگر
اولوا العلم پیغامبران اند علیهم السلام قول دیگر مهاجر و انصار اند قول دیگر
مومنان اهل کتاب اند قول دیگر مراد ازین همه عالمان مؤمنان اند و عالمان را
مخصوص کرد که ایشان حجت خدای اند در زمین و اعلام اسلام اند جابر انصاری
رضی الله عنه روایت کرد از رسول علیه السلام که گفت عالمی که یک ساعت بر بستر گرم نرم
تکیه کند و در علم تفکر کند فاضل تر باشد از عبادت هفتاد سال که عابد بی علم آرد و
قیل فی الآیة تقدیم و تأخیر شهد الله قایما بالقسط انه لا اله الا هو و در اصل القایم

بوده است چون الف و لام را قطع کردند نصب کردند این را نصب علی القطع
باید گفتن که هر که این را نصب علی الحال گوید تعبیر گفته باشد در صفات خدای
تعالی و این روا نباشد قوله عز و جل ان الدین عند الله الاسلام
هر آینه دین پسندیده بنزد خدای تعالی مسلمانی است قرأ الکسائی انّ الدین بفتح
الالف والباقون بکسر الالف وفی الآیة دلیل علی ان الایمان والاسلام واحد لان
الاسلام جعل کلیّة الاشیاء لله تعالی سالمة لا شریک له فی ایجادها وخلقها والایمان
هو الاقرار والتصدیق لله بالربوبیة والمالکیة علی کل الاشیاء ومعناهما فی
الحقیقة واحد لان الاسلام هو الخضوع فی اللغة والاخلاص وهما یرجعان الی معنا
واحد قوله عز و جل وما اختلف الذین اوتوا الکتاب
الا من بعد ما جاءهم العلم بغیا بینهم ومن یکفر بآیات
الله فان الله سریع الحساب و خلاف نکردند آن کسانی که کتاب
داده شده است ایشانرا مگر از بعد آنک بایشان آمد علم یعنی علم بیان صفت محمد علیه السلام
و حقیقت رسالت او وقیل العلم هو المعلوم یعنی جاءهم محمد علیه السلام بالرسالة اختلاف
کردند جهودان و ترسایان علیهم اللعنة از حسدی که در میان ایشان بود و هر که کافر
شود بآیتهای خدای تعالی یعنی بگرود و بر کفر اصرار کند هر آینه خدای عز و جل زود شمار
یعنی باندیشهٔ دل و گرفتن عقد انگشتان و نوشتن بر جریده اورا حاجت نباشد
این آیت در شان ترسایان بنی نجران آمد که بعضی گفتند که عیسی پسر خدای است
و بعضی گفتند خدای است و اختلاف کردن ایشان پس از آن بود که انجیل آمده بود
و ایشانرا معلوم شده بود که عیسی بندهٔ خدای است و آن اختلاف از حسد و از بهر طلب
کردن ریاست را بود قول دیگر چون موسی کلیم علیه السلام از دنیا خواست که بیرون
رود هفتاد تن را از احبار بنی اسرائیل بخواند و توریت بایشان سپرد و یوشع بن نون را
خلیفه کرد چون سه قرن بگذشت خلاف در میان ایشان پدید آمد و اوتوا الکتاب
فرزندان این هفتاد تن بودند که یقین دانسته بودند که محمد علیه السلام پیغامبر بحق است
لیکن از بهر ریاست را حسد کردند و بوی نگرویدند این آیت در صفت ایشان
بیامد قول کلبی این آیت در شان جهودان و ترسایان آمد که نام مسلمانی را

ایشانرا هم
ازجهودان و ترسایان هم

مسلمانی را بکزدانید نه جهودی و ترسایی کفتند ما بر دین حقیم و دین اسلام آنست
که ما بر ویم حق تعالی این آیت را فرستاد چنانک کفتیم قوله عز و جل **فان حاجوک
فقل اسلمت وجهی لله ومن اتبعن** واکر خصومت کنند و جدال
کنند با تو یا محمد اهل کتاب در دین بکوی که تسلیم کردم هستی خود را مر خدای را و طاعت
ورا و آن کسانی که مرا متابعت کردند نیز هم تسلیم کردند بقول دیکر خالص کردم دین
خود را مر خدای را عز و جل بقول دیکر تسلیم کردم دل خود مر خدای تعالی را قال
الزجاج معناه قصدت بعبادتی الی الله واقررت انه لا اله غیره وقیل اخلصت عملی
لله تعالی ومن اتبعن اخلص کاخلاصی قوله عز و جل **وقل للذین اوتوا الکتاب
والامیین ءاسلمتم** بکوی یا محمد مران کسانی را که ایشانرا داده اند کتاب
یعنی جهودان و ترسایان را وامیانرا یعنی کفار عرب را که ایشان خوانند کتاب را
و ندانند علم شریعت را بکوی ای محمد این جماعت را اکر و یدید و کردن دادید فرمان
خدای را این استفهام است بمعنای امر یعنی اسلموا کما اسلمنا چنانک جای دیکر
کفت فهل انتم مسلمون ای اسلموا قوله عز و جل **فان اسلموا فقد اهتدوا وان تولوا
فانما علیک البلاغ والله بصیر بالعباد** پس بیان کرد اکر ایمان آرند و کردن
بدهند راه راست یافتند واکر روی بکردانند از قبول اسلام و نکروند برسالت تو بر تو
رسانیدن پیغام است و خدای تعالی بینا است باحوال بندکان جزای ایشان رساند
چون این ایت بیامد مصطفی صلی الله علیه وسلم بر ایشان خواند کفتند ما ایمان آورده ایم
پیش از تو رسول علیه السلام جهودان را کفت شما کواهی میدهید که عیسی رسول حق بود و بندهٔ و کلمهٔ
خدای بود کفتند معاذ الله ما هرکز این نکوییم و ترسایانرا کفت شما کواهی میدهید که عیسی
بندهٔ خدای بود کفتند معاذ الله ما این سخن نکوییم بل که او پسر خدای بود تعالی الله عن
ذلک علوا کبیرا این آیت بیامد و وعید ایشان بیان کرد قوله عز و جل **ان الذین یکفرون
بایات الله ویقتلون النبیین بغیر حق ویقتلون الذین یامرون
بالقسط من الناس فبشرهم بعذاب الیم** هر اینه آن کسانی که کافر
شدند از جهودان و ترسایان بایتهاء خدای تعالی یعنی بقرآن و کتابها و پیغامبران
وکشتند پیغامبران را بنا حق که محق بودند ایشانرا وکشتند آن کسانی را که محق بودند

ایشانرا وکشتند آن کسانی را که محق بودند ایشانرا بداد کردن و راستی کردن از مردمان
خبر ده یا محمد ایشانرا بعذاب دردناک و در صیغت استقبال اضافت فعل باین
قوم باشد از اهل کتاب که در روزکار مصطفی صلی الله علیه وسلم بودند از بهر دو معنی را
یکی آنک ایشان راضی بودند بانچ کشتکان ایشان کردند دوم آنک قصد کشتن رسول ما
کردند و ذکر بغیر حق للتاکید لان قتل الانبیاء لا یکون الا بغیر حق قرا
حمزة ویقاتلون الذین بالف مع ضم الیاء وکسر التاء من القتال والباقون بغیر
الف مع فتح الیاء وضم التاء من القتل قوله عز و جل **اولیک الذین حبطت
اعمالهم فی الدنیا والاخرة وما لهم من ناصرین** ایشان اند آن
کسانی که باطل شد کارهاء ایشان در دنیا و آخرت و نیست مر ایشانرا یاری کنندهٔ
از یاری کنندکان که عذاب خدای تعالی را از ایشان باز دارد ابو عبیدهٔ جراح کفت
رضی الله عنه که رسول را علیه السلام سوال کردم که بقیامت عذاب که سخت تر باشد رسول علیه السلام کفت
عذاب آنک پیغامبری را کشته باشد یا آن مردی را که امر معروف کند و نهی منکر کند آنکاه
این آیت برخواند که ان الذین یکفرون بایات الله الایه آنکاه کفت یا ابا عبیده باول روز در
بنی اسرایل در یک ساعت چهل و سه پیغامبر را کشتند و در آخر آن روز صد و دوازده تن
از عابدان بنی اسرایل برخاستند و ایشانرا پند دادند ایشانرا نیز کشتند پس هم از جهود
ترسا و جهود خبر داد قوله عز و جل **الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب
یدعون الی کتاب الله لیحکم بینهم ثم یتولی فریق منهم وهم
معرضون** ای نمی بینی یا محمد آن کسانی را که داده شدند بهرهٔ از کتاب حق چون بخوانند
ایشانرا بکتاب خدای تعالی تا حکم کند میان ایشان کتاب خدای تعالی و بمان توریتست
قول دیکر قرآن است پس بر می کردند کروهی از ایشان از حق و از حکم کتاب خدای
تعالی ایشان روی کردانیدکان اند از قبول حق سبب نزول این ایت آن چنان بود که
مردی و زنی از اشراف جهودان خیبر زنا کرده بودند و از مهتران بودند و در توریت حکم
زنا سنکسار کردن بود و حکم زنا خوش نمی آمد ایشانرا سنکسار کردن ایشان با مهتران
خود کفتند که بنزد محمد رویم تا بینیم که در دین ایشان رخصتی باشد چون آمدند و سوال کردند
رسول علیه السلام حکم کرد بسنکسار کردن ایشان کفتند یا محمد ظلم میکنی بر ایشان سنکسار

کنیم بتوریت م

واجب نشود رسول علیه السلم گفت میان من و میان شما حکم توریت است گفتند انصاف
دادی ما را همچنین حکم کن رسول گفت علیه السلم عالم تر شما کیست گفتند ابن صوریای
اعور است که در فدک می باشد کس فرستاد و او را بیاورد وجبریل علیه السلم مر رسول را
صلی الله علیه وسلم صفت ابن صوریای اعور گفته بود رسول گفت تو عالم تر ایشانی گفت
آری چنین می گویند فرمود که کتاب توریت بیارید بیاوردند عبدالله سلام گفت که
این آیت در کدام سوره است و کجاست وبیرون آورد پس ابن صوریا را گفت برخوان
بر می خواند چون بایت رجم رسید دست بروی نهاد و نخواند پس عبدالله سلام گفت
یا رسول الله بایت رجم رسید دست نهاد و نخواند و برگذشت پس عبدالله سلام برخاست
و دست او برداشت و بخواند که المحصن والمحصنة اذا زنیا وقامت البینة فان کانت
البینة عدلا رجما رسول الله علیه السلم فرمود تا هر دو را سنگسار کردند جهودان در خشم شدند
و بازگشتند وکتابهاء خدای تعالی را انکار آوردند این آیت بیامد چنانک بیان کردیم قوله عز وجل
ذلک بانهم قالوا لن تمسنا النار الا ایاما معدودات
وغرهم فی دینهم ما کانوا یفترون آن روی گردانیدن از فرمانها
بان بود که ایشان گفتند هرگز نرسد ما را عذاب دوزخ مگر روزها شمرده شده و آن چهل
روز است که گوساله پرستیدند بدانها و فریفت ایشان را در دین ایشان انچ بدروغ
بر بافته بودند که عذاب نکند ایشان را یعنی باین دلیری احکام کتاب ما را منکر میشوند
قوله عز وجل فکیف اذا جمعناهم لیوم لا ریب فیه ووفیت کل نفس
ما کسبت وهم لا یظلمون چگونه کنند و چگونه باشد حال ایشان آنگاه که گرد
آریم ایشان را و زنده کنیم در روزی که شک نیست در آمدن وی و تمام داده شود هر تنی را جزاء
آنچ کرده باشد از خیر و شر و ایشان ستم کرده نشوند یعنی از ثواب نیکیها ایشان کم نکنند
و بر بدیها ایشان زیادت نکنند و بگناه ناکرده نگیرند قوله عز وجل قل اللهم
مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و ابو هریرة رضی الله عنهما روایت میکنند از مصطفی صلی الله علیه وسلم
که چون خدای تعالی سورة الحمد و آیة الکرسی و شهد الله و قل اللهم مالک الملک تا بغیر حساب
فرستاد بعرش در آویختند که ما را بسوی گناهکاران می فرستی نزد کسانی که در تو عاصی شوند

و ما در عرش مجید پاک تو ایم فرمان آمد که بعزت وجلال من که هیچ بنده بر نخواند شما را
از پس هر نماز فریضه الا من آن بنده را بحظیرة قدس فرود آرم تا آن نعمتها که آنجاست
و بآن کسانی که آنجا باشند و هر روزی هفتاد بار از نظر رحمت
خود باو رسانم و او را هر روز هفتاد حاجت روا کردانم کمترین آن حاجتها
آمرزیدن همه گناهان باشد و او را باز ندارد از بهشت مگر مرگ معاذ جبل رضی الله عنه
گفت که مرا یک نماز آدینه را بجماعت نرفتم رسول علیه السلم گفت یا معاذ چه بود ترا که بنماز
آدینه نیامدی گفتم یا رسول الله فلان جهود را قامی بود مقداری بر من گندم و من
نداشتم که بگزاردمی و او بر در خانهٔ من استاده بود و مرا نگاه می داشت تا مرا بگیرد
و از خدمت تو باز دارد بدین سبب در خانه ماندم رسول علیه السلم گفت یا معاذ خواهی که
با وام تو گزارده شود گفتم بلی یا رسول الله رسول گفت برخوان قل اللهم مالک الملک تا بغیر
حساب انگاه بگوی رحمان الدنیا والآخرة ورحیمهما تعطی منهما ما تشاء وتمنع منهما
ما تشاء اقض عنی دینی چون این کلمات گفتی اگر ترا بر تو همهٔ دنیا وام باشد خدای
عز وجل بگزارد بفضل خود سبب نزول این آیت آن بود که شاه مفسران عبدالله عباس
و انس بن مالک رضی الله عنهم روایت کردند که چون رسول علیه السلم مکه را گشاد مر امت را وعده
داد بملک فارس و روم که خدای عز وجل شما را خواهد داد و همه بر دست شما خواهد
گشاد چنانک مکه را گشاد منافقان و جهودان گفتند هیهات هیهات هرگز ملک
فارس و روم او را نباشد مکه و مدینه او را بس نیست که در ملک فارس و روم طمع می
دارد خدای تعالی این آیت فرستاد و بیان کرد که ملک زمین و آسمان مراست آنرا
دهم که خواهم و گفته اند که این آیت در حرب احزاب آمد آن روز که خندق می کندند
قصهٔ کندن خندق و آن قصه چنان بود که
مصطفی صلی الله علیه وسلم خطی برکشید هر ده تنی را از یاران مهاجر و انصار تا می
کندند پس در سلمان فارسی منازعت کردند مهاجریان گفتند از ماست که از ولایت
خود هجرت کرده است و انصاریان گفتند از ماست و سلمان مردی قوی بود و مبارز
رسول علیه السلم گفت سلمان منا اهل البیت یعنی سلمان از اهل بیت ماست عمرو بن عوف
که راوی این خبرست گفت که من و سلمان و حذیفه بن الیمان و نعمان بن مقرن المزنی و شش

علیه السلم

تن دیگر از انصاریان در جهل کز جای میکندیم در میان خندق سنکی عظیم بزرک
وسخت بدید آمد که آلات آهنین ما شکست سلمان را کفتیم که بنزد رسول علیه السلم
... رویم ورسول را ازحال این سنک خبر دهیم که ما از کار ماییم
تا اکر دستوری دهد بر ترپا فروتر رویم که بی دستوری او نخواهیم که کاری کنیم
سلمان نزد رسول رفت ورسول را ازین حال خبرداد رسول علیه السلم بیامد و
بخندق در آمد ودیکران بر لب آن خندق بایستادند ومهتر عالم میتین
بدست کرفت وجند روز بود تا جیزی نخورده بود کوشهٔ دامن جست در زد ومیتین را
بقوت نبوت بران سنک زد آن سنک پارهٔ بشکست وشعلهٔ آتش ازوی بجست
جون برقی جنانک کوههای مدینه جنان روشن شد که کویا جراغها در شب
تاریک برافروختندی واثر براقت آن نور تا بکوشهٔ جین ومداین وعراق وعراقین
برسید تا همه را بدیدند ورسول علیه السلم تکبیری کفت وصحابه هم نیز تکبیر کفتند انکاه ضربت
دیکر بزد وآتش دیکر بجست جون آتش اول وروشنایی آن باطراف جهان برسید
رسول علیه السلم تکبیری کفت وصحابه همه بیکبار تکبیر کفتند انکاه ضربتی دیکر بزد وسنک
را پاره پاره کرد وآتشی دیکر روشن تر از آن ظاهر کشت جمله بیکبار تکبیر کفتند انکاه رسول
علیه السلم دست سلمان بکرفت واز بستی خندق بر آمد سلمان کفت یا رسول الله مادرم
وپدرم فدای تو باد که جیزی دیدم که هرکز جنان ندیده بودم رسول علیه السلم روی بدیکران
کرد وکفت شما هان دیدید که سلمان دید کفتند دیدیم یا رسول الله کفت نخستین ضربت
که بزدم آن برق اول که بجست نکاه کردم کوشکهاء جین ومداین را دیدم جبریل
مرا خبر داد که امت تو بران همه ظفر خواهند یافت جون ضربت دوم بزدم وآن برق دوم
که بجست تا باطراف قسطنطینیة وروم برسید کوشکهاء قیصر را بدیدم جبرئیل
مرا خبر داد که امت تو بران ظفر خواهند یافت جون ضربت سیم بزدم وآن برق وآتش که
بجست کوشکهاء صنعا ویمن را دیدم وجبرئیل مرا خبر داد که دامن سراپردهٔ شریعت تو
وجناب جلباب ملک امت تو بانجا برسد مؤمنان همه شادی کردند وشکر کفتند
خدای را جل وعلا ومنافقان افسوس کردند وبخندیدند وکفتند تا کی شما را
غرور میدهد محمد وعدهٔ دروغ میدهد که من ایوان کسری وکوشکهاء روم و

از صحابه ...

وجند روز بود که هیچ طعام نخورده بود ...

صنعا را بدیدم وشما را بران ظفر خواهد بود واز بیم اهل مکه خندق میکند وزهره
ندارد که از مدینه بصحرا بیرون شود وسودای ملک آفاق در سویدای سینهٔ خود
میدارد مولی تعالی این آیت فرستاد وخبر داد از کفتار منافقان که وَاِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ
وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ الی قوله غُرُورًا لیس این ایت بیامد وفرمود مر رسول را بدعا
جنانک در سورهٔ احزاب بکوییم ان شاء الله تعالی تا آن ممالک بدو رساند یعنی پادشاهی
همه رات جهان استجابت می نماید اکر ملک فارس وروم بمحمد علیه السلم وباران او دهم وکفت
بکوی قل اللهم مالک الملک تا آخر بکوی یا محمد ای بارخدای که تویی پادشاه همهٔ پادشاهان
پادشاهی دهی انرا که خواهی وبازستانی پادشاهی را از آن که خواهی جنانک آدم را وفرزندان
ورا پادشاهی دادی در زمین واز ابلیس لعین وغیران بازستدی قول دیکر پادشاهی
مکه وحوالی او بمحمد دادی واز ابو جهل وقریش بازستدی بقول شیخ ابو بکر وراق
ترمذی رحمه الله مراد ازین پادشاهی بر نفس است یعنی قدرت دهی بر نفس خود انرا که خواهی
تا قهر کند مر نفس خود را جنانک از شهوات ونهمات او باز داردش جنانک سلیمان علیه السلم
بر نفس خود قادر شد تا باجندان مملکت پوشیدن خرقه وخوردن نان جوین ونشستن
با مساکین اختیار کرد وجهل سال از خضوع وخشوع باسمان ننکریست وهرکجا درویشی
دیدی روزه با او کشادی ومی کفتی مسکین جالس مسکینا یعنی درویشی بنشست بر مایدت پادروشاهان
کن وبازستانی باد رویشان ملک وپادشاهی از آن که خواهی تا او متابعت هوا کند جنانک بلعم
باعور کرد کقوله تعالی ولکنه اخلد الی الارض الایه قول دیکر ازین مملکت عافیت
میخواهد قول دیکر ملک قناعت را میخواهد جنانک پیغامبر علیه السلم کفت خبر دهم مر شما را
بملکان بهشت کفتند بلی یا رسول الله رسول علیه السلم کفت آن کسانی باشند که بقوت روز بروز
قناعت کنند شیخ عبد الله مبارک مروزی از شیخ سفیان ثوری رحمه الله علیهما پرسید که
آن مردمان کیانند کفت آن کسانی که از دنیا قناعت کنند وکسب ایشان حاصل
کردن علم وحدیث رسول صلی الله علیه وسلم باشد قول دیکر باین ملک قهر شیطان را
میخواهد بقول دیکر معرفت وایمان را میخواهد جنانک سحرهٔ فرعون را داد واز ابلیس
وبرصیصیا وبلعم باعور وغیر ایشان بازستد قول دیکر باین ملک توفیق را میخواهد
آنرا توفیق دهد که خواهد تا شب بیدار دارد بطاعت کقوله تعالی کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون

ها

وهرکجا

وباز ستانند از آن کس که خواهد تا همه شب در خواب غفلت می خسبد بقول سیدی
تؤتی الملک من تشاء بینا مبران الله که ایشانرا مقتدای خلق کردانید وخلق را بطاعت
ایشان فرمود وتنزع الملک ممن تشاء جبارانند که خلق را بمخالفت ایشان فرمود
شبلی گفت رحمه الله این ملک استغناء مکوّن است از مکوّنات قوله دیگر اخبار است
از کمال قدرت او قوله عزوجل وتعز من تشاء وتذل من تشاء بیدک الخیر
انک علی کل شیء قدیر وعزیز کنی آنرا که خواهی وذلیل کنی آنرا که خواهی بفرمان وقضا
وقدرت تست نیکی وبدی تو بر همه چیزها توانایی چنانک مؤمنانرا عزیز کردانید وکافرانرا خوار
کردانید رسول خود را عزیز کردانید تا در روز فتح مکه باده هزار سوار ساخته تمام سلاح
بمکه درامد وصنادید قریش را خوار کردانید تا در روز حرب بدر همه را نکوسار در
جاه افکندند وهلاک کردند قوله دیگر عزیز کرد مؤمنانرا باخلاص وذلیل کرد
منافقانرا بنفاق قوله دیگر عزیز کرد بقناعت وذلیل کرد بحرص وهب منبه گفت که
عز وتوانکری میکشتند تا جایی قرار کیرند با قناعت قرار کرفتند کما قال الشاعر
افادتنی القناعة کل عزّ وهل عزّ اعزّ من القناعة فصیّرها لنفسک راس مال
وصیّر بعدها التقوی بضاعة قوله بیدک الخیر یعنی بدوست نیکویی یعنی بفرمان
تست چنانک کویند فلان کار بدست فلان است یعنی بفرمان وی واو تواند آن
کار کردن وخیر وشر بفرمان خدایست وبحکم وارادة او ولیکن خیر را یاد کرد وشر را
یاد نکرد که خیر فاضل تر بود وذکر خیر دلیل است بر ذکر شر واین از باب اکتفاست
چنانک گفت سرابیل تقیکم الحرّ ای الحرّ والبرد قوله عزوجل تولج اللیل فی
النهار وتولج النهار فی اللیل در آری شب را در روز تا روز بازده
ساعت کردد وشب نه ساعت شود ودر آری روز را در شب تا شب پانزده ساعت شود
وروز نه ساعت وآن غایت درازی وکوتاهی ایشان باشد قوله دیگر شب را بری
وروز را بیاری وروز را بری وشب را بیاری وهرچه ببرد چنان نیست کرداند
که اثر نماند بس باز آرد هم بر هیأت اول کویی که نرفته است تا بدانند که قادر است بر انشا
وایجاد خلق از بعد پوشیدن ونیست شدن ایشان وتوانا است بر زنده کردانیدن
ایشان از پس میرانیدن در قیامت چنانک می فرماید قوله عزوجل وتخرج الحی

من المیت وتخرج المیت من الحی وترزق من تشاء
بغیر حساب وبیرون آری زنده را از مرده وبیرون آری مرده را
از زنده وروزی دهی آنرا که خواهی بی شمار یعنی چندان دهی که در حساب
نباید جانور زنده را از بیضهٔ مرده وبیضهٔ مرده را از مرغ زنده قوله دیگر
جانور زنده را از نطفهٔ مرده ونطفهٔ مرده را از جانور زنده قوله دیگر نبات زنده را
از دانهٔ مرده ودانهٔ مرده را از نبات زنده وقال الحسن البصری یخرج المؤمن من الکافر
ویخرج الکافر من المؤمن وقیل یخرج الجاهل من العالم ویخرج العالم من الجاهل
وعن الزهری ان النبی علیه السلام انه دخل علی بعض نسائه فاذا بامرأة حسنة الهیئات
فقال علیه السلام من هذه قالوا احدی خالاتک قال من هی قالوا هی خالدة بنت اسود بن
عبد یغوث فقال صلی الله علیه وسلم سبحان الذی یخرج الحی من المیت وکانت خالدة
هذه امرأة صالحة وکان ابوها کافرا ثم اختلفوا فی قوله بغیر حساب وقال
بعضهم معناه من غیر ان یحاسب الله تعالی فی الاعطاء یعنی لیس فوقه احد
یحاسبه کقوله تعالی لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون وقیل من غیر ان یحاسب
فی الاعطاء یعنی لا یحاسبهم فی القیامة بما اعطاهم وقیل لا یعرفوا الخلق
عدده وقیل لا یعطیهم بحساب اعمالهم وقیل ما یعطی من غیر حساب
کما قال الله تعالی ویرزقه من حیث لا یحتسب وقیل من غیر تقدیر
قرأ حمزة والکسایی ونافع وعاصم بروایة حفص المیّت بالتشدید والباقون
بالتخفیف فی جمیع القرآن قال الفراء معنی قل اللهم یا الله آمنا بخیر ای اقصدنا
بالخیر وذکر البصریون معناه یا الله وتشدید المیم فی آخره عوض من الندا
الا یری انه لا یجمع بینهما فی الکلام قوله عزوجل لا یتخذ المؤمنون الکافرین
اولیاء من دون المؤمنین نکیرند مؤمنان مر کافرانرا دوستان بجز از مؤمنان
ابو صالح روایت کرد از شاه مفسران عبدالله عباس رضی الله عنهما که گفت این آیت
در شان منافقان آمد که بظاهر ایمان آورده بودند ودر باطن کافر بودند وبا جهودان
دوستی همی داشتند وهرچیزی از مؤمنان شنیدندی با جهودان کفتندی وبر طمع
آن می بودندی که مر ایشانرا روزی بر رسول علیه السلام ویاران او نصرت باشد تا ایشانرا

فهم کنند قول دیگر درشان حاطب بن بلتعه آمد و غیر او که با کافران مکه
دوستی می داشتند و از هرچه در مدینه رفتی بکافران مکه می نوشتند و خبر می دادند
ایشانرا این آیت بیامد و نهی کرد ایشانرا بلفظ مغایبه و معنای وی مخاطبه است
یعنی ایها المؤمنون لا تتخذوهم اولیاء بالنصرة والعون قوله عز وجل ومن یفعل
ذلک فلیس من الله فی شیء الا ان تتقوا منهم تقاة و هر که بکند آنرا یعنی با
کافران دوستی دارد نیست وی از دین خدای تعالی بر چیزی مگر که برهیز کنند
از کافران و متابعت ایشان برهیز کردنی یعنی بزبان مر ایشانرا ملاطفت
میکنید بضرورت و بدل با ایشان مباشیت چنانک فرمود الا من اکره وقلبه مطمئن
بالایمان قوله عز وجل ویحذرکم الله نفسه والی الله المصیر و می بترساند
شمارا خدای عز وجل از عذاب خود و بخدای تعالی است بازگشت همه خلقان
یعنی بجزای اوست بازگشت همه شما اگر موافقت کنید مر کافرانرا در کفر و ضلالت
بعذاب مبتلا کردید روز قیامت قوله عز وجل قل ان تخفوا ما فی صدورکم
او تبدوه یعلمه الله ویعلم ما فی السموات وما فی الارض والله علی
کل شیء قدیر بگوی یا محمد ایشانرا که خدای تعالی می گوید اگر پنهان کنید
آنچ در دلها شماست از تکذیب رسول من و دوستی داشتن با کافران
یا آشکارا کنید آنرا بزبان تا مؤمنان بدانند آنرا خدای عز وجل بداند آنچ در آسمانهاست
و آنچ در زمینهاست و خدای عز وجل بر هر چیزی تواناست که همه بداند و هرچه کند
تواند بعضی گفته اند که گروهی از انصاریان با گروهی از جهودان چون کنانه بن
ابی الحقیق و حجاج بن عمرو و قیس بن زید و غیر ایشان که مهتران جهودان
بودند علیهم اللعنة دوستی می داشتند و این جهودان طمع میداشتند که این
انصاریان از دین خود برگردند از بهر دوستی ایشانرا رفاعة بن المنذر و سعد بن
خیثمة رضی الله عنهما آن مؤمنانرا پند دادند که دوستی مدارید با جهودان ایشان
میگفتند مارا چه زیان دارد از دوستی ایشان این هر دو آیت بیامد که لا یتخذ المؤمنون
الکافرین الآیه بس تهدید دیگر فرمود و گفت قوله عز وجل یوم تجد کل نفس ما عملت
من خیر محضرا وما عملت من سوء تود لو ان بینها وبینه امدا بعیدا

آن روز

آن روز که خلق را زنده کنیم بقیامت بیابد هر تنی جزای آنچ کرده باشد از نیکی
بتمامی حاضر کرده شده یعنی بیابد جزای آن طاعت خود و از آن هیچ کم نشود
و آنچ کرده باشد از بدی و گناه یعنی کفر و معاصی خواهد که باشد میان گناهان
او و میان او مسافتی دور مقاتل گفت از مشرق تا مغرب شیخ حسن بصری گفت خواهد
آن عمل زشت خود را هرگز نبیند بقول دیگر آرزو برد که کاشکی هرگز نکردی قوله عز وجل
ویحذرکم الله نفسه والله رؤف بالعباد و می بترساند شمارا
خدای عز وجل از عذاب خود و خدای تعالی رحیم است بر بندگان خود قول دیگر
بر آن کسانی که بدیها کرده باشند رحیم است که عفو شان بدهد و حلیم است که زود شان
نگیرد در اول این آیت وعید است و در میانه وعید است و در آخر رحمت و رأفت است
قوله عز وجل قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله ویغفر
لکم ذنوبکم والله غفور رحیم شاه مفسران عبد الله عباس گفت
رضی الله عنهما که رسول علیه السلام بایستاد بنزد کفار قریش و ایشان در مسجد حرام بودند
بتان خود را آراسته بودند و گوشوارها از گوش ایشان آویخته و قلاده را بر سلک لآلی
و غیر آن ملمع کرده و بیضه اشترمرغ را واسطه آن قلاده ساخته و در گردن بت بزرگ
افکنده و شمشیرها در گردن ایشان حمایل کرده و ایشانرا سجده میکردند مصطفی علیه السلام
گفت ای قریش خلاف کردید دین پدران خود را ابراهیم و اسماعیل را علیهما السلام گفتند ای
محمد ما این بتان را از دوستی خدای تعالی می پرستیم تا این بتان مارا بخدای تعالی نزدیک
گردانند چنانک خدای تعالی خبر داد از گفتار ایشان ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی
قول دیگر این آیت درشان وفد ترسایان بنی نجران آمد و آن شصت تن بودند که از بنی
نجران بطریق وفد بمدینه آمده بودند چهارده تن از اشراف علماء ایشان بودند و از این چهارده
ده تن سه تن بودند که مدار کار ایشان برین سه کس بود یکی را عاقب نام بود که امیر ایشان بود
و نام او در اصل عبد المسیح بود و دوم را نام اُسید سید گفتندی او را و نام اصلی او ایهم بود
و او معتمد ایشان بود و نام سیوم اسقف بود و کنیت او ابو حارثة بن علقمة بود و عالم ترین
ایشان بود در دین و کتاب ایشان و قیاصره و ملوک که در روم بودند برین اسقف اعتماد
کرده بودند از ظهور علم و زهد او و از برای او کلیسیاها ساخته بودند این جماعت ترسایان

آن معاصی ...

بنزد رسول علیه السلم آمده بودند تا او را بحجت غلبه کنند جامهای گران مایه بوشیده
وردآها و مزین بر افکنده وظاهرها روشن و باطنها چون کلخن بمجلس نبوت محمدی
در آمدند صحابه کفتند ما هرکز چنین وفد ندیده ایم که چون وقت نماز ایشان
در آمد برخاستند وهم در مسجد مصطفی صلی الله علیه السلم خواستند که نماز کنند مومنان
قصد کردند تا باز دارند ایشان را رسول علیه السلم فرمود که بکذاریت ایشانرا تا نماز
خود بکذارند برخاستند و روی بمشرق آوردند و نماز کردند انکاه دو تن از ایشان
سخن آغاز کردند سید و عاقب رسول علیه السلم اول فرمود مر ایشانرا که مسلمان شوید
تا سلامت مانید کفتند ما مسلمان شده ایم بیش از تو رسول علیه السلم کفت دروغ
می کویید چکونه مسلمان شده اید که مر خدای تعالی زن و فرزند می کویید و صلیب
می برستید و کوشت خوک میخورید ترسایان کفتند اکر عیسی بسر خدای نبود بدر عیسی
که بود و درین معنی سخنان بسیار رفت میان ایشان رسول علیه السلم کفت که شما می
دانید که فرزند به بدر ماند کفتند بلی کفت بس نه که خدای عز و جل حی لا یموت است
زنده که هرکز نمیرد و عیسی علیه السلم بمیرد کفتند بلی بس کفت شما می دانید که خدای تعالی
قیوم است نکاه دار همه چیزهاست و روزی دهنده همه جانوران است و عیسی
ازین همه هیچ کدام چیز نتواند کرد کفتند بلی کفت می دانید که بر خدای عز و جل هیچ
چیز بوشیده نماند در هفت آسمان و زمین و همه را بداند و عیسی ازین همه هیچ چیز
نداند مکر آنچ خدای تعالی ویرا بیاموزاند کفتند بلی کفت شما می دانید که مریم بعیسی
بار کرفته است و بار نهاده و چون زنان دیکر او را شیر داد چنان که کودکان خود را دهند
کفتند بلی کفت شما می دانید که خدای تعالی عیسی را در رحم مادر بیافرید چنانک خواست
و عیسی علیه السلم طعام و شراب خورد و حدث کرد و بر خدای تعالی این همه محالست کفتند
بلی بس کفت این سخنان بآن سخن کی ماند که می کویید که او بسر خدای است که فرزند
به بدر ماند و ازین صفتها که در عیسی بود هیچ بر خدای تعالی نشاید و از آنچ خدای
تعالی کرد عیسی هیچ چیز نتواند کردن او چکونه بسر خدای باشد ایشان متحیر کشتند
و خاموش شدند خدای تعالی اول این سوره فرستاد تا تمامی هشتاد و اند آیت بیشتر
این آیتها در اظهار و الزام حجت بر ایشان و خبر داد از احوال عیسی و مریم و حجت بیان

کرد

کرد بر اهل کتاب بس ایشان کفتند که ما عیسی را از بهر دوستی خدای تعالی می برستیم
این آیت بیامد که قل ان کنتم تحبون الله الایه بروایت دیکر از شاه مفسران عبد الله
عباس رضی الله عنهما این آیت در شان جهودان آمد که می کفتند که نحن ابناء الله
واحباؤه این آیت بیامد و بر ایشان عرضه کرد که دلیل دوستی خدای تعالی متابعت
محمد است علیه السلم ایشان نه بذیرفتند و معنای این آیت آنست که ای محمد بکوی آن کسانی را که
دعوی محبت ما میکنند که اکر شما دوست میدارید خدای تعالی را متابعت
کنید مرا که محمدم و شریعت مرا تا خدای تعالی دوست دارد شما را و بیامرزد کناهان
شما را و خدای عز و جل آمرزکارست و رحمت کننده بر متابعان من و دوستان خود
شعر
و لعبد الله بن المبارک رحمه الله فی هذا المعنی بکتان ؛ تعصی الاله وانت تظهر حبه ؛
هذا لعمری فی الفعال بدیع ؛ لو کان حبک صادقا لاطعته ؛ ان المحب لمن یحب مطیع ؛
معنای دوستی خدای تعالی بنده را آن باشد که بروی ثنا کوید تا ویرا بیامرزد
و نعمت در هر دو جهان دهد در این جهان توفیق طاعت دهد و در آن جهان بهشت و رؤیت
و این دو صفت در حق کافران نشاید و دوستی بنده مر خدای تعالی را آن باشد که ورا طاعت
دارد و رضای او جوید و بیوسته ثنای او کوید چنانک می فرماید قوله عز و جل قل اطیعوا
الله والرسول فان تولوا فان الله لا یحب الکافرین
بکوی یا محمد که فرمان بردار باشید خدای تعالی را و رسول او را در امر فرماید بس
اکر بر کردند و طاعت ندارند هر اینه خدای عز و جل دوست ندارد کافرانرا بس صفت
دوستان و کزیدکان یاد کرد و کفت قوله عز و جل ان الله اصطفی ادم ونوحا
وال ابراهیم وال عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض
والله سمیع علیم هر اینه خدای تعالی برکزید آدم را و نوح را و آل ابراهیم را و آل
عمران را بر جهانیان روزکار ایشان بفضیلت علم و عقل و نبوت و رسالت و غیر آن
و فرزندان آدم را برکزید بعضی را از ایشان بر بعضی بر دین فضل و خدای شنواست
و داناست بهرچه کویند و کنند و قیل ذریة بعضها من بعض ولادة کما ان نوحا من اولاد آدم و ابراهیم
من اولاد نوح وال عمران من اولاد ابراهیم شاه مفسران عبد الله عباس کفت که جهودان کفتند که
ما فرزندان ابراهیم و اسحاق و یعقوبیم خدای تعالی این آیتها فرستاد و بیان کرد که مر ابراهیم را

واولاد اورا بدین اسلام برکزیدیم وشما نیستید مسلمان شرف مصطفی بدارید قول دیکر
ازآل ابراهیم وآل عمران ابراهیم وعمرانرا می خواهد چنانکه کفت مما ترک آل موسی وآل
هارون چنانک بیش ازین بیان کرده ایم قول دیکر مراد ازآل فرزندان اند یعنی برکزیدیم
فرزندان ابراهیم را برسالت انها که بیغامبران بودند از ایشان واز عمران فرزندان عمران از
واین عمران بدر موسی کلیم وهارون حلیم بود علیهما السلام عمران بن یصهر بن قاهث بن
لاوی بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم علیهم السلام وهب منبه وحسن بصری کفتند که
مراد ازین عمران بدر مریم است وآن عمران بن اشهم بن آمون بود واز فرزندان سلیمان
بود بقول دیکر عمران بن ماثان بود واین درست ترست این چهار تن را آدم ونوح را وابراهیم را
وعمران را علیهم السلام بذکر مخصوص کرد ازبهر آنک همه بیغامبران از نسل ایشان بودند
صلوات الله علیهم اجمعین قوله عز وجل اذ قالت امرأة عمران رب انی
نذرت لک ما فی بطنی محررا فتقبل منی انک انت السمیع العلیم
یاد کن یا محمد چون کفت زن عمران که ای آفریدکار من من نذر کردم مرترا که آنچ در شکم
منست آزاد باشد از کار من وخالص باشد مر عبادت ترا بپذیر از من که تو شنوایی مر
مرا ودانایی بصفت این بچه که در شکم منست این زن عمران حنّه نام بود بنت فاقوذ بن
قبیل ومادر مریم بود رضی الله عنها وبدر مریم عمران بن ماثان بود وبدر موسی کلیم علیه السلام
عمران بن یصهر بن قاهث بود ودرمیان هردو عمران هزار وهشتصد سال بود قصه
ولادة مریم رضی الله عنها وان قصه چنان بود که زکریای بیغامبر علیه السلام با عمران بن
ماثان دو دختر فاقوذ بن قبیل را بزنی کردند وزن زکریا را ایشاع نام بود وزن عمرانرا
حنّه نام بود ایشاع مادر یحیی بود علیه السلام وحنّه تا هرکز فرزند نبود وکنده بیر شده بود
ورحم خشک شده وحیض بریده شده روزی درسایهٔ درختی نشسته بود مرغی را دید
برکوشهٔ شاخ درخت وکرمی یا وفرخی بیرون آورده ومران فرخ خود را علف می داد دلش
از شوق فرزند بجنبید دعا کفت وفرزند خواست وکفت یارب اکر مرا فرزندی دهی
من آنرا محرر کنم یعنی برخدمت بیت المقدس وقف کنم شکر نعمت وجود فرزند را
درحال در شکم زنده شد وچون عمران با او صحبت کرد بمریم بار کرفت چون بار ظاهر شد
کفت الهی من این بچه را که در شکم منست محرر کردم ومعنای محرر آن بودی که فرزند را

ای برکزیدیم موسی وهارون

بهیچ کار دنیا مشغول نکردانیدندی وبرخدمت مسجد وصومعه وکنشت وقف
کردندی تا چون بالغ شدی مخیر بودی اکر خواستی هم بران بباشیدی واکر خواستی
بکار دنیا مشغول شدی واکر خدمت خانهٔ خدای تعالی اختیار کردی ان بعد ازان نتوانستی
که بکار دنیا مشغول شدی وهیچ کس نبودی از انبیا وعلما واحبار ایشان که ورا
فرزندی در عبادت جای ایشان نبودی چون حنّه آن نذر کرد عمران که شوهر
او بود کفت چرا این نذر کردی باشد که این فرزند دختر آید وخدمت بیت مقدس
نشاید چکونه کنی حنّه درین اندیشه بماند بس عمران بمرد بیش از نهادن بار حنّه
حنّه چون بار نهاد دختر دید بروجه اعتذار وشکستکی دل کفت چنانک آفریدکار تعالی
ازان حال خبر می دهد قوله عز وجل فلما وضعتها قالت رب انی وضعتها انثی
والله اعلم بما وضعت ولیس الذکر کالانثی وانی سمیتها مریم وانی
اعیذها بک وذریتها من الشیطان الرجیم چون حنّه بار بنهاد دو مریم را
آورد کفت که ای آفریدکار من من بار بنهادم ماده وخدای عز وجل داناترست تا آنچ بنهادم
ونیست حکم نر بسر بنه درحکم محرری چون حکم بدختر بنه ومن نام کردم این فرزند را مریم ومریم
بلغت ایشان عابده وخادمه بود ومن بزینهار می نهم اورا وفرزندان ورا بتو از شیطان رانده
از رحمت تو تا ایشان را از شیطان وشر او نکاه داری واز بهر آن کفت بیغامبر علیه السلام که
هیچ فرزند از مادر نزاید الا شیطان وبرا بساود تا فرزند ازان وقت بخروشد وبانک کند
که از مادر جدا شود مکر مریم وبسر او مرویست که ابو هریره رضی الله عنه کفت اکر خواهید برخوانید
وانی اعیذها بک الایه قرا عاصم بروایة ابی بکر وابن عامر وضعتُ باسکان العین وضم التاء
حکایة عن نفسها والباقون بفتح العین واسکان التاء خبرا عنها قوله عز وجل فتقبلها
ربها بقبول حسن وانبتها نباتا حسنا بس بپذیرفت مریم را آفریدکار او
بپذیرفتنی نیکو وبپرورانید ورا بپرورانیدنی نیکو مجاهد کفت یعنی غذای وی از بهشت می رسانید
ومر ورا بی رنج ومنت مخلوقان از آدمیان بپرورانید بقول دیکر بهیچ دردی وعلتی
مبتلا نکردش ودر روزی چندان ببالیدی که کودکی دیکر بماهی ببالیدی وبه جمال او دران روزکار
هیچ زن نبود قوله عز وجل وکفلها زکریا کلما دخل علیها زکریا
المحراب وجد عندها رزقا وبسبرد خدای تعالی بزکریا تا وی را تیمار دارد وحوال

انی

دران وقت چه

بغرفه

ویرا محافظت کند هر بار که در آمدی بنزد مریم زکریا بغرفه وخانهٔ بالا که مریم درانجا
بودی بیافتی بنزد مریم روزی یعنی طعامی که وی نه فرستاده بودی ومحراب شریف ترین
جایی باشد از خانه واینجا عبارت از غرف است قوله عز وجل قال یا مریم انی لک هذا
قالت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب
زکریا علیه السلام کفتی ای مریم لک هذا از کجاست ترا این طعام مریم کفت که این روزی از
نزد خدایست عز وجل یعنی خدای عز وجل فرستاده است مرا وخدای تعالی روزی دهد
آنرا که خواهد بی شمار این از کفتار مریم است بقول دیکر ان الله یرزق من یشاء خدای میفرماید
ومراد ازین روزی میوهٔ زمستانی بود در تابستان ومیوهٔ تابستانی بود در زمستان بعضی
کفته اند انکور تازه بودی نه در وقت خود بقول دیکر خرمایی تر بودی بقول دیکر در
میان زمستان انجیر تازه دیدی در پیش نهاده می خوردی مفسران رحمهم الله کفته اند که
چون مریم رضی الله عنها از مادر جدا شد مادر وی ویرا در خرقهٔ بپیچید وبمسجد
بیت مقدس آورد وبه نزد احباری که امور مسجد بایشان مفوض بود وکفت شما می دانید که
من این فرزند را محرر کرده ام جملهٔ احبار در پذیرفتن او منازعت کردند هر یکی می کفتی که
من دارم او را این منازعت از بهر آن بود که مریم دختر امام ایشان بود وپدر او
از کبار زهاد ایشان بوده بود وکلید خانهٔ قربانی ایشان در دست او بودی زکریا
علیه السلام کفت من به تربیت مریم اولی ترام که خالهٔ او در حکم منست احبار دیکر کفتند که
اکر به داشتن او خویشان دیکر اولیتر بودندی هیچ کس از مادر وی اولی تر نبودی
ولیکن تا قرعه زنیم بنام هر که قرعه برآید او اولیتر بود ایشان بیست ونه حبر بودند همه
بلب جویی آمدند وقلم های خود را که بدان قلم توریت نوشتندی در آن جوی آب
انداختند بر شرط آنک قلم هر کرا آب نبرد او مر پروردن مریم را نشاید پس قلمهای همه احبار را
آب ببرد قلم زکریا علیه السلام بر روی آب بایستاد بر پای چنانک در کل نشانند بروایت
دیکر بزیر آب فرو شد پس مریم را بزکریا سپردند وزکریا از بهر مریم را خانهٔ بنا کرد در
مسجد بیت مقدس ودایهٔ بیاورد تا او را شیر دهد بروایت دیکر مریم را بخالهٔ او سپرد که
مادر یحیی بود تا شیر می داد تا آنکاه که بزرک شد پس غرفهٔ ساخت در مسجد بر بلندی
در میان دیوار چنانک بنردبان بایستی برانجا برآمدن وهیچ کس را بنزد او راه ندادی

مکر که خود برآمدی وطعام وشراب او بدست خود بردی چون درآمدی بنزد
او میوه دیدی بی اندازه بنزد او نهاده میوه‌های تازهٔ مختلف چنانک کویی در آن ساعت
از درخت باز کرده‌اندی در صمیم زمستان ودر تابستان میوهٔ زمستان دیدی
حکمت درین آن بود که تا در دل زکریا شکی وشبهتی از درآمدن آدمیان نزد مریم چون
میوه‌ها دیدی نه بوقت خود دانستی که این نیست بجز صنع لطیف خداوند جهان تعالی وتقدس
کفتی یا مریم این میوه‌ها از کجا آوردی مریم کفت هو من عند الله از نزد خدای تعالی
یعنی از بهشت فرستاده است وکفته اند که مریم شیر هیچ زنی نخورد مکر که همه از میوه‌های
بهشت پرورده شد ربیع انس کفت که چون زکریا علیه السلام از نزد مریم بیرون آمدی هفت
در بروی ببستی چون باز آمدی آن درها بسته دیدی بدست خود بکشادی ودر آمدی
طعام بهشتی دیدی بنزد وی نهاده کفتی از کجا آوردی مریم کفتی هو من عند الله محمد بن اسحاق
بن یسار کفت در بنی اسرائیل قحطی افتاد وزکریا علیه السلام از داشتن مریم عاجز آمد کفت ای بنی
اسرائیل من پیر وضعیف شده ام واز داشتن مریم عاجز شده ام او را که می پرورد همه کفتند قحط
سالست ما نتوانیم او را داشتن زکریا علیه السلام کفت قرعه زنید قرعه زدند بنام یوسف
بن یعقوب بن النجار بیامد که پسر عم مریم بود بر یوسف نجار کران آمد که مؤنت داشتن او کران
بود مریم کفت ای یوسف کمانی نیکو بر بخدای خود که خدای تعالی بندکان خود را بی روزی
نماند هر روز این یوسف نجار آنچ کسب کردی وبنزد مریم آوردی روز دیکر دو چندان دیدی
کفتی این از کجاست مریم کفتی هو من عند الله یعنی خدای تعالی برکه میکند مریم را کفتند روا است
داری که ترا در عقد کسی آریم کفت مرا خدمت خدای از وصلت که خدایی مشغول کرده است
لاجرم خدای عز وجل نیز که خدایی کار او را ساخت وفرزندی دادش بی پدر چون عیسی
علیه السلام که جهان دین وعالم یقین را بوجود او آراسته کردانید واثار قدرت خود بوی ظاهر کرد
قرا حمزه والکسائی وعاصم وکفلها بالتشدید وعاصم بروایة ابی بکر زکریاء بالنصب یعنی
سلمها الله تعالی الی زکریاء وجعل زکریا کفیلها والباقون بالتخفیف وزکریاءُ بالرفع یعنی
ضمنها زکریاءُ وقرا حمزه والکسائی وحفص عن عاصم زکریا مقصورا فی جمیع القرآن
قوله عز وجل هنالک دعا زکریا ربه قال رب هب لی من لدنک ذریة طیبة
انک سمیع الدعاء مفسران کفتند چون زکریا از فضل خدای تعالی با مریم آن کرامتها

در نیابد

بدید خدای را عز وجل بخواند و فرزند خواست چنانک خدای تعالی بیان کرد
معنای آیت آنگاه بخواند زکریا مر آفرید کار خود را و گفت ای آفرید کار من
ببخش مرا از نزد خود نسلی پاک و پسندیده که شنوایی دعای مرا و اجابت
کننده حاجات مرا در غیر این قوله عز وجل **فنادته الملائكة وهو
قائم يصلي في المحراب ان الله يبشرك بيحيى مصدقا بكلمة
من الله وسيدا وحصورا ونبيا من الصالحين**
پس ندا کردند و بخواندند زکریا را فرشتکان یعنی جبرئیل علیه السلام و زکریا استاده
بود و نماز میکرد در محراب جبرئیل علیه السلام آواز دادش که خدای عز وجل مژده میدهد
مر ترا به فرزندی که ترا خواهد بود و نام وی یحیی باشد استوار دارنده بود مر کلمه را
از خدای تعالی یعنی عیسی را تصدیق کند و مهتر باشد در دین و باز دارنده خود را
از شهوت زنان و پیغامبری از نیک مردان و حصور کسی باشد که خود را از زنان
باز دارد با آن که قدرت شهوت بر زنان دارد بقول دیگر حصور آن باشد که خود را
از لهو و بازی و آرزوها باز دارد شاه مفسران عبدالله عباس گفت رضی الله عنهما
که حبر بزرگتر در آن روزگار زکریا بود علیه السلام و قربان بنی اسرائیل بدست او بود
و بنا او مسجد در بنا مدی هیچ کس در بنا مدی پس خدای تعالی او را بنبوت مخصوص
کرد تا فرزند خواست از خدای تعالی چون وقت اجابت آمد زکریا علیه السلام در مسجد بود
بنگریست جوانی دید با روی منور جامها سپید معنبر زکریا علیه السلام از هیبت و عظمت
او بترسید گفت مترس که من رسول از خدای تو منم جبرئیل امین پس مژده بشارت ولادت
یحیی علیه السلام برسانید ملایکه را بلفظ جمع یاد کرد و مراد جبرئیل است علیه السلام تنها از بهر آن
بلفظ جمع یاد کردش که از مهتران فرشتکان بود و بزرگان را بلفظ جمع یاد کنند چنانک مصطفی را
صلی الله علیه و سلم بلفظ رسل یاد کرد و گفت یا ایها الرسل الایه مراد از آن رسول ما بود علیه السلام
و اختلاف کرده اند در نام یحیی علیه السلام بقول بعضی یعنی زنده شود که نه مبود پس بود
بقول دیگر رحم مرده را زنده کردانید قتاده گفت دل او را زنده کردانید چنانک هرگز اندیشه
زلت بر دل او نگذشت بقول دیگر از بهر آنک شهید خواست شدن و شهید زنده باشد
باقی کقوله تعالی ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا الایه شاه مفسران عبدالله

عباس گفت رضی الله عنهما که هیچ کس نباشد فردای قیامت که او را بحساب گاه برند
یا بزیر عرش برند الا که او را گناهی و زلتی باشد مگر یحیی را علیه السلام که هرگز نه اندیشه زلت
در دل وی نیامد از بهر آنک در ضمن دعاء زکریا این بود که ذرية طيبة که طاعت فرزند
مر پدر را سود دارد که در خبر است که هر که بمیرد و از وی فرزند مصلح بماند هر
طاعتی که آن فرزند بیارد ثواب آن طاعت در دیوان پدر بنویسند بی آنک از ثواب
فرزند چیزی کم شود و یحیی را علیه السلام مصدق خواند که اول کسی که مر عیسی را علیه السلام
راست گوی داشت یحیی بود علیه السلام و در آن وقت یحیی علیه السلام سه ساله بود عیسی را
تصدیق کرد و از عیسی بشش ماه خردتر بود و بقول دیگر سه ساله بود عیسی را کلمة الله
خواند از برای آنک بکلام خدای عز وجل هست شده بود چنانک فرمود کن فیکون
و یحیی را سید خواند که در دین و طاعت مهتر بود که هرگز ابلیس لعین بر وی دست نیافت
نه در بزرگی و نه در خردگی وقيل السيد الذي لا يجهل وقيل الذي يكون له
الخلق الحسن وقيل ان يكون عالما تقيا وقيل ان يكون بارا سخيا قرأ حمزة والكسائي
فناديه على الوحدان والامالة والباقون بالتاء من غير الف وقرأ حمزة وابن عامر ان الله
بكسر الالف والباقون بالفتح وقرأ حمزة يبشرك في الموضعين هنا بالتخفيف من البشارة
في جميع القران الا في قوله فبم تبشرون ووافقه الكسائي هنا وفي سبحان والكهف وحم
عسق ووافقه ابن كثير وابو عمرو في حم عسق قوله عز وجل **قال رب انى
يكون لي غلام وقد بلغني الكبر وامراتي عاقر
قال كذلك الله يفعل ما يشاء** گفت زکریا ای آفرید کار من
چگونه باشد مرا پسر و رسیده است مرا پیری و زن من نازاینده بوده است جبرئیل گفت
علیه السلام چنین است که تو میگویی ولیکن خدای عز وجل کند آنچه خواهد وقيل ذكر الرب
هاهنا واراد به جبرئیل علیه السلام یعنی یا سیدی کیف یکون لی غلام و قد شئت زکریا
در آن روز نود و دو ساله بود بقول دیگر از ضحاک صد و بیست ساله بود و زن نود و
هشت ساله بود قوله عز وجل **قال رب اجعل لي اية قال ايتك الا
تكلم الناس ثلاثة ايام الا رمزا** زکریا گفت ای آفرید کار من پدید
کن مرا نشانی که من بدانم که عیال من بار گرفت گفت خدای عز وجل که نشانی تو آنست

سخن نتوانی گفتن با مردمان سه شبا روز مگر باشارت بقول دیگر مراد ازین سخن
ناگفتن روزه داشتن را میخواهد زیرا که چون ایشان روزه داشتندی سخن نگفتندی
مگر بر مز چنانک مادر مریم گفت که سخن نگویم مگر باشارت بقول دیگر زبانش بسته شد و سخن
نمی توانست گفتن و قول اول درست تراست که می فرماید قوله عز و جل واذکر
ربک کثیرا وسبح بالعشی والابکار و یاد کن خدای خود را
عز و جل بسیار و تسبیح کوی شبانگاه و بامداد بقول دیگر نماز کن بامدادگاه
و شبانگاه و اگر زبان او بسته بودی نذکر و تسبیح نفرمودی ورا و اگر کسی سوال کند
که زکریا علیه السلام از قدرت خدای عز و جل چه عجب میداشت که کلمه انی گفت جواب
انست که کو یم او مستنکر نداشت لیکن تعظیم قدرت را گفت جواب دیگر آنست که می پرسید که
مرا بدین حال فرزند دهد یا بحال جوانی باز برد آنگاه فرزند دهد قوله عز و جل
واذ قالت الملائکه یا مریم ان الله اصطفیک وطهرک واصطفیک
علی نساء العالمین یاد کن یا محمد چون گفتند فرشتگان یعنی جبرئیل گفت که
ای مریم هر اینه خدای تعالی ترا برگزید بدان فرزندی بی پدر و پاک کرد ترا تا هیچ کرده
مرد بتو نرسد و برگزید ترا بر همه زنان عالم یعنی بر زنان روزگار تو بقول دیگر پاک کرد ترا
از حیض تا هرگز حیض نه بینی بقول دیگر از کفر و شرک پاک کرد که هرگز در کفر نبود بقول بعضی
این عالمین اهل زمانه وی اند یعنی ترا بر زنان اهل روزگار تو برگزید و بعضی گفته اند که
برگزیدن اول بعبادت بود که در عبادت از همه بیش تر بود و برگزیدن دوم بولادت بود قوله عز و جل
یا مریم اقنتی لربک واسجدی وارکعی مع الراکعین ای مریم فرمان
بردار باش خداوند خود را بقول دیگر نماز دراز گزار بقول دیگر دعا گوی و سجده کن
و رکوع آر با رکوع آرندگان چون جبرئیل علیه السلام این فرمان برسانید بمشافهه از بعد آن چندان
مریم در نماز بایستاد که هر دو پشت پای وی بیاماسید قوله عز و جل ذلک من انباء
الغیب نوحیه الیک وما کنت لدیهم اذ یلقون اقلامهم ایهم یکفل
مریم وما کنت لدیهم اذ یختصمون این که یاد کردیم از قصه زکریا
و یحیی و مریم و عیسی علیهم السلام از خبرهای غیب است در حق تو که نمی دانستی آنرا تا وحی فرستادیم
بتو آن خبرها را و نبودی تو یا محمد نزد ایشان که بیفکندند قلمها خویش را تا بدید که

که بپذیرد مریم را از ایشان و نبودی تو نزد ایشان آنگاه که خصومت می کردند
در بهره رفتن مریم بقول دیگر آن قلمها تیرها بود که نامهای ایشان برانجا نوشته بودند
پنهان می کردند پس یکان یکان بیرون می گرفتند تا بنام که بر آمدی چنانک گفتیم قوله عز و جل
اذ قالت الملائکة یا مریم ان الله یبشرک بکلمة
منه اسمه المسیح عیسی ابن مریم وجیها فی الدنیا والاخرة ومن المقربین
یاد کن یا محمد چون گفتند فرشتگان ای مریم هر آینه خدای عز و جل مژده میدهد ترا بکلمه از وی
یعنی بفرزندی که بفرمان او هست شود و نام وی مسیح عیسی بن مریم باشد با قدر و جاه و روی
شناس بود در دنیا و آخرت و از نزدیک کردگان باشد به رحمت خدای تعالی و عیسی را کلمه خواند از بهر
آنک وجود او بکلام حق بود که کن فیکون بی پدر و بی سبب نه نطفه و نه علقه بلکه بکلام ازلی که از
خدای تعالی بود هست شد بقول دیگر کلمه از بهر آن گفت که قادر کردانید تا سخن گفتن در عهد
طفولیت بخلاف عادت بقول دیگر کلمه گفتش که اول سوالی بود از خدای تعالی چنانک گویند
که فلان کلام امیر است و زبان فلان است یعنی هر چه میگوید از وی میگوید
بقول دیگر از بهر آنک خلق بوی راه یافتند چنانک بکلام حق راه یافتند و
اختلفوا فی معنی المسیح یعنی اختلاف کردند در معنی مسیح بعضی گفته اند که
مسیح بمعنای ممسوح است یعنی پاک کرده شده از همه پلیدیها بقول دیگر مسیح
مبارک باشد که برکه او بهمه جایها برسید بقول دیگر مسیح خواندش که
از مادر بروغن مالیده آمد بقول دیگر جبرئیل علیه السلام پر خود را بوی در مالید
و او را در جناح خود گرفت تا ابلیس لعین بر وی دست نیافت بقول دیگر
مسیح بمعنای ماسح است یعنی او دست بر بیماران و نابینایان و غیر ایشان
در مالیدی در حال بهتر شدندی بقول دیگر مسیح صدیق باشد بقول
دیگر ملک باشد بقول دیگر بلغت ایشان بزرگوار باشد و دجال را لعنه الله
هم مسیح خوانند که یک چشم او مالیده است بپیشانی بارخ برابر است بقول دیگر
مسیح از مساحت زمین است و معنی او سیاح باشد که دجال ملعون همه روی
زمین را از شرق تا بغرب بگردد و خلق را گمراه میکند و در آن چند روز بهمه روی
زمین برسد مگر بمکه و مدینه و بیت مقدس که درین سه موضع نتواند درآمد

كما قال الشاعر شعر ان المسيح يقتل المسيحا يعنى عيسى عليه السلام دجال را
عليه اللعنه بكشد قوله عز وجل ويكلم الناس فى المهد وكهلا و
من الصالحين وسخن گويد با مردمان در گاهواره اظهار معجزه را وسخن گويد
در وقت كهلى اظهار شريعت را از نيك مردان باشد يعنى از پيغامبران مرسل
گردد در حالت كهلى ونصب كهلا على الحال وحالت كهلى را مخصوص كرد كه ميانه
عمر است ووقت تمامت عقلست يعنى در وقت ضعف عقل با ديگران سخن گويد
همچنانك در وقت كمال عقل ديگران گويند ودر وقت كمال عقل او خلق را شريعت
خواند چنانك در وقت طفوليت بتوحيد دلالت كرده بود كه انى عبد الله بقول ديگر
اين بشارت است مر مادر ورا كه عيسى بماند وبقا يابد تا وقت كهوليت بقول ديگر
از حسين بن الفضل مراد ازين سخن گفتن در وقت كهوليت در آخر الزمان است
كه از آسمان بزمين آيد وخلق براه راست خواند تا هردو سخن گفتن معجزه باشد
پس مريم تعجب كرد وگفت قوله عز وجل قالت رب انى يكون لى ولد ولم يمسسنى
بشر قال كذلك الله يخلق ما يشاء گفت مريم اى آفريدگار من چگونه باشد
مرا فرزند ونبسوده است مرا آدمى جبريل گفت عليه السلام كه همچنين است كه تو ميگويى
وليكن خداى عز وجل بيافريند آنچ خواهد بى سبب وبا سبب ومريم اين سخن بطريق
تعظيم آن حالت گفت نه بروجه استحالت بقول ديگر مراد از رب جبريل را خواست
چنانك بيان كرديم در قصه زكريا عليه السلام قوله عز وجل اذا قضى امرا فانما يقول له
كن فيكون چون خداى تعالى بگزارد كارى را گويد ورا بباش بباشد يعنى هست كردن
خلق بروى دشوار نيست چنانك خواهد بى معونت ومؤنت كسى وبى مرور زمان
هست كند آنچ خواهد چنانك فرمود ما خلقكم ولا بعثكم الا كنفس واحدة پس
برمذهب اشعريان واصحاب حديث بمعنى تكوين الاشياء بقوله تعالى كن فيكون
الاشياء بكلامه الازلى وعلى اصلنا تكوين الاشياء عن العدم بتكوين الله تعالى
وانه وصف ازلى لله تعالى وراء الكلام لا نعرف له كيفية ولا ماهية ولا يكون لتكوينه
حال او وقت ولا تكوين بعد تكوين كافعال البشر بل فعل واحد تنزه عن التجدد والتفاوت
ازلى سرمدى به يتكون الاشياء لوقت وجودها لكنه جل وعز عبر عن كلمة كن لسرعة

وجودها بتكوينه عن مشيته. وهب منبه گفت رحمه الله در آن ساعت كه عيسى عليه السلام
از مادر بيامد ابليس لعين ديوانرا جمع كرد وگفت بياييد كه حادثه نو ظاهر شده است
كه ديدم كه همه بتان نگونسار شدند انگاه گفت من يكى بگردم دنيا بگردم ومر شما را خبر آرم كه
چه حادثه شده است همه خشكى وترى وبر وبحر را بگشت هيچ چيزى نديد به بيت المقدس
آمد عيسى را ديد عليه السلام از مادر آمده وفرشتگان گرد بر گرد او ايستاده واجنحه خود را
درهم آورده واو را پاس مى داشتند ابليس لعين بوى نتوانست رسيدن بنزد ديوان
آمد وگفت دوش فرزندى از مادر بيامده است وهيچ فرزند نباشد كه از مادر بيايد
كه من بوى نرسم مگر آن فرزند كه مرا بوى هيچ دست نيست از بعد اين بت پرستى را
خلل شود وليكن شما مر خلق را از راه ببريد بسبكى وشتاب زدگى در كارها
فقيه ابو الليث رحمة الله عليه آورده است بقول بعضى كه چون مريم رضى الله عنها
در مغتسل جاى آمد جوانى ديد برهيأت آدميان بترسيد وگفت پناه ميگيرم از تو
بخداى تعالى اگر تو پرهيزكارى مرا تعرض مكن جبريل گفت من رسول خدايم از من مترس
كه من ترا بشارت ميدهم بفرزندى چنانك در سورة مريم بيان كنيم اين قصه را ان
شاء الله تعالى گفته اند كه جبريل عليه السلام چون بر طرف جيب مريم دميد اثر نفخ او
بسينه مريم رسيد عيسى عليه السلام در رحم او پديد آمد بقدرت خداى تعالى قيل
لا يجوز ان يكون الخلق من نفخة لانه يصير الولد بعضه من الملائكة وبعضه من الانس
لكن لما خلق الله تعالى آدم عليه السلام واخذ الميثاق من ذريته فجعل بعض الماء فى اصلاب
الآباء وبعضه فى ارحام النساء فاذا اجتمع الماءين صار الولد متعلقا منهما والله
تعالى جعل الماءين فى مريم بعضه فى رحمها وبعضه فى صلبها فنفخ جبريل عليه السلام حتى
تهيج شهوتها لان المرأة ما لم تهج شهوتها لا تحبل فلما هاجت شهوتها بنفخة جبريل عليه السلام
دفع ما فى صلبها فى رحمها واختلط الماءان فعلق الولد لذلك قوله اذا قضى امرا فانما
يقول له كن فيكون اراد خلقا يقول له كن فيكون بغير الاب ذكر الفقيه ابو الليث رحمه الله
هذين القولين فى تفسيره قراءتها قرأ ابن عامر كن فيكون بنصب النون والباقون بالرفع
قوله عز وجل ويعلمه الكتاب والحكمة والتورية والانجيل ورسولا
الى بنى اسرائيل وبياموزانيد ورا يعنى عيسى را نوشتن بقول ديگر كتابها پيغامبران وعلم فقه

وتوریت والنجیل وبکردد اورا رسولی بسوی بنی اسرایل یعنی اورا برسالت بنی اسرایل
فرستد بعضی گفته اند که در شکم مادر بود که توریت میخواند ودر گهواره بود که انجیل میخواند
وقیل وُلِدَ وهو عالم بالتوریة وقیل الهمه الله تعالی بعد الکبر حتی تعلم فی مدّة
یسیرة ونصبَ رسولًا لِمُضْمَرٍ اجتمعا یعنی یجعله رسولًا والثانی علی الحال
یعنی تکلم الناس فی المهد رسولًا الی بنی اسرایل فیکون رسولًا نصبٌ علی الحال (قوله عز و جل)
انی قد جئتکم بآیة من ربکم انی اخلق لکم من الطین
کهیئة الطیر فانفخ فیه فیکون طیرًا باذن الله وبکوید که بیاوردم
من شمارا نشانی ودلیلی از آفریدگار شما بر حقیقت رسالت من گفتند آن دلیل چیست
گفت که من صورت کنم شمارا از گل بر کردار صورت مرغی انگاه بدمم در وی شود مرغی
بفرمان خدای تعالی که بپرد در میان زمین واسمان وقیل نفخة کنفخ النایم (الناس) وقیل اخلق لکم
اقدّر لکم صورةً من الطین کالطیر بقول دیگر من اندازه کنم شمارا از گل بقول دیگر این خلق
اینجا بطریق مجاز یاد کرد که حقیقت خلق بجز از خالق نباشد اذ حقیقة الخلق ایجاد
المعدوم یعنی حقیقت خلق ایجاد معدوم است واین در وسع بندگان نباشد و
معناه اظهر لکم ما یخلق الله تعالی لکم وآن مرغ خفاش بود یعنی شبرک بعضی گفته اند که
جهودان گفتند معجزه بنمای که ما خواهیم گفت چه خواهید گفتند شبپره بکن این
بطریق تعنت خواستند بقول دیگر شبپره از بهر آن خواستند که در خلقت او عجایب
بسیار است که گوشت وپوست است وبی پر برهیأت موش که می پرد ودندان دارد وگوش
دارد واو را بیضه نباشد وچون موش بچه آرد وچون گربه شیر دهد وبر زمین ننشیند
وعلف در هوا خورد وآب نخورد واورا شیر باشد وبخندد چون آدمیان واورا حیض
آید چون زنان نه بمرغان ماند ونه بچهارپایان ونه در روشنایی روز ونه در تاریکی شب
راه بیند مگر از پس فرو شدن آفتاب بیک ساعت ودر وقت سپیده دم تا آن وقت که روشن
شود وچون عیسی علیه السلم از گل خفاشی کرد (صورت) ودر دمید مرغ زنده شد ودر هوا پران شد
چون جهودان بعین آن بدیدند گفتند این جادویست (جادوست) وهب منبه رحمه الله گوید که عیسی
علیه السلم از گل مرغی بکردی ودر دمیدی حق تعالی مر او را گوشت وپوست کردانیدی وجان
در وی آوردی وزنده شدی وبپریدی چندانک در چشم خلق بودی چون آن از چشم همشان

غایب شدی بیفتادی وبمردی تا فرق بودی میان صورتی که مخلوق کردی
ومیان صورتی که آفریدگار تعالی بی واسطهٔ مخلوق آفریدی (قوله عز و جل)
وابرئ الاکمه والابرص وبینا کردانم نابیناء مادر زاد را وبهتر
کنیم پیس را که علت پیسی بروی مستحکم شده باشد که طبیبان عالم از معالجت
این دو علت عاجز آیند چنانک می آرند که قومی بنزدیک جالینوس رفتند
واز وی سوال کردند که یکی بیرون آمده است ودعوی پیغامبری میکند
ومعجزها می نماید نابینای مادر زاد را بینا میکند وشما که طبیبان اید همین
میکنید یا نی جالینوس گفت که نابیناء مادر زاد بعلاج بهتر نگردد وپیسی که
سوزن در وی خلند خون بیرون نیاید بعلاج بهتر نشود واگر او نابیناء (بهتر)
مادر زاد را وچنین پیسی را بهتر کند او پیغامبر باشد بنزد عیسی علیه السلم آمدند
ونابیناء مادر زاد وپیس مستحکم العلة بیاوردند عیسی دست بر ایشان سالید
هر دو بهتر شدند بعضی از آن قوم گرویدند وبعضی منکر شدند وگفتند این
سحر است ودر روزگار عیسی علیه السلم همه اطبا بودند از معتبران وعلم ایشان
طب بود خدای تعالی بحکمت بالغهٔ خویش مر عیسی را علیه السلم هم از آن نوع معجزه
داد تا آن همه از مثل آن عاجز آمدند تا معلوم کردد که آن بجز آثار قدرت
خدای عز وجل نیست وهب منبه گفت رحمه الله که روزی بودی که پنجاه
هزار گوناگون جمع شده بودندی وهمه بدعاء او شفا یافتندی وهر که بنزد او (بیمارم)
نتوانستی آمدن وی بنزد وی رفتی وعلاج کردی وعلاج او دعا بودی بشرط
آنکه چون بهتر شدی ایمان آوردی (قوله عز و جل) واحی الموتی باذن الله وزنده کنم
مردگان را بفرمان خدای عز وجل جالینوس را خبر دادند که مرده زنده میکند
گفت مرده بعلاج زنده نگردد گفت اگر او مرده را زنده میکند او پیغامبر باشد
طبیب نبود اتفاقست همهٔ مفسران را که چهار مرده زنده کرد یکی مردی بودی از
دوستان او نام او عازر چون بیمار شد خواهر عازر بنزد عیسی علیه السلم آمد وگفت
برادر تو عازر بیمار است بعیادت او بیا ومیان ایشان سه روزه راه بود عیسی
علیه السلم یاران را جمع کرد وبر قصد عیادت او برفت چون بنزد او رسیدند اورا

مرده یافتند و سه روز بر آمده بود از فوت او و اورا دفن کرده بودند عیسی علیه السلام
مر خواهر عازر را گفت مرا بسر گور وی بر چون بگور او برسید دعا گفت یا حی یا قیوم
و گفت ای خدای هفت آسمان و زمین مرا تو فرستادی برسالت به بنی اسرائیل
تا ایشانرا بدین تو خوانم و خبر دهم ایشانرا که من مرده را زنده می‌کردانم بفرمان
تو یا رب این عازر را زنده کردان چون دعا تمام کرد عازر زنده شد گور بشکافت
و عازر از گور زنده بر آمد و مدتی بزیست بفرمان خدای تعالی و جرش و روغن
می‌چکید و مدتی بزیست و از نسل وی فرزندان شد دوم ابن العجوز پسر پیرزنی
بود که مرده بود و جنازهٔ اورا بنزد عیسی علیه السلام بر گذرانیدند عیسی علیه السلام دعا
کرد تا زنده شد و بر روی جنازه نشست پس کفن در خود بپیچید و بخانه باز رفت
و مدتی بزیست و از وی فرزندان آمد وسیوم دختری بود مردی را از دوستان
علیه السلام نام آن مرد عابس بود و آن دختر مرده روز دیگر عیسی علیه السلام دعا کرد تا آن
دختر زنده شد وچندگاه دیگر بزیست و اورا فرزندان آمد چهارم سام ابن
نوح بود که زنده کرد و آن قصه چنان بود که وقتی عیسی را گفتند که مردگان نزدیک را
زنده می‌کنی شاید که ایشانرا سکته گرفته باشد درخواستند که سام بن نوح را زنده کن
و از وفات او چهار هزار سال و اند سال بر آمده بود و عمر او پانصد سال بود .
عیسی با جماعت انبوه بیرون آمد بگورستان از مؤمنان و کافران و خدای را عز وجل
بخواند بنام بزرگ سام زنده شد و از گور بر آمد و نیمهٔ از سر او سپید شده بود و خاک
از سر خود می‌فشاند و از ایشان می‌پرسید که قیامت آمد عیسی علیه السلام گفت نی لیکن
من نام بزرگ خدای عز وجل یاد کردم و زنده کردن تو درخواستم پس عیسی علیه السلام
از وی سوال کرد که در روزگار شما موی سپید نشدی و اگرچه عمر بس دراز بودی
موی تو چرا سپید شده است گفت پنداشتم که قیامت آمده است از هول بعث
هیبت قیامت موی من سپید شد عیسی علیه السلام گفت دیگر بار بمیر بفرمان خدای
عز وجل گفت بشرط آنک دعا کنی تا مرا از سختی و تلخی جان دادن نگاه دارد که از آن وقت
باز که مرده ام اثر تلخی جان دادن و شدت سکرات مرگ از من جدا نشده است
عیسی علیه السلام دعا کرد تا بی تلخی جان دادن اورا بمیرانید این همه بدیدند و نگرویدند

مگر بعضی گفتند که این جادوی است کلبی رحمه الله گفت که چون عیسی علیه السلام
مرده را زنده کردی این کلمه گفتی یا حی یا قیوم گفتند اگر خواهی که بتو ایمان آریم
ما را خبر ده از غیب که در خانه چه خورده ایم و چه ذخیره کرده ایم پس عیسی
علیه السلام گفت چنانک خدای تعالی فرمود قوله عز وجل وانبئكم بما
تاكلون وما تدخرون في بيوتكم ان في ذلك لاية لكم ان كنتم
مؤمنين و خبر دهم شمارا بانچ بخورید و بانچ ذخیره کنید در خانهای
خود هر اینه درین معجزها که بیان میکنیم دلیلی است مر شمارا بر حقیقت
رسالت من اگر شمارا است گوی دارند کانید روا باشد که بما تاكلون وما تدخرون
بمعنی مصدر بود یعنی انی اخبركم باكلكم وادخاركم في بيوتكم للغد
یعنی خبر دهم بخوردن شما و باز نهادن شما مر فردارا پس عیسی علیه السلام هر یکی را
جدا گانه خبر داد که تو دوشینه فلان چیز خوردهٔ و چه قدر ذخیره کردهٔ و فلان
چه خورد و از شما چه ماند همه بتعجب در ماندند بقول سدی رحمه الله عیسی علیه السلام
در دبیرستان بود که کودکان را خبر دادی بانچ مادران و پدران ایشان در خانه
می‌خوردندی یکی را گفتی که رو بخانه شو که مادرت در خانه چنین خورد و ترا چنین
چیز نهاده است کودک چون بخانه آمدی و می‌گریستی تا آن چیز را بوی دادندی
مادرش پرسیدی که ترا این که گفت و که خبر داد گفتی عیسی چون بسیار شد این
واقعه کودکانرا از وی دور داشتندی و گفتندی که با عیسی منشینید که او جادوست
همه کودکان را از وی پنهان کردندی و به دبیرستان نفرستادندی و در یک خانه
جمع کردندی عیسی علیه السلام بطلب کودکان شد گفتند کودکان ما اینجا نیستند گفت پس
درین خانه برفت و گفت درین خانه کیانند گفتند خوکانند عیسی علیه السلام گفت چنین
باشد و باز گشت در خانه باز کردند کودکان ایشان همه خوک شده بودند بدعاء عیسی علیه السلام
پس این خبر مشهور شد در بنی اسرائیل که کودکی جادو بیرون آمده است و بچگان ما خوک
کرد بجادوی قصد کشتن او کردند مریم رضی الله عنها مر اورا بر خری نشاندند و از آن شهر
بگریختند و به مصر رفتند قتاده رحمه الله گفت که آن مسخ شدن ایشان بسبب مایده بود که
از آسمان بیامدی هرجا بودندی مر قوم ورا چنانک من و سلوی مر قوم موسی کلیم را

علیه السلام وعیسی علیه السلام مر قوم خود را فرموده بود که از مایده هیچ چیز بر مدارید
و ذخیره مکنید پس عیسی ایشانرا خبر داد که روزی بر مایده چنین خوردید
و چنین پنهان کردید ایشان منکر شدند و مر عیسی را تکذیب کردند خدای
تعالی مر ایشانرا مسخ کرد تا همه خوک شدند قرائتها قرا نافع وعلم ویعلمه بالیاء
والباقون بالنون وقرا نافع انی اخلق لکم بکسر الهمزة والباقون بفتحها وقرا نافع
فیکون طایرا هنا وفی المایدة بالف وهمزة علی التوحید والباقون بغیر الف ولا همزة
علی الجمع قوله عز وجل ومصدقا لما بین یدی من التورية ولاحل لکم
بعض الذی حرم علیکم واستوار دارنده ام آن کتاب را که پیش از من
بوده است از توریت وتا حلال کنم مر شما را بعضی از انچه حرام کرده شده است بر شما
وآن پیه گاو وگوشت اشتر وغیران بود که در توریت حرام کرده شده بود ومراد این
بر ایشان
تحلیل که بخود اضافت کرد بطریق مجاز است ومعنای وی تا بیان کنم وظاهر کنم مر شما را
حلالی بعضی از انچه حرام کرده شده است بر شما قوله عز وجل وجئتکم بایة
من ربکم فاتقوا الله واطیعون ان الله ربی وربکم فاعبدوه
هذا صراط مستقیم وآورده ام شما را دلیلی از خدای شما بر حقیقت رسالت
من وان معجزاتی بود که نموده بود پس بترسید از عذاب خدای تعالی ومرا طاعت دارید
در انچه می فرمایم شما را که هر اینه خدای تعالی آفریدگار منست وآفریدگار شما واو را پرستید
بقول دیگر او را یکی گویید کا اینست راه راست قوله عز وجل فلما احس عیسی
منهم الکفر قال من انصاری الی الله چون دانست عیسی علیه السلام از
ایشان کفر گفت کیست از شما یاری کننده من وکلمه الی هنا بمعنی مع لانهما حرفا الصلة
با خدای من
یعنی کلمه الی اینجا بمعنی معاست از بهر انکه هر دو حروف صله است تبدیل بعضی ببعضی
درست آید قال الحسن البصری رحمه الله من انصاری الی سبیل الله وقال
رحمه الله من یضیف نصرته الی الله وقیل من انصاری لله قوله عز وجل قال الحواریون
نحن انصار الله آمنا بالله واشهد بانا مسلمون گفتند حواریان که مایم یاران
دین خدای تعالی ونصرت کنندگان او ایمان آورده ایم بخدای عز وجل گواه باش تو
ای عیسی بر آن که ما گردن دهندگانیم مر خدای را عز وجل یعنی مطیعانیم قوله عز وجل

ربنا آمنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین
ای آفریدگار ما ایمان آورده ایم بانچه فرستادی از کتابها و پیغامبران ومتابعت
کردیم رسول ترا یعنی عیسی را علیه السلام بنویس نام ما را با نام گواهانی که گواهی دهند
بر حقیقت توحید تو وتصدیق پیغامبران تو شاه مفسران عبد الله عباس
رضی الله عنهما گفت که بنویس نامهای ما را با نام امت محمد علیه السلام که ایشان گواهان
اند بر امم دیگر بقول عطا رحمه الله نام ما را با نام پیغامبران ثبت کن وران اختلاف
کرده اند در حواریان ودرین معنی ده قول گفته اند شاه مفسران عبد الله عباس گفت
رضی الله عنهما که ایشان گازران بودند که روزی عیسی علیه السلام با ایشان برگذشت
گفت چکار میکنید گفتند جامه سپید میکنیم گفت بیایید تا نامه سپید کنیم ایشان
آن گازری را بگذاشتند وبا او می رفتند وعلم می آموختند وعبادت میکردند
بقول دوم ایشان دوازده تن بودند که بوی گرویده بودند واو را متابعت می کردند
وبا او می رفتند هر کجا او می رفت وچون گرسنه شدندی گفتندی یا روح الله گرسنه شده ایم
واو دست بر زمین زدی سنگ بودی ویا خاک بودی هر مردی را دو نان سپید ظاهر
شدی وچون تشنه شدندی گفتندی یا روح الله ما را آب می باید هر کجا بودی دست
بر زمین زدی آب خوش روشن وسرد پدید آمدی تا گفتند یا روح الله کیست از ما
فاضلتر هر گاه که طعام وآب می باید ما را از غیب ظاهر میشود عیسی گفت علیه السلام از شما
فاضلتر آن کس است که بدست خود کسب میکند واز کسب دست خود می خورد انگاه
ایشان کسب گازری را اختیار کردند واز کسب خود می خوردند بقول سیوم حواریان
رنگرزان بودند عطا گفت رحمه الله آن قصه چنان بود که عیسی را علیه السلام مادر بهر حرفتی
بنشاند آخرین حرفتی که بروی قرار گرفت رنگرزی وگازری بود مریم عیسی را بمهتر
رنگرزان داد تا پیشه آموزدش واستاد را سفری پیش آمد وجامهای بسیار
بروی گرد آمده بود عیسی را گفت من می روم این جامها را نشان کرده ام که هر یکی را
کدام رنگ می باید ومن تا ده روز خواهم ماند باید که تا من باز آیم همه را رنگ کرده
باشی چون استاد رفت عیسی علیه السلام یکی رنگ بخت وجمله جامها را در آن یک خم
رنگ انداخت وگفت بباش بفرمان خدای عز وجل هر رنگی که من خواهم انگاه

استاد

بطرفی رفت وعبادت میکرد جون از سفر باز آمد کفت جامها جه کردی
کفت در خم نیل کرده ام کفت آه همه جامهای مردمان را تباه کردی عیسی علیه
السلام کفت دل تنک مکن تو جامه میکوی ورنک میخواه تا من می آرم استاد
بایستاد وجامه ورنک میکفت وعیسی علیه السلام دست در خم میکرد وجامه بهمان
رنک که استاد میخواست بر می آورد تا همه جامها را بر آورد بالوان مختلف که
یکی غلط نشد استاد دانست که این از آثار قدرت خدای است عز وجل یاران
خود را کفت بیایید تا اثر قدرت خدای تعالی ببینید که شاکرد من جه کرده است
بیامدند وبدیدند کفتند اکر این جادوی باشد ظاهر شود جامها را بردند
وبرلب آب بر سنک زدند وبشستند هرجند بیشتر میشستند رنک خوشتر میکشت
دانستند که این از اثر صنع خدای است نه جادوی همه بعاقبت بوی کرویدند
وخدمت وی اختیار کردند حواریان ایشان بودند بقول جهارم قتاده کفت رحمه الله
حواری وزیر باشد بقول پنجم حواری خاصه کسی باشد که در مهمات اعتماد
بر وی کنند بقول ششم حواریان ملکان بودند وان قصه جنان بود که ملکی
مهمانی ساخت دران وقت ومردمان را بخواند وعیسی را بخواند جون بر طعام
خوردن بنشستند ملک دید که آن کاسهٔ عیسی علیه السلام هیج کم نمیشد برسید که
تو کیستی کفت من عیسی بن مریم ام وبندهٔ خدای ورسول او ملک کفت من باد
شاهی رها کنم ومتابعت تو کنم آن ملک با قوم خود او را متابعت کردند حواریان ایشان
بودند بقول هفتم ضحاک کفت رحمه الله حواری ایشان را از بهر آن خوانند که دلها ایشان
سبید ومنور بود بقول هشتم کلبی کفت رحمه الله که حواریان اصفیا وبرکزیدکان
باشند بقول نهم ماهیکیران بودند که روزی عیسی علیه السلام بر ایشان بکذشت کفت جه
میکنید کفتند ماهی صید میکنیم کفت مر شما را دلالت کنم بصید کردنی نافع تر ازین کفتند
جیست آن کفت بیایید تا دل وتن خود را از شیطان صید کنیم مر او را متابعت کردند
بقول دهم حواری یاری کننده باشد سعید جبیر از شاه مفسران عبد الله عباس
رضی الله عنهما روایت کرد که ایشان را حواری از بهر آن نام نهاده اند که از سبیدی
جامهاء ایشان واصل حواری از حور است وحور [illegible]رکی وسبیدی باشد

ونان سبید را حواری کویند وزنی که سبید جشم ونیک سبید باشد
وسیاهی نیک سیاه باشد او را حورا کویند وبیغامبر ما علیه السلام کفت که هر
بیغامبری را حواری بود وحواریان من طلحه وزبیراند قتاده کفت رحمه الله
مر مصطفی را صلی الله علیه وسلم دوازده حواری بودند جنانک مر عیسی را علیه السلام
وهر دوازده از قریش بودند ابو بکر وعمر وعثمان وعلی وحمزه وجعفر وطلحه وزبیر
وابو عبیدهٔ جراح وعبد الرحمن عوف وسعد وقاص وعثمان بن مظعون رضی الله
عنهم اجمعین جون حواریان مر عیسی را متابعت کردند وایمان آوردند برخاست
وبنزد قوم خویش آمد وایشان را بتوحید دعوت کرد بروایت دیکر در بعضی
تفسیرها آورده اند که جون از شهر خویش بیرون آمد با مادر بدیهی رسیدند بخانهٔ
دهقانی فرود آمدند وآن خداوند خانه در حق ایشان احسانها ومیزبانیها
کرد ودران دیه ستمکاری بود بر اهل این دیه والی شده وظیفه کرده بود بر هر کسی که
یک روز او را میزبانی کند وهمه را طعام وشراب دهد وهر که تقصیر کردی عقوبتی
عظیم رسانیدی جون نوبت باین مرد دهقان رسید این مرد وعیال او دلتنک
شدند که مرد درویش بود مریم مر ایشان را برسید از حال ایشان حال کفتند
آن زن را برسید که موجب دلتنکی جیست قصه باز کفت مریم رضی الله عنها کفت
دل مشغول مدار که بسر من بیاید دعا کوید خدای تعالی این کار بر شما سهل کرداند
جون عیسی باز آمد مریم رضی الله عنها با وی کفت عیسی علیه السلام کفت ای مادر اکر من در
کفایت این شغل قیام نمایم بسبب آن کار شوری عظیم در دین ناجیست بدید آید مریم
کفت رضی الله عنها باک مدار که این مرد بجای ما بسیار نیکوییها کرده است او را مکافاتی
بکن عیسی علیه السلام آن مرد را کفت که جون این شغل نزدیک آید تو خمها بر آب کن ودیکها
بر آب کن ومرا خبر ده آن مرد همجنان کرد عیسی علیه السلام دعا کفت هر آبی که در دیکها بود
طعامی شد لطیف وکوشتهاء فربه در دیکها بدید آمد وهر آبی که در خمها بود خمر کشت
از جملهٔ خمرها صافی تر جنانک دران کسی جنان ندیده بود جون این طعام خوردند
وکار به خمر رسید آن ظالم برسید که این خمر کجاست آن مرد کفت از انکور فلان
دیه آن ظالم کفت مرا ازان دیه انکور وخمر بسیار آورده اند هرکز جنین نبوده است

باشکرم

روزکارم

از انکور صح

واین ازان دید نیست سخن میان ایشان مختلف شد آن ظالم بروی
خشم گرفت وگفت راست گوی وگرنه ترا عقوبت کنم مرد قصه بازگفت که بسری
بابا در خود مهمان من آمده اند هیچ دعا مینگوید الا آن دعا مستجاب
میشود این بدعا وی بدید آمده است ملک را بسری بود دران جند روز
وفات کرده بود وملک را ارادت آن بود که اورا خلیفت وولی عهد خود می
خواست کند آن بسر درگذشته بود ودر غم آن فرزند عظیم گریان بودی مر اورا
گفت برو واین مرد را بنزد من آر باشد که دعا گوید وبسر مرا زنده کرداند آن مرد بیامد
وعیسی را ببرد جون عیسی بیش ملک درآمد ملک اورا تعظیم بسیار کرد وگفت
بسر مرا زنده کن عیسی علیه السلام گفت مر ملک را اگر بسر تو زنده شود درین نواحی
فتنهٔ عظیم بدید آید ملک گفت باک ندارم از هر فتنه که باشد جون ورا زنده
بینم عیسی علیه السلام دعا گفت خدای تعالی زنده کردانید بسر ورا جون رعیت
ولشکر او بسر ملک را زنده دیدند وگفتند این ملک همیشه او برما ستم کرده است
اکنون ملک بمرگ نزدیک رسیده ات ونزدیک آمده است تا از ظلم او باز رهیم
بسر او را برما مسلط میکنی تا بسر شر نیز برما ظلم کند سلاحها برداشتند ومنعه
کردند وتیغ در یک دیگر نهادند وخلق عظیم بسیار کشته شدند وعیسی
علیه السلام ازمیان ایشان بیرون رفت با مادر خود تا نزدیک حواریان رسید
ایشان را بایمان دعوت کرد همه اورا متابعت کردند جون بشهر خود درآمد همه را
بایمان دعوت کرد قصد کشتن او کردند جنانک خدای تعالی خبر داد قوله عز وجل

ومکروا ومکر الله والله خیر الماکرین

ومکر ساختند یعنی تدبیر کشتن عیسی علیه السلام کردند وخدای عز وجل جزای مکر
ایشان بایشان رسانید وخدای عز وجل بهترین مکافات کنندگان است
برمکر دشمنان مکافات مکر را مکر خوانند جنانک جزای سیئه را سیئه وجزای
اعتدا را اعتدا خوانند بقول فرا رحمه الله مکر از مخلوقات فریفتن بود وخداع
جزا از حق تعالی استدراج بود وامل دراز تا هرجند معصیت بیشتر کنند
نعمت برایشان زیادت کنند تا مستحق عقوبت میشوند لقوله تعالی انما نملی لهم

لیزدادوا اثما الایه آنگاه ناگاه بگیردشان وهلاک کندشان نشاه مفسران گفت
عبد الله عباس رضی الله عنهما گفت که از جهودان شنید وقصد کشتن عیسی علیه السلام
از بهر آن کردند که تا آن مهتری وملک برایشان بماند ودنیا از دست ایشان
نرود بس درمیان خلق منتشر کردند که این عیسی جادوست بس خلقی جمع شدند
واتفاق کردند تا عیسی را علیه السلام بگیرند وبردار کنند عیسی علیه السلام بگریخت وبخانه
درآمد جبرئیل را فرمان آمد تا عیسی را از روزن آن خانه باسمان برآورد وملک
ایشان را نام طیطوس بن اسیسبانوس الرومی بود مردی را دران خانه فرستاد
تا اورا بیرون آرد نام آن مرد یهودا بود وهو رجل خبیث کافر بالله تعالی آن ملک
مر اورا گفت که درین خانه درای وعیسی را بکش آن مرد درآمد عیسی را ندید
خدای تعالی شبه عیسی را بروی افکند جون بیرون آمد تا ملک را خبر دهد
که عیسی درین خانه نیست اورا بگرفتند وگفتند که تو عیسی ای هرجند گفت من یار
شما ام سود نداشت آخرش بردار کردند وجنان گمان بردند که عیسی را بردار کردند
بس اختلاف افتاد درمیان ایشان گروهی گفتند روی او بروی عیسی می ماند وتن او بتن یار ما
می ماند اگر این عیسی بود یار ما کجا رفت واگر این یار ماست عیسی کجا شد وفتنهٔ عظیم
درمیان ایشان بدید آمد تیغها برکشیدند ودو فریق شدند وجنگی درگرفتند
تا خلقی بسیار کشته شدند اینست معنی ومکروا ومکر الله وهب منبه
رحمه الله گفت که جهودان یک شب ناگاه عیسی را علیه السلام بگرفتند وجوبی نصب
کردند برشکل داری تا اورا بردار کنند خدای تعالی بادی وتاریکی بفرستاد تا روی
زمین تاریک شد وفرشتگان را فرستاد تا حجابی ساختند میان ایشان
ومیان عیسی علیه السلام جهودان یکی را ازمیان خود گرفتند دران تاریکی وبردار کردند
نام آن مرد یهودا بود وآن مردی بود که غمز کرده بود وایشان را بر عیسی دلالت
کرده بود

قصهٔ کشتن شبه عیسی علیه السلام

وآن قصه جنان بود که عیسی علیه السلام شبی حواریان را جمع کرد وگفت یکی از شما امشب
بمن کافر خواهد شد بیش از آنک خروس بانگ کند ومرا بخواهد فروخت ببهای اندک
آنگاه بیراکندند وجهودان عیسی را علیه السلام طلب میکردند یکی از حواریان بنزدیک

در معنی مکر

جهودان رفت وگفت مرا چیزی بدهید تا من شما را بعیسی دلالت کنم جهودان گفتند
سی درم ما بدهیم آن سیم بستد وبدین ایشان درآمد وایشان را بیاورد تا آن خانه که
عیسی علیه السلام درانجا بود القصة تا آنجا که خدای عز وجل شبه عیسی بران مرد غماز
افگند تا اورا بگرفتند وبدل عیسی بردار کردند واو میگفت که من عیسی نیستم من آن کسم که
شما را بوی دلالت کرده بودم بقول او التفات نکردند واورا هلاک کردند پس مریم با زنی
دیگر که بیمار او ازعلتها شفا یافته بود بپیش دار آمدند ودورتر از دار بنشستند ومی گریستند
بپنداشتند که او عیسی است دران ساعت عیسی علیه السلام پیدا شد وگفت ای مادر چرا
می گریی مریم گفت بر تو می گریم بپنداشتم که ترا بردار کردند گفت مگریید که بر من هیچ رنج
نرسیده است ومرا خدای عز وجل باسمان برآورد ایشان شادی کردند وباز گشتند
پس خدای تعالی عیسی را علیه السلام باسمان برد واز بعد آن هفت روز دیگر باز آمد بنزدیک
مریم وحواریان را جمع کردند برکوهی وآن کوه روشن ومنور شد ومریم وکسانی که با ایشان
رفته بودند بویها خوش یافتند وآن نورها بدیدند واین آن شب است که ترسایان بخته
کنند که بوی خوش وکندروی والوان بویها گوناگون سوزند وعیسی علیه السلام هر یکی را از حواریان
شهری معین کرد وبدعوت قومی فرمود چون خفتند هر کسی خود را دران شهر یافتند
وبلغت ایشان سخن میگفتند ومریم رضی الله عنها از بعد آنک وی باسمان رفته بود
شش سال بزیست وسیزده ساله بود که عیسی علیه السلام ازوی بیامد وعیسی علیه السلام
سی ساله بود که بوی وحی آمد وسه سال خلق را دعوت کرد وسی وسه ساله
بود که اورا باسمان برآوردند وآن شب شب قدر بود وماه رمضان بود
والله الموفق وقال الضحاك رحمه الله ان اليهود لما ارادوا قتل عيسى عليه
السلام اجتمع الحواريون في غرفة فدخل عليهم فدخل المسيح من مشكاة الغرفة
فاخبر ابليس جميع اليهود فركب منهم اربعة آلاف رجل فاخذوا بباب الغرفة
فقال المسيح للحواريين ايكم يخرج فيقتل وهو معي في الجنة فقال رجل منهم
انا يا نبي الله فالقى عليه عيسى عليه السلام مدرعة من صوف وعمامة من
صوف وناوله عكازة والقي عليه شبه عيسى عليه السلام فخرج على اليهود
فقتلوه وصلبوه واما المسيح عليه السلام فكساه الله تعالى الريش والبسه

النور وقطع عنه لذة المطعم والمشرب وطار في الملائكة خبر صحیح ابو هریرة رضی الله
روایت کرد رضی الله عنه از مصطفی صلی الله علیه وسلم که گفت من اولی ترین مردمانم
بعیسی علیه السلام که میان من ووی هیچ پیغامبری نبوده است واو فرود آید از آسمان
بر امت من وخلیفت من باشد بر ایشان چون امت من اورا ببینند بشناسند
که او مردیست میانه بالا لونش او بسرخی وسپیدی زند که گویی آب از موی او
می چکیدی هرچند که هیچ تری بموی او نرسیده باشد وصلیب را بشکند
وخوک را بکشد ومجال معاش فراخ گرداند بر خلق وحج وعمره بیارد وبا کافران
حرب کند برای دین ودجال العین را بکشد وهمه ملتهای کفر نیست کرد وایمنی
در جهان پدید آید تا شیر با اشتر یکجا بایستند که اورا نیازارد وبوز با پلنگ
با گاو وگرگ وگوسپند با یکدیگر بیامیزند وکودکان با مار وگزدم بازی کنند
که ایشان را نگزند وهیچ چیز مر کسی را مضرت نکند وچهل سال بزید در زمین
وکعب احبار گفت بیست وچهار سال بزید وزنی بخواهد وفرزند آیدش وبمیرد و
مسلمانان بروی نماز کنند ودر حظیره مصطفی صلی الله علیه وسلم دفن کنندش
ويقال انه يتزوج امراة من العرب بعد قتل الدجال فولد له بنتا فيموت ثم يموت
بعدها عيسى بعشر سنين وذلك انه سال الله تعالى ان يجعله من هذه الامة
فاستجاب الله دعاءه مصطفی صلی الله علیه وسلم فرمود که امت من چگونه از راه
راست برگردند که اول ایشان من بودم وآخر ایشان عیسی علیه السلام باشد وجامه
عیسی علیه السلام موین بود شاه مفسران عبد الله عباس گفت رضی الله عنهما موسی
کلیم علیه السلام نپوشید مگر پشمینه تا آنگاه که از دنیا بیرون شد وعیسی علیه السلام نپوشید
جامه موین تا آنگاه که باسمان شد وسئل حسين بن الفضل البجلي رحمه الله هل في كتاب الله تعالى
خرج كتاب الله تعالى خبر نزول عيسى عليه السلام في آخر الزمان قال بلى في قوله
تعالى ويكلم الناس في المهد وكهلا الآية ولم يكن عيسى عليه السلام قبل العروج الى السماء
كهلا بل كان ابن ثلاث وثلاثين سنة حين عرج به الى السماء فعلم انه يكلمهم بعد النزول
من السماء ويعيش الى حين الكهولة قوله عز وجل اذ قال الله يا عيسى اني
متوفيك یاد کن یا محمد چون گفت خدای عز وجل ای عیسی من بمیرانیدم ترا

واختلاف کرده اند در معنی توفی درین آیت بعضی کفته اند که ازین توفی قبض
واستیفا خواست یعنی بستانم ترا از زمین بی میرانیدن و نه آنک دشمنی
از تو چیزی کم کند توفی تمام قبض کردن باشد. ربیع انس کفت رضی الله عنه
ازین توفی خواب را خواست یعنی ترا بخوابانم و در خواب ترا بردارم و باسمان برادم
وخوابانیدن را توفی خوانند کقوله تعالی وهو الذی یتوفیکم باللیل و
بیک روایت از شاه مفسران عبد الله عباس رضی الله عنهما آمده است که
ازین توفی مرک را خواست کقوله تعالی قل یتوفیکم ملک الموت الذی وکل
بکم الایه واین را دو تاویل است اکر بر معنی مرک نهی یکی آن باشد که وهب منبه
رحمة الله علیه کفت که خدای تعالی عیسی را علیه السلام سه ساعت بمیرانید پس
زنده کردانید و باسمان برد و تاویل دوم آنست که در آیت تقدیم و تاخیر است
تقدیر وی چنان باشد که اذ قال الله یا عیسی انی رافعک الی ومطهرک من الذین
کفروا ومتوفیک بعد نزولک من السماء بعد انقضاء اجلک قوله عز وجل
ورافعك الی و بردارنده ام ترا باسمان خود بقول دیکر بردارنده ام
ترا درجات در بهشت و بکرامت خود نزدیک کردانم وقال الواسطی رحمه الله انی
متوفیک عن شهواتک وحظوظ نفسک ورافعک الی کرامتی واین قول نیکواست
از برای آنک چون عیسی را علیه السلام باسمان برد هرچه نصیب نفس او بود از مشتهیات
دنیا از وی جدا کرد قوله عز وجل ومطهرك من الذین كفروا وجاعل
الذین اتبعوك فوق الذین كفروا الی یوم القیامة و پاک کننده ام ترا
از آن کسانی که کافر شدند یعنی برهانم ترا از کافران واز میان ایشان بسلامت
بیرون آرم و یاری کننده ام آن کسانی را که متابعت کرده اند ترا بر آن کسانی که کافر
شدند تا غالب و قاهر باشند بر ایشان تا روز قیامت بظفر و نصرت تا جهودان لعین
مقهور میکنند بقول دیکر این نصرت حجت کفتن است درین بقول شاه مفسران
عبد الله عباس رضی الله عنهما مراد ازین الذین اتبعوک امت محمد اند بقول دیکر مراد الذین
مومنان اند نه ترسایان ضحاک کفت رحمه الله مراد از متابعان او حواریان اند که
هرکجا بودند ظفر یافتند بر کافران بقول دیکر مراد ازین اهل روم اند که کس بر ایشان

مستولی نباشد از کافران بقول ابن زید مراد ازین ترسایان را خواست که ایشان زبر
ایشان بردست جهودان باشند که در هر شهری که باشند بقول دیکر متابعان را
در دوستی خواست نه در دین قوله عز وجل ثم الی مرجعکم فاحکم
بینکم فیما کنتم فیه تختلفون پس بمن باشد بقیامت
بازکشت شما حکم کنم در میان شما در آنچ شما در وی اختلاف کرده باشید از
توحید و شریعت و غیر آن قوله عز وجل فاما الذین كفروا فاعذبهم
عذابا شدیدا فی الدنیا والاخرة وما لهم من ناصرین
واما آن کسانی که کافر شدند عذاب کنم ایشان را عذاب سخت در دنیا بکشتن و بجزیه
بر نهادن و در آخرت بدوزخ و عقوبت ابدی ونباشد ایشان را کس از یاری کنندکان
که عذاب من از ایشان بکرداند قوله عز وجل واما الذین آمنوا وعملوا
الصالحات فیوفیهم اجورهم والله لا یحب الظالمین
واما آن کسانی که ایمان آوردند بیکانکی خدای تعالی و به بندکی عیسی علیه السلام
مر خدای تعالی را و برسالت او و کارهای نیکو کردند تمام بدهد ایشان را مزدهای
ایشان وخدای عز وجل دوست ندارد ستمکاران را یعنی رحمت نکند بر ایشان
و مراد ازین کافران اند. مقاتل کفت رحمه الله این مومنان امت محمد اند علیه السلام
قرا عاصم فی روایة حفص فیوفیهم بالیاء یعنی یوفیهم الله والباقون بالنون قوله عز وجل
ذلك نتلوه علیك من الآیات والذكر الحكیم آن که یاد کردیم
از قصه عیسی علیه السلام و غیر او بر می خوانیم آن را بر تو یعنی جبرئیل بر می خواند بفرمان ما
از آیتها و ذکر محکم است یعنی از قرآن است بقول دیکر از لوح محفوظ است
ومعنی الحکیم ههنا المحکم یعنی ممنوع عن الباطل والکذب واللهو والتناقض
لوح محفوظ از مروارید سپید است از عرش آویخته قوله عز وجل ان مثل عیسی
عند الله كمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له كن
فیکون این آیت در شان وفد بنی نجران آمد که کفتند ای محمد چرا دشنام میدهی
پیغامبر ما را رسول علیه السلام کفت من چه کفتم پیغامبر شما را کفتند که میکویی عیسی
بنده خدای بود رسول کفت علیه السلام بلی که چنین است بنده خدای بود عز وجل

و رسول او و هو روح الله و کلمته وضعها فی مریم ایشان خشمناک شدند و گفتند
یا محمد هرگز فرزند بی پدر دیدی اگر راست میگویی بنمای ما را آدمی بی پدر این
آیت بیامد هر اینه صفت حالت عیسی علیه السلام در آفرینش بی پدر مانند حالت
آدم است علیه السلام در آفرینش که او را از خاک آفرید بی پدر و مادر پس گفت او را باش
باشید یعنی چون آدم را بی پدر و مادر بیافریدیم قادریم که عیسی را بی پدر بیافرینیم
و این دلیل است بر آنک نشاید که چیزی را بچیزی تشبیه کنند بمشابهت یک وصف
و اگرچه میان اوصاف دیگر تفاوت باشد قوله عز و جل **الحق من ربک**
فلا تکن من الممترین اینست حق از خدای تو یا محمد که بیان کردیم از
اخبار عیسی مباش یا محمد از شک شوندگان در کار عیسی و قیل معناه المثل الذی
ذکرت فی عیسی هو الحق من ربک ثم خاطب محمدا علیه السلام فقال تعالی فلا تکن من
الممترین و اراد به جمیع امته قوله عز و جل **فمن حاجک فیه من بعد**
ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا
و نساءکم و انفسنا و انفسکم پس هر که خصومت کند با تو
یا محمد در وی یعنی در حق عیسی از پس آنک آمد بتو علم و بیان در حق او بگوی بیایید
تا بخوانیم ما پسران خود را و شما پسران خود را و ما زنان خود را و شما زنان خود را
و ما بیاییم بتنها خود و شما بیایید یعنی فرزندان خود را حاضر آریم و جمله شویم
قوله عز و جل **ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین** پس لعنت کنیم
با یک دیگر و بگوییم لعنت خدای بر دروغ گویان باد بقول دیگر تضرع و زاری کنیم
آنگاه بر دروغ گویان هر دو فریق لعنت کنیم لغتها الابتهال الالتعان یقال علیه بهلة
الله ای لعنة الله و قیل الابتهال الاجتهاد و التضرع و اصل المباهلة الملاعنة
و اصل اللعنة البعد عن رحمة الله چون پیغامبر علیه السلام این آیت را بر وفد بنی نجران
بر خواند و ایشان را بمباهلت و لعنت کردن خواند گفتند یا محمد ما را مهلت ده تا بنگریم
در کار خود و فردا باز آییم برفتند و تدبیر کردند و عاقب را که مهتر ایشان بود گفتند
که چه میبینی یا عبد المسیح درین کار عاقب گفت شما ترسایان همه میدانید که محمد
علیه السلام پیغامبر مرسل است و آنچ حقیقت حال عیسی بود بیان کرد و شما میدانید

ایشان در مع

جه می بینی

گر راست میگوید و هرگز هیچ قومی با پیغامبری مباهلت نکرده اند الا که هلاک شده اند
و اگر میگویید که بوی نگرویم که با دین ترسایی خو کرده ایم و الفت گرفته ایم مصلحت آنست که
با وی صلح کنید و بشهرها خود باز گردید روز دیگر ایشان باز آمدند و مصطفی صلی الله علیه
و سلم بیامد و حسین را برداشته و حسن را بدست گرفته و فاطمه و علی رضی الله عنهم
از پس وی می آمدند و مصطفی صلی الله علیه و سلم مر اهل بیت خود را گفت چون من دعا کویم
شما آمین گویید چون اسقف مصطفی را صلی الله علیه و سلم و فرزندان او را بدید گفت
مر یاران خود را زینهار دور باشید از مباهلت ایشان که من رویها می بینم که
اگر از خدای تعالی بخواهند که اگر کوه را از جای برگیرد برگیرد و چنان کند و اگر با ایشان
مباهلت کنم همه هلاک شوید و بر روی زمین یک ترسا نماند آنگاه گفتند یا محمد مصلحت
چنان می بینیم که با تو مباهلت نکنیم تو دانی با دین خود و ما دانیم با دین خود مصطفی صلی الله
علیه و سلم گفت اگر مباهلت نکنید ایمان آرید تا شما را باشد آنچ ما را باشد و بر شما
باشد آنچ بر ما باشد گفتند ایمان نیاریم پس گفت کار حرب را بسازید گفتند ما را بحرب تو
طاقت نیست و لیکن با ما صلح کن و ما را از مومنان ایمن گردان و از دین ترسایی باز
مگردان بر آنک ترا هر سال دو هزار حله بدهیم و هزار حله در ماه صفر و هزار حله در ماه
رجب رسول علیه السلام با ایشان صلح کرد برین جمله و گفت اگر ما را واقعه افتد ما را یاری
دهید بطریق تمام سی زره و سی اسب و شتر و مسلمانان ضامن باشند مر آن را تا به
شما باز رسانند چون ترسایان از مباهلت سر باز زدند رسول علیه السلام گفت بدان خدای که
جان محمد در قبضه قدرت اوست که اگر وفد بنی نجران با من مباهلت کردندی خدای تعالی
ایشان را در حال مسخ گردانیدی تا همه خوک گشتندی و آتش بر ایشان ریختی و جمله اهل
نجران را مستاصل کردی تا مرغ بر درخت نماندی و فی روایة لو التعنوا لهلکوا حتی
العصافیر فی سقفهم ثم امر فکتب لهم کتاب الامان و صورته بسم الله الرحمن الرحیم
هذا ما کتب محمد رسول الله لنجران فی کل صفراء و بیضاء و سوداء و رقیق فاسلا
علیهم ترک ذلک کله علی الفی اوقیة اربعین درهما حلة فی صفر الف حلة و فی کل رجب
الف قیمة کل حلة اوقیة و ما زادت بالحلل علی الاواقی فبحساب و ما قصر من درع
حلة او خیل او رکاب فبحساب و علیهم عاریة ثلاثین درعا و ثلاثین فرسا و ثلاثین

کل ع

لبعيرا ولنجران وحاشيتها جوار الله وذمة محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم على انفسهم
وملتهم وكل ما تحت ايديهم من قليل او كثير لا يغير ما كانوا عليه ولا يغير من
حقوقهم ولا يغير اسقف في اسقفيته ولا راهب من رهبانيته ولا يحشرون من
بلادهم ولا يعشرون ولا يطاء ارضهم جيش ومن سال منهم حقا فله النصف غير
ظالمين ولا مظلومين ومن اكل الربا من ذي قبل يعني عقل فذمتي منهم بريئة ولا يواخذ
منهم رجل بطلب آخرهم جوار الله وذمة رسول الله ابدا حتى ياتي الله بامره ما نصحوا واصلحوا
فيما عليهم غير متقلبين بظلم شهد الشهود ابو سفيان بن حرب وغيلان بن عمرو
ومالك بن عوف وغيرهم والسلام فبعث رسول الله عليه السلام معهم معاذ بن جبل رضي الله عنه
ليقضي بينهم فرجعوا پس خبر داد از حقيقت قران وگفت قوله عز وجل ان هذا لهو
القصص الحق وما من اله الا الله وان الله لهو العزيز الحكيم فان تولوا
فان الله عليم بالمفسدين هر اينه آنک بيان کرديم قصه گفتني بود براستي يعني
اين بيان حال عيسى که کرديم حقيقت بود ونيست هيچ خداي تعالى مگر الله تعالى
وهر اينه خداي تعالى است بي همتا وبهمه چيزها دانا وصواب کار پس اگر بر گردند از دين
وخداي را بوحدانيت نشناسند بقول ديگر از عهدي که بستند وصلحي که کردند خداي
عز وجل داناست بحال مفسدان يعني عقوبت کند ايشانرا بتيغ شما در دنيا ودر قيامت
بدوزخ قوله عز وجل قل يا اهل الکتاب تعالوا الى کلمة سواء
بيننا وبينکم الا نعبد الا الله ولا نشرک به شيئا بگوي يا محمد
اي اهل کتاب بياييد بسخن راست تا انصاف ميان ما وميان شما وهمان است که
نپرستيم مگر خداي را وشريک نياريم بوي چيز را قوله عز وجل ولا يتخذ بعضنا بعضا
اربابا من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون
ونگيرد بعضي از ما بعضي را بخدايان از دون خداي تعالى پس اگر بر گردند از توحيد
وايمان بگوييد که گواه باشيد که ما مخلصانيم وموحدانيم مر خداي تعالى را مفسران گفته اند
که چون وفد بني نجران با جهودان خصومت کردند در مدرسهاي ايشان در حال ابراهيم
عليه السلام جهودان گفتند ابراهيم بر دين ما بود وترسايان گفتند بر دين ما بود پس نزد
رسول عليه السلام بيامدند وگفتند يا محمد ما را خبر ده که ابراهيم بر دين جهودي بود يا بر دين

ترسايي مصطفى صلى الله عليه وسلم مر ايشانرا فرمود که ابراهيم از دو فريق بيزار است
بلکه ابراهيم مسلمان بود واز دينهاء باطل بيزار بود منم بر دين او شما مرا متابعت کنيد
تا بر دين او باشيد جهودان گفتند اي محمد تو ميخواهي که ترا بخدايي گيريم چنانک ترسايان
مر عيسى را وترسايان گفتند تو ميخواهي که ترا بخدايي گيريم چنانک جهودان مر عزير را گرفته اند
اين آيت بيامد وبيان کرد که نشايد هيچ کس را که جز خداي عز وجل پرستد آنگاه
رسول عليه السلام نامه نوشت بقيصر وملک روم وايشانرا بايمان خواند ونامه چنين بود
بسم الله الرحمن الرحيم من محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم هرقل عظيم الروم السلام
على من اتبع الهدى اما بعد فاني ادعوک الى الاسلام فاسلم تسلم اسلم يؤتک الله
اجرک مرتين فان توليت فان عليک اثم الاريسيين اراد به الاتباع آنگاه اين آيت نوشت که
قل يا اهل الکتاب تعالوا الى کلمة سواء بيننا الايه ومعنى قوله اربابا من دون الله کما
اتخذ اليهود والنصارى احبارهم اربابا وقال عکرمة معناه ان لا يسجد بعضنا
بعضا وقيل ان لا يطيع بعضنا بعضا في معصية الله تعالى قوله عز وجل يا اهل الکتاب
لم تحاجون في ابراهيم وما انزلت التورية والانجيل الا من بعده
افلا تعقلون اين آيت در شان جهودان وترسايان آمد که مناظره مي کردند چنانک
گفتيم هر فريقي ميگفتند که ابراهيم از ماست اين آيت بيامد که اي جهودان وترسايان
چرا خصومت ميکنيد در دين ابراهيم وفرستاده نشده است توريت وانجيل مگر
از بعد ابراهيم بچندين هزار سال او نمي دانيد که اين خصومت باطل است از بهر
آنک از ابراهيم خليل تا بموسى کليم عليهما السلام دو هزار سال بود واز موسى تا بعيسى عليهما السلام
قريب دو هزار سال ديگر بود وترسايي وجهودي در وقت نزول انجيل وتوريت بود
چون ابراهيم پيش از نزول توريت وانجيل بوده باشد جهود يا ترسا چگونه بوده باشد
ودر زمانه ابراهيم جهودي وترسايي نبود قوله عز وجل ها انتم هؤلاء حا
ججتم فيما لکم به علم فلم تحاجون فيما ليس لکم به علم
والله يعلم وانتم لا تعلمون شما اي اهل کتاب آنانيد که خصومت ميکنيد در آنچ
مر شما را بوي دانش نيست وآن نعت محمد است عليه السلام در کتاب شما پس چرا خصومت
ميکنيد در آنچ شما را نيست بوي دانشي وآن دين ابراهيم است عليه السلام وخداي عز وجل

می داند که ابراهیم بر ملت حنیفی بود و شما نمی دانید لغتها الهاء من ها انتم للتنبیه وانتم
اسم المخاطبین وهؤلاء اشارة الیهم ومعناه انتبهوا انتم الذین حاججتم وزعم الاخفش
ان معناه وانتم وانه استفهام بمعنی التوبیخ فحولت الهمزة هاء قرأ نافع وابو عمرو
ها انتم بالمد حیث وقع من غیر همزة وورش ای بتسهیل الهمزة اقل مدا وقنبل بالهمزة
من غیر الف والباقون بالمد والهمزة والبزی یقصر المد علی اصله وقال ابو عمرو الدانی فالهاء
علی مذهب ابی عمرو وقالون وهشام یحتمل ان تکون للتنبیه وان تکون مبدلة من همزة
وعلی مذهب قنبل وورش لا یکون الا مبدلة لا غیر وعلی مذهب الکوفیین والبزی وابن
ذکوان لا یکون الا للتنبیه فقط فمن جعلها للتنبیه ومیّز بین المنفصل والمتصل فی حروف
المد لم یزد فی تمکین الالف سواء حقق الهمزة بعدها او سهلها ومن جعلها مبدلة
وکان ممن یفصل بالالف زاد فی التمکین سواء ایضا حقق الهمزة او لینها وهذا کله مبنی
علی اصولهم ومحتمل من مذاهبهم پس حال ابراهیم علیه السلام وملت او را بیان کرد گفت
قوله عز وجل ما کان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا ولکن کان حنیفا
مسلما وما کان من المشرکین نبود ابراهیم علیه السلام جهود و نه ترسا
ولیکن بود حنیف و مسلمان و نبود از مشرکان حنیف آن باشد که بیگانگی خدای
تعالی اقرار کند و حج بیارد و ختنه کند و قربانی کند و از همه دینهای باطل بیزار بود
قوله عز وجل ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه وهذا النبی و
الذین آمنوا والله ولی المؤمنین شاه مفسران عبد الله عباس گفت رضی الله
عنهما که مهتران جهودان گفتند که ای محمد تو دانی که ما با ابراهیم اولی تریم و دین او بدین ما
نزدیک تر است و تو این را منکر نمی شوی مگر از حسد این آیت بیامد رد گفتار ایشان را
و معنی وی هر آینه اولیترین مردمان بدین ابراهیم آن کسانی اند که متابعت کرده اند
ورا و این پیغامبران اند یعنی محمد علیه السلام و آن کسانی که بگرویده اند بخدای تعالی
و برسالت محمد علیه السلام و خدای تعالی دوست و یاری کنندهٔ مومنان است وقیل
والذین آمنوا انهم اصحاب النجاشی الذین آمنوا بمحمد علیه السلام واسلموا قوله عز وجل ودت
طایفة من اهل الکتاب لو یضلونکم وما یضلون الا انفسهم
وما یشعرون این آیت در شان عمار یاسر و حذیفه رضی الله عنهما آمد که جهودان

ایشان را ببین جهودی خوانند و گفتند دین ما راست تر است و قدیم تر و شفقت ما
بشما رسنده تر بدین ما در آیید ایشان قبول نکردند و مر رسول را علیه السلام خبر
دادند این آیت بیامد که دوست میدارند و می خواهند گروهی از اهل کتاب
یعنی جهودان لعین که مگر بی راه کنند شما را و بی راه نکنند مگر تنها خود را
و نمی دانند که چنین است قیل اراد بالاضلال الاهلاک قوله عز وجل
یا اهل الکتاب لم تکفرون بآیات الله وانتم تشهدون
ای اهل کتاب چرا کافر می شوید بآیتهاء خدای عز وجل یعنی بحجتهای او
و آن قرآن است و محمد علیه السلام و شما گواهی می دهید یعنی می دانید که صفت محمد در
توریت و انجیل است قوله عز وجل یا اهل الکتاب لم تلبسون الحق
بالباطل وتکتمون الحق وانتم تعلمون ای اهل کتاب چرا
می پوشید حق را بباطل و پنهان می کنید حق را و شما میدانید که دین محمد
حق است وقیل لم تخلطون الحق بالباطل باقرارکم بالبعض وجحودکم بالبعض
قوله عز وجل وقالت طائفة من اهل الکتاب آمنوا بالذی انزل
علی الذین آمنوا وجه النهار واکفروا آخره لعلهم یرجعون
و گفتند گروهی از اهل کتاب که بگروید بآنچه فرستاده شد بر آن کسانی که بگرویدند ایدل
محمد علیه السلام در اول روز و کافر شوید باز در آخر روز تا مگر ایشان باز گردند از دین محمد
یعنی بگروید بآن قبله که در اول روز نماز کرد با محمد علیه السلام و یاران او بوی و آن بیت
مقدس است و کافر شوید بآن قبله که در آخر روز نماز کردند بوی و آن کعبه است که نماز
بامداد بسوی بیت مقدس گزاردند در آن روز نماز پیشین و نماز دیگر بکعبه گزاردند
بقول دیگر کعب اشرف لعنه الله جهودان را گفت که ایمان آرید بقبلهٔ محمد یعنی بکعبه
در اول روز و شبانگاه از آن برگردید و بگویید که این خطا بود و بقبلهٔ خود باز گردید
تا دیگران استنگ در افکنند شیخ حسن بصری رحمه الله گفت که دوازده تن از احبار
جهودان خیبر و عرینه با یکدیگر راست نهادند که در دین محمد شویم و بزبان ایمان آریم
در اول روز و آخر روز از دین برگردیم و گوییم که ما بنداشتیم که دین محمد حقست اکنون
تفحص کردیم و در کتاب خود نظر کردیم که این محمد آن محمد پیغامبر نیست که در آخر الزمان

خواهد بیرون آمدن که از فرزندان هارون باشد و این محمد از فرزندان اسماعیل است
این از بهر آن میگفتند که تا دیگرانرا از دین اسلام برگردانند این آیت بیامد
و از بطلان اعتقاد ایشان خبر داد چنانک گفتیم قوله عز و جل **ولا تؤمنوا
الا لمن تبع دینکم قل ان الهدی هدی الله ان
یؤتی احد مثل ما اوتیتم او یحاجوکم عند ربکم**
و گفتند جهودان لعین مر متابعان خود را که راست گوی مدارید مگر آن
کسی را که متابعت کند دین شما را بگوی یا محمد که راه راست راه خدایست عز و جل
آن سخن جهودان باز سند و گفت که کسی را ندهند از فضل و علم آنچ شما را داده اند
این عطف است بر ما قبل او و این را معترض بین الکلامین خوانند و بعضی گفته اند که
درین آیت تقدیم و تاخیر است یعنی راست گوی مدارید مگر کسی را که متابعت کند
دین شما را و راست گوی مدارید که هیچ کس را از فضل و علم ندهند که شما را داده اند
تا کسی حجت نتواند آوردن بر شما بنزد خدای شما که راه راست راه خدایست آنرا دهد که
وی خواهد قوله عز و جل **قل ان الفضل بید الله یؤتیه من یشاء والله واسع
علیم** بگوی یا محمد که فضل دادن یعنی نبوت و کتاب بفرمان خدایست بدهد
آن کسانی را که خواهد و خدای تعالی بسیار عطاست و داناکه نبوت را که سزاست
وقیل لیس فیه تقدیم و تاخیر و معناه قل ان الهدی هدی الله فلا تجحدوا ان یؤتی
احد مثل ما اوتیتم او یحاجوکم عند ربکم و ان الفضل و هو النبوة والکتاب بقدرة الله
تعالی یؤتیه من یشاء والله واسع الفضل علیم بمن هو اهل لذلک و بیان التقدیم والتاخیر
بالعربیة ولا تؤمنوا الا لمن تبع دینکم ولا ان یؤتی احد مثل ما اوتیتم او یحاجوکم عند ربکم
قل ان الهدی هدی الله و ان الفضل بید الله قرا ابن کثیر ءان یؤتی بالمد علی الاستفهام
والباقون بغیر مد علی الخبر قوله عز و جل **یختص برحمته من یشاء والله ذو
الفضل العظیم** مخصوص کند برحمت خود او را که خواهد بدین اسلام یعنی نبوت
و رسالت و کتاب و غیر آن و خدای عز و جل خداوند فضل بزرگست بر مؤمنان
و بر آن کسانی که دین اسلام اختیار کنند قوله عز و جل **و من اهل الکتاب
من ان تامنه بقنطار یؤده الیک و منهم من ان تامنه بدینار**

لا یؤده الیک الا ما دمت علیه قائما و از اهل کتاب یعنی از جهودان
کسی است که اگر ایمن داری ویرا بیک پوست گاو پر زر که بگزارد آنرا بتو یعنی باز دهد
و خیانت نکند و آن عبدالله سلام است و یاران وی از مؤمنان اهل کتاب و از ایشان
یعنی ازین جهودان کسی است که اگر ایمن داری ویرا بیک دینار زر نه دهد باز بتو و آن امانت
نگزارد مگر که همیشه باشی بروی ایستاده و تقاضا میکنی قوله عز و جل **ذلک بانهم
قالوا لیس علینا فی الامیین سبیل و یقولون علی الله الکذب و هم
یعلمون** آن خیانت از بهر آن کنند که ایشان گفتند نیست بر ما گناه بردن
عرب و خوردن مال ایشان هیچ بزه و وبالی و مال ایشان ما را حلال است و می
گویند بر خدای عز و جل دروغ و ایشان میدانند که دروغ میگویند و میگفتند
ما را خدای چنین فرموده است شاه مفسران عبدالله عباس رضی الله عنهما
گفت این آیت در شان عبدالله سلام آمد و یاران او از مومنان اهل کتاب رضوان
الله علیهم و در فنحاص بن عازوراء یهودی لعنه الله که مردی یک قنطار زر که هزار و
دویست اوقیه زر بود بعبدالله سلام بامانت نهاد چون باز خواست امانت باز داد
و هیچ خیانت نکرد خدای تعالی او را در کلام مجید خود بستود و مردی یک دینار زر بنزد
فنحاص امانت نهاد خیانت کرد و باز نداد خدای تعالی او را بنکوهید و این آیت فرستاد
درین آیت دلیل است که روا باشد که بدی فاجر را یاد کنند تا مسلمانان از وی حذر
کنند چنانک رسول علیه السلام فرمود اترعون عن ذکر الفاجر کی لا یعرفه الناس اذکروا الفاجر بما فیه
کی یحذره الناس و بعضی گفته اند که مراد ازین امینان آن کسانی اند که از اهل کتاب یعنی از جهود
و ترسا برسول ما ایمان آوردند و نعت و صفت او را نگردانیدند و در آن خیانت نکردند
و این خائنان کسانی اند که نگرویدند از جهودان و ترسایان و نعت و صفت مصطفی را
صلی الله علیه و سلم در توریت و انجیل است بگردانیدند و در آن خیانت کردند و در بعضی
تفسیرها آورده اند که مراد ازین امینان اهل کتاب و ترسایان را خواست و ازین خائنان
جهودانرا و باین امینان عرب را خواست که ایشان از اهل کتاب نبودند مقاتل گفت که
گروهی از عرب در جاهلیت با جهودان معاملت کرده بودند چون مسلمان شدند
مال خود از جهودان طلب کردند جهودان گفتند که حق شما باطل شد که شما دین خود را
گردید

ومی گفتند که در توریت همچنین است خدای تعالی بر ایشان رد کرد و گفت
ویقولون على الله الكذب وهم يعلمون ان ليس في التورية ما يقولون بيعا مبر عليه السلام
گفت که دروغ گفتند این دشمنان خدای تعالی که هیچ چیز نیست که آن در جاهلیت
بود که آنرا باطل نکردم مگر که امانتها باز دهید آنرا بخداوندان امانت نیک و بد را
قرا ابو بکر عن عاصم وابو عمرو وحمزة یؤده الیک ولا یؤده الیک ونؤته منها فی الموضعین
هنا وفی النساء نوله ونصله وفی حم عسق نؤته منها باسکان الهاء فی السبعة وقالون
عن نافع باختلاس کسرة الهاء فیها وکذا روی الحلوانی عن هشام فی الباب کله والباقون
باشباع الکسرة والوقف للجمیع بالاسکان قوله عز وجل **بلی من اوفی بعهده واتقی فان الله
یحب المتقین** بلی که هر که وفا کند بعهد خدای تعالی و پرهیزد از خیانت در امانت
هر اینه خدای عز وجل دوست دارد پرهیزکارانرا و امینانرا کما قال النبی علیه السلام ثلاث
خصال من عمل بهن فهو منافق وان صام وصلی وادی الزکوة ویقول انی مؤمن اذا
تکلم کذب واذا وعد اخلف واذا اؤتمن خان وفی خبر آخر من خان امانة مات علی
غیر دین الاسلام ولقیه الله تعالی وهو علیه غضبان ویلقی فی النار ابد الابدین وفی خبر
آخر من ائتمن بامانة وهو یقدر علی خیانتها ولم یخن اعطاه الله تعالی من الحور العین
کما یشاء وکم شاء قوله عز وجل **ان الذین یشترون بعهد الله وایمانهم
ثمنا قلیلا** شاه مفسران عبد الله عباس رضی الله عنهما گفت که این آیت در شان
امرؤ القیس بن عابس الکندی آمد وعبدان بن الاشوع الحضرمی که حضرمی دعوی کرد
و کندی منکر شد و خواست که سوگند خورد بدروغ این آیت بیامد که سوگند
نخورد و از آن پشیمان شد چنانک پیش ازین بیان کردیم بقول دیگر در شان
احبار جهودان آمد چون اخطب وکنانة بن ابی الحقیق وکعب اشرف وغیر
ایشان لعنهم الله که عهد خدای تعالی را بشکستند وصفت رسول علیه السلام بگردا
نیدند بصفت دجال ونعت را پنهان کردند از توریت تا رشوتها از ایشان
فوت نشود ابن جریج گفت این آیت در شان اشعث بن قیس آمد که مردی با وی
خصومت کرد در زمینی که در دست اشعث بود که اشعث در جاهلیت بظلم
گرفته بود مصطفی علیه السلام مر آن مرد را گفت گواه بیار گفت یا رسول الله مرا هیچ کس

بعهده

خان

بر اشعث گواهی ندهد از حرمت وحشمت او رسول گفت پس اشعث سوگند
خورد گفت رضا دادی بسوگند او اشعث قصد کرد تا سوگند خورد خدای
تعالی این آیت فرستاد اشعث از سوگند خوردن باز استاد و گفت شما را
و خدای را عز وجل گواه میکنم که این خصم درین دعوی راست گوی است
پس آن زمین با یک باره زمین خود بدو تسلیم کرد تا چیزی کم نشود از
زمین مدعی کلبی گفت گروهی را از علماء جهودان قحط رسید و دشواری
در طعام پدید آمده بود بنزد کعب اشرف آمدند که مهتر ایشان بود و از وی
طعام خواستند کعب اشرف لعنه الله ازیشان بپرسید که در محمد چه می
گوید که در کتاب شما صفت وی هست یا نی ایشان گفتند بلی که او پیغامبر است
و تو میدانی که همچنین است کعب اشرف گفت که من باری نمیدانم ایشان
گفتند ما گواهی میدهیم که او رسول خدای تعالی است بحقیقت کعب اشرف
گفت من عزم داشتم که شما را طعام دهیم و بسیاری مال فرستم اگر سخن شما
جز این بودی اکنون خود را از همه محروم کردید ایشان جواب دادند که ما شتاب
کردیم در جواب تو و کار این مرد بر ما مشتبه شده است ما را مهلت ده تا باز
گردیم و در کتاب نیکوتر بنگریم که وی آن پیغامبر هست یا نی بازگشتند و صفت
سید را علیه السلام نیکوتر که در توریت بود پاک کردند و بدل آن چیزها دیگر نوشتند
و با رسول علیه السلام مناظره کردند و بنزد کعب اشرف آمدند و گفتند ما پنداشتیم که
این آن پیغامبر است اکنون دیدیم که وی آن پیغامبر نیست که ما را گفته بودند
و آنچ نوشته بودند کعب اشرف را بنمودند کعب اشرف شادی کرد و مر هر کسی را هشت
گز کرباس و پنج پیمانه جو فرستاد این آیت بیامد بقول مجاهد و شعبی رحمهما الله
این آیت در حق مردی آمد که آخر بانی بازار عرضه میکرد و سوگند دروغ میخورد که
من بچندین خریده ام یا بچندین خواسته اند باول روز اکنون بتو می فروشم که بیگاه
شده است و معنی آیت آنست که هر اینه آن کسانی که اختیار میکنند و بر می
گزینند بر عهد خدای تعالی و سوگندان خود بها و اندکی را در دنیا یعنی از بهر
منفعت اندک عهد خدای را بشکنند و سوگند دروغ آشکار خورند بر عن عبد الله

بن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حلف
علی یمین وهو فیها فاجر لیقطع بها مال امرء مسلم لقی الله تعالی وهو علیه
غضبان قوله عز وجل اولئک لا خلاق لهم فی الآخرة ولا یکلمهم الله
ولا ینظر الیهم یوم القیامة ولا یزکیهم ولهم عذاب الیم
ایشانرا نباشد دران جهان نصیبی از نیکوئی بقول دیگر آن کسانی که بدین
صفت باشند نیست رستگاری مر ایشانرا دران جهان و سخن نگوید خدای
عز وجل با ایشان یعنی چنانک با دوستان خود رساند از وعد و تحیت و با ایشان
بنظر رحمت نظر نکند در روز قیامت و ایشانرا از گناهان پاک نگرداند و مر ایشانراست
در دوزخ عذاب دردناک و در خبر است از رسول علیه السلام که گفت هر که سوگند
بدروغ خورد تا حق مسلمانی را ببرد خدای تعالی آتش دوزخ بروی واجب کند
و بهشت بروی حرام کند گفتند یا رسول الله که اگرچه مال اندک باشد رسول علیه السلام
گفت بلی و اگر مثل چوب هیزم باشد و در خبر دیگر است که بزرگترین گناهان سه
چیز است شرک آوردن بخدای عز وجل و ناخشنودی مادر و پدر و بدروغ سوگند
خوردن ابو هریره رضی الله عنه روایت کرد از رسول صلی الله علیه وسلم که گفت سه گروه
اند که خدای تعالی بقیامت با ایشان سخن نگوید و با ایشان نظر رحمت نکند و ایشانرا
عذاب دردناک رساند یکی آن کسی است که در راه آب را از راه گذریان باز دارد و اورا حاجت
نباشد و دوم کسی که با کسی عهدی کند از بهر دنیا اگر بدهد وفا کند و گرنه عهد بشکند
و سیوم کسی که آخر بازاری [illegible] در آخر روز عرضه کند و سوگند خورد بدروغ که بامداد
بچندین می خواستند تا کسی اورا استوار دارد و آن کالا اورا بخرد و در خبر است که
گفت سوگند بدروغ رحم زنان را خشک کند و نسل تان را ببرد تا از آن قوم هیچ
کس نماند قوله عز وجل وان منهم لفریقا یلوون السنتهم بالکتاب
لتحسبوه من الکتاب وما هو من الکتاب
و گروهیند از ایشان یعنی از جهودان کسانیند که می گردانند زبانها خود را بتبدیل
کتاب خدای تعالی تا پندارند آنرا از کتاب یعنی از توریت و نیست آن از
کتاب من خدای عز وجل و بعضی گفته اند که در خواندن بگردانیدندی بخلاف

گروهی اند

قوله عز وجل واذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب
وحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه
یاد کن یا محمد چون گرفت خدای تعالی عهد استوار با پیغامبران که آنچه بدادم شما را
از کتاب و حکمت نگاه دارید آنرا و حق آن بگذارید و حلال و حرام اورا متابعت کنید
بقول دیگر حکمت نبوت است و رسالت یعنی بخلق رسالات من برسانید و چون بیاید
شما پیغامبری راست گوی و راست دارنده مر کتابهایی را که با شماست هر آینه بگروید بوی و هر آینه
نصرت کنید و یرا قوله لتؤمنن به ولتنصرنه این لام قسم است و نون تاکید
یعنی بالله علیکم ان تؤمنوا و تنصروه یعنی بخدای که بوی ایمان آرید و نصرتش کنید
قوله عز وجل قال أأقررتم واخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقررنا
خدای گفت اقرار
قال فاشهدوا وانا معکم من الشاهدین
کردید و عهد کردید و بدین فتید که وفا کنید این عهد را

کفت کواه باشید ای پیغامبران بر خود و بر امتان خود و من با شما
از کواهانم بقوله دیکر خطاب اشهدوا مر فرشتکانراست یعنی
ای ملایکه کواه باشید بر اقرار پیغامبران علیهم السلام قوله عز وجل

فمن تولى بعد ذلك فاولئك هم الفاسقون

پس هر که ازین عهد بر کردد بعد از انکه اقرار کرد ایشان اند بیرون شوندکان
از فرمان خدای تعالی و این عهد روز میثاق بود که ذریات فرزندان آدم را چون
از پشت آدم بیرون کرد عهد بست با ایشان که پیشینیان مر پسینیان را برسانند
و بعهد پیغامبران و به پیغامبر آخر الزمان بکروند کفته اند که این عهد بوجه بوده است
که خدای تعالی هیچ پیغامبری نفرستاد الا که وی را صفت محمد علیه السلام کرد و قوم را
بیان کند و عهد کیرد با ایشان که هر که از پس ایشان آید او را بکویند تا بمحمد بکروند
واختلفوا في الميثاق بعضی کفته اند که این عهد با پیغامبران بود که یکدیکر را راست
کوی دارید و نصرت کنید بقوله مجاهد این عهد با اهل کتاب کرد نه بینی که کفت
ثم جاءکم رسول مصدق و رسول با امتان آمد و این لفظ نبیین از نویسندکان آمده است
چنانک قراءت ابی بن کعب عبد الله بن مسعود است میثاق الذین اوتوا الکتاب لایه
شاه مفسران عبد الله عباس کفت رضی الله عنهما این عهد با پیغامبران و امتان ایشان
بود از بهر محمد مصطفی علیه السلام و مراد ازین رسول محمد است علیه السلام که بیامد الا آنک
متبوع را یاد کرد و تبع را یاد نکرد که ذکر اصل دلیل باشد بر ذکر فرع و تبع قراءتها
قرا حمزة لما آتیتکم بکسر اللام والتخفیف واللام بمعنی الباء یعنی بما آتیتکم وقرا بعضهم
لما بنصب اللام والتشدید یعنی حین والباقون بنصب اللام والتخفیف یعنی
لمهما ای ایما کتاب آتیتکم وقرا نافع آتیناکم بالنون والالف جمیعا والباقون
بالتاء مضمومة موحدا وقرئ اقررتم بهمزة واحدة على الاثبات والتقرير وقراءة
العامة بالالفين على الاستفهام يعني هل اقررتم لغتها الاصر الثقل ثم للعهد
اصرا لانه منع عن الامر الذي له فيه ثقل قوله عز وجل **افغير دين الله
يبغون وله اسلم من في السموات والارض طوعا وكرها
واليه يرجعون** او جز از دین خدای تعالی دین دیکر می جویید و مر خدایرا

فرمود تا هم

عز وجل

عز وجل کردن داده است هر که در آسمانها و زمینهاست بطوع و کره و باز کردانیده
شوید بوی یعنی بازکشت شما همه بقیامت بجزاء او باشد کلبی کفت سبب نزول
این آیت آن بود که کعب اشرف و یاران او خصومت کردند با ترسایان و نزد
رسول علیه السلام آمدند و کفتند از ما که اولی تراست بدین ابراهیم رسول کفت
ابراهیم از هر دو فریق بیزاراست ایشان کفتند ما نپسندیم دین ترا و قضاء ترا
این آیت بیامد کرد که اکر دین اسلام را نمی پسندید کدام دین را می پسندید
که ابراهیم بر دین اسلام بوده است و شما دین ابراهیم می طلبید چون یافتید چرا
نمی پسندید و متابعت نمی کنید و مراد از اهل اسلام بطوع اهل آسمانها اند
از فرشتکان و مؤمنان از اهل زمین و مراد از کره کافران اند که چون مر ایشانرا غیب
معاینه شود بوقت مرک اسلام آرند و سود ندارد ایشانرا بقوله دیکر
مراد از طوع مؤمنانرا خواست و از کره کافرانرا خواست که اکر خواهند یا نخواهند
سایه کافران سجود کند خدای تعالی را چنانک خبر داد وظلالهم بالغدو
والاصال وکقوله يتفيؤ ظلاله کما قال مجاهد سجد ظل المسلم ووجهه
طوعا وسجد ظل الكافر وهو كاره للسجود وقال مقاتل وله اسلم من في السموات
والارض طوعا يعني الملائكة والمؤمنون وكرها يعني اهل الاديان يقولون الله
ربنا وخالقنا بقوله دیکر مراد ازین روز میثاق را خواست که کفت الست
بربکم قالوا بلی مؤمنان بطوع کفتند و کافران بکره کفتند شعبی کفت کرها آنست که
کافر شرک آرد بخدای تعالی در حال اختیار و ایمان آرد در حال اضطرار کقوله فاذا
رکبوا في الفلك دعوا الله مخلصين له الدين کلبی کفت کرها آن کسانی را خواست که
بسلسلها جرب قهرا از دار حرب ایشانرا بدار اسلام آرند و بایمان فرمایند
ایشانرا قرا حفص عن عاصم وابو عمرو يبغون بالياء وحفص عن عاصم يرجعون
بالياء والباقون بالتاء فيهما قوله عز وجل **قل آمنا بالله وما انزل علينا وما
انزل على ابراهيم واسماعيل واسحاق ويعقوب والاسباط**
بکوی یا محمد که ایمان آوردیم ما بخدای تعالی و بانچ فرستاده شد بر ما و آنچ فرستاده شد
بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط که فرزندان یعقوب بودند قوله عز وجل

و بیان م

وما اوتی موسی وعیسی والنبیون من ربهم لا نفرق بین احد
منهم ونحن له مسلمون وگرویدیم بانچ داده شده بود بموسی وعیسی
وهمه پیغامبران دیگر پیش از ایشان از خدای ایشان جدا نکنیم میان یکی از ایشان
در ایمان وما مر خدای تعالی را گردن دهندگانیم ومطیعانیم بخلاف اعتقاد
شما جهودان یعنی ما را فرموده است که بهمهٔ پیغامبران وکتابها ایشان بگروید
گردن دادیم وبهمه گرویدیم قوله عز وجل ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه
وهو فی الاخرة من الخاسرین وهر که بجوید بجز دین مسلمانی دینی دیگر هرگز
بدو رفته نشود از وی وپسندیده نباشد آن دین او ودر قیامت از زیان کاران
باشد این آیت در شان دوازده تن آمد که از دین برگشتند ومنافق شدند بمکه
باز گشتند وآن طعمة بن ابیرق بود ومقیس بن ضبابة وحارث بن سوید
ویاران ایشان که مرتد شدند وبمکه باز رفتند وحارث بن سوید پشیمان
شد بنزدیک برادر خود کس فرستاد نام وی جلاس بن سوید که من پشیمان شده‌ام
که اگر توبه کنم توبه پذیرد یا نی جلاس از رسول علیه السلم سوال کرد این آیت بیامد که
الا الذین تابوا الایه جلاس گفت بدیر ندا او توبه کرد وبیامد وباز مسلمان شد
ودیگران بر کفر مردند این ایت در حق ایشان آمد قوله عز وجل کیف یهدی
الله قوما کفروا بعد ایمانهم وشهدوا ان الرسول حق وجاءهم
البینات والله لا یهدی القوم الظالمین چگونه راه نماید خدای
تعالی مر گروهی را که کافر شدند بعد از آن که ایمان آورده بودند وآمده بود ایشانرا
حجتها پیدا بر حقیقت توحید ورسالت محمد وخدای عز وجل راه ننماید مر گروه
ستمکاران را یعنی کافرانرا که از بعد آنک اسلام آورده باشند برگردند وکفر اختیار کنند
اولئک جزاؤهم ان علیهم لعنة الله والملائکة والناس
اجمعین خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینظرون
ایشان اند که جزاء ایشان آن است که بر ایشان بود لعنت خدای تعالی ولعنت
فرشتگان وآدمیان همه بجملگی جاودانه باشند ایشان سبک کرده نشود از ایشان
عذاب آتش ونه ایشان زمان داده شوند یعنی یک ساعت نی عذاب ندارد ایشانرا

در دوزخ نیز

کلمهٔ

کلمهٔ کیف استفهام است بمعنی نفی یعنی راه ننماید ایشانرا بایمان در این جهان
وقیل کیف یستحقون الهدایة مع کفرهم بعد ایمانهم سوال فان قیل ظاهر الایة
یقتضی ان من کفر بعد الاسلام لا یهدی الله تعالی ایاه ومن کان ظالما لا یهدیه الله
تعالی وقد راینا کثیرا من المرتدین انهم اسلموا وهدیهم الله تعالی وراینا کثیرا
من الظالمین انهم تابوا عن الظلم الجواب قلنا لا یهدیهم الله تعالی ما داموا علی
کفرهم مقیمین وعلی ظلمهم دائمین اما اذا جاهدوا وقصدوا الرجوع وفقهم الله لذلک
کقوله تعالی والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا وجواب آخر معناه کیف یرشدهم
الی الجنة اذا ماتوا کافرین علی الکفر وقیل کیف یرحمهم وینجیهم من العذاب بعد ان ماتوا
کافرین پس تاییان را استثنا کرد از مرتدان وگفت الا الذین تابوا
من بعد ذلک واصلحوا فان الله غفور رحیم مگر آن کسانی که توبه
کنند از پس آنک مرتد شده باشند وبصلاح باز آیند وکارها خیر کنند هر آینه
خدای عز وجل آمرزگار است ورحمت کننده چون این آیت بیامد مصطفی علیه السلام
فرمود تا این آیت را بنوشتند وبنزد حارث بن سوید فرستادند بمکه بروایت دیگر بزبان
مردی از خویشان حارث بمکه فرستادند چون حارث این ایت بشنید گفت بخدای که تو
راست میگویی ورسول خدای از تو راست گوی تراست وخدای تعالی از همه راست
گویان راست گوی تراست پس توبه کرد وباسلام باز آمد چون یاران دیگر این آیت
بشنیدند توبه نکردند وگفتند نتربص بمحمد ریب المنون متی بدا لنا الرجعة رجعنا
الیه فتقبل توبتنا کما تقبل توبة اخینا تا آنگاه که فتح مکه بود بعضی از ایشان مسلمان
شدند وبعضی بر کفر مردند نعوذ بالله پس این آیت دیگر بیامد در تقریر توعید ایشان
ان الذین کفروا بعد ایمانهم ثم ازدادوا کفرا لن تقبل
توبتهم واولئک هم الضالون هر آینه آن کسانی که کافر شدند از بعد ایمان
آوردن ایشان پس زیادت کردند کفر را بر کفر یعنی بر کفر ثبات کردند هرگز پذیرفته
نشود توبهٔ ایشان وایشان اند گمراهان قال الزجاج کلما نزلت ایة کفروا بها
فکانت ذلک زیادة کفرهم ومعنی قوله لن تقبل توبتهم یعنی لا تقبل توبتهم الاولی
ولا ینفعهم بل حبط اجر عملهم وقیل لن تقبل توبتهم ای لن یتوبوا کما قال

ایشانرا

لا یقبل منها شفاعة ای لا یشفع لها احد حسن بصری گفت رحمه الله در شأن
جهودان آمد که ایمان آورده بودند بموسی کلیم علیه السلام پس کافر شدند بعیسی
علیه السلام انگاه کفر زیادت کردند که بمصطفی علیه السلام کافر شدند
بقول دیگر در شأن جهودان و ترسایان آمد که پیش از آمدن
مصطفی علیه السلام ایمان آورده بودند بوی چون وحی آشکارا کرد کافر
شدند بوی و زیادت کفر آن بود که بحرب مومنان آمدند بقول دیگر
در شأن همه کافران آمد که دو زمیثاق همه بگرویدند پس در دنیا کافر شدند
و زیادت بر کفر انک بر کفر اصرار نمان کردند بقول دیگر زیادت
کفر ایشان آن بود که هر آیتی که بیامدان را منکر شدند و بان کافر
شدند اگر سوال کند کسی که خدای تعالی می گوید که توبهٔ ایشان
نپذیرم و در آیت دیگر فرموده است که بپذیرم جواب گوییم که این
توبه در حق قومی است که در وقت بأس و غرغره توبه کنند از کفر
و ایمان بأس مقبول نباشد چنانک گفت ولیست التوبة للذین
یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت الایه قوله
عز وجل ان الذین کفروا وماتوا وهم کفار فلن
یقبل من احدهم ملء الارض ذهبا ولو افتدی به
اولیک لهم عذاب الیم وما لهم من ناصرین هرآینه
آن کسانی که کافر شدند و مردند و ایشان کافر بودند هرگز بپذرفته
نشود از یکی از ایشان به پری زمین زر و اگرچه فدا دهد آن همه را تا از دوزخ برهد
از وی نپذیریم و از دوزخ خلاص نیابد آن کسانی که بدین صفت باشند مر ایشان راست
عذابی دردناک و نباشد مر ایشان را هیچ کس از یاری کنندگان که عذاب من از ایشان
باز دارد و در خبر است که در روز قیامت کافری را بیارند و گویند که اگر همه روی
زمین پر زر بود و آن همه ترا باشد فدای خود کنی گوید بلی گویند در دنیا از تو آسان تر
ازین می خواستند و آن کلمهٔ شهادت بود چرا نگفتی تا ازین عذاب برستی
لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون وما تنفقوا من شیء فان الله
به علیم

هرگز نیابید نیکویی را تا نفقه نکنید از آنچ دوست میدارید ابو صالح روایت
کرد از شاه مفسران عبد الله عباس رضی الله عنهما که گفت هرگز نیابید ثواب
خدای تعالی را بآنچ وعده داده است در بهشت تا صدقه نکنید از آنچ دوست
میدارید بقول دیگر ضحاک رحمه الله هرگز در بهشت نشوید تا زکوة مال
ندهید بقول مقاتل رحمه الله هرگز نیابید تقوی را تا بعضی از آنچ دوست
میدارید از مال صدقه نکنید بقول دیگر هرگز نیابید شرف دین را و از جملهٔ
نیکان نباشید تا مال صدقه نکنید در وقت تن درستی و از درویشی نترسید
نه چنانک بدم مرگ برسید انگاه صدقه دهید و وصیت کردن گیرید قال الامام
جعفر صادق رضی الله عنه بانفاق المهج یصل العبد الی بر حبیبه عبد الله عمر
رضی الله عنهما کنیزکی داشت بغایت با جمال بود و بنکو دوستش میداشت آزاد کرد
و بشوی داد و بچه بیامد از وی هر وقتی که آن بچه را عبد الله عمر در کنار گرفتی و می گفتی که
مرا از تو بوی مادرت می آید او را گفتند که چون خدای تعالی مادر وی را حلال کرده
بود بر تو و ترا او را چنین دوست میداشتی چرا آزاد کردی عبد الله عمر رضی الله عنهما
گفت الم تسمعوا قول الله عز وجل لن تنالوا البر حتی تنفقوا الایه عمر عبد العزیز رحمه الله
خروارها شکر می خریدی و صدقه می کردی او را گفتند چرا بهاء این شکر را صدقه
نکنی او گفت از بهر انک شکر بر من دوستر است از سیم و زر می خواهم که آنرا صدقه کنم که
دوستر میدارم تا بدین وعده برسم بقول بعضی ما تحبون آنست که هر چه ترا
بچشم خوش تر آید و دوست تر داری از مال آن را بطبع بخوشدلی صدقه دهی بقول
دیگر از شاه مفسران عبد الله عباس روایتی آمده است رضی الله عنهما که این آیت
منسوخ شد بآیت زکوة بقول دیگر منسوخ نیست و این آیت در تحریض صدقهٔ
تطوع آمده است و آنچ صدقه کنید از چیزی و صدقه دهید یعنی از مال
خدای تعالی بآن داناست جزای آن بیابید ابوذر غفاری رضی الله عنه گفت
از رسول علیه السلام شنیدم که گفت در مال آدمی سه انبازاند یکی قضا و تقدیر خدای
تعالی که مال وی را تباه و نیست کند و از تو دستوری نخواهد و هرچند خواهی نگاه نتوانی
داشتن دوم میراث خوار است که چون بمیری همه مال را ببرد و رنج تو نشکرد و می خورد

خ الصادق

وخویش خورد وغم نخورد وسیوم آنک تو خداوند مالی اگر توانی که بیش دستی کنی
برهروانباز وبیش فرستی تا بقیامت ترا دست گیرد بکن آنچ که خدای عزوجل
می فرماید لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون الایه وانکاه ابوذر گفت رضی الله عنه
از اشتران من این فحل عزیزترست این را بیش فرستم آن اشتران راصدقه کرد
زبیده خاتون رحمها الله مصحف قرآنی داشت بود بآب زر نوشته بر پوست
آهو وهمه را مرصع کرده بجواهر روزی دران مصحف قرآن میخواند باین آیت رسید که
لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون الایه باخود گفت هیچ چیز برمن ازین مصحف
قران عزیزتر نیست زرگران را بخواند تا انرا فروگشادند وآن جواهر را بفروخت
وبهاء آن جواهر را حوضها وچاهها ومصنعها در بادیه را بساخت تا هر سالی چندین
هزار کس ازانجا میآسایند واورا دعاء خیر می گویند بس هم از ضلالت جهودان
لعین خبر داد وگفت قوله عزوجل

كل الطعام كان حلا لبني اسرائيل الا ما حرم اسرائيل على نفسه من قبل ان تنزل التورية قل فاتوا بالتورية فاتلوها ان كنتم صادقين

همه طعامها حلال بوده است مرفرزندان یعقوب را مگر آنچ حرام کرده بود
یعقوب برخود از طعامها بیش ازانک فرستاده شدی تورت بموسی بگوی
یا محمد که بیارید تورت را وبرخوانید آنرا اگر شما راست گویانید کلبی گفت رحمه
الله سبب نزول این آیت آن بود که بیغامبر ما علیه السلام جهودانرا گفت که من بر ملت
ابراهیم ام جهودان گفتند بس چرا گوشت اشتر وشیر اشتر میخوری واین برابراهیم
حرام بود مصطفی گفت صلی الله علیه وسلم بلکه حلال بوده است برابراهیم جهودان
گفتند از روزگار نوح باز حرام بوده است تا روزگار ما خدای تعالی در تکذیب قول
جهودان این فرستاد که تورت برخوانید بیارید تا چرا می گوشت اشتر وشیر اشتر
نجاست در تورت وازکجا می گویید واختلاف کرده اند مفسران دران طعام که
یعقوب علیه السلام برخود حرام کرده بود شاه مفسران عبدالله عباس رضی الله عنهما
وجماعتی گفتند که آن رگهایی بود که در گوشت باشد وسبب آن بود که یعقوب علیه السلام

که بدرد عرق النسا مبتلا شد وسبب آن درد چنان بود که وی نذر
کرده بود که اگر مرا خدای تعالی دوازده بسر دهد وبسلامت به بیت مقدس
بازآیم بسر آخرین را قربان کنم وقتی از سفر به بیت مقدس می آمد فرشته اورا
در راه بیش آمد یعقوب بنداشت که قصد او می دارد هردو بایک دیگر در
آویختند از اول شب تا آخر شب برمی آویختند نتوانستند یکدیگر را افکندن
بس آن فرشته ران یعقوب را بگرفت وفرو فشارد عرق النسا مر اورا بدید
آمد وبیک بدرد خاست انکاه گفت ای یعقوب اگر خواستمی ترا بیفکنم توانستمی
ولیکن نیفکندم ودرد مندت کردم تا ترا عرق النسا بدید آمد از بهر انک تو نذر کرده
بودی که اگر تن درست به بیت مقدس درآیی فرزند آخرین را قربان کنی خدای تعالی
ترا ازان نذر بیرون آورد باین درد مندی تا ترا فرزند نباید قربان کردن ویعقوب
همه شب از رنج عرق النسا بیدار بودی نذر کرد که اگر خدای تعالی مر اورا ازین
درد شفا دهد هرگز طعام نخورد که در وی رگی باشد بس فرزندان یعقوب
همه رگها از گوشت بیرون کردندی انگاه بخوردندی وفی روایة اخری قال
یعقوب علیه السلام لئن شفاني الله تعالى لاحرمن من احب الطعام على نفسي
وكان احب الطعام اليه لحم الابل ولبنها فاشتكى اولاده بذلك حتى قالت اليهود
ان الله تعالى حرمهما على اولاد يعقوب فرد الله عليهم بقول امام ضحاک رحمه الله
از شاه مفسران عبدالله عباس رضی الله عنهما آنست که چون یعقوب را عرق النسا
بدید آمد طبیبان اورا گفتند که ترا گوشت اشتر وشیر او نباید خوردن او گوشت
اشتر وشیر او برخود حرام کرد جهودان نیز برخود حرام کردند خدای تعالی در تورت
تحریم او یاد نکرده بود ایشان افترا کردند که خدای تعالی حرام کرده است بقول
دیگر چون یعقوب به بیت مقدس درآمد با عرق النسا وفراموش کرد که او بیمار در
بیت مقدس درآمده است خواست تا بسر را قربان کند آن فرشته بیامد ومر اورا
گفت من ترا ازبهر آن رنجور کردم تا تن درست نمانی وازنذر بیرون آیی وترا فرزند
قربان نباید کردن کلبی گفت رحمه الله علیه که چون تعالی بشنوی معصیت وکفر
بنی اسرائیل بعضی از طعامها برایشان حرام کرد چنانک گفت فبظلم من الذین هادوا

بعد لم

حرمنا علیهم طیبات الآیه چون بنی اسرائیل گناهی کردندی طعامی حرام گشتی یا طاعون
و مرگ مفاجا بر ایشان گماشتی شیخ حسن بصری رحمه الله علیه گفت که یعقوب علیه السلام
گوشت اشتر بر خود حرام کرد از بهر تعبد را و از خدای عز و جل بخواست تا بر فرزندان او
حرام کرد عکرمه گفت رحمه الله که یعقوب علیه السلام بر خود حرام کرد دنبه و گرده و جگر
و پیه را چنانک فرمود و علی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر الآیه قوله عز و جل فمن
افتری علی الله الکذب من بعد ذلک فاولئک هم الظالمون
پس هر که بر خدای عز و جل دروغ بر بافد از بهر آنک بیان کرد خدای تعالی در کتاب ایشان
حلالی گوشت اشتر و شیر اشتر را آنان که بدین صفت باشند ایشانند ستمکاران
بر تن خود قوله عز و جل قل صدق الله فاتبعوا ملة ابراهیم حنیفا
وما کان من المشرکین بگوی یا محمد که راست گفت خدای
عز و جل که تحریم آن طعام در توریت نیست پس متابعت کنید دین ابراهیم
حنیف را و نه بود ابراهیم از مشرکان بقول دیگر بگوی که راست گفت
خدای عز و جل که نبود ابراهیم جهود و ترسا و مشرک پس متابعت کنید دین ابراهیم را که
او مخلص و مستقیم بود در دین و گوشت اشتر و شیر اشتر بخورد شما نیز بخورید
پس بیان کرد که قبله ابراهیم علیه السلام کدام بود قوله عز و جل ان اول بیت
وضع للناس للذی ببکة مبارکا وهدی للعالمین
هر آینه اول خانه که نهاده شد از بهر عبادت مردمان را در زمین آن خانه است
که بمکه است یعنی کعبه مبارک است و راه نمای خلق است به بهشت این قول امیر المؤمنین
علی است رضی الله عنه حسن بصری رحمه الله گفت که اول خانه که از بهر عبادت
بنا کردند خانه کعبه بود که ابراهیم خلیل علیه السلام او را بنا کرد و پیش از آن بناها دیگر بود
در زمین لیکن نه از بهر عبادت را اما بنا بیت مقدس از بعد بنا کعبه بود که سلیمان
علیه السلام آن را بنا کرد بقول امام کلبی رحمه الله چون آدم صفی علیه السلام را آن زلت
بی قصد کرده شد فرمان آمد تا از بهشت بزمین آمد جبرئیل علیه السلام بیامد و فرمان
آورد که میانه زمین خانه بنا کن تا قبله تو و قبله فرزندان تو باشد خانه کعبه را بنا کرد
و هفت بار گرد او طواف کرد تا برکت آن توبه او را قبول آمد که فتاب علیه و هدی

بقول امام مجاهد و قتاده رحمهما الله اول خانه که بنیاد نهادند در زمین
این خانه بود و پیش از وی هیچ بنای دیگر نبود بقول دیگر این خانه را از آسمان
فرستادند و آن از یاقوت سرخ بود که پیش از آدم صفی علیه السلام و فرشتگانی که در زمین
بودندی حج می آوردندی و بگرد او طواف می کردند و تا روزگار نوح پیغامبر
علیه السلام چون طوفان ظاهر شد فرمان آمد که تا آن خانه را باسمان چهارم بردند
برابر کعبه بنهادند و آن خانه امروز بیت معمور است که هر روز هفتاد هزار فرشته
مران خانه را زیارت کنند و در آن خانه در آیند و تا قیامت باز نیایند هرگز
هیچ فرشته را دوباره نوبه نرسد از بعد آن ابراهیم خلیل را فرمان آمد تا این
خانه را بنا کرد هم بران موضع امام مجاهد رحمه الله گفت سبب نزول آیت آن
بود که جهودان مفاخرت کردند به بیت مقدس و گفتند که بیت مقدس فاضل
تر است که هجرت گاه پیغامبران است و در زمین مقدس است مومنان گفتند که
کعبه فاضل تر است که این اول خانه است که بنا کردند در زمین و قبله ابراهیم خلیل است
علیه السلام حق تعالی این آیت فرستاد و فضیلت کعبه بیان کرد سوال کردند از
شاه مردان امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که او در طواف گاه بود که این خانه را ابتداء
طواف که کرد که جواب داد که چون ارادت ازلی تعبیه خلافت آدم علیه السلام ظاهر
کرد جلالت عزت منشور انی جاعل فی الارض خلیفة در میان مقربان پدید آمد
جواب گفتند که اتجعل فیها من یفسد فیها این منشور خلافت هم با جنس ما
فرست تا بر وفای عهد تو تسبیح و تقدیس کنیم و ما را با یک دیگر کینه و حسد نباشد
این سوال ایشان را بر ایشان رد کرد بخطاب انی اعلم ما لا تعلمون ترسیدند
و چنان گمان بردند که مگر سزاوار خشم خدای تعالی شدند نزدیک عرش آمدند
و هر روز سه ساعت گرد عرش طواف می کردند و تضرع و زاری می کردند و از اثر غضب
آفریدگار جل و علا می ترسیدند مولی تعالی با ایشان نظر رحمت فرمود و فرمود
ایشان را که مرا خانه بنا کنید در آسمان و طواف کنید گرد آن خانه تا مستحق
رضای من گردید پس فرشتگان خانه بنا کردند و قواعد آن خانه را مسقف بچهار ستون
از عناصر جواهر نصب کردند یکی ستون او از در سپید و دوم ستون از زمرد

سبز و سیوم از زمرد سرخ و چهارم از نور و حشو او از یاقوت احمر و آن
خانه را ضراح نام نهادند و آن بیت معمور است و درین روایت چنین آورده است که
هر روز هفتاد هزار فرشتهٔ مقرب دران خانه درآیند که هرگز تا قیامت دوباره باز نیایند
آنگاه مر ایشان را فرمان آمد که بزمین روید و بر مثال این خانه و اندازه او در برابر او خانهٔ
بنا کنید بوضیعت فرمان بنا کردند پس فرمود که طواف کنید طواف کردند پس
خطاب آمد که بعزت و جلال من و جود و افضال و کرم که هیچ کس بگرد این خانه
طواف نکند الا که بیامرزم گناهان او را گذشته و ناگذشته سر و آشکارا گفتند
الهنا و سیدنا این خانه مارا خاص است و این کرامت مارا ست تنها یا دیگرانرا
فرمان آمد که شمارا و آن خلیفه را و فرزندان او را از مؤمنان تا قیامت پس گفت هر که
طواف کند در مطاف این خانه چنان است از روی فضیلت گویا بیت معمور را
طواف کرد ستی و زیارت کرده و هر که بیت معمور را طواف کند همچنان باشد که گویا
گرد عرش طواف کندی و هر که بگرد عرش طواف کند هرگز من که خداوندم او را
عقوبت نکنم بقول بعضی وهدى للعالمين يعني راه نماينده است كعبه مر
جهانیان را بنجات که هر که در نماز روی بوی آرد راه راست یابد بقول دیگر
حجت است بر هستی آفریدگار از اهلاک جبابره که قصد تخریب او کردند و انجاق
احجار انداخته که در مواضع می انداختند دلیل دیگر آنست که برندگان هوا بر زبر کعبه
نپرند و وحوش فلوات در زمین حرم با یکدیگر نیامیزند وقیل اراد به طریق
الجنة يعني تهديهم الى الجنة واختلفوا في بكة قال بعضهم هي موضع الكعبة وبكة
اسم البلد وعن ابن عباس رضي الله عنهما مكة هي التنعيم الى المنحر وبكة من البيت
الى البطحاء وقال ابو عبيدة رحمه الله بكة بطن مكة ومكة معروفة وقيل بكة
موضع المسجد ومكة الحرم وقيل البكة الكعبة ومكة سائر القرية وقال مجاهد
رحمه الله كلاهما واحد فابدلت الميم لقرب المخرج والبك الكسر والمك المص سميت
مكة بكة لانها تبك اعناق الجبابرة وسميت البلدة مكة لانها تجتذب قلوب الناس
اليها يقال امتك الفصيل ما في ضرع الناقة اذا استخرج اللبن كله قوله مباركا
نصب على الحال سمي البيت مباركا وكان من بركته ان من دخله استحق المغفرة ومن دعا فيه

بشيء استجيب له والبركة ثبوت الخير ونموه قوله عز وجل فيه آيات بينات
مقام ابراهيم ومن دخله كان آمنا درین خانه کعبه
نشانهای پیداست چنانک یاد کردیم از قهر جباران و غیر آن و مقام ابراهیم
است علیه السلام و هر که بوی در آید ایمن گردد از دشمنان آیت دیگر
در خانه آنست که خانه است در وادی بی کشت زار و نزهت و بی بوستان
و نعمت و با این همه دلهای خلق بوی مایل شده و جان همه بوی مشتاق گشته
دیگر از آیات بینات آنست که خدای عز و جل بیان کرد که مقام ابراهیم است
اختلفوا في مقام ابراهيم عليه السلام قال بعضهم كان ذلك حجرا وضعه اسماعيل
عليه السلام تحت قدم ابيه ابراهيم عليه السلام حين همت هاجر ام اسماعيل
ان تغسل رأس ابراهيم عليه السلام وهو على مركبه كما ذكرنا في سورة البقرة
که از بهر وفا و عهد ساره را رضی الله عنها از مرکب فرو نیامد چون ابراهیم قدم
مبارک بران سنگ سخت نهاد قدم مبارک او دران سنگ اثر ظاهر کرد
چنانک پای او و انگشتان او دران سنگ نشست بحول تعالی و نمود
تا آن موضع پای ابراهیم را قبله اقبال مومنان ساختند بقول
دیگر مقام ابراهیم همه حرم است دیگر از آیات بینات آنست که
من دخله کان آمنا هر که دروی در آید ایمن باشد بعضی گفته اند که
درین جهان پناه گرفته ایمن باشد تا اگر جنایتی کرده باشد بیرون حرم
و مستحق قصاص شده و بحرم پناه گرفته آن قصاص را استیفا نکنند تا آنگاه
که از حرم بیرون آید بقول شیخ حسن بصری رحمه الله معنی آنست که
دلهاء عرب را در جاهلیت مهربان گردانیده بودی تا هر که در حرم بودی
اگرچه جانی بودی کس و را نیازردی و جمله قبایل یکدیگر را غارت می کردندی
و میکشتندی و هیچ کس که در حرم بکشتندی و ایشان را تعرض نکردندی لقوله
اولم یروا انا جعلنا حرما آمنا و یتخطف الناس من حولهم الآیه بقول دیگر
دران جهان ایمن گردد از عذاب جاودانه وقیل من دخل البیت

مع محمد عليه السلام كان آمنا لقوله تعالى لتدخلنّ المسجد الحرام ان
شاء الله آمنين وقيل من دخل مكة لقضاء النسك مخلصًا في افعالها
كان آمنًا يوم القيامة من اهوالها وقيل هذا خبر بمعنى الامر يعني
من دخله فآمِنوه ولا تمسّوه بسوء وقيل الامن في الحرم من دعاء
ابراهيم عليه السلام فان الناس كانوا يتخطّفون من حولهم ومن كان فيه يكون آمنًا
لقوله تعالى اولم يروا انا جعلنا حرمًا آمنًا الآية قوله عز وجل ولله على الناس
حج البيت من استطاع اليه سبيلا ومن كفر فان الله غنيّ
عن العالمين ومر خدايرا است عز وجل بر مردمان زيارت كردن
اين خانه يعنى قصد كردن وبكعبه رفتن فريضه است از خداى تعالى بر هركه
بتواند بوى راه رفتن وهركه كافر شود يعنى منكر شود فرضيّت حج را هرآينه
خداى تعالى بى نياز است از همه جهانيان يعنى از ان كس كه حج آرد يا نيارد
اين وعيدى است بجد لان مر منكران حج را واستطاعت زاد است
وراحله واَيمنى راه وبعضى گفته اند كه نفقهٔ اهل نيز بايد تا بوقت باز گشتن
ودر بعضى از كتب مناسك چنين آورده است كه مى بايد كه سه شرط را رعايت
كند اول آنكه از دست هر كسى چيزى نخورد كه داروى بيهوشى دهند وزر برند
دوم با هر كسى نگويد كه من حج مى روم كه دانند كه حاجى را نقدينه باشد طمع
كنند وخوف هلاكت باشد سيوم بجماعتى كه موافق دين ومذهب وى نباشد
همراهى نكند واز خصومت احتراز كند وصبر وتحمل پيشه گيرد چنانكه گفته اند
اُسْتُرْ ذَهَابَك وذَهَبَك ومَذْهَبَك وفي الخبر عن علي رضي الله عنه عن رسول
الله صلى الله عليه وسلم انه قال في خطبته ايها الناس ان الله تعالى فرض الحج على
من استطاع اليه سبيلا ومن لم يفعل فليمت على اي حال ان شاء يهوديًّا
او نصرانيًّا او مجوسيًّا الا ان يكون به مرض او منع عن سلطان جائر الا لا نصيب
له في شفاعتي ولا يرد حوضي وعن ابن عباس رضي الله عنهما عن النبي عليه السلام انه
قال الحاج اذا خرج من منزله خرج من ذنوبه كيوم ولدته امه وله بكل خطوة
يخطوها عبادة سبعين سنة حتى يرجع الى منزله واذا رجع الى منزله فاغتنموا
منه

دعاءه فانّ دعاءه مستجابٌ الى اربعين يومًا ويشفع في اربعمائة من عشيرته
وفي خبر آخر لا يعذّب الله تعالى قدمين مشتا الى بيت الله تعالى وقدمين
اغبرتا في سبيل الله تعالى وعن وهب بن منبّه رحمه الله انه قال مكتوب
في التوراة ان الله تعالى يبعث يوم الحشر ملائكة بيد كل واحد منهم سلسلة
من ذهب الى بيت الله الحرام فيقال لهم اذهبوا الى البيت فزمّوها بهذه السلاسل
ثم قودوها الى المحشر فيأتونها ويزمّونها بسبع مائة الف سلسلة من ذهب
ثم يقودونها وملكٌ ينادي سيري يا كعبة الله الى المحشر بامر الله تعالى وللكعبة
يومئذ عينان ولسان وشفتان فتنادي ويقول اني الى الله تعالى شفاعة
فلست بسائرة حتى اعطاها فينادي ملكٌ من جو السماء سلي تعطين فيقول
الكعبة شفّعني في جيراني الذين دفنوا حولي من المؤمنين فيقول الله تعالى قد
اعطيتك سؤلك قال فيحشر موتى مكة من قبورهم بيض الوجوه محرمين مجتمعون
حول الكعبة فيلبّون ثم يقول الملائكة سيري يا كعبة الله فيقول الكعبة لست بسائرة
حتى اعطى لي سؤلي فينادي ملكٌ من جو السماء سلي تعطين فيقول الكعبة يا علي
صوتها يا رب عبادك المذنبين الذين وفدوا اليّ من كل فج عميق شعثًا
غبرًا تركوا الاهلين والاولاد والاحباب خرجوا شوقًا اليّ زائرين مسلمين طائعين
لك حتى قضوا مناسكهم كما امرتهم فاسألك ان تؤمنهم من الفزع الاكبر وتشفعني
فيهم وتجمعهم حولي فينادي الملك فانّ فيهم من ارتكب الذنوب بعدك واصرّوا
على الكبائر حتى وجبت لهم النار فيقول الكعبة انما اسألك الشفاعة لاهل الذنوب
العظام فيقول الله تعالى قد اعطيتك سؤلك وشفّعتك فيهم فينادي منادي
من جو السماء الا من زار الكعبة فليعتزل من بين الناس فيعتزلون فيجمعهم الله
تعالى حول البيت الحرام بيض الوجوه آمنين من النار يطوفون ويلبّون ثم ينادي
ملكٌ من جو السماء الا يا كعبة سيري فيقول الكعبة لبيك اللهم لبيك والخير في
يديك لبيك لا شريك لك لبيك ان الحمد والنعمة لك والملك لا شريك لك وفي رواية
اخرى يقول الكعبة وكيف اجيب السير ولم تغفر لمن ذهبت نفقته او مات
ولم يصل اليّ وبقيت الحسرة في قلبه فيقول الله تعالى اجيبي فاني قد غفرت

لهم جميعًا وقلبت بجمتهم ثم يقول يا رب بقيت واجدة انك لم تغفر بعد لمن
لم يكن له زاد ولا راحلة واجب ان يصل الي فلم يقدر فيقول الله تعالى قد غفرت
لهم جميعا وفي خبر آخر يقول الكعبة لمحمد عليه السلام يا رسول الله اشفع لمن
لم يزرني فانا شفيع لمن زارني وفي خبر آخر من ايسر ولم يحج ومات على ذلك
دخل النار دخل النار ثلاث مرات قرأ حمزة والكسائي وعاصم
في رواية حفص رحمهم الله حج البيت بكسر الحاء والباقون بالنصب وهما لغتان
ومعناهما واحد وقيل بالفتح مصدر وبالكسر اسم لغتها الحج القصد للزيارة
وقال بعض اهل اللغة الحج الزيارة وقال الشاعر يحجون سب الزبرقان المزعفرا
اي يزورون پس فضيلت كعبه بيان كرد عتاب ميكند اهل كتاب را كه روی بوی
نمی آرند در نماز چنانک مؤمنان می آرند قوله عز وجل قل يا اهل الكتاب
لم تكفرون بآيات الله والله شهيد على ما تعملون بگوی يا محمد ای اهل
كتاب چرا كافر می شوید بآيتها خدای تعالى يعني محمد و قرآن وحج وخدای تعالى
گواه است بانچ شما میکنید از کتمان احکام توریت ونعت مصطفى صلى الله عليه وسلم
قوله عز وجل قل يا اهل الكتاب لم تصدون عن سبيل الله
من آمن تبغونها عوجا وانتم شهداء وما الله بغافل
عما تعملون بگوی يا محمد ای اهل کتاب چرا محکر دانید از دین خدای تعالی
کسی را که بگرویده است بوی ومی جویید کژی را در دین خدای تعالی وشما گواهانید که
این دین اسلام حق است ونیست خدای عز وجل غافل ازانچ شما میکنید از بدیها والهاء
في تبغونها ترجع الى السبيل وهي مؤنثة سماعية وقيل معناه تبغون لها عوجا
كقوله تعالى يبغونكم الفتنة اي يبغون لكم سبب نزول این آیت در حق جهودان است وآن
قصه چنان بود که عمار یاسر را ویاران اورا گرفتند وبدین جهودی می خواندند وسعی
می کردند در احیاء منازعت وکینهای که میان اوس وخزرج بود این آیت بیامد
در مذمت ایشان آنگاه مؤمنان را از طاعت ومتابعت ایشان نهی کرد واز اعتقاد
ایشان خبر داد وگفت قوله عز وجل یا ایها الذین آمنوا ان تطیعوا فریقا
من الذين اوتوا الكتاب يردوكم بعد ايمانكم كافرين

ای آن کسانی که بگرویده اید اگر فرمان بردار باشید گروهی را از آن کسانی که
ایشان را کتاب داده اند یعنی توریت باز گردانند شما را از بعد ایمان شما کافران
یعنی بکفر باز برند شما را این آیت در شأن جهودان آمد واین خطاب مر اوس
وخزرج راست که اگر شما مر جهودان را طاعت دارید در احیاء آن کینها که در جاهلیت
میان شما بود بکفر باز برند شما را قوله دیگر خطاب مر همه مؤمنان راست که اگر شما
مر رؤسای جهودان را مطیع باشید در آنچ کرده اند از صفات محمد صلى الله عليه
وسلم شما را بکفر باز برند قوله عز وجل وكيف تكفرون وانتم تتلى عليكم
آيات الله وفيكم رسوله ومن يعتصم بالله فقد هدي الى
صراط مستقيم هذا على وجه التعجب والاستبعاد ومعناها چگونه کافر می شوید
وشما آنید که خوانده می شود بر شما آیتها خدای عز وجل یعنی قرآن ووعد ووعید
مؤمنان وکافران ودر میان شما رسول خدای است عز وجل وهر که دست در زند
بدین خدای تعالى هر اینه راه نموده شود بسوی راه راست زجاج گفت رحمه الله روا باشد
خاص که او در میان ایشان بود وروا باشد که همه امت را باشد از بهر آنک آثار
نبوت وعلامات رسالت او وکتابی که بیاورد در میان ما ظاهرست چنانست
گویی رسول را علیه السلام بعیان می بینیم وقیل معنا قوله هدي اي وفق پس مؤمنان را
بتقوی فرمود از طاعات داری جهودان وامر کرد تا ثبات کنند بر ایمان قوله عز وجل
يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون
ای مؤمنان بترسید از خدای تعالی سزای ترسیدن از وی وممیرید شما مگر با مسلمانی
باشید قوله دیگر طاعت دارید خدای تعالی را سزای طاعت داشتن او وثابت
باشید بر مسلمانی تا بیاید شما را مرگ مگر در اسلام قال الكلبي رحمه الله عن ابن
عباس رضي الله عنهما معنى حق تقاته ان يطاع فلا يعطى وان يذكر فلا ينسى وان
يشكر فلا يكفر فلم يطق العباد ذلك فنزل قوله تعالى فاتقوا الله ما استطعتم فصارت
منسوخة وقيل الآية غير منسوخة ومعناها اتقوا الله فيما لحق عليكم ان تتقوه
فيه واصل التقاة وقاة فقلبت الواو تاء كما في قولهم تجاه ووجاه وتراث ووراث
وغير ذلك وقرأ الكسائي رحمه الله تقيته بالامالة قوله عز وجل واعتصموا بحبل الله

خطاب مر یاران رسول را باشد هم

فلا يعصى

جميعًا ولا تفرّقوا و جنک در زنید همه بعهد خدای تعالی و پراکنده مشوید
در دین بعضی گفته اند حبل الله عهد خدای تعالی است یعنی عهدهای خدای را عز و جل
در قرآن نگاه دارید بقول دیگر مراد از حبل الله کتاب الله است یعنی قرآن را
امام خود سازید بقول دیگر دین اسلام است بقول دیگر امر و طاعت
خدای است عز و جل و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال حبل الله الجماعة فقد
أُمر بالکون مع الجماعة و نهی عن التفرق فی الدین و فی الحدیث من خالف الجماعة
فقد خلع ربقة الاسلام عن عنقه ای حبل الاسلام و فی حدیث آخر انّ للشیطان
ذئبًا کذئب الغنم یاخذ الشاذة والقاصیة والناحیة فایاکم والشعاب و علیکم
بالجماعة قوله عز و جل واذکروا نعمت الله علیکم اذ کنتم
اعداء فالّف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا
و یاد کنید نعمت خدای تعالی را بر شما باسلام و بمحمد علیه السلام چون شما بودید
دشمنان یکدیگر سازواری و الفت ظاهر کرد میان دلهای شما تا همه گشتید بنعمت
خدای عز و جل برادران در مسلمانی قوله عز و جل وکنتم علی شفا حفرة
من النار فانقذکم منها کذلک یبین الله لکم آیاته
لعلکم تهتدون و بودید شما بر کناره گنده از آتش برهانید شما را
خدای تعالی از آن آتش یعنی در جاهلیت بر کفر بودید و خواستید که در آتش درافتید
اگر مرگ آمدی شما را بر کفر برهانید شما را خدای تعالی از آن و اسلام کرامت کرد شما را
و دوستی پدید آورد در میان شما تا با یکدیگر دوستان و برادران باشید و مخالفت
و معادات مکنید و جهودان لعین را طاعت مدارید که دشمنان شما اند همه بد شما
خواهند همچنین بیان کند خدای عز و جل مر شما را حجتها خود تا مگر بر هدایت باشید
این آیتها در شان اوس و خزرج آمد که میان ایشان عداوتی بود پیش از اسلام بچهل
سال و خواستند که نیست کردند از بسیاری مقاتلت که میان ایشان بود چون
علم رسالت و نبوت محمدی در مکه نصب کردند و منشور پیغامبری او برسانیدند
جماعتی از اوس و خزرج که اهل مدینه بودند ایمان آوردند و هفتاد کس از ایشان
پیش از هجرت بدو سال از مدینه بمکه آمدند و رسول علیه السلام با عباس بیرون آمد

بالکون ک
عنقه ع

انبسند یه اور انبسند یه ؟

بعقبه و با ایشان عهد بست که او را نصرت کنند و هرچه خود را نپسندند
آنگاه بمدینه باز گشتند و رسول علیه السلام از بعد دو سال هجرت
کرد و عداوت از میان ایشان برخاست و دوستی ظاهر شد تا روزی
دو کس از ایشان خصومت کردند یکی از اوس بود و یکی از خزرج آن خزرجی
گفت اما والله لو تاخر الاسلام و قدوم النبی علیه السلام لاستعبدنا
ابناءکم و قتلنا اباءکم فقال الاوسی والله لو تاخر الاسلام لادخلناکم
دیارکم هرد و با یکدیگر درافتادند و یاران خود را بخواندند و یکبار اوس
و خزرج جمع شدند و سلاحها برداشتند و جنگی آغاز کردند رسول را
علیه السلام خبر شد با سی کس از مهاجریان برخری نشسته بیرون آمد بنزد ایشان
تا ایشان را ساکن کند جابر انصاری رضی الله عنه گفت که والله که هیچ ظاهر شونده
که ظاهر شود در آن ساعت بر ما ناخوشتر و کریه تر از رسول علیه السلام نبود که
می خواستیم که کینی قوی بتوزیم چون او بیامد نتوانستیم بدست خود بسوی
ما اشارت کرد که باز باشید ما همه باز ایستادیم از جنگ پس رسول علیه السلام در
میان ایستاد و گفت فرمان خدای تعالی است بشنوید همه و خاموش
بایستادیم پس این آیتها برخواند که یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته الی قوله
لهم عذاب عظیم همه سلاحها بیفکندیم و هیچ کس بر ما در آن ساعت دوستر
از رسول علیه السلام نبود در همه روی زمین پس بعضی از ایشان بنزد بعضی رفتند
و یکدیگر را کنار می گرفتند و می گریستند و امر معروف میکردند و هرگز روزی
از آن بیشتر گریستن ندیده بودیم قوله شفا حفرة من النار ای علی طرف
خندق من النار والشفا مقصور هو الطرف و نصب اخوانا لانه
خبر اصبح و هو بمعنی صار کقوله تعالی واصبح فؤاد ام موسی فارغا و نصب
جمیعا علی الحال قوله عز و جل ولتکن منکم امة یدعون
الی الخیر و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک
هم المفلحون و باشند از شما گروهی که میخوانند مر دیگران را بتوحید و طاعت
و صلح و احسان و می فرمایند بنیکویی و باز می دارند از کفر و خطا و عصیان

وایشان که چنین کنند رستگاران باشند از عذاب خدای تعالی قال الزجاج رحمه الله
معنی الایة ولتکونوا انتم جمیعا امة یدعون الی الخیر وکلمة من لا تکون ها هنا للتبعیض
وانما یکون لتخصیص المخاطبین وهی مؤکدة کقوله تعالی فاجتنبوا الرجس من الاوثان
ای الاوثان کلها وقیل هذا خطاب لبعض الناس لان جمیع الناس لا یعلمون
الامر بالمعروف والنهی عن المنکر وانما یجب ذلک علی من یعلم حدود ذلک فقد
قیل الامر بالمعروف بالید علی الامراء وباللسان علی العلماء وبالقلب علی العامة
وفی الحدیث اذا رای احدکم منکرا فلینکره بیده فان لم یستطع فبلسانه
فان لم یستطع فبقلبه وعن بعض الصحابة رضوان الله علیهم اجمعین اذا رای
الرجل منکرا لا یستطیع التنکیر علیهم فلیقل ثلاث مرات اللهم هذا منکر فاذا قال
ذلک فقد فعل ما علیه قوله عز وجل ولا تکونوا کالذین تفرقوا واختلفوا
من بعد ما جاءهم البینات واولئک لهم عذاب
عظیم ومباشید ای مؤمنان چون آن کسانی که پراکنده شدند در دین و آن
جهودان و ترسایان اند و اختلاف کردند از بعد آنکه بیامد ایشان را حجتهای
بید و آنان که برین صفت بودند مر ایشان راست عذاب بزرگ پس بیان کرد آن
عذاب کدام روز باشد و گفت قوله عز وجل یوم تبیض وجوه وتسود
وجوه دران روز که سپید گردد بعضی رویها و سیاه گردد بعضی رویها هر که
با ایمان رفته باشد روی او سپید باشد چون آفتاب تابان می تابد از شادی یافت
رحمت و جنت را و کافران و منافقان را رویهای ایشان سیاه باشد از بسیاری
کفر و گناه از غایت اندوه و غم و بازگشت بدوزخ و عقوبت بقول دیگر این دران
وقت باشد که نامه خوانند چون مؤمن نامهٔ خود برخواند و نیکیهای عمر خود بیند
و جزای آن بیابد و حق تعالی بشارت قبول اعمال و تجاوز تقصیرها باو رساند
روی او از شادی سپید گردد و چون کافر و منافق نامه برخواند و آن بدیهای
عمر خود را بیند و داند که بدوزخ می رود و رویش سیاه شود از غم و اندوه بقول
دیگر این دران وقت باشد که سنجیدن اعمال باشد که چون کفهٔ طاعت مؤمن بر معاصی
او بچربد روی او از شادی چون ماه تابان شود و باز چون کفهٔ معاصی عاصی بچربد

كلكم

فليغيره

روییش سیاه شود بقول دیگر این دران وقت باشد که خطاب آید از حضرت
عزت که نیکان را از بدان جدا کنید که وامتازوا الیوم ایها المجرمون که دران وقت
روی نیکان سپید گردد و روی بدان سیاه گردد بقول دیگر این دران
وقت باشد که از گور بیرون آیند روی مؤمنان سپید باشد و روی کافران سیاه
بقول دیگر چون روز قیامت باشد فرمان آید تا هر کسی با معبود خود جمع
شوند چون بمعبودان باطل رسند و از بطلان کار خود آگاه شوند اندوه
گین شوند رویهای ایشان سیاه گردد پس مؤمنان و منافقان و اهل کتاب
بمانند مؤمنان را خطاب آید که کجاست معبود شما گویند که معبود ما الله تعالی
است آفرینندهٔ جایست نه در جای و نه بر جای ایشان را گویند شناسید او را
اگر ببینید مؤمنان گویند پاک است او از همه عیبها سبحانه اذا عرفناه عرفناه
چون شناسا کرداند ما را شناسیم ورا پس حجاب از چشمهای ایشان بردارند
تا خدای را عز وجل بی چون و بی چگونه ببینند همه در سجده افتند و رویهای ایشان
چون برف سپید گردد پس منافقان و اهل کتاب نتوانند که سجده کنند اندوه
گین شوند رویهای ایشان سیاه گردد و آن نشانی شقاوت ایشان باشد
فذلک قوله یوم تبیض وجوه وتسود وجوه پس از حال هر دو فریق یاد کرد و گفت
قوله عز وجل فاما الذین اسودت وجوههم اکفرتم بعد ایما
نکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون
اما آن کسانی که سیاه گردد رویهای ایشان بگویند مر ایشان را فرشتگان آیا کافر
شدید بعد از ایمان آوردن شما در روز میثاق بچشید این عذاب دوزخ را
بانچه کافر شده بودید در دنیا برین قول این خطاب جملهٔ کافران را باشد عام
بقول دیگر این خطاب مر اهل کتاب را باشد که ایمان آورده بودند بمحمد علیه السلام
پیش از بیرون آمدن او و چون بیرون آمد کافر شدند بوی بقول دیگر این خطاب
مر منافقان را باشد یعنی اکفرتم فی السر بعد ایمانکم فی العلانیة بقول دیگر این
خطاب مر مرتدان را باشد که بعد ایمان کافر شدند قوله عز وجل واما الذین
ابیضت وجوههم ففی رحمة الله هم فیها خالدون

واما آن کسانی که سبید کردد رویها ایشان در بهشت خدای تعالی باشند
وایشان دران بهشت جاودانه باشند قال الزجاج رحمه الله اذا صاروا الی الجنة
برحمت الله سمیت الجنة لانها تنال برحمته ولا تنال بالجهل لان نعم الله عز وجل
لا یکا فیها عمل وقیل فی ثواب رحمة الله لغتها یوم تبیض وجوه ذکر یوم
بالنصب علی الظرف ای لهم عذاب عظیم فی یوم تبیض فیه الوجوه والابیاض
الاسوداد والتاء للتانیث فی حلن الفعل لانها للجماعة وقرئ تبیض
وتسود بکسر التاء علی لغة تمیم وقرئ تبیاض وتسواد وقوله اکفرتم الف
استفهام ومعناه التوبیخ وقیل الایة فی المبتدعة یقال لهم اکفرتم بعدکم
بعد ایمانکم فی انکار صفات الله تعالی واضافة ما لا یلیق به الیه وصفة بالتشبیه
وغیر ذلک قوله عز وجل **تلک ایات الله نتلوها علیک بالحق وما الله
یرید ظلما للعالمین** این آیتهاء خدایست عز وجل می خوانیم آنرا برتو یعنی جبریل را علیه
السلام می فرستیم تا برتو می خواند براستی ونخواهد خدای تعالی ظلم کردن بر عالمیان یعنی بی
گناه مرکسی را عذاب نکند قال الزجاج رحمه الله تلک ایات الله ای الایات التی
جری ذکرها ای تلک حجج الله وعلاماته نعرفک ایاها قوله عز وجل **ولله ما
فی السموات وما فی الارض والی الله ترجع الامور**
بعضی گفته اند که این عطف است بر ما قبل او یعنی وما الله یرید ظلما
للعالمین لان کلهم عبیده ومخلوقه فلا یرید ظلمهم وبعضی گفته اند که ابتداء
اخبار است از خدای عز وجل که بیان کرد مر بندگان خود را که هرچه هست
در آسمان وزمین همه ملک وملک ویست تا هرچه خواهند از وی خواهند
ومر او را بندگی کنند وحاجت با او بردارند وهرچه یابند از و یابند وازو
دانند وبازگشت همه کارها باوست در روز قیامت پس فضیلت امت محمد را
علیه السلام یاد کرد بر امتان گذشته وگفت قوله عز وجل **کنتم خیر امة
اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن المنکر
وتؤمنون بالله** بودید شما بهترین امتان گذشته که بیرون آورده شدند
مر مردمان را که می فرمایید بنیکویی یعنی بتوحید ومکارم الاخلاق وبازمیدارید

ازبدی یعنی از کفر ومعاصی ومی گروید بخدای عز وجل بیکانگی وبحقیقت
بیغامبر او بقول دیگر می فرمایید بنیکویی یعنی توحید وهمه طاعتها
دیگر وباز می دارید از کفر وهمه معصیتها وقیل معنی قوله کنتم ای صرتم
وقیل کنتم عند الله فی اللوح المحفوظ خیر امة وقیل کنتم منذ کنتم خیر امة
ویحتمل ان یکونون خیر امة ان امرتم بالمعروف ونهیتم عن المنکر ویحتمل
صرتم خیر امة علی وجه الارض ممن تقدم من الامم بایمانکم بمحمد علیه السلام وبذلکم النفوس
والاموال فی نصرة دین الله واعلاء کلمة الایمان بقول دیگر این خطاب مر یاران
مصطفی را بود صلی الله علیه وسلم یعنی شما بهترین امتانید کما قال النبی علیه السلام خیر
القرون اصحابی ثم الذین یلونهم الحدیث وبعضی گفته اند که قول اول درست ترست
از بهر آنک شرط خیریت این امت یاد کرد از امر معروف ونهی منکر باید که هر که این شرط
نگاه دارد این صفت درجه او ثابت باشد از بهر آن معنی را که خواجه هر دو
سرا مقبول خالق ارض وسما محمد مصطفی صلی الله علیه من اصطفی فرمود که
الآمر بالمعروف والناهی عن المنکر خلیفة الله تعالی وخلیفة کتابه وخلیفة رسوله
وعن حذیفة الیمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم والذی
نفسی بیده لتأمرن بالمعروف ولتنهون عن المنکر او لیعمنکم الله بعقاب من
عنده لتدعونه فلا یستجیب لکم قوله عز وجل **ولو امن اهل الکتاب
لکان خیرا لهم منهم المؤمنون واکثرهم الفاسقون**
واگر ایمان آرند اهل کتاب بمحمد علیه السلام وقرآن بهتر باشد مر ایشان را از دین
ایشان بعضی اهل کتاب گروید کا شد وان عبد الله سلام است ویاران او
وبیشتر ایشان بیرون شونده کان اند از فرمان خدای تعالی واز منکران رسالت
محمد اند علیه السلام این آیت دلیل است که بهترین امتان امت محمد اند علیه السلام
ولهذا قال عیسی علیه السلام یا رب ابنئنی عن الامة المرحومة قال الله تعالی هم امت
محمد علیه السلام حکماء فقهاء علماء کانهم من العلم انبیاء وچون موسی کلیم علیه السلام
در توریت صفات وفضایل این امت بدید آرزو برد بایشان فرمان آمد که
ولا تتمنوا ما فضل الله به بعضکم علی بعض الایة وقال النبی علیه السلام اهل الجنة مائة

وعشرون صفاً ثمانون منها امتی قوله عزوجل لن یضروکم الا اذی
وان یقاتلوکم یولوکم الادبار ثم لا ینصرون هرگز زیان نکند
مر شما را این جهودان مگر آزردن بزبان بقولی دیگر مگر بدروغ گفتن
بر آفریدگار خود که او را بسر گویند و شما ازین سخن رنجور دل شوید و اگر کار
زار کنند با شما این جهودان بگردانند سوی شما پشتهاء خود را یعنی بگریزند
و هزیمت شوند پس یاری کرده نشوند یعنی کس نباشد که باز دارد تیغ شما را
از ایشان وسقوط النون من یضروکم لاجل النصب بکلمة لن وسقوط
النون من یقاتلوکم للشرط بکلمة ان وسقوط النون من یولوکم للجزم لجواب الشرط
قوله عزوجل ضربت علیهم الذلة اینما ثقفوا الا بحبل من الله وحبل
من الناس زده شد بر ایشان یعنی نهاده شد بر جهودان خواری
هرجا که یافته شوند و گرفتار کردند مگر بعهدی از خدای عزوجل و عهدی
از مردمان یعنی از رسول علیه السلام و مؤمنان عهد خدای عزوجل ایمان
آوردن ایشان و عهد مردمان امان دادن مر ایشانرا قوله عزوجل
وباؤا بغضب من الله وضربت علیهم المسکنة و سزاوار شدند
خشم را از خدای تعالی و نهاده شد بر ایشان درویشی یعنی زی درویشی که اگرچه
نعمت بسیار دارند بصفت زی درویشان و درماندگان باشند مراد ازین ذله بقول
بعضی جزیه ستدنست باستخفاف و بقول دیگر کشتنست قیل باؤا ای رجعوا
بغضب من الله ای استحقوه ولزمهم ذلک این آنها مرشان جهودانست و بانی
سنت ایشان پس بیان کرد که این خواری جراءت ایشانرا قوله عزوجل
ذلک بانهم کانوا یکفرون بآیات الله ویقتلون الانبیاء بغیر حق
ذلک بما عصوا وکانوا یعتدون این خواری مر ایشانرا بدان
سبب بود که ایشان کافر می شوند بآیتهاء خدای عزوجل یعنی بقرآن محمد صلی الله علیه وسلم
واحکام توریت و کشتند پیغامبرانرا بناحق این خواری و مسکنت بر ایشان بدان سبب
زده شد که بی فرمانی کردند مر فرمانهاء خدای را عزوجل و از حد فرمان خدای تعالی گذشتند
یعنی رضا دادند بکشتن انبیا ایشان پیغامبرانرا کما بیناه فی سورة البقرة

علیهم

قوله عزوجل لیسوا سواء من اهل الکتاب امة قائمة یتلون
آیات الله آناء اللیل وهم یسجدون نیستند برابر یعنی
مؤمنان و جهودان از اهل کتاب با کافران ایشان از اهل کتاب گروهی
اند ایستاده در طاعت خدای تعالی میخوانند آیتهاء خدای تعالی را یعنی قرآنرا
در ساعتهاء شب و ایشان سجده میکنند یعنی نماز میکنند و این
واو حالست بعضی گفته اند که مراد ازین نماز نماز تطوع کردنست
در میان نماز شام و نماز خفتن وقیل امة قائمة ای عادلة مهتدیة وقیل
مستقیمة وروی الزجاج عن الاخفش رحمهما الله ای ذو طریقة مستقیمة
ونصب سواء لانه خبر لیس والآناء واحدها انا وانا وانی وهو الساعة
وقیل انی وهی الساعة وقیل اطراف اللیل قوله عزوجل یؤمنون بالله
والیوم الآخر ویأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر و
یسارعون فی الخیرات واولئک من الصالحین
این آیت در شان عبدالله سلام آمد و یاران او آمده است گوی دارند و بگروند
همه بیگانگی خدای عزوجل و برسالت محمد علیه السلام و بروز قیامت و بفرمایند دیگرانرا
بایمان آوردن بمحمد علیه السلام و باز می دارند از کفر و معاصی و ناشایست و بشتابند
در نیکیها یعنی در گزاردن انواع خیرات وایشانند از نیکان یحتمل یأمرون
بالمعروف وانه یتناول کل محبوب مرضی فی الشریعة وینهون عن قبیح مکروه
فی الشریعة وقیل المعروف من فعل ذلک فهو من الصالحین فی ابنة عبدالله
مسعود رضی الله عنه گفت این امة قائمة امت محمد است که نماز بجماعت را قامت
میکنند و مر هیچ امت را این نبوده است قوله عزوجل وما تفعلوا
من خیر فلن تکفروه والله علیم بالمتقین و آنچه کنید از نیکیها
ناسپاس داشته نشوید آنرا یعنی جزا داده شوید بآن و خدای عزوجل داناست
بپرهیزکاران قیل فلن تکفروه ای لن تجحدوه ولن تنسوه وما تمنعوا
ثوابه کما قال علیه السلام البر لا یبلی والاثم لا ینسی قرأ حمزة والکسائی وعاصم
فی روایة حفص رحمهم الله وما یفعلوا من خیر فلن یکفروه بالیاء فیهما

راجعاً الی الصالحین

والیاقون بالتاء علی الخطاب قوله عز وجل ان الذین کفروا
لن تغنی عنهم اموالهم ولا اولادهم من الله شیئا
واولئک اصحاب النار هم فیها خالدون
مقاتل گفت رحمه الله چون ذکر آیت اول مؤمنان اهل کتاب را یاد کرد درین آیت
کافران ایشانرا یاد میکند کلبی گفت رحمه الله این ابتدا سخنی است در حق
همه کافران ومعنای وی هر اینه آن کسانی که کافر شدند و فخر کردند بمال
حرام هرگز باز ندارد از ایشان مالهاء ایشان و نه فرزندان ایشان از عذاب
خدای عز وجل چیزی را و ایشان اند اهل آتش که در آن آتش جاودانه باشند
این آیت در شان کافران آمد که فخر کردند بمال و فرزندان وقالوا نحن اکثر اموالا
واولادا وما نحن بمعذبین این آیت بیامد وبیان کرد که مال و فرزندان ایشان را
سود ندارند و عذاب از ایشان دفع نتوانند کرد قوله عز وجل مثل ما ینفقون
فی هذه الحیوة الدنیا کمثل ریح فیها صر اصابت
حرث قوم ظلموا انفسهم فاهلکته مثل آنچ نفقه می کنند
یعنی جهودان بر عالمان خود وکافران بر بتان خود در زندگانی دنیا چون مثل
بادیست که در وی سرما باشد که برسد بکشت قومی که ستم کرده باشند بر تنهاء
خود یعنی حق خدای تعالی از آن کشتها بازداشته باشند پس هلاک کند
آن باد مر آن کشت را تا در وی هیچ نفع نماند همچنین نفقه کافران که در غیر
طاعت خدای عز وجل صرف کنند هیچ سود ندارد در قیامت ایشان را
قوله عز وجل وما ظلمهم الله ولکن انفسهم یظلمون و ستم نکرد بر ایشان
خدای عز وجل بهلاک کردن زرع ایشان که ایشان بر تنهاء خود ستم کردند بباز
داشتن حق خدای تعالی الصر البرد الشدید وقیل هو صوت لهب النار واصل الصر
الصوت اخذ من صریر العلم کقوله تعالی فاقبلت امرأته فی صرة ای صیحة وولولة
پس نهی کرد مؤمنانرا از دوستی داشتن با غیر اهل دین ایشان قوله عز وجل یا ایها الذین
امنوا لا تتخذوا بطانة من دونکم لا یألونکم خبالا
ای آن کسانی که بگرویده اید مگیرید بدوستی پنهانی کسی را که از غیر دین شما باشد

که تقصیر

که تقصیر نکنند در حق شما برسانیدن فساد وزیان و بدی این آیت در شان
انصاریان آمد که با بعضی از جهودان دوستی می داشتند چون اسلام ظاهر شد
جهودان مر ایشانرا بدشمنی گرفتند و مؤمنان هم بدوستی ایشان می بودند حق
تعالی این آیت فرستاد ونهی کرد مر ایشانرا از دوستی داشتن با جهودان و خبر داد
ایشانرا که همه بدی شما میخواهند وعن ابن عباس رضی الله عنهما انه قال ان الله
تعالی نهی ان یتخذ المؤمنون اولیاء من الکافرین و یفشون الیهم اسرارهم
وفی الحدیث عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال المرء
علی دین خلیله فلینظر احدکم من یخالل هذا وکما قال الشاعر شعر
عن المرء لا تسأل وابصر قرینه فان القرین بالمقارن مقتدی
قوله عز وجل ودوا ما عنتم قد بدت البغضاء من افواههم و دوست دارند
شما در رنج افتید بقول دیگر میخواهند که شما در رنج افتید هر اینه ظاهر شد است
دشمنی شما از زبانهای ایشان بطعن کردن و دشنام دادن شما و فرقت افگندن
میان مسلمانان چنانک گفت قوله عز وجل وما تخفی صدورهم اکبر قد بینا
لکم الایات ان کنتم تعقلون وانچ پنهان میدارند سینهاء
ایشان بزرگترست از دشمنی بقول دیگر کفر که در دل پنهان میدارند بزرگ
ترست از آنچ بزبان ظاهر میکنند وقیل وما تخفی صدورهم قصدهم قتل محمد
علیه السلام هر اینه بیان کردیم مر شمارا آیتها یعنی نصیحتها ونشانها بر دشمنی ایشان
مر شمارا اگر شما عقل میدارید با دشمنان دوستی مدارید بقول دیگر خبر
دادیم شمارا بانچ پنهان میکنند وانچ آشکارا میکنند اگر شما می دریابید بقول
دیگر بعقل خود منفعت میگیرید تامل کنید ودشمن را دوست مدارید وبر ایشان
اعتماد مکنید که خدای تعالی در قرآن بسیار جای گفت لا یعقلون وایشان
عقل می داشتند بحقیقت اگر بی عقل بودندی مخاطب و مکلف نبودندی لیکن
چون بعقل خود منفعت نگرفتند نفی کرد عقل را از ایشان لغتها بطانة
من دونکم ای خاصة من غیر دینکم وبطانة الرجل خاصته واهل السر کبطانة
الثوب از بهر این معنی این دوستی پنهانی می خوانند الالو التقصیر والخبال الشر

والفساد واللعنة المشقة وقيل الضيق وقيل الاثم والبغضاء مصدر كالفحشاء
والضراء والسراء ونصب خبالا لكونه مفعولا لان الالو يتعدى الى مفعولين
ويجوز ان يكون نصبا على المصدر او لنزع الخافض وقيل ان الاية وردت
في المنافقين **قوله عز وجل** **ها انتم اولاء تحبونهم ولا يحبونكم**
وتؤمنون بالكتاب كله اى مومنان شما يید آنان که دوست میدارید
ایشانرا یعنی جهودانرا وایشان دوست نمیدارند شما را و میگروید شما بکتابهای
همه وایشان نمیگروند بقول دیگر میگروید بان کتابی که محمد آورده است علیه السلم
قوله عز وجل **واذا لقوكم قالوا امنا واذا خلوا عضوا عليكم**
الانامل من الغيظ قل موتوا بغيظكم ان الله عليم بذات
الصدور وچون بینند شما را منافقان یعنی از جهودان گویند گرویدیم
وما مومنانیم وچون تنها شوند بخایند بر شما سرهای انگشتان خود را از خشم ومی
گویند بعضی مر بعضی را الانامل اطراف الاصابع قد ظهروا وقووا وكثروا بگوی ای محمد
مر ایشانرا که بمیرید بخشمتان تا آنکه هر روز کار ما قوی تر وعالی تر خواهد شد هراینه
خدای عز وجل داناست بانچه در دلهاء منافقان است از نفاق وعداوت شما وبانچ
در دلهاء مومنان است از صدق ومحبت واخلاص فان قيل قد قال قل موتوا
بغيظكم ولم يموتوا قلنا معناه كونوا اتقوا وكونوا على غيظكم الى الموت فان منا مكم
عن الاسعاف محوية فكانت صيغته صيغة الامر ومعناه الخبر لغتها ها انتم
ها تنبيه وانتم اسم للمخاطبين واولاء اسم الجمع المشار اليهم وتحبونهم خبر عنهم وقيل
اول الاية في الكافرين واخرها في المنافقين **قوله عز وجل** **ان تمسسكم حسنة**
تسؤهم وان تصبكم سيئة يفرحوا بها اگر برسد شما را نیکوئی یعنی ظفر
وغنیمت اندوهگین کند ایشانرا یعنی جهودان بنی قریظه وبنی نضیر را چنانک روز
حرب بدر بود واگر برسد مر شما را بدی یعنی قهر وهزیمت شادی کنند بان مصیبت
شما این تقریر عداوت ایشان است با مومنان **قوله عز وجل** **وان تصبروا وتتقوا**
لا يضركم كيدهم شيئا ان الله بما يعملون محيط
واگر صبر کنید بر جفاء جهودان ومنافقان وبرهیزید از کفر زیان نکند

شما را بقول دیگر صبر کنید بر طاعت وبرهیز کنید از معصیت زیان نکند
شما را مکر وحیلهء ایشان چیزی که خدای عز وجل هر اینه بانچ ایشان میکنند
داناست شر ایشان از شما بگرداند بقول دیگر بر جزا دادن معاملت ایشان
تواناست وقيل اسم الحسنة في هذه الاية يتناول السعة في العيش واسم السيئة
يتناول الضيق ويحتمل كل خير وكل شر قراتها قرا ابن كثير ونافع وابو عمرو
لا يضركم بكسر الضاد وجزم الراء من الضير والباقون بضم الضاد وتشديد الراء
من الضرر ومعناهما واحد لغتها ان تمسسكم ذكر بالتاء لكون الحسنة
مؤنثة وجزمت السين من تمسسكم لحرف الشرط وجوابهما كذلك وقوله لا يضركم
جزم على جواب الشرط والاحاطة ادراك الشیء بكماله بس خبر داد از آن
مکر وهی که بر رسول علیه السلم وصحابه رسید وجهودان لعین را ان خوش آمد **قوله**
عز وجل **واذ غدوت من اهلك تبوئ المؤمنين مقاعد للقتال**
والله سميع عليم قال الاخفش رحمه الله معناه واذكر اذ غدوت من اهلك
یاد کن یا محمد بامداد بیرون آمدی از اهل خود یعنی از نزد اهل خود وآن عایشه بود
رضی الله عنها میساختی مؤمنانرا ومهیا میکردی جایگاه کارزار کلبی گفت
مراد این روز حرب احد بود وبیشتر مفسران همین گفته اند چون رسول علیه السلم
از حجرهء عایشه بیرون آمد تا بسوی احد رود صحابه را بیرون آورد چون آنجا
رسید مواضع قتال ومکان حرب راست میکرد وهر یکی را جایی معین میکرد
وخدای عز وجل شنواست ودانا بحال ایشان خواجه حسن بصری گفت که این آیت
در روز حرب خندق آمد قال مقاتل رحمه الله واذ غدوت من اهلك في الخندق
قبل ان يسبق اليه وفي الخبر ان النبي عليه السلم رأى في المنام كان عليه درعا حصينة
مفسران این را دو تاویل کردند که مراد این درع حصنة شهر مدینه است گفتند
مصلحت آنست که شهر مدینه را حصار کنیم وبیرون نشویم ورسول علیه السلم نیز همچنین تاویل
کرد وغرض مر یاران را که هم در مدینه بباشیم جماعتی که شهید خواستند شد گفتند یا رسول
الله مصلحت آنست که بیرون شویم که اگر بیرون نشویم ما را سرزنش کنند بخیانت
و بددلی وضعف حال هم برین اتفاق کردند وبیرون شدند واین در روز حرب

بکرم

في العيش

کرده اند

احد بود شیخ حسن بصری گفت رحمه الله این آیت در حرب بدر آمد
والمقاعد موضع القعود لان القعود اثبت للقتال والتبوئة الاستعداد
وتهیئة المواضع وقری تبوئ خفیفة من التبوئة قوله عز وجل اذ همت طائفتان
منکم ان تفشلا والله ولیهما وعلی الله فلیتوکل
المؤمنون چون قصد کردند دو گروه از شما که بد دل شوند و باز گردند و
خدای عز وجل نگاه داشت ایشان را از آن و خدای عز وجل نگاه دارنده و یاری
کننده ایشان است که نگاه داشت دلهاء ایشان را و قوی گردانید دلهاء ایشان را
تا باز نگشتند و بر خدای عز وجل توکل کنند مؤمنان در همه کارها و آن قصه
چنان بود که رسول علیه السلام از مدینه بیرون آمد بر قصد کوه احد و با وی هزار مرد
بودند عبدالله ابی سلول منافق لعنه الله با سیصد کس از منافق باز گشت
و طایفه از انصاریان بد دل شدند و قصد آن کردند که باز گردند خدای تعالی
دلهاء ایشان را نگاه داشت و قوی گردانید تا باز نگشتند بعضی گفته اند که ایشان
دو قبیله بودند از انصاریان بنی سلمه و بنی حارثه و عبدالله ابی سلول منافق لعنه الله
مر ایشان را گفته بود که این مرد می خواهد تا ما را و فرزندان ما را هلاک کند و هر
کسی را بنوعی بد دل میگردانید چون او باز گشت عمرو بن حزام از پس او بتاخت
و مر او را گفت اذکرکم الله فی نبیکم وانفسکم فقال عبدالله بن ابی لو نعلم قتالا
لاتبعناکم ولو اطعتنا لرجعت معنا و بعضی گفته اند این دو طایفه از مهاجران
و انصاریان بودند و هو اقل [illegible] درست تر است که همه انصاریان بودند قال ابن عباس
رضی الله عنهما اذ همت ای اضمرت ان تفشلا ای تجبنا والفشل الجبن والتوکل طلب
الکفایة والثقة بالله تعالی قال الشیخ الامام ابو منصور رحمه الله ان المؤمن یعلم
علم الیقین ان من نصره الله لا یغلبه شیء وان من خذله الله لا ینصره شیء فتوکل علی الله
وفوض امره الی الله علی ما وعد الله تعالی قوله عز وجل ولقد نصرکم الله ببدر
وانتم اذلة فاتقوا الله لعلکم تشکرون هر اینه یاری
کرد خدای عز وجل شما را بچاه بدر یعنی در آن موضع که حرب کردید و شما اندکی بودید
وضعیف و خوار بودید در چشم دشمنان پس بترسید از مخالفت فرمان خدای تعالی

من الا بواء والاول

بروز حرب بدر

و فرمان بردار باشید مر او را در پنج فرماید تا مگر شکر گویید مر نعمتها خدای را
عز وجل و این دلیل است که شکر نعمت خدای عز وجل در فرمان برداری و پرهیز
کاری است و این حرب بدر از بعد هجرت بود بنوزده ماه و در روز آدینه بود
و هفدهم ماه مبارک رمضان بود و مسلمانان سیصد و سیزده تن بودند و هفتاد
و هفت کس از مهاجریان بودند و باقی از انصاریان و علم دار مصطفی صلی الله علیه وسلم
و صاحب رایت امیرالمؤمنین علی بود رضی الله عنه و علم دار انصاریان سعد بن معاذ
بود رضی الله عنه و عدد کافران نهصد و اند کس بودند بقولی دیگر نهصد و پنجاه کس
بودند و بدر نام موضعی است که حرب در وی کردند بقولی بدر نام چاهی است که در آن موضع
بود که بر سر آن چاه حرب کردند

و اما قصه چنان بود که چون

مصطفی صلی الله علیه وسلم از مکه بمدینه رفت تا یک سال هیچ قتالی و حربی نبود سال دوم
حرب بدر کبری افتاد سال سیوم حرب احد بود سال چهارم حرب خندق بود
بروایت دیگر حرب بدر صغری بود سال پنجم حرب بدر صغری بروایت دیگر سال ششم
صلح عام حدیبیه بود سال هفتم عمرة القضا و فتح خیبر بود سال هشتم فتح مکه بود
سال نهم امارت امیرالمؤمنین [illegible] رضی الله عنه سال دهم حجة الوداع بود

حرب خندق

سبب حرب بدر آن بود که

جبرئیل علیه السلام بیامد و پیغامبر را علیه السلام خبر داد که مکیان را کاروانی از شام می آید
و در وی خرما و جو و گندم و مویز است یاران را فرمای تا آن را بگیرند رسول علیه السلام
با صحابه گفت همه جمع شوید جمله صحابه جمع شدند و سلاح نداشتند هر کسی
چوبی برداشتند پس از منافقان یک کس برفت و مکیان را خبر کرد ابوجهل
لعنه الله منادی کرد که هر که بتواند بحرب بیرون شدن بیرون شود و هر که بیرون
نشود او را عقوبت کنیم جمعی بیرون آمدند تا بکاروان رسیدند و کاروان را
بسلامت بجانب مکه فرستادند خواستند که باز گردند ابوجهل گفت لعنه الله
بسر چاه بدر رویم و خمر خوریم و تماشا کنیم تا عالمیان بدانند که ما را از کسی باک نیست

اخنس بن شریق گفت که چون مراد ما تمام شد باز کردیم ابو جهل لعنه الله
او را جفا گفت اخنس با سیصد کس از بنی زهره باز گشتند و او را ازدبر
نام نهادند که در روز حرب بد روی در کشید و کافران بجاه بدر رفتند
جبرئیل علیه السلام بیامد و رسول علیه السلام خبر داد که کاروان برفت و کافران آمدند
فرمان چنانست که با ایشان حرب کنید بر مومنان دشوار آمد گفتند یا رسول الله
ما سلاح بر نداشتیم بر نداشت کاروان بیرون آمده ایم و اکنون حرب کردن را
سلاح تمام باید رسول علیه السلام گفت فرمان چنین است که حرب کنیم و خدای
عز و جل ما را نصرت دهد پس همه لشکر اسلام دل بر حرب نهادند تا ایشان
بجاه بدر رسیدندی کافران آمده بودند و آب را گرفته و آنجا که زمین سخت
بود موضع ایستادن خود ساخته بودند و مومنان بکناره وادی که بسوی
مدینه بود و ریگ بود بایستادند و با ایشان یکی اسب بیش نبود مر مقداد اسود را
رضی الله عنه آن شب بخفتند همه را احتلام افتاد مگر رسول را علیه السلام چون
برخاستند آب نیافتند ابلیس لعین در دلهاء ایشان وسوسه کرد که اگر دین
شما بر حق بودی مر شما را این ضعف نبودی که شما را جای ایستادن بامکان
نیست که پای بر ریگ فرو می شود و آب نیست که غسل آرید و همه بجنابت چگونه باشید
تا بعضی ذکر آن شکایت و بیان آن حکایت بسمع مبارک مصطفی صلی الله علیه وسلم
رسانیدند مصطفی علیه السلام دعا گفت حق تعالی ابری فرستاد تا چندان باران
بارید که آن وادی پر آب شد و بجانب ایشان که ریگ بود زمین سخت شد و بجانب
کافران چنان گل شد که کس را امکان ایستادن نبود مومنان همه غسل آوردند
و مشکها پر آب کردند و ستوران را آب دادند و مر حرب را آماده بایستادند
چون هر دو صف راست شد مردی از لشکر کافران بیرون آمد و اسب را بتاخت
سوی لشکر اسلام لشکر اسلام در چشم او اندک نمود زود باز گشت و کافران را خبر داد
تا ایشان قوی دل شدند و ابلیس لعنه الله بصورت سراقة بن جعشم در صف کافران
آمد تا قوت دل ایشان بیفزود و تحریض میکرد مر ایشان را بر قتال بر نداشت اندک
مومنان ضعیف اند تا مگر ایشان را شکستی باشد پس حق تعالی فرشتگان را فرستاد

تر ایشان ...

بر صورت آدمیان نام مومنان را تحریض می کردند و دلهاء ایشان را قوت
می دادند و دو مرد از بنی قریظه و بنی نضیر آمده بودند تا هزیمت بر که افتد اگر
بر مومنان افتد دلیل باشد بر بطلان دین ایشان و اگر بر کافران افتد دلیل
باشد بر حقیقت نبوت محمد علیه السلام و ایمان بیارند چون مکیان را دو چندان
دیدند که مومنان بودند با یکدیگر گفتند باز گردیم و بر یقین باشیم که این شکست
بر محمد و بر یاران او باشد آوازی شنیدند از هوا ابری دیدند و آتشی در
ابر و صلصله و بانگ آهنی شنیدند می ترسیدند و آوازی بگوش ایشان رسید که
اقدم حیزوم و یکی را از آن دو کس زهره در درید و بمرد و آن آواز جبرئیل بود علیه السلام
و حیزوم نام اسب او بود آن مرد دیگر سوی لشکر پیغامبر علیه السلام رفت لشکر را
بر زیادت از آن دید که دیده بود پس بنزد مصطفی علیه السلام آمد و قصه باز گفت که
من چنین دیدم و چنین شنیدم و ایمان آورد و رسول علیه السلام از جبرئیل
علیه السلام پرسید که آن ابر چه بود جبرئیل گفت آن اثر حیال هیئت جمعیت لشکر ما
بود و آن آتش انسکاک اجرام مقربان بود که برافت آن آسیب انوار لمعان ظاهر
می کردانید که لشکر راست می کردیم و آن آواز جد بد و صلصله آن بود که
حق تعالی مر هر یکی از این کافران را که کشته خواهند شد زنجیری فرستاده
تا در ایشان در آویزیم و بدوزخ بریم پس از صف کافران سه مبارز بیرون آمدند
نام یکی عتبه و نام دوم شیبه و هر دو برادران بودند و سیوم ولید عتبه بود
لعنهم الله و از مومنان نیز سه کس بیرون آمدند نام یکی معاذ بن جبل و معوذ بن عفرا
و یکی دیگر کافران گفتند شما کیانید گفتند ما انصاریانیم از مدینه گفتند شما کفو ما نباشید
ما را از قریش باید ایشان باز گشتند حمزه و علی و عبیده بن الحارث رضی الله عنهم
بیرون آمدند کافران گفتند شما کیانید گفتند فلان و فلان و فلان گفتند چون
کریمان و هم کفو ما پس عتبه جدا شد حمزه بن عبد المطلب رضی الله عنه پیش او رفت
و هر دو بر آویختند حمزه تیغ شجاعت خود را بر سر آن کبر زد سرش و سرش بریده شد
و از اسب در افتاد و بدوزخ رفت و امیر المومنین علی رضی الله عنه مر شیبه را بکشت
و ابو عبیده با ولید بر آویخت و از وی عاجز آمد علی رضی الله عنه ابو عبیده را یاری داد

سلاح نپوشیده بودند

یکی بو بکر ...

تا ولید لعین را بکشت کافران متحیر شدند و ضعیف دل گشتند که در لشکر ایشان ازین
سه کس مبارزتر نبود و دران وقت که آواز آمدن فرشتگان از جانب اسمان ظاهر شد
و سنان تیغ جبریل علیه السلام از قطر فلک بر سینهٔ ابلیس راست شده بود چون ابلیس
آن بدید قصد گریختن کرد ابو جهل لعنه الله دامن او بگرفت که از چه روی می گریزی که
ضعف یاران محمد می بینی گفت انی اری ما لا ترون آنچ من میبینم شما نمی بینید پس
ابلیس ناپیدا شد و آن سه مبارز کشته شدند کافران ضعیف دل شدند آنگاه مصطفی
علیه السلام یک قبضهٔ خاک برگرفت و در روی کافران انداخت و گفت شاهت الوجوه زشت
باد آن روی کافران حق تعالی آن خاک را ذره ذره بدیدهاء ایشان رسانید
تا همه مشغول شدند و چشمها می مالیدند و پیش راه نمی دیدند پس مومنان حمله
کردند و در میان ایشان آمدند و چوب می زدند و گردنها کردن آوازان را می
شکستند و از اسب در افکندند و هر چوبی که بکافری اشارت کردندی تا بزنند
پیش از زخم سر کافر از تن جدا شده بودی زیرا که فرشتگان زخم می زدند و ابو جهل لعنه الله
آواز برکشید که ای مبارزان مکریزید که آن سه کس ندانستند و خویشتن نگاه نداشتند
نبود باشد که هم اکنون ما بر ایشان دست یابیم که ناگاه تیغ بر سینهٔ برکینهٔ ابو جهل آمد
از دست فرشتهٔ و گویند که آن تیغ میکائیل بود علیه السلام ابو جهل از اسب در افتاد
عبد الله مسعود رضی الله عنه ابو جهل را دید افتاده بر سینهٔ او نشست ابو جهل
لعین چشم باز کرد او را بدید بر سینهٔ خود گفت یا رویعی الغنم لقد ارتقیت مرتقا
صعبا یعنی گفت ای شبانک گوسفندان ما بر بلندی جای نشستی و لیکن این
تو نکردی کسی کرد که سنان تیغ من بجهد بسیار بگوشهٔ سم مرکب او نمی رسید و اگرچه
بسیار جهد می کردم عبد الله مسعود شمشیر خود برکشید هرچند کرد تا سرش
برد شمشیر او از کندی که بود نبرید ابو جهل گفت شمشیر من برکش عبد الله
مسعود هرچند کرد شمشیر او نتوانست از نیام برکشید ابو جهل گفت تو نیام
بگیر و قبضه بمن ده قبضه بوی داد ابو جهل قوت کرد و شمشیر از نیام برکشید
نیام در دست عبد الله مسعود ماند ابو جهل شمشیر بسوی وی انداخت تا وی
را خسته کرد بروایت دیگر عبد الله مسعود گفت ای ملعون مکری

جهد

تا تیغ در دست تو ماند و نیام در دست من تا مرا الحق رسانی نیام تو بگیر
تا قبضه من گیرم همچنان کرد تا تیغ را برکشید ابو جهل لعین گفت یا عبد الله
چون سر مرا ببری از کتف بر تا در چشم محمد علیه السلام بزرگتر نماید و چون نزدیک
محمد علیه السلام رسی داند که این سر منست آنگاه گفت امروز دولت کراست عبد الله
گفت مر محمد رسول الله را و فردا همچنین خواهد بود گفت یا عبد الله چون به پیش
محمد رسی پیغام من برسان و بگوی که در همهٔ اوقات بر من دشمن بودی و اکنون
دشمن تری پس عبد الله مسعود رضی الله عنه سرش را برید و پیش رسول آورد
علیه السلام چون صحابه آن بدیدند بیکبار از شادی را تکبیر گفتند و حمد گفتند
مر خدای را عز و جل که چنین دشمن را هلاک کرد ایند پس پیغامبر علیه السلام سوال کرد که
چه گفت عبد الله رضی الله عنه قصه باز گفت پیغامبر علیه السلام گفت چنانکه جرئت تا
از همه بیش بود فرعون ما از همه فرعونان قوی تر بود که فرعون موسی علیه السلام در
وقت بأس ایمان آورد که امنت بالله انه لا اله الا الذی آمنت به بنوا اسرائیل و
فرعون من دران حال کفر می آورد پس هفتاد تن از کافران کشته شدند و
هفتاد تن دیگر را اسیر کردند و باقی بگریختند و بیشتر مجروح شدند خدای
تعالی منت یاد کرد بر مؤمنان که با قلت عدد شما نصرت دادیم شما را بر دشمنان
شما در روز حرب بدر پس خبر داد از آمدن فرشتگان بمدد ایشان چنانکه گفت
قوله عز و جل اذ تقول للمؤمنین الن یکفیکم ان یمدکم ربکم
بثلثة آلاف من الملائکة منزلین یاد کن یا محمد چون گفتی مؤمنان را
که او بسنده نکند مر شما را که مدد فرستد خدای عز و جل مر شما را و زیادت کند
مر شما را در عدد شما بسه هزار فرشتگان فرو فرستادگان این در روز حرب احد
گفته بود تقول دیگر در روز حرب بدر بود قرا حمزه والکسائی وابو عمرو
وهشام وابو جعفر عن ابن عامر اذ تقول مدغمة التاء فی الذال والباقون
مظهرة وقرأ ابن عامر منزلین بتشدید الزاء من التنزیل والباقون
بالتخفیف من الانزال قوله عز و جل بلی ان تصبروا وتتقوا ویاتوکم
من فورهم هذا یمددکم ربکم بخمسة آلاف من الملائکة
مسومین

قرائتها

آری اگر صبر کنید و بپرهیزید از خلاف کردن فرمان پیغامبر علیه السلام و از هزیمت شدن و بیایند بشما کافران از خشم روز حرب بدر هذا اشارت بروز حرب بدر است ایشان مدد فرستد شما را خدای عز و جل و زیادت کند شما را به پنج هزار از فرشتگان نشان کردگان که صوف سپید نشانی داشتند بقول دیگر نشانی صوف سرخ بود در پیشانی و دمهاء اسپان ایشان بقول دیگر عمامهٔ زبیر عوام در روز حرب بدر زرد بود فرشتگان نیز همه با عمامهاء زرد آمدند بر سر بسته بقول دیگر از شاه مهران عبد الله عباس رضی الله عنهما آنست که نشانهای ایشان عمامهای سپید بود طرفها در میان کتفها فرو گذاشته و بروایتی طرفها بر کتفها افگنده بودند این در روز حرب بدر بود و در روز حرب حنین نشانهاء ایشان دستارها سرخ بود قال مجاهد رحمه الله سیماهم ان اذناب خیلهم مجزوزة وقال السدی علیهم سیماء المؤمنین وقیل مجزوزة باعرافها واذنابها معلقة بالصوف والعهن وقیل مسومین ای مرسلین من الاسامة وقال قتادة کانت علی الملائکة یوم بدر سیماء القتال وهم علی خیل بلق پس بران قول که این در حرب احد بود فرشتگان آمده بودند لیکن مؤمنان صبر نکردند و اهل مرکز مر فرمان رسول را علیه السلام خلاف کردند فرشتگان مر ایشان را نصرت نکردند و بران قول که این در حرب بدر بود مؤمنان را نصرت کردند و اختلاف کرده اند در حرب کردن فرشتگان بعضی گفته اند حرب نکرده اند نه در حرب بدر و نه در حرب دیگر که اگر از بهر حرب بودی یک فرشته مر همهٔ عالم را بس بودی چنانک از قوت جبریل علیه السلام معلوم بود که مر شارستانهاء قوم لوط را از کلیسیاها برکند و بسطنان قوار ماه بر آورد که یکی گوشه از جناح او کم نشده و خم نگرفت و تاری از ریشهٔ پر او کم نگشت و وقت بوده است که از بهر نصرت اولیای خدای را عز و جل پرندگان از گوشهٔ افق اعلی به بستی بساط سفلی رسیده است که او را در آن پرواز فتوری نبوده است لیکن آمدن ایشان از بهر آرام دل مؤمنان بود و بحقیقت نصرت از رحمان بود بقول دیگر بل که بحقیقت حرب کردند و علامت حرب فرشتگان سوختن آتش بود که بهر موضع که اثر زخم ایشان رسیدی شعلهٔ

آتش ظاهر می‌شد و لهذا قال ابو جهل لعنه الله لابن مسعود رضی الله عنه انت لم تقتلنی انما قتلنی الذی لم یصل سنانی الی سنبک دابته وان اجتهدت قرأتها قرأ ابن کثیر وابو عمرو وعاصم مسومین بکسر الواو یعنی سومّوا خیولهم والباقون بالفتح یعنی سوّموا انفسهم لقتالهم الامداد اعطاء الشیء رجالا بعد رجال والفور الغلیان ومعناه هاهنا الحدة فی المجیء والعجلة فی العدو وقیل فورهم غضبهم وصولتهم وقیل فورهم وجههم التسویم الاعلام والارسال للرعی والکی والبعث یعنی نشان کردن و داغ کردن و بحل فرستادن و گذاشتن قوله عز و جل **وما جعله الله الا بشری لکم ولتطمئن قلوبکم به وما النصر الا من عند الله العزیز الحکیم** و نکرد آنرا خدای عز و جل یعنی فرستادن فرشتگان را مگر مژده مر شما را بظفر و تا بیارامد دلهاء شما بان مدد و نیست نصرت و یاری کردن مگر از نزد خدای عز و جل که عزیز کنندهٔ دوستان است و قوی در پادشاهی و دانا در تدبیر کار جهانیان و بندگان معنی آیت آنست که آمدن فرشتگان از بهر قوت دل مؤمنان بود و مژده رسانیدن بنصرت و بحقیقت نصرت از افرینگار است عز و جل قوله عز و جل **لیقطع طرفا من الذین کفروا او یکبتهم فینقلبوا خائبین** یعنی آمدن فرشتگان و یاری کردن خدای عز و جل مؤمنان را از بهر آن بود تا ببرد گروهی را از آن کسانی که کافر گشتند یعنی مستأصل کرد اند جماعتی را از کافران یا خوار کرداند ایشان را بهزیمت تا باز گردند بی مراد و نومید شدگان قال ابن عباس رضی الله عنهما الکبت الهزیمة وقیل الکبت الصرع علی الوجه وکلمة او هاهنا بمعنی اما ان والکبت فی اللغة الاذلال والاهلاک والاخزاء والخیبة انقطاع الامل وقری فی الشواذ او یکبدهم ای یضرب علی الکبد وهو الکنایة عن الاهلاک ولام کی دخلت فی الافعال المستقبلة فی هذه الآیة ونصب الکل و مستأصل کردانیدن ایشان در حرب بدر بود که درین آیت بیان کرد آن بود که هفتاد تن را از کبار ایشان و رؤساء قریش را بکشتند و هفتاد تن دیگر را از بزرگان ایشان اسیر کردند چنانکه بیان کردیم قوله عز و جل **لیس لک من الامر شیء او یتوب علیهم او یعذبهم فانهم ظالمون** نیست مر ترا ازین کار چیزی یا محمد تا توبه دهد خدای عز و جل مر ایشان را یا عذاب

کند مر ایشان را که ایشان ستمکاران اند قتاده گفت سبب نزول این آیت
آن بود که در روز حرب احد عتبة بن ابی وقاص سنگی انداخت و دندان مبارک
مصطفی را بشکست فقال علیه السلام لا یحول الحول علیه حتی یموت فمات دون الحول
بکفره قال عکرمة الذی ادمی وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم کان رجل من بنی هذیل
اسمه عبد الله بن قمئة فسلط الله علیه تیسا فنطحه حتی قتله وعن الضحاک
قال لما کان یوم اُحد کُسِرت رباعیة رسول الله صلی الله علیه وسلم فادمی ساقه وقتلوا
سبعین رجلا من اصحابه وکان رسول الله صلی الله علیه وسلم یمسح الدم عن جبینه وهو
یقول کیف یفلح قوم فعلوا هذا بنبیهم فهمّ ان یدعو علیهم وان یلعنهم فانزل الله تعالی هذه
الآیة لیس لک من الامر شیء وقیل همّ رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یلعن علی الذین
انهزموا یوم احد فنزلت هذه الآیة ونهیه عن ذلک فلم یلعن للمنهزمین ولا المشرکین
لانه کان فی علم الله تعالی ان بعضهم مؤمنون مثل خالد بن الولید وعکرمة بن ابی جهل
وابی سفیان وغیرهم وعن الضحاک ومقاتل قالا بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم
من اهل الصفة سبعین رجلا الی عصیة ورعل وذکوان لیدعوهم الی الاسلام فقتلوهم
جمیعا فاشتد ذلک علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فدعا علیهم اربعین صباحا فی صلوة
الغداة فنزلت هذه الآیة وقوله او یتوب علیهم معطوف علی قوله او یکبتهم وقوله لیس
من الامر شیء معترض بین الکلامین وقیل او یتوب علیهم یعنی یلطف الله بهم لطفا یتوبون
او یعذبهم وقیل او بمعنی حتی یدل امر کما یقال کل او تشبع ای حتی تشبع وکقول
امرؤ القیس شعر فقلت لها لا تبک عینک انما نحاول ملکا او نموت فنعذرا
یعنی حتی نموت فنعذر بالیاس

قصهٔ حرب اُحُد

وآن قصه چنان بود که چون کافران مکه از حرب بدر باز گشتند وآن خواری وهزیمت
بدیدند تدبیر کردند مر حرب دیگر را وآن مال آن کاروانی که بمکه رسانیده بودند در وجه آن
حرب دیگر نهادند وبه سبیل خفیه کار حرب ساختند واز مکه بیرون آمدند ودیگران را
با خویشتن آوردند جبرئیل علیه السلام بیامد ومر رسول را علیه السلام خبر داد ایشان

نیز تدبیر کردند صحابه گفتند ما بیرون رویم ومر ایشان را باز داریم تا بشهر ما نرسند که
اگر مدینه را حصار کنیم ما را سرزنش کنند وبعضی گفتند مصلحت آنست که شهر مدینه را
حصار کنیم وعبد الله سلول منافق لعنه الله گفت که ما در شهر باشیم تا مردان در کویها
تیغ می زنند وزنان از بامها سنگ می اندازند واین شهر ما بکر است که هرگز هیچ کس بدین شهر ما
قادر نشده است آخر اتفاق کردند که جمله بیرون شوند وگفتند که ما در روز حرب بدر
اندک بودیم وبی سلاح بودیم ایشان بر ما دست نیافتند امروز ما خلقی بسیاریم وسلاح
تمام داریم دستوری ده تا پیش ایشان بیرون رویم آنگاه رسول علیه السلام در خانه در آمد وزره
در پوشید ومغفر بر سر نهاد و کمان برداشت وشمشیر حمایل کرد ونیزه بدست گرفت وبیرون
آمد چون صحابه رضی الله عنهم آن بدیدند همه کار حرب بساختند وبیرون آمدند
چون از مدینه بیرون آمدند صحابه پشیمان شدند از بیرون آمدن وگفتند یا رسول الله
ما ازین بیرون آمدن پشیمان شده ایم رای دیگر وفرمان دیگر فرمای تا آن کنیم رسول
علیه السلام گفت که من شما را گفتم فرمان من نکردید وگفت که هیچ پیغامبر را روا نباشد که زره
در پوشد باز بیرون کند حرب ناکرده تا حکم کند خدای عز وجل میان ما ومیان دشمنان ما
عبد الله ابی سلول منافق لعنه الله باز گشت با سیصد کس از منافقان پس رسول علیه السلام با صحابه
بکوه اُحُد بر آمدند وگفتند که کوه احد از پس خود مانیم … کردند ومر عبد الله زبیر را با
جماعتی دیگر بر کوه نشاندند وگفت که زینهار تا این مرکز را نگذارید وپشت ما را نگاه دارید
پس ذو الفقار را بر یاران عرضه کرد وگفت حق این شمشیر امروز که گزارد امیر المؤمنین ابی بکر
صدیق دست دراز کرد بوی نداد وعمر وعثمان وعلی وجمع رضی الله عنهم اجمعین همچنین دست
دراز کردند با ایشان نداد ابو دجانه گفت که بمن ده یا رسول الله بوی داد گفت حق وی
چیست گفت حق این آنست که بر سر کافران می زنی تا دو تاه شود یاران را ازان عجب آمد
که به هیچ کس نداد وبا بو دجانه داد ابو دجانه دست بر ساق موزه در کرد وعصابهٔ سرخ
بیرون گرفت ودر پیشانی ببست ودر صف معرکه خرامیدن گرفت رسول علیه السلام
گفت این رفتنیست که خدای عز وجل وی را دشمن دارد وپیغامبر وی نیز دشمن دارد مگر
درین موضع وبر یک گوشهٔ عصابهٔ وی نوشته بود نصر من الله وفتح قریب وبر جانب دیگر نوشته
بود که الجبانة فی الحرب عار ومن فر لم ینج من النار یعنی بد دلی کردن در حرب عار است ومعرکه گریزنده

از عذاب برهد و زنان کافران نیز همه آمده بودند و هند که دختر عتبه بود آمده
بود و عیال ابو سفیان حرب بود و مادر معاویه و از خشم روز حرب بدر که بدر شان را
کشته بودند تحریض می‌کردند مردمان را بر حرب و دفها می‌زدند و این رجز می‌گفتند

نَحنُ بَناتُ طارِق ، نَمشي علی النَّمارِق ، وَالدُّرُّ في المَخانِق ، اِن تُقبِلوا نُعانِق
اَو تُدبِروا نُفارِق ، فِراقَ غيرِ وامِق ،

پس پیغامبر علیه السلام حمله کرد بر ایشان و میمنه
و میسره کافران را شکست یکی از یاران گفت که من دیدم آن روز هند را که می‌دوید و کافران را
دل می‌داد و در وقت گریختن می‌دوید و پای بر دامن برپای می‌زد و خلخالها از آن
من می‌شنیدم و رسول علیه السلام می‌گفت که زنان را مکشید و علم کافران بر زمین افتاد یاران
عبد الله جبیر گفتند ما نیز برویم تا غنیمت گیریم که روز حرب بدر محروم شدیم عبد الله
جبیر گفت مروید و فرمان رسول خدای را نگاه دارید فرمان او نکردند و آن رخنه را بگذاشتند
و بگرفتن غنیمت مشغول شدند خالد بن ولید کمین ساخته بود چون دید که رخنه گشاده
شد با جماعتی از آن جانب درآمدند و عکرمة بن ابی جهل نیز از پس وی درآمد با جماعتی دیگر
و مران کسانی را که بر مرکز مانده بودند بکشتند و از پس صف مؤمنان درآمدند و تیغ
در مؤمنان نهادند تا بسیاری از مؤمنان کشته شدند و زنی بود کافره نام او عمره علم
کافران را نصب کرد چون کافران علم خود را در هوای دیدند باز گشتند و از پیش و پس بر مؤمنان
حمله کردند تا هفتاد تن از یاران کشته شدند و هفتاد تن مجروح شدند و دست امیر المؤمنین
علی را شکستند و ابوبکر و عمر مجروح شدند و عثمان با جماعتی از صحابه هزیمت شدند و
رخساره رسول علیه السلام را بشکستند و خون روان گشت و مالک بن سنان رضی الله عنه
آن خون را می‌گرفت و می‌خورد رسول علیه السلام گفت هر که خواهد تا کسی را ببیند که خون او
با خون پیغامبر آمیخته شده است گو در مالک بن سنان رضی الله عنه نگر و آن زخم بر روی
مبارک مصطفی صلی الله علیه وسلم چنان آمده بود که لب و دندان مبارک رسول را علیه السلام
مجروح کرد چنانکه حلقهٔ زره خود شکسته بود و در جراحت او افتاده تا بتکلف آن حلقه را
بیرون کردند خون از وی می‌رفت و مالک بن سنان رضی الله عنه آن خون را می‌خورد
بروایت دیگر آمده است که پیغامبر علیه السلام آن قطرات خون را بکف دست خود می‌گرفت
و بجانب آسمان می‌انداخت و هیچ بر زمین نمی‌رسید و می‌گفت که اگر خون من بر زمین افتد

رسد

هرگز از زمین نبات نروید پس رسول صلی الله علیه وسلم از رنج آن جراحتها ضعیف
شد و از بالای اسب بر زمین آمد چنانکه هر دو زانوی مبارک او مجروح شد و پیشانی
او بشکست و موی خون مخضب شد و سالم مولی ابی حذیفه از خون را از روی
مبارک رسول صلی الله علیه وسلم می‌گرفت و پیغامبر علیه السلام می‌گفت چگونه رستگاری
یابند قومی که با پیغامبر خویش چنین معاملت کنند و ابلیس لعنه الله آوازی
داد که الا ان محمدا قد قتل سه بار آواز داد با آواز بلند چنانکه آواز او با طراف عالم شنودند
بروایت دیگر یکی از یاران گفت که من دیدم که خون از دهان محمد علیه السلام می‌رفت
و رسول آن خون را می‌گرفت و در روی مبارک خود می‌مالید گفتند یا رسول الله
چرا چنین می‌کنی رسول علیه السلام گفت که می‌ترسم که قطره بر زمین چکد پیش
نبات نروید و آن آواز الا ان محمدا قد قتل بسمع مبارک ابوبکر و عمر و علی رسید
ایشان با همه مجروحی خود گریان شدند تا مردی با ایشان رسید و آن گریستن
و زاری ایشان بدید از ایشان سوال کرد گفتند همچنین شنیدیم که رسول خدای
عز و جل کشته شد و ما زندگانی نخواهیم بی وی آن مرد گفت که این گمان مبرید که
من این ساعت بر گذشتم و کشتگان را می‌دیدم جمال جهان آرای مصطفی را دیدم
چون ماه شب چهارده بسلامت و بفلان موضع است جملهٔ یاران از جای
برخاستند و با تنهای مجروح و دلهای رنجور بیامدند رسول علیه السلام را دیدند رسول را
علیه السلام که هر دو نرگسین دیدهٔ او از زیر خود او چون دو ستارهٔ تابان می‌تافت و
کتفهای مبارک او گرفتند و او را از جای در وای کردند رسول علیه السلام دست مبارک
خود را بر گردن علی آورد و دیگر باره بر اسب سوار شد چون کافران دیدند که رسول
علیه السلام زنده است دیگر باره حمله کردند یاری بود نام او سماک بن حرب تنها بر کافران
حمله کرد و همه را هزیمت کرد و سلمان فارسی در پس پشت رسول ایستاده بود تا هر تیری
که بیامدی او پیش باز رفتی و خود را در پیش رسول علیه السلام سپر ساختی و آن تیر را
به خود باز گرفتی و می‌گفتی که جان من فدای رسول خدای باد و عباس لجام اسب
رسول گرفته بود و می‌برد پس علی رضی الله عنه با دست مجروح بر کافران حمله کرد و
مر ایشان را غلبه کرد جبرئیل بیامد و گفت یا محمد این که بود که درین ساعت مبارزت

وروی او بقطرات

مراورا م

نمود که خدای تعالی بر فرشتگان جلوه کرد و بوی مباهات کرد رسول علیه السلام گفت
علی بود پس یاران محمد رسول را علیه السلام بسوی کوه احد بردند و نتوانست که با
اسب بکوه بر آید پای مبارک از اسب بگردانید و دست بر گردن علی نهاد تا او را
بکوه بر آورد و بنشاند و یاران گرد در گرد رسول بنشستند پس رسول علیه السلام
بهر جانبی می نگریست گفتند کرا می نگری یا رسول الله رسول علیه السلام روی
با میر المؤمنین علی آورد و گفت از عم خود حمزه خبر داری گفت یا رسول الله حال او
چنان دیدم که کس طاقت دیدن آن حال ندارد رسول علیه السلام گریان شد
و یاران نیز گریان شدند از بهر مؤمنان و برادران خود پس خالد بن ولید با
جماعتی از کافران بر سر کوه آمدند بر قصد آنک خود را بر رسول خدای و یاران او
زنند رسول علیه السلام دعا کرد و بر حضرت عزت فرستاد و گفت الهی در زمین
از کسانی که ترا می پرستند این گروه اند اگر این گروه کشته شوند کسی در زمین
خدای پرست نماند حق تعالی فزعی در دل آن کافران افکند تا بهزیمت شدند
پس ابو سفیان بنزدیک آن آمد و آواز داد که محمد زنده هست یا نی عمر گفت
زنده است و سخن تو میشنود ابو سفیان گفت تو راست گوی تری بنزد من از آن
کسی که گفت او را کشتم و نخواستم که چنان بودی آنگاه ابو سفیان گفت اُعلُ
هُبل اُعلُ هبل بغامبر گفت یا عمر جواب او بده عمر گفت اللهُ اَعلَی وَاَجَلّ ابو
سفیان گفت لنا العُزّی ولا عُزّی لکم عمر گفت لنا المولَی ولا مولی لکم ابو سفیان
گفت که روزی بروزی فیومٌ علینا و یوم لنا و یوم نصیر رسول علیه السلام گفت بگوی
یا عمر لا سواءٌ قتلانا فی الجنة وقتلاکم فی النار یعنی برابر نیست کشتگان ما بهشت
روند و کشتگان شما بدوزخ ابو سفیان گفت میان ما و میان شما وعده دیگر بدر
صغری است رسول گفت علیه السلام بگوی آری عمر گفت آری ابو سفیان بازگشت
رسول را علیه السلام دل مشغول گشت که نباید که روی بمدینه نهند علی را فرستاد و گفت که
نگاه کن تا کدام جانب می روند و اگر روی سوی مدینه نهند والله که ما نیز برا ثر
ایشان رویم و با ایشان حرب کنیم و اگر بمکه روند ما باز گردیم علی رضی الله عنه
آمد و دید که روی بمکه نهادند گفت یا رسول الله روی بمکه نهادند رسول علیه السلام
جانب م

کوه ص

اعلا هو الیک اعلا
هو اعلی هو الیک

یا عمر ص

از کوه فرود آمد و در میان کشتگان می گشت امیر المؤمنین حمزه را دید
شهید شده و مُثله کرده که هند بنت عتبه غلام مطعم بن عدی را که وحشی
نام بود گفته بود که اگر تو ازین سه کس یکی را بکشی من ترا آزاد کنم محمد را یا علی
یا حمزه را و این وحشی مزراق انداختی و خطا نکردی و وحشی گفت اما محمد را یاران
او او را تنها نگذارند و اما حمزه با او که بر آید و اما بر علی ره باشد که با وی دست یابم
چون یاران بهزیمت شدند حمزه رضی الله عنه بر قاعده مبارزت خود ثبات کرد
و چون شیر غران در صحرای صف هیجا بر می گشت و بی دریغ از زخم تیغ کافران را می کشت
و وحشی در پس سنگی پنهان شده و مزراق زهر داده بدست گرفته و نگاه می داشت
و می نگریست مر حمزه را تا از وی جایی گشاده شود حمزه رضی الله عنه بروی بگذشت
و تیغ را در دست می دوانید تا زیر دست حمزه گشاده شد وحشی مزراق را در انداخت
بزیر دست او در نشست و به پهلوی دیگر بیرون آمد حمزه از بالای اسب بزمین
آمد انا لله وانا الیه راجعون وحشی بدوید و مر هند را مژده داد هند بیامد و شکم
حمزه را بکفانید و جگر وی را بخایید و گوش و زبان و اطراف او را ببرید و بر رشته
در کشید و در گردن او آویخت چون کافران باز گشتند رسول علیه السلام از کوه فرود
آمد و با یاران بیامد چون چشم رسول علیه السلام بر حمزه افتاد و مر او را دید مُثله کرده
بگریست و یاران بگریستند و گفت اگر بر ایشان دست یابم از بهر او هفتاد کس را از
ایشان بکشم این آیت بیامد که وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به الآیه پس
رسول علیه السلام خواست که در آن حال بر ایشان لعنت کند این آیت بیامد که
لیس لک من الامر شیءٌ او یتوب علیهم الآیه پس رسول علیه السلام فرمود تا کشتگان را
جمع کردند و مر هر یکی را نماز کرد و حمزه را از نمره کفن ساختند چون نمره
بر سر او پوشیدندی پایهاش گشاده ماندی پس فرمود تا سر او را بدان پوشیدند و پایان وی را
بگیاه پوشیدند و آن اذخر بود و بروی نماز کرد و یکان یکان کشتگان را می آوردند
و بر ایشان نماز می کردند تا هفتاد بار نماز کرده شد بر حمزه آنگاه رسول علیه السلام
گفت اگر نه آنستی که خواهرش غمناک شود و اگر بماندی ورا تا طیور هوا و وحوش
بیابان بخوردند ورا تا حشر او فردا و قیامت از شکم ایشان بودی آنگاه مر علی را گفت

تا کجا رهند شود

مجملة

که تو بدینه رو و ایشان را آگاه کن که من بسلامتم که ایشان آواز ابلیس
ملعون شنیده باشند که الا ان قد قتل امیر المؤمنین علی بر وقت چون بمدینه
در آمد اهل مدینه را مژده داد بسلامتی رسول علیه السلام خاتون قیامت فاطمه
زهرا را دید رضی الله عنها که با جماعتی زنان گریان و نوحه کنان چون خبر سلامتی
مصطفی بفاطمه رسانید فاطمه رضی الله عنها بی هوش شد و چون هوش باز آمد
سه بار از حال پیغامبر می پرسید که چگونه است آنگاه فاطمه رضی الله عنها
از مدینه بیرون آمد و خویشان روی بکوه احد نهادند چون بکوه احد رسید
رسول علیه السلام آواز خویش او بشنید روی بیاران کرد و گفت شما دورتر
روید که آواز خویش فاطمه می شنوم ایشان دورتر رفتند پس فاطمه بیامد
و در پایهای مبارک رسول علیه السلام می غلطید و می گریست آنگاه خواهر
حمزه که صفیه نام بود برسید رسول علیه السلام سر وی را در کنار گرفت و از هر طرف
می نگریست که برادر من کجاست چون خبر دادندش از حال او بیهوش
شد پس رسول علیه السلام گفت یا علی پسر عم را نگاه دار تا حمزه را بران حال نه بیند
که طاقت ندارد و زنی در راه می آمد مردمان او را دید کرد شده برگشته می
گریستند چون آن زن دید گفت این کشته کیست گفت فلان کس است آن زن
گفت پسر منست حال رسول خدای چگونه است که رسول خدای پسر من و شوهر
از پسر منست گفتند رسول علیه السلام بسلامت است گفت باک ندارم چون
پیغامبر آمد پدر و برادر [illegible] کشته دید همین گفت که چون رسول خدای
سلامت است مصیبتهای دیگر بر من آسان است پس رسول علیه السلام بمدینه
باز آمد زنان مدینه را دید که نوحه می کردند و بر کشتگان خود می گریستند
و کسی بر حمزه نمی گریست رسول علیه السلام گفت اگر حمزه را کسی بودی در مدینه بروی
بگریستی آن سخن بگوش زنان مدینه رسید همه گرد آمدند و بر حمزه رضی الله عنه
می گریستند و تا اکنون در مدینه رسم همچنین است که هر که از ایشان بمیرد اول
بر حمزه گریند آنگاه بر مرده خود قوله عز و جل ولله ما فی السموات وما
فی الارض یغفر لمن یشاء ویعذب من یشاء والله غفور رحیم

خبر شهادت شهید

و مر خدایراست عز و جل آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است یعنی همه خلق
بندگان وی اند و همه در ملک وی اند بیامرزد مر آن کس را که خواهد و عذاب
کند مر آن کس را که خواهد و خدای تعالی آمرزگار است و رحمت کننده بر کسانی که
ایمان آرند بقول ضحاک بیامرزد مر آن کس را که خواهد در گناه بزرگ و عذاب کند
مر آن کس را که خواهد بر گناه خرد یعنی چون اصرار کند بر آن و توبه نکند قوله عز و جل
یا ایها الذین آمنوا لا تاکلوا الربوا اضعافا مضاعفة واتقوا الله لعلکم
تفلحون ای مومنان مخورید ربوا را افزونیها افزون کرده شده یعنی مخورید
زیادت از آنک بدهید و بترسید از خدای عز و جل در ربوا خوردن تا مگر رستگاری
یابید بقیامت این آیت در شان اهل طایف آمد که بنی مغیره ربوا می دادند ایشان را
و مر اهل طایف را و آن قصه چنان بود که چون اجل تمام شدی و مر ایشان را چیزی
نبودی که تمام بگزاردندی در اجل و مال زیادت می کردندی بعضی گفته اند که آیت
ربوا در سورة البقرة ربواء نسیه را بودی و درین سورة ربواء نقد است و ربوا باشد
هر دو آیت را حکم یکی باشد و از بهر تاکید را باز کرده بود و معنی قوله اضعافا مضعفة
بالتشدید و قال القتیبی هی ما یضاعف منها شیئا بعد شیء وقال الزجاج
یعنی لا تضعفوا اموالکم بالربوا و نمیل الی الربوا ترك المائدة عند البیع واضعافا مضاعفة
بعد العقد ان یزید فی الاجل والمال و المضاعفة نعت الاضعاف وقرأ ابن عامر
مضعفة مشددة بغیر الف حیث وقع والباقون بالالف مع التخفیف قوله عز و جل
واتقوا النار التی اعدت للکافرین واطیعوا الله والرسول لعلکم ترحمون
و بترسید از آن آتشی که آماده کرده شده است و آفریده شده مر کافران را و فرمان برداری کنید خدای
عز و جل و مر رسول خدای را در حرام داشتن ربوا و در نا خوردن ربوا تا بخشایش کرده شوید بقول
دیگر اطیعوا الله فی الفرایض والرسول فی السنن لعلکم ترحمون ولا تعذبون کافرانرا یاد کرد
از بهر آنک ایشان اصل اند مر آمدن آتش را معتزلیان گفتند هر که ربوا خورد
جاودانه در دوزخ ماند چنانک کافران و حق تعالی وعید کرد مر خورنده ربوا را آتش
جاودانه و بیشتران اهل تفسیر گفته اند که این وعید مر کسی راست که ربوا را حلال دارد
بقول دیگر ترسید آنکه ایمان تان بشما برد تا بشما سزاوار آتش جاودانه شوید که از معنی

ابن کثیر وابن

کناهان کناهی است که ایمان را زوال آرد و از اطلاء بار کناه عاقبت نزع ایمان تقاضا کند
یکی آزار مادر و پدر است، دیگر قطیعت رحم است، دیگر خوردن ربوا، دیگر خیانت در امانت
شیخ ابوبکر وراق ترمذی از شاه امامان امام اعظم ابوحنیفه کوفی رحمهما الله
روایت کرد بدین لفظ که اکثر ما ینزع الایمان من العبد ینزع عند الموت ثم قال ابوبکر
الوراق الترمذی رحمه الله نظرنا الی الذنوب التی ینزع الایمان بها فلم نجد شیئا
اسرع للایمان من ظلم العباد، وفی اخذ الربوا ظلم فیخاف علی من اکله نزع الایمان

قوله عز وجل وسارعوا الی مغفرة من ربکم وجنة عرضها السموات والارض اعدت للمتقین

قال المصنف الکلام فی هذه الآیة علی سبعة اوجه، الاول فی بیان معانیها، والثانی فی بیان مبانیها، والثالث فی سبب نزولها، والرابع فی اختلاف العلماء فیها، والخامس فی قرائتها، والسادس فی اشکالاتها، والسابع فی تحقیق عظاتها،

اما الوجه الاول فی بیان معانیها

وبشتابید ای مومنان بسوی کاری که شما را سزا مند آمرزش کند از خدای شما سزا مند
آن بهشتی کرداند که پهناء وی چند پهنای آسمانها و زمین است آماده کرده شده است آنرا
بهشت مر پرهیزکارانرا بعضی کفته اند که آن عملی که آمرزش واجب کند و بهشت را
سزا مند کرداند توبه کردن است از کناهان بقول دیگر غزو کردن است بقول دیگر
هجرت کردن است بقول دیگر پنج نماز است بقول دیگر جمعه و جماعات است
بقول دیگر تکبیر اول را دریافتن است بقول دیگر سنت و جماعت است بقول
امیر المؤمنین اخلاص است بقول امیر المؤمنین علی رضی الله عنه کزاردن فرایض است
بقول سعید جبیر طاعت کردن است بقول شیخ ابوبکر وراق ترمذی
امتثال اوامر است و امتناع از منهیات بقول عطا ترک اصرار کناه است و زود
مشغول شدن باستغفار بدرکاه الله است

واما الوجه الثانی فی بیان المبانی

وسارعوا از مسارعت است و هرچه از باب مفاعله باشد میان دو کس باشد
یکی بر دیکری بر دیکری پیشی کیرند بیش از آنک نمایند، و کلمهٔ الی بیان جهت را باشد و
پیوستن چیزی را باشد یعنی الی سبب یوجب للمغفرة و جنة را بکسر یاد کرد که کلمهٔ
الی دروی مضمر است یعنی وسارعوا الی مغفرة والی جنة اعدت بلفظ تأنیث

یاد کرد زیرا که در آخر اسم جنت هاست و هر اسمی که در آخر او ها باشد مؤنث بود

واما الوجه الثالث فی النزول

و آن قصه چنان بود که یاران
مر رسول را علیه السلام کفتند یا رسول الله کرامت بنی اسرایل و مرتبت ایشان بر ما بیش
بود که چون یکی از ایشان را در راه استقامت پای بلغزیدی زود مرهم آن درد کناه
کار بد بدی بر آستانه و دیوار خانهٔ او رقم قلم کرم بارادت قدم ظاهر شدی که کفارت
آن کناه چیست بعضی را کوش بریدن بودی و بعضی را بینی بریدن بودی یا عضو
دیکر ما را نیز همچنین می بایستی که چون آلودهٔ کناهی با نامهٔ سیاهی و عمر تباهی طریق
طهارت آن نجاست کناه بخویش زود معلوم کردد تا در راه تجنیز مجروح غم کناه و
تفکر نمانیم که اکر ما را فرمایند ببرید سر و اندامها، دیکر فرمان او را بیش بریم امتثال کنیم
مهتر فرزندان آدم و بهتر ساکنان عالم علیه السلام متفکر و متأمل بایستاد تا وفد درکاه
عزت در رسید و این پیغام آورد که اکر ایشانرا توبه بریدن سر و اندام بود شما را بر شیوع
کناه از سر بریدن است بلیکن پیشی کنید بر یکدیکر بتوبه کردن از بدیها بمجرد آنک از صمیم دل
خود بیاری بحضرت ما فرستی که پشیمانم ما و علاء کرم رسانیم که همه در کذاریم

واما الوجه الرابع فی بیان اختلاف اهل التفسیر

مفسران کفته اند که
معنای عرضها السموات والارض از بهر آن یاد کرد که عرب را عادت چنان بودی که هرچه
بفراخی یاد کردندی باسمان و زمین مانند کردندی خدای تعالی بر عادت عرب همچنان
یاد کرد بانک بهشت چندین باد از آسمانها و زمینها فراخ تر است بقول دیگر معنی
پهنای بهشت چون پهنای آسمانها و زمین است وعن ابن عباس رضی الله عنهما
انه قال الجنان اربع جنة عدن وهی العلیا وجنة المأوی وجنة الفردوس وجنة النعیم
وفی کل جنة جنتان عدد نجوم السماء وقطر المطر کل جنة منها فی العرض لو الصقت
السموات والارضون السبع لکانت مثلها او اعرض منها ودلت الآیة علی ان طولها
یزید وقیل المراد بها انها اوسع کل شیء حتی قال السدی رحمه الله لو کسرت السموات
والارضون یصرن حتی خردلة فبکل خردلة خلق الله تعالی جنة عرضها السموات والارض

واما الوجه الخامس فی القراءة

قرا نافع وابن عامر سارعوا بغیر واو للابتداء والباقون

واما الوجه السادس فی بیان المشکلات

بالواو مع الواو للعطف علی قوله واطیعوا الله

یکی آنست که چون بهشت را پهنا چون اسمانها و زمینها باشد پس دوزخ کجا باشد
جواب کوید چون بهشت بر زبر اسمانها باشد و دوزخ در زیر زمینها بود در وجود ان
استحالت نماید امیر المومنین عمر را رضی الله عنه سوال کردند که چون بهشت را پهنا چون
اسمانها و زمین باشد آتش دوزخ کجا باشد عمر جواب داد که چون روز بیاید شب کجا
رود و چون شب بیاید روز کجا رود همچنین کند خدای تعالی اشکال دیگر و سارعوا الی
مغفرة من ربکم و جنة مسارعت از روی حقیقت بمغفرت و جنت از طریق حقیقت
چگونه صورت بندد جواب آنست که بکاری مشغول شوید که بان عمل غفران و
جنان را مستحق شوید **و اما الوجه السابع فی المواعظ** خدای تعالی بما مر داد
که این فرمان غافل نباشد و کس ملها رعت بر میان بندد و عمر روز در هاند کی بخورد بیش
از آنک اگر خواهد نتواند و قدم مسارعت از کار فرو ماند یکی دامن از ذنوب معاصی
در چین و از سر کوی هوا پرستی روی بکوی خدا پرستی آر و هر چه ترا از خدای عز و جل
باز دارد فرو گذار اگر رستن خواهی راست باش و رستی و اگر جستن خواهی پاک
باش و جستی خط نسیان در خطهٔ غم این جهان کش که کار روزی نو کرده اند
غم ان جهان خود که از بیکاری کاری بر نیاید **حکایت** می آرند که وقتی آن
عزوف بحر دولت آن ابر برق عزت آن کردن شکن مدعیان آن کردن فراز
متقیان آن برتر از عالم جستی و عقلی شیخ عالم ابو بکر شبلی بمسجدی در آمد و در
پس امامی نماز کزارد چون فارغ شد امام مسجد گفت من در اندیشهٔ قوت تو
مانده ام که قوت تو از کجا باشد شیخ ابو بکر شبلی گفت باش تا اول نماز باز آرم آنگاه
جواب تو باز دهم زیرا که تو هنوز روزی دهنده را نشناختی هر که در کوی رنج برد
غم روزی کی خورد **حکایت** می آرند که سفیان ثوری رحمه الله با جماعتی
بنزدیک رابعهٔ عدویه ان مخدرهٔ خدر خاص و آن مستورهٔ ستر اخلاص آن سوختهٔ
عشق و اشتیاق و آن شیفتهٔ قرب و احتراق آن ثانیهٔ مریم و صفیهٔ آن مقبول الرجال
رابعهٔ عدویه رحمة الله علیها در آمدند و حال او را با خلل دیدند یکی گفت یا رابعه
روا داری تا من بنزدیک ملکی این شهر روم و از حال فی تو لی تو خبر دهم که او ملک با
خیرات است باشد که با تو احسانی کند رابعه گفت ای جوانمرد این دنیا بحقیقت

ملک

ملک کیست گفت خدای است عز و جل گفت بدست آن ملک چیست گفت عاریت
پس رابعه گفت من شرم میدارم از ملک بحقیقت که ملک دنیا خواهم تنگ دارم که
از عاریت داری چیزی خواهم بس صفت متقیان یاد کرد و گفت
الذین ینفقون فی السراء والضراء والکاظمین الغیظ والعافین
عن الناس والله یحب المحسنین آنکسانی که نفقه کنند یعنی صدقه دهند
در فراخی و تنگی و خشم فرو خورندگان باشند یعنی باز دارندگان باشند از راندن خشم در
قدرت و عفو کنندگان از مردمان و خدای عز و جل دوست دارد نیکویی را و نیکوکاران را
بقول دیگر در آسانی و دشواری بقول دیگر در صحت و بیماری بقول دیگر در شادی و غم
بقول دیگر در زندگانی نفقه کنند و در وقت مرگ وصیت کنند بچیزی از بعد مرگ بقول دیگر
در سرا یعنی عروسیها و در ضرا یعنی در ماتمها بقول دیگر نفقه تا تمامانه کنند چون نفقه
اهل و فرزندان و نفقه که تا عمکین کند چون نفقه بر یتیمان بقول دیگر نفقه بر توانگران
از مهمانیها و هدیها و نفقه بر اهل ضر و فقر و درویش و محنت چون چنین کنند سزاوار دوستی
خدای عز و جل کردند بقول دیگر دوست دارد نیکوکاران که از بعد عفو احسان کنند
و قیل العفو بعد القدرة چون بنده کاری می بستاید خدای عز و جل بعفو کردن از
بعد قدرة اکرم الاکرمین اولیتر که با کمال قدرت از بندگان عفو کند و
فی الحدیث من کظم غیظا و هو یقدر علی ان ینفذه زوجه الله تعالی من الحور
العین حیث یشاء و فی حدیث آخر ما عفا رجل عن مظلمة الا زاده الله
بها عزا و بروایت امام قتاده وقتی در پیش مصطفی علیه السلام قوت مردی را
یاد می کردند که در هیجاء رجولیت و معرکهٔ فحولیت عیار است و در صف مقاتلت ابطال
نیزه کزارات بر لفظ نبوی جواب این آمد که شما را خبر دهم بعیاری که از این مرد قوی
تر است گفتند بلی یا رسول الله رسول علیه السلام گفت آن مردی باشد که کسی او را دشنام
دهد و از شدت آن جفا فورهٔ خشم او در غلیان آید و هوای جنس نفس اماره و وساوس
شیاطین مکاره در هیجا آید و او بقوت خرد آب رضا بر آتش خشم زند و گردن غیظ
نفس را بشکند و شیطان را از بالاء مراد در افکند این مرد عیاری باشد که از مبارزان
میدان کفار و مقاتلان صف کارزار قوی تر باشد ثم قال علیه السلام ایعجز احدکم ان یکون

کالی صنعتم کان اذا اصبح یقول اللهم انی تصدقت بعرضی علی عبادک ابو حنیفه را
رحمه الله علیه وقتی مردی طپانچه زد گفت توانم که باز زنم لیکن نزنم وتوانم که با خلیفه
شکایت کنم وهم نکنم وتوانم که در سحرگاه قصه نیاز خود بعرش فرستم واز تو بآن حضرت
بنالم لیکن هم نکنم وتوانم که بقیامت مکر خصومت تو برمیان بندم وداد خود بستانم واین
نیز هم نکنم واکر مرا فردا دستکاری بود وروز بازاری باشد بی تو بهشت نروم وفی حدیث
آخر ما من جرعتین احب الی الله تعالی من جرعة مصیبة ردها صاحبها بحسن عزاء
وصبر وجرعة وغیظ ردها صاحبها بکظم وسئل حسن البصری رحمه الله عن الاحسان
فقال البصری ان تعم ولا تخص کالریح والشمس والمطر وسئل جندب عن الاحسان
فقال ترک رؤیة الاحسان واصل الکظم شد رأس القربة بعد ملائها فشبه کاظم
الغیظ بالقربة المملوءة المشدود رأسها وقیل الکظم التردد یعنی تردد الغیظ فی حلقهم
کما یقال کظم البعیر جرته اذا جل ردها فی جوفه والغیظ الغضب والسراء من المسرة
والضراء من المضرة وهی الفاقة **والذین اذا فعلوا**
فاحشة اوظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم این آیت متصل است
بآیت ماقبل او هم در بیان صفات متقیان گفت وآن کسانی که چون بکنند
فاحشة یعنی بدی وناخوبی وآن زناست یا برتن خود ظلم کنند یعنی کم یاد کنند خدای را
عزوجل یعنی نهی او یاد آید ایشان را بترسند وپشیمان شوند براکه کرده باشند که
استغفار زبان بی پشیمانی دل توبه دروغ گویان است بعضی گفته اند که فاحشه گناه
کبیره است بقول دیگر زناست اوظلموا انفسهم آنست که کم از زنا باشد چون معانقه
وقبله بقول دیگر فاحشه گناهی باشد که حد واجب کند اوظلموا انفسهم گناهی باشد که
حد واجب نکند بقول دیگر فاحشه گناهی باشد که مستحق عذاب گردد که حد واجب کند
اوظلموا انفسهم گناهی باشد که مستحق حساب کند امام ابراهیم نخعی گفت اوظلموا تفسیر
فاحشه است بدین قول او بمعنی واو باشد یعنی فعلوا فاحشة وظلموا انفسهم پس گفت
ذکروا الله ای ذکروا عذاب الله خدای عزوجل را یاد کنند یعنی یاد آید ایشان را که خدای تعالی
ازین گناه نهی کرده است بترسند وپشیمان شوند وآمرزش خواهند بزبان استغفار می آرند
وبدل پشیمان می شوند وعزم آن دارند که هرگز پیش بسر آن گناه باز نروند تا توبه صادق
آن باشد

وقیل ذکروا الله ای خافوا الله وقیل ذکروا عذاب الله وقیل ذکروا مقامهم بین یدی الله تعالی
ومن یغفر الذنوب الا الله ولم یصروا علی ما فعلوا
وهم یعلمون وکه آمرزد گناهان را مگر خدای عزوجل ونایستند وثبات
نکنند برانچه کرده باشند از معصیت وایشان میدانند که خدای عزوجل آمرزکارست
بقول دیگر ایشان دانسته اند که آن گناه حرام است محمد بن الفضل گفت ایشان
دانند که خدای تعالی بیامرزد آن گناه را توبه کنند واستغفار کنند قوله ومن
یغفر الذنوب هذا استفهام بمعنی الجحد یعنی لا یغفر الذنوب الا الله وفی الحدیث
من اذنب ذنبا وعلم ان له ربا یغفر الذنوب غفر له وان لم یستغفر ثابت
بنانی رحمه الله گفت بمن خبر رسیده است که چون این آیت بیامد ابلیس لعنه الله
بگریست از بسیاری آنان حق تعالی که درین آیت دید عبد الله مسعود گفت
رضی الله عنه که هیچ مؤمنی گناهی نکند که این دو آیت را بخواند وگناه خود را آمرزش خواهد
الا خدای عزوجل او را بیامرزد یکی این آیت که والذین اذا فعلوا فاحشة اوظلموا انفسهم دوم
این آیت که ومن یعمل سوءا اویظلم نفسه الایة بقول کلبی رحمه الله سبب نزول این آیت
درشان دو مرد بود از صحابه واز قصه چنان بود که چون رسول علیه السلام بغزوی که
رفتی میان هر دو تنی عقد برادری بستی تا آن یکی بغزو رفتی وآن یکی دیگر حاضر بودی وتیمار کار
اهل آن دیگر بخوردی پس در غزو تبوک میان سعید بن عبد الرحمن وثعلبه برادری بست
سعید برفت وثعلبه را وکیل تصرفات خود وثعلبه هر روز می آمدی وآب وهیزم می آوردی
وکار خانه بساختی روزی بیامد وکار بساخت ابلیس لعنه الله وسوسه کرد سر خیز
یکی بنگر تا در پس پرده کیست ثعلبه بنگریست زنی دید با جمال مویها گشاده صبرش نماند
از پس پرده در آمد ودست بزن برادر خود سعید بن عبد الرحمن دراز کرد زن با
ثعلبه حرمت برادر غازی می بشکنی واو در راه خدای عزوجل حرب میکند وتو از خدای
تعالی نمی ترسی که قصد حرم او میکنی ثعلبه را سخن آن ضعیفه مستوره در دل کار کرد نعره زد
واز در خانه بیرون دوید وروی بکوه نهاد ومی گفت که تو تقی ومن منم تو معروفی بآمرز
کاری ومن موصوفم بگناه کاری چندان دران کوه می بود که مصطفی علیه السلام از سفر
باز آمد همگنان را برادران بپیش باز می آمدند وسعید هر چند بنگریست ثعلبه را ندید

ازعیال خود سوال کرد که ثعلبه کجاست زن قصه باز گفت که حال برادر تو چنین
وچنین بود واکنون بکوه رفته است و می گرید و می نالد سعید بطلب
او بیرون آمد ونشانی می خواست از ثعلبه تا او را یافت دید خود را دوتاه
کرده ودست در سر زده وبآواز بلند می گفت وا ندامتاه واخجالتاه واخجلتاه
من یوم القیامة سعید چون او را دید در ویخت وگفت ای برادر خیز تا بنزد رسول
خدای کریم وگفت هر دو دست من غل کن و رسن در گردن من در افکن و بنزد
رسول بر علیه السلام سعید آن چنان کرد چون ثعلبه را هم برین صفت بنزد رسول
علیه السلام آورد دختری بود مر ثعلبه را نام او خصانه چون دختر خبر او یافت که
پدر او را آوردند دوان بیامد و پدر را دید بند بر دست و رسن در گردن گریان شد
گفت جان پدر مرا بنزدیک صدیق اکبر برید چون بنزدیک ابوبکر صدیق آمد نظر صدیق
بروی افتاد گفت یا ابابکر مرا توبه هست که چنین اندیشه خیانتی از من در وجود آمد
ابوبکر گفت بیرون رو تا آتشت نیاید و مرا و ترا نسوزد بنزدیک عمر رفت همچنین جواب گفت
بنزدیک عثمان و علی رفت همین گفتند باجملهٔ صحابه گفتند أما علمت أن الله تعالی لیغفر للغازی
ما لا یغفر لغیره پس بیامد بر در حجرهٔ رسول علیه السلام بایستاد و آواز برآورد که المذنب
المذنب رسول علیه السلام دستوری داد تا در آمد رسول علیه السلام گفت یا ثعلبه این چه حالت
قصه باز گفت رسول علیه السلام گفت بزرگ کاری که تو کرده ای از پیش من بیرون رو و در گاه الله
گریه تا چه فرمان آید دختر ثعلبه گفت ای پدر اگرچه دل بجانم بر تو می سوزد ولیکن چون
رسول خدای در بارگاه قبول خود جای نداد من نیز از تو بیزار شدم ثعلبه دیگر بار به روی
بکوهها نهاد و در خاک مراغه می کرد و می نالید که همه از نزد خود راندند و نومید
کردند ام از شفاعت خود الهی تو از خود نومید مکن بر همین سوز و مناجات می بود
تا روزی وقت نماز دیگر بود که جبرئیل علیه السلام بیامد و عتاب آورد که یا محمد بندگان ما را
چرا از من دور می خواهی تا بیامرزیم و این آیت بیاورد که والذین کفروا اذا فعلوا فاحشة
الایة رسول علیه السلام گفت مر صحابه را که ثعلبه را که آرد ابوبکر و عمر گفتند که ما بیاریم رسول
علیه السلام گفت شما بنشینید علی و سلمان را فرمود تا برفتند و طلب کردند نشانی نشان
داد و گفت که او را روز بیابید که در روز بهر کوه دوان باشد لیکن چون شب شود

رحمت ع

درین وادی باشد در زیر آن درخت تا بروز زاری می کند چون شب در آمد
وحجاب در سیاه بر سر عجوزهٔ گیتی افکندند و مناکب گنبد خضرا از کواکب زهرا
آراسته شد ثعلبه بزیر آن درخت در آمد و تحریمهٔ نماز ببست و سر بسجده نهاد و می
الهی از همه خلق نومید شدم وامید برحمت تو میدارم و قطرات اشک از دیده می بارید
ایشان گویان شدند بیشتر آمدند گفتند البشارة البشارة یا ثعلبه مژده
مر ترا که خدای عزوجل ترا آمرزید چون او را بمدینه در آوردند وقت نماز خفتن بود که
در مسجد آمدند و رسول علیه السلام در نماز بود برسول اقتدا کردند رسول علیه السلام
سورة الهیکم التکاثر برخواند در آیت اول ثعلبه نعره بزد و در دوم نعره دیگر بزد
و در آیت سیوم چون رسول علیه السلام بخواند کلا سوف تعلمون نعره دیگر بزد و بیفتاد
و جان بداد چون رسول ثقلین علیه السلام از نماز فارغ شد فرمود تا آب بر روی ثعلبه زدند
یافتند او را جان داده و مرغ روح از قفص قالبش بعلیین رفته رسول علیه السلام با جملهٔ
یاران گریان شدند و غریو از میان جمع صحابه برخاست آن دختر وی بیامد و
در پایان پدر افتاد و خاک بر سر می کرد و می گفت یا رسول الله پدر را کجا جویم من در
بند خشنودی تو بودم تا دل مبارک تو از وی خشنود کرد تا من بجان نیز خوش دل
گردم آه از یتیمی وای از بی کسی مصطفی و صحابهٔ کرام همگویان شدند از نوحه وزاری او
پس مصطفی علیه السلام گفت یا خصانه اگر پدرت برفت ما را به پدری می پسندی تا پدر
تو باشم و فاطمه مرا بخواهری خود می پسندی تا خواهر تو باشد پس ثعلبه را بر جنازه نهادند
و رسول علیه السلام از پس جنازه بر سر انگشتان پای می رفت عمر رضی الله عنه از آن حال
سوال کرد رسول علیه السلام گفت یا عمر از بسیاری فرشتگان که بنماز جنازهٔ او تقرب نموده اند
قدم نهادن خود را جای نمی یابم بقول دیگر این آیت در حق ابو الیسر آمد که بتابع عسل
بود زنی را در دکان فرستاد و گفت در انجا عسل نیکوتر است پس از اثر او در آمد و بیافت
از وی آنچه مراد آن از زنان یابند از قبله و معانقه مگر صحبت کردن پس پشیمان شد و
بنزد رسول علیه السلام آمد و در راه غسل آورد و دو رکعت نماز گزارد و با رسول علیه السلام
قصه باز گفت رسول علیه السلام گفت که این چنین کارها می کنید و من در میان شما ابو
الیسر گریان بیرون شد جبرئیل علیه السلام بیامد و این آیت بیاورد بقول دیگر در شان

بهلول نباش آمد که دختر انصار برامرک فراز آمد و خواست که از دار فنا بدار
بقا رحلت کند آن دختر انصاری مر بهلول را بخواند و کفن خود را از بهلول بخرید که
نباید که دست تو بعد از مرگ من بکفن من رسد و بهای کفن هرچندی که رضای بهلول
بود دختر بوی داد چون دختر جان بحق تسلیم کرد و در خاکش دفن کردند و از بعد دفن
او ابلیس علیه اللعنه بهلول را وسوسه کرد که کفن آن دختر را کسی بمحافظت نمی کند بدان اعتماد
که فروختم و بها گرفته برفت و آن گور را بکاوید و آن دختر را از گور بر آورد و کفن از وی
جدا کرد نظر بهلول بر اندام دختر افتاد شب مهتاب بود شهوتش تقاضا کرد و خطرات
وسوسهٔ شیطان جمع شد باوی نزدیکی کرد خواست باز کرد د آواز آمد که شرمت باد که
مرا همچنین در لشکرگاه کذشتکان کذاشتی و بروایت دیگر فضیحت کنا د خدای تعالی ترا در
میان زندکان چنانک در میان مردکان فضیحت کردی لرزه بر اندام بهلول افتاد و پشیمانی
در دلش پدید آمد چون سراسیمه خود را در جمع مؤمنان افکند و حاجت را خود را مرهم
طلب کردن کرفت خدا یش بیا مرزاد که خود را فراموش نکند و مرهم توبه بر جراحت معصیت
خود نهد پیش از انک فرصت توبه را هنکام فوت بشود بهلول بنزدیک ابوبکر در آمد و کفت که
کناه کارم و کناهی دارم عظیم کرده ام کفت خدای عزوجل بیامرزد و اکرچه بزرک کناهی داری
که وی آمرزکار است بهلول کفت کناه من بزرکتر است از آسمانها و زمینها است کفت آخر
چه کناه داری قصه باز کفت ابوبکر کفت زود تر از نزد من بیرون آی تا آتش نیاید و مرا
با تو نسوزد بنزد عمر و عثمان و علی آمد همین کفتند بنزد رسول علیه السلام در آمد و قصه باز کفت
مهتر عالم را حال متغیر شد و بلبه‌شتی از نزد خود بیرون کرد و تهدید کردش که نباید که آتش بیاید
و ترا بسوزد چون از همه نومید شد بصحرا بیرون رفت و روی بدرکاه اکرم الاکرمین آورد
و شب تا روز می نالید و آب از هر دو دیده می بارید و می کفت که چون از همه نومید شدم همه
از درکاه خود راندند اکر تو نپذیری که پذیرد و چون از همه نومید شدم اکر تو دستم نکیری که کیرد
چنین سوز و نیاز او در شب و روز بعرش مجید رسید توقیع قبول توبهٔ وی در رسید و این آیت
بیامد و قصه تائبان معروفست بقول دیکر ترسان تیّهان تمار آمد که زنی بخرما خریدن
آمده بود خرما بروی عرضه کرد بپسند نکرد کفت بدوکان درای که خرمای دوکان سخت
نیکو و بیمثل است چون زن در دوکان در آمد تیّهان در عقب او در آمد و خواست که باوی

نزدیکی کند زن تمکین نکرد و کی از خدای عزوجل شرم داشت و توبه کرد از آن قصد بد
خدای تعالی این فرستاد که والذین اذا فعلوا فاحشة الایه چنانک بیان کرده شد از بعد
این پس ثواب تائبان بیان کرد و کفت اولئك جزاؤهم مغفرة من
ربهم وجنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ونعم اجر العاملین
ایشان اند که باداش ایشانست آمرزش از خدای ایشان بوستانها که می رود از زیر آن جویها
جاودانه باشند در آنجا و نیکو مزد کارکنندکانست بطاعت خدای عزوجل بهشت و آمرزش
می جاید که بهشت و آمرزش مزد کار است که بی کار کاری بر نیاید ولهذا قیل فی المثل ما یطمع
فی الجزاء بغیر عمل الا المغرور وقیل اوحی الله تعالی الی موسی علیه السلام قال یا موسی
ما اقل حیاء من یطمع جنتی بغیر عمل یا موسی کیف اجود برحمتی علی من یبخل بطاعتی وقالت
رابعة البصریة رحمها الله ما بال دینك ترضی ان تدنسه وثوب شخصك مغسول من الدنس
ترجو النجاة ولم تسلك مسالكها ان السفینة لا تجری علی الیبس
قد خلت من قبلکم سنن فسیروا فی الارض فانظروا کیف
کان عاقبة المکذبین هر اینه کذشت مرا متان کذشته را پیش از شما
روشها و سنتها و راهها که بروید در زمین پس بنکرید که چکونه بود عاقبت کار تکذیب
کنندکان پیغامبران و منکر شوندکان آیات ما و معنی السنة الطریقة التی یقتدی
بها و منه سنة النبی علیه السلام وقیل هی من الاستمرار وقیل معنی الآیة مضت من
قبلکم سنن الله فی الاهلاك للامم الماضیة عقوبة لهم علی تکذیبهم بالرسل فکفرهم باالله
بقول دیکر کذشتند پیش از شما اهل طریقتها و سنتها از ابرار و اشرار بقول دیکر
کذشت هر امتی را پیش از شما سنتی و راهی از خیر و شر و کفر و ایمان بنکرید تا چکونه شد
عاقبت کار دروغ دارندکان پیغامبران من وقال السدی رحمه الله معنی قوله سیروا
فی الارض ای اقرؤا القرآن وتفکروا فیه لتعرفوا کیف کان عاقبة الفریقین چنانک شیخ
حسن بصری کفت رحمه الله بنکرید در قرآن و تأمل کنید در وی تا بدانید که ایشان چه کرده اند
و ما با ایشان چه کردیم تا عبرت کیرید و نیکو باشید تا نیکی یابید هذا
بیان للناس وهدی وموعظة للمتقین هذا بیان این بیانی
یعنی قرآن نشانی است مردمان را و راه راست نمودنی و پندی مر پرهیزکاران را بقول دیکر

سنن

قصه گذشتگان و اخبار ایشان بیانست یعنی دلالت است و آیت مر ما را
بر قدرت و قهر خدای عز و جل بر حقیقت رسالت محمد صلی الله علیه وسلم قوله هذا
اشارة علی قوله تعالی یعنی قد خلت من قبلکم سنن قال الکلبی رحمه الله هذا
بیان من العمی وهدی من الضلالة وموعظة من الجهل امام جعفر صادق
رضی الله عنه گفت ظاهر بیان مر همه مارا لیکن ظاهر نشود مر کسی را که او را توفیق او مومن
گردد نبود یقین و پاکی باطن نه بینی که میگوید للمتقین

ولا تهنوا ولا تحزنوا وانتم الاعلون ان کنتم مؤمنین

وسست مکردید در حرب کافران و اندوهگین مشوید یعنی بانچ بشما رسید
در روز حرب احد و شما برترانید از کافران اگر شما مومنان اید یعنی هر که مومن
باشد باید که سست نگردد و غمگین نشود بجراحت و هزیمت و نه مرادی که کاه کاه
بیفتد از استواری یقین که دارد وقیل ان کنتم مصدقین لوعدی لکم بالنصر
علی اعدائکم وقیل ان کنتم مؤمنین ومعنی قوله وانتم الاعلون ای الغالبون
علی اعدائکم وقیل وانتم الاعلون فی الحجة بقول دیگر این وعده است مر یاران رسول
صلی الله علیه وسلم ورضی عنهم بنصرت در مستقبل از بعد واقعه احد لاجرم هرگز
از بعد نزول این آیت بیرون نشدند بغزوی الا که نصرت یافتند و هر لشکری که
از بعد وفات حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بغزو رفتی که یکی تن از صحابه رسول
علیه السلام در آن لشکر بودی ظفر مر آن لشکر را بودی تا این همه شهرها بر دست یاران
رسول علیه السلام گشاده شد بقول بعضی از علما رحمهم الله درین آیت فضیلت
امت محمد است علیه السلام مر این امت را چنان خطاب کرد که مر پیغامبران را
کرده بود که موسی کلیم علیه السلام گفت انک انت الاعلی و مر این امت را فرمود وانتم الاعلون
بقول دیگر این وعده است ایشان را که شما غالب باشید کردست کوی دارید و ثبات
کنید که اگر ایشان ثبات کردندی غالب آمدندی چنانک در روز حرب بدر بود
وقیل فی الآیة تقدیم وتاخیر تقدیرها ولا تهنوا ولا تحزنوا ان کنتم مؤمنین وانتم
الاعلون وقیل کانت وقعة احد فی شوال ووقعة بدر فی شهر رمضان یوم الجمعة
لسبع عشرة لیال فارجع ابو سفیان بالعیر الی مکة مشی عبد الله بن ربیعة المخزومی

وعکرمة بن ابی جهل فی رجال ممن اصیب آباؤهم وابناؤهم واخوانهم یوم بدر
وکلموا ابا سفیان فی ذلک و آباؤه کل من کان له فی ذلک العیر مال
فقالوا یا معشر قریش ان محمدا واصحابه قد قتلوا خیارکم فاعینونا بهذا المال علی
حربهم لعلنا ندرک بعض ما اصابوا منا ففعلوا آنگاه کعب اشرف جهود لعنه الله
آمد بمکه وقماشه خود را بنزد مطلبین وداعة السهمی بنهاد و بر کشتگان قریش
بگریست که در چاه بدر افکنده بودند پس قریش اتفاق کردند به بیرون شدن
بجانب کوه احد با حبشیان که ایشان را بودند وطایفه از بنی کنانه وغیر ایشان
بعدد سی هزار مرد بودند از پیش ایشان وابو سفیان وخالد وعکرمه وعمرو عاص که هنوز
اسلام نیاورده بودند در میان ایشان بودند و ابو سفیان امیر لشکر بود و مردی
شاعر از کافران کنیت او ابو عزه و عمرو بن عبد الله الجمحی اخذه رسول الله صلی الله علیه وسلم
یوم بدر اسیرا فقال انی ذو بنات وحاجة فامنن علی فمن علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم
یعنی در روز حرب بدر رسول علیه السلام ورا اسیر کرفته بود پس گفت من مرد درویشم
و پنج دختر دارم ومالی ندارم که فدای خود دهم مرا آزاد کن و بر من منت نه رسول علیه السلام
او را آزاد کرده بود پس درین روز که بحرب احد می آمدند صفوان بن امیه ورا گفت
تو مردی شاعری با ما بیرون آی و گفت ما را بزبان خود یاری کن گفت محمد منت بر من
نهاده است بجان مرا آزاد کرده است در روز حرب من نمی خواهم که کسی را بروی
یاری دهم صفوان بن امیه گفت ما را امروز بزبان خود یاری ده اگر بسلامت باز آیم
سامان تو در معاش عمر تو یاری دهیم و اگر تو باز نیایی دختران ترا با دختران خود برابر دارم
با ایشان بیرون شد و دیگران را میخواند و شعرها میگفت و جبیر بن مطعم مر غلام خود را
که وحشی نام بود بخواند و گفت اگر تو حمزه را بکشی تو آزادی و هند بنت عتبه که زن ابو سفیان
بود با زنان دیگر بیرون آمده بودند و عمرو بن عاص با ریطه بنت منبه بیرون آمده بود وفی روایة
قال جبیر بن مطعم لوحشی ان انت قتلت محمدا جعلنا لک اعنة الخیل وان انت قتلت
علی بن ابی طالب جعلنا لک مایة ناقة کلها سود الحدق وان انت قتلت حمزة فانت
حر فقال الوحشی اما محمد فعلیه حافظ من الله تعالی لا یخلص الیه احد واما علی
فما برز الیه رجل الا قتله واما حمزة فرجل شجاع عسی ان اصادفه فی غرة فاقتله و کانت

هند بنت عتبة كلما مررت على وحشي او مر لها فقالت ايها ابا دسمة اشف واشتف
فكان وحشي خلف صخرة وكان حمزة حمل على قوم من المشركين فلما رجع من حملته
مر على وحشي وهو خلف صخرة فزرقه بالمزراق فاصابه فسقط فذهبت هند والنسوة
التي معها يمثلن القتلى يجدعن الانوف والآذان فشقت هند بطن حمزة رضي الله عنه و
اخذت كبده ومضغته ثم صعدت هند على صخرة وهي تنادي نحن جزيناكم بيوم بدر
پس رسول علیه السلام خبر شد بر اشتر خود سوار شد و درع در پوشید هکذی ظاهر
بين الدرعين و دست از جیب زره بیرون کرد و شمشیر خود از نیام بیرون آورد
و ذو الفقار را از میان برکشید و بنفس خود کارزار کرد و مسلمانان همه با وی جمع آمدند
و مر رسول علیه السلام نصرت کردند و حمله کردند حق سبحانه و تعالی کافران را هزیمت کرد و دران
روز از مسلمانان هفتاد تن کشته شده بودند چهار تن از مهاجران و شصت و شش تن
از انصاریان و از مشرکان نوزده کس را کشته بودند یا بیشتر و اما صحابه رسول صلی الله علیه
وسلم ورضي عنهم مجروح بسیار بودند وذكر القشيري رحمه الله ان رسول الله
عليه السلام واصحابه خرجوا حتى نزلوا ببطن الصخر على شفير الوادي مما يلي المدينة فلما سمع
بهم رسول الله صلى الله عليه وسلم قال رأيت في المنام كأني لبست درعا حصينة و
وفي رواية قال ادخلت يدي في درع حصينة فاولتها المدينة وكره الخروج اليهم وكان
عبد الله بن ابي سلول المنافق لعنه الله يقول مثل قال الرسول عليه السلام بان لا يخرج فقال
يا رسول الله لا تخرج اليهم فوالله ما خرجنا الى عدو لنا قط الا اصاب منا ولا دخل
علينا الا اصبنا منه فان اقاموا بشر مجلس وان دخلوا الينا قاتلهم الرجال ورمتهم
الصبيان والنساء بالحجارة فيرجعون خائبين فقال رجل من المسلمين ممن اراد الله
تعالى ان يلزمهم بالشهادة اخرج بنا اليهم يا رسول الله فلا يرون انا جبنا منهم فلبس
رسول الله صلى الله عليه وسلم لامته وخرج فقالوا استكرهنا رسول الله صلى الله عليه وسلم
فقالوا يا رسول الله استكرهناك وما كان لنا ذلك ان شئت فاخرج وان شئت فاقعد
فقال عليه السلام ما ينبغي لنبي ان يضع سلاحه بعد ما لبسه حتى يقاتل فخرج اليهم مع الناس
في الف رجل حتى اذا كانوا بالشرط رجع عبد الله بن ابي سلول المنافق لعنه الله في ثلث الناس
وقال اطاعهم محمد وعصاني والله ما ندري على ما نقتل انفسنا ثم انصرف فاتبعه عمرو بن

حرام ليرده الى الجيش فلم ينصرف فرجع الى النبي عليه السلام فمضى رسول الله صلى الله عليه
حتى سلك حرة بني حارثة فذبت فرس بذنبه فاصاب كلاب سيفه فاستله فقال عليه السلام
شم سيفك فاني ارى السيوف تسل اليوم وكان رسول الله صلى الله يحب الفال فقال
عليه السلام من يخرج بنا من كثب في طريق الحرة بمخالفة عنهم فقال ابو خيثمة اخو بني حارثة
انا يا رسول الله فخرج بهم حتى سلك حائط المنافق مربع البصري فنتجه فلما سمع حس
رسول الله عليه السلام ومن معه قام يحثوا التراب في وجوههم وكان يقول ان كنت رسول الله
عليه السلام فاني لا ارضوا ان يدخل حائطي فضربه سعد بن زيد بالقوس فشجه فقال رسول الله
عليه السلام هذا اعمى القلب ثم خرج حتى وصل بالشعب من احد في سبع مائة رجل وفي رواية
في الف رجل من المسلمين فامر عبد الله بن جبير اخا بني عمرو بن عوف على الرماة وهم خمسون
رجلا وقال احفظ عنا الخيل بالنبل لا يأتونا من خلفنا ان كانت لنا او علينا فاثبت
مكانك وظاهر بين درعين وجعل ظهره الى احد وقال لا تقاتلوا حتى آمركم بالقتال
فتهيأ رسول الله عليه السلام بالقتال واصطف الكفار وكان على ميمنتهم خالد بن الوليد و
على ميسرتهم عكرمة بن ابي جهل وقال ابو سفيان يا بني عبد الدار انما يؤتى الناس من قبل
راياتهم فاما ان تكفونا لواءنا واما ان تخلوا بيننا وبينه حتى نكفيكموه فقالوا ستعلم اذا التقينا
فصل علي بن ابي طالب رضي الله عنه وطلحة بن ابي طلحة صاحب لواء قريش فاخذ لواءه من بعده
ابو سعيد بن ابي طلحة فرماه سعد بن ابي وقاص فمات مكانه فاخذ الآخر لواءهم من بعده
فقتل ايضا فرماه عاصم بن ثابت الانصاري فقال خذها وانا ابن الافلح فاصابته فاتته
امه سلافة وقالت من رماك يا بني فقال سمعت رجلا رماني وهو يقول خذها وانا
ابن الافلح فنذرت لئن امكنها الله من رأس عاصم ان يشرب في قحف رأسه خمرا وابو عزة الجمحي را
گرفتند و بند در رسول علیه السلام آوردند رسول علیه السلام فرمود تا گردنش بزدند و گفتند او
رخسار در میان صفها و معرکه در زمین می مالیدی و می گفتم و بار خدایا کرم
با محمد ... حق سبحانه و تعالی نصرت فرستاد و علم کفار نگونسار شد و همه هزیمت شدند
و لواء رسول را علیه السلام در معرکه حرب بدر و احد مصعب بن عمیر داشت و از بنی
عبد الدار بود و در معرکه حرب احد کشته شد و از بعد امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
رضی الله عنه آن رایت را بگرفت و نام آن لواء رسول علیه السلام عقاب بود که رسول علیه السلام

در زیر وی نشستی و مصعب بن عمیر رضی الله عنه در پیش رسول علیه الله می بود
و همه را از نزد رسول علیه الله دور می کرد تا عبد الله بن قمیه او را بکشت و چنان گمان
برد که رسول علیه الله کشته است باز گشت و می گفت که محمد را کشتم بس کافران
بیکبار خویشتن را بجانب حضرت رسول علیه الله افکندند و سنگی بر روی مبارک او
می رسید چنانکه بیش از این گفته ایم که لبان مبارک او مجروح شد و رباعیه او را سنگ
رسید و رخساره او را مجروح کردند و بر روایتی آمده است که چون یاران از بعد آن
هزیمت جمع شدند گفتند یا رسول الله چه باشد اگر دعای بد کنی این جماعت را که با تو
چنین کردند رسول علیه الله گفت لَم اُبعَث طَعَّاناً ولا لَعَّاناً ولکن بُعِثتُ داعیاً ورحمةً
اللهم اهدِ قومی فانهم لا یعلمون بس ابی خلف جمحی بیامد لعنه الله و گفت یا محمد کی برهی و اگر
خواهی برهی تا کی بر نبی صحابه رضی الله عنهم قصد وی کردند رسول علیه الله گفت
بگذارید تا نزدیک تر آید چون نزدیک رسول علیه الله رسید رسول علیه الله
حربتی از حارث بن صمه بستاند و بسوی وی انداخت بر گردن وی آمد و خدشه
اندکی ظاهر شد گریخت و می گفت قتلنی ابن ابی کبشة فقیل له انها خدشة فقال
والله لو اصاب اهل ذی المجاز بما اصابنی لماتوا جمیعا و بیش از آن وقتی در مکه
رسول علیه الله گفته بود که اسبی می دارم هر روز یک پیمانه ارزن بوی می دهم و منتظر
می باشم تا محمد را بکشم رسول علیه الله گفته بود که بل خود من ترا بکشم اگر خدای تعالی
بخواهد چون رسول علیه الله آن خدشه بر گردن او برد بقوم باز گشت و می گفت
قتلنی محمد یعنی محمد مرا هلاک کرد گفتند بر تو هیچ نشانی خستگی نیست و جراحت
گفت آری ولیکن مرا گفته بود که من ترا بکشم والله که آب دهان خود بر من انداختی
من بدان مردمی تا مقالات او راست شود بس عدو در راه بیش از آنکه بمکه رسید بدان
ضربت بس بلفظ مبارک رسول علیه الله از جهت هلاکت دشمن را سخنی رفت حق سبحانه
و تعالی بآنکه چنین آن دشمن را هلاک کرد تا سخن رسول علیه الله دروغ نشود چه عجب که
بگرایها و تمنایها از جهت نجات و مغفرت و پاکی گناه دوستان را و عقبها و دعاها و
شفاعتها رفته است اگر همه را آمرزد تا سخنان رسول علیه الله در حق دوستان نیز مقبول
آید هیچ عجب نباشد بس چون کافران قصد رسول علیه الله کردند رسول علیه الله گفت

کیست که خویشتن را از بهر من فدا کند یکان یکان از صحابه رضی الله عنهم در
پیش آمدند و خود را سپر می ساختند و شهید می شدند بس رسول علیه الله گفت من
یشتری لنا نفسه فقال زیاد بن السکن الانصاری رضی الله عنه انا یا رسول الله
ثم ترس بنفسه ابو دجانة دون رسول الله علیه الله فوقع نبل عظیم فی ظهره وقیل
ثم ضعف رسول الله علیه الله من جراحاته حتی اصاب الارض وقال ابلیس علیه
اللعنه بین الناس الا ان محمدا قد قتل فانهزم المسلمون من ذلک ثم اقبل انس بن النضر
عم انس بن مالک الی عمر بن الخطاب رضی الله عنه وطلحة فی رجال من المهاجرین
قد القوا بایدیهم فقال ما یجلسکم قالوا قتل محمد قال فما تصنعون بالحیوة بعده موتوا
کراما علی ما مات علیه نبیکم علیه الله ثم جاؤا الی القوم فقاتل حتی قتل رضی الله عنه واول
من عرف رسول الله علیه الله کعب بن مالک رضی الله عنه فقال عرفت عینیه تحت
المغفر تزهران بین الجرحی فنادیت باعلی صوتی یا معشر المسلمین ابشروا هذا رسول الله علیه الله
فاشار الی رسول الله علیه الله ان اسکت چون مسلمانان دانستند که رسول علیه الله زنده است
همه بیکبار بجانب رسول آمدند و رسول را علیه الله بر داشتند از زمین بس رسول
علیه الله با امیر المؤمنین ابوبکر صدیق و عمر خطاب و طلحه و زبیر و حارث بن الصمة رضی الله عنهم
و گروهی از مسلمانان بسوی شعب کوه رفتند و در میان حرب قتادة بن النعمان خویشتن را
فدا کرده بود و تیری بچشم او در آمد تا دیده او بر رخساره او افتاد گفت یا رسول الله نو شاه
بودم و می اندیشیدم که جفت من بدین نقصان از من عار دارد رسول علیه الله دیده او را
در حدقه او باز نهاد و چنین که بدیده بهتر از آن شد که با وقل بود فجلس رسول الله علیه الله
فی فم الشعب فجاءت فاطمة رضی الله عنها ومعها قربة من ماء فسقت رسول الله علیه الله وجعلت
تغسل الدم عن وجهه وتنظر الی سالم مولی ابی حذیفة ویقول کیف یفلح قوم فعلوا هذا
برسول الله علیه الله وهو یدعوهم الیه فقال رسول الله علیه الله اشتد غضب الله علی قوم ادموا
وجه رسوله و دل رسول علیه الله مشغول بود با امیر المؤمنین علی و حمزه رضی الله عنهما
بس امیر المؤمنین علی را بیاوردند بر روی و پشت او دیدند جای جراحت بود از زخم شمشیر
و نیزه و غیر آن و چون بنزد رسول علیه الله آوردندش رسول علیه الله دست مبارک خود را
بر جراحتها وی مالید در حال نیکو شد بفرمان خدای عز و جل چنانکه گویی هرگز جراحت

نبوده استی پس حمزه را در گلیم پیچیدند بیاوردند شهید شده و مثله کرده و شکم وی دریده

و گوش و بینی بریده رسول علیه السلام گریان شد و صحابه گریستند ثم قال رسول الله علیه السلام

للشهداء زملوهم بکلومهم ودمائهم فانهم یبعثون یوم القیامة واوداجهم تشخب دماء اللون

لون الدم والریح ریح المسک پس از بهر تسلی دل مؤمنان را این آیت فرستاد

ان یمسسکم قرح فقد مس القوم قرح مثله اگر می رسد شما را

جراحتی و خستگی هر آینه رسیده است آن قوم را یعنی مشرکان را جراحت مثله مانند این جراحت

شما یعنی در روز بدر که در روز حرب بدر هفتاد تن را از ایشان بکشتند و هفتاد تن را

اسیر کردند و باقی را خسته کردند و در روز حرب احد از مسلمانان هفتاد تن شهید شدند

و هفتاد تن مجروح شدند **و تلک الایام نداولها بین الناس**

و این روزهایی است که میگردانیم آن را در میان مردمان یعنی یک روز ظفر و نصرت شما را

بود و یک روز ایشان را و یقال فی المثل والایام دول والحرب سجال

ولیعلم الله الذین امنوا ویتخذ منکم شهداء والله لا یحب الظالمین

پس معنی این آیت دولت این ایام را بیان کرد و گفت این مداولت از بهر آنست تا

بیدا کند خدای عز و جل آن کسانی را که بگروند از آن کسانی که منافق اند یعنی تا ظاهر کند

منافق را از موافق از بهر آنک مخلص از منافق در محبت و بلا ظاهر کرده کما روی عن

لقمان رضی الله عنه انه قال ان الذهب والفضة تختبران بالنار وان المؤمن یختبر

بالبلایا ثم الاختبار من الله تعالی لعبده باظهار ما علم الله منه فی الازل لانه یعطی الجزاء بما

نظهر من العبد ولا بما یعلم منه الا یری انه علم من ابلیس علیه اللعنة المعصیة ثم لم یلعن علیه

ما لم یظهر ذلک منه و معنی قوله ویتخذ منکم شهداء و تا بگیرد از شما گواهان در روز حرب احد

و خدای عز و جل دوست ندارد ظالمان را یعنی منافقان را بقولی دیگر تا بگیرد از شما گواهان

بر امت مان بانچه کرده باشند از معاصی وقیل ولیعلم الله الذین امنوا کما علمهم فی الازل انهم

یؤمنون قرا حمزة والکسائی وابو بکر عن عاصم قرح بضم القاف والباقون بالنصب قال الفراء

کلاهما واحد وقیل بالنصب مصدر وبالرفع اسم وقیل بالنصب الجراحة وبالضم الالم

ولیمحص الله الذین امنوا ویمحق الکافرین

و تا پاک کند خدای عز و جل آن کسانی را که بگرویده اند از گناهان و تا بکاهد و کم کرداند کافران را

والتمحیص التطهیر والاختبار والمحق الاستیصال **ام حسبتم ان**

تدخلوا الجنة ولما یعلم الله الذین جاهدوا منکم

ویعلم الصابرین او می پندارید که در شوید در بهشت و پیدا نکند خدای

تعالی آن کسانی را که جهاد کردند از شما و پیدا نکند صبر کنندگان را در محنتها و

قیل ولما یری الذین جاهدوا منکم ویری الصابرین بقولی دیگر می پندارید

که بهشت در آیید بی رنج و بی بلا ویعلم نصب علی الصرف من الجزم باضمار ان وقیل

باضمار کلمة حتی وقرأ حسن البصری رحمه الله ویعلم الصابرین بکسر المیم عطفا علی الاول

ولقد کنتم تمنون الموت من قبل ان تلقوه فقد

رایتموه وانتم تنظرون و بدرستی و راستی که آرزو بوده بود مرگ را یعنی شهادت را

حق تعالی این آیت فرستاد و عتاب کرد با ایشان که پیش از این بدیدید آن را و هر آینه بدیدیت

آن را و شما می نگریدید با سباب مرگ قوله رایتموه الهاء کنایة عن الموت والمراد منه اسباب

الموت لا عین الموت وقیل وانتم تنظرون الی السیوف وقیل وانتم تنظرون الی محمد علیه السلام

قد استقبل العدو ولم تردوهم دونه فلم ولیتم مدبرین قال الزجاج معناه ولقد کنتم تمنون القتال

من قبل ذلک فقد رایتموه وانتم بصراء وقیل وانتم تتفکرون سبب نزول آیت آن

بود که قومی را که بحرب بدر حاضر نبودند چون شنیدند که رسول علیه السلام فضل شهداء بدر بیان

کرد آرزو می بردند بحرب دیگر که اگر حربی افتد جان فدا کنند و تکبر بزنند چون حرب احد

شان بیش آمد هزیمت شدند حق تعالی این آیت فرستاد و عتاب کرد با ایشان که پیش از این

شهادت را آرزو می بردید چون اسباب شهادت را بدیدیت و آن تیغها و کشیدن دشمن

بود و نیزهاء ایشان چرا گریختید پس عتاب دیگر کرد ایشان را و گفت

وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات

او قتل انقلبتم علی اعقابکم و نیست محمد مگر پیغامبری

از خدای عز و جل هر آینه گذشتند پیش از وی رسولان یعنی محمد رسولیست چون رسولان

دیگر و مرگ بر وی رواست پس اگر او بمیرد یا کشته شود برگردید شما بر پاشنهاتان یعنی بدین

کفر باز گردید **ومن ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا**

وسیجزی الله الشاکرین و هر که برگردد از دین خود هرگز زیان نکند مرتد شدن

او مر شما را عز وجل چیزی و هر اینه پاداش دهد خدای عز وجل سپاس داران را یعنی مؤمنان
را بدین خود بقول دیگر پاداش دهد خدای عز وجل مر مؤحدان را بهشت سبب
این آیت آن بود که رسول صلی الله علیه وسلم جماعتی را بر رخنهٔ احد نشانده بود و عبد الله
بر سر ایشان امیر کرده بود از کوه آوازی شنید که محمد را کشتند طایفهٔ از ایشان بگریختند
طایفهٔ شهید شدند و طایفهٔ گفتند که ما نیز چنانچه رسول خدای شهید و طایفهٔ از دین برگشتند
و بشام رفتند خدای تعالی این آیات فرستاد که همه رسولان بمیرند شما از دین حق بر می گردید
قوله افان مات الف الاستفهام دخلت علی الشرط بجعل صیغة الماضی مستقبلا قوله
انقلبتم و هو فی محل الجزم ومعناه ان قتل محمد او مات تنقلب عن الاسلام

وما كان لنفس ان تموت الا باذن الله كتابا مؤجلا

و نباشد هیچ تنی را که بمیرد مگر بقضا و تقدیر و فرمان خدای عز وجل نوشته شمار کرده شده
كتابا نصب علی المصدر وقیل نصب بنزع حرف الخافض یعنی الا بکتاب مؤجل و
قیل له فی موته کتاب مؤجل فی اللوح قد سبق اجله **ومن يرد ثواب
الدنيا نؤته منها ومن يرد ثواب الاخرة نؤته منها وسنجزى
الشاكرين** وهر که خواهد بطاعتی و جهادی که بیارد پاداش این جهان بدهیم ورا
از نعمت دنیا آن مقدار ما خواهیم و هر که از کردار طاعت و فرایضها ثواب آخرت خواهد بدهیم
ورا از آخرت آنچه خواهد و دوست دارد و هر اینه پاداش بدهیم سپاس داران را
بقول کلبی هر که بعمل خود ثواب این جهان جوید بدهیم ورا آنچه دوست میدارد
از دنیا و از آخرت ورا هیچ نصیب نباشد و هر که بعمل خود ثواب آن جهان خواهد بدهیم
ورا در بهشت آنچه آرزو برد بعضی گفته اند که بیاد در نوافل آید و در فرایض نیاید و
بعضی گفته اند که در نوافل و فرایض در نیاید و این درست تر باشد و در دست بر معتزله
این آیت که ایشان چنین گویند که هر که کشته شود بیش از اجل کشته شود و خدای
تعالی درین آیت بیان کرد که هیچ خلق بیش از اجل کشته نگردد و درین تحریض است
از حق تعالی مر مؤمنان را بر جهاد کردن که چون می باید مردن هیچ شک نیست که بتیغ
شهادت مرگ خوشتر باشد وقیل من اراد بجهاده [illegible] الدنیا یعنی الغنیمة اعطیناه

**وكاين من نبي قاتل معه ربيون كثير فما وهنوا لما اصابهم في سبيل الله وما ضعفوا
وما استكانوا والله يحب الصابرين**

ای بسا پیغامبران که کارزار کردند با هر یکی از ایشان گروهها بسیار از مردان نیکوکار
پس سستی نیاوردند از قتال با آنچه ایشان را رسید در راه خدای عز وجل و ضعیف
نشدند و فروتنی نکردند کافران را یعنی بجز از خدای عز وجل یاری نخواستند و کافران را
خضوع ننمودند و خدای عز وجل دوست دارد صبر کنندگان را بر محنتها برای رضای
خدای عز وجل وقیل فما وهنوا بقتل نبیهم ولا ضعفوا عند عدوهم وما استکانوا
بما اصابهم من الجهاد وقیل وكاين من نبي قتل فما وهن اصحابه بعده وقیل وكاين
من نبي قتل ومن معه جماعة ايضا قتلوا فما وهنوا الباقون قرأ ابن كثير
وكائن ممدودة علی وزن فاعل وقفا ووصلا ومن وقفه بالهمزة والمد بلا نون
فهو لاجل حجتا و الباقون بهمزة وكلاهما واحد وقرأ نافع وابن كثير قتل بضم القاف
وكسر التاء و الباقون قاتل من المقاتلة وقرئ ربيون بضم الراء وكسرها لغتها
كاين اصله ای ادخل فیها كاف التشبيه وليس للتنوين صورة في الخط الا في هذا الموضع
فمعناه وكم من نبي ومن قرأ قتل فله ثلاثة اوجه احدها قتل النبي معه والثاني
قتل النبي وحده والثالث قتل معه الربيون دون النبي ومن قرأ قاتل
فمعناه قاتل النبي ومعه جماعات كثيرة من متابعته والربيون جمع الربي هو منسوب
الى الربة وهي الطايفة الكثيرة من الناس قال الزجاج بضم الراء الجماعات
وبكسر الراء العلماء الاتقياء الصبراء علی ما يصيبهم في الله تعالى وقيل هم ورثة الانبياء
و این دلیل است که بنده را اعتماد بخدای عز وجل باید کرد که هر که نصرت جز از خدای
تعالی طلبد نیابد و هر که را پاکی نیت درست شود سبب زیان نماید چنانکه امیر
المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه در وفات محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم چون
اضطراب صحابه دید و تشویش آرا و ظهور آثار [illegible] مطالعه نمود گفت هر که محمد پرست
بود محمد وفات رفت و هر که ایزد پرست بود او هرگز نمیرد والوهن الضعف وترك الجد
والضعف نقصان القوة والاستكانة الخضوع **وما كان
قولهم الا ان قالوا ربنا اغفر لنا ذنوبنا واسرافنا في امرنا وثبت اقدامنا
وانصرنا على القوم الكافرين** و نبود گفتار ایشان مگر در وقت کشتن پیغامبر
ایشان مگر آنکه گفتند ای آفریدگار ما بیامرز ما را گناهان ما و از حد در گذشتن ما در کارها

واستوار کردان پایهای ما را در وقت قتال کردن با دشمنان و یاری ده ما را
بر گروه کافران بقول دیگر ذنوبنا یعنی گناهان صغیره ما را بیامرز و
اسرافنا گناهان کبیره ما را وقرا الحسن البصری رحمه الله قولهم برفع اللام
لانه اسم کان والباقون قولهم بنصب اللام لانه خبر کان واسمه ان قالوا
فاتاهم الله ثواب الدنيا وحسن ثواب الآخرة
والله يحب المحسنين بداد ایشان را خدای عز وجل پاداش این جهان نظفر
وغنیمت ونیکویی وپاداش آن جهان بهشت ورؤیت وخدای عز وجل دوست دارد
نیکوکاران را یعنی صابران را بر نصرت دین خدای تعالی
يا ايها الذين آمنوا ان تطيعوا الذين كفروا يردوكم
على اعقابكم فتنقلبوا خاسرين ای مؤمنان اگر فرمان بردار باشید
آن کسانی را که کافر شده اند یعنی منافقان وجهودان را باز گردانند شما را بر پاشنهاتان
یعنی بکفر باز برندتان واز دین بگردانند پس بگردید زیان کاران کلمة ان للشرط وجوابه
يردوكم وقوله فتنقلبوا نسق على الجواب ومجزومة وعلامة الجزم سقوط النون
بل الله مولاكم وهو خير الناصرين بلکه خدای عز وجل یاری
کننده شماست ونگاه دار شما واو بهترین یاری کنندگان است یعنی کافران را مطیع مباشید
که شما را از دین بگردانند خدای را فرمان بردار باشید که او بهتر است از همه خلق در نصرت
کردن ورحمت کردن سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب
بما اشركوا بالله ما لم ينزل به سلطانا ومأواهم النار
وبئس مثوى الظالمين هر اینه زود در افکنیم در دلهای آن کسانی که کافر شدند بیم وترس
بانچ ایشان شرک آوردند بخدای عز وجل چیزی را که نفرستاد خدای تعالی بوی حجتی
وبازگشت جای ایشان آتش است وبد بازگشت جایی که آتش است مر ستم کاران را
این آیت در شان کافران مکه آمد در آن وقت که قصد کردند از بعد غزوت ناپکوه احد
بر آیند وباقی مؤمنان را بکشند وسر ایشان خالد بن ولید بود رسول علیه السلم گفت یا رب
در روی زمین این جماعت مانده اند که ترا بیگانگی می خوانند ایشان را نگاه دار حق تعالی
ترس در دل کافران افکند تا باز گشتند بقول دیگر این آیت در حق ابو سفیان آمد که

از بعد هزیمت صحابه قصد استیصال مؤمنان کرد خدای تعالی ترس در دل ایشان
افکند تا جمله بگریختند بقول دیگر در حرب خندق آمد که کافران بهزیمت شدند
من تهاقرا ابن عامر والكسائی الرعب بضم الراء والعين والباقون بالجزم واصله الضم
اصله الضم الا انه اجتمعت الضمتان فحذفت احديهما واصل السلطان القوة
وهاهنا الحجة ولقد صدقكم الله وعده اذ تحسونهم باذنه حتى
اذا فشلتم وتنازعتم فی الامر وعصيتم من بعد ما اريكم
ما تحبون وهر اینه راست کرد شما را خدای عز وجل وعده خود را پس
چون می کشتید ایشان را بفرمان او تا چون بد دل شدید واختلاف کردید در فرمان
رسول خدای که بعضی گفتند که بر مرکز باشیم که رسول خدای چنین فرموده است وبعضی
گفتند نباشیم وعاصی شدند در فرمان رسول از بعد آن که بنمود شما را خدای عز وجل
آنچ دوست میداشتید از فتح وظفر ونصرت بر دشمنان وهزیمت کافران
منكم من يريد الدنيا ومنكم من يريد الآخرة از شما کسی
بود که خواست این جهان را یعنی غنیمت را وآن کسانی بودند که مرکز را گذاشتند وبغنیمت
مشغول شدند واز شما کسی بود که بخواست آن جهان را وآن کسانی بودند که ثبات
کردند بر مرکز تا شهید شدند عبد الله مسعود گفت که ما ندانستیم که در میان ما کسی
باشد که دنیا جوید تا آنگاه که خدای تعالی خبر داد درین آیت که منکم من یرید الدنیا
الآیه ثم صرفكم عنهم ليبتليكم ولقد عفا الله
عنكم والله ذو فضل على المؤمنين پس باز گردانید شما را
از ایشان بهزیمت تا آزموده کند شما را بعد از آنک ظفر یافته بودید یعنی بسبب معصیت
تیر اندازان نصرت از شما گردانید وشما را بهزیمت مبتلا گردانید وهر اینه عفو کرد از شما که
شما را هلاک نکرد بشومی فرار از زحف که خداوند عز وجل موصوفست بفضل ورحمت
بر مؤمنان سبب نزول این آیت چنان بود که چون رسول علیه السلم بمدینه
باز آمد در روز حرب احد بعضی گفتند که هزیمت بر ما از کجا افتاد چون ما را وعده
نصرت کرده بود این آیت بیامد که ما وعده راست کردیم وفرشتگان فرستادیم شما صبر
نکردید وخلاف کردید وفرشتگان نصرت نکردندتان چنان که در غزو حرب بدر کردند

کردند الحس القتل وقیل الاستیصال وقراه تحسونهم بضم التاء وکسر الحاء
والباقون بنصب التاء وضم الحاء وکلاهما واحد وجواب حتی اذا فشلتم
وتنازعتم فی الامر وقیل الجواب فی قوله صرفکم یعنی حتی اذا فشلتم وتنازعتم فی
الامر وعصیتم صرفکم عنهم یعنی اما صرفکم بالهزیمة بعد ظهور تباشیر الظفر والنصر
لفشلکم وتنازعکم وعصیانکم لطیفه درین آیت بیان کرد که از شما کسی است که دنیا
می جوید و بعضی اند که عقبی می طلبند وچون دنیا جوی را یاد نکرد و در آیت گذشته ذکر
ایشان کرد که یریدون وجهه بدانک علامت صدق ارادت اقبال است بر مراد
تا ضمیر باطن از حرکت دارد مرادش در کنار می نهند این آیت در بیش از عروج
دولت آن ازرق عزت آن کردن شکن حقیقیان متعیان آن کردن فراد متقیان
آن برتر از عالم حسی وعقل شیخ عالم شیخ ابو بکر شبلی قدس الله سره العزیز بر خواند الله
شیخ ابو بکر شبلی گفت آوه طریق خلق را از خود برید است و هرتنی را قیمت ظاهر کرده این
بیان مرید دنیا و مرید عقبی است مرید حق کجا است و مرید حق کسی است
که چون بگوید از خدای بگوید وچون خاموش باشد جز خدای تعالی نجوید شیخ
ابو بکر شبلی گفت من می افکنم از دل هر دو گوشه را و دیگران می پیوندند گفتند هر دو
گوشه کدام است شیخ ابو بکر شبلی گفت هر دو کون سهل بن عبد الله تستری گفت دنیاء
توتیست چون مراد دو را نیست کردی علاقهٔ دل نماند وقیل صرفکم عنهم یعنی صرف
المریدین له عما سواه وابتلاهم بحبه وشوق لقائه اذ تصعدون
ولا تلوون علی احد انگاه چون بکوه بر می رفتید والتفات نمی کردید بکسی قوله تلوون
من قولهم لوی یلوی اذا عطف قال الزجاج لا تلوون ای لا تعرضون قوله علی احد
مراد از احد اینجا رسول است علیه السلام و این قصه چنان بود که دران وقت که آن
آواز بشنیدند و الا ان محمدا قد قتل صحابه بهزیمت شدند و بعضی تیراندازان
از مرکز بگریختند و خالد بن ولید با طایفهٔ از پس در آمدند و مؤمنان را کشتن گرفتند
و هزیمت بر مؤمنان افتاد و یاران می گریختند و بکوه می رفتند و رسول را می ماندند
و بوی التفات نمی کردند از خوف جان را والرسول یدعوکم
فی اخریکم فاثابکم غما بغم و رسول علیه السلام می خواند شما را در پس شما که

الا یا معشر المسلمین انا اصحاب البقرة وآل عمران انا یا رسول الله وکس بوی التفات
نکرد و باداش داد شما را خدای عز وجل غم بر غم بقول دیگر باداش کار شما اندوه
واندوه کرد غم اول جراحت وکشتن بود وغم دوم شنیدن الا ان محمدا قد قتل
قول دیگر غم اول هزیمت بود وغم دوم بر آمدن خالد بر کوه با جماعتی از مشرکان
بر قصد استیصال ایشان بقول دیگر غم اول کشتن صحابه بود وغم دوم آن بود که
چون بشعب کوه در آمدند ابو سفیان با جماعتی از مشرکان بیامد و بر در شعب
بایستاد تا چنان گمان بردند که بر ایشان حمله می کنند آن غم آخر غم اول را بر ایشان
فراموش گردانید بقول دیگر غم اول فوت غنیمت بود وغم دوم ظهور هزیمت بود که
لکیلا تحزنوا علی ما فاتکم ولا ما اصابکم والله
خبیر بما تعملون تا اندوه گین نگردید بدانچ فوت شد شما را از غنیمت و بدانچ رسید
بر شما از جراحت و هزیمت و خدای عز وجل داناست بانچ شما می کنید ضحاک گفت اذ تصعدون
یعنی چون در وادی می گریختید قتیبی گفت دور می شدید و می گریختید یقال اصعد
فی الارض اذا انهزم وقیل اذا بعد یقال صعد اذا ارتقی واصعد اذا تبعد
قرأ الحسن البصری رحمه الله اذ تصعدون بنصب التاء والعین من الصعود وقراة
العامة بضم التاء وکسر العین ویقال اصعدت اذا مضیت الی الجبال وجهک
ثم انزل علیکم من بعد الغم امنة نعاسا یغشی
طایفة منکم پس فرستاد بر شما از پس اندوه ایمنی را که و خوابی را که می گرفت و فرو
می پوشید یک گروهی را از شما و آن مؤمنان بودند که خواب بر ایشان افتاد چنانک سلاح
از دستهاشان می افتاد منت باد می کند خدای عز وجل بر ایشان که از پس چندان
ترس و اندوه ایمنی دادم شما را و خواب فرستادم قال الضحاک النعاس عند القتال امنة
من الله تعالی وقال الکلبی اذا امن القوم نعسوا بقول دیگر هر کرا اندوهی رسد او را
هیچ چیز بهتر از خواب نباشد که خواب غم و اندوه و خوف را از وی می برد طایفه را
از صحابه این ایمنی بدید آمد و ایشان اهل صدق و اخلاص بودند
وطایفة قد اهمتهم انفسهم یظنون بالله غیر الحق ظن
الجاهلیة و گروهی دیگر را اندوهگین کرده بودند ایشان را تنهاء ایشان و آن منافقان بودند که

می ترسیدند لقوله دیگر معتب بن قشیر بود با آن او از منافقان گمان می بردند
بخدای عزوجل نه چون گمانی با دانی که محمد را و یاران مستاصل خواهند کرد وقال الکلبی
ظن الجاهلیة ای کظنهم فی الجاهلیة وقال مقاتل کظن الجهال من المشرکین و آن
ظن آن بود که میگفتند که خدای تعالی هرگز نصرت نکند محمد را و یاران و را وقیل اهمتهم
یعنی حملتهم علی الهم کما تقول العرب همک ما اهمک ای لیس لهم هم الا هم انفسهم
قوله تعالى يقولون هل لنا من الامر من شيء می گویند هیچ باشد ما را زین
کار چیزی یعنی هرگز ما را فتح و نصرت و غنیمت باشد این بر طریق استنکار و استبعاد گفتند
یعنی هرگز ما را نصرت نباشد و مقهور گشتی شویم قوله تعالى قل ان الامر كله لله
يخفون في انفسهم ما لا يبدون لك بگوی یا محمد که فرمان همه مر خدای راست یعنی
نصرت و غنیمت مر وی راست و بفرمان اوست آن را دهد که او خواهد پنهان می کنند منافقان
در دلهای خود از شک آنچه ظاهر نمی کنند مر ترا قوله تعالى يقولون لو كان لنا
من الامر شيء ما قتلنا هاهنا می گویند اگر بودی از کار ما را چیزی ما
کشته نشدیمی بقوله دیگر اگر ما در خانهای خود بودیمی کشته نشدیمی خدای عزوجل رد کرد
بر ایشان اعتقاد ایشان را و گفت قوله تعالى قل لو كنتم في بيوتكم
لبرز الذين كتب عليهم القتل الى مضاجعهم بگوی یا محمد ایشان را که
اگر بودیتی شما در خانهای خود هر آینه بیرون آمدیتی آن کسانی که نوشته شده بودی بر ایشان
کشتن بجایگاه خود یعنی بجایگاه کشتن حاضر آمدندی بمصارع ایشان و نا کشته
شدندی و حکم خدای نافذ شدی قوله تعالى وليبتلي الله ما في صدوركم
وليمحص ما في قلوبكم والله عليم بذات الصدور
و تا آزموده گرداند خدای تعالی یعنی تا ظاهر کند آنچه در سینههاء شماست و تا پاک کند آنچه در دلهاء
شماست یعنی تا کفارت کند آن گناهی که در دلهاء شما بود و خدای تعالی داناست بدانچه
در سینههاء شماست و معنی ابتلاء الله ایاهم ان یفعل بهم فعل المختبرین لا انه یحتاج الی
الاختبار لیحدث له علم بحالهم تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا لانه عالم بما كان وما يكون منهم او
يختبرهم لاعلام الملائكة این آیت در شان حرب احد آمد که دو گروه بودند مخلصان و منافقان
فاما المخلصان فغشیهن خواب ظاهر شد چنانک انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرد از ابو طلحه

گفت ما در مصاف بودیم در روز حرب احد و ما را خواب می بود و منافقان را غم بنهان او
بر ظاهر شده بود بی خواب از ایشان رمیده و گمانها بد می بردند لقوله دیگر چون
[illegible] و عید کرده مؤمنان را باز گشتن مؤمنان بترسیدند چون تعالی خواب
بر ما در چشمهای اهل ایمان تا بیارامید دلهاء ایشان و منافقان از ترس باز گشتن ایشان
و خواب از چشمهاء ایشان برمید وقیل معناه لو لم تخرجوا مع النبي عليه السلام لاخرجكم الله
تعالى الى مصارعكم لانه لا مفر من القضاء وقيل ليمحص ما في قلوبكم اي ليطهر قلوبكم من الشك
والنفاق بما يريكم من العجائب صنايعه في اعلان اسرارهم من المجادلة والشقاق قرأ حمزة
والكسائي تغشى بالتاء لفعل الامنة والباقون بالياء لاجل النعاس وقرأ ابو عمرو كله بضم اللام خبر
لكلمة ان والباقون بالنصب نعت للامر لغتها نعاسا نصب على البدل من الامنة لان النعاس
يظهر من الامنة وطايفة نصب لوقوع فعل الغشيان عليه وطايفة اخرى بالرفع لانه مبتدأ الا انه
عطف الواو وفي قوله وطايفة قد اهمتهم واو الحال لا واو العطف اي واذ طايفة وخبره قد اهمتهم
وقيل خبره يظنون وقوله ان الامر كله نصب بعض القراء كله لانه نعت الامر او بدل
منه ومن رفعه جعله اسما مبتدأ وهذا المبتدأ مع خبره يكون اسما مبتدأ وخبره في لله
قوله تعالى ان الذين تولوا منكم يوم التقى الجمعان انما استزلهم الشيطان
ببعض ما كسبوا هر آینه آن کسانی که روی بگردانیدند و بهزیمت شدند
از شما در آن روز که بروی آوردند دو گروه یکی کافران و یکی مؤمنان بلغزانید دیو
ایشان را ببعضی از آنچه کرده بودند یعنی بشومی آن بی فرمانی دیو مر ایشان را دست
یافت تا ایشان را بلغزانید از ثبات در حرب قال الکلبی استزلهم زين لهم اعمالهم
ولقد عفا الله عنهم ان الله غفور حليم هر آینه درگذاشت
خدای تعالی از ایشان آنچه کردند و عفو کرد که خدای عزوجل آمرزگار است و بردبار است
که زود عقوبت نکرد ایشان را این آیت در شان منهزمان روز حرب احد آمد که
بکرم خود عذر بندگان خود می خواهد که آن هزیمت شدن ایشان بسبب فعل
ابلیس بود پس برحمت خود خط عفو در جمل فعل ایشان کشید که ولقد
عفا الله عنهم پس بندگان را صفت مغفرت و حلم خود امید وار کرد که ان الله غفور
حلیم فقیه ابو اللیث رحمه الله روایت کرد که در میان امیر المؤمنین عثمان

وعبد الرحمن عوف رضی الله عنهما سخن رفت عبد الرحمن عوف گفت که
مرا چرا می گویی ومن بحرب بدر حاضر بودم وتو نبودی ودر بیعت رضوان حاضر بودم
وبیعت کردم وتو نبودی وتو در روز حرب احد از جملهٔ منهزمان بودی عثمان رضی الله
عنه جواب داد که مرا در روز حرب بدر هیچ چیز مانع نبود که باز بودمی از حرب
مگر آنکه دختر رسول علیه السلام بیمار بود مرا رسول علیه السلام دستوری داد که تا بر سر بالین
وی بر باشم وبیمارداری وی کنم واز بهر آن بود که مرا رسول علیه السلام یک سهم از غنیمت معین
کرده بود واما بیعت رضوان مرا رسول علیه السلام بمکه فرستاد بمطالعهٔ احوال مشرکان و
بوقت بیعت دست راست خود را در دست چپ خود نهاد وگفت این دست عثمان
است ودست چپ مبارک رسول علیه السلام بهتر از دست راست من واما در روز حرب احد
این آیت فرمود که ان الذین تولوا منکم یوم التقی الجمعان الآیة من از آن جمله بودم که خدای
تعالی عفو کرد از ایشان عثمان مر عبد الرحمن عوف را الزام کرد بدین حجتها ذکر القشیری
رحمه الله ان عبد الرحمن بن عوف قال للولید بن عتبة ابلغ امیر المؤمنین انی لم افر یوم احد ولم
اغب عن بدر ولم اترک سنة ابی بکر وعمر رضی الله عنهما فاخبر ولید بن عتبة وعثمان فقال
عثمان اما یوم احد فلم تعیرنی بذنب قد عفی الله عنه واما یوم بدر فانی تخلفت علی ابنة
رسول الله علیه السلام امرضها فضرب لی رسول الله علیه السلام بسهم من الغنیمة واما سنة ابی بکر
وعمر فلست اطیقها ولا هو وقیل قد بقی مع رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم احد
بثلاثة عشر رجلا خمسة من المهاجرین ابی بکر وعلی وطلحة وعبد الرحمن بن عوف وسعد بن
ابی وقاص رضی الله عنهم والباقون من الانصار رضی الله عنهم پس مومنانرا ادب در سخن
گفتن بیاموخت تا چنین نگویند که نشاید گفتن یا ایها الذین آمنوا لا تکونوا
کالذین کفروا وقالوا لاخوانهم اذا ضربوا فی الارض ای مومنان مباشید
چون آن کسانی که کافر شدند یعنی چون منافقان اهل کتاب مباشید که گفتند برادران
خود را چون برفتندی در زمین یعنی چون بسفری رفتندی ودر راه مردندی
او کانوا غزی لو کانوا عندنا ما ماتوا وما قتلوا لیجعل الله
ذلک حسرة فی قلوبهم یا بودندی غازیان یعنی بغزو رفتندی وکشته شدندی منافقان
گفتندی که اگر نزد ما بودندی ونرفتندی نمردندی وکشته نشدندی تا بکند خدای عز وجل

آنرا پشیمانی در دلهای ایشان بقول دیگر تا بگرداند خدای عز وجل در دلهای
ایشان آنرا حسرتی وپشیمانی در دلهای این منافقان قوله عز وجل والله یحیی
ویمیت والله بما تعملون بصیر وخدای عز وجل زنده کند وبمیراند وخدای
عز وجل بآنچه شما می کنید بیناست ومعنی الآیة ای مومنان شما مگویید چنانکه
کافران گفتند که اگر فلان بسفر نرفتی نمردی واگر بغزو نرفتی کشته نشدی که این
سخن از خذلان خدای میگویند تا حسرت کرداند خدای تعالی آنرا در دلهای
ایشان واین لام کی باشد پس خبر داد که خدای عز وجل زنده کند ومیراند در
سفر ودر حضر تفاوت نکند که مرگ بتبدیل اماکن دفع نگردد وروا باشد که این لام
عاقبت باشد وقیل یحیی قلوب اولیائه بالایمان ویمیت قلوب اعدائه للاعراض
عنه بالخذلان وقیل یحیی قلوب المؤمنین بالبصر وتسلیة الحزن ویمیت قلوب الکافرین
بالتخلف وسوء الظن بالله تعالی فقراتها قراه ابن کثیر وحمزة والکسائی والله
بما یعملون بصیر بالیاء والباقون بالتاء قوله عز وجل ولئن قتلتم فی سبیل الله
او متم لمغفرة من الله ورحمة خیر مما تجمعون واگر کشته شوید در راه
خدای تعالی یا بمیرید در راه او هر آینه آمرزش خدای تعالی ورحمت او مر شما را بهتر از آنچه
گرد می کنید از مال دنیا تقریر آیت چنانست که مغفرت ورحمت من مر کشته ومرده را که
در راه خدای تعالی بمیرند بهتر از همه مال دنیا که شما جمع می کنید قوله عز وجل
ولئن متم او قتلتم لالی الله تحشرون واگر بمیرید یا کشته شوید هر آینه بخدای عز وجل
بازگشت شما از بعد از مرگ واللام فی قوله ولئن قتلتم ولئن متم لتحشرون الی الله فی
القیامة وقیل الاولی تاکید والثانیة جواب للقسم المحذوف قراتها قراه نافع
وحمزة والکسائی متم بکسر المیم فی جمیع القرآن والباقون بالضم ومما یجمعون قراه حفص
عن عاصم یجمعون بالیاء والباقون بالتاء قوله عز وجل فبما رحمة من الله لنت
لهم ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک
بحسب آنچه بود و رحمتی از خدای تعالی که نرم گشتی تو یا محمد مر ایشان را واگر بودی درشت
وسطبر دل یعنی سخت دل بودی ودرشت سخن پراکنده شدندی از نزد تو قوله عز وجل
فاعف عنهم واستغفر لهم وشاورهم فی الامر

در کذران از ایشان و آمرزش خواه ایشانرا و تدبیر در کارها با ایشان یعنی چون
خواهی که کاری کنی دران کار با ایشان مشورت کن **فاذا عزمت**
فتوكل على الله ان الله يحب المتوكلين و چون آهنک کردی
بکاری تکیه بر مشورت مکن بلکه توکل بر خدای تعالی کن یعنی کار خود را بخدای
سپار که خدای عز وجل دوست دارد توکل کنندکانرا و خویشتن بخدای سپارندکانرا
وعن ابن عباس رضي الله عنهما انه كان يقرأ وشاورهم في بعض الامر لانه كان
يشاورهم فيما لم ينزل عليه الوحي وكان النبي صلى الله عليه وسلم عاقلا ذا رأي
شديد لكنه امر بالمشورة ليقتدي به غيره وفي الحديث ما شقي عبد قط بمشورة
وسعد باستغناء رأي وعن الحسن البصري عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
انه قال ما تشاور قوم قط الا هدوا الا رشد الى رشدهم وقال ابو هريرة
رضي الله عنه ما رايت احدا اكثر مشاورة لاصحابه من رسول الله صلى الله عليه وسلم
وفي بعض الاخبار قوله وشاورهم اراد به ابا بكر وعمر رضي الله عنهما لعلمهما وكلمة ما
في قوله فبما رحمة من الله قيل حرف ما صلة تقديره فبرحمة من الله كقوله عما
قليل اي عن قليل وهي تجيء مؤكدة للكلام مع حسن النظام والفظ القاسي
القلب الجاف الطبع السيئ الخلق واصل الفظ ماء في الكرش وفايدة التكرار في
قوله غليظ القلب لازالة التوهم ان الفظاظة خشونة الكلام دون ما ينطوي
عليه القلب والانفضاض الانتشار والتفرق والمشاورة مفاعلة من الشور
وهو العرض يعني العارضون اراءهم ويكون للتناول يقال شرت العسل اي اجتنيته
واخذته فمعنى المشاورة اخذ الرأي كقول القايل اذا كنت في حاجة مرسلا
فارسل حكيما ولا توصه وان باب امر عليك التوى فشاور لبيبا ولا تعصه
ان ينصركم الله فلا غالب لكم وان يخذلكم
فمن ذا الذي ينصركم من بعده وعلى الله فليتوكل
المؤمنون اگر یاری کند شمارا خدای عز وجل نباشد غلبه کننده مر شمارا یعنی اگر خدای
تعالی ناصر شما باشد کس شمارا غلبه نتواند کرد واگر فرو گذارد شمارا خدای عز وجل کیست
آن کس که یاری کند شمارا از خذلان او و بر خدای تعالی توکل کنند توکل کنندکان

یعنی کار خود را بخدای تعالی باز گذارند مؤمنان که او نیکوکار و نگاهدار
مؤمنانست والخذلان قدرة العصيان وفي اللغة القعود عن النصرة يقال
ظبية خذول اذا اشتغلت عن تعهد ولدها وقيل ان ينصركم اي يمنعكم
من عدوكم كما فعل يوم بدر وان يخذلكم اي يصرف نصرته عنكم كما فعل يوم احد
والنصرة من الله الاعانة والتمكين من الطاعة وقيل انما يدرك نصرة الله تعالى من تبرأ
من قوته واعتصم بربه تعالی درین دو آیت بیان می کند که هر چه هست از خدایست
عز وجل ای اگر اخلاق نیکوست ما را لطیف و بردبار و رحیم و نیکوکارت بس کردانیده ام
و جوهر لطایف در ضمیر دل تو تعبیه من کرده ام تا بار اذی و ثقل جفا خطا کاران می کشی
تا لاجرم دران وقت که قطرات خون از صدمات سنک جفا بر رخسارهٔ مبارک
محمدی ظاهر شد این سقف رفیع و بساط منیع در دریغ آن واقعه در نوحه آمدند
و موکلان خزانهٔ عباد و متعلمان معا در آب همه منتظر بودند تا فرمان عذاب در رسد
و جبرئیل علیه السلام بر سلاح با حشم کریان و میکائیل بر رکن صفیح اعظم با دل بریان و اسرافیل
در مراقی اعلا با فورت غضب همه اهل آسمانها و زمینها درین حادثه نظارهٔ اعتبار را
در انتظار آورده بودند و رنج صحابه می گفتند که از قضیت آن جفا که ایشان دل
درد مند نیز لعنت اندازند که نضال آن سهام بزهر انتقام آلوده باشد چنانک نوح گفت
رب لا تذر على الارض من الكافرين ديارا سید عالم علیه السلام پیش آورد که ما بعثت
طعانا ولا لعانا ما را از بهر طعن و لعن فرستاده اند لیکن از بهر آسایش ایشان
فرستاده اند ما را قرآن مجید چنین تعریف داده است که وما ارسلناك الا رحمة للعالمين
لاجرم در حق ایشان با آن جفا این وفا پیش آورد که اللهم اهد قومي فانهم لا يعلمون
راه نمای ایشانرا که نمی دانند که چه میکنند یعنی از عاقبت معاملت خود نمی دانند
و درین آیت دوم بیان کرد که هر کرا یار خدای تعالی باشد زیان کار نشود که هر که
منصور وی باشد مقهور کسی دیگر نگردد و هر که مخذول او باشد منصور کسی دیگر
نشود تا بنده بخود راه در حجاب توکل آید و در وقایهٔ اخلاص بندگی کار خود را باز گذارد
و دوستی جز با خدای عز وجل ندارد تا از همه بلاها او را نگاه دارد **حکایت**
می آرند که وقتی آن غرق بحر دولت آن ابر برق عزت آن کردن شکن سد عصیان آن

کردن و از متقیان ابو تراب عالم حبشی و عقلی شیخ عالم شیخ علام ابو بکر شبلی
نور الله مرقده بر مردی بر گذشت او را دید که در تعزیت یاری دستار بر سر افکنده و پیراهن
قبا کرده و نعره و نفیر بر گرفته و نوحه بدو چند شهر رسانیده شیخ ابو بکر شبلی گفت چرا می گریی
گفت دوستی داشتم مرده است شیخ ابو بکر شبلی گفت عیب از تو بوده است که دوستی با کسی
گرفتی که بمیرد چون من باش که دوستی با کسی می دارم که هرگز نمیرد

قوله عز وجل

**وما كان لنبي ان يغل ومن يغلل يات بما غل يوم القيامة
ثم توفى كل نفس ما كسبت وهم لا يظلمون** و نباشد و سزا نبود
هیچ پیغامبری را که خیانت کند در غنیمت و هر که خیانت کند در غنیمت بیارد آنرا که از
غنیمت خیانت کرده باشد روز رستخیز پس در قیامت تمام داده شود هر تنی را جزای
آنچه کرده باشد از خیانت در غنیمت و ایشان ستم کرده نشوند یعنی آنچه خیانت کرده
باشند ایشان نهند و چند کوه عظیم تا می آرند بقیامت و کسانی که خیانت نکرده
باشند آن عقوبت نبینند وفي الحديث عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
انه قال لرجل استشهد يوم خيبر وكان مولى له اهداه رفاعة بن زيد الجذامي
فاعتقه النبي عليه السلام فغبط المسلمون بالشهادة فقال عليه السلام تغبطون رجلا
يتجلجل النار في بطنه من شملة غلها يوم خيبر ردوا الخيط والمخيط فان الغلول
نار وعار وشنار على اهله وگفته اند که هر که چیزی خیانت کند در دنیا مانند
آن در دوزخ بوی نمایند و گویندش در آی و آنرا برگیر در آید تا برگیرد آن چیز را
بقعر دوزخ بوی نمایند و گویندش در آی و آنرا برگیر در آید تا برگیرد آن چیز بقعر دوزخ
فرو رود و او را با خود می برد چون بگیردش برآرد تا بدر دوزخ پس دیگر بار از دستش
بیفتد و بقعر دوزخ فرو رود و حال وی و عقوبت وی برین جمله باشد تا آنگاه که خدای
عز وجل خواسته باشد قیل یات بما غل ای یشهد علیه الخیانة یوم القیامة بقول
دیگر این بر طریق مثل یاد کرد یعنی وبال خیانت را با خود بیارد روز قیامت و در گردن
او باشد چنانک جای دیگر فرمود وهم يحملون اوزارهم على ظهورهم وقيل ما جاز لنبي
ان يخون في الغنيمة محمد بن یسار چنین گفت که نباشد هیچ پیغامبری را که بپوشد چیزی را
از وحی و آن قصه چنان بود که کافران را خوش نمی آمد که رسول علیه السلام عیب بتان ایشان را

یاد می کرد و در ایشان طعن می کرد طمع می داشتند که نیز عیب ایشان نگوید این
آیت بیامد که فلعلك تارك بعض ما يوحى اليك الآية و این آیت دیگر که وما كان
لنبي ان يغل اي يكتم شيئا بما يوحى اليه بقول دیگر در شأن تیراندازان آمد که
مرکز را بگذاشتند و گمان بردند که رسول علیه السلام ایشانرا در غنیمت شرکت
ننهد در آن وقت که ایشان ظفر پدید آمد بکافران این آیت آمد بقول دیگر
در حق قسمت آمد که بعضی از کبار صحابه درخواستند از رسول علیه السلام که ما را
از غنیمت چیزی زیادت ده این آیت بیامد که روا نیست پیغامبر را که از غنیمت دهد
بعضی را و بعضی را محروم کند بقول دیگر قطیفه بود سرخ گم کردند از مال غنیمت
بعضی گفتند مگر رسول علیه السلام برداشته باشد در خمس خود این آیت بیامد قرائت
اگر بضم یا خوانی و نصب غین معنای وی چنین باشد که روا نبود هیچ قومی را که
مر پیغامبر خود را متهم دارند و بخیانت نسبت کنند در غنیمت و عفوان یا پیغامبر را
خاین دانند كما يقال اكفرت الرجل اي نسبته الى الكفر وقيل
وما كان لنبي ان يغل اي يخان فخصه بالذكر تعظيما له ومن خان نبيا
فقد اتى اثما عظيما ففيه توعيد للمنافقين الذين يقومون في قولهم وفعلهم ذكر
هذا التخصيص تعظيما لرسول الله عليه السلام بقول دیگر روا نیست
پیغامبر را که بنهد اسرار خود را مگر بنزد امینان از امت خود قراء ابن کثیر
وابو عمرو وعاصم يغل بفتح الياء وضم الغين والباقون بضم الياء ونصب الغين لغتها
الغلول الخيانة واصله دخول الماء في خلال الشجر كذلك الخيانة تجري على الخفاء وهذا
معنا وما كان لنبي ان يغل قول ومن يغلل كلمة من شرط تجزم الفعل المستقبل
قوله يات جواب للشرط مجزوم بدليل سقوط الياء پس تفرقه میان منافقان و مخلصان
بیان کرد و گفت **افمن اتبع رضوان الله كمن باء بسخط من الله
ومأويه جهنم وبئس المصير** کلبی گفت او هر آنکسی که پس روی کند خشنودی خدا را
عز وجل بطاعت کردن و بترک خیانت و غنیمت حلال گیرد چون آن کسی باشد که
سزاوار گردد خشم خدای را عز وجل و هر که خیانت کند بازگشت او دوزخ باشد و بد
بازگشت جایی که دوزخ است پس جزای حلال گیرد بیان کرد و گفت

هم درجات عند الله والله بصير بما يعملون مر ایشانراست درجها
بنزد خدای عزوجل وخدای عزوجل بیناست بانچ ایشان میکنند بقول دیگر
آن کسانی که متابعت کنند خشنودی خدای را عزوجل بطاعت کردن چون
کسی باشد که باز گردد یعنی سزا مند شود بخشم خدای را عزوجل بمعصیت کردن
وقیل افمن اتبع رضوان الله فی الجهاد ولم یفروا ولم یفر من الزحف کمن باء بسخط من الله
فی الرجوع والفرار هذا استفهام بمعنی الجحد والانکار لا یستویان فی المثوبة وقیل
الرضا من الله تعالی ارادة التوفیق والسخط منه ارادة الخذلان ومعنی قوله باء ای
رجع وقیل استوجب بقوله هم درجات ای لهم درجات وقیل هم علی درجات وقیل
هم ذو درجات یعنی اهل بهشت خداوندان درجها باشند یعنی بعضی برزبر بعضی واهل
دوزخ خداوندان درکات باشند بعضی فروتر از بعضی لقوله ولکل درجات مما عملوا
لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم
یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم هر آینه منت نهاد خدای تعالی بر گرویدگان
چون فرستاد در میان ایشان پیغامبری هم از تبار ایشان یعنی از اصل ونسب
ایشان که میخواند بر ایشان آیات کتاب ورا وپاک میکند ایشانرا از گناهان بتوبه
واز کفر با یمان بقول دیگر من انفسهم یعنی آدمی از جنس ایشان وهمانند ایشان
بقول دیگر عربی وهم زبان ایشان تا سخن اورا فهم کنند تا با طلاق نزدیکتر باشند
ویعلمهم الکتاب والحکمة وان کانوا
من قبل لفی ضلال مبین ومی آموزاند ایشانرا کتاب یعنی قرآن وحکمت
یعنی علم فقه وبیان حلال وحرام واگرچه بودند بیش ازین در گمراهی پیدا قیل یزکیهم
ای یاخذ منهم زکوة اموالهم وقیل یأمرهم بکلمة الاخلاص وهی کلمة التوحید امام عطا
رحمه الله گفت معنی من انفسهم آنست که پدر رسول علیه السلام از اهل مکه بود ومادر رسول
علیه السلام از اهل مدینه بود که مادر عبد المطلب خزرجیه بود وخواهر سعد بن زراره بود
واین قبایل عرب نسبت بمکه دارند یا بمدینه وهر فریق مصطفی علیه السلام نسبت بود از مادر یا از
جهت پدر فایده آنست که هیچ نعمتی حق تعالی ذکر منت نفرمود جز بفرستادن رسول علیه السلام
وتوفیق نعمت ایمان لقوله تعالی یمنون علیک ان اسلموا الی قوله بل الله یمن علیکم ان هدیکم

للایمان تا بدانید بزرگواری محمد را علیه السلام که فرستادن او را با یمان برابر کرد وفایدهٔ دیگر
آنکه از ایشان یکی آنست که در دین شرف ایشان باشد دوم در دین آسانی تعلیم شریعت
باشد بر ایشان که او بزبان ایشان باشد سیوم آنکه تا بدیدکه احوال او از صدق ودیانت
معلوم شود بر ایشان چون وی از ایشان باشد معلوم تر گردد که او را دیده باشند بیش از
رسالت گوی نموده واصل المن القطع سمیت النعمة منة لان بها ینقطع البلاء
اولما اصابتکم مصیبة قد اصبتم مثلیها قلتم انی هذا قل هو من عند
انفسکم ان الله علی کل شیء قدیر چون برسید شما را مصیبتی
یعنی کارا اندوهناک وآن هزیمت وجراحتی که در روز حرب احد رسید هر آینه رسانیده
بودید بدشمن خود در روز حرب بدر گفتند از کجا رسید این هزیمت وجراحت بگوی یا محمد که
آن از نزد تنهاء شماست یعنی بسبب مخالفت شماست وهر آینه خدای عزوجل بر همه چیزها تواناست
قوله قد اصبتم مثلیها آنست که در روز حرب بدر آن بود که هفتاد تن را از مؤمنان کافران
کشتند وهفتاد تن را اسیر گرفتند ودر روز حرب احد هفتاد تن را از مؤمنان کافران
کشتند واختلفوا فی قوله من عند انفسکم قال الکلبی یعنی بترک الرماة المرکز بقول دیگر
بیرون شدن صحابه از مدینه بود بی دستوری مصطفی علیه السلام اولما هذه واو النسق دخلت
علیها الف الاستفهام فبقیت مفتوحة کقول القایل تکلم فلان بکذا فاجابه او هو ممن یقول
هکذا وهذه اللام تسمی لام التوقیت یعنی حین اصابتکم وما اصابکم
یوم التقی الجمعان فباذن الله ولیعلم المؤمنین ولیعلم الذین نافقوا
وآنچ رسید شما را در آن روز که روی بروی آوردند دو گروه در روز حرب احد از جمع
مؤمنان وکافران یعنی آن هزیمت بر شما بقضا وتقدیر خدای بود عزوجل در آن روز تا بدانند
یعنی ظاهر کند مؤمنان را وپیدا کند آن کسانی را که منافق بودند وآن عبدالله سلول المنافق بود لعنه الله
وسیصد کس دیگر از قبیلهٔ بنی حارثه بودند که باز گشتند ونفاق ایشان ظاهر شد بقول
دیگر خدای عزوجل همی دانست مؤمنان را از منافقان این هزیمت بدان آورد تا معلوم او بر ملا بگیرد
وخلق ظاهر کرده وقیل لهم تعالوا قاتلوا فی سبیل الله او ادفعوا
قالوا لو نعلم قتالا لاتبعناکم گفته شد مر ایشانرا یعنی منافقان را عمرو بن حرام گفت
بیایید وکارزار کنید در راه خدای تعالی وباز دارید دشمن را منافقان گفتند اگر بدانیمی

که کارزار باشد مشابعت کنیمی شما را لیکن میدانیم که قتال نباشد این بهانه دروغ می‌کردند
تا بگریزند وقیل معنی او ادفعوا ای کثّروا السواد اگر کارزار نمی‌کنید باری جمع انبوه
دارید بقول دیگر تا دفع کنید دشمن را از حرم خود خدای تعالی خبر داد از سر دل
ایشان مر کافران را وگفت **هم للکفر یومئذ اقرب منهم للایمان**
ایشان مر کافران را نزدیکتر بودند آن روز از ایشان بگرویدن یعنی میل ایشان در آن
روز بکفر نزدیکتر بود و بیشتر بود از میل ایشان بایمان آوردن بقول دیگر عون ایشان
مر اهل کفر را بیش از عون ایشان بودن مر اهل ایمان را بقول دیگر بیش از آن بنزد مومنان
نزدیکتر بودند بایمان بظاهر بقول دیگر در آن روز بکفر نزدیکتر بودند ضحاک گفت
قصه آنچنان بود که رسول علیه السلم علی دید ولشکر عظیم ناخوش‌دل بودند برفتن
بحرب که ناساخته بودند رسول علیه السلم سوال کرد که اینها کیان اند گفتند یاران عبدالله
ابی سلول منافق اند لعنه الله رسول علیه السلم گفت ما از کافران یاری نخواهیم عبدالله ابی سلول
منافق با یاران و دوستان خود از منافقان بازگشتند امیرالمومنین عمر خطاب رضی الله
عنه مر ایشان را گفت که بازمگردید و اگر حرب نمی‌کنید جمع را انبوه دارید تا دشمن جیره نشود
و با مسلمانان باشید ایشان جواب دادند که اگر دانیمی که قتال خواهد شد با شمائیم ولیکن میدانیم
قتال نشود این گفتند و بازگشتند خدای فرمود که ایشان بکفر نزدیکتر بودند در آن روز
که بایمان **یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم والله اعلم بما یکتمون**
یعنی می‌گویند بدهان خود یعنی بزبانهای خود آنچ نیست در دلهاء ایشان از صدق و اخلاص
خبر می‌دهد خدای تعالی از دروغ و نفاق ایشان و خدای عزوجل داناتر است بانچ
می‌پوشانند و پنهان می‌دارند در دلها از کفر و نفاق **الذین قالوا لا**
خوانهم وقعدوا لو اطاعونا ما قتلوا از کسانی که گفتند مر برادران
خود را از منافقان و در مدینه نشستند و بحرب بعون نیامدند اگر فرمان برداری
کردندی ما را سوی‌شان کشته نشدندی در غزو **قل فادرءوا عن**
انفسکم الموت ان کنتم صادقین بگوی یا محمد این که بازدارید
از تنهای خود مرگ را اگر شما راست گویانید فقیه ابو اللیث رحمه الله گفت از بعضی
مفسران شنیدم که آن روز که این آیت بیامد که فادرءوا عن انفسکم الموت هفتاد تن

از منافقان

از منافقان بمردند پس در فضیلت شهدا و کرامات حال ایشان این آیت بیامد
ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند
ربهم یرزقون فرحین بما آتیهم الله من فضله مپندار یا محمد آن کسانی را
که کشته شدند اندر راه خدای عزوجل که ایشان مردگان اند بلکه زندگان اند بنزد
خدای عزوجل ایشان یعنی در بهشت جاودانه روزی داده میشوند از نعمتهای
خداوند جهان شادمان باشند بانچ داد ایشان را خدای عزوجل از فضل خود قوله
عند ربهم قیل فی علم ربهم وقیل اراد به انهم فی مکان لا یملک ضرهم ونفعهم
الا الله تعالی ولم یرد به المکان لذاته تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا قوله عزوجل
ویستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم
ولا هم یحزنون و شادی می‌نمایند بآن کسانی که در نرسیده اند بایشان
از پس ایشان که با ایشان در نرسند پس حال شهیدان را بیان کرد گفت نیست بر ایشان
از پس ایشان ترسی در آن جهان که در پیش ایشانست نه اندوهی درین جهان که از پس [illegible]
سبب نزول این آیت در حق مومنانی بود که می‌گفتند فلان
فلان بمرد و فلان بمرد این آیت بیامد که بل احیاء عند ربهم بیان این اجیوه در سوره
البقره یاد کرده ایم و بعضی گفته اند که معنی آن حیات ثواب طاعت میخواهد
یعنی مزد طاعت ایشان می‌نویسند تا بروز قیامت بقول دیگر جانهاء
شهیدان در حظایر قدس و منازل انس باشند در نعمتها و راحتها
چون زندگان وعن عطاء وعن ابن عباس رضی الله عنهما عن النبی علیه السلام
انه قال لما اصیب اخوانکم یوم احد جعل الله تعالی ارواحهم فی اجواف طیر
خضر ترد انهار الجنة وتأکل من ثمارها وتأوی الی قنادیل من ذهب تحت العرش
فلما وجدوا طیب متقلبهم ومطعمهم ومشربهم قالوا وما اعد الله لهم من الکرامة
قالوا لیت اخواننا علموا ما اعد الله لنا من الکرامة وما نحن فیه من النعیم
فلا ینکلوا عند اللقاء ولا یجبنوا فی الحرب فقال الله تعالی انا ابلغهم ذلک فانزل الله
تعالی هذه الآیات پس حق تعالی مر شهیدان را خطاب کرد که چه آرزو میکنید
بگویید گفتند ما را هیچ آرزو نمی‌کند و چه آرزو کنیم و ما در بهشت همه نعمتها یافته ایم

ما تشتهی ونحن نستوج فی الجنة سه بار همچنین خطاب می رسید که چه آرزو
می کنند شما را پس بار سیوم گفتند که آن دوست میداریم که جانهای ما را
بتنهای ما باز درآری تا باز حرب کنیم از بهر رضای تو و کشته شویم در راه تو
فرمان آمد که لایق حکمت والوهیت نباشد دوستان خود را از دار بقا بدار فنا
فرستادن لیکن من ایشان را از حال شما خبر دهم و جایهای کافران در شکمهای مرغان
سیاه باشند بامداد و شبانگاه می نگرند در آتش و رنج بایشان می رسد
یستبشرون بنعمة من الله وفضل وان الله لا یضیع اجر المؤمنین
شادی میکنند بنعمتی از خدای عزوجل و افزونی یعنی به بهشت خدای تعالی و کرامت او
و بدانکه خدای عزوجل ضایع نکند مزد گروندگان را فقیه ابو اللیث رحمه الله آورده است
از رسول علیه السلام که گفت خدای تعالی مر شهیدان را به پنج کرامت مخصوص کرده است
که هیچ کس را آن نداد از انبیا و اولیا یکی آنکه همه انبیا را ملک الموت جان قبض کند
و مرا ملک الموت جان قبض کند و مر شهید را حق تعالی جان قبض کند بی واسطهٔ
ملک الموت دوم آنکه همه انبیا را از پس مرگ بشستند و مرا نیز بشویند و مر شهیدان را
بشستن حاجت نباید بآب دنیا سیوم آنکه همه انبیا را کفن کردند و مرا نیز کفن کنند و شهیدان را
بکفن دنیا حاجت نباشد بلکه بهمان جامهای ایشان دفن کنند چهارم آنکه همه انبیا را مرده
گویند و مرا نیز مرده گویند و شهیدان را زنده گویند و پنجم آنکه همه انبیا را شفاعت باشد و مرا نیز
شفاعت باشد و شهیدان را بمقدار هر روز شفاعت باشد این حدیث را فقیه ابو اللیث
در تفسیر خود روایت کرده است از بهر کرامت شهیدان را نه آنکه درجهٔ شهیدان از درجهٔ پیغامبران
زیادت باشد که هیچ کس را درجهٔ چون درجهٔ انبیا نباشد لیکن آنچه شهیدان را باشد در
بهشت هر از کرامت انبیا باشد که از بهر نصرت دین ایشان حرب کرده باشند و جانها فدا کرده
قرا الکسائی وان الله بکسر الالف یعنی یستبشرون بنعمة من الله وفضل ویستبشرون بان الله
والباقون بنصب الالف علی الابتداء پس از انقیاد صحابه خبر داد که با خستگی اجابت کردند
حرب بدر صغری را چنانکه گفت الذین استجابوا لله والرسول
من بعد ما اصابهم القرح للذین احسنوا منهم واتقوا اجر عظیم
آن کسانی که اجابت کردند مر خدای را عزوجل و رسول او را به بیرون شدن بحرب

بحرب بدر صغری از بعد آنکه رسیده بود ایشان را جراحتها در روز حرب احد و مرآن کسانی که
نیکوئی کردند از ایشان بوفا کردن عهد و وعده و پرهیز کردند از غضب خدای تعالی
و از غضب رسول او و ایشان را مزد بزرگ است در بهشت جاودانه بقول امام کلبی
رحمه الله این آیت در شأن بدر صغری آمد و آن قصه چنان بود که چون ابو سفیان و اهل
مکه از حرب احد فارغ شدند گفتند که سال دیگر وعدهٔ حرب میان ما و میان شما بدر صغری
باشد رسول علیه السلام مر عمر را رضی الله عنه گفت که بگوی که همچنین کنیم میان ما و میان شما
بدر صغری باشد ان شاء الله تعالی پس ابو سفیان از آن پشیمان شد چون وعدهٔ حرب نزدیک
آمد مر نعیم بن مسعود را گفت که او بمدینه می رفت بتجارت کردن که چون بمدینه رسی محمد را
و یاران محمد را بترسان و اگر چنین کنی ده اشتر بر ما باشد اگر ایشان را باز گردانی چون
نعیم بمدینه آمد یاران رسول را علیه السلام دید که جمع می شدند و کار حرب می ساختند
تا میعاد ابو سفیان را تمام کنند مکنید و به حرب مروید که کشته شوید ندیدید که
ایشان بخانهای شما آمدند و بغزا در جای شما فرود آمدند و کس از شما باز نگشت
مگر مجروح و هزیمت شده می خواهید که شما بنزد ایشان روید و بدیار ایشان
در آیید و ابو سفیان جمع کرده است از بهر شما سپاه زانی که یکی تن از ایشان با ده
تن از شما برابر ند لطیمه جمع شده اند والله که اگر بروید باز نگردد یکی از شما مگر گریخته
و بی مراد یاران رسول علیه السلام بترسیدند و گریان شدند و کراهیت داشتند
مر بیرون شدن حرب را رسول علیه السلام گفت که والذی نفسی بیده لاخرجن الیهم
وان لم یخرج منکم احد معی پس رسول علیه السلام بمیعاد بیرون آمد با هفتاد تن از صحابه
تا بآن موضع رسیدند و آنجا بازاری بود که آن قبایل و اطراف آنجا آمدندی و تجارتها
کردندی بهر سالی هشت روز چون رسول علیه السلام با صحابه آنجا رسیدند تجارتها
کردند و گندمها و چیزهای دیگر بنفشه خریدند و سود بسیار کردند و از مکه هیچ کس
نیامد و رسول علیه السلام سه روز آنجا باشید پس باز گشتند با سود بسیار و خوشدلی
خدای تعالی این آیتها فرستاد در بیان این قصه پس از گفتن نعیم بن مسعود خبر داد
وگفت الذین قال لهم الناس قد جمعوا لکم
فاخشوهم فزادهم ایمانا وقالوا حسبنا الله ونعم الوکیل

آن کسانی که گفت مر ایشان را یعنی نعیم بن مسعود گفت مؤمنان را که مردمان
گرد کرده اند از بهر شما لشکرها یعنی ابوسفیان جمع کرده است لشکرها تا با شما حرب
کند بترسید از ایشان و بیرون مروید بحرب ایشان خدای عز و جل گفت بیفزود ایشان را
این سخن یقین و تصدیق و دلیری در حرب و گفتند بسنست ما را خدای عز و جل ناصر
و حافظ و معین و نیکو نگاه دارنده است خدای تعالی فانقلبوا بنعمة
من الله وفضل لم يمسسهم سوء واتبعوا رضوان الله والله ذو فضل عظيم
بازگشتند با نعمتی از خدای تعالی و افزونی یعنی سود و نرسید ایشان را بدی یعنی کشتن
و جراحت مراد از نعمت ثواب خدای عز و جل بود و مراد از فضل سود دنیاوی بود که ادیم و زیت
و جز آن بخریدند بنرخ ارزان و بمدینه آوردند و سود بسیار کردند بر آن و متابعت کردند
یعنی بجستند خویش خشنودی خدای را عز و جل ذو فضل بزرگ است و او راست
منت بزرگ بر بندگان بقول ضحاک رحمه الله این در روز حرب احد بود که
چون مؤمنان را جراحتها رسید کافران جمع شدند رسول علیه السلام دیگربار قصد کرد
تا بحرب ایشان بیرون آید و مؤمنان هفتاد کس بیش اجابت نکردند از بهر آنک بیشتر
مجروح شده بودند این آیت در حق کسانی آمد که اجابت کردند پس دلیر کرد مؤمنان را
و این آیت فرستاد انما ذلكم الشيطان يخوف اولياءه
فلا تخافوهم وخافون ان كنتم مؤمنين هر آینه آن دیو بود که
می ترسانید دوستان خود را یعنی نعیم بن مسعود می ترسانید منافقان را که هر متمرد
عالی را شیطان گویند مترسید از ایشان و از من ترسید اگر هستید گرویدگان و قیل
یخوف باولیائه الکفار و قال الزجاج رحمه الله ذلک التخویف عن الشیطان یخوفکم
باولیائه و قیل ان کنتم مصدقین انی انصرکم ولا یحزنک
الذين يريد الله الا يجعل لهم حظا في الاخرة ولهم عذاب اليم
و اندوهگین نکناد ترا ای محمد آن کسانی که میکنند کافری که ایشان هرگز زیان نکنند
خدای را عز و جل چیزی می خواهد خدای تعالی که نکند یعنی نباشد مر ایشان را بهره در آن
جهان و مر ایشان راست عذابی بزرگ و همان عذاب آتش دوزخ است
ان الذين اشتروا الكفر بالايمان لن يضروا الله شيئا ولهم

عذاب عظیم هر آینه آن کسانی که بخریدند یعنی اختیار کردند کفر را
بر ایمان هرگز زیان نکنند خدای را چیزی و مر ایشان راست عذابی دردناک این آیت
در شأن قومی آمد که مرتد شدند رسول علیه السلام غمگین شد از آن این هر دو آیت
باید بقول کلبی این هر دو آیت در حق منافقان و رؤسای جهودان آمد که
نعت رسول را علیه السلام می پوشانیدند بقول دیگر در حق مشرکان قریش آمد
که مر ما را می گفتند که اگر محمد بر حق بودی خویشان وی او را متابعت کردندی
بر رسول علیه السلام آن سخن سخت آمد این آیت اول باید که ولا یحزنک الآیة
بقول دیگر در حق جهودان آمد که مر ما را می گفتند که اگر محمد بر حق بودی اهل
کتاب بوی بگرویدندی بر رسول علیه السلام این سخن سخت آمد این آیتها باید
و بیشتر مفسران بر آن اند که در حق کافران آمد و این درست تراست قرأتها
قرا نافع ولا یحزنک بضم الیاء و کسر الزاء والباقون بنصب الیاء وضم الزاء و کلاهما جید
وفی الحدیث لو ان اولکم وآخرکم وجنکم وانسکم کانوا علی قلب اتقی رجل منکم ما زاد فی
ذلک فی ملک الله تعالی شیئا ولو ان اولکم وآخرکم وجنکم وانسکم کانوا علی قلب افجر رجل
منکم ما نقص ذلک من ملک الله تعالی جناح بعوضة
ولا يحسبن الذين كفروا انما نملي لهم خير لانفسهم انما
نملي لهم ليزدادوا اثما ولهم عذاب مهين و مپندارند آن
کسانی که کافر شدند که آنک زمان می دهیم ایشان را بهتر است مر تنها ایشان را
هر آینه زمان می دهیم ایشان را تا زیادت کنند بزه را و مر ایشان راست عذابی خوار
کننده در آن جهان بقول دیگر آنک ایشان را می دهیم از مال و فرزندان تا بدان
آن بهتر است مر ایشان را بلک آن را از بهر آن می دهیم ایشان را آن مال و فرزندان
تا بزه زیادت کنند بقول دیگر آن زمان که می دهیم ایشان را و عذاب از ایشان
تأخیر میکنیم از بهر آنست تا در معصیت بیفزایند و دلیرتر شوند در گناه و این نخست
ایشان را بر بدی معاملت ایشان قرا حمزه ولا تحسبن بالتاء و نصب السین
فیهما یعنی مپندار زنهار آن کسانی که کافر شدند والباقون بالیاء یعنی
مپندارد ای محمد با هر یکی از مخاطبان که اگر من کافران را ظفر دهم در روز حرب احد

که ان بهتر ایشان را بل که آن از بهر آن بود تا معصیت و کفر زیادت کنند که تا در دین
باطل خود ثابت تر شوند و آن را اعتقاد کنند تا عذاب ایشان را زیادت شود همچنین
باشد حال ظالمان و فاسقان که نعمت می دهد ایشان را تا در آن طاغی تر می شوند
ناگاه بگیرد که فیاتیهم بغتة وهم لا یشعرون الاملاء الاطالة الملاوة والملاة
حین من الدهر والملوان اللیل والنهار وقوله لیزدادوا هذا لام العلة عند اهل السنة
وعند المعتزلة لام العاقبة وقراء الباقون ولا یحسبن بالیاء وکسر السین
وقراء عاصم وابن عامر بالیاء ونصب السین ما کان الله
لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب
وما کان الله لیطلعکم علی الغیب نه چنان است که خدای
عزوجل بماند گرویدگان را که بعلم ازل بداند که بگروند با آنچ شما بر وید از کفر یعنی
کسانی را که در ازل دانسته باشد که ایمان آرند بر کفر نگذارد ایشان را بل که توفیق
دهد ایشان را تا ایمان آرند تا جدا کند پلید را از پاک یعنی جدا کند کافر را و منافق را
از مؤمن مخلص و نه چنانست که خدای عزوجل بیاگاهاند شما را غیب خود و مطلع
کرداند و پیدا کند شما را نهانی که گرود و که نگرود ولکن الله یجتبی
من رسله من یشاء فآمنوا بالله ورسله ولیکن برگزید خدای
تعالی از رسولان خود آن را که خواهد و بوی وحی کند آنچ خواسته باشد که گرود و که
نگرود و شما بگروید بخدای عزوجل و رسول او یعنی شما را فرموده
ایم بایمان آوردن شما امتثال فرمان کنید و ایمان آرید قوله
وان تؤمنوا وتتقوا فلکم اجر
عظیم و اگر بگروید و پرهیزید از کفر و معصیت مر شما راست
مزدی بزرگ سبب نزول این آیت آن بود که جماعتی
از قریش گفتند که یا محمد می گویی که هر که ترا خلاف کند دوزخی است
و هر که بتو ایمان آرد بهشتی است خبر ده ما را که این از کجا می گویی
و خبر ده ما را که گرود و که نگرود و که بتواند و که نتواند و که آید نزد تو
بقول دیگر کافران گفتند که بگوی که که ایمان آرد این آیت بیامد و بیان

کرد که شما را بر غیب اطلاع ندهم شما جهد کنید تا توفیق یابید بر ایمان آوردن
سراً حمزه والکسائی رحمهما الله حتی یمیز بضم الیاء وفتح المیم وکسر الیاء الثانیة
مشددة علی اسم ما لم یسم فاعله والباقون بفتح الیاء وکسر المیم واسکان الیاء
ولا یحسبن الذین یبخلون بما آتاهم الله من
فضله هو خیرا لهم بل هو شر لهم و مپندارید یا محمد آن
کسانی که بخیلی می کنند بآنچ داده است مر ایشان را خدای عزوجل از فضل
خود یعنی مال دنیایی داد ایشان را و زکوة باز می دارند که آن بهتر است مر ایشان را
بل که آن بدتر است مر ایشان را قیل البخل شر لهم من الجهد وقیل المال شر لهم
سیطوقون ما بخلوا به یوم القیامة
هر آینه زود باشد که در گردن ایشان حلقه کرده شود آنچ بخیلی کرده باشند بوی
در روز قیامت یعنی آن مال که زکوة آن نداده باشند یعنی حلقه کنند و در گردن
ایشان افکنند از بهر فضیحت و عقوبت را وفی الحدیث یأتی کنز احدکم شجاعا اقرع
له زبیبتان فیطوقون فی عنقه یلدغ بنابه ویقول انا الزکوة التی بخلتنی فی الدنیا
وبقول دیگر طوق آتشین گرداند و در گردن بخیل افکنند بقول دیگر این بر طریق
مثل یاد کرد یعنی وبال آن در گردن بخیل باشد بقول دیگر درشان جهودان آمد
که نعت مصطفی را پنهان داشتند و علم او را بپوشیدند والبخل الناس من بخل بعلمه
ولله میراث السموات والارض والله بما تعملون
خبیر و مر خدای راست عزوجل میراث آسمانها و زمین یعنی چون همه اهل آسمانها
که فرشتگان اند بمیرند و اهل زمینها که آدمیان اند و پریان و حیوانات دیگر همه فانی شوند
و فرو ال بدیرند خطاب کند بخودی خود بی واسطه که لمن الملک الیوم کراست امروز
بادشاهی پس بخطاب قدیم خود خود را جواب دهد که لله الواحد القهار یعنی
مر خدای راست عزوجل که یگانگی صفت اوست و او را مثل نیست و قهر کننده همه اوست
بر که که همه را بمیراند و ملک آسمان و زمین بی دعوی منازعت سانعی او را مسلم ماند نیست
معنی ولله میراث السموات والارض یعنی همه اهل آسمان و زمین هلاک شوند و هرچه
در آن دعوی داشتند از مال و ملک دنیا از ایشان بماند و همه بخدای تعالی باز گردد

چنانستی که کوییم از ایشان میراث ماندستی که همه خدایرا باشد جل
وعلا وکسی دیگررا نباشد هرچند که خلق امروز زنده اند همه مرخدای
راست وفردا هم مراورا باشد لیکن قران بلغت عرب آمد وعرب را عادت بود که
هرچه از پس مرگ کسی بماندی آنرا میراث کفتندی خدای تعالی بر عادت
واستعارت ایشان همچنان یاد کرد وحقیقت میراث نباشد که بحقیقت
میراث آن باشد که بیش ازان ملک وارث نبوده باشد وجملهٔ اسمانها وزمینها
مرخدایراست وهمه ملک ومملکت اوست درین جهان ودران جهان واوخداوند
همه است وبعضی کفته اند که معنی وی آنست که ابتداء بادشاهی اورا بود وانتهی
هم اورا باشد وازبهر این معنی را شیخ ابوبکر شبلی کفت رحمه الله که اکر فردا من زنده
شوم باشم ومرا فرمان جواب باشد این خطاب را کوییم که لمن الملک الیوم که راست امروز
بادشاهی کفتند چه کوییم کفت جواب کوییم که آن کس را که دینه اورا بود ومعنی آیت
آنست که چون از تو بخواهد بماند صدقه کن بیش ازانک از تو باند وبجام خوار رسد که
خدای تعالی بهرچه شما میکنید از بخیلی واز جوانمردی داناست وبینا وخدای عز وجل
جزای آن باز بشمار رساند قرائتها قرا ابن کثیر وابو عمرو بما یعملون خبیر بالیاء والباقون
بالتاء وبس عبید کسایی که صدقه ندادند بیان کرد وکفت
لقد سمع الله قول الذین کفروا قالوا ان الله فقیر ونحن
اغنیاء سنکتب ما قالوا وقتلهم الانبیاء بغیر حق
ونقول ذوقوا عذاب الحریق این آیت درشان فنحاص بن عازورا آمد
وجهودان بنی قینقاع آمد که رسول علیه الله امیر المومنین ابوبکر صدیق را بصدقه ستدن
فرستاد بنزدیک ایشان چون ابوبکر رضی الله عنه این آیت برایشان خواند که من ذا الذی
یقرض الله قرضا حسنا فنحاص بن عازورا لعنه الله کفت که خدای محمد درویش است
که از ما وام میخواهد وما توانکرانیم امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه صبر نماند
طپانچهٔ برروی آن جهود ملعون زد وکفت که اکر میان ما عهد نیستی کردن زدمی
جهود بنزد رسول علیه الله آمد واز ابوبکر رضی الله عنه شکایت کرد رسول علیه الله

کفت

کفت علیه الله یا ابابکر چرا زدی وبرا کفت یا رسول الله چنین سخنی کفت طاقت
نداشتم جهود لعنه الله منکر شد این آیت بیامد از برای تصدیق قول ابوبکر صدیق رضی الله
عنه ومعنای وی هرآینه بشنید خدای تعالی کفتار آن کسانی را که کفتند خدای
درویش است وما توانکریم هرآینه محو نویسیم یعنی فرشتگان بفرمان ما نویسند ایشان
آنچ کفتند ومحو نویسیم کشتن ایشان مر پیغامبرانرا بنا حق یعنی فرشتگان بفرمان ما
برایشان نویسند وبکوییم ایشانرا در قیامت که بچشید عذاب آتش سوزنده را
یعنی خازنان دوزخ کویند ایشانرا بفرمان قرائت سنکتب ای سیحفظ ما قالوا
وقتلهم الانبیاء قرائتها قراء حمزة سیکتب بالیاء مضمومة وفتح التاء وقتلهم الانبیاء
برفع اللام ویقول بالیاء والباقون بالیاء مفتوحة وضم التاء ونصب اللام ونقول
بالنون ذلک بما قدمت ایدیکم وان الله
لیس بظلام للعبید این عذاب شمارا از بهر آنست که بیش فرستاده دستهای
شما یعنی بسبب کفر ومعاصی بدین بلا مستلا شده اید ونیست خدای عز وجل ستمکار
بر بندکان یعنی بی کناه کسی را عذاب نکند الذین قالوا ان الله
عهد الینا الا نومن لرسول حتی یاتینا بقربان تاکله النار
این آیت درشان کعب اشرف ویاران وی آمد که میکفتند که مارا خدای عز وجل
در توریت فرموده است که نکرویم بهیچ پیغامبری تا قربانی نیارد که آتش اورا بخورد یعنی
آتش سبز بابانک که قربان را باسمان برد چنانک درروزکار موسی کلیم وزکریا ویحیی
علیهم الله واین سخن را از بهر انکار رسول علیه الله میکفتند تا خدای عز وجل از اعتقاد
ایشان خبر داد وبر ایشان رد کرد وکفت قل قد جاءکم
رسل من قبلی بالبینات وبالذی قلتم فلم قتلتموهم
ان کنتم صادقین بکوی یا محمد هرآینه بشما رسولان بیش ازمن
آورد بشما حجتها وبیانها وآنچ کفتند از قربانی آوردند بس چرا کشتید ایشانرا اکر شما
راست کویانید یعنی زکریا ویحیی را علیهم الله فان کذبوک
فقد کذب رسل من قبلک جاءوا بالبینات
والزبر والکتاب المنیر اکر تکذیب کردند ترا هرآینه تکذیب کرده

شده اند بیغامبرانی که بیش از تو بوده اند که آورده بودند با ایشان حجتهای
بیدا و زبورها و کتاب روشن کننده حق و باطل و حلال و حرام را و مراد از زبورها
احادیث بیغامبرانست بقول دیکر زبور کتاب باشد
الزبور کتاب والزبر الکتابة فی اللغة والزبر نوشتن وقیل الزبور
کتاب یکثر فیه المواعظ والزبر هو الزجر قرأتها قراء ابن عامر بالزبر بالباء
وقراء هشام عن ابن عامر وبالکتاب بالباء والباقون بغیر الباء فیهما

کل نفس ذائقة الموت وانما توفون
اجورکم یوم القیامة هر تنی جشنده مرکست وهر اینه
تمام داده شوید مزدها کار خود را در قیامت بروایت امام کلبی
رحمه الله چون این آیت بیامد که کل من علیها فان فرشتکان کفتند
که اهل زمین هلاک شدند و ما مرک نیست این آیت بیامد تا همه
دل بر مرک نهادند که کل نفس ذائقة الموت ای یذوق شدائد الموت
وسکراته **فمن زحزح عن النار وادخل الجنة**
فقد فاز وما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور
هرکه دور کرده شود از آتش و در آورده شود در بهشت هر اینه رستکاری باشد
و بمرادها رسید و نیست این زندکانی دنیا مکر برخورداری با فریب شاه مفسران
عبد الله عباس رضی الله عنهما متاع الغرور خنور خانه باشد چون دیک و بختار
و شیشه و غیلوان که زود شکند و نیست کردد دنیا همچنین است وقیل
هو مثل الزجاج یسرع الکسر ولا یصلح بالجبر والمتاع منفعة لا یبقی والغرور الباطل
اراد به ان الدنیا قلیلة البقاء وسریعة الفناء وفی الحدیث من احب ان یزحزح
عن النار ویدخل الجنة فلیأت الی الناس ما یحب ان یؤتی الیه
لتبلون فی اموالکم وانفسکم ولتسمعن من
الذین اوتوا الکتاب من قبلکم ومن الذین اشرکوا

اذی کثیرا هر اینه آزموده کرده شوید شما در مالها تان و در تنهاتان
و بشنوید از آن کسانی که ایشان را کتاب داده اند بیش از شما یعنی از جهودان و ترسایان
و از آن کسانی که شرک آوردند بخدای عز و جل و آوار آمد از ایشان یعنی
از جهودان و مشرکان دشنام و طعنه و هجو بسیار شنوید در نظم و نثر بعضی
کفته اند که در مالها زیان و نقصان باشد و در تنها مرک و بیماریهای با الوان بود
بقول دیکر در مالها یعنی فرماید شما را بصدقه و نفقه کردن و در تنها بجهاد
کردن بقول دیکر در مالها یعنی غربت و هجرت کردن و در تنها بکشتن
در طاعت خدای تعالی و آیت عامست در حق همه بلاها بقول دیکر
اذی کثیرا آنست که بشنوید از ترسایان ناسزا کفتن مر خدای را که
کویند المسیح ابن الله و از جهودان آنکه کویند عزیر ابن الله و از مشرکان کویند الملائکة
بنات الله و شما از این سخنان رنجور دل کردید بقول دیکر اذی انکار ایشان
بود مر دین اسلام را بقول بعضی این آیت هم در شان فنحاص جهود آمد لعنه الله
که چون کفت ان الله فقیر ابوبکر صدیق رضی الله عنه طبانچه بر روی او زد چنانک یاد کردیم
این آیت بیامد که شما از ایشان این سخنان بسیار شنوید که دشمنان من اند بقول
دیکر مر ابوبکر را رضی الله عنه جهودان و کافران دشنام میدادند و هرچه رسول
علیه السلام میکرد از ابوبکر می دیدند این آیت بیامد و بصبر فرمودن وقت
وان تصبروا وتتقوا فان ذلک من عزم الامور
واکر صبر کنید بر آزار و رنج کافران و برهیز کنید از معاصی یا از مکافات ایشان
هر اینه از حقیقت کارهاست بقول دیکر آن بهترین کارهاست بقول
عطا رحمه الله آن از حقیقت ایمان است وقیل ان ذلک من عزم الامور ای الامور التی
تعزم وقیل نزلت الآیة فی حق النبی علیه السلام وابی بکر صدیق رضی الله عنه وقیل
اختاروا بکتمان نعت محمد علیه السلام عرضا یسیرا من الناس کل واحد یا وقیل
وقیل فی جمیع المؤمنین وهو الحق **واذ اخذ الله میثاق**
الذین اوتوا الکتاب لتبیننه للناس ولا تکتمونه فنبذوه
وراء ظهورهم واشتروا به ثمنا قلیلا فبئس ما یشترون

وچون بگرفت خدای عزوجل پیمانی کسانی که داده شده اند یعنی عهد گرفتیم
با اهل کتاب که بدید کنند وَرَا یعنی محمد وصفت وَرَا نویسند ونعت وَرَا
از مردمان پنهان دارند وپوشی نکنوند بینداختند آن عهد را پس پشتهای خود
وبخریدند یعنی برگزیدند بران اندکی را از متاع بد جیزی ایشان خریدند
معنی آنست از پس پشت انداختند آنرا که پیدا نکردند نعت وصفت مصطفی را
ومعنی خریدند اندکی آن بود که رشوت می ستانند وهرسالی از اخبار جهودان
وا سا قفة ترسایان از سفلهٔ خود جیزی می ستدند از مال دنیا ونعت مصطفی صلی
علیه الله پنهان می داشتند ومی ترسیدند که اگر نعت محمد علیه السلام اظهار کنند ریاست از
ورشوت از ایشان برود درین آیت تهدید است مر کسی را که علم را بپوشانند
قراءتها قرا ابن کثیر وابو عمرو وابو بکر عن عاصم لیبیننه بالیاء والباقون
بالتاء خطابا لهم ولا یکتمونه کذلک **لا یحسبن الذین یفرحون بما اتوا**
مپندار یا محمد آن کسانی که شادی می کنند بانچه کردند که نعت
محمد را بگردانیدند وپنهان داشتند از جهال خود بقول دیگر این آیت
درحق قومی آمد از جهودان که مر پادشاهان روزگار خود را می گفتند که
درین عصر پیغامبری خواهد بیرون آمدن که پیغامبری بروی ختم شود چون
مصطفی علیه السلام بیرون آمد وبر مسند پیغامبری ومهتری بنشست پادشاهان
از ایشان بپرسیدند که این آن پیغامبر هست یا نی یعنی گفتند که نی آن پادشاهان
ایشانرا نعمتها فرستادند وشادی کردند که ما توانگر شدیم که نعت رسول را
پنهان داشتیم این آیت فرستاد که لا یحسبن الذین یفرحون بما اتوا مپندار آن
کسانی که شادی می کنند بانچه ملوک دنیا بایشان می دهند
**ویحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا فلا تحسبنهم بمفازة
من العذاب ولهم عذاب الیم** ودوست می دارند که بستایند
مر ایشانرا بانچه نکردند که می گفتند که ما اهل نمازیم وروزه وما بر ملت ابراهیم
مانده ایم از دین ابراهیم مپندار یا محمد که مر ایشانرا رستگاری باشد از عذاب ومر
ایشانراست عذابی دردناک بقول دیگر درحق منافقان آمد که انچ می گفتند

دهیچ برنگشته ایم

بربا می گفتند وهرچه می کردند بربای خلق می کردند وثنا وطمع می
داشتند قراءتها قرا عاصم وحمزه والکسائی بالتاء وفتح الباء والباقون
بالیاء وکسر السین معنی آن باشد که تا نه پندارند آن کسانی که
برین خصال باشند که ایشان رستگار شوند بل که بعذاب الیم گرفتار
شوند وقرا ابن کثیر وابو عمرو فلا یحسبنهم بضم الباء علی الجمع یعنی
مپندارید مر ایشانرا **ولله ملک السموات والارض
والله علی کل شیء قدیر** ومر خدایراست پادشاهی آسمانها
وزمینها وخزینهای آسمانها وزمینها همه مر خدایراست وخدای عزوجل بر همه جیزها
تواناست یعنی جرا از بهر ریای خلق ومال دنیا طاعت باید کرد که انچ در
آسمانها وزمینهاست همه مر خدایراست عزوجل هرچه جویید از خدای تعالی
جویید وهرچه کنید از بهر او کنید که او قادرست بر جزا دادن نیکی وبدی پس آیات
قدرت ودلایل وحدانیت خود بیان کرد وگفت **ان فی خلق
السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لایات
لاولی الالباب** هرآینه در آفرینش آسمان وزمین وانچ درویست
از آفتاب وماه وستارگان وابر وباران وانچ در زمین است از جبال
وتلال وقفار وانهار واشجار ودر اختلاف شب وروز در لون ایشان و
آمد وشد وزیادت ونقصان ایشان نشانهاست مر خردمندانرا بر هستی
ویگانگی آفریدگار عزوجل که هر خردمندی که نظاره کند این سقف رفیع را
واین بساط منیع را بلند در هوا ایستاده بی عمادی وعلاقه برداشته وهزاران
هزار نقطهٔ نورانی وشموع رخشانی بر جهرهٔ زیبای او بعضی ثابت وبعضی
سیاره وبعضی جاری وبعضی دواره ودرزمین بلاد دنیا طی بیند
از خاک بر روی آب پاک گسترده وجوهرهای لآلی ودرر وعنبر در آب
تعبیه کرده کان کوه در اجزاء سنگ وخاک نهاده جرم گران جون
آسمان را بر متن هوای رقیق نهاده وجسم ثقیل بساط خاک را بر کتف

آب لطیف نهاده هر که بطریق اعتبار درین گنبد دوّار و آثار قدرت
آفریدکار نظر صافی مبذول دارد داند که این مصنوعات را صانعی قدیم
و این موجودات را مبدعی است حکیم جلّ جلاله پس صفت این خردمندان را
یاد کرد و گفت **الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا
وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ** آن کسانی که یاد می کنند خدای را
عزّ و جلّ ایستادگان و نشستگان و بر پهلوهای خود خفته
یعنی همیشه نماز ایستاده کنند و اگر در نماز باشند و نتوانند نشسته گزارند
و اگر نشسته نتوانند از ضعیفی بر پهلوها گزارند یا بایمان
**وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا
مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ**
و تفکر کنند در آفریدهای خدای تعالی و در آفرینش آسمانها و زمینها و تأمل کنند آنگاه گویند که
ای آفریدکار ما و پروردگار ما نیافریدی این عالم را بباطل و ایج دروی است
پاکی تراست از همه عیبها نگاه دار ما را از عذاب آتش فقیه
ابو اللیث رحمة الله علیه روایت کرد از عطا بن ابی رباح
که گفت من وقتی با عبد الله عمر و عبید بن عمیر بزیارت مادر مؤمنان
عایشهٔ صدّیقه رضی الله عنها در آمدیم من سلام کردم مادر مؤمنان عایشهٔ
صدّیقه رضی الله عنها گفت این دیگران کیانند گفتم عبد الله و عبید بن عمیر گفت
مادر مؤمنان عایشهٔ صدّیقه رضی الله عنها که یا عبید بن عمیر
چه بوده است که هیچ بزیارت ما نیامدی درین مدت دراز گفت
یا امّ المؤمنین زُرْ غِبًّا تَزْدَدْ حُبًّا عبد الله عمر گفت خبر کن ما را از عجب
ترین کاری که از رسول علیه السلام دیدی عایشهٔ صدّیقه رضی الله عنها
گریان شد و گفت که همه کارهای رسول علیه السلام عجب بوده است
و گریستن سخت آغاز کرد گفت که شبی نوبت من بوده فراش من در آمد
تا اندام مبارک رسول علیه السلام باندام من رسید و پوست مبارک او بپوست

مرا نبسود پس رسول علیه السلام گفت که یا عایشه دستوری می دهی
تا برخیزم و خدای خود را بندگی و طاعت کنم گفتم والله که قرب تو
دوست می دارم و پیوسته خدمت تو می خواهم و لیکن مراد ترا بر خود
گزیدم برخواست و مشک آب بود از آن طهارت کرد و در مقام تهجّد
بقیام ایستاد و می گریست تا قطرات عبرات رسول علیه السلام
بر زمین چکیدن گرفت پس بنشست و می گریست تا آب چشم او
کنار او را تر کرد پس بر پهلوی راست تکیه کرد و دست راست در زیر رخساره
راست نهاد و می گریست چندانک آب دیدهٔ رسول بر زمین
روان شد پس بلال از پس بانگ نماز بیامد رسول را علیه السلام دید که می گریست
بلال گفت یا رسول الله این چندین چرا می گریی و خدای تعالی آمرزیده است
ترا و آنچ از پیش گذشته است و آنچ از پس تو آید رسول علیه السلام گفت یا بلال
أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا یعنی من بندهٔ شاکر نباشم مر خدای خود را چگونه
نگریم ای بلال که خدای تعالی امشب بمن آیتی فرستاده است إِنَّ فِي خَلْقِ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الآیه وای بر آن کسی که این آیت را بخواند و تأمل
نکند در آفرینش آسمان و زمین **رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ
النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ**
ای خداوند ما تو هر کرا در آری در آتش هر آینه خوار کردانیدهٔ
او را و نباشد مر ستمکاران را یعنی مشرکان را و جهودان را و ترسایان را
در آن روز هیچ کس از یاری کنندگان که عذاب از ایشان
بگردانند و قال قتاده رحمه الله مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ ای تُخَلِّدُهُ فی النار
قوله تدخل بکسر اللام لحذف الشرط فجزم فحرّک بالکسر
**رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا
بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا** ای آفریدکار ما هر آینه ما شنیدیم منادی را
که می خواند خلق را که بگروید بخدای خود ما گرویدیم بتو و به پیغامبران
تو و بکتابها ی تو بقول بعضی مراد از منادی محمد مصطفی است علیه السلام

بقول دیگر قرآن است چنانک محمد کعب قرظی رحمه الله
گفت که چون همه مردمان مر مصطفی علیه السلام را ندیده اند از وی چگونه
شنیده باشند ولیکن مراد از منادی کتاب خدای است
عز و جل که همه را می خواند بکلمهٔ توحید و راه چو بدلایل و وعده و وعید او

ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وکفر عنا سیا
تنا وتوفنا مع الابرار ای افرید کار ما بیامرز مارا

گناهان مارا یعنی کبایر مارا وکفارت کن از ما بدیهایی
مارا یعنی صغایر مارا وجان ما بستان با نیک مردان یعنی چون مارا
بمیرانی با ایمان میران تا با نیک مردان به بهشت داریم بقول
دیگر جان ما جان قبض کن که جان پیغامبرانرا قبض کردی
وقیل اغفر لنا ذنوبنا الصغایر والکبایر وکفر عنا سیاتنا ای الکفر
وقیل کلاهما واحد وقیل مع الابرار ای المطیعین
والابرار جمع البار وفی روایة جمع البر ومعنی البر المحسن
وقال الحسن البصری رحمه الله البر هو الذی لا یوذی الذر

ربنا واتنا ما وعدتنا علی رسلک ولا تخزنا یوم
القیامة انک لا تخلف المیعاد

و می گویند ای
خداوند ما بده مارا آنچ وعده کردهٔ بزبان رسولان خود یعنی
بهشت بقول دیگر مراد ازین آمرزش خواستن نوح
و ابراهیم است علیهم السلام و فرشتگان مر مومنانرا
یعنی مارا آنچ خواستی بده و مارا خوار و رسوا
مکردان بعذاب خود در روز قیامت
که تو خلاف نکنی وعدهٔ خود را بقول دیگر
مارا فرو مگذار در قیامت بی نصرت و حفظ همان
که تو خلاف نکنی وعدهٔ خود را که دادهٔ بندگان

خود را از بهشت و ثواب آن جهان و نصرت
و توفیق درین جهان چون دعاء ایشانرا یاد کرد اجابت
خود یاد میکند و وعده می دهد

فاستجاب لهم ربهم انی لا اضیع
عمل عامل منکم من ذکر او انثی
بعضکم من بعض

اجابت کرد خدای ایشان
مر ایشانرا که من ضایع نکنم کار کار کنندهٔ را از شما از
نرینه و مادینه یعنی از مرد و زن یعنی همه را مزد
دهم و هر که طاعتی آرد جزاش بدهم ام سلمه گفت رضی
الله عنها یا رسول الله چگونه است که خدای تعالی
در هجرت کار خیر مردانرا یاد کرد و زنان را یاد نکرد
این آیت بیامد و بروایت دیگر زنی بیامد بنزد رسول
علیه السلام و گفت یا رسول الله من رسولم از زنان بتو ایشان
چنین می گویند که خدای عز و جل آفریدگار مردان و زنان است
و زنان ایمان آورده اند چنانک مردان ایمان آورده اند چگونه
که مردان را یاد میکند و زنان را یاد نمی کند این آیت بیامد که
ان المسلمین والمسلمات الآیه و این آیت دیگر آمد که
انی لا اضیع عمل عامل منکم من ذکر او انثی بعضکم
من بعض الآیه بعضی شما دوستان بعضی اند در دین بقول
دیگر مزد عمل شما باطل نکند از بهر آنک شما مومنان از مرد و زن
گروهی از گروهی آمده اید و همه فرزندان آدم اید علیه السلام
بقول ضحاک بعضی از شما مانند بعضی از شما در طاعت
و عبادت بقول دیگر بعضی از شما برا ثر
بعضی می آیید بقول دیگر بعضی از شما

بر دین بعضی است یعنی بعضی مؤمنیت و بعضی
جهود و بعضی ترسا و غیر ان از اهل ادیان دیگر

فالذین هاجروا واخرجوا من دیارهم
واوذوا فی سبیلی وقاتلوا وقتلوا پس آن کسانی

که هجرت کردند یعنی جایها و خانهای خود و اهل
خود را در مکه بگذاشتند و از بهر خشنودی ما بمدینه آمدند و آن
کسانی که بیرون کردند شدند از منزلهای خود یعنی مکیان
از مکه بیرون کردند ایشانرا و رنجانیده شدند در راه من وقتال
کردند با کافران وکشته شدند احتمال دارد که کسانی را خواست
که رنجانیدند ایشانرا کافران تا دست از ایمان بدارند و مرتد شوند
ایشان صبر کردند و از دین برنگشتند و از بهر نصرت دین خدای عز وجل
حرب کردند وکشته شدند و اگر وقتلوا وقاتلوا خوانی معنی آن
باشد که هرچند که از بهر دین من بیش کشته می شوند دیگران حرب
بیشتر می کردند وسستی وبددلی نمی کردند در حرب از بهر
رضای ورا

لاکفرن عنهم سیاتهم
ولادخلنهم جنات تجری من تحتها الانهار
ثوابا من عند الله والله عنده حسن الثواب

هر اینه در گذرانیم از ایشان وبپوشانیم بدیهای ایشانرا وهر اینه درآریم
ایشانرا در بوستانهایی که می رود در زیر درختان آن یا در
پیش تختهای ایشان جویهای می وشیر وانگبین وآب صافی
این همه پاداش ومکافات باشد مر ایشانرا از خدای عز وجل زیرا که
خدای عز وجل آن خداوندی است که با داشت نیکو بنزد او باشد
نی تقصیر وتغییر نیکوکاران را قراءتها قرأ حمزة والکسائی رحمهما الله
وقتلوا وقاتلوا والباقون وقاتلوا وقتلوا وقیل کلاهما واحد قرأ ابن

عامر وابن کثیر وقاتلوا وقتّلوا بالتشدید علی التکثیر
لغتها نصب ثوابا علی المصدر یعنی ولادخلنهم جنات
تجری من تحتها الانهار لاثیبنهم ثوابا وقیل نصب
علی التفسیر وچون وعده اجابت داد هر که
این دعا گوید هر اینه اجابت کند که کریم آن
بود که وعده خلاف نکند

لا یغرنک تقلب الذین کفروا فی البلاد
متاع قلیل ثم مأویهم جهنم وبئس المهاد

نفریبد ترا یا محمد گشتن آن کسانی که کافر شدند در شهرها
از بهر بازرگانی را ورفتن وآمد ایشان شهر بشهر وگفته اند که
مراد ازین جهودان اند وآن همه مالهاء ایشان وبازرگانی را
ایشان منفعتی اندک است پس بازگشت ایشان بدوزخ است
وبد بازگشت جایی وآرامگاهی که دوزخ است کافران را خطاب
مر مصطفی راست علیه السلام ومراد ازین امتان ویاران وی اند این آیت
در شان بعضی از مؤمنان آمد که می گفتند که این
دشمنان خدای عز وجل در راحت ونعمت وتجارت خوش
می کردند وما از گرسنگی هلاک می خواهیم شدن
این آیت بیامد که آن نعمت ایشان اندکی بیش نباشد
واز بعد آن عذاب دوزخ خواهد بود ایشانرا قراءة
یعقوب رحمه الله لا یغرنک بسکون النون چون بازگشت
جای کافران یاد کرد وبازگشت جای مؤمنان
یاد می کند

لکن الذین اتقوا

ربهم لهم جنات تجری من تحتها

الانهار خالدین فیها لیکن آن کسانی که

پرهیز کردند از کفر و ایمان آوردند بقولی دیگر
از عذاب خدای تعالی بترسیدند و از کفر و گناهان بزرگ دور باشند
مر ایشان راست بوستانهایی که می رود در زیر درختان آن جویهای
شیر و می و آب و انگبین جاودانه باشند در ایشان بوستانها

نزلا من عند الله وما عند الله خیر للابرار

این نزلیست مر متقیان را از نزد خدای عزوجل و آنچه بنزد خدای است
عزوجل مر پرهیزکاران را و مؤمنان را و نیک مردان را بهتر از نعمت
دنیاست مر کافران را و معنی نزلی نیکو داشت و مهمان داشت باشد
بقول دیگر نزل ثواب باشد و روزی و نصب نزلا علی المصدر

وان من اهل الکتاب لمن یؤمن
بالله وما انزل الیکم وما انزل الیهم خاشعین لله

و هر آینه از اهل کتاب کسی است که می گرود بیگانگی خدای عزوجل
و بانچه فرستاده شده است بشما و آنچه فرستاده شده است بایشان پیش
از شما از توریت و انجیل و غیر آن متواضعان می باشند مر خدای را
عزوجل الخوض والخشوع کلاهما واحد واصله التذلل و فرق بعضهم
بین الخضوع والخشوع وقالوا الخضوع فی البدن خاصة والخشوع فی البدن
والبصر والصوت وغیر ذلک کما قال الله تعالی وخشعت الاصوات
للرحمن وقال الله تعالی خشعا ابصارهم

لا یشترون بآیات
الله ثمنا قلیلا اولئک لهم اجرهم عند ربهم
ان الله سریع الحساب

نخرید بآیتهای خدای عزوجل

الخضوع صح

بهای اندکی را از دنیا یعنی اختیار نکنند بگردانیدن آیتهای
خدای عزوجل و نعت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم به بهای
اندک یعنی رشوت اندک از دنیا چنانک جهودان می گرفتند
آنها که بدین صفت اند مر ایشان راست مزد ایشان بنزد خدای
ایشان که خدای عزوجل زود جزا دهنده است مر بندگان نیکو
کار را وقیل سریع الحساب ای عظیم الثواب این آیت
در شان عبدالله سلام آمد و یاران او و نجاشی و یاران او
از اهل کتاب و نصب خاشعین علی الحال

یا ایها الذین آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا
الله لعلکم تفلحون

ای آن کسانی که بگرویده اید صبر کنید
بر مصیبتها و بلاها و پای استوار دارید در صف کافران بوقت قتال
کردن یعنی کارزار کردن و اقامت کنید مر جهاد و قتال دشمنان را
بحجت و حرب کردن و بترسید از مخالفت فرمان خدای عزوجل و حذر
کنید از عذاب او تا مگر شما رستگاری یابید بقول دیگر صبر کنید در
بلا و جهاد و ادای فرایض و باز بودن از مناهی وصابروا وصبر کنید با بیعامبر خود
در حرب بر دشمنان تا بمانند دین خود را و دین شما گیرند و مقاتلت
کنید با دشمنان تا ایشان می ایستند شما می ایستید و این قول کلبی است
رحمه الله و اما قول عکرمه رحمه الله اصبروا شکیبایی کنید در بلاها
و بر طاعت خدای عزوجل وصابروا یعنی با اهل ضلالت در جهاد
صبر کنید و رابطوا اسبان را بر آخر ببندید از بهر غزو را بقول زجاج
رحمه الله صبر کنید بر دین خود و شکیبایی کنید بر حرب دشمنان
خود و اقامت کنید بر جهاد خود مرابطه اسبان را در آخر ببستن باشد که
دو طایفه در مقابله یکدیگر در ثغری در حرب اسبان را بر بندند و دشمن را
نگاه دارند سمی المقام بالثغر رباطا ومرابطة وقیل المرابطة
المحافظة علی الصلوات من قوله علیه السلام الا ادلکم علی ما یمحو

الله به الخطايا ويرفع به الدرجات قالوا بلى قال اسباغ الوضوء
في السبرات ونقل الاقدام الى الجماعات وانتظار الصلوة بعد
الصلوة فذلكم الرباط وفي حديث آخر هو انتظار الصلوة
بعد الصلوة فذلك الرباط ابو سهل انماری گفت رحمه الله اصبروا
صبر کنید بر ادای فرایض وصابروا وصبر کنید بر قتال دشمنان ورابطوا
یعنی راهها را فرو بندید واستوار کنید بر دشمنان لقوله
امام جعفر صادق رضی الله عنه صبر کنید بوقت محنت در بلای
من وصابروا وخویشتن نگاه دارید در وقت نعمت از جفای من
وستوران را بسته دارید از بهر قهر اعداء من وبپرهیزید از معصیتها
وارتکاب نهیهای من تا رستگاری یابید بجزای من وسعادت یابید به بهشت
ولقای من قال الشيخ الامام المصنف رحمه الله می گوید ای گویندگان
معرفت من صبر کنید در وقت فرستادن محنت من اصبروا على محنتي
وصابروا عن معصيتي وخویشتن باز دارید از معصیت من
ورابطوا على محبتي خود را بسته دارید بر محبت من واتقوا الله
ای خافوني واحذروا عن مخالفتي وبپرهیزید از مخالفت کردن من
لعلكم تفلحون في جنتي تا رستگاری یابید بلقا ورؤیت من وقیل آمنوا
بالوهيتي واصبروا عند نزول محنتي وصابروا عن معصيتي ورابطوا
على محبتي واتقوا الله عن مخالفتي لعلكم تفلحون في جنتي بلقائي ورؤيتي
ابی کعب گفت رضی الله عنه روایت کرد از مصطفی صلی الله علیه وسلم که
گفت هر که سورهٔ آل عمران را بخواند روز قیامت چون سر از گور بر آرد
ایزد تعالی وتقدس ببرکت این سوره دو برد هدش سبز تا از گور بیرون آید
وبر کنگرهای بهشت بنشیند ودر خلق نظاره می کند تا از حساب فارغ
شوند وبروایت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که رسول علیه السلام
گفت یا علی هر که سورهٔ آل عمران را بخواند از دنیا بیرون نشود تا خدای را
عزوجل در خواب ببیند واگر این خواب را منکر شوند بعضی معنی وی

آن بود که در خواب کرامتهای خدای را عزوجل ببیند که او را آماده
کرده باشند در بهشت وجبریل علیه السلام بر جنازهٔ وی نماز کند وگورش
فراخ شود چنانکه چشم دیدار باشد وبهر آیتی که بخواند مر او را ثواب
آن کس دهد که در طاعت خدای تعالی از دنیا رفته باشد والموفق لذلك ونفعنا الله
واياكم على تلاوتها وقد تمت السورة آل عمران والله اعلم وتلفيق ميان
این دو سوره آنست که چون آخر سورهٔ آل عمران بتقوی فرمود واتقوا الله
لعلكم ترحمون بترسید از خدای تعالی تا رستگاری یابید ودر اول
سورة النساء تقریر وتأکید آن را بتقوی میفرماید يا ايها الناس اتقوا ربكم
وبالله التوفيق تمت بعون الله تعالى وحسن توفيقه في يوم الخميس
التاسع عشر من جمادى الاولى سنه ثمان وتسعين وثمانمائه

سورة النساء مدنيه وهي مايه وخمس وسبعون اية وثلاثة الاف وسبعماية
وخمس واربعون كلمة وستة عشر الفا وثلاثون حرفا وفي حديث ابي بن كعب رضي الله عنه
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من قرا سورة النساء اعطى من الاجر كمن اشترى
ذا رحم محرم فاعتقه وبرئ من الشرك وكان في مشية تعالى من الذين يتجاوز عنهم

بسم الله الرحمن الرحيم

قوله عز وجل يا ايها الناس اتقوا ربكم الذي خلقكم من نفس واحدة
اي آدميان بترسيد از عذاب آفريدكار خود آن خدايي كه بيافريد شما را از تن واحد آدم
عليه السلام بقوله ديكر فرمان برداربا شيد خداي خود را بقوله ديكر اقرار كنيد
بوحدانيت خداي عز وجل بقوله ديكر بپرهيزيد از عصيان در اوامر ونواهي خداي
وشكر نعمت او بكزاريد كه شما را از آدم بيافريد ونكاه داريد اين احكام وحد ود كه درين
سوره بيان ميكند واز مخالفت آن بپرهيزيد عبد الله عباس رضي الله عنهما كفت اين
خطاب عام است مر همه خلق را وجايي هست كه يا ايها الناس خاص مر اهل مكه را
وخلق منها زوجها وبيافريد از ان نفس جفت ورا يعني از استخوان
پهلوي چپ آدم حوا را رضي الله عنها بيافريد تا انكه با آدم عليه السلام رنجي رسيدي كه
اكر بوي رنجي رسيدي هركز درميان ايشان الفت نبودي وآن چنان بود كه چون
آدم عليه السلام در ولايت بهشت وترتب مملكت او را بمباشر حضرت خلعت نظام
دادند ضمير آدم كه تعبيه لطف يافت بهيچ چيز قرار نمي كرفت وبنظر ازدواج
ملاحظت مي نمود مولى تعالى كحل خواب واستينا س نعاس را از مكحله
قدرت در حدقه وي آورد تا ساعتي كه خداي آدم از تصرف ولايت مملكت
حواس خمسه فراغت بديرفت زجرم از اضلاع آدم هيئات جمال حوا را رضي الله عنها
مصور كردانيد وبكلغونه حسن خد وخدود او را منقش كردانيد چون آدم عليه
السلام از آن نعاس بيدار شد همه بنظر اول محبت حوا كرفتار شد كفتند اي آدم من
هذه اين كيست كفت مراة كه هم صورت خودش ديد ومجانست خود از همه اهل
بهشت او را يافت لقب او هم از لقب خود كرفت كه آدم مرئي بود حوا را امراة كفت
كفتند نام او چيست كفت حوا كه از زنده هست شده بود آدم خواست كه دست بحوا

قال الله تعالى ان الله يدخل الذين امنوا وعملوا الصالحات جنات
تجري من تحتها الانهار يحلون فيها من

بسم الله الرحمن الرحيم

آن سلطان ملت مصطفوي وان برهان حجت نبوي ان عالم صديق وان عالم
تحقيق آن ميوه دل اوليا آن جكر كوشه سيد انبيا آن نافذ علي آن وارث نبي
وآن عارف عاشق ابو محمد جعفر صادق رضي الله عنه سخن طريقت بيشتر و
كفته است ودر جمله علوم واشارات وعبارات بي تكلف بكمال بود وقدوه مشايخ بود
واعتماد همه بروي وهم پيرانرا امام وهم اهل ذوق را پيشوا وهم اهل عشق را پيشرو وهم عباد را

نشست

دراز کرد بطریق قضاء شهوت جبرئیل علیه السلام بیامد و گفت که فرمان چنان
میان شما نکاحی باشد تا آن شریعت گردد در میان فرزندان شما فرشته
خطبه بخواند و مولی تعالی میان ایشان عقد فرمود و اهل بهشت جواهر و در
نثار کردند آنگاه خواست که دست بوی دراز کند در بعضی روایات و قصص آورده اند
که فرمان آمد که ده بار بر محمد عربی صلوات فرست آنگاه دست بوی دراز کن
آدم علیه السلام همچنان کرد قوله عز وجل وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً و پیدا کند
از هردو تن مردان بسیار و زنان بسیار مقاتل گفت هزار فرزند از پسر و
دختر از نفس ایشان هردو بیامد و هر شکمی که بزادی جفت بودی پسری و دختری
قوله عز وجل واتقوا الله الذی تساءلون به والارحام ان الله كان عليكم رقيبا
و بترسید از خدایی که شما حاجت خواهید بوی یعنی چون حقی طلب کنید از
یکدیگر بوی سوگند دهید چنانک گویند اسالک بالله وانشدک بالله از
بهر خدا مرا که بدهی و از بهر خدای را که فلان کار بکنی و بترسید از خدای
عز وجل در خویشاوندیها یعنی خویشی پیوسته دارید و از قطیعت رحم
بپرهیزید که هر آینه خدای عز وجل بر شما نگاهبان است هرچه کنید بداند اگر ارحام را
بکسر خوانی معنی آن باشد که تساءلون به وبالارحام كما يقال اسالك بالرحم ولكن
القرابة ان تعطيني كذا والاول اصح لان في القراءة الثانية عطف المظهر على المضمر
وهذا شنيع عند النحويين قرأ حمزة والكسائي وعاصم وابو عمرو في رواية هارون
تساءلون بالتخفيف والباقون بالتشديد فمن قرأ بالتخفيف اصله تتساءلون
فحذفت احدى التائين للتخفيف ومن قرأ بالتشديد فادغم احدى التائين
في الاخرى واقيم التشديد مقامها قرأ حمزة والارحام بكسر الميم والباقون بالنصب
ثم الهاء في قوله خلق منها كناية عن النفس وانها مؤنثة بلفظها لا بمعناها
كقول الشاعر ابوك خليفة ولدته اخرى وانت خليفة ذاك الكمال وقد
انث الخليفة بلفظها لا بمعناها كذلك في النفس وفي الحديث ما من شيء مما
اطيع الله فيه باعجل ثوابا من صلة الرحم وما من شيء مما يعصى الله فيه باعجل
عقوبة من البغي واليمين الفاجرة تدع الديار بلاقع اي خالية عن اهلها قوله

برایشان

عز وجل وآتوا اليتامى اموالهم ولا تتبدلوا الخبيث بالطيب بترسید از خدای
و بدهید یتیمان را مالهاء ایشان یعنی در خردگی نفقه کنید از مال ایشان و چون
بزرگ شوند باقی با ایشان تسلیم کنید و بدل مکنید پلید را بپاک یعنی مگیرید
از مال ایشان آنچ نیکو باشد تا بدتر باز دهید بقول دیگر مخورید خبیث را یعنی
مال یتیم را تا نمانید طیب را یعنی مال خود را که مال یتیم شما را حرام است و مال شما
شما را حلال است بقول دیگر حرام مخورید بدل روزی حلال قوله عز وجل
ولا تأكلوا اموالهم الى اموالكم انه كان حوبا كبيرا و مخورید مالهاء ایشان را
با مالهاء خود که آن گناه بزرگ است کلمة الى يجوز ان يكون بمعنى مع كما في قوله
من انصاري الى الله اي مع الله قيل ولا تأكلوا اموالهم باموالكم يعني لا تأكلوا
اموالهم لتعطوهم من اموالكم مقاتل گفت این آیت در شأن مردی آمد از غطفان
که مال برادرزاده یتیم او در دست وی بود چون آن یتیم بالغ شد و مال خود طلب کرد
عم وی بوی نداد این آیت بیامد رسول صلی الله علیه وسلم بر وی خواند این مرد گفت
فرمان بردارم خدای را و رسول را و نعوذ بالله من الحوب الكبير و آنگاه
مال بوی داد چون یتیم مال قبض کرد همه را در راه خدای عز وجل نفقه کرد
فقال عليه السلام لقد اصاب الاجر وبقي الوزر گفتند یا رسول الله وزر چگونه باقی
ماند چون همه در راه خدای عز وجل نفقه کرد گفت کودک مزد یافت و وبال
بر پدرش ماند قرأ الحسن حوبا بضم الحاء والحوب والحوب الذنب واصل
الحوب الزجر للابل اي المنع وسمي الاثم حوبا لانه مما يزجر عنه قوله عز وجل
وان خفتم الا تقسطوا في اليتامى فانكحوا ما طاب لكم من النساء مثنى وثلاث ورباع
و اگر ترسید که راستی نکنید در یتیمان زنی کنید آنچ حلال باشد مر شما را و خوش آید از زنان
دوگان و سه گان و چهارگان عایشه رضی الله عنها گفت که دختران یتیم را بخواستند
و در حقوق نکاح کابین ایشان راستی نمیکردند و ولی بودی که از بهر ایشان حقوق
گذاری این آیت بیامد و بیان کرد که اگر دانید که راستی نکنید در نکاح یتیمان ایشان را بمانید
و از زنان دیگر بخواهید و روی عنها ايضا انها سئلت عن هذه الاية فقالت نزلت في
اليتيمة تكون في حجر وليها فيرغب في جمالها ومالها وينقص من صداقها فنهوا عن نكاحهن

ع

وامروا بنکاح من سواهن ٥ عبد الله عباس گفت رضی الله عنهما که چون این آیت بیامد که
ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما مؤمنان از مخالطت یتیمان احتراز کردند و
انکار ایشان دست باز گرفتند و از زنان دیگر چندانکه میخواستند نکاح میکردند
این آیت بیامد و فرمود که چهار زن بیش حلال نیست معنی آیت آنست که اگر می ترسید
از ستم کردن بر یتیمان و مخالفت ایشان بترسید نیز از ناراستی کردن در قسم میان زنان و
انچه حلال شده است مر شما را از زنان دوگان و سه گان و چهارگان بعضی از فقیهان گفته
اند که این واو جمع است تا نه زن روا باشد در نکاح لیکن این درست نیست که معنا مثنی وثلاث
ورباع اثنان وثلثة و اربعة نباشد بلک مراد از دو بار و سه بار و چهار بار است و حرف واو
بمعنی او است و تاکید این حدیث رسول صلی الله علیه وسلم که مردی اسلام آورد نام او قیس بن
حارث بود و در عقد او هشت زن بودند همه اسلام آوردند رسول صلی الله علیه وسلم گفت
چهار زن را از ایشان اختیار کن و آن باقی دست باز دار ٥ این دلیلست که مرد را چهار زن بیش
حلال نباشد در نکاح و بعضی گفته اند که معنی مثنی وثلاث ورباع اثنان وثلثة نباشد
بلک مراد از دو بار و سه بار و چهار بار است و معنی قوله ما طاب ای من طاب لان کلمة
ما مع الفعل کالمصدر یعنی فانکحوا الطیب من النساء ای الحلال وطاب منها یعنی حل
لکم نکاحها قوله عز وجل فان خفتم الا تعدلوا فواحدة او ما ملکت ایمانکم
ذلك ادنی الا تعولوا پس اگر بترسید که راستی نکنید میان چهار زن
نخواهید یکی زن و زیادت مخواهید و اگر ترسید که نگاه نتوانید داشت حق یکی زن آزاد
بسنده کنید بر انچه مالک کرده دستهای شما یعنی کنیزک خرید که و را حق قسم نباشد
و حق مطالبه جماع نبود این نزدیکتر بود بر آنک ستم نکنید بر زنان آزاد و از حق ایشان در نگذرید
از محافظت حقوق ٥ قوله طاوس ان لا تقیلوا یعنی ان لا تفتقروا قوله عز وجل
واتوا النساء صدقاتهن نحلة و بدهید زنان را کابینهاء ایشان که آن عطاییست
بیست ایشان را از خدای تعالی قیل اراد بالنحلة الملة یعنی کابین زنان بدهید
که آن از ملت الهی است وقیل نحلة ای فریضة قال مقاتل کان الرجل یتزوج المراة
بغیر مهر و یقول ارثك و ترثینی فنزلت الایة وامر باعطاء المهور فقال و
آتوا النساء خطاب للرجال صدقاتهن نحلة ای مهورهن فریضة علیکم و

قال الکلبی هذا الخطاب للاولیاء اذا قبض المولی مهر المراة فامرهم الله تعالی
باعطاء المهور الی النساء قوله عز وجل فان طبن لکم عن شیء منه نفسا فکلوه
هنیئا مریئا اگر خوش کنند زنان مر شما را از چیزی از کابین بخوشی تن خود بخورید
شما را نوش و گوارنده یعنی اگر زنان کابین شما باز دهند و بخوش دلی بشما بخشند
بخورید آنرا قوله هنیئا ای لا ملامة فیه مریئا ای لا اثم فیه وعن علی رضی الله عنه
قال اذا کان احدکم مریضا فلیسال عن امراته درهمین او ثلاثا من مهرها حتی
تهب له بطیبة نفسها ثم یشتری بذلك عسلا ویاکله مع ماء المطر فیرجا له الشفاء
لاجتماع الهنیء والمریء والشفاء والرحمة قوله مثنی وثلاث ورباع هذه اسامی
لا ینصرف لکونه معدولة حتی سقطت التنوین منهن ولا سقاط العدل لقوله
ان الله یحب المقسطین ای العادلین والقسط الجور لقوله تعالی واما القاسطون
فکانوا لجهنم حطبا ای الجایرون والقسط العدل لقوله علیه السلام المقسطون
فی الدنیا علی منابر من لولو یوم القیمة یعنی العادلون والعول مجاوزة الحد
یقال عال یعول اذا جاوز الحد وعال یعیل عیلة اذا افتقر والصدقات
جمع الصدقة بضم الدال وهی المهر نصب نحلة علی المصدر قوله نفسا
نصب علی التمییز والهنیء المریء الذی یسوغه ولا یوذیه قوله عز وجل
ولا تؤتوا السفهاء اموالکم التی جعل الله لکم قیاما وارزقوهم
فیها واکسوهم وقولوا لهم قولا معروفا و مدهید نادانان نابخردان
را مالهاء شما آن مالهای که بکرد مر شما را ازان پای داری و قوام زندگانی
و بدهید ایشان را در حال قسمت کردن چیزی اندك و بپوشانید ایشان را یعنی
جامه کنید ایشان را و بگویید ایشان را گفتاری نیکو بعضی گفته اند که مراد از
سفها زنان و کودکان خرد اند یعنی مال خود را در دست زنان و کودکان خرد
مدهید و بدست ایشان مدهید تا خود را محتاج ایشان کنید که در
وقت حاجت باز ندهند ٥ بقول دیگر مال خود را با کافران مدهید
وقیل اراد بالسفهاء الجهال بالاحکام لما روی عن عمر رضی الله عنه
قال من لم یتفقه فلا یتجر فی سوقنا اراد بالقول المعروف العدة الحسنة

يعنى جون ازشما نفقه طلب كنند كودكان وزنان اندازۀ حاجت ايشان بدهيد
واكر نداريد وعدۀ نيكو دهيد قوله عز وجل وابتلوا اليتامى حتى اذا بلغوا
النكاح فان آنستم منهم رشدا فادفعوا اليهم اموالهم وبيازماييدى
بدران را تا جون برسند بمبلغ مردان يعنى بالغ شوند اكر ببينيد ازايشان صواب
وصلاح بدهيد بايشان مالهاء ايشان ر وقال السدى الرشد الصلاح فى
العقل والدين قوله عز وجل ولا تاكلوها اسرافا وبدارا ان يكبروا
ومن كان غنيا فليستعفف ومن كان فقيرا فلياكل بالمعروف
ومخوريد مالهاء يتيمانرا بناحق وشتافتن انك بزرك شوند يعنى از ترس
آنكه بزرك شوند ومالها ازشما بازستانند نخوريد مال ايشانرا تا كوييد
كه نمانند وهركه توانكر باشد توانكروفى نيازازمال يتيم خوشتن دارى كند ونخورد
جيزى ازمال يتيم وهركه درويش باشد بخورد ازمال يتيم بنيكويى يعنى
باندازۀ حاجت خود اختلاف كرده اند درمعنى اين آيت بعضى كفته اند روا
باشد مرولى درويش راكه بخورد ازمال يتيم باندازۀ حاجت خود وبقسر
تصرف او درمال يتيم جنانكه ازامير المومنين عمر رضى الله عنه مى آيد كه كفت انى
انزلت قال الله تعالى بمنزلة مال اليتيم من كان غنيا فليستعفف ومن كان فقيرا
فلياكل بالمعروف وبعضى كفته اند روا نباشد كه كسى ازاولياء يتيم ومتصرفان
مال وجيزى ازمال او بخورند مكر بروجه قرض تا جون بزرك شود برى باز
دهند لما روى عن محمد بن سيرين رحمة الله انه قال سالت عبيدة السلمانى
عن قوله فمن كان فقيرا فلياكل بالمعروف قال هو قرض ثم يرد عليه اذا
كبر ثم قال الا ترى انه فى سياق الاية فاذا دفعتم اليهم اموالهم فاشهدوا
عليهم وبعضى كفته اند كه بهيج حال روا نباشد خوردن مال يتيم لقوله
تعالى ان الذين ياكلون اموال اليتامى ظلما الاية وتلك الاية محكمة و
هذه الاية متشابهة لاحتمال التاويل ويرد حكم المتشابه الى المحكم
وقال ابو الليث رحمه الله ان كان الوصى فقيرا فاكل مقدار قيامه عليه
ارجوان لا باس به والاحتراز افضل وعن ابى يوسف رحمه الله ان كان

مقيما

مقيما لا ياكل وان خرج الى تقاضى دين اليتيم ياكل ويركب
ويلبس فاذا رجع رد عليه قوله عز وجل فاذا دفعتم اليهم اموالهم
فاشهدوا عليهم وكفى بالله حسيبا جون بدهيد ايشانرا مالهاء
ايشان يعنى جون بالغ شوند ومالهاء ايشان بايشان داديد
كواه كيريد برايشان بقبض مال خود وبسنده است خداى تعالى
نكاه دارنده شما ودانا وفى بعض التفاسير ومن كان فقيرا فلياكل غنيا
يعنى اليتيم فليستعفف اى ليوسع عليه النفقة ومن كان فقيرا فلياكل بقدر
عسرته والاشهاد للاستحباب لنفى التهمة لا الايجاب وقرا نافع وابو
عامر قيما بكسر القاف ونصب الياء وهى جمع القيمة وقيل قياما وقواما وقيما
واحد وهو اسم لمن يقوم لامور غيره والايناس الاحساس والاستعفاف
التورع ونصب حسيبا على القطع اى وكفى الله الحسيب قوله عز وجل
للرجال نصيب مما ترك الوالدان والاقربون وللنساء نصيب
مما ترك الوالدان والاقربون مما قل منه او كثر نصيبا مفروضا
مردانرا بهره ايست ازانجه بمانده اند ازپس خود مادر وپدر وخويشان ايشان
وزنانرا بهره ايست ازانجه بمانده اند ازپس مرك خود مادر وپدر وخويشان وزنان
ازانجه كم باشد ازانك يا بسيار بهره ايست پديد كرده شده معلوم نوشته شده در
كتاب بقول ديكر فريضه كرده شده عبد الله عباس رضى الله عنهما كفت اين
ايت اوس بن ثابت آمده بمرد وازوى سه دختر بماند وزنى نام او ام كجه در حق ام
برخاستند ازپسران عم اوس بن ثابت نام ايشان قتاده وعرفجه وهردو
وصيان او بودند وكفتند مال مال ماراست كه شما دختران ايد ازشما حرب نيايد
ودرجاهليت حكم ايشان جنان بودى كه هركه بمردى ميراث او مردانرا
بودى ازخويشان وى كه نزديكتر بودندى وهركه حرب نتوانستى كردن
بوى جيزى ندادندى جون اوس بمرد وپسران عم او مال بكرفتند ام كجه
ام كجه با دختران نزد رسول عليه السلام آمدند وكفتند يا رسول الله اوس
مرده است وسه دختر مانده ام وزنى وما جيزى نداريم كه نفقه كنيم واز

او بس مال بسیار مانده است قتاده وعرفجه همه کرفته اند وما را چیزی نمی دهند
ودختران در حجره من اند وکسی دیکر نیست که ایشانرا طعام وشراب دهد
ومرا ایشانرا از بالین بردارد رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که تو بخانه باز
کرد تا بنکریم که آفریدکار تبارک وتعالی چه می فرماید مراد در حق ایشان
زن بخانه باز رفت جبرئیل علیه السلام بیامد واین آیت بیاورد رسول
صلی الله علیه وسلم کس فرستاد بقتاده وعرفجه که آن مال را خرج مکنید
که خدای عز وجل مرا ایشانرا بهره نصیب فرمود لکن بیان نکرد که چند است
تا بنکریم که هر یکی را چندک می فرماید نبی آیت یوصیکم الله فی اولادکم بیامد
از بعد آن کس فرستاد بقتاده وعرفطه فرمود که هشتیک از مال بکچه
دهید وچهار دانک مال بدختران دهید وباقی شمارا بقول دیکر رفاعه
بمرد وازوی یکی پسر ویکی دختر ماند پسر میراث کرفت ودختر را هیچ نداد
زن او نزد رسول علیه السلام آمد وخبر داد این آیت بیامد که قوله یوصیکم الله
قوله عز وجل واذا حضر القسمة اولوا القربی والیتامی والمساکین
فارزقوهم منه وقولوا لهم قولا معروفا یعنی [illegible] حاضر
شوند بخش کردن میراث خویشاوندان ودرویشان که از آن مال نصیب
نباشد مر ایشانرا روزی دهید ایشانرا یعنی بدهید ایشانرا آن
میراث پس از قسمت وبکویید ایشانرا کفتار نیکو یعنی چون مال اندک باشد
واندک دهید عذر کویید که خواستیمی که بیشتر بدهی تا شمارا بیشتر دادیمی بقول
دیکر اکر در ورثه خردکان باشند وغایبان بکویید که اکر بزرکان بودندی
وحاضر بودندی حق شما بدادیمی اکنون چون ایشان حاضر وبالغ شوند بدهند
بقول دیکر مراد ازین قسمت وصایا را خواست که در وقت وصیت کردن
مر خویشان ویتیمان ودرویشان را نصیب کنید از بیت مال پس برین
قول خطاب مر موصی را باشد بقوله فارزقوهم منه بر قول اول
خطاب ورثه را باشد اکر بزرک باشند واکر خردکان باشند خطاب
وصی را باشد وقوله وقولوا لهم قولا معروفا یعنی عدهٔ حق حسنه بکوییز

فرمود

فرمود کفت فارزقوهم منه این در ترکه باشد که در وی بالغان باشند وقولوا لهم
قولا معروفا در ترکه باشد که در وی بالغان وغایبان بوند بقول دیکر اکر
ترکه منقولات باشد چیزی بدهید واکر عقارات باشد وعدهٔ نیکو کنید
تا وقت ظهور غلها واد رک میوها در حکم این آیت اختلافست بعضی کویند
این آیت منسوخ است بآیة میراث وبعضی کویند منسوخ نیست که این
از باب احسان است ونسخ نپذیرد لکن بر استحباب محمول است واین قول ابن
عباس [illegible] ومجاهد وحسن است واین درست تر است که عبد الرحمن بن
ابی بکر رضی الله عنهما میراث پدر را قسمت کرد ودران سرای درویشان
ویتیمان وخویشان دیکر بودند همه را چیزی بداد واین آیت برخواند عبد الله
عباس را ازین حال خبر شد کفت این آیت در وقت وصیت است که موصی
ایشانرا وصیت کند از ثلث مال بقول دیکر این فرمان است مر وارث را
تا چیزی بدهد آنرا که میراث نبرد واین قول حسن است وقیل یعطی ان
کانت الورثة کبارا وان کانوا صغارا یعتذر کما ذکرنا قوله عز وجل ولیخش الذین
لو ترکوا من خلفهم ذریة ضعافا خافوا علیهم فلیتقوا
الله ولیقولوا قولا سدیدا بترسند آن کسانی که اکر بمانند از پس
خود فرزندان خرد ضعیف وبترسند بر ایشان بترسند از خدای تعالی
وبکویند سخن راست یعنی چنانک هر کرا از بعد ایشان فرزندان خرد ماند
غم ایشان بخورند باید که غم یتیمان کس دیکر همچنان خورند ومال ایشانرا
ضایع نکنند در میان جماعتی آمد که چون حاضر شدندی نزد بیماری
بوقت رفتن وی از دنیا اورا می کفتندی که فلانرا وفلانرا چیزی وصیت
کن وان فلان چیز مر فلان کس را بخش تا کل مال او در وصیت بخشیدن
برفتی ویتیمانرا چیزی نماندی این آیت بیامد که بترسید بر یتیمان آن مردن
چنانک بترسید بر یتیمان خود بقول دیکر در میان کسی آمد که در مال یتیمان
تصرف کند فرمود او را تا راستی کند وراست کوید ومال ورا ضایع نکند
ومنکر نشود وسعید بن جبیر از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرد که چون

جون مرد نزد بیمار حاضر شود مگوید او را که وصیت کن مال را که خدای عز وجل
فرزندان ترا روزی دهد لکن بگوید او را که خود را چیزی بیش فرست و فرزندان را چیزی
بمان چنانک خدای فرمود فلیتقوا الله ولیقولوا قولا سدیدا یعنی مرده را
قول عدل گویند بقول دیگر این قول عدل تلقین کردن کلمهٔ شهادت است اما ادب
آنست که ورا نگویند بگوی لا اله الا الله لکن آن کسی بگوید بآواز کلمهٔ شهادت را
تا بیمار بشنود و بگوید وهکذا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقنوا موتاکم
شهادة ان لا اله الا الله و نگفت مروهم وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال
ولیقولوا قولا سدیدا امر الله من یحضر المیت ان یامره لیبقین ماله فی دینه
وحقه ولا یامر بالصدقة وغیرها قبل نزلت الایة فی حق من یقول
للمریض لا توصی بشیء فان لک اولادا فنهی الله تعالی من ان یمنعه عن اعمال
الخیر قوله عز وجل ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون
فی بطونهم نارا وسیصلون سعیرا هر اینه آن کسانی که بخورند مال
یتیمان را بستم هر اینه هر اینه می خورند در شکمها خود آتش را و زود باشد که در
آورده شود در آتش فروزان و سوزان وقیل فی بطونهم نارا ای حراما
لان الحرام یوجب النار وفی الخبر ان خازن النار یاخذ شفتیه وهما اطول
من شفتی البعیر احدیهما فالصقه عن منخریه والاخری علی بطنه فیلقیه فی
جهنم وفی قصة المعراج عن رسول الله صلی الله علیه وسلم رایت اقواما
بطونهم کالجباب فیها الحیات والعقارب فقلت من هولاء یا جبرئیل
قال هم الذین یاکلون اموال الیتامی قرا ابن عامر وابو بکر وسیصلون
بضم الیاء قوله عز وجل یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل
حظ الانثیین وصیت می کند خدای عز وجل شما را در فرزندان
شما یعنی می فرماید شما را خدای عز وجل لان الوصیة من الله فرض
واسم الولد یتناول ولد الصلب حقیقة وولد الابن مجازا وولد
البنات لا یعد من ولد کما قال الشاعر بنونا بنوا ابنائنا وبناتنا
بنوهن ابنا الرجال الاباعد وقیل بین الله لکم میراث اولادکم فلکل ابن

والباقون بفتح الیاء
وکلاهما واصل

سهمان ولکل ابنة سهم قوله عز وجل وان کن نساء فوق اثنتین فلهن ثلثا
ما ترک وان کانت واحدة فلها النصف و اگر باشند فرزندان زنان یعنی
همه دختران باشند زیادت از دو مر ایشانراست چهار دانگ آنچه بماند مرده را واگر باشد
یک دختر ورا باشد نیمهٔ مال متروک واگر دختر دو باشد این را بیان نکرد و اتفاق کرده اند که
حکم دو دختر حکم جمع باشد مگر عبد الله عباس رضی الله عنهما که دو دختر را نیمه میدهد و دلیل
بر روایت است که زن سعد بن الربیع دو دختر خود نزد رسول صلی الله علیه وسلم برد وگفت یا رسول
الله اینها دختران سعد بن الربیع اند و پدر ایشان کشته شده است در حرب احد در خدمت
تو وعم ایشان مال پدر ایشان گرفته است وکسی با ایشان بی مال رغبت نمیکند رسول
صلی الله علیه وسلم گفت هر اینه خدای تعالی در این حکم فرماید این آیات بیامد رسول صلی الله علیه وسلم
کس فرستاد بعم ایشان وگفت چهار دانگ مال سعد بدختران ده وهشتیک بمادر ایشان
ده و باقی تراست و حکم دختران پسر همین است چون دختران صلبی نباشند قوله عز وجل
ولابویه لکل واحد منهما السدس مما ترک ان کان له ولد
فان لم یکن له ولد وورثه ابواه فلامه الثلث ومر مادر و پدر
مرده را هر یکی را از ایشان ششیک باشد از آنچ بماند از مرده اگر باشد مرده را
فرزندی پس اگر نباشد ورا فرزندی ومیراث یابند از وی مادر و پدر مر
مادر و پدر مرده را ثلث مال باشد قوله عز وجل فان کان له اخوة فلامه
السدس من بعد وصیة یوصی بها او دین واگر باشد مرده را برا
دران مر مادر ورا ششیک باشد از مال متروک از بعد آنک وصیتی که کرده باشد
امضا کنند یا دینی که بروی بوده باشد قضا کنند قوله عز وجل اباؤکم و
ابناؤکم لا تدرون ایهم اقرب لکم نفعا فریضة من الله ان
الله کان علیما حکیما پدران شما و پسران شما ندانید که از ایشان کدام
نزدیک ترست مر شما را بمنفعت یعنی در آخرت این قسمت کردن فریضه است
از خدای تعالی تغییر او روا نیست که هر اینه خدای عز وجل داناست بقسمت
میراث وصواب کار است که بحکمت قسمت کرد و نصیب هر یکی از میراث پدید
کرد قوله لکم نفعا فریضه این چنان باشد که در بهشت هر کرا درجه بلند

تر باشد درخواست کنند ودعا کویند تا اورا بدرجهٔ وی رسانند تا بجای ورت او
خوش دل باشد تقول دیکر در دنیا ندانید که کدام را نفع بیشتر است تا حصه
او از میراث بدهید وخدای عزوجل بدانند فرمود که متابعت فرمان من کنید نه
موافقت طبع خود که من عالم وحکیم ام وقال الحسن البصری لم یزل کان علیما قبل
الخلق حکیما فیما یقدره وقراء نافع وان کانت واحدة برفع الهاء ای ان وقعت واحدة
والباقون بالنصب ای ان کان المولود واحدة وقراء ابن کثیر وابن عامر یوصی بنصب
الصاد والباقون یوصی بکسر الصاد قوله عز وجل ولکم نصف ما ترک ازواجکم
ان لم یکن لهن ولد فان کان لهن ولد فلکم الربع مما ترکن من بعد
وصیة یوصین بها او دین مر شما راست که مردانید نیمه آنچ بمانند از زنان
شما از پس مرک ایشان اکر نباشد ایشانرا فرزند پس اکر باشد مر ایشانرا
فرزندان مر شما را چهار یک مال باشد از آنچ بمانند از ایشان از پس مرک ایشان
از بعد امضاء وصیتی که کرده باشند زنان شما یا آن وکزاردن وامی که بر ایشان
بوده باشد قوله عز وجل ولهن الربع مما ترکتم ان لم یکن لکم ولد فان کان
لکم ولد فلهن الثمن مما ترکتم من بعد وصیة توصون بها
او دین مر زنان راست چهار یک از آنچ بمانید شما از پس مرک اکر نباشد
شما را فرزندی پس اکر باشد مر شما را فرزندی مر ایشان راست هشت یک
از آنچ بمانید از پس خود بعد آنک وصیتی کرده باشید امضا کنند ووامی که کرده
باشید قضا کنند قوله عز وجل وان کان رجل یورث کلالة او امرأة
وله اخ او اخت فلکل واحد منهما السدس واکر مردی باشد که
میراث باشد ازوی واو نا زاینده باشد یا زنی ومر ورا برادری یا خواهری
مر هر یکی از ایشان را باشد سدس مال قوله عز وجل وان کانوا اکثر من
ذلک فهم شرکاء فی الثلث من بعد وصیة یوصی بها او دین واکر باشند
بیشتر از ایشان انبازان باشند در ثلث مال از بعد امضاء وصیتی
که کنند شده باشد یا وامی که بروی باشد همه امت اجماع کرده اند
که مراد از ین خواهران وبرادران مادری اند که در آخر سوره خواهران

وبرا

وبرادران مادری پدری را بیان میکند قوله عز وجل غیر مضار وصیة من
الله والله علیم حلیم نی زیان کننده مر میراث خوارانرا یعنی وصیت زیادت
از ثلث نی وصیت کرد خدای تعالی وصیت کردنی وخدای عز وجل داناست
در کار میراث وبرد بارست بر نادانان که احکام میراث بیان کرد تقول دیکر
این بیان قسمت فریضه است از خدای عز وجل که بحکمت بر ایشان فریضه
کرد قری یورث بکسر الراء جعل الکلالة الورثه ومن قراء بالنصب جعل
الکلالة المیت ثم اختلفوا فی الکلالة قال بعضهم وهو کسر الراء من یورث
نصب الکلالة لکونه مفعوله ومن فتح الراء انتصب الکلالة للحال ونصب
غیر مضار للحال ونصب وصیة علی المصدر قوله عز وجل تلک حدود الله
ومن یطع الله ورسوله یدخله جنات تجری من تحتها
الانهار خالدین فیها ذلک الفوز العظیم اینها یاد کردیم حدهاء
خدای است وقیل تلک احکام الله تعالی وقیل تلک بمعنی هذه یعنی
احکام الله تعالی والحد هی الامکنة التی لا یجوز ان یتجاوزعنها
کفت این حدها شریعت خدای است که بیان کردیم هر که فرمان بردار باشد
خدایرا و رسول ورا در نکاه داشت حدود شریعت واحکام دین او در آرد
اورا خدای عز وجل در بوستانهای که میرود در زیر درختان آن
جویها جاودانه باشند در آنجاست رستکاری بزرک قوله عز وجل
ومن یعص الله ورسوله ویتعد حدوده یدخله نارا خالدا
فیها وله عذاب مهین وهر که نافرمانی کند خدایرا ورسول اورا
در ارتکاب مناهی شریعت ودر کذرد از حدها خدای عز وجل در آرد
مر ورا در آتش که جاودانه باشد در وی ومر ورا باشد عذاب خوار کننده
در دوزخ قراء نافع وابن عامر ندخله بالنون فیهما والباقون بالیاء
فیهما بس احکام زنا یاد کرد کفت قوله عز وجل واللاتی یاتین
الفاحشة من نسائکم فاستشهدوا علیهن
اربعة منکم وان زنانی که بیارند فاحشه را یعنی زنا کنند

از زنان شما گواه نهید برایشان چهار تن را از شما یعنی از مردان آزاد مسلمان
قوله عز وجل فان شهدوا فامسکوهن فی البیوت حتی یتوفیهن
الموت او یجعل الله لهن سبیلا اگر گواهی دهند این چهار مسلمان عاقل
بالغ برایشان بزنا بازدارید آن زنان را در خانها تا جان بستاند خدای تعالی
ایشان را یعنی حبس کنید ایشان را تا آنگاه که بمیرند یا کند خدای تعالی
مر ایشان را راهی یعنی مخرجی از حبس لما روی عن عبادة بن الصامت رضی الله عنه عن
رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال خذوا عنی خذوا عنی فقد جعل الله لهن سبیلا
البکر بالبکر جلد مائة وتغریب عام والثیب بالثیب جلد مائة ورجم بالحجارة
ثم نسخ التغریب بقوله الزانیة والزانی فاجلدوا الایة ونسخ جلد المحصن بحدیث
ماعز رضی الله عنه قوله عز وجل واللذان یاتیانها منکم فآذوهما فان تابا
واصلحا فاعرضوا عنهما ان الله کان توابا رحیما وان مرد و زن که بیارند
فاحشه را از شما یعنی زنا کنند و محصن نباشند بیازارید ایشان را بزبان
از تعییر و دشنام یعنی گویید شان که زنا کردید و فرمان خدای عز وجل نکردید
و نگاه نداشتید پس اگر توبه کنند و بصلاح باز آیند روی بگردانید از ملامت
و تعییر ایشان از بعد توبه میازارید ایشان را که خدای عز وجل لم یزل ولا
یزال بپذیرنده توبه است و بخشاینده بر تایبان قیل المراد بقوله واللاتی یاتین
الفاحشة السحق والمراد بقوله واللذان یاتیانها اللواطة وقال الحسن رحمة
الله الایة الثانیة قبل الاولی فانه کان فی الابتداء حد الزنا الایذاء ثم نسخ بالحبس
ثم نسخ بالجلد والرجم قراء ابن کثیر واللذان بتشدید النون قوله عز وجل
انما التوبة علی الله للذین یعملون السوء بجهالة ثم یتوبون من
قریب فاولئک یتوب الله علیهم وکان الله علیما حکیما هر آینه بپذیرفتن
توبه بر خدایست عز وجل بقول دیگر توفیق دادن بتوبه کردن بر خدایست عز وجل
بقول دیگر تجاوز کردن از گناهان از خدایست مر آن کسانی را که میکنند
بدی بنادانی باز توبه کنند از نزدیک یعنی زود توبه کنند ایشان اند که توبه
بپذیرد خدای عز وجل از ایشان و هست خدای عز وجل دانا بکار گناه کاران و

صواب کار بپذیرفتن توبه ایشان قال ابن عباس رضی الله عنهما فی قوله یعملون
السوء بجهالة کل مؤمن یذنب فهو جاهل فی فعله بقول دیگر این جهالت عمل را
میخواهد که خطا مرفوعست ازین امت لکن چون لذت فانیه را بگزینند بر لذت
باقیه آن جهالت باشد بقول دیگر چون عقوبت او بداند این جهالت باشد
وعن ابن عباس رضی الله عنهما انه قال من تاب قبل موته فهو قریب اختلاف کرده
اند که توبه در وقت یاس پذیرفته آید یا نی بعضی گفته اند که پذیرفته نیاید
مگر که پیش از معاینه شدن غیب باشد بعضی گفته اند که پذیرفته آید و اگرچه
در وقت یاس و ظهور سکرات مرگ بود لما روی عن عبادة بن الصامت
رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال من تاب قبل موته بسنة
تاب الله علیه ثم قال ان السنة لکثیرة من تاب قبل موته بشهر تاب الله علیه
ثم قال ان الشهر لکثیر من تاب قبل موته بجمعة تاب الله علیه ثم قال ان الجمعة
لکثیرة من تاب قبل موته بیوم تاب الله علیه ثم قال ان الیوم لکثیر من تاب
قبل موته بساعة تاب الله علیه ثم قال ان الساعة لکثیرة من تاب قبل ان
یغرغر تاب الله علیه وعن الحسن قال ان ابلیس لما قال الله تعالی فبعزتک
لاغوینهم اجمعین ولا افارق ابن آدم ما دام الروح فی جسده قال الله
تعالی فبعزتی لا احجب التوبة عن عبدی ما لم یغرغر بنفسه مقاتل
گفت این آیت در شان مردی آمد از قریش که می خورده بود و مست شده
و در می خوردن و ستایش آن شعری بگفت و لات و عزی را بدروی یاد
کرد و بعث و قیامت را منکر شد چون بامداد برخاست او را خبر دادند
گفت انا لله وانا الیه راجعون و با پشیمانی با چشم گریان بحضرت رسالت
مصطفی آمد علیه السلام این آیت بیامد و وعده داد بقبول توبه او که انما
التوبة علی الله للذین الایة پس از ایمان و توبه با وی خبر دادند و گفت
قوله عز وجل ولیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم
الموت قال انی تبت الآن ولا الذین یموتون وهم کفار اولئک
اعتدنا لهم عذابا الیما و نیست پذیرفتن توبه مر آن کسانی را که بکنند

بدیها تا چون بیاید یکی را ازیشانرا مرگ بگوید توبه کردم اکنون و نه کسانی را توبه
پذیرفتن باشد که بمیرند و ایشان کافر باشند ایشان اند که اماده کرده ایم ایشانرا
عذاب دردناک ابو العالیه گفت آیت اول در شان مومنان است و اول این ایت
در شان منافقان است و آخر این ایت در شان کافران و این دلیل است که ایمان
باس مقبول نبود قوله عز وجل یا ایها الذین امنوا لا یحل لکم ان ترثوا
النساء کرها ولا تعضلوهن لتذهبوا ببعض ما اتیتموهن
ای مؤمنان حلال نباشد مر شمارا که میراث گیرید زنانرا بستم و ناخواست ایشان
و باز مدارید ایشانرا از شوی کردن تا ببرید بعضی از انچ داده باشید ایشانرا
از کابین یعنی تا فدا دهند کابین را عبد الله عباس گفت که در ابتداء اسلام و در
جاهلیت هرکه بمردی و ازوی زنی بماندی و پسر از زن دیگر یا وارث دیگر جز
از پسران وارث جامه بر سر این زن افکندی و نکاح او را بکابین اول میراث
گرفتندی اگر با جمال بودی با آن زن وفا کردندی و اگر نه جمال بودی در نکاح خودش
میداشتی و در قسم نفقه فرو میداشتی چند انکه ان ضعیفه بستوه آمدی و کابین را با غیران
فرا دلی تا دست ازوی بداشتی یا زن بمردی و او میراث او بگرفتی تا وقتی زنی
بود نام او کبشه بنت معن نزد رسول صلی الله علیه وسلم امد و گفت یا رسول الله ان
ابا قیس بن الاسلت توفی وورث نکاحی ابنه محیصن حصین فاضرنی وطول
علی فلا هو ینفق علی ولا هو یخلی سبیلی فقال علیه السلام اقعدی فی بیتک حتی
یاتینی فیک امر فنزلت هذه الایة ونسخت حکم الجاهلیة وقال مقاتل
نزلت هذه الایة فی حصین بن ابی قیس وامراته کبشة قوله عز وجل الا ان یاتین
بفاحشة مبینة مگر که بیارند زنان فاحشه پیدا یعنی زنا اگاه روا باشد
بازداشتن و رنجانیدن او تا کابین فرو گذارد بقول دیگر مراد از فاحشه
نشوز است از زن یعنی چون نشوز از زن باشد روا بود که کابین بازستانی
برضاء زن و این مسله مختلف است میان فقها و در کتب فقه مسطور است
قوله عز وجل وعاشروهن بالمعروف فان کرهتموهن فعسی ان تکرهوا
هوا شیئا ویجعل الله فیه خیرا کثیرا و زندگانی کنید با ایشان

بنیکویی که اگر ناخوش دارید ایشانرا و نخواهید نکاح ایشانرا مگر که
شما ناخوش دارید چیزی را و بکند خدای تعالی در ان خیر بسیار یعنی
روا باشد شما که شویانید ناخوش دارید چیزی را و بکند خدای تعالی
در ان خیر بسیار یعنی روا باشد نکاح ان زن را کراهیت دارید و خدای
عز وجل در ان نکاح کردن خیر بسیار نهاده باشد از فرزندان صالح
و برکه در نفقه و غیران بقول دیگر از ثواب آخرت بقول دیگر روا باشد
که از بعد ان موافقتی ظاهر کرداند بقول دیگر این ایت در شان مردی
آمد که زن نخواهد و او را حاجت نباشد بنکاح او و او را در نکاح خود
میدارد و با وی نزدیکی بکند و می ازاردش تا فدا دهد بکابین خود
و خویشتن بخرد و بیرون اید درین ایت نهی کرد و را که لا تعضلوهن
لتذهبوا ببعض ما اتیتموهن ای لتاخذوا بعض ما اتیتموهن من
الصداق قوله عز وجل وان اردتم استبدال زوج مکان زوج و
اتیتم احدیهن قنطارا فلا تاخذوا منه شیئا اتاخذونه
بهتانا واثما مبینا و اگر خواهید بدل کردن زنی بجای زنی و داده باشید
یکی را از ایشان مال بسیار باز مستانید ازوی چیزی و باز ستانید
انرا بزور و دروغ و بزه پیدا یعنی چون از زن آوردن فاحشه نباشد
اگر از وی چیزی از کابین بازستانید آن باطل و گناه پیدا باشد البهتان
هو الباطل الذی تتحیر المراء من بطلانه وتفسیر القنطار قد بینا فی سورة
البقرة وفی سورة آل عمران قوله عز وجل وکیف تاخذونه وقد
افضی بعضکم الی بعض واخذن منکم میثاقا غلیظا و چگونه
روا دارید که بازستانید ان مال را از زنان خود و رسیده باشد
بعضی از شما ببعضی و گرفتند زنان از شما عهد استوار قال ابن عباس
رضی الله عنهما الافضاء هو الجماع وقیل هو الخلوة ماخوذ من الفضا
وهو المکان الخالی والمیثاق الغلیظ ذکر المهر فی النکاح وقیل هو ما
اشترط الشرع من امساک بمعروف او تسریح باحسان وقیل

واخذن منكم اى حين عليكم عهدا وثيقا بالنكاح وقال الكلبى الا فضاء هو ان يجتمعا فى لحاف واحد جامعها او لم يجامعها قوله عز وجل ولا تنكحوا ما نكح ابا وكم من النساء الا ما قد سلف انه كان فاحشة و مقتا وساء سبيلا بزنى مكنيد زنانى را كه بزنى كرده باشند پدران شما از زنان مكر انچ كذشته است يعنى در جاهليت انچ كرديد از شما در كذاشتيم كه ان نكاح كردن زن پدر زشت كارى و ناخوشى و بد راهيست جون اين ايت بيامد كه لا يحل لكم ان ترثوا النساء كرها از بعد نزول اين ايت اكر زن رضا دادى پسر مرده او را بخواستى از پس مرك پدر و اكر زن روا نداشتى بخواستى اين ايت ولا تنكحوا ما نكح ابا وكم بيامد و جمله زنان منكوحه و مدخوله پدر حرام كرد بعضى كفته اند كه مراد ازين نكاح نفس عقد است و بعضى كفته كه وطى است لان اسم النكاح يقع على الوطى والعقد جميعا لانه عبارة عن الضم لقول الشاعر انكحت ضم حصاها خفت يعملة تعشمرت بى اليك السهل والجبلا اى ضمتها و معنى الضم يوجد فيهما فتحرم منكوحة الاب و موطوءته على الابن و قيل فى الاية اضمار فقديرها ولا تنكحوا ما نكح ابا وكم فانكم ان فعلتم ذلك تواخذوا به و تعاقبوا الا ما قد سلف ثم قال انه كان فاحشة يعنى معصية ومقتا اى بغضا وساء سبيلا اى بئس المسلك ذلك و نصب سبيلا على التمييز پس زنانى را كه نكاح ايشان حرام است بر مردان ياد كرد قوله عز وجل حرمت عليكم امهاتكم و بناتكم و عماتكم و خالاتكم و بنات الاخ و بنات الاخت و امهاتكم اللاتى ارضعنكم و اخواتكم من الرضاعة حرام كرده شد بر شما مادران شما و دختران شما و جدات را همين حكم باشد تا كرچه دور شوند و دختران فرزندان را حكم همين باشد و خواهران شما از هر جانب كه باشند و عمكان شما و عمكان مادر و پدر نيز در ايند و خالكان شما و خالكان مادر و پدر نيز در ايند و دختران برادر و دختران خواهر و پس زنان ايشان و مادران شما نيز انها كه شير داده شما را و خواهران شما از شير نكاح

جمله حرام است و بحكم خبر مصطفى صلى الله عليه وسلم كه كفت يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب انچ بنسب حرام شده است برضاع نيز حرام باشد كه مادر مادر و مادر خواهر و مادر عم و مادر عمه و مادر فرزند پسر قوله عز وجل وامهات نسائكم و ربائبكم اللاتى فى حجوركم من نسائكم اللاتى دخلتم بهن و مادران زنان شما و دختران زنان شما انها كه در كنارهاء شما اند كه از ان زنانى باشند كه شما با ايشان دخول كرده باشيد قوله عز وجل فان لم تكونوا دخلتم بهن فلا جناح عليكم پس اكر دخول نكرده باشيد با ايشان بزه نيست بر شما اكر دختران ايشان را بخواهيد اما مادر زن بمجرد عقد دختر حرام كردد و دختر بمجرد عقد مادر حرام نكردد تا با مادر وى دخول نباشد وكونها فى حجر الزوج هل هو شرط لثبوت الحرمة عند عامة الصحابة والعلما ليس بشرط وقال بعضهم هو شرط و بعضى كفته اند كه مراد از ين حجر خانه زوج است قوله عز وجل وحلائل ابنائكم و زنان پسران شما از پسرانى كه از پشتهاء شما باشند زن پسر را حليله خوانند كه حلال شده پسر راست بنكاح وقيل لانه تحل معه فى الفراش وهو من الحلول و كنيزك پسر را حليله نخوانند و حكم حرام كنيزك پسر بر پدر بمجرد ملك يمين نباشد تا دخول با پسر و دن نباشد و منكوحه پسر بر پدر بمجرد عقد حرام شود و مخصوص كردن پسران صلبى از بهر آن بود تا زنان پسرخوانده در تحت اين تحريم داخل نباشند چنانك زنان پسران صلبى باشند و زنان پسران شير درين تحريم داخل باشند رسول صلى الله عليه وسلم هم زينب را خواسته بود و او زن پسرخوانده [illegible] بوده بود و مر رسول را صلى الله عليه وسلم كافران طعن كردند بجهالت كه زن پسر را نكاح كرد چنانك در سورة الاحزاب بيان كنيم ان شاء الله تعالى قوله عز وجل وان تجمعوا بين الاختين الا ما قد سلف ان الله كان غفورا رحيما و حرام كرده بر شما كه جمع كنيد ميان دو خواهر در عقد مكر انچ كذشته است در جاهليت

که هر این خدای عز وجل آمرزکارست و رحمت کننده ابن عباس گفت که اهل
جاهلیت اقرار میکردند بحرامی این همه زنان مگر زن پدر را و جمع میان
دو خواهر که درین هر دو موضع یاد کرد که الا ما قد سلف واگر پیش ازین
کرده بودیت آن از شما عفو کرده شد بعد ازین چنان مکنید و دست از آن
بدارید فقیل غفورًا لما مضى في الجاهلية رحيمًا لما يكون في الاسلام ان تاب
من ذلك قوله عز وجل **والمحصنات من النساء الا ما ملكت**
ايمانكم این متصل است با ما قبل او یعنی حرام کرده شد بر شما
نکاح زنان با شوی مگر آنچ پادشاه کرد دستهای راست شما یعنی برستانی
که برده گیریت وشویان ایشان در دار حرب بمانند واستبرای ایشان
نگاه دارید وایشان اسلام آرند با ایشان صحبت روا باشد چنانک در روایت
آمده است از ابو سعید خدری رضي الله عنه که مسلمانان در روز اوطاس زنان را
برده گرفتند وایشان را شویان بودند از کافران مسلمانان احتراز می کردند
از صحبت کردن با ایشان بسبب شویان که داشتند این آیت بیامد منادی را
فرمود رسول صلى الله عليه وسلم تا ندا کرد الا لا توطء الحبالى حتى يضعن حملهن
ولا الحيالى حتى يستبرين بحيضة سبب فرقت افکنده میان زن وشوی
درین حکم اختلاف دار حرب است ودار اسلام بمذهب ما ومذهب شافعی
محض برده گرفتن است قوله عز وجل **كتاب الله عليكم**
این نبشته خدای است عز وجل بر شما بقول دیگر اینها اند که حرام کرد
خدای عز وجل بر شما در کتاب بقول دیگر آنچ خوانده می شود بر شما کتاب راست
خدایست متابعت کنید آنرا وخلاف مکنید زجاج گفت این نصب على المصدر
ومعنا روی تاکید است یعنی حرمت علیکم وکتب علیکم التحریم کتابا وقیل
انه نصب على التحريض يعني احفظوا كتاب الله والزموه قوله عز وجل
واحل لكم ما وراء ذلكم ان تبتغوا باموالكم
محصنين غير مسافحين وحلال کرده شد مر شما را نکاح
آنچ جز این زنان است که یاد کردیم که بجویید بمالهای شما یعنی بکابین نکاح

کنند کان نه زنا کنندگان وقیل ان تشتروا الجواری باموالکم محصنین
ای کونوا متعففین غیر زانین قوله عز وجل **فما استمتعتم به فآتوهن**
اجورهن فريضة پس آنچ منفعت گیرید بنکاح از ایشان بدهید مزدهای
ایشان فریضه است مر ایشان را بر شما از خدای عز وجل والفرض على مراتب الايجاب
قال مقاتل رحمه الله المراد منه المنفعة يعني كما استمتعتم به منهن الى اجل مسمى
فآتوهن اجورهن اى اعطوهن ما شرطتم لهن این حمله در بعضی غزوها روا
بود منسوخ شد وروى عطاء عن ابن عباس رضي الله عنهما انه قال ما كانت المتعة
الا رحمة رحم الله بها على هذه الامة ولولا انه نهى عمر رضي الله عنه ما زنا الا شقي
وعن ابن مسعود رضي الله عنه انه قال انما رخص في المتعة في بعض المغازي ثم
نسخ باية الطلاق والميراث والعدة قوله عز وجل **ولا جناح عليكم**
فيما تراضيتم به من بعد الفريضة ان الله كان عليما حكيما
ونیست بر شما در آنچ خوشنود گردید از یکدیگر یعنی از زیادت ونقصان
در کابین از بعد فریضه یعنی کابین بریده کرده که خدای عز وجل داناست در آنچ
رخصت داد وحکیم است در آنچ حرام کرد این دلیل است که زیادت کردن در
کابین روا باشد قرأ حمزة والكسائي وحفص احل لكم بضم الالف على فعل ما لم
يسم فاعله والباقون بالنصب قوله عز وجل **ومن لم يستطع منكم**
طولا ان ينكح المحصنات المؤمنات فمن ما ملكت
ايمانكم من فتياتكم المؤمنات وهر که توانا نباشد از شما بتوانگری
وافزونی که بزنی کند زنان آزاد پارسایان مومنان را یعنی کابین ندارد که
زن آزاد بخواهد بزنی کند از آنچ دستهای شما مالک شود یعنی کنیزک مؤمنه را
بخواهد الطول یذکر ویراد به الغنا والسعة وهو قول ابن عباس وقتاده رضي الله
عنهما وقال جابر وزيد وربيعة الطول هو الهوى يعني من لم يقدر منكم على
نكاح الحراير هوى وحبا بامة لا يتسع قلبه لنكاح حرة فليتزوج الامة التي يهواها
والمسئلة مختلفة قالت جماعة من اهل الفقه اذا كان عند الرجل من المال مقدارا يمكنه
ان يتزوج الحرة لا يجوز له ان يتزوج الامة في قول علمائنا رحمهم الله يجوز اذا لم يكن عنده حرة

وفی نکاح الامة غیر المومنة اختلاف وقال بعض الناس لا یجوز ان یتزوج امة یهودیة ولا نصرانیة
وفی قول علمائنا رحمهم الله یجوز والایة محمولة علی الافضل قوله عز وجل والله اعلم بایمانکم
بعضکم من بعض وخدای عز وجل داناتر است یعنی همه فرزندان آدمید
بنده و آزاد بل بدیه در دین بقوله دیگر بعضی از شما برابرید یعنی فرزندان آدمید بنده و آزاد
وقیل والله اعلم بایمانکم بعضکم من بعض وقیل دینکم واحد وبعضکم علی دین بعض قوله عز وجل
فانکحوهن باذن اهلهن وآتوهن اجورهن بالمعروف
زنی کنید ایشان را بدستوری خداوندان ایشان بدهید ایشان را مزدهاء ایشان به نیکویی
یعنی کابین ایشان بدهید کابین نکاح نه مزد زنا و آن ده درم نقره باشد یا زیادت
قوله عز وجل محصنات غیر مسافحات ولا متخذات اخدان نهفتگان و نگاه
دارندگان فرج از حرام نه زناکنندگان و نه گیرندگان دوستان حرام در سر که
در جاهلیت بعضی زنان بودندی که زنا می‌کردند آشکارا و ایشان را نشانها بودی که در
کویها و بازارها رایتها نصب کردندی تا خانه ایشان را بدانستندی و بعضی بودندی که در
سر دوستان بحرام می‌گرفتند و زنا می‌کردند پنهان مولی تعالی فرمود که زنان نهفته و پار
سا را خواهید و زنان زناکننده که در آشکار و نهان را مخواهید و عن ابن عباس رضی الله
عنهما انه قال فیهم من یحرم ما ظهر من الزنا ویستحل ما خفی فنهی الله تعالی عنهما وابن
آیت استحباب است نه ایجاب تا اگر کسی زن زناکننده خواهد روا باشد قوله عز وجل
فاذا احصن فان اتین بفاحشة فعلیهن نصف ما علی
المحصنات من العذاب چون این کنیزکان شوی کردند بقول دیگر چون اسلام
آوردند اگر بیارند فاحشه یعنی زنا کنند بر ایشان است نیمه از آنچه بر آزادان
نهفتگان است از عذاب یعنی حد کنیزکان چون زنا کنند پنجاه تازیانه باشد نیمه
حد آزادان که رجم صورت نبندد از بهر آنکه آزادی از جمله شرایط احصان است
و اینجا آزادی نیافتیم رجم لازم نباشد قوله عز وجل ذلک لمن خشی العنت
منکم وان تصبروا خیر لکم والله غفور رحیم آن مر کسی
را باشد که بترسد که در زنا افتد از شما یعنی نکاح کردن کنیزکان کسی را باشد
که کابین آزادان ندارد و بترسد که در زنا افتد و اگر صبر کنید و کنیزکان نه بر نکاح

نکنید آن بهتر باشد مر شما را که فرزند شما بنده نگردد و خدای عز وجل آمرزگار است
و رحیم است که مباح کرد مر شما را کنیزکان بر حال ضرورت وقال مجاهد وان تصبروا
علی نکاح الامة خیر لکم من ان تتعففوا فی الفجور قیل العنت الاثم وقیل الزلة و
قیل الزنا بقول دیگر بنکاح کردن کسی روا باشد که بترسد بزیان و رنج در
افتد بقول دیگر کسی را روا باشد که از عشق بترسد از بهر آنکه عنت عبارت
از مشقت و هلاکت است و در این چیزها مشقت و هلاکت است قرأ الکسائی المحصنات
بکسر الصاد فی جمیع القرآن الا فی قوله والمحصنات من النساء والباقون بالنصب
وقرأ حمزة والکسائی وعاصم فاذا احصن بنصب الالف یعنی تزوجن والباقون بالرفع
یعنی زوجن قوله فمن لم یستطع منکم طولا الطول الغنا والسعة وقیل الهوی
والفتاة المرأة الشابة والفتیات جمعها الا ان الامة تسمی فتاة شابة کانت او
عجوزة والاحصان التعفف واصله المنع وفی القرآن الاحصان علی اربعة اوجه
التزویج والحریة والاسلام والعفاف والعنت المشقة ونصبت المحصنات
علی الحال ونصب غیر علی البدل منها قوله عز وجل یرید الله لیبین لکم
ویهدیکم سنن الذین من قبلکم ویتوب علیکم
والله علیم حکیم می‌خواهد خدای عز وجل تا بیان کند مر شما را که صبر کردن بهتر
از نکاح بنده بقول دیگر تا بیان کند مر شما را که نکاح کنیزک شما را آنچه سنت روا باشد
در حالت ضرورت بقول دیگر می‌خواهد خدای عز وجل تا بیان کند شما را آنچه حاجت
باشد شما را در کار دین از حلال و حرام و بیان کند شما را راههاء شریعتهاء آن
کسانی که بیشی از شما بودند از اهل توریت و انجیل و بپذیرد توبه شما را بقول دیگر
عفو کند از شما و خدای عز وجل داناست بحال کسی که گناهی کرده باشد و حکیم است
که فرمود بنکاح کنیزکان بنده بعد از عجز از نکاح آزادان قوله عز وجل والله یرید
ان یتوب علیکم ویرید الذین یتبعون
الشهوات ان تمیلوا میلا عظیما و خدای عز وجل می
خواهد که بپذیرد توبه شما را و در گذارد از شما بقول دیگر می‌خواهد که دلالت
کند مر شما را بر سبب توبه و می‌خواهند که کفر و گناه کنید و از دین صواب

الکسائی
بر کرده بن اثق کنشی ...
مخواهند که ...
متابعت آرزوها میکن...

بعضی
برکند یدنقول دیکر یتبعون الشهوات جهودان و ترسایان اند نقول دیکر
زانیان اند قوله عز وجل یرید الله ان یخفف علیکم و
خلق الانسان ضعیفا میخواهد خدای عز وجل که سبک کردانه
از شما که رخصت داد شما را بنکاح کردن کنیزکان نقول دیکر میخواهد خدای
عز وجل که بیان کند بر شما کار را یعنی در کذارد کناهان از شما و افریده است
ادمی ضعیف یعنی صبر نتواند کرد از انچ ارزو دارد نقول دیکر اسیر شهوت است
بحمت خود کار نکاح برایشان تنک نکرد نبا احکام بیوع یاد کرد قوله عز وجل
یا ایها الذین امنوا لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا
ان تکون تجارة عن تراض منکم ای کسانی که کرویده اند
مخورید مالها خود را درمیان یکدیکر بباطل یعنی بظلم و قمار و ربوا و سوکند
دروغ و مانند ان مکر باشد بازرکانی و خرید فروختی بخوش دلی یکدیکر
از شما سبب نزول این ایت قصه عبدان بن الاشوع و امرؤ القیس است
که در سورة بقره یاد کردیم این استثناء منقطع است بمعناه لکن لعدم
الجنسیة بین المستثنی والمستثنی منه قوله عز وجل ولا تقتلوا انفسکم
ان الله کان بکم رحیما ومکشید تنها خود را یعنی بعضی از شما مر بعضی را
که خدای عز وجل بر شما رحیم است که شما را از کشتن یکدیکر باز می دارد نقول قتبی
مال یکدیکر بباطل مخورید و یکدیکر را مکشید یعنی موافق باشید و یکدیکر را
مکشید بغارت مکنید و بقصد یکدیکر دشمنی ظاهر مکنید نقول دیکر فرزندان
واهل و عیال خود را هلاک مکنید ببخل و کسالت قراء حمزة والکسائی وعاصم
تجارة بالنصب لانها خبر کان والباقون بالرفع لانها اسم کان قوله عز وجل
ومن یفعل ذلک عدوانا وظلما فسوف نصلیه نارا وکان
علی الله یسیرا هر که بکند انچ نهی کردیم از خوردن مال بنا حق و کشتن
بظلم و از حد درکذشتن یعنی هر که مال مسلمانی بخورد نه بروجه شرع و یا
مومنی را بکشد بطریق تعدی و ستم زود باشد که ورا در اقلیم در اتش
و آن بر خدای عز وجل اسانست یعنی عذاب کردن طاغی و باغی بر خدای عز وجل
اسانست

قوله عز وجل ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر
عنکم سیاتکم وندخلکم مدخلا کریما
اکر دور باشید از کناهان بزرک انچ باز داشته می شوید از وی کفارت کنیم
از شما بدیها شما و در اریم شما را در جای کرامی و منزلی نیکو کبیره کناهی باشد که
در دنیا ان را حدی باشد بیان کرده چون سرقه و زنا و قتل بنا حق و امثال آن
یا در عقبی عذاب معین کرده وقیل الکبیرة ههنا الکفر وسماه کبائر لان الکفر
انواع شتی الکفر بالوحدانیة والکفر بالرسالة والکفر بالقرآن وتحلیل الحرام وغیر ذلک
والسیات هی المعاصی وقال ابن عباس الکبائر ما عظم من الذنوب
لما بیّنا وقال ابن مسعود الکبائر هی الایاس من روح الله والامن من مکر الله
والشرک بالله وقیل الکبیرة ما اصر علیه من الذنوب کما جاء فی الحدیث لا کبیرة
مع الاستغفار ولا صغیرة مع الاصرار قرا نافع مدخلا بنصب المیم وهو موضع
الدخول والباقون برفع المیم وهما الادخال والکریم ما کثر نفعه قوله عز وجل
ولا تتمنوا ما فضل الله به بعضکم علی بعض وارزو مبرید
بانچ افزونی داد خدای عز وجل بوی بعضی را از شما بر بعضی از مال و نعمت یعنی
حسد مکنید ابن عباس کفت یعنی مال کسی را و زن کسی را و ستور کسی را ارزو
مبرید لکن بکویید ای خدای ما ما را مثل ان روزی کن نقول بعضی سبب
نزول ایت ان بود که ام سلمه رضی الله عنها کفت کاشکی جهاد بر ما فریضه
بودی این ایت بیامد و از ان کفتار نهی کرد پس کفت قوله عز وجل للرجال
نصیب مما اکتسبوا وللنساء نصیب مما اکتسبن و
سالوا الله من فضله ان الله کان بکل شیء علیما
مر مردان راست نصیبی از انچ کنند و مر زنان راست نصیبی از انچ کنند
و بخواهید از خدای عز وجل فضل او که خدای عز وجل بهر چیزی داناست
سبب نزول ایت ان بود که زنان می کفتند چنانکه از میراث ما کم شد
از وبال ما نیز کم شود این ایت بیامد که هرچه کنند جز آن نیابند نقول کلبی
رحمه الله سبب نزول ان بود که مردان کفتند خدای تعالی ما را فضل نهاد بر زنان

که مارا دو نیل است از میراث و زنان را یک تیر او میدواریم که در خیرات و طاعات
مال از ثواب دو تیر باشد و زنان را یک تیر این ایت بیامد وقیل وللنساء
نصیب مما اکتسبن من الشر فلا تنقص من اثمهن شیء وکذلک للرجال
وقراء ابن کثیر والکسائی وسئلوا الله بغیر همز فی جمیع القران والباقون
بالهمز وهو الاصل والحذف للتخفیف قوله عزوجل ولکل جعلنا موالی
مما ترک الوالدان والاقربون وهر یکی را بکردیم میراث خواران
یعنی بیان کردیم مرهر مردی را از انج دست باز دارید مادر و پدر و خویشاوندان
یعنی از بعد مرگ خود بگذارند مالها قیل الموالی هم العصبة بقول دیگر بیان
کردیم هر مرده را میراث خواران تا میراث کنند از انچ بماند از مرده وان میراث
خواران مادر و پدر و خویشان اند فعلی القول الاول تقدیر الایة الوالدان
والاقربون هم الموروثون وعلی القول الاخر هم الوارثون یرثون ما ترک المیت
قوله عزوجل والذین عقدت ایمانکم فاتوهم نصیبهم
ان الله کان علی کل شیء شهیدا وان کسانی که بیست سوگندان
شما بان بدهید نصیب ایشان که خدای عزوجل بر هر چیزی گواه است یعنی داناست
باحوال شما بقول کلبی و مقاتل این ایت در حق کسی امد که با کسی عقد کردی
بستی و هر عهد کردندی و سوگند خوردندی که از یکدیگر میراث برند همچون
یکی از فرزندان پس این حکم منسوخ شد بایت واولوا الارحام بعضهم اولی
ببعض بقول دیگر این ایت در وصیت امد که وصیت می کردند بمال مر کسی را
فرمود تا نصیب ایشان بدهند از ثلث مال بقول دیگر مراد ازین عقد موالات
است واین معروف است و منسوخ نیست قراء حمزة والکسائی وعاصم عقدت
والباقون عاقدت بالالف والمولی المعتق والمعتق والولی وابن العم والصهر والعصبة
والناصر والحلیف والسید والجار واصله القرب والمراد ههنا الورثه
قوله عزوجل الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله
بعضهم علی بعض وبما انفقوا من اموالهم مردان براستادگان
اند بر کار زنان بانچ فضل نهاد خدای عزوجل بعضی از ایشان را بر بعضی

یعنی

یعنی مردان را بر زنان فضل نهاد بعقل بانچ فضل نهاد خدای عزوجل و قوت
و تصرف و بانچ نفقه کردند از مالها خود بر زنان یعنی کابین و نفقه
دادند شان این ایت در حق دختر محمد بن مسلمه امد رضی الله عنه و شوی
او اسعد بن الربیع که یکی از نقیبان صحابه بود وقتی طپانچه بزد بر روی آن
زن زن خشم گرفت و پدر در رسول صلی الله علیه وسلم امد و گله کرد رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود تا قصاص کند چون زن قصد کرد تا شوی
خود را باز زند در حال وحی فرا هر شد بر رسول صلی الله وسلم و این ایت
بیامد رسول صلی الله علیه ان قصاص نکرد وقیل الرجال مسلطون
علی تادیب النساء وامورهن وقیل بما فضل الله به بعضهم علی بعض
ای فضل الرجال بالعقل الکامل والرای الشامل وبالانفاق علیهن
وبزیادة القوة فی النفس والطبع لان طبع الرجال غلبت علیه الحرارة و
الیبوسة فیکون فیه القوة والشدة وطبع النساء غلبت علیه الرطوبة
والبرودة فیکون فیه اللین والضعف فلهذا جعل الرجال قواما علیهن
والقوام والقیم کل من یقوم علی الغیر فیما یجب له قوله عزوجل فالصالحات
قانتات حافظات للغیب بما حفظ الله زنان پارسایان
فرمان برداران باشند مر شویان را و نگاه دارنده کان نهان باشند بانچ
نهان داشت خدای عزوجل یعنی بانچ فرمود خدای عزوجل بقول دیگر
زنان نیکوکاران زنانی اند که فرمان بردارانند شوی خود را و نگاه دارنده
کان رای ایشان اند و نگاه دارنده کان فرجها خود اند و نگاه دارنده کان
مال شویان خود اند بحفظ الله ایاهن وکلمة ما للصلة ههنا وقیل
حافظات الله فی اوامره ونواهیه لان الله هو الغیب وقیل فالصالحات
المحسنات الی ازواجهن القانتات المطیعات لله تعالی وقیل الصالحات
الموحدات والقانتات القایمات امور ازواجهن الحافظات للغیب یعنی
غیب ازواجهن فی فروجهن وهو ان لا یفترین ولا علیهم بما حفظ الله
ای بحفظ الله ایاهن قوله عزوجل واللاتی تخافون نشوزهن

فعظوهن واهجروهن فى المضاجع واضربوهن
وان زنانى را که بترسید یعنی بدانید خشم گرفتن ایشان وعصیان ایشان
مر شویان را پند دهید ایشان را وگویید از خدای عزوجل بترسید که حق شویان
بر شما واجب است اگر پند نپذیرند وفرمان نکنند جدا شوید از ایشان در
خوابگاهها اگر این نیز سود ندارد بزنید ایشان را زدنی که جراحت نکند قال
ابن عباس رضی الله عنهما ضربا بالید لا بالعصا بقول دیگر واهجروهن یعنی روی
از ایشان بگردانید در فراش بقول دیگر سخن درشت گویید ایشان را ودشنام
دهیدشان برین قول این امر از هجر باشد وهجر سخن نافرجام گفتن باشد وبقول
اول امر باشد از هجر وان بریدن ودور شدن باشد ذکر الشیخ الامام ابو منصور
رحمه الله فی تاویله عن ابن عباس رضی الله عنهما قال فعظوهن بکتاب الله تعالى
فان اطعنکم والا فاهجروهن والهجران لا یجامعها ولا یضاجعها فان
قبلن والا فاضربوهن ضربا غیر مبرح ولا کاسر لهن عظما قوله عزوجل
فان اطعنکم فلا تبغوا علیهن سبیلا ان الله کان
علیا کبیرا پس اگر فرمان بردارى کنند شما را مجویید بر ایشان
راهی یعنی بهانه در زدن ایشان که هست خدای عزوجل برتر از همه در قدرت
وعظمت نه بمکان وجهت وبزرگوار است در صفات پاک خود ومنزه از ضعف
ونقصان قیل لا تبغوا علیهن سبیلا ای لا تکلفوهن علی حبکم فان ذاک الى
القلب ولیس بیدها قوله عزوجل وان خفتم شقاق بینهما فا
بعثوا حکما من اهله وحکما من اهلها اگر بترسید یعنی
بدانید ای مومنان که بعد ازین نصیحت خلاف ودشمنی میان زن وشوی
بفرستید میانجی از تبار شوی ومیانجی از تبار زن وقیل ان علمتم
الفراق بینهما ولا تدرون من قبل ایهما یقع النشوز فابعثوا رجلا عدلا
من اهل الزوج ورجلا عدلا من اهل المرأة حتى ینظرا عن حالهما ویحکما بینهما
قوله عزوجل ان یریدا اصلاحا یوفق الله بینهما ان
الله کان علیما خبیرا اگر بخواهند این دو میانجی بصلاح آوردن

هکذا

کار

کار وصورت میان زن وشوی سازوارى افگند خدای تعالی میان ایشان
که خدای عزوجل داناست بفعل حاکمان وآگاهست بعزم دل زن وشوی بقول
دیگر اگر بخواهند زن وشوی مصلحت میان ایشان وموافقت میان یکدیگر
خدای تعالی الفت وموافقت پدید آرد میان هردو والقاضی من نصبه
السلطان والحکم من ینصبه الخصمان للمصلحة وکذلک الحاکم قوله عزوجل
واعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا وبالوالدین احسانا
بپرستید خدای را عزوجل بقول دیگر یکی گویید خدای را عزوجل وانباز
مگردانید بوی چیزی را ونیکوئی کنید با مادر وپدر نیکوئی قوله عزوجل
وبذی القربى والیتامى والمساکین والجار ذی
القربى والجار الجنب ونیکوئی کنید با خویشاوندان وبا یتیمان
وبا درویشان وبا همسایگان که خویش باشند وبا همسایگان بیگانه قوله عزوجل
والصاحب بالجنب وابن السبیل وما ملکت ایمانکم
وبا یاران هم پهلو یعنی رفیق در سفر بقول دیگر جفت نکاح وبا مهمان بقول
دیگر مراد از ابن السبیل راه گذری است ودیگر نیکوئی کنید با درم خریدگان
فرمود که از بعد آنک مرا یکی گویید با ایشان نیکوئی کنید لما روی عن رسول الله
صلى الله علیه وسلم انه قال لا یزال جبریل یوصینی بالجار حتى ظننت انه سیورثه
وما زال یوصینی بالنساء حتى ظننت انه سیحرم طلاقهن وما زال یوصینی
بالممالیک حتى ظننت انه سیجعل لهم اذا انتهوا الیها اعتقوا وما زال یوصینی
بالسواک حتى ظننت ان یحفی فمی وما زال یوصینی بقیام اللیل حتى ظننت
ان خیار امتی لا ینامون لیلا وروی عن رسول الله صلى الله علیه وسلم انه قال
الله الله فیما ملکت ایمانکم الله الله ای اتقوا الله فی خیر اخوانکم اطعموهم
مما تاکلون واکسوهم مما تلبسون ولا تکلفوهم ما لا یطیقون فانهم لحم
ودم وخلق امثالکم قوله عزوجل ان الله لا یحب من کان
مختالا فخورا هر آینه هر آینه خدای عزوجل دوست ندارد
... باشد خرامنده وفخر کنند ونازند وخویشتن بینند قیل

مختالا فی مشیته فخورا علی الناس وقیل فخورا فی نعم الله لا یشکر و
متکبرا علی الناس قوله عز وجل الذین یبخلون ویأمرون
الناس بالبخل ویکتمون ما آتاهم الله من فضله
واعتدنا للکافرین عذابا مهینا آن کسانی اند که
بخیلی کنند وبفرمایند مردمان را ببخیلی کردن ومی پوشند آن را که داده است
ایشان را خدای عز وجل از فضل خود یعنی علم توریت ونعت محمد وغیر آن پنهان میدارند از بهر مال
ایشانند کافران درحقیقت مر خدای عز وجل وآماده کرده ایم مر کافران را عذابی خوار کننده
مجاهد ومقاتل گفتند این آیت در شأن جهودان آمد که بخیلی میکردند بعلم خود ونعت
مصطفی را صلی الله علیه وسلم پنهان میداشتند در کتاب خود ودیگران را میفرمودند
پنهان داشتن از سفله وپادشاهان خود بقول دیگر در شأن کسی آمده است که بخیلی کند
بعلمی از علوم دین وقیل وردت الآیة فی الیهود الذین یبخلون بالمال لانهم کانوا
لا یعطون احدا شیئا وعادتهم الاخذ والمنع ویأمرون قومهم بالمنع قرأ حمزة
والکسائی بالبخل بنصب الباء والخاء والباقون بضم الباء وجزم الخاء وکلاهما واحد.
کما قال الشاعر وما ان بنا المال من حبه ولا للفخار ولا للبخل ولکن لحب اذا ما اتانا
واکرام ضیف اذا ما نزل قوله عز وجل والذین ینفقون اموالهم
رئاء الناس ولا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر ومن یکن
الشیطان له قرینا فساء قرینا وآنکسانی که نفقه کنند مالها خود را
بنمایش مردمان ونگروند بخدای وبروز بازپسین وآن که قرین ایشان دیو باشد
وهر کرا دیو قرین وهمنشین باشد بد یاری که باشد ویا دیو مقاتل گفت در شأن جهودان
آمد ضحاک گفت در شأن منافقان آمد بقول دیگر درحق رؤساء مکه وابو
سفیان آمد که روز بدر سپاه کافران نفقه میکردند وقیل یقرنه بالشیطان
فی سلسلة النیران فی جهنم قوله عز وجل وماذا علیهم لو آمنوا بالله والیوم الآخر
وانفقوا مما رزقهم الله وکان الله بهم علیما چه بودی
برایشان اگر بگرویدندی بخدای وبروز بازپسین ونفقه کردندی آنچ روزی
داده مر ایشان را خدای تعالی یعنی اگر بجای کفر وبخل ایمان و[illegible] واحسان

کردند

کردندی چه زیان داشتی ایشان را بقول دیگر نبودی برایشان چیزی
از عذاب وعتاب اگر بگرویدندی بخدای عز وجل وروز قیامت ونفقه کردندی
در طاعت خدای تعالی با فعال واعمال ایشان داناست جزاشان بدهد
قوله عز وجل ان الله لا یظلم مثقال ذرة وان تک حسنة یضا
عفها ویؤت من لدنه اجرا عظیما هر آینه خدای عز وجل
نکند ستم بر کسی بوزن ذره که در آفتاب ظاهر کند بقول دیگر ذره مورچه خرد است
یعنی از عمل کسی بوزن ذره کم نکند وبر بدی کسی بوزن ذره زیادت نکند
واگر نیکی باشد زیادت کند ده مر آن را وبدهد مر او را از نزد خود مزدی
بزرگ ضحاک گفت اگر کافر هیچ نیکی بد نیفتد باشد بجز نیکی آن نیکی را افزون
کرداند تا یکی نیکی ده برابر شوند وبهشت دارا رد وقیل معنی
الآیه وان تک حسنة مقبولة یضاعفها الله تعالی الی ما لا یحصی قرأ
نافع وابن کثیر حسنة بالرفع لانه اسم کان والباقون بالنصب لانها
خبره والاسم فیه مضمر یعنی وان تک الفعلة حسنة وعن ابن مسعود
رضی الله عنه قال خمس آیات فی سورة النساء احب الی من الدنیا
وما فیها قوله ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه قوله ان الله لا یظلم
مثقال ذرة الآیة وقوله ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء الآیه وقوله ولو انهم
اذ ظلموا انفسهم الآیة قوله ومن یعمل سوءا او یظلم نفسه الآیه قوله عز وجل
فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید وجئنا بک
علی هؤلاء شهیدا چگونه باشد آنگاه که بیاریم از هر گروهی گواهی را
وبیاریم ترا بر اینها گواه یعنی بر امت تو بقول دیگر بر کافران مکه وجهودان
وترسایان وآن چنان باشد که در روز قیامت فرمان آید مر امتان
گذشته را که پیغامبران مر رسالت را بشما رسانیدند گویند نی رسولان
گویند ما رسانیدیم لکن ایشان قبول نکردند ومارا برین گواه است
وآن امت محمد است پس این امت را بیارند ایشان گواهی دهند بر امتان
گذشته ایشان گویند امت محمد در روزگار ما نبودند بر ما چگونه گواهی

خرد است

وقیل هی التوحید

دهند این امت کویند ما در کتاب خود دیده بودیم و ... در حالان
ما بر ما خواندند آن کتابی که تو خدای بر ما فرستاده بودی و این از معاینه
دیدن ما قوی تر بود امتان کذشته کویند درمیان ایشان فاسقان
اند و سارقان اند و زانیان اند کواهی ایشان نشنوند رسول صلی الله علیه وسلم ایشانرا
تزکیه کند پس مشرکان کویند والله ربنا ما کنا مشرکین مولی تعالی مهر خاموشی
بر زبانهای ایشان نهد و دستها و پایهاء ایشانرا بسخن آرد تا بر ایشان
کواهی دهند که وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون قوله عز وجل یومئذ یود
الذین کفروا وعصوا الرسول لو تسوی بهم الارض
ولا یکتمون الله حدیثا آن روز آرزو برند آن کسانی که کافر شدند
و نافرمانی کردند رسول را صلی الله علیه وسلم که راست کندی با ایشان راه یعنی
خواهند و آرزو برند که خاک شوندی تا اهل عرصات بر ایشان کذرندی و پنهان
نتوانند کرد از خدای عز وجل سخنی را بعضی کفته اند که ابتدا سخنی است بقول
دیکر این بیان سخن اول است یعنی آرزو برند که زمین با ایشان راست
کردی و هیچ سخن نپوشیدندی از آنچه خدای عز وجل ظاهر کرده بود بر ایشان
که دروغ ایشان ظاهر شود در قیامت قرا حمزة والکسائی تسوی بنصب
التاء وتشدید الواو قوله عز وجل یا ایها الذین امنوا لا تقربوا
الصلوة وانتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون
وذلک ان عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه صنع طعاما ودعا ابا بکر وعمر
وعثمان وعلیا وسعدا رضی الله عنهم وسقاهم خمرا قبل تحریمها فحضرت
المغرب فامهم علی وقرا قل یا ایها الکافرون علی غیر الوجه یعنی لا اها را
نکفت در مستی وفی بعض التفاسیر امهم رجل وقرا قل یا ایها الکافرون
وحذف اللاات وهم سکاری چون هشیار شدند خبر دادندشان از آن
حال پشیمان شدند وبترسیدند قصه با رسول صلی الله علیه وسلم بکفتند
این ایت بیامد که ای مؤمنان نزدیکی مکنید بنماز و شما مستان باشید
تا آنکاه که بدانید که چه میکویید قیل حتی تعلموا ما تقرؤن ... ما نقرا

اما منا

اما مکم

قوله عز وجل ولا جنبا الا عابری سبیل حتی تغتسلوا و نه جنب مکر راه
کذریان باشید تا غسل بیارید یعنی مکر مسافر باشید و آب نیابید تیمم
کنید و اکر هم جنب باشید قال الزجاج معناه لا تصلوا اذا کنتم جنبا
حتی تغتسلوا الا آن لا تجدوا بقول قتبی نزدیکی مکنید مواضع نماز
در حال مستی و جنابت قوله عز وجل وان کنتم مرضی
او علی سفر او جاء احد منکم من الغایط او
لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا
و اکر باشید بیماران یا در سفر باشید و بیاید یکی از شما از جای حدث کردن
یا بسوده باشید زنانرا یعنی وطی کرده باشید و جنب شده و آب نیابید تیمم کنید
بخاکی پاک الغایط فی اللغة هو المکان المطمئن وههنا حکایة عن الحدث
قوله عز وجل فامسحوا بوجوهکم وایدیکم ان الله
کان عفوا غفورا و بمالید بان خاک پاک روبهاتان را و دستهای
خود را که خدای عز وجل در کذارنده و آمرزنده است مر شما را که در وقت ضرورت
خاک را بدل آب کردانید و تقصیر از شما عفو کرد این آیت در شان عبد الرحمن بن
عوف آمد رضی الله عنه که جنابت رسیده بود و او مجروح بود از رسول صلی الله علیه
وسلم سوال کردند که چکنیم این ایت بیامد و تیمم فرمود از بهر همه امت را عبد الله عباس
کفت رضی الله عنهما که مردی را اندر روزکار رسول صلی الله علیه وسلم آبله آمده بود
و جنابتش رسید سوال کرد ... از بعضی صحابه بغسل او فرمودند غسل آورد
و هلاک شد پیغامبر را صلی الله علیه وسلم خبر دادند پیغامبر علیه السلام فرمود که قاتلوه
قاتلهم الله تعالی الم یکن شفاء العی السوال پس این ایت بیامد و بیماران و مجروحان
را بتیمم رخصت داد بقول عباس رضی الله عنه مراد از لمس جماع است تا تیمم مر جنب
روا دارند و بقول عمر و عبد الله مسعود رضی الله عنهما مراد از بسودن
است و مر جنب را تیمم روا ندارند نصب جنبا علی الحال والصعید عبارة عما
یصاعد من الارض وقیل الصعید وجه الارض ولهذا قال ابو حنیفة و محمد
رحمهما الله تجوز التیمم بجمیع ما کان علی وجه الارض من جنس الارض قوله عز وجل

الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یشترون
الضلالة ویریدون ان تضلوا السبیل والله اعلم
باعدائکم وکفی بالله ولیا وکفی بالله نصیرا
او لمی یعنی ننگاه نمی کنی سوی کسانی که داده شده اند بهره از کتاب یعنی می بینی
این جهودان را که توریت دادیم ایشانرا اختیار می کنند گمراهی و کفر را بر راه راست
می خواهند که گم کنید شما راه راست را یعنی که دست بدارید از مسلمانی و خدای عز وجل
داناتر است بدشمنان شما و بسنده است خدای عز وجل یاری دهنده مر شما را ابن
عباس گفت رضی الله عنهما این آیت در شان دو جهود آمد نام ایشان
الیسع و رافع بود که نزد عبد الله ابی سلول و مالک بن الجعشم می آمدند و ایشانرا از
مسلمانی می گردانیدند یعنی می گفتند که مسلمان مشوید که دین محمد حق نیست و مصطفی را
صلی الله علیه وسلم می نکوهیدند تا مسلمانی در دل ایشان نباید این آیت بیامد در حق
ایشان بقول ضحاک در حق کعب اشرف و یاران وی آمد لعنهم الله نصیبا
ونصیرا علی التفسیر والباء فی بالله للمبالغة قوله وکفی بالله ای اکتفوا بالله حافظا
وناصرا لکم علی اعدائکم قوله عز وجل من الذین هادوا یحرفون الکلم
عن مواضعه ویقولون سمعنا وعصینا از آن کسانی که
بگشتند از مسلمانی یعنی از جهودان قومی اند که می گردانند سخنان را از جایگاههاء
آن یعنی صفت رسول را علیه السلام که در توریت است ایشان بر می گردانند و می گویند
شنیدیم گفتار تو و عاصی شدیم در فرمان تو یعنی ظاهر می گویند سمعنا و در دل می دارند
عصینا قوله عز وجل واسمع غیر مسمع وراعنا لیا بالسنتهم وطعنا
فی الدین و می گویند بشنوا مشنویا یعنی ظاهر می گویند بشنو و در باطن می
داشتند مشنویا و می گویند گوش بما دار و می پیچانند زبان خود را بپیچانیدنی
تا بگردانند این کلمه را از لفظ مراعات بلفظ رعونت می بردند و قصد دشنام
او می کردند و طعن کردنی را در دین یعنی عیب کردن که محمد [...] اگر وی پیغامبر
بدانستی که ما چه می اندیشیم و او را نیز خدای خبر دادی این آیت بیامد و ایشانرا
فضیحت کرد قوله عز وجل ولو انهم قالوا سمعنا واطعنا واسمع

وانظرنا لکان خیرا لهم واقوم ولکن لعنهم
الله بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلا و اگر ایشان
بگفتندی که شنیدیم و فرمان برداریم بشنو و بما نگر بودی این سخن بهتر مر ایشانرا
و راست تر و صواب تر از آنچ می گفتند لکن لعنت کرد خدای تعالی بر ایشان بکفر
ایشان یعنی فرو گذاشت خدای تعالی ایشانرا باختیار ایشان خدای عز وجل
گفت ایشان را بگرویت ایشان بخدای و رسول وی نگرویدند مگر اندکی
و آن عبد الله سلام بود و غیر او از مؤمنان اهل کتابین بقول دیگر نگرویدند
مگر اندکی از آنکه ایشان بقرآن و بعضی بپیغامبران می گرویدند و آنچ در کتاب
ایشان بود هرچه خوش آمدی ایشانرا بان بگرویدندی و هرچه خوش نیامدی
و بر خلاف مراد ایشان بودی بوی نگرویدندی سبب نزول آیت
در سورة البقرة یاد کرده شد در آیت لا تقولوا راعنا قوله عز وجل یا ایها الذین
اوتوا الکتاب آمنوا بما نزلنا مصدقا لما معکم من
قبل ان نطمس وجوها فنردها علی ادبارها
ای کسانی که توریت داده شد ایمان آرید بانچ فرستادیم بر محمد صلی الله علیه
وسلم یعنی بقرآن بهتر بگرویت که راست گوی دارنده است مر آن کتابی را
که با شماست یعنی توریت پیش از آنکه نشان کنیم رویهای شما را و پیش را
پس گردانیم تا رویهای شما سوی قفا شود بقول دیگر طمس این باشد که بینی
و چشمها برابر شود و رویها همچون قفا گردد بقول دیگر رویها سیاه کنیم
بعضی گفته اند که این بقیامت خواهد بود وقیل هذا تهدید لهم فی الدنیا
بالمسخ وقیل یردها عن بصائر الهدی قیل یرد وجه القلب واراد به
اظهار القساوة فی القلب قوله عز وجل او نلعنهم کما لعنا اصحاب
السبت وکان امر الله مفعولا یا لعنت کنیم ایشانرا چنانک
اصحاب روز شنبه را یعنی مسخ گردانیم صورتهاء ایشانرا چنانک
اصحاب سبت را چه بوزنه گردانیدیم و هست حکم خدای عز وجل بودنی
و فرمان او کرده فی قصة اصحاب سبت را در سورة اعراف بیان کنیم

ومع هذا لو

ان شاء الله تعالى فان قيل اوعدهم بالطمس ان لم يؤمنوا ولم ينطمس وجوههم قلنا المراد به عدم ايمان الجميع وقد آمن بعضهم كما روى ان عبد الله بن سلام رضي الله عنه قدم من الشام فلم يأت اهله حتى قدم رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ماكنت ارى ان اصل اليك حتى تحول وجهي وقفاى وفي رواية كنت قد قرئ على يا ايها الذين اوتوا الكتاب امنوا الايه اخشى ان لا اصل اليك حتى تحول وجهي فاسلم وجماعة معه اسلموا فصرف عنهم ذلك العذاب اگر ايمان بعضى عذاب مسخ از كافران ديگر بگشت چه عجب اگر با يمان ما عذاب از ما بگرداند قوله عز وجل ان الله لا يغفر ان يشرك به ويغفر مادون ذلك لمن يشاء ومن يشرك بالله فقد افترى اثما عظيما هر اينه خداى عز وجل نيامرزد اگر انباز گرفته شود بوى يعنى شرك را نيامرزد وانچ جز از شرك باشد بيامرزد مران را كه خواهد وهر كه شرك آرد بخداى عز وجل هر اينه بر بافته باشد گناهى بزرگ يعنى دروغى عظيم گفته باشد الافترى افتعال من الفرية وهي الكذب واين ايت در شان وحشى آمد كه چون آن كار عظيم بر دست برفت كه حمزه را رضي الله عنه بكشت پشيمان شد وحشى و ياران او بنوشتند نزد رسول صلى الله عليه وسلم كه ما پشيمان شده ايم وما را هيچ مانعى نيست از ايمان آوردن بتو جز آنكه تو در مكه بودى مى خواندى كه والذين لا يدعون مع الله الها اخر ونحن قد دعونا مع الله الها اخر وقتلنا وزنينا فلولا هذه الآيات لاتبعناك فنزل قوله الا من تاب وامن وعمل عملا الاية فبعث رسول الله صلى الله عليه وسلم هذه الايات اليهم فلما قرؤا كتبوا اليه ان هذا شرط شديد نخاف ان لا نعمل عملا صالحا فلا نكون من اهل هذه الاية فنزل ان الله لا يغفر ان يشرك به الاية فبعث اليهم فكتبوا ان فيها شرط فنخاف ان لا نكون من اهل مشيته فنزل قل يا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم الاية فبعث اليهم فلما قرؤها وجدوها اوسع مما كان قبلها فجاؤا واسلموا وعن عمر رضي الله عنه انه قال كنا اذا مات الرجل منا من اهل الكبيرة شهدنا انه من اهل النار حتى نزلت هذه الاية فامسكنا عن الشهادة وهذه الاية حجة على من قال من مات على الكبيرة يخلد في النار قوله عز وجل الم تر الى الذين يزكون انفسهم بل الله يزكى من يشاء ولا يظلمون فتيلا مى نگرى بآن

كسانى

كسانى كه مى ستايند خود را نه خيانت كه ايشان مى گويند بل كه خداى بستايد انرا كه خواهد وستم كرده نشود بمقدار فتيلى قال مقاتل الفتيل هو الذى في شق النواة وقال الكلبي هو ما فتلته بين اصبعيك من الوسخ يعنى آن قدر ثواب اعمال كم نكنيم وذلك ان رؤساء اليهود قالوا يا محمد هل على اولادنا شيء من ذنب فقال لا قالوا فما نحن الا كهيأتهم في الطهارة فنزلت الاية عجبا من قولهم مع قبح فعلهم قوله عز وجل انظر كيف يفترون على الله الكذب وكفى به اثما مبينا بنگر يا محمد كه چگونه دروغ برمى بافند بر خداى وبسنده است اين سخن بزه بيدا اين هر دو ايت در حق بحرى بن عمرو ومرحب ابن زيد آمد كه با جماعتى نزد رسول صلى الله عليه وسلم آمدند از جهودان كودكان نارسيده را بيا وردند وگفتند برين كودكان ما گناه هست گفت نى گفتند بان خدايى كه بوى سوگند خوريد كه ما نيز همچنين پاكى مگر مانند ايشان ما هيچ گناهى نكنيم در شب الا كه بروز كفارت شود وهيچ گناهى نكنيم در روز الا در شب كفارت شود كه ما دوستان وفرزندان خدائيم اين دو ايت بيامد رد گفتار ايشان قوله عز وجل الم تر الى الذين اوتوا نصيبا من الكتاب يؤمنون بالجبت والطاغوت نگاه مى كنى يا محمد بآن كسانى كه داده شده اند بهره از كتاب يعنى توريت كه مى گروند بجبت وطاغوت وقيل الجبت حيى بن اخطب والطاغوت كعب بن الاشرف يهوديان لعنهم الله قتبى گفت هر معبودى كه بجز از خدايست از صورتها وان خيزد در نفس خود قبح است ان را طاغوت خوانند چون ديو وبت ومهتران كفار ومانندان بقول ديگر جبت وطاغوت نام دو بت است بقول ديگر هر متمردى كه از حد در گذرنده باشد اول بان نام گويند قوله عز وجل ويقولون للذين كفروا هؤلاء اهدى من الذين امنوا سبيلا ومى گويند مران كسانى را كه كافر شده اند كه اينها بر راه راست ترانداز ان كسانى كه گرويده اند اين ايت در كعب اشرف آمد كه با هفتاد كس بمكه رفت وبا سفيان عهد بست وبا كافران مكه سوگند خوردند بر مخالفت رسول صلى الله عليه وسلم وعهد رسول را صلى الله عليه وسلم بشكست فقال ابو سفيان انشدكم بالله اينا اقرب الى الله واولى بالحق

ام محمد فقال کعب لا بل انتم فنزلت الایة فی مذمتهم قوله عز و جل اولئک الذین
لعنهم الله و من یلعن الله فلن تجد له نصیرا ایشان اندان
کسانی که لعنت کرد ایشانرا خدای عز و جل هر کرا خدای لعنت کرده هرگز نیابی
اورا یاری کننده که عذاب از و باز دارد ذکر الفقیه ابو اللیث رحمه الله باسناده
عن ابن عباس ان کعب بن الاشرف و حیی بن اخطب اتیا قریشا فقالت لهم قریش
انتم اهل کتاب و اهل علم اخبرونا عنا و عن محمد دیننا القدیم و دین محمد الحدیث
و نحن نصل الرحم و نسقی الحجیج و نفک العناة و محمد صنبور قطع ارحامنا
و اتبعه سراق الحجیج بنو غفار فنحن اهدی ام هو فقالوا انتم اهدی
سبیلا منهم فنزلت الایتان فیهم و نصب سبیلا علی التمییز قوله عز و جل
ام لهم نصیب من الملک فاذا لا یؤتون الناس نقیرا
یا مگر ایشانرا نصیبی باشد از پادشاهی یعنی جهودانرا انگاه ندهند مردمانرا
نقیری از بخل و حسد النقیر النقرة التی علی ظهر النواة قوله عز و جل ام
یحسدون الناس علی ما اتاهم الله من فضله فقد اتینا
آل ابراهیم الکتاب و الحکمة و اتیناهم ملکا عظیما
یا حسد می کنند مردمانرا بر انچ بداد ایشانرا خدای عز و جل از فضل خود یعنی
حسد می کنند محمد را که خدای اورا پیغامبری داد هر اینه داده بودیم آل ابراهیم را
کتاب و حکمت یعنی علم و فهم و بدادیم ایشانرا پادشاهی بزرگ یعنی سلیمان و داود را
و بعض از ایشان یوسف را علیه السلام ملک مصر دادیم بقول دیگر بلکه حسد
می کنند جهودان بر محمد از بسیار زنان مر او را که می گفتند مشغول کرده است و را بسیاری
زنان از پیغامبری خدای تعالی گفت بعضی از پیغامبران دیگر بوده اند و هر یکی را از
ایشان زنان بسیار بوده اند چنانک داود را صد زن بود و سلیمان را سیصد زن
بود بجز صد سریان بقول دیگر کلبی رحمه الله گفت سلیمان را هفتصد زن بود و سیصد
سریت و ایشانرا از نبوت باز نداشت نکاح ایشان محمد را چرا باز می دارد
گفته اند که فایده در بسیاری زن خواستن ان بود مر ایشانرا که هر زنی از قبیله
خواستندی تا هر چه از اسرار ایشان بودی با اهل قبیله برسانیدندی که هیچ کسی

لصنبور ... [illegible]

براسرار مرد دانا تر از زن او نباشد فایده دیگر اهل هر زنی را نسبت بدو قبیله
بودی از سوی پدر و مادر تا هر دو قبیله یاری کنندگان پیغامبر شوندی بر دشمنان
او و قیل لکل نبی قوة اربعین رجلا و کان لمحمد قوة اربعین نبیا و من کان
اقوی فهو اکثر نکاحا و قیل من کان اتقی فهو اشد شهوة و اتقی لان الذی لا
یکون تقیا تتفرج بالنظر و المس فیصیر شهوته متفرقة و التقی لا ینظر و لا یمس
فیکون شهوته مجتمعة فیکون اکثر جماعا ازیرا این معنی بر ایکه پیغامبران را
شهوت بیشتر بود ابو بکر وراق گفت که همه شهوتها دل را سخت کند مگر شهوت
جماع که دل را صافی کند و از برای ان بود که پیغامبران جماع بیشتر کردندی و
قیل کلمة ام فی الایتین بمعنی بل قوله عز و جل فمنهم من امن به و منهم
من صد عنه و کفی بجهنم سعیرا و از ایشان بعضی از جهودان کسی است
که ایمان آورد بمحمد علیه السلام و آن عبد الله سلام است و یاران او و از ایشان کسی است
که برگشت از وی یعنی از ایمان بمحمد علیه السلام و نگرویدند و بس است دوزخ و آتش
سوزان مر منکرانرا بقول کلبی بگرویدند از ایشان یکتنانی که با ابراهیم آمد
و بعضی روی بگردانیدند و نگرویدند و الهاء فی قوله به کنایة عن ابراهیم علیه السلام
او عن کتابه قوله عز و جل ان الذین کفروا بایاتنا سوف نصلیهم
نارا کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها
لیذوقوا العذاب ان الله کان عزیزا حکیما
هر اینه ان کسانی که کافر شدند بایتهای ما یعنی بمحمد و قران زود باشد که در آریم
ایشانرا در آتش هر گاه که پخته شود پوستهای ایشان یعنی سوخته شود بدل
کنیم ایشانرا پوستهای جز آن تا بچشند عذاب را خدای عز و جل سخت کینه
است دشمنانرا و استوارکار است حسن بصری گفت که عز شنیده است که در
هر روزی هفتاد هزار بار پوست ایشان سوخته شود و دیگر بار هست شود
همان پوست راحت کنند و بدل کرده شدی چنانک ترا دی بوسد هان را
زنده کرده اید و عین اول را باز آرد قوله جلودا غیرها ذکر علی طریق
المجاز کما قال فی ایة اخری یوم تبدل الارض غیر الارض قال ابن عباس

تقیا م

بعضی م

[illegible] بدل کرده ... پوست شود و باز ... [illegible]

رضی الله عنهما یعنی زینق سعتها ونسوی جنبا لها وا ودینها پس بازگشت
جای بوستان را یاد کرد گفت قوله عز وجل والذین امنوا وعملوا الصا
لحات سندخلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین
فیها ابدا هر اینه آن کسانی که بگرویدند وبکردند نیکیها زود باشد درآریم
ایشانرا در بوستانهایی که می رود در زیر درختان آن جویها جاوید باشند
در انجا همیشه قوله عز وجل لهم فیها ازواج مطهرة وندخلهم ظلا
ظلیلا مر ایشانرا باشند در ان بوستانها جفتان پاک کرده از همه عیبها در خلق
وخلق ودر آریم ایشانرا در سایهٔ ناکردنیٔ پاینده دار بقول ضحاک در سایهٔ در
ختان بهشت ودر سایهٔ کوشکها وقال کلبی ظلیلا ای دایما وقال مقاتل
ظلا یعنی اکنان القصور ظلیلا لا خلل فیها قوله عز وجل ان الله یامرکم
ان تؤدوا الامانات الی اهلها هر اینه خدای عز وجل می فرماید شمارا
که بگزارید امانتها را بخدای وندان آن سبب نزول ایت آن بود که کلید کعبه
در دست بنی شیبه بود وسقایة الحاج در دست بنی هاشم بود چون روز فتح مکه
بود رسول علیه السلام خواست که بکعبه در اید عثمان بن طلحه را بخواند وکلید کعبه
بخواست عباس گفت یا رسول الله سدانت کعبه مرا می باید چون سقایة الحاج
مراست تا سدانت وسقایت مرا باشد عثمان دست بازکشید وکلید را سخت
گرفت رسول صلی الله علیه وسلم گفت کلید بمن ده عثمان خواست که بدهد عباس
ان سخن باز گفت فقبض عثمان یده مخافة ان یدفع المفتاح الی العباس فقال
علیه السلام ان کنت تؤمن بالله والیوم الاخر فهات المفتاح فلم یجد بدا من
دفعه فقال هاک امانة الله تعالی یا رسول الله مصطفی صلی الله علیه وسلم کلید
بگرفت ودر کعبه بگشاد وبکعبه در امد صورتی دید بر مثال صورت ابرهیم
بر دیوار نقش کرده ودر دستهاوا وصورت بتان نهاده ونزدیک ان صورت
صورت اسماعیل وصورت کبش کرده فقال علیه السلام قاتل الله الکفار ما لابرهیم
والقداح فامر بالصور فمحیت بالماء چون از کعبه بیرون امد سه بار یا چهار بار
طواف کرد جبرئیل علیه السلام بیامد واین ایت بیاورد رسول صلی الله علیه وسلم

بوستانهای

عثمان بن طلحه را بخواند وکلید بوی باز داد واین ایت برخواند پس حکم ان عام شد
در حق همه امانتها چون عثمان هجرت کرد وبمدینه آمد کلید را به برادر خود
شیبه داد وعثمان بمدینه از دنیا درگذشت وکلید در دست شیبه وفرزندان
او بماند بقول دیگر در حق همه مسلمانان آمد در حق گزاردن فرایض وهمه
طاعتها که آن امانتی است نزد ایشان کقوله انا عرضنا الامانة علی السموات
والارض والجبال الی قوله وحملها الانسان قوله عز وجل واذا حکمتم
بین الناس ان تحکموا بالعدل ان الله نعما یعظکم به
ان الله کان سمیعا بصیرا وچون حکم کنید در میان مردمان
می فرماید که حکم کنید براستی ومیل وظلم مکنید قال الضحاک واذا حکمتم
فاحکموا بالعدل یعنی البینة علی المدعی والیمین علی من انکر که خدای عز وجل
نکو پند می دهد بوی که بفرمود بعدل کردن در حکم که هر اینه خدای عز وجل
شنواست وبیناست قوله عز وجل یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله
واطیعوا الرسول واولی الامر منکم ای مومنان فرمان
بردار باشید خدایرا در انچ فرمود وفرمان بردار باشید رسول را در انچ
بیان کرد وکند وفرمان بردار وطاعت دار باشید مر خداوندان کار را
از شما قیل معناه اطیعوا الله بقول لا اله الا الله واطیعوا الرسول بقول
محمد رسول الله اختلاف کرده اند در معنای اولی الامر عبد الله عباس
وضحاک گفتند مراد ازین علما وفقها وناصحان در دین اند ومفتیان در شریعت
که فتوی دهند وتخیرات فرمایند فرمود که ایشان را فرمان بردار باشید
بقول دیگر خلفا وسلاطین وامرا اند که ایشانرا طاعت باید داشتن
جز در معصیت خدای تعالی بقول کلبی ومقاتل امرا سرایا اند قوله
عز وجل فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول
ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الاخر ذلک خیر و
احسن تاویلا اگر منازعت کنید در چیزی از حلال وحرام ودر
حکمی در شریعت باز گردانید انرا بفرمان خدای تعالی بانچ فرموده باشد

امانتها

برسول

بوحی و برسول خدای حواله کنید تا انچ خبر دهد از وحی و از بعد رسول بکتاب خدای باز گردید و بخبر رسول اگر گروید ایت بخدای و بروز قیامت این بهتر و نیکو سرانجام تر مر شما را از انکه از خود جواب دهید بنا دانی یعنی باز گشتن بکتاب خدای و بخبر رسول بهتر از اختلاف در دین و قیل فردوه الی الله ای الی ادلة الله وادلة رسوله و قال بعضهم معناه اذا اشکل علیکم شیء فقولوا الله و رسوله اعلم کما قال عمر رضی الله عنه الرجوع الی الحق خیر من التمادی فی الباطل و قال الخلیل بن احمد البصری رحمه الله الناس اربعة رجل لا یدری و هو لا یدری انه لا یدری فهذا احمق فاجتنبوا عنه و رجل لا یدری و یدری انه لا یدری فهذا جاهل فعلموه و رجل یدری و لا یدری انه یدری فهذا نائم فایقظوه و رجل یدری و یدری انه یدری فهذا عالم فاتبعوه بقول بعضی مراد ازین مفتیان اند و علمائی که رد بقیاس و بکتاب و با سنت و با خبر جز علما ندانند هکذا روی عن جابر و هو قول مجاهد قوله عز و جل

الم تر الی الذین یزعمون انهم امنوا بما انزل الیک وما انزل من قبلک یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت ای نمی نکری بان

کسانی که دعوی میکنند که ایشان ایمان آورده اند با آنچه فرستاده شده است بتو یعنی بقرآن و با آنچه فرستاده شده است پیش از تو یعنی توریت و کتابها دیگر میخواهند که داوری و حکومت سوی طاغوت برند یعنی سوی کعب اشرف روند قوله عز و جل وقد امروا

ان یکفروا به ویرید الشیطان ان یضلهم ضلالا بعیدا

و ایشان فرموده شده اند که کافر شوند بوی و میخواهد دیو که بی راه کند ایشان را بی راه کردنی دور انحق سبب نزول این آیت آن بود که بشر منافق با جهودی خصومت میکرد و آن خصومت در حکم اسلام بر منافق می آمد و در حکم جهودی بر جهود می آمد منافق گفت نزد کعب اشرف رویم تا حکم کند میان ما و جهود میگفت نزد محمد رویم ایشان در خصومت بودند که عمر گفت مر حکم کنم میان شما هر دو را آنجا بنشانید گفت باشید تا من از خانه آمدم تیغ برگرفت و بیامد و منافق را گردن بزد و فی بعض التفاسیر ثم ذهبا الی رسول الله صلی الله علیه و سلم فحکم الی الیهودی فاختلفا الی ابی بکر فحکم للیهودی فقال المنافق بینی و بینک عمر رضی الله عنه فسارا الی عمر فقال الیهودی انی اختصمت فی هذا الی محمد

فقضی

فقضی لی فلم یرض بقضائه و زعم انه یخاصم الیک فقال عمر رضی الله عنه اکذلک للمنافق نعم فقال عمر رضی الله عنه رویدکما حتی اخرج الیکما و دخل البیت واخرج السیف و ضرب المنافق حتی برد و هرب الیهودی فشکا اهل المنافق الی رسول الله صلی الله علیه و سلم من عمر رضی الله عنه فانزل الله تعالی هذه الایة فقال علیه السلام لعمر انت الفاروق و قال الضحاک نزلت الایة فی المنافقین الذین امنوا بلسانهم و لم یؤمنوا بقلوبهم و رکنوا بقول الیهود قوله عز و جل و اذا قیل

لهم تعالوا الی ما انزل الله والی الرسول رایت المنافقین یصدون عنک صدودا

و چون گفته شود ایشان را یعنی منافقان را گویند که بیایید بانچ فرستاده است خدای عز و جل یعنی قرآن و بسوی پیغامبر بیایید یعنی منافقان را که حکم کردند از تو گردیدن یعنی از حکم تو روی می گرداند فقال صد یصد صدا اذا انصرف واعرض و صد صدا اذا صرف غیره و نزول این ایت در حق منافقان بود که چون ایشان را بحکم قرآن و حکم رسول خوانندی اجابت نکردندی و نزد جهودان رفتندی چنانک یاد کردیم نعوذ بالله تعالی من خزیهم و نکالهم پس وعید کرد ایشان و گفت قوله عز و جل

فکیف اذا اصابتهم مصیبة بما قدمت ایدیهم ثم جاؤک یحلفون بالله ان اردنا الا احسانا و توفیقا

چگونه باشد انگاه که برسد ایشان را مصیبتی یعنی کشتن بشر منافق بقول دیگر بانچه پیش فرستاده باشد دستها ایشان بخبائث و نفاق پس بیایند نزد تو سوگند می خورند بخدای که نخواستیم ما مگر نیکو کاری و سازواری بقول دیگر مراد ازین مصیبت عقوبت و بلیت است که بایشان رسد بکفر و نفاق این آیت در شان قوم بشر منافق آمد که نزد رسول صلی الله علیه و سلم امدند و از عمر رضی الله عنه دیت یا قصاص خواستند پس پشیمان شدند و عذر خواستند که مراد ما ازین جز موافقت حق نبود بقول دیگر این در حق مسجد ضرار آمد و رسیدن مصیبت مر ایشان را خراب کردن مسجد بود پس بیامدند و سوگند می خوردند که ما ازین مسجد بجز احسان و موافقت میان ما

نقال

ح

وشما بخواستیم و بقول دیکر ما اردنا الا موافقة الکتاب علی ما نبیّن بعد هذا فی
سمرة النبوة قوله عزوجل اولئک الذین یعلم الله ما فی قلوبهم فاعرض
عنهم وعظهم وقل لهم فی انفسهم قولا بلیغا ایشان انند ان کسانی که می
داند خدای عزوجل انچ در دلهاء ایشانست از نفاق روی بکردان از ایشان یعنی
از عقوبت ایشان بقول دیکر از قبول عذر ایشان و بند ده ایشانرا وبکوی
مر ایشانرا در تنهاء ایشان کفتار تمام رسیده یعنی بترسان ایشانرا وبکوی اکر
شما نیز این کنید عقوبت کنم شمارا وقال مقاتل یقدم الیهم تقدمنا وثیقا
قوله عزوجل وما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن
الله ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله
واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما
وما نفرستادیم هیچ پیغامبری مکر از برای انک تا فرمان برداری کنند
ورا بفرمان خدای واکر ایشان چون ستم کردند بر تنهاء خویش بطلب کردن حکم
طاغوت بیامدندی بنزد تو وامرزش خواستندی از خدای وآمرزش خواستی
مر ایشانرا رسول بیافتندی خدایرا پذیرندهٔ توبه وبخشاینده یعنی اکر ایشان
از بعد کناه ومعصیت بنزد تو امدندی واز ما عذر خواستندی وتوبه کردندی
من پذیرندهٔ توبهام وبخشاینده قوله عزوجل فلا وربک لا یؤمنون
حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا
مما قضیت ویسلموا تسلیما نه چنانست که ایشان می کویند
بخدای تو نکروند ومومنان نباشند تا حکم کنند ترا در انچ خصومت افتد
بمیان ایشان پس نیابند در دلهاء خویش تنکی از انچ حکم کنی تو وکردن بنهند
حکم ترا کردن دادنی انکاه مسلمان باشند وقیل حرجا ای شکا واین دلیلست
کی هرکه یک حکم را قبول نکند مسلمان نباشد سبب نزول ان بود که میان
زبیر عوام وثعلبة بن حاطب خصومتی بود بنزد رسول صلی الله علیه وسلم رفتند
حکم زبیر را بود وچون باز آمدند کذر افتاد ایشانرا بر مقداد آسود مقداد بن ... که حکم کرا
آمد ثعلبه کفت مر پسر عمهٔ خودرا حکم کند کرا کفت و اب را بجنبانید بجبیل
کرد ...

حاطب

استهزاء

استهزا جهودی با مقداد نشسته بود در بیت انطعن و را کفت قاتل الله هولاء یشهدون
انه رسول الله ویطاون عقبه ثم یتهمونه فی قضاء یقضی بینهم فایم الله لقد اذنبنا فی
حیوة موسی بن عمران فقال لنا اقتلوا انفسکم فقتلنا فبلغ قتلانا سبعین الفا فی
طاعة الله حتی رضی عنا فقال ثابت بن قیس وکان معهم اما والله ان الله لیعلم
منی الصدق لو امرنی محمد ان اقتل نفسی لفعلت فنزلت هذه الایة ودر بعضی قاویل
... فکیف اذا اصابتهم وایت دیکر واذا قیل لهم هم در این قصه امد قوله عزوجل
ولو انا کتبنا علیهم ان اقتلوا انفسکم او اخرجوا من دیارکم
ما فعلوه الا قلیل منهم واکر ما بنبشتمی یعنی فریضه کردیمی بر ایشان که بکشید
بر تنهاء خویش را یا بیرون شوید از سرای بهاتان نکردندی مکر اندکی از ایشان چون
عبد الله مسعود وعمار یاسر وثابت بن قیس وغیر ایشان وبعضی از مخلصان
یاران که ایشان کفته بودند که اکر ما را خدای عزوجل بفرماید که خودرا بکشید
یا از خانها بیرون شوید ما بکردیمی ورسول علیه السلام در حق ایشان کفت الایمان
اثبت فی قلوب رجال من الجبال الرواسی والحمد لله که ما زان موحدانیم که هیکویم
اکر بکار ابتلاء درها ما را جدا کنند نور معرفت از دل ما جدا نشود واکر منشور
ابتلاء ان اقتلوا انفسکم برهان ما عرضه کنند جواب کوییم که ما در بوتهٔ نصب از
... ما فعلوه بمرتبت الا قلیل منهم دیرست که رسیده ایم وجانرا در جست
جوی ودل را در تکاپوی کوی محبت جست کرده ایم تاکی داعی تو در رسد بتقاضاء
ان جواب کوییم که الست بکم فلا ابغی سواکم مخافة ان اضل فلا اریکم قوله عزوجل
ولو انهم فعلوا ما یوعظون به لکان خیرا لهم واشد تثبیتا
واکر ایشان یعنی ان منافقان بکردندی انچ پند داده می شوند بوی بهتر بودی
مر ایشانرا بثواب در عقبی وسخت تر درا ستوار کردن در دنیا وقیل لکان
خیرا لهم من المحاکمة الی غیرک واشد تثبیتا لقلوبهم علی الصواب قرا ابن
عامر قلیلا نصبا علی الاستثناء والباقون بالضم یعنی ما فعلوه ونفعله
قلیل منهم قوله عزوجل واذا لاتیناهم من لدنا اجرا
عظیما ولهدیناهم صراطا مستقیما وانکاه بدادیمی

بکفت

ایشانرا ان نزد خود منزلت بزرگ در قیامت و بنمودیمی ایشانرا راه راست
در دنیا و قیل لهدیناهم قوله عز و جل ومن یطع الله والرسول
فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین
والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا
وهرکه فرمان بردار باشد خدایرا و رسول را ایشان باشند با آنکسهایی که
نیکویی کرد خدای با ایشان ومنت نهاد بنعمت بر ایشان از پیغامبران وصدیقان
یعنی راست گفتاران و راست کرداران که صدیق کسی باشد که همیشه بخیری
باشد از گفتار و کردار که موافقت حق در آن باشد و شهیدان مراد از ان کشتگان در راه
حق اند و بقول دیگر گواهان باشند بر مردمان والصالحین نیکان و ایشان کسانی
باشند که استقامت گرفته باشند حال ایشان بنیکویی اعمال ایشان و نیکو یاران
ایشان یعنی در بهشت قوله عز و جل ذلک الفضل من الله وکفی بالله علیما
ان فضل یعنی آن منت و عطا از خدای است و از فضل او و بسنده است خدای دانا
باحوال بندگان و ثواب ایشان و رفیق را بلفظ وحدان یاد کرد و مراد از وی جمع است
چنانک بخرجکم طفلا ای اطفالا و این نصب علی التمییز است و یجوز ان یکون معناه
حسن کل واحد رفیقا و این ایت در شان ثوبان آمد مولای رسول صلی الله علیه وسلم
و مر رسول را نیک دوست داشتی چنانک یکزمان بی جمال رسول نبودی و صبر
نکردی روزی بنزد رسول آمد علیه السلام رخسارها زرد گشته و تن ضعیف شده
فقال علیه السلام ما غیر لونک فقال یا رسول الله مالی وجع ولا سقم که رنگ مرا بگردانید
جز آنک تا ترا ندیدم شوق جمال تو مرا زار کرد و فرقت خدمت تو مرا دل فگار کرد و می
ترسم که فردا چون ترا بمنزلت انبیا و مرتبت اعلا رسانند من از خدمت تو دور مانم
و چون ترا نبینم رنجور مانم این ایت بیامد که هرکه در طاعت داری درست باشد
و در محبت خدای و رسول مخلص و چست باشد فردا در بهشت در مقاعد صدق
با پیغامبر هم نشین باشد و در مراتب کرامت هم قرین باشد وبقول ضحاک این در شان
جمعی از صحابه آمد که گفتند یا رسول الله تو بدرجت نبوت جل بمنازل حظایر قدس
و بمراتب وسایل انس رسیدی ما ترا پیوسته نبینیم بر ما نعمت خوش نباشد که

تو باشیم

تو باشیم این ایت بیامد و بروایت فقیه ابو اللیث رحمه الله از خلیل بن احمد از ابو العباس
باسناد تا بعامر شعبی رحمه الله انه قال جاء رجل من الانصار الی رسول الله صلی الله علیه
وسلم فقال یا رسول الله لانت احب الی من نفسی و ولدی واهلی ومالی و لولا انی
اتیک فاراک لرایت انی سوف اموت قال و بکی الانصاری فقال علیه السلام ما
ابکاک قال ذکرت انک تموت و ترفع مع النبیین ونحن یکون ان دخلنا الجنة
دونک فلم یجبه بشیء فانزل الله تعالی هذه الایة تسلیة لقلوبهم چون حال کسانی
که روزی چند در دنیا از جمال او بهره گرفتند و در مداومت وصال فتحهاء
جلاب وصال جمال ما لا مال چشیدند چنین باشد حال سوختگان آتش فرقت
که آزاد بار محال رفتن فردا در دهشت عطش افتند و از وصل جلاب محبت محمدی
و از زلال زلال احمدی مهجور گردند چگونه باشد آنکه در قیامت سنن و فرایض
تقصیر می افتد در کشیدن بار محبت محمدی هیچ تقصیر نیست تو زیک ان منبع
سیادت و سروری و قبله فتوت و مهتری نشسته بود و زنگار اشکال آیینه
دین بمصقل هدایت می زدود و ان کرم روان کوی محبت محمدی بزانو در آمده و
سمعها باستماع حکمت نهاده و هر یکی درین فکرت متفکر و درین حال متحیر که چون آفتاب
جمال تو بر طرایق درجات مقاعد صدق با انوار اقمار نبوت در دری انسانیت
در دولت امداد او باش سیاه بشریت کجا در آن منزل جای یابند بجز هجران روی
نخواهد بود در کار ما نظری کن جمعی از صحابه درین حیرت بودند که مردی شوریده
وار در آمد و غصه ضمیر بر دست عرض نهاد که متی الساعة خواجه هر دو کون
جواب داد که ماذا اعددت لها آن مرد گفت ای سید کاینات و ای مهتر موجودات
کی خواهد بود که سمعد صور بزنند و تشیین القارعة ظاهر شود مهتر جواب
داد که اما دگی ان روز را چه داری گفت از بضاعت طاعت مفلسم لکن
وسیلت با عظمت دارم گفت آن چیست گفت ای رسول در چمن دل
درخت محبت تو نشانده ام و سالها باب وفا ترتیب کرده ام تا چه میوه
حاصل آید سید کونین جواب داد که المرء مع من احب مژده مر ترا که
میوه این درخت آن باشد که چون تو در باغ طاعت خدای و رسول خدای

بنج بنی ونهال محبت بعشان ودرخت فرایض وسنن را اب اخلاص بدهی
این کرامت یابی که فاولیک مع الذین انعم الله علیهم الایه چون عوی محبت کردند
معنی از ایشان طلب کرد بجهاد کردن فرمود قوله عز وجل یا ایها الذین آمنوا
خذوا حذرکم فانفروا ثبات او انفروا جمیعا ای آنکسانی که بکرویدند
این بگیرید سازتان یعنی سلاح را و بیرون روید گروه گروه یا بیرون روید همه با رسول
صلی الله علیه وسلم قال الزجاج الثبات الجماعات المتفرقات والثبة الطائفة
یعنی بیرون شوید بر اکنده یا بجمع از بهر حرب کافران ونصب ثبات علی الحال قوله عز وجل
وان منکم لمن لیبطئن فان اصابتکم مصیبة قال
قد انعم الله علی اذ لم اکن معهم شهیدا وهر اینه از شما کسیست که
گران می کرداند مردمانرا به بیرون شدن جهاد اگر برسد شما را مصیبتی یعنی هزیمتی گوید
هر اینه نیکویی کرد خدای بر من چون نبودم با ایشان حاضر با بن حرب والتبطیة
التثقیل وبطأ اذا ثقل وابطاء اذا تأخر واللام الاولی للتاکید والثانیة للقسم وهذا
الخطاب للمؤمنین واراد به المنافقین یعنی از شما بعضی منافقان اند که از بیرون شدن
بحرب خلاف میکنند ودیگران را می کرداند وآن جد بن قیس وعبد الله بن ابی
وغیر ایشان بودند از منافقان قوله عز وجل ولئن اصابکم
فضل من الله لیقولن کان لم تکن بینکم وبینه مودة یا
لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما واگر برسد شما را فضلی
از خدای عز وجل یعنی ظفر وغنیمت بگوید گویی که نبودی میان شما دوستی ای کاشکی
من بودمی با ایشان تا رستگار گشتمی رستگاری بزرگ یعنی تا غنیمت یافتمی ومال
وقال مقاتل فی الایة تقدیم وتاخیر فان اصابتکم مصیبة قال انعم الله علی
اذ لم اکن معهم شهیدا کان لم یکن بینکم وبینه مودة فی الدین ولا ولایة ولا قرابة ولئن
اصابکم فضل من الله لیقولن یالیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما ای اجوز غنما
جسیما قرا ابن کثیر وحفص کان لم تکن بالتاء لان المودة مؤنثة والباقون
بالیاء لان المودة مؤنثة سماعیة لا حقیقة قوله عز وجل فلیقاتل فی سبیل
الله الذین یشرون الحیوة الدنیا بالاخرة کارزار کنند

در راه خدای آن کسانی بفروشند زندگانی این جهانرا باخرت ودرین قول
الذین در محل رفع باشد که فاعل شود ونقول دیگر کارزار کنند با آن
کسانی که می فروشند اخرت را بدنیا وهذا الخطاب یکون للمبطیء وکلمة
الذین علی هذا القول فی محل النصب لصیرورتها مفعوله والشرا من
الاضداد قوله عز وجل ومن یقاتل فی سبیل الله فیقتل او یغلب
فسوف نؤتیه اجرا عظیما هر که کارزار کند در راه خدای وطاعت او بس
کشته شود یا غلبه کند هر اینه بدهیم وی را مزد بزرگ در بهشت قوله عز وجل وما
لکم لا تقاتلون فی سبیل الله والمستضعفین من الرجال
والنساء والولدان چه بوده است شما را که کارزار نمی کنید در راه خدای
واز بهر ان زبون گرفتان وضعیفان از مردان وزنان وکودکان که بمکه
بودند وایشانرا می رنجانیدند بقول ضحاک اهل مکه هفت کس را اسیر گرفته بودند
از مسلمانان از بعد هجرت مولی تعالی می فرماید بکارزار کردن از بهر خلاص
ایشانرا وگفته اند که جماعتی در مکه مانده بودند از بعد هجرت از مؤمنان وآن
سلمه بن هشام بود وعیاش بن ربیعه وولید بن ولید وغیر ایشان ودشمنان
وهم شهریان ایشان مر ایشانرا می رنجانیدند تا مگر از دین برگردند مولی تعالی
این آیت بفرستاد وتحریض کرد بر کارزار از بهر خلاص ایشان پس بیان
کرد که ایشان چگونه دعا می گفتند قوله عز وجل الذین یقولون ربنا اخرجنا
من هذه القریة الظالم اهلها واجعل لنا من لدنک ولیا واجعل
لنا من لدنک نصیرا آن کسانی که می گویند از آن ضعیفان که ای خداوند ما بیرون آر
ما را ازین ده یعنی از مکه که ستمکارانند اهل او وبکن ما را از نزد تو نگه دارنده
وبکن ما را از نزد تو یاری کننده قال الکلبی لما فتح الله تعالی مکة جعل لهم
ولیا مثل رسول الله صلی الله علیه وسلم ونصیرا مثل عتاب بن اسید وکان
عتاب والیا فی مکة بعد الفتح ینصف الضعیف من القوی وذکر المستضعفین
فی محل الخفض لاضمار کلمة عن او فی پس مدح گفت مؤمنان را که کارزار کنید
از بهر رضاء او قوله عز وجل والذین کفروا یقاتلون فی سبیل الطاغوت

الذین آمنوا یقاتلون فی سبیل الله

کسانی که گرویده اند کارزار میکنند در راه خدای و طاعت او و آنکسانی که کافر
شده اند کارزار میکنند در راه دیو و طاعت او قوله عز وجل فقاتلوا اولیآء
الشیطان ان کید الشیطان کان ضعیفا کارزار کنید با دوستان
دیو یعنی کافران که مکر دیو ضعیف است قیل اراد به یوم بدر حیث قال
لا غالب لکم الیوم من الناس الآیة وقیل مکره ضعیف یعنی لا یدوم والکید السعی
فی فساد الحال قوله عز وجل الم تر الی الذین قیل لهم کفوا ایدیکم واقیموا
الصلوة وآتوا الزکوة ط آنگاه ننگری بسوی آنکسانی که گفتند مر ایشانرا که
باز دارید دستهاتان از کارزار و نماز بپای دارید و زکوة بدهید قوله عز وجل
فلما کتب علیهم القتال اذا فریق منهم یخشون الناس کخشیة الله
او اشد خشیة پس چون نبشته شد بر ایشان کارزار در هیشه آنگاه گروهی از
ایشان می ترسند از مردمان یعنی از کافران چون ترسیدن از خدای یا سخت تر
ترسیدنی یعنی بلکه از کافران بیشتر از آن می ترسند که از خدای تعالی
قوله عز وجل وقالوا ربنا لم کتبت علینا القتال لولا اخرتنا الی اجل
قریب و بگفتند ای خداوند ما چرا نبشتی بر ما کارزار یعنی چرا فریضه کردی بر ما
قتال چرا زمان ندادی ما را تا اجل نزدیک یعنی تا روز مرگ قوله عز وجل قل متاع
الدنیا قلیل والآخرة خیر لمن اتقی ولا تظلمون فتیلا
بگوی یا محمد که برخورداری دنیا اندک است و سرای آخرت بهتر از دنیا مر آن
کسی را که بپرهیزد از کفر و کبایر و ستم نکنند بر شما یعنی کم نکنند از ثواب عمل
شما باندازه آن و سخی که درمیان دو انگشت مالیده شود وسبب نزول
این آیت آن بود که عبد الرحمن بن عوف وطلحه وسعد وقاص ومقداد
وغیر ایشان رضی الله عنهم چون بمکه بودند و کافران مر مومنان را می رنجانیدند
دستوری خواستند که ما را فرمان باشد که با کافران کارزار کنیم فرمان
آمد که صبر کنید و کارزار مکنید با ایشان چون هجرت کردند بمدینه
فرمان آمد که کارزار کنید در بدر صغری بعضی کراهیت داشتند
وان کشتن بترسیدند و بقول دیگر در حق منافقان آمد قرا ابن

کثیر

کثیر وحمزة والکسائی ونافع ولا یظلمون بالیاء والباقون بالتاء وکلاهما و یعنی بل
قوله عز وجل اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج
مشیدة هر کجا باشید در یابد شما را مرگ واگرچه باشید در کوشکهای
استوار کرده و بلند بر آورده تا باسمان قال القتیبی البروج الحصون والمشیدة المطولة
وقیل هی ابنیه علی السور وقیل المشیدة المطلیة بالشید وهو الجص وقیل
المرتفعة یقال شاد بناءه یشیده اذا رفعه واصل البروج الظهور وسبب نزول
این آیت آن بود که چون جماعتی از مؤمنان کراهیت داشتند مر جهاد کردن را از بیم مرگ
وبقول دیگر منافقان کاهلی میکردند در جهاد و می ترسیدند از مرگ مولی تعالی
خبر داد که از مرگ نتوانید گریخت چون اجل آمد هر کجا باشید مرگ بشما برسد
و پیش از اجل کسی کشته نشود و چون می بباید مرد هیچ شک نیست که بشمشیر
خوشتر باشد بیت بنمود که همه را این شربت چشیدنی است واین رنج کشیدنی است
از وی خلاص نیست اگر همه خود را در حصارهای آهنین استوار کنند کس
از وی نتواند گریخت واگر همه بر برج آسمان بر آید از برای این معنی را فرموده مهتر
کونین و خواجه عالمین صلی الله علیه وسلم که مثلی ومثل الدنیا کراکب قال فی ظل
شجرة ثم راح وترکها وقال علیه السلام فی خبر آخر کن فی الدنیا کانک غریب او عابر
سبیل وعد نفسک من اصحاب القبور ویقین او در آمدن مرگ چنان بود که
وقتی چنین فرمود که بآن خدایی که جان من در فرمان اوست که هرگز لقمه در دهان
ننهادم که گمان بردم که پیش از مرگ بحلق من در آید و وصیت می کرد که آمدن ملک
الموت را فراموش مکنید که او شما را فراموش نمی کند وامیر المؤمنین علی رضی الله عنه
روایت کرد که روزی رسول علیه السلام بعیادت بیماری در آمد واثر سکرات مرگ
ظاهر شده بود بر آن بیمار رسول علیه السلام خطاب کرد مر ملک الموت را که ارفق
بصاحبی مدارا کن با یار من گفت یا رسول الله من با همه مؤمنان رفق کنم چون
من ببالین بیماری رسم چشم بیمار بر من افتد وهیبت هیات من در دل او اثر کند
وتغیر در روی او ظاهر شود وخویشان او گریان شوند وفرزندان نوحه کردن
گیرند من مر ایشانرا خطاب کنم که از که می گریید اگر از آفریدگار می گریید او باد

پادشاهیست که در ملک خود تصرف می کند کسی را اعتراض نرسد واگر از من می گریزید
من بنده فرموده شده ام یا محمد هیچ شبا روز نگذرد تا من در روی هر یک
پنج بار ننگرم یعنی آماده باشید مر آمدن مرا وبان خدای که ترا براستی بخلق
فرستاده است که من نتوانم جان هیچ کس برداشتن مگر بفرمان او قوله عز وجل
وان تصبهم حسنة یقولوا هذه من عند الله وان تصبهم سیئة
یقولوا هذه من عندك واگر برسد ایشان را نیکوئی یعنی فراخی
وایمنی وظفری بگویند منافقان وجهودان که این همه از نزد خدای است یعنی از
فضل خدای است واگر برسد ایشان را بدی یعنی تنگی وقحط وهزیمت بگویند
بگویند که این از نزد تست یعنی از شومی تو رسید بقول دیگر بسبب تست که ما را این
داستی وسبب نزول این آیت آن بود که طایفه از منافقان وجهودان میگفتند
که از آن وقت باز که این مرد بنزد ما آمد است یعنی رسول صلی الله علیه وسلم
در میوهاء ما نقصان در آمده است وجراخوارهاء ما را خلل شده است وما
شکستی که ما می رسد از شومی وی ویاران ویست مولی تعالی آن گفتار ایشان را
که از نادانی بگفتند یاد کرد پس ایشان رد کرد بقوله عز وجل قل کل من عند الله
فمال هؤلاء القوم لا یکادون یفقهون حدیثا بگوی یا محمد که همه از نزد خدایست
سرجه بوده است این قوم را یعنی منافقان وجهودان را که نمی خواهند دریافتن
سخنی را قوله عز وجل ما اصابك من حسنة فمن الله وما اصابك
من سیئة فمن نفسك آنچ برسد ترا از نیکوئی یعنی از فتح وغنیمت
از خدایست وآنچ برسد ترا از بدی یعنی بلیت وشدت وهزیمت از تو است
وبحکم من است وبعضی گفته اند یعنی آنچ روز بدر بتو رسید از خدای بود
وآنچ در روز احد رسید از گناه یاران تو بود که مرکز را رها کردند
وفرمان را خلاف کردند بقول دیگر آنچ بتو رسید از نیکوی از ظهور معجزات
از خدایست وآنچ بتو رسید از بدی وغم یعنی بسته آمدن جبرئیل و
انقطاع وحی آن تو بود که استثنا نگفتی بقول دیگر این مخاطب آدمیست
مطلق بقول دیگر دروی اضمار است یعنی فما لهؤلاء القوم لا یکادون

شومی

یفقهون

یفقهون حدیثا یقولون ما اصابك من حسنة فمن الله الایه قوله عز وجل وارسلناك
للناس رسولا وکفی بالله شهیدا وبفرستادیم مر ترا پیغامبری
یعنی بر تو نیست جز تبلیغ رسالت وبس است خدای بر مقالت ایشان وفعل ایشان
گواه قوله عز وجل من یطع الرسول فقد اطاع الله ومن
تولی فما ارسلناك علیهم حفیظا هر که فرمان برد رسول را
هر آینه فرمان برده باشد خدای را وهر که برگردد از فرمان رسول ما نفرستادیم
ترا بر ایشان نگاهبان یعنی مسلط نکردیم ترا بر ایشان تا خبر کنی ایشان را بر ایمان
سبب نزول آن بود که رسول صلی الله علیه وسلم گفت من احبنی فقد احب الله
ومن اطاعنی فقد اطاع الله فقالت المنافقون ان هذا الرجل یرید ان
نتخذه حنانا فنزلت قل ان کنتم تحبون الله الایه ومن یطع الرسول فقد
اطاع الله وقوله ومن تولی فما ارسلناك علیهم حفیظا نزلت قبل الامر بالقتال
فنسخت بآیة القتال قوله عز وجل ویقولون طاعة فاذا برزوا من
عندك بیت طایفة منهم غیر الذی تقول والله یکتب
ما یبیتون فاعرض عنهم وتوکل علی الله وکفی بالله وکیلا
ومی گویند فرمان برداریست یعنی منافقان میگویند در پیش تو که فرمان ترا
فرمان برداریم وقول ترا متابعیم پس چون بیرون شوند از نزد تو شب گذارند
گروهی از ایشان جز آنکه تو گوئی یعنی بگردانند جماعتی از ایشان هرچه تو فرموده
باشی وخدای می نویسد آنچ شب گذارانند یعنی می داند هرچه ایشان در شب
بسگالند وبگردانند روی بگردان از ایشان ومر ایشان را عقوبت مکن
وتوکل بر خدای کن یعنی کار خود را بخدای عز وجل باز گذار وبسند است خدای
کارساز بندگان این در شان منافقان آمد که بودند در خدمت رسول علیه
السلام می بودند وهرچه می فرمود می شنودند ومی گفتند فرمان برداریم چون
شب در آمدی فرمان را بگردانیدندی ومکر وبدی می سگالیدندی این
آیت بیامد پس منسوخ گشت بقوله تعالی یا ایها النبی جاهد الکفار
والمنافقین الایه قوله عز وجل افلا یتدبرون القران ولو کان

ای ربنا

النبی

من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا چون منافقان
وكافران منكر می شدند مر قران را و می كفتند كه محمد این را از دیكران می شنود و از
خود می سازد این ایت بیامد و معنی وی چرا اندیشه نكنند در قران وچرا تفكر
نكنند در ایات او تا بدانند كی پند بكیرند مواعظ او و چسن نظم او وخبر دادن
او از مضمرات سرایر ایشان وخفیات ضمایر ایشان و بقول دیكر چرا تامل
نكنند در قران كه چكونه نظم او یكدیكر بیكر بماند كه اكر از نزد جز خدای بودی بیافتندی
در وی تناقض بسیار و بقول دیكر الباطل وكذب بسیار و این دلیل است
كه اجماع حجت است قوله عز وجل واذا جاءهم امر من الامن او الخوف
اذاعوا به ولو ردوه الى الرسول والى اولى الامر منهم لعلمه
الذين يستنبطونه منهم وچون بیاید بایشان خبری از ایمنی یا از ترس
اشكارا كنند اند در حق منافقان امد كه چون خبری از كار سرایا ولشكری كه
بجایی رفته بودندی بیامدی انرا اجیف و زیادتی می كردندی وخبر می
پراكندندی این ایت بیامد كه چون خبر لشكر بیاید از ایمنی وغنیمت و یا از ترس
وهزیمت انرا اشكارا می كنند اكر ان خبر را باز كذارند و باز كردانندی برسول
وبخداوندان كار از ایشان یعنی عالمان ابو بكر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم
وغیر ایشان بقول دیكر امیران سرایا و سروران لشكر با ایشان اشكارا كنند
بدانندی ان كسانی كه بیرون دانند او ره ن مران را از ایشان یعنی بدانند كه ان را
اشكارا می شاید كردن یا نی و انچه باید كافران بدانند كه درست هست یا نی
قوله عز وجل ولولا فضل الله عليكم ورحمته لاتبعتم الشيطان
الا قليلا واكر نه فضل خدای استی بر شما بفرستادن رسول ورحمت او
یعنی قران متابعت كردیدی دیو را وخدای را نشناختیدی مكر اندكی وان
یزید بن عمرو بود و قس ابن ساعده بقول دیكر فيه تقديم وتاخير واذا جاءهم
امر من الامن او الخوف اذاعوا به الا قليلا من الخبر وقيل اذاعوا به الا قليلا
لم يذعه ثم قال في اخر الاية لاتبعتم الشيطان وقيل لاتبعتم الشيطان
في الماضي الا في معرفة الله تعالى وترك الايمان فانه يعرف جل وعز بالعلم

والعقل

و العقل ولا يشترط فيه السمع وهذا رد على من اشترط السمع في معرفة الله تعالى
وقال الضحاك ولو ردوه الى الرسول يعني ولو ردوا امورهم في الحلال والحرام لعلمه الذين
في النصب يستنبطونه والى اولى الامر يعني جملة الفقه لعلمه الذين يستنبطونه يتخصصون
عن العلم ولولا فضل الله عليكم بالقران لاتبعتم الشيطان الا قليلا وهم الذين
امتحن الله قلوبهم وفي الاية دليل على جواز الاستنباط من الخبر والكتاب و
الاستنباط الاستخراج واصله من النبط وهو الماء الذي يخرج من البئر في
اول ما يحفر وقيل لعلمه الذين يستنبطونه الا قليلا منهم قوله عز وجل فقاتل
في سبيل الله لا تكلف الا نفسك وحرض المؤمنين كارزار
كن در طاعت خدای عز وجل فرموده نشود تان مكر تن تو یعنی تكیرند ترا مكر بكناه تو
مقاتل كفت بر تو نیست كناه كسی دیكر بقول دیكر زجاج بفرمود خدای مر رسول را
بجهاد واكر چه تنها باشد از برای انك وعده داد مر او را بنصرت بقول دیكر در بدر صغری
امد كه رسول علیه السلام وعده نهاده بود با ابو سفیان بیرون شدن از بدر صغری
مومنان را خوش نمی امد بیرون شدن از حرب مولی تعالی بفرمود مر رسول را كه
بیرون شو واكر چه تنها باشی وتحریض كن و بفرمای مؤمنان را بكارزار كردن
قوله عز وجل عسى الله ان يكف باس الذين كفروا والله اشد
باسا واشد تنكيلا مكر خدای باز دارد از تو و دفع كند حرب كردن
ان كسانی كه كافر شدند وخدای عز وجل سخت تر است در قوت یعنی در
عذاب كردن درین جهان وسخت تر است در عقوبت كردن دران جهان یعنی قوی
تر است وعقوبت او سخت تر است وعسى در معنی صفات خدای جز مر واجبی را
نباشد كه هر اینه ان چیز بباشد تا شر كافران را دفع كرد وقوت مر اهل ایمان را
ماند ودر بدر صغری كافران حاضر نشدند و ابو سفیان بیامد و رسول علیه السلام
با هفتاد سوار حاضر شد وبخوشی دلی با نعمت و مراد ومنفعت دین و دنیا از فضل
خدای تعالی بمدینه باز رفتند چنانك در سورۀ ال عمران بیان كرده شد واصل
الباس الشدة والباس قتال والباس العذاب ونصب باسا على التمييز
قوله عز وجل من يشفع شفاعة حسنة يكن له نصيب منها

ومن يشفع شفاعة سيئة يكن له كفل منها وكان الله
على كل شيء مقيتا هر كه خواهش كند خواهش نيكو بباشد بهره ازان
وهر كه خواهش كند خواهش بد بباشد مر اورا بهره ازان وهست خداى عز وجل
بر هر چيزى توانا بقول ضحاك هر كه سنت نيكو نهد در اسلام مر اورا باشد مزد
هر كه بدان سنت كار كند بى آنك از مزد كتنده سنت كم شود وهر كه سنت بد نهد
در مسلمانى مر اورا باشد وبال هر كه بدان سنت كار كند بى آنك از وبال آن كه
كم شود بقول كلبى هر كه در ميان دو مسلمانى در مصلحت بكوشد مر اورا مزد باشد
ازان وهر كه در ميان دو كس جنك كند وبد كويد مر اورا باشد بزه ازان بقول
مجاهد اين شفاعت كردن است بعضى مر بعضى را هم از جهت مظلومى تا ظلم ازوى
دفع كند وفى الحديث اشفعوا توجروا فان الرجل منكم نسأل النبى الامر فامنعه
كيما تشفعوا فتوجروا بقول ديكر توحيد آرد وديكران را بتوحيد فرمايد وطاعت
آرد وديكران را بطاعت فرمايد مر اورا مزد عمل آن عامل بدهند ومزد عمل او
وهر كه كافر شود وديكران را بكفر فرمايد بزه كفر آن كس كه بفرمان او كافر شود برو
باشد وقيل والشفاعة فى اللغة الضم للشيء الى مثله والكفل النصيب والمقيت المقتدر
كما قيل وذى ضغن كففت النفس عنه وكنت على مساءته مقيتا وقيل الحافظ الذى
يعطى على قدر حاجة المعطى وقيل يعنى بامره الرزق فقوت كل دابة وقيل الشفاعة
الحسنة الدعا للمومنين والشفاعة السيئة الدعاء عليه قوله عز وجل واذا حييتم
بتحية فحيوا باحسن منها او ردوها ان الله كان على كل شيء
حسيبا وچون سلام كويند شما را سلام كفتن جواب باز كويند نيكوتر ازان يا جواب
باز دهيد همچنان كه خداى هست بر هر چيزى شمار دار ونكاه دار بقول ديكر جزا
دهد بقول قتاده چون مؤمنى سلام كويد جواب نيكوتر باز كويند وچون ذمى سلام
كويد همچنان باز كويند يعنى وعليكم وفى الحديث ان رجلا دخل على رسول الله صلى الله
عليه وسلم فقال السلام عليك فقال له وعليكم السلام ولك عشر حسنات ودخل اخر
فقال السلام عليكم ورحمة الله فرد عليه وقال لك عشرون حسنة ودخل اخر
وقال السلام عليكم ورحمة الله وبركاته فرد عليه وقال لك ثلاثون حسنة

ودر خبر ديكر كفت كه سلام ناقص مكوييد يعنى السلام عليك ولكن عليكم كوييد
كه همانا آن كس با فرشتكان باشد وفى خبر اخر من سلم على العشرة
فكانما اعتق الرقبة بقول ديكر چون هديه دهند شما را عوض نيكوتر ازان باز
دهيد واين تاويل از ابو حنيفه رحمه الله آمده است قوله عز وجل الله لا اله
الا هو ليجمعنكم الى يوم القيمة لا ريب فيه ومن اصدق
من الله حديثا خداى است كه نيست خداى مكر او جمع كند شما را
در روز قيامت كه شك نيست درو كه وكلمة الى للصلة بقول ديكر همانا جمع
كند شما را در كورها تان تا روز قيامت پس زنده كند شما را دران روز كه نيست
شك در هستى او نزد مومنان وقيل ينبغى ان لا يشك فيه وكيست راست كوى تر
از خداى عز وجل در سخن وكفتار بقول ديكر نيست كسى وفا كتنده تر در وعده
از خداى ونه راست كوى تر از خداى وقوله ليجمعنكم لام القسم لان كل لام بعدها نون
مشددة فهى لام القسم ونصب حديثا على التمييز وقرأ حمزة والكسائى ومن ازدق
واصله الصاد فابدلت بالزاء لقرب المخرج پس عتاب كرد مومنان را از اختلاف
كردن در منافقان چنانك كفت قوله عز وجل فما لكم فى المنافقين
فئتين والله اركسهم بما كسبوا وچه بوده است شما را كه در منافقان
دو كروه شده ايت وخداى باز كردانده است ايشان را بكفر باز كردند از اندكى در
شان قومى آمدند از قريش كه بمدينه هجرت كردند وايمان آوردند پس پشيمان شدند
ومر مسلمانان را كفتند كه ما را هواء مدينه ناخوش آمد ونساخت بيرون شويم
بصحرا تا تن درست شويم ونزهت كيريم بيرون شدند ومنزل بمنزل بمكه رفتند
وبنزد رسول عليه السلام نامه نوشتند كه ما بران عهديم كه از تو جدا شده ايم از تصديق
وايمان ولكن ما را آن زوى زمين خوش آمد پس خواستند كه بشام روند بتجارت
اهل مكه مر ايشان را كفتند كه شما بردين محمد يد اكر از راه مدينه رويت تا شما را ببينند
باك نباشد چون بيرون شدند بسوى شام كروهى از مسلمانان كفتند كه با ايشان
حرب كنيم كه بردين ما نيستند وطايفه كفتند كه ايشان بردين ما اند چكونه
با ايشان حرب كنيم ومال ايشان بكيريم اين ايت بيامد ومعناها فاى شيء لكم

فی هولاء المنافقین حتی صرتم فرقتین والله ارکسهم ردهم الی کفرهم وقیل اضلهم فی
قیل اهلکهم بما کسبوا بخبث نیاتهم واکثر سیاتهم قوله عزوجل اتریدون ان
تهدوا من اضل الله ومن یضلل الله فلن تجد له سبیلا می خواهیکه
راه نمایید کسی را که گم بوده کرده است ورا خدای وهرکرا خدای عزوجل گم بوده کرد هرگز
نیابی مر او را راهی یعنی دینی بقول دیگر یعنی راهی بهشت وقیل
الرد والنکس التقلیب قوله عزوجل ودوا لو تکفرون کما کفروا
سواء فلا تتخذوا منهم اولیاء حتی یهاجروا فی سبیل الله دوست
میدارند که کافر شوید چنانک ایشان کافر شدند تا باشید برابر در کفر و از باب
این مثل گویند که خرمن سوخته خرمن دیگران سوخته خواهد کما یقال سحر
ان تغر احرق یوما کدسه یتمنی حرق اکداس الانام ه سرگفت تکبیرها از
ایشان ... در نصرت ودین تا هجرت کنند در راه خدای یعنی حتی یتوبوا
ویرجعوا الی دار الهجرة قوله عزوجل فان تولوا فخذوهم واقتلوهم حیث
وجدتموهم ولا تتخذوا منهم ولیا ولا نصیرا اگر روی بگردانند وهجرت نکنند
بگیرید ایشان را و بکشید شان هرجاکه بیابید در حل وحرم ومگیرید از ایشان
دوستی و یاری قوله عزوجل الا الذین یصلون الی قوم بینکم وبینهم میثاق
مگر آن کسانی که بپیوندند با گروهی که میان شما ومیان ایشان عهدی است وآن
بنی خزاعه بود وبنو مدلج هلال بن عویمر الاسلمی و یاران وی که با رسول
عهد داشتندی که هرکه بنزد ایشان رود ایمن باشد از رسول و یاران
او وهرکه بنزد رسول آمد از ایشان ایمن باشد قوله عزوجل او جاؤکم
حصرت صدورهم ان یقاتلوکم او یقاتلوا قومهم ولو شاء الله لسلطهم علیکم فلقاتلوکم
یا تنگ شود دلهاء ایشان که بیایند بشما بقول دیگر یا بیایند بنزد شما تنگ شود
دلهاء ایشان که کارزار کنند با اهل و قرابت خویش از بهر شما یعنی حصرت
صدورهم ان یقاتلوکم لعهدکم معهم او یقاتلوا قومهم لاجلکم اعانة لکم
لکم واکرموا ... ایشان را بر شما تا کارزار کردندی با شما قیل
انه قوم هلال بن عویمر وبنو مدلج قوله عزوجل فان اعتزلوکم فلم

من ر

الهجرة

ان یقاتلوکم

یقاتلوکم والقوا الیکم السلم فما جعل الله لکم علیهم سبیلا
پس اگر جدا شوند از شما و دست بدارند از حرب شما و کارزار نکنند با شما و بیفکنند
سوی شما آشتی یعنی صلح طلبند از شما نکرد خدای مر شما را بر ایشان حجتی
و قوتی بکشتن یعنی نفرمود شما را بکشتن ایشان والحصر الضیق فی القلب
قوله عزوجل ستجدون آخرین یریدون ان یامنوکم
ویامنوا قومهم کلما ردوا الی الفتنة ارکسوا فیها هر اینه بیابید
دیگرانی را که می خواهند که ایمن شوند از شما بآوردن توحید وایمن شوند
از قوم با آوردن کفر هربار که بازگردانند ایشان را بسوی فتنه نگونسار
شوند در وی یعنی هربار که ایشان را بخوانند بشرک بازگردند بوی این آیت
در شان قبیله اسد آمد وغطفان آمد که چون بنزد رسول آمدندی علیه السلام
بگفتندی که ما بگرویدیم بتو وچون بقوم خویش باز شدندی گفتندی ما گرویدیم
بکزدم و خبزدوک وافسوس کردندی این آیت در شان ایشان آمد و
بقول مجاهد قومی بودند از اهل مکه بنزد رسول می آمدند واسلام می آوردند
بنفاق وبنزد قریش می رفتندی وبتان را می پرستیدندی تا از هر دو جانب ایمن باشند
ایات را بیا مر قوله عزوجل فان لم یعتزلوکم ویلقوا الیکم السلم ویکفوا ایدیهم
فخذوهم واقتلوهم حیث ثقفتموهم واولئکم جعلنا لکم
علیهم سلطانا مبینا اگر جدا نشوند از کارزار شما و نیفکنند سوی شما صلح
را یعنی صلح بجویند و دست ندارند از قتال شما بگیرید ایشان را و بکشید شان هرجا
که بیابید وایشانند که بکردیم شما را بر ایشان حجتی پیدا در قتال وکلمه ثقف ... افعال
مضارع مضمرت عطف بر لم یعتزلوکم بر احکام قتل خطا وعمد یاد کرد قوله عزوجل
وما کان لمومن ان یقتل مومنا الا خطا ومن قتل مومنا
خطا فتحریر رقبة مومنة ودیة مسلمة الی اهله الا ان یصدقوا ونباشد
مر مومنی را روا نباشد مر گروینده را که بکشد گرویده را مگر که خطا افتد بعضی
گفته اند که این استثناء منقطع است بمعنی لکن یعنی آن قتل خطا فتحریر رقبه
بقول دیگر این استثناء صحیح است یعنی وما کان مومن لیقتل مومنا الا ان

درخ آیة

یعنی

یقع خطاءً وقیل ولا خطاءً یعنی وما جاز له ان یقتل عمداً ولا خطاءً پس
بیان کرد که هرکه مسلمانی را بخطا بکشد بر وی است آزاد کردن بندهٔ گرویده و
دیت تسلیم کرده باهل او یعنی دیت او بخویشان کشته برساند تا کفارت
شود آن گناه بزرگ را که کرده است مگر که صدقه کنند و ببخشند و بندهٔ کافر روا نباشد
در کفارت قتل ودیت ده هزار درم سنگ نقره است یا هزار دینار زر سرخ یا
صد شتر یا دو هزار گوسفند یا دویست گاو در سه سال هر سالی [illegible]
و بر عاقله واجب آید بر هر کسی سه درم و قاتل یکی از ایشان باشد و عاقله اهل
دیوان باشد اگر قاتل از اهل دیوان باشد و اگر از اهل دیوان نباشد بر اهل حرفت
او و خویشان او و قبیلهٔ او تا باین عدد برسند و اگر اهل حرفت و قبیله نباشد
و خویشان نباشندش بر بیت المال باشد و سبب نزول این آیت آن بود که
عیاش بن ربیعه ایمان آورد بمکه و بگریخت و بمدینه رفت مادرش سوگند خورد که در
هیچ خانه نیاید تا عیاش [illegible] محمد برنگردد و برادر مادری بود مر او را ابو جهل
بن هشام را و حارث بن هشام را ایشان با حارث بن زید بمدینه آمدند و گفتند
که مادرم سوگند خورده است که در [illegible] نیاید تا تو باز نیایی و سوگند می دهد
بحق رحم که باز آیی و تو بر من از همه فرزندان دوستتری [illegible]
از مدینه بیرون آوردند چون براه بیرون آمدند مر او را بند کردند بمکه بردند
و در آفتاب گرمش بیفکندند و می زدند تا مرتد گشت نعوذ بالله پس حارث
بن زید مر او را سرزنش کرد و گفت اگر بر حق بودی چرا دست باز داشتی از حق
و اگر باطل بودی چرا در باطل شروع کردی عیاش سوگند خورد که هرکجا
و را خالی بیابد بکشد پس عیاش دیگر بار اسلام آورد و بگریخت و بمدینه شد
پس حارث بن زید اسلام آورد در غیبت عیاش یعنی عیاش در محلت قبا
رفت حارث را بدید بر ظهر قبا و ندانست از اسلام او و را بکشت پس و را
گفتند که وی ایمان آورده بود پس بیامد بنزد رسول علیه السلام و و را خبر داد
این آیت بیامد و صحیح هم [illegible] مسلمانان عام گشت و بقول دیگر در حق ابو الدرداء
آمد که شبانی را بخطا بکشته بود قوله عز وجل فان کان من قوم

عدو لکم وهو مؤمن فتحریر رقبة مؤمنة اگر باشد آن کشته
از قوم دشمن یعنی از اهل حرب در دار حرب و او ایمان آورده باشد بر کشنده
آزاد کردن بندهٔ ایمان آورده باشد و دیت واجب نیاید این در شان اسامة
بن زید آمد که مردی را بکشت نام او مرداس در دار حرب و او اسلام آورده بود
[illegible] بالمدینة ثم یاتی قومه من المشرکین فیقیم فیهم فیغزوهم
[illegible] سلام فیقتل بین الکفار فنزلت الایة فیه قوله عز وجل
وان کان من قوم بینکم وبینهم میثاق فدیة مسلمة الی اهله
وتحریر رقبة مؤمنة و اگر باشد کشته از قومی که میان شما و میان
ایشان عهد باشد واجب آید دیتی سپرده باهل او یعنی بر عاقلهٔ کشنده دیت
واجب آید که باولیاء مقتول دهد و آزاد کردن بندهٔ مؤمن ابن عباس گفت
رضی الله عنهما که این در شان دو مستامن آمد که بنزد سید آمدند علیه السلام
و را کسوت و مرکب داد چون بیرون آمدند عمرو بن امیة الضمری مر ایشان را
بدین هر دو را بکشت و ندانست که ایشان را امان داده است سید عالم علیه السلام
چون این آیت بیامد رسول علیه السلام دیت دو آزاد مسلمان بداد باولیاء ایشان
و این دلیل است که دیت مسلمان و ذمی برابر است قوله عز وجل فمن لم یجد
فصیام شهرین متتابعین توبة من الله وکان الله علیما
حکیما و هرکه نیابد یعنی اگر قاتل نتواند آزاد کردن بنده بر وی است روزهٔ
[illegible] و گفتار توبه است از خدای مر او را بقول دیگر این سبب نجات
خدای عز وجل مر قاتل را و هست خدای عز وجل دانا بقاتل خطا
[illegible] که حکم کرد بر قاتل خطا بدیت و کفارت و نصب توبة علی المصدر
[illegible] یکون منصوبة باضمار اللام پس حکم قتل عمد بیان کرد و وعید آن
[illegible] کند از آن قوله عز وجل ومن یقتل مؤمنا متعمدا
[illegible] جهنم خالدا فیها وغضب الله علیه ولعنه و
[illegible] عذابا عظیما و هرکه بکشد مؤمنی را بقصد سزای او و پا[illegible]
[illegible] دوزخ است جاودانه باشد در وی و خشم خدای بر وی باشد

وسزای لعنت خدای کرده یعنی دور گرداند ورا خدای از رحمت خود وآماده کردست ورا عذاب بزرگ یعنی اذا استحل قتل المؤمن فهذه الاشیاء المذکورة جزاؤه وبقول دیگر مراد از خلود دراز بودن است کما فی قوله تعالی ولکنه اخلد الی الارض اراد بطول المکث وقیل خالدا ای داخلا کما یقال خلّدته فی السجن ای ادخلته وقیل لجزاؤه جهنم خالدا فیها ان جازاه کما روی انس رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال اذا وعد الله لعبده ثوابا فهو منجزه وان اوعده العقوبة فله المشیة ان شاء عفا عنه وان شاء عاقبه وقیل اذا قتله لاجل ایمانه مستحلا لزمه فلذا الخلود فی النار لانه یکفر به وقیل هو منسوخ بقوله ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء وقیل بردّته لانه ورد فی شان رجل قتل مؤمنا ثم ارتد نعوذ بالله وهو مقیس بن ضبابة وان جنان بود این قصه که مقیس هر برادر خود هشام را در بنی النجار کشته بیافت رسول الله علیه السلام بگفت رسول علیه السلام مردی را از بنی فهر بفرستاد که برو با مقیس وگفت که سلام من برسانی وبگوی که کشنده را بنگرند اگر بیابند قصاص کنند واگر نیابند بنجاه کس سوگند خورند ودیت بدهند چون آن مرد فهری بپیغام برسانید جواب دادند که سمعا وطاعة لحکم الله وامر رسوله ولکن ما کشنده را نمی دانیم غرامت دیت بکنیم صد شتر خون بها بدادند وایشان باز گشتند بسوی مدینه ابلیس علیه اللعنة وسوسه کرد مقیس را که خون برادر را بخون بهاء فروختی این مسبت مر ترا بس است حمیت جاهلیت در دل وی آمد که این فهری را باید کشتن عوض برادر وخون بها مرا فضل باشد بس فهری را ناگاه داشت تا غافل کشت بس سرش را بسنگ بکوفت وبر شتری نشست وباقی شتران را براند بسوی مکه وکافر شد ونعوذ بالله واین دو بیت شعر می گفت قتلت به فهرا وحملت عقله ۞ سراة بنی النجار ارباب فارع فادرکت ثاری واضطجعت موسدا ۞ وکنت الی الاوثان اول راجع بس در روز فتح مکه مقیس را بگرفتند وبکشتند این آیت در حق او آمد وعن ابن عباس رضی الله عنهما ان الآیة عامة فی کل قاتل عمد وعن سا

ابی الجعد قال کنت عند عبد الله بن عباس رضی الله عنهما بعد ما کف بصره فجاءه رجل فناداه ما تقول فیمن قتل مؤمنا متعمدا قال جزاؤه جهنم خالدا فیها الآیة قال أرأیت ان تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدی قال وانی له الهدی سمعت نبیکم علیه السلام یقول یأتی قاتل المؤمن متعمدا وتعلق به المقتول عند عرش الرحمن فیقول یا رب سل هذا فیم قتلنی فوالذی نفسی بیده ان هذه الآیة انزلت فیه وما نسختها من آیة بعد نبیکم علیه السلام وما نزل بعده من برهان وعن ابن عمر وابو هریرة رضی الله عنهما انه لا توبة له وقال غیرهما له التوبة لان الله تعالی ذکر الشرک والقتل والزنا ثم قال الا من تاب وآمن الآیة قوله عز وجل یا ایها الذین آمنوا اذا ضربتم فی سبیل الله فتبینوا ولا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمنا تبتغون عرض الحیوة الدنیا فعند الله مغانم کثیرة ای آن کسانی که بگرویدید چون بروید در طاعت خدای جهاد کردن درنگ کنید تا پیدا شود شما را کار از مؤمن وشتاب مکنید در کشتن کسی ومگوئید هر کسی را که بیفکند بسوی شما آشتی وبشنواند شما را کلمه اسلام که نیستی گرویده می جوئید چیزی از زندگانی دنیا یعنی تا غنیمت ستانید که در دست وی است ونزد خدای است غنیمتهاء بسیار یعنی ثواب بسیار بقول دیگر مراد از این غنیمتهاء دنیا را می خواهد که قدرت دهم شما را ان قوله عز وجل کذلک کنتم من قبل فمن الله علیکم فتبینوا ان الله کان بما تعملون خبیرا همچنین بودید شما پیش یعنی پیش از هجرت منت نهاد خدای بر شما بهجرت بس درنگ کنید وتعجیل مکنید در کشتن که خدای هست بانچه شما میکنید دانا بقول دیگر همچنین بودید شما از بیم کافران مال وخون شما مباح منت نهاد خدای بر شما باسلام بس امر آیت عام شد در همه سرایا که با مسلمانان کنند بخطا واین آیت در شان مرداس بن نهیک آمد که اسلام آورده بود در قبیله وکسی دیگر اسلام نیاورده بود از قبیله وی چون بشنیدند که سریه آن سرایای اسلام قصد ایشان می دارند همه بگریختند مگر مرداس که در میان کوسبند ان

خود بود درعا قولی انکوه جون بشنید که ایشان تکبیر می کفتند او از کوه
فرو امد ولمند می کفت که اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول
الله ثم قال السلام علیکم فتغشاه اسامة بن زید رضی الله عنه ای اکتنفه
فی نیابه واخبنه فی بعض شعابه تا ان مرد بنرد وی آمد او را بکرفت وبکشت
وکوسفندان وی را براند جون بنرد رسول امد علیه السلام خبر داد که من جنین کردم
رسول علیه السلام از ان کار رنج عظیم یافت وبروی متغیر کشت این ایت بیامد
اسامه کفت یا رسول الله مرا امرزش خواه ورا امرزش خواست وبفرمود تا بنده
ازاد کند وبروایت دیکر رسول کفت بکشتی کسی را که می کفت لا اله الا الله کفت
یا رسول الله بزبان می کفت نه بدل رسول علیه السلام کفت جرا دل وی را نشکافتی
وذکر الفقیه ابو اللیث رحمه الله روایة باسناده عن نعیم بن جوشب عن جندب بن
سفیان قال کنت عند رسول الله صلی الله علیه وسلم اذ جاءه بشیر من السریة
فاخبره بالفتح وقال یا رسول الله بینما نحن نطالب القوم وقد هزمهم الله
تعالی فقصدت رجلا [illegible] فلما احس ان السیف واقع به قال انی مسلم
فقتلته قال علیه السلام قتلت مسلما فقال یا رسول الله انه قال تعوذا فقال
افلا شققت عن قلبه فقال یا رسول الله استغفر لی فقال لا استغفر لک
فمات الرجل فدفنوه فاصبح علی وجه الارض ثم دفنوه ثم اصبح علی وجه الارض
ثلاث مرات فلما رای ذلک قومه استحیوا فجروا فالقوه فی شعب من الشعاب
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عند ذلک سیکون بعدی فتن کقطع اللیل
المظلم یصدم الرجل کصدم جباه فحول الثیران یصبح الرجل فیها مسلما
ویمسی کافرا ویمسی مسلما ویصبح کافرا فقال رجل من المسلمین فکیف یصنع فی
ذلک یا رسول الله قال ادخلوا بیوتکم واخملوا ذکرکم فقال رجل من المسلمین
افرایتک ان دخل علی احد بیتی فقال فلیمسک بیده ولیکن عبد الله
المقتول ولا یکن عبد الله القاتل [illegible] علیه السلام فیاکل مال اخیه ویسفک
دمه ویعصی ربه ویکفر بخالقه ویجب له جهنم فنزلت هذه الایة القراة
قرا حمزة والکسائی فتثبتوا من التثبت والباقون بالیاء من التبیین وهما

التریث والتثبت وقرا ابو عمرو وعاصم والکسائی السلام والمراد تبلیغ السلام
وقرا نافع وابن عامر وحمزة السلم وهو الخضوع والانقیاد قوله عز وجل
لا یستوی القاعدون من المومنین غیر اولی الضرر والمجا
هدون فی سبیل الله باموالهم وانفسهم برابر نباشند نشینندکان از
حرب از کرویدکان بجز خداوندان زیان ودرماندکی وکار زار کنندکان در
راه خدای بخواستها خویش وتنها خویش یعنی ان کسانی که از جهاد باز
باشند بی عذری برابر نباشند با ان کسانی که جهاد کنند بمال وتن خویش
در ثواب ودرجه قال ابن عباس رضی الله عنهما قال ابن مکتوم ومحمد بن جحش
انا اعمیان فهل لنا من رخصة فی الجهاد یا رسول الله فنزلت غیر اولی الضرر
وذکر الفقیه ابو اللیث رحمه الله مسندا الی زید بن ثابت رضی الله عنه ان رسول
الله صلی الله علیه وسلم املی علیه لا یستوی القاعدون من المومنین والمجاهدون
فی سبیل الله فجاء ابن ام مکتوم وهو یملها علی فقال یا رسول الله والله لو استطیع
الجهاد لجاهدت فانزل الله علی رسوله وفخذه علی فخذی فثقلت علی حتی خشیت ان
ترض فخذی ثم سری عنه فانزل الله غیر اولی الضرر ای غیر ذوی العلل والزمن
والعمی قوله عز وجل فضل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم علی القاعدین
درجه وکلا وعد الله الحسنی فضل نهاد مر جهاد کنندکان را بخواستها
وتنهای خویش وتنهای خویش بر نشینندکان از حرب یعنی بی عذری درجه
همه را وعده کرد نیکوئی یعنی بهشت بتوحید قوله عز وجل وفضل الله المجا
هدین علی القاعدین اجرا عظیما درجات منه ومغفرة ورحمة
وکان الله غفورا رحیما وفضل نهاد خدای عز وجل جهاد کننده
را بر نشینندکان بی عذر مزدی بزرک تر آن مزد را بیان کرد درجتها از وی یعنی
منازل ومنزلتها از خدای تعالی در بهشت وامرزش مرکناهان ایشان را و
بخشایش وهست خدای عز وجل امرزکار ورحمت کننده وقیل للمجاهدین
علی القاعدین درجة وعلی القاعدین بغیر عذر درجات قرا نافع والکسائی
وابن عامر غیر اولی الضرر بالنصب علی الاستثناء وقیل علی الحال والباقون بالرفع

سری

نعتاً للقاعدین وقری بالکسر کلمة من ودرجات فی محل النصب بدلاً من قوله
اجراً عظیماً قوله علیه السلام ما بین العالم والعابد مائة درجة ما بین درجتین حضر
الفرس الجواد سبعین خریفاً وما بین المجاهد والقاعد مائة درجة ما بین درجتین
حضر الفرس المضمر سبعین خریفاً قوله عز وجل ان الذین توفیهم الملائکة
ظالمی انفسهم قالوا فیم کنتم قالوا کنا مستضعفین فی
الارض ط هر اینه آنکسانی که جان بستدند فرشتکان مر ایشانرا و ایشان ستمکاران
بودند بر تنهاء خویش بکفتند فرشتکان مر ایشانرا که در چه بودید شما از هجرت ایشان
بکفتند بودیم ما ان بودنکرفتکان و مقهوران در زمین یعنی در مکه بودیم ضعیف شده در دست
کافران قوله عز وجل قالوا الم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا
فیها ط بکفتند فرشتکان آیا نبود زمین خدای فراخ یعنی مدینه تا هجرت کردیتی در وی
قوله عز وجل فاولئک ماویهم جهنم وساءت مصیرا ه ایشانند
که بازکشت و منزل ایشان دوزخ است و بد بازکشت جائی و مراد ازین
فرشتکان بعضی کفته اند ملک الموت است لکن بلفظ جمع یاد کرد چنانک خدای
می فرماید که یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و اراد به رسولنا علیه السلام
و بقول دیکر مراد ازین جمع فرشتکان بودند و این ایت در شان جماعتی
امد که در مکه اسلام آوردند و هجرت نکردند و از بهر دوستی خان و مان
و فرزندان خدمت رسول را علیه السلام فرو کذاشتند و در روز بدر با
کافران بیرون شدند بر عزم آنک یار مؤمنان باشند چون قلت مؤمنان
و ضعف ایشان بدیدند از مسلمانی برکشتند و نعوذ بالله پس در ان وقت که
کشته شدند بعضی از ایشانرا فرشتکان می زدند مر ایشان را و می کفتند که
فیم کنتم علی ما ذکرنا پس مخصوص کرد طایفه را که بعذر باز بودند در مکه
قوله عز وجل الا المستضعفین من الرجال والنساء والولدان لا
یستطیعون حیلة ولا یهتدون سبیلا مکر ان ضعیف کرفتکان
و مقهوران از مردان و زنان و کودکان که نتوانند حیله کردن به بیرون امدن
یعنی نفقه راه ندارند و قوت رفتن ندارند و ندانند راه بردن بسوی مدینه

ابن

ابن عباس کفت رضی الله عنهما من از ان کسان بودم که خدای تعالی استثنا
کرد و من کودک خرد بودم در ان روزکار قوله عز وجل فاولئک عسی الله ان
یعفو عنهم وکان الله عفوا غفورا ایشانند که باشد که خدای درکذارد
از ایشان و هست خدای امرزکار و درکذارنده و کلمة عسی للوجوب من الله تعالی
پس تحریض کرد بر هجرت قوله عز وجل ومن یهاجر فی سبیل الله یجد
فی الارض مراغما کثیرا وسعة و هر که هجرت کند در راه خدای یعنی در
طاعت خدای بمدینه رود بیابد در زمین پناه جای بسیار و فراخی در روزی
بقول دیکر مراغما ای مهاجرا یقال راغم فلانا ای هاجره وقیل المراغم
المذلول المتسع من الارض وقیل متحولا من ارض الی ارض وقیل موضعا
یتحول الیه علی رغم قومه فعلی هذا یکون ماخوذا من الرغم قوله عز وجل
ومن یخرج من بیته مهاجرا الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت
فقد وقع اجره علی الله وکان الله غفورا رحیما و هر که بیرون
شود از خانه خود هجرت کنان بخدای و رسول او یعنی برین انکیختها خویش
در طاعت خدای و رسول او پس دریابد و را مرک در راه هر اینه افتاد مزد او
بر خدای یعنی مزد او بر خدای باشد ولم یزل لا یزال خدای امرزکار است و
رحمت کننده در شان مردی امد که نام او جندع بن ضمرة و فی روایة جندب چون
بشنید این ایت را که ان الذین توفیهم الملائکة الایة کفت والله که من نیستم از ان
کسانی که مولی تعالی استثنا کرد که لا یستطیعون حیلة ولا یهتدون سبیلا
من می توانم و حیله می دانم والله که امشب در مکه نباشم او بیمار بود و پیر بود
و عمرش بصد رسیده بود و توانکر بود و فرزندان وی کفتند که نتوانی که ضعیفی
و بیماری کفت مرا بر تخت نهید و بردارید بندکان او و خادمان او ورا محفه
ساختند و برداشتند و در شب بیرون بردند بسوی مدینه چون بتنعیم برسیدند
اثر سکرات مرک ظاهر شد ندانست که چه کوید و چه کند با چشم کریان و دل از
کف رفته و زبان کوینده کلمه ایمان عند عمر جون ... کرفت دست راست در دست
چپ نهاد و کفت ای خدای کواه باشی این دست راست من چون دست راست

وهمراه می با

محمد است در دست چپ نهاد وگفت این دست چپ دست منست گفت هر
چند رسول تو با تو بیعت کرد وعهد کرد من عهد کردم وبیعت کردم پس
سعید وحمید از دنیا بیرون شد چون خبر مرگ او بمدینه رسید یاران گفتند
که اگر بما رسیدی مزد او تمام شدی این ایت بیامد درحق او که مزد او
بر من خدای افتاد تمام برسانم وفی الحدیث من فر بدینه من ارض الی
ارض وان کان شبرا من الارض استوجب الجنة وکان رفیق ابراهیم و
نبیه محمد علیهما السلم پس حکم نماز در سفر بیان کرد قوله عز وجل واذا
ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من
الصلوة ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا ان الکافرین
کانوا لکم عدوا مبینا وچون بروید در زمین وسفر کنید
نیست بر شما بزه که کم کنید از نماز یعنی از نماز چهار رکعتی اگر بترسید که
در فتنه افکنند شما را آن کسانی که کافر شده اند یعنی بکشند شما را بقولی دیگر
در فتنه افکنند شما را در دین که هر اینه کافران مر شما را دشمنی اند پیدا و شرط
یاد کرد یکی سفر دوم خوف اما سفر در قصر عدد اثر کرد وخوف در قصر ارکان
پس قصر در نماز در وقت ایمنی وخوف روا باشد والقصر عزیمة عندنا وعند
الشافعی رخصة وقد سال عمر رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه وسلم
ما بالنا نقصر وقد امنا فقال علیه السلم هذه صدقة تصدق الله علیکم فا
قبلوا صدقته پس کیفیت نماز خوف بیان کرد قوله عز وجل واذا کنت فیهم
فاقمت لهم الصلوة فلتقم طایفة منهم معک ولیاخذوا
اسلحتهم باشی یا محمد در میان ایشان یعنی با مومنان بنزد دشمنان
وبپای کنی مر ایشان را نماز یعنی اقامت کنی مر ایشان را بایستد گروهی از
ایشان با تو در نماز وبگیرند سلاحها خویش طایفه دیگر که در پیش دشمن
باشند قوله عز وجل فاذا سجدوا فلیکونوا من ورائکم ولتات
طایفة اخری لم یصلوا فلیصلوا معک ولیاخذوا حذرهم
واسلحتهم چون سجده کنند یعنی آن گروهی که با تو باشند چون بکذا

ازند

رند بیاستند از ورای شما یعنی باز گردند بسوی دشمن وبیایند گروه
دیگر که در پیش دشمن بودند ونماز نکردند ونماز کنند با تو رکعت دیگر را
وبگیرند احتیاط ایشان وسلاحها ایشان یعنی آن طایفه دیگر که پیش
دشمن رفتند سلاح بردارند واحتیاط کنند از دشمن قوله عز وجل ود الذین
کفروا لو تغفلون عن اسلحتکم وامتعتکم فیمیلون علیکم
میلة واحدة چنان دوست میدارند ومیخواهند آن کسانی که
کافر شده اند که اگر شما غافل شوید از سلاحهاء خویش وآلتهاء جنگ
وجامهاء خویش تا حمله کنند بر شما یک حمله عبد الله عباس گفت رضی الله عنهما
چون رسول را علیه السلم مشرکان در نماز پیشین بدیدند امامت میکرد
قصد کردند تا حمله آرند بعضی گفتند بگذارید ایشان را درین نماز که
از بعد این نمازی گذارند که آن نماز بر ایشان دوست تر است از مادر
وپدر ایشان وفرزندان ایشان وآن نماز دیگر را خواستند هر وقتی که
در آن نماز پیشینه که ایستادند حمله کنید جبرئیل علیه السلم در رسید ومر
رسول را علیه السلم قصد ایشان آگاه کرد واین نماز خوف را تعلیم کرد
چون وقت نماز دیگر شد ورسول علیه السلم نماز خوف بیاورد چنین که یاد
کردیم کافران متحیر شدند که او را که خبر داد از قصد ما خالد ولید اسلام
آورد چون بدانست که ایشان نه استند از سر ایشان وآن قصد ومکر ایشان
دانست که غیب کسی نداند جز خداوند زمین واسمان عز وجل پس ایمان آورد
قوله عز وجل ولا جناح علیکم ان کان بکم اذی من مطر او کنتم
مرضی ان تضعوا اسلحتکم وخذوا حذرکم ان الله کان اعد للکافرین
بکم عذابا مهینا ونیست بزه بر شما اگر باشد شما را رنجی از باران یا بیما
شید بیماران یعنی مجروحان که بنهید سلاحها تان وبر حذر باشید که
خدای اماده کرده است مر کافران را عذاب خوار کننده در قیامت این
قصه چنان بود که رسول علیه السلم در غزوا نمار بود کافران را هزیمت کرده
بود ومال ایشان را بغنیمت کرده بود وفرزندان وزنان ایشان را برده کرده

آزان جم

جون کسی را از دشمنان ندیدند ایمن شدند سلاحها بنهادند و رسول صلی الله
علیه وسلم تنها از یاران جدا شد و از وادی بگذشت ناگاه ابری برآمد و باران
درگرفت و از کوه سیلی فرود آمد و حایل شد میان او و یاران او بعضی از
مشرکان بر آن کوه بودند و یکی از مبارزان ایشان نام او غورث بن حارث
المحاربی جون بدید که رسول علیه السلام جدا افتاد از کهتران خود و سیل عظیم
درمیان ایشان حایل شد تیغ برداشت و قصد کرد جون بنزد رسول رسید
علیه السلام تیغ برکشید و گفت یا محمد ومن یعصمك منی قال علیه السلام الله خواست که
تیغ بر وی زند رسول گفت اللهم اکفنی غورث بما شئت غورث بر روی
افتاد جنانک گویی کسی در قفاش زدی و بینداختی و تیغ از دست او بیفتاد
رسول علیه السلام از جای بجست و تیغ را بگرفت و گفت ترا که رهاند از من گفت هیچ
کس گفت اگر اسلام آری رستی و تیغ بتو باز دهم غورث گفت نگرویم ولکن
عهد کنم که نه بی تو نه بر تو باشم و نه با تو باشم عهد کرد و رسول علیه السلام تیغ بوی داد
غورث گفت یا محمد تو بهتر از منی که جون قادر گشتی بر کشتن من و اعتماد کردی
بر گفتن من و مرا نکشتی و تیغ بمن باز دادی پس از آن کافر بیاران خویش بازگشت
مر او را گفتند که دیدیم که تیغ برآوردی که باز داشت گفت ندانم که که زد درمیان
دو کتف من که زننده را ندیدم بیفتادم و تیغ از دست من جدا شد و محمد
بگرفت بعضی از آن قوم او ایمان آوردند که بدانستند حقیقت رسالت
وی آنگاه آن سیل باز ایستاد و رسول علیه السلام بنزد یاران باز رفت و از آن
حال خبر داد این آیت بیامد که ولا جناح علیکم الآیة و نماز خوف در قرآن
یک رکعت را بیش یاد نکرد اما عبد الله عمر و غیر او روایت کردند که رسول علیه السلام
با طایفهٔ اول یک رکعت بگزارد و با طایفهٔ دیگر یک رکعت دیگر بگزارد و
سلام داد پس طایفهٔ اول باز آمدند و این طایفهٔ دیگر برفتند پیش دشمن
طایفهٔ اول یک رکعت دیگر بیاوردند بی قرات و سلام دادند پس این طایفه
پیش دشمن شدند و طایفهٔ دوم باز آمدند و یک رکعت اول را با قرات
بیاوردند و هر دو طایفه را نماز تمام شد و این اختیار علماء ماست در نماز

خوف

خوف قوله عز وجل فاذا قضیتم الصلوة فاذکروا الله قیاما
وقعودا وعلی جنوبکم فاذا اطمأننتم فاقیموا الصلوة
ان الصلوة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا
پس جون نماز خوف بگزاردید و فارغ شدید از بعد آن نماز گزارید
ایستاده یعنی جون تن درست باشید و نشسته بیمارست جون بیمار باشید
و خفته بیارید جون نتوانید نشسته گزاردن بقول دیگر جون در دار حرب
نماز کنید بگزارید نماز را ایستاده و بر ستور نشسته یا بر پهلو بعذر خوف
و بیماری جون بمنزل خود باز گردید و بیارامید نماز را تمام بگزارید با ارکان
او که نماز بر مومنان فریضه است پدید کرده شده قال مقاتل کتابا موقوتا
ای فریضة معلومة لان الکتاب هو الفرض فی القرآن کقوله کتب علیکم
الصیام ای فرض علیکم قوله عز وجل ولا تهنوا فی ابتغاء القوم
ان تکونوا تألمون فانهم یألمون کما تألمون وترجون
من الله ما لا یرجون وکان الله علیما حکیما وضعیف مشوید
ای مومنان بوقت گرفتن قوم یعنی اهل مکه را در بدر صغری که اگر شما
درد مند شده اید یعنی شما را که جراحت رسیده است ایشان نیز درد مند
شده اند جنانک شما درد مند شده اید و شما امید می دارید از خدای
عز وجل آنچ ایشان امید نمی دارند و آن ثواب بهشت است و هست
خدای دانا بمصالح شما و حکیم است در آنچ بفرمود شما را تا کافران مقهور
شوند و شما ثواب مجاهدان برسید این آیت در حق حرب بدر صغری
آمد که از بعد حرب احد بفرمود مر ایشان را به بیرون شدن بحرب بدر
صغری و بعضی از ایشان مجروح بودند دشوار آمد بر ایشان بیرون
شدن بحرب با ابو سفیان و یاران او این آیت بیامد و عتاب کردشان
که بسبب جراحت جرا کاهلی می کنید جنانک بیان کرده آمد در سورة آل عمران
و بقول دیگر از بعد جراحتها و فراغت از حرب احد کافران دیگر باره
قصد کردند تا حمله آرند بر رسول علیه السلام و یاران او تا یکبارگی مر ایشان را

نبست کنند این ایت بیامد وهمه ایشانرا نهی فرمود تا در طلب کافران
وحرب ایشان بیرون شوند قوله عز وجل انا انزلنا الیک الکتاب
بالحق لتحکم بین الناس بما اراک الله ولا تکن للخائنین
خصیما ما بفرستادیم بتو این کتاب را براستی تا حکم کنی میان مردمان
بانچ بنمود خدای ترا یعنی بیاموزانید ترا خدای ومباش مر خیانت کنند
کانرا یاری کننده قتادة بن نعمان گفت این در شان طعمة بن ابیرق آمد
که نام او بشیر بود ومرد شاعر بود ومنافق هجو کردی یاران رسول را علیه السلام
ومی گفتی این فلان کس گفته است ودو برادر دیگر داشت نام ایشان بشر
ومبشر پس ابن طعمه از خانهٔ عم من رفاعة بن زید بارهٔ طعام ودرعی در جوالی
نهاده بود ودران جوال آرد بود بدزدید مران جوال را چون بامداد شد
عم من مرا بخواند وگفت دوش مارا غارت کردند گفتم که کرد گفت بشیر
وبرادران وی من بنزد رسول علیه السلام امدم وخبر دادم که جنس کرده اند
اما طعام ایشانرا که مارا بدان حاجت نیست لکن سلاح را بفرمای تا
بما باز رسانند قوم ایشان بیامدند وخداوندان زبان وبیان بودند وگفتند
یا رسول الله قتادة بن نعمان وعم او قصد کرده اند بخانه دان ما وخانه دان
مارا تهمت می نهند این سخن ایشان بنزد رسول علیه السلام بموقع افتاد چنانک
رسول علیه السلام برایشان تغیر آورد ایشان نشانی بگرفتند که ان جوال را
دریده بود وان آرد ریخته بود از در خانهٔ رفاعه تا در خانهٔ طعمه چنانک
معلوم شد که این طعمه کرده است پس طعمه چون دانست که بوی نسبت
خواهد شد نزد بخانهٔ زید بن السمین الیهودی برد وامانت نهاد وقوم
خود را گفت که نشان آرد را بنگرید تا بخانهٔ جهود ظاهر است ودزدیده در
خانهٔ وی باشد بنگرستند در خانهٔ زید جهود بیافتند نام دزدی بروی
نهادند وقوم طعمه بنزد رسول امدند که نام دزدی بر طعمه می نهند و
سلاح در خانهٔ جهود ظاهر شد رسول علیه السلام خواست که طعمه را معذور
دارد وجهود را تعزیر زند این آیت بیامد وضحاک گفت این طعمه

درع

درع زبیر عوام را بدزدید ومنکر شد رسول علیه السلام زبیر را گفت حجتی
بیار این ایت بیامد مقاتل گفت طعمهٔ منافق درع جهودی بدزدید
ومنکر شد قوم طعمه خصومت کردند ورسول علیه السلام یار ایشان بود این
ایت بیامد واز حال ایشان بیان کرد کلبی گفت طعمه درع قتادة بن نعمان
بدزدید که همسایهٔ وی بود ودر خانهٔ جهودی امانت نهاد پس چون
روز شد خبر شد که طعمه کرده است از طعمه طلب کرد طعمه سوگند خورد که من
ندزدیده ام ومرا علم نیست قتاده گفت شب در آمدی وبیرون آوردی
وما نشانی آن تا بخانهٔ تو آوردیم گفت جهود دزدیده بود من نی بخانهٔ
جهود در آمد بیافت جهود گفت این طعمه بمن داده است وجماعتی جهودان
گواهی دادند بر ودیعت قوم طعمه جمع شدند وگفتند بنزد محمد رویم واز
بهر طعمه مجادله کنیم وعذر او ظاهر کنیم بیامدند وگفتند یا محمد از بهر طعمه
نیکوئی بگوی ومجادله کن که اگر یاری طعمه نکنی هلاک شود وجهود شاد گردد
مصطفی خواست که جهود را عقوبت کند این ایت بیامد که گفتیم وبیان کرد
که طعمه دزدیده است وجهود بی گناه است پس فرمود رسول را بامرزش
خواستن از ان قصد که کرده بود قوله عز وجل واستغفر الله ان الله کان غفورا
رحیما وامرزش خواه یا محمد از خدای وتوبه کن از قصد زدن جهود که
خدای عز وجل امرزگارست ورحمت کننده قوله عز وجل ولا تجادل
عن الذین یختانون انفسهم ان الله لا یحب من کان خوانا
اثیما وخصومت مکن از بهر آن کسانی که خیانت می کنند تنها خویش
را که وبال خیانت کنند وبر کار هم در شان طعمه امد پس صفت شب رفتن
دزدان کرد قوله عز وجل یستخفون من الناس ولا یستخفون من الله
وهو معهم اذ یبیتون ما لا یرضی من القول وکان الله بما یعملون
محیطا می بپوشانند از مردمان یعنی بتوانند که بپوشانند از مردمان
ونه توانند که بپوشانند از خدای عز وجل واو با ایشانست یعنی خدای داناست
بحال ایشان چون شب همی گذرانند بانچ رضا ندهد خدای عز وجل

سخن کوهم

تنها انسانان که خدای عز وجل دوست ندارد مرکسی را که خیانت کنند

یادم

انگفتاره ... اکرار

از گفتار ایشان که قوم طعمه اتفاق کردند در شب و تدبیر کردند که بان جهود دهند و تهمت بروی نهند و هست خدای عز و جل بان میکنند دانا ضحاک گفت چون زره را بدزدید در زیر خاک پنهان کرد در خانه خود تا کسی نه بیند این ایت بیامد که اگر از خلق پنهان کنی نتوانی که از من پنهان کنی قوله عز و جل ها انتم هؤلاء جادلتم عنهم في الحيوة الدنيا فمن يجادل الله عنهم يوم القيامة ام من يكون عليهم وكيلا ها تنبيه راست و معناه وی شمایید ای آنهائی که قوم طعمه اید خصومت کردید از بهر ایشان یعنی از بهر طعمه با رسول علیه السلام در زندگانی این جهان کیست که خصومت کند با خدای عز و جل از بهر ایشان در روز قیامت یا که باشد بر ایشان نگاه بان که کار ایشان را بصلاح اورد ضحاک گفت سبب نزول این ایت ان بود که چون رسول علیه السلام خواست که طعمه را تعزیر زنند یا حد قطع اقامت کند جهودان بیامدند با سلاح و طعمه را ببردند و از بهر او خصومت کردند این ایت بیامد چنانک بیان کردیم قوله عز و جل ومن يعمل سوءا او يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفورا رحيما و هر که بدی کند یا بر تن خویش ستم کند بعضی گفته اند که هر که بدی کند یعنی سرقه و قتل و غیر آن یا بر تن خود ستم کند چون دروغ و سوگند دروغ و شرب خمر و غیر آن پس امرزش خواهد از خدای عز و جل بیابد خدایرا آمرزگار و کننده کلبی گفت در حق طعمه آمد من يعمل سوءا بسرقة الدرع او يظلم نفسه برميه غيره و جحوده ثم يستغفر الله اي يتوب الى الله ضحاک گفت که این ایت در شان وحشی امد چنانک گفته ایم و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه می اید که گفت که چون حدیثی از رسول علیه السلام شنیدمی مرا منفعتها بودی چنانک خواست خدای بود و چون کسی دیگر شنودمی ورا سوگند دادمی که دل من بدو برفتی اما ابو بکر رضی الله عنه مرا حدیثی روایت کرد دل من ببدو رفت که راست گفت ابو بکر رضی الله عنه و ان حدیث این بود که ما من عبد يذنب ذنبا ثم يتوضأ ويصلي ركعتين ويستغفر الله تعالى الا غفر الله تعالى له ثم قرأ هذه الآية

وص

ومن يعمل سوءا او يظلم نفسه الاية قوله عز و جل ومن يكسب اثما فانما يكسبه على نفسه وكان الله عليما حكيما و هر که بکند بدی و بزه انگه میکند بر تن خود میکند یعنی عقوبت ان بروی باشد و هست خدای عز و جل دانا و صواب کار قوله عز و جل ومن يكسب خطيئة او اثما ثم يرم به بريئا فقد احتمل بهتانا واثما مبينا و هر که خطائی کند یا بزه پس تهمت کند بان بی گناهی را هر اینه بر داشت وبال دروغ و بزه پیدا بعضی گفته اند که خطا و اثم یکی باشد و بعضی گفته اند که خطا سرقه است و اثم سوگند دروغ هم در شان طعمه امد و معنی ثم يرم به بريئا اي الفحشاء عايشة رضي الله عنها قولا عظيما قوله عز و جل ولولا فضل الله عليك ورحمته لهمت طائفة منهم ان يضلوك وما يضلون الا انفسهم وما يضرونك من شيء و اگر نه فضل خدای بودی بر تو بنبوت و رحمت او بوحی که اگاه کرد ترا از دزدی طعمه قصد کرده بودند گروهی از ایشان که در خطا افکنند ترا در حکم تو بر طعمه و کم بوده نکردانند مگر تنهاء خویش را یعنی وبال آن اضلال با ایشان باز گردد و زیان نکنند ترا بچیزی یعنی با عصمت من خدای ترا هرگز هیچ زیانی نتوانند رسانیدن قوله عز و جل وانزل الله عليك الكتاب والحكمة وعلمك ما لم تكن تعلم وكان فضل الله عليك عظيما و بفرستاد خدای بر تو کتاب را یعنی قران را و حکمت را یعنی علم حلال و حرام را و بیاموزانید قران را انچ تو ندانسته بودی یعنی از احکام شرع و هست فضل خدای بر تو بزرگ یعنی بنبوت و نگاه داشت از ضلالت قوله تعالى لا خير في كثير من نجواهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بين الناس نیست خیر و نیکوئی در بسیاری از رازهای ایشان یعنی راز قوم طعمه که تدبیر می کردند بقول دیگر خیر نیست در سخنان ایشان مگر راز کسی که بفرماید بصدقه دادن یا نیکوئی کردن یا بصلاح اوردن میان مردمان بقول دیگر نجوی قومی اند که راز گویند کقوله تعالى واذ هم نجوى پس استثنا ربی اضمار برین قول درست باشد

[illegible] على المنافقين ... قال ... امير المؤمنين ...

فقين
يعني لا خير في كثير من المتناجين من المنافقين والكافرين الا من امر
بقول ديكر اين استثناء منقطع است بمعني لكن والنجوى ما تفرد به الجماعة
سرًا والمراد من المعروف كل الخيرات والاحسانات قوله عز وجل
ومن يفعل ذلك ابتغاء مرضات الله فسوف نؤتيه اجرا عظيما
وهركه بكند ازاين صدقه را وصلاح اوردن ميان دو مسلمان را ونيكوئي
ديكر ازبهر طلب خشنودي خداي عز وجل را هراينه بدهيم ورا مزد بزرك قراء حمزه
وابو عمرو يؤتيه بالياء قوله عز وجل ومن يشاقق الرسول من بعد
ما تبين له الهدى ويتبع غير سبيل المؤمنين نوله ما تولى ونصله
جهنم وساءت مصيرا وهركه خلاف كند رسول را از پس انكه پيدا شد ورا
راه راست ومتابع باشد بجز راه مؤمنان روي اوران سوكرداينم كه روي آورده است
ودراريمش در دوزخ وبد بازكشت جاي بقول ديكر معني قوله نوله ما تولى اي
نتركه الى ما اختار لنفسه بقول ديكر نوله في الاخرة الى جهنم جزاء ما تولى في الدنيا
بقول ديكر بازكذاريم ورا ببتان در روز قيامت وايشان نتوانند ورا منفعت كردن وازعذاب
رهانيدن اين ايت هم درشان طعمه امد كه چون دزدي وي ظاهر شد شرم داشت درمدينه
بودن بمكه رفت كافر شد نعوذ بالله ودرمكه ديوار مردي نقب كرد وهم دران نقب بماند
وبيرون نتوانست امدن تا روز شد ورا بكرفتند واستخفاف كردند بكريخت وبسوي
شام شد پس دزدي بشام بكرفتند ورا وسنكسار كردند وامروز كور اوان سنكها
شده است قوله عز وجل ان الله لا يغفر ان يشرك به ويغفر ما دون ذلك لمن
يشاء ومن يشرك بالله فقد ضل ضلالا بعيدا هراينه خداي عز وجل
نيامرزد كه شرك آرد بوي وبيامرزد انچ بجز ازان است مران كس را كه خواهد وهركه
شرك آرد در يكانكي خداي عز وجل هراينه كم بوده شد كم بوده شدن دور از راه حق
ضحاك كفت نزول اين ايت درشان شيخ اعرابي امد كه نزد رسول عليه السلام درامد كفت
يا رسول الله من پير شده ام وكناه بسيار دارم وخطاهاء بي شمار كرده ام الا
انك در يكانكي او هركز شرك نياورده ام ازانكاه باز كه ورا بشناخته ام وبجز ازوي
كسي را ولي ومولي نكرفته ام وانچ انكناهان برمن رفته است قصد آزار او نكرده ام

در بارنكاه بوده ام هي وترك فرمانهاء او دليري نكرده ام وازانچ كرده ام پشيمانم وانا مرزش
مي خواهم كا ما حال من چكونه باشد پس خداي عز وجل اين ايت بيامد بقول
ديكر درشان وحشي امد [illegible] كفته ايم قوله عز وجل ان يدعون
من دونه الا اناثا وان يدعون الا شيطانا مريدا لعنه الله
نمي خوانند جز از خداي مكر مادكان را ونمي خوانند مكر ديو كردن برده را كه دور
كرد ورا خداي از رحمت خود ابن عباس كفت رضي الله عنهما مراد ازين اناث بتان
اند يعني مي پرستند مكر بتان را حسن بصري كفت اناث چيزي باشد كه روي
جان نباشد وسدي كفت وعزي ومنوة را مي خواهد كه مرين چيزها را نام موءنثان
نهاده اند وبقراءة عبد الله عباس رضي الله عنهما بروايتي اناثا انثا خواسته اي
وثنا وعبادة شيطان ان بود كه ديو درميان بتان شدي وبا ايشان سخن كفتي
وايشان ورا مي پرستيدند بقول ديكر ديو در دل ايشان وسوسه كردي به
پرستيدن بتان را تا ايشان پرستيدند پس چنان بودي كه ديو را مي پرستيدند
قوله عز وجل وقال لاتخذن من عبادك نصيبا مفروضا چون آدم را
سجده نياورد ابليس وخداي تعالى بروي لعنت كرد بكفت ابليس وسوكند ياد
كرد كه هراينه بكيرم از بندكان تو بهرهء بديد كرده شده مقاتل كفت از هر هزاري
يكي بهشت را وديكر دوزخ را نصيب مفروض اينست والفرض في اللغة هو القطع
قوله عز وجل ولاضلنهم ولامنينهم ولامرنهم فليبتكن اذان الانعام
وهراينه كم بوده كنم ايشان را وكم بوده شوانند كردكه اضلال از خدايست لكن او
ضلالت بخواند وراه راست را بر دل بنده مي پوشاند وعيد ديكر كرد وكفت
ولامنينهم وارزوها افكنم ايشان را بقول ديكر اوميد كنم ايشان را از چيزي
ديكر كه مر ايشان را زيان دارد بقول ديكر چون درضلالت آرم شان انكاه
در آرزوها شان افكنم تا چيزها بر دل برند كقوله تعالى خبرا عن اليهود و
النصارى وقالوا لن يدخل الجنة الا من كان هودا او نصارى الاية
بقول ديكر اخبرهم بالباطل والكذب بانه لا جنة ولا نار ولا بعث
بقول ديكر ولارجينهم طول الحيوة وبعد الممات وقيل لامنينهم

الاهوا الباطلة الداعیة الی البطلان وقیل لاضلنهم عن الدین ولامنینهم
تصیبوا خیرا من ذلک الدین حتی یاتیهم موتا فیقترّوا وهو روایة عن ابن عباس
رضی الله عنهما و هر اینه بفرمایم ایشانرا تا ببرند گوشها و چهارپایان را وان
بحیره را می خواهد و تمامی قصه او در سورة المایده بیان کنیم ان شاء الله تعالی
قوله عز وجل ولامرنهم فلیغیرن خلق الله ومن یتخذ الشیطان
ولیا من دون الله فقد خسر خسرانا مبینا و هر اینه بفر[illegible]
ایشانرا تا بگردانند افرینش خدایرا ابن عباس گفت مراد این خصی کردن [illegible]
و این قول عکرمه است و انس ابن مالک رضی الله عنهما و بقول ضحاک و
مجاهد مراد از این خلق الله دین خدای [illegible] این قول درست تراست و از
ابن عباس همین روایت امده است از برای انکه ابلیس علیه اللعنه چه دانست [illegible]
خصی کردن در شریعت نشاید و درین معنی حکایت که مجاهد را گفتند که عکرمه
می گوید مراد این خصی کردن است مجاهد گفت دروغ می گوید عکرمه ان [illegible]
بعکرمه رسید عکرمه گفت هو فطرة الله تعالی از برای انکه مولی تعالی خلق را باد[illegible]
و در روز میثاق اسلام دین راست مر ایشانرا تعلیم کرد چنانکه فرمود فطرت
الله التی فطر الناس علیها پس هر که کافر گردد ان فطرت را بگرداند این باشد
ذکر الشیخ الامام ابو منصور رحمه الله عن ابن عباس رضی الله عنهما هکذا ان
معنی خلق الله دین الله لان الله تعالی خلق الخلق لیامرهم بالتوحید والعباد[ة]
لقوله تعالی وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون فاراد ابلیس لعنه الله ان یغی[ر]
علیهم دین الله وعن ابن مسعود هو الوشم و هر که بگیرد دیو را دوست بجز خدای هر ا[ینه]
زیان کرد زیانی اشکارا که از بهشت دور ماند قوله عز وجل یعدهم ویمنیهم
وما یعدهم الشیطان الا غرورا اولئک ماویهم جهنم
ولا یجدون عنها محیصا دیو وعده می کند ایشانرا [illegible] قیامت
نیست و بهشت و دوزخ نیست بقول دیگر می ترساند ایشانرا از
درویشی که صدقه مدهید و امید می کند ایشانرا [illegible]
نشوند بقول دیگر در [illegible] ایشانرا و وعده می کند ایشانرا

دیو مکر و فریب یعنی باطل ایشانند یعنی ان کسانی که دیو را طاعت دارند
و ایشانند که بازگشت جای ایشان دوزخ است و نیابند از وی رهائی
یعنی وقیل محیصا ای ملجا وقیل مخلصا وقیل مفرا والغرور
ان یری شیئا ویظهر خلافه والمحیص العدول قوله عز وجل والذین امنوا
وعملوا الصالحات سندخلهم جنات تجری من تحتها
الانهار خالدین فیها ابدا وعد الله حقا ومن اصدق
من الله قیلا و ان کسانی که بگرویدند بیگانگی خدای و برسالت محمد
و قران و بکردند نیکیها هر اینه دراریم ایشانرا در بوستانهائی که می رود در
زیر وی جویها یکی از اب و یکی از شیر و یکی از خمر صافی و یکی عسل مصفی
جاودانه باشند در وی همیشه وعده کرد خدای وعده راست و کیست
راست گوی تر از خدای بگفتار و وعده اما عمل صالح بیشتر از مفسران گفته اند
که گزاردن فرایض است و باز بودن از مناهی و نصب وعد الله علی المصدر
ونصب قیلا علی التمییز قوله عز وجل لیس بامانیکم ولا امانی اهل
الکتاب من یعمل سوءا یجز به ولا یجد له من دون
الله ولیا ولا نصیرا نیست ثواب خدای بارزوهاء شما و نه بارزوهاء
اهل کتاب هر که کند بدی باداشت داده شود بوی و نیابد مر ورا بجز خدای
عز وجل دوستی و یاری و نگهداری سبب نزول ان بود که جماعتی از اهل
کتاب گفتند که در بهشت نشوند مگر جهودان یا ترسایان و مومنان گفتند
چون ما اسلام اوردیم ما را گناه زیان ندارد این ایت بیامد بر یاران رسول
سخت امد و گریان شدند ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت یا رسول الله رستگاری
فردا چگونه باشد از بعد این ایت رسول علیه السلام گفت الست تمرض الست
تنصب الیس یصیبک اللاوا قال بلی قال فهو ما تجزون به وعن ابی هریرة رضی الله عنه
لما نزلت هذه الایة شق ذلک علی المسلمین فشکوا الی النبی علیه السلام فقال علیه السلام
قاربوا وسددوا فکل ما یصیب المومنین کفارة حتی الشوکة یشاکها والنکبة
ینکبها فقال الضحاک السوء الکفر وقال مجاهد نزلت فی حق قریش قالوا

لن نُبعث ولن نُعذب فنزلت الاية ليس باماني‌کم ولا اماني اهل الكتاب الايه
وقيل ليس القدر والمنزلة عند الله باماني‌كم لكن الامر الى الله يعز من يشاء ويذل
من يشاء قوله عز وجل ومن يعمل من الصالحات من ذكر او انثى وهو
مؤمن فاولئك يدخلون الجنة ولا يظلمون نقيرا
هركه بكند از نيكيها از مرد يا از زن واو كرويده باشد ايشان اندكه درايند بهشت
وستم كرده نشوند باندازه نقطه پشت دانه خرما قرا ابن كثير وابو عمرو يدخلون
الجنة بضم الياء والباقون بالنصب الاول من الادخال والثاني من الدخول
قوله عز وجل ومن احسن دينا ممن اسلم وجهه لله وهو
محسن واتبع ملة ابراهيم حنيفا واتخذ الله ابراهيم خليلا
وكيست نيكو دين تر ازان كسى كه خالص كرده است دين خود مر خداى را واو نيكو كردار
باشد بقول ديگر موحد باشد ومتابعت كند دين ابراهيم را برگشته از دينهاء
باطل بقول ديگر مستقيم بر دين راست وبگرفت خداى مر ابراهيم را بدوستى وقيل
اصطفاه بالخلة وقيل اتخذه صافيا بالاخلاق بقول ديگر خليل از بهر ان گفتش كه
هر كه حاجت خويش را جز با خداى نگفت واصل الخلة الحاجة وقيل اصل الخلة المنزلة
والرفعة والكرامة وفي الحديث ان الله تعالى اوحى الى ابراهيم عليه السلام ان لي خليلا في الارض
فقال يا رب من هو فاوحى اليه لم تسالني عنه فقال ابراهيم عليه السلام حتى احبه او
اتخذه خليلا كما اتخذته خليلا وكلا ما نحو هذا فقال الله تعالى انت يا ابراهيم
وقيل انما اختص باسم الخلة من الخلائق لبذل ماله ولطعامه سخاوته ولصبره
في ابتلاء الله تعالى له بالبلايا في قصيته حتى القي في النار فصبر ولم يستعن
باحد سواه وابتلى بذبح الولد فاوفاه وامر بالهجرة فهاجر وترك الولد
والاهل في الجبال والمفاوز بلا ضرع ولا زرع ولا مونس ففعل فلهذا
اتخذه الله خليلا وقد روى لما دخلت عليه الملائكة شبه الادميين فجاءهم
بعجل سمين فلم ياكلوا منه وقالوا لا ناكل شيئا بغير ثمن فقال لهم اعطوا
ثمنه فقالوا وما ثمنه فقال ان تقولوا في اوله بسم الله وفي اخره الحمد لله فقالوا
فيما بينهم حق على الله ان يتخذه خليلا فاتخذه الله خليلا وروى عن جابر رضي الله عنه

عن رسول

عن رسول الله عليه السلام انه قال اتخذ الله ابراهيم خليلا لاطعامه الطعام وافشائه السلام
وصلوته في الليل والناس نيام قوله عز وجل ولله ما في السموات وما
في الارض وكان الله بكل شيء محيطا ومر خداى راست انچه در اسمانها
وانچه در زمينهاست وهست خداى بهر چيزى دانا قوله عز وجل ويستفتونك في النساء
قل الله يفتيكم فيهن وما يتلى عليكم في الكتاب في يتامى النساء
اللاتي لا تؤتونهن ما كتب لهن وترغبون ان تنكحوهن
ومى پرسند ترا در زنان يعنى در ميراث زنان بگوى مر ايشان كه خداى بيان كند
وجواب دهد شما را در ميراث ايشان وانچه خوانده شود بر شما در قران در ميراث
يتيمان زنان ان كسانى كه نمى دهيد مر ايشان را انچه فريضه كرده شده است مر ايشان را
از ميراث ونمى خواهيد كه بزنى كنيد ايشان را از دمامت ايشان اين ايت در شان دختران
ام كحه امد چنانك در اول سوره بيان كرديم كه ميراث ايشان نمى دادند كما
ذكرنا وابراهيم نخعى گفت رحمه الله كه مرد بودى كه نزد يك وى يتيمه بودى ذو جمال
و با مال كراهيت داشتى نكاح او از نقصان جمال او وكراهيت داشتى كه
بكسى ديگر دادى از بهر مال او ابراهيم گفت عمر رضي الله عنه نفرمودى مرد را تا ان
يتيمه را نكاح كردى از براى حكم اين ايت را وعايشه رضي الله عنها گفت اين ايت
در شان يتيمه امد كه در حجر مردى بود مى خواست تا ورا نكاح كند وكابين
وى تمام نده فرمود خداى عز وجل بتمامى كابين دادن او مجاهد گفت
اهل جاهليت مر زنان وكودكان را ميراث نمى دادند ومى گفتند ايشان
غزو نكنند مر ايشان را ميراث نباشد مولى تعالى بفرمود بدادن ميراث
ايشان را وبفرمود مر يتيم را بدادن حصه او قوله عز وجل والمستضعفين
من الولدان وان تقوموا لليتامى بالقسط وما تفعلوا من
خير فان الله كان به عليما وابن عطف است بر ما قبل او يعنى
يستفتونك في النساء والمستضعفين من الولدان وجوابه قل الله يفتيكم
فيهن وفي المستضعفين من الولدان بيان مى كند وجواب مى دهد خداى
عز وجل در ضعيف گرفتگان از فرزندان در حقوق ميراث ايشان چنانك

بیان کرده شده است مرساسد نصیب ایشان و می‌فرماید که بایستید و نگه
داریت مر کار یتیمان را براستی و مال ایشان را بعدل و انچ میکنید از نیکوئی
هر اینه خدای عز وجل هست بوی دانا قوله عز وجل وان امرأة خافت من
بعلها نشوزا او اعراضا فلا جناح علیهما ان یصلحا بینهما
صلحا والصلح خیر در حق دختر محمد مسلمة آمد رضی الله عنه وشوی او
سعد بن الربیع که وادر وقت جوانی بخواست چون بسال بزرگ شد برسر او زنی
جوان بخواست و جوان را برپیر برگزید و بروی جفا می‌کرد زن کهن پیر بنزد
رسول رفت صلی الله علیه وسلم و گله کرد از سعد بن الربیع این آیت آمد و معناها
و اگر زنی بترسد از شوی خویش نشوزی یعنی خشم و خویشتن کشیدن یا روی
گردانیدن بر نیست بر ایشان که صلح کنند میان یکدیگر صلح کردنی بهتر از اقامت
بر نشوز وقیل نشوزا ترک مجامعتها او اعراضا برک محادثتها وقیل معنی قوله
یصلحا ای یرید فی قسم الشابة برضا الاخری وبعضی گفته‌اند که بمعنی علم است
اینجا که از عایشه رضی الله عنها می‌آید که این در حق زنی آمده است که شوی او اورا
دوست ندارد [illegible] مادامت او بسی زن مر شوی را گوید که مرا طلاق مده ومن
از تو نفقه و قسم نخواهم و شوی برین صلح کند اینست و از امیر المؤمنین علی
رضی الله عنه همچنین آمده است اذا اتاه رجل یستفتیه عن امرأة خافت من بعلها نشوزا
او اعراضا قال هی المرأة التی تکون عند الرجل فتنبو عیناه من دمامتها
او کبرها او فقرها وسوء خلقها وتکره المرأة فراقه فان وضعت من مهرها
شیئا حل له وان جعلت من ایامها لغیرها من الزوجات فلا حرج علیهما
فاول الصلح بهذا واول الخوف بالعلم وبقول دیگر این خوف درین موضع مراد از وی
حقیقت خوف است که ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرد که سوده بنت زمعه
بترسید که رسول علیه السلام طلاق دهد نوبت خویش بعایشه داد رضی الله عنهما
تا در حکم نکاح رسول علیه السلام بماند و فردا در زمره عیالان وی باشد این آیت
بیامد ابن عباس گفت اینست آن صلحی که خدای عز وجل بفرمود قوله عز وجل
واحضرت الانفس الشح وان تحسنوا وتتقوا فان الله کان

آیت

صلح کردن

بما

بما تعملون خبیرا و حاضر کرده شده اند تنها بخیلی یعنی آفریده شده اند تنها آدمیان
بر بخل احتمال آن دارد که مراد از شح بخل است و احتمال آن دارد که حرص است
و هر دو معنی نزدیک است از برا که بخل از حرص باشد و حرص نیز بر آن دارد
تا بخیلی کند و شح ایشان آن باشد که زن قسم خویش بکسی ندهد و مرد نیز حصه
یکی بدیگری ندهد و بقول دیگر شح مرد تقصیر اوست در حق کابین یعنی
زن کند پیر که از روی طبیعت از قسم او ممتنع گردد چون جوانی دیگر با جمال
بیند و شح زن آن باشد که رضا ندهد حصه قسم خود بدیگری دادن و اگر نیکوی
کنید شما که مردانید با زنان که حق زن بهتر برسانید و بپرهیزید از میل و جور
و از کم حق او هر اینه خدای بانچ شما می‌کنید داناست جزاء شما برساند پس
تخفیف یاد کرد که اگر با دل بر نیاید یکبار روی مگردانید قوله عز وجل
ولن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء ولو حرصتم فلا تمیلوا
کل المیل فتذروها کالمعلقة وان تصلحوا وتتقوا فان الله
کان غفورا رحیما و هرگز نتوانید که راستی کنید میان زنان در دوستی ایشان
و اگر چه حریصی کنید یعنی اگر چه جهد کنید در عدل میل مکنید همه میل کردنی
بزن جوان تا بمانید آن زن پیر را چون آویخته یعنی چون در زندان کرده و محبوس
شده بیوه که شوی دیگر تواند خواستن و نه با شوی که نفقه و کسوة و قسم یابد
بقول دیگر میل مکنید بنفقه و قسم سوی زن جوان و پیر را بگذاریت
چون زندانی بی قسم و نفقه و اگر بصلاح آریت و براستی باشید و بپرهیزید
از ظلم و میل هر اینه خدای عز وجل هست آمرزگار مر میل کردن بجوانرا و رحمت
کنند و مراد از راستی کردن در اول آیت دوستی دل را می‌خواهد که رسول
صلی الله علیه وسلم چون قسم زنان تمام کردی بگفتی اللهم هذا قسمتی فیما املک
فلا تؤاخذنی فیما لا املک و مراد از ان برابری و تسویه در دوستی خواستی که
عایشه را بیش از همه عیالان خود دوست داشتی قوله عز وجل وان یتفرقا
یغن الله کلا من سعته وکان الله واسعا حکیما و اگر از
یکدیگر جدا شوند زن و شوی بطلاق بی نیاز کند خدای عز وجل همه را

از سعت رحمت خود بقول دیگر از فراخی روزی خود وهست خدای عزوجل بسیار
عطا و استوار کار درین احکام که بیان کرد قوله عزوجل ولله ما فی السموات
وما فی الارض ولقد وصینا الذین اوتوا الکتاب من قبلکم
وایاکم ان اتقوا الله و مر خدای راست انچ در اسمانهاست و زمینهاست
وهر اینه اندا کردیم و بفرمودیم ان کسانی را که داده شده اند کتاب پیش از شما
و شما را نیز بفرمودیم ای امت محمد در کتاب شما که بترسید از خدای عزوجل
بدانچ می فرماید بتوحید و اقامت شرایع و در کار یتیمان و زنان و غیر ان
قوله عزوجل وان تکفروا فان لله ما فی السموات وما فی الارض
وکان الله غنیا حمیدا و اگر کافر شوید شما هر اینه مر خدا راست
انچ در اسمانها و زمینهاست وهست خدای عزوجل بی نیاز از همه خلق و ستوده
در ذات و صفات و قوت و فعل یعنی اگر شما ایمان نیارید خدای عزوجل بی نیاز است
از ایمان شما و از شما که مر خدای راست پادشاهی اسمانها و زمینها قوله عزوجل
ولله ما فی السموات وما فی الارض وکفی بالله وکیلا و مر خدا راست
انچ در اسمانها وانچ در زمینهاست و بسند است خدای کارساز و تکرار
این کلمات از برای مزید ثنا و مرتبة اعتبار است پس تهدید کرده همه را
قوله عزوجل ان یشا یذهبکم ایها الناس ویات باخرین وکان الله علی
ذلک قدیرا و اگر بخواهد ببرد شما را یعنی هلاک کند شما را ای مردمان و
بیارد دیگران از شما فرمان بردارتر وهست خدای عزوجل بدان توانا بعضی
گفته اند که این خطاب مر کافران راست و احتمال ان دارد که در حق کسی است
که فرمان او را خلاف کنند و بعضی گفته اند که درین ایت تخویف است مر
امرا و والیان را و مر سلاطین و رؤسا را که عدل نکنند و مر علما را که بعلم خود
کار نکنند و بسزا نصیحت نکنند و مقاتل گفت اگر بخواهد بیافریند فرمان
بردارتر از شما لکن نیافریند که وی از طاعت شما بی نیاز است شما را از بهر
منفعت خود نیافرید از بهر منفعت شما افرید فان قیل چون مشیت
او ازلی است انچ بود نی بود خواسته بوده باشد وانچ نخواست در ازل نبوده باشد

مزیت له

چرا

چرا فرمود که ان یشأ یذهبکم جواب ان است که خلق دیگر در قدرت اوست
یعنی من قادرم خلق دیگر بیافرینم لکن نیافرینم که مشیت ازلیست
[illegible]ن رفت قوله عزوجل من کان یرید ثواب الدنیا فعند الله ثواب
الدنیا والاخرة وکان الله سمیعا بصیرا هر که می خواهد پاداش
[illegible]ن جهان از عمل خود باید که عمل از بهر خدای را آید یعنی در سورة الانعام
[illegible]که چون بشنوید ایات خدای را که کافر شوند بان و افسوس کنند بران
منشینید تا انگاه که بحدیث دیگر مشغول شوند بدرستی که اگر دران حال با
ایشان بنشینید شما همچون ایشان باشید یعنی اگر دران وقت با ایشان
بنشینید و نتوانید که ایشان را ازان بازدارید و ندارید در وبال با ایشان
برابر ان الله جامع المنافقین والکافرین فی
جهنم جمیعا هر اینه خدای گرد آرنده است منافقان و کافران را در دوزخ
[illegible]را این ایت در حق کسانی [illegible] نشستند از مومنان
[illegible] کافران افسوس می کردند [illegible] مومنان را از نشستن
[illegible] کافران درین ایت که و اذا رایت الذین یخوضون فی ایاتنا فاعرض عنهم
[illegible] رجعوا بمدینه امدند با [illegible] و منافقان می نشستند ایشان نیز
افسوس می کردند نهی [illegible] درین ایت که با ایشان منشینید فلا تقعدوا
قراءة عاصم نزل بنصب النون [illegible] الکلبی ان هذا الا
[illegible] هوا مکنید تا راستی نکنید بان سبب و معنی ایت انست که حق
[illegible] اگر همه بر تنهای شما باشد و اگر گواهی دارید راست دهید ان گواهی
[illegible] بر مادر و پدر و خویشان شما باشند و اگر درویش اند میل مکنید از
توانگری وی و بپوشانید گواهی را از بهر درویشی او بقول دیگر گواه دهید
[illegible] مادر و پدر درویش باشند ایشان یا توانگر خدای عزوجل با ایشان
بهتر و اولی تر این ایت در شان انصاری امد که از رسول علیه السلم سوال
کرد که من پدری دارم درویش را بر وی حق است و من بدان گواهم و مرا از گواهی
دادن هیچ چیز باز نمی دارد مگر انکه او درویش است این ایت بیامد

وقال مقاتل فلا تتبعوا الهوی للقرابة واتقوا ان تعدلوا عن الحق الی الهوی
قوله عزوجل وان تلووا او تعرضوا فان الله کان بما تعملون خبیرا
واگر بپیچانیت زبان را یعنی زبان را بگردانید وجبیری گویند که گواهی باطل
کرد یا روی بگردانید وگواهی پنهان کنید هر اینه خدای هست باخبر شما می کنید
دانا قرا حمزة وابن عامر تلوا بواو واحد من الولایة یعنی اقمتم الشهادة وتولیتم
وها والباقون بواوین من اللی وهو التحریف قوله عزوجل یا ایها الذین امنوا
امنوا بالله ورسوله والکتاب الذی نزل علی رسوله والکتاب
الذی انزل من قبل ای ان کسانی که بگرویده اید بموسی وتوریت
بگروید بخدای و رسول او یعنی محمد علیه السلام این خطاب مر احبار جهودان را
بقول دیگر ای ان کسانی که می بگروید بموسی وعیسی بگروید بمحمد و بان
کتابی که فرستاده شد وهمان قران و بان کتابی که فرستاده شد بیش از
قران یعنی توریت وانجیل این ایت در حق عبد الله سلام امد و اسد
اسید پسران کعب وثعلبة بن قیس وغیر ایشان که گفتند یا رسول الله بگ
بتو وبکتاب تو وبموسی وتوریت وعزیر وبگرویم بدیگران این ایت بیامد
وفرمود که بهمه بگروید بقول دیگر در شان مومنان امد یعنی ای مومنان
بر ایمان استوار باشید بقول دیگر ای کسانی که ایمان اورده اید در روز
میثاق بگروید بخدای وانبیا وکتابهای او بقول دیگر در شان منافقان
امد یعنی ای گروهی که بزبان وظاهر بگروید بدل و باطن قوله عزوجل
ومن یکفر بالله وملائکته وکتبه ورسله والیوم الاخر فقد
ضل ضلالا بعیدا وهر که کافر شود بخدای وفرشتگان او وکتابهای او
وپیغامبران او وبروز بازپسین هر اینه گمراه بوده شد گمراه شدنی دور از حق
قرا نافع وعاصم وحمزة والکسائی انزل بنصب الالف والباقون بضم الالف
علی فعل ما لم یسم فاعله قوله عزوجل ان الذین امنوا ثم کفروا ثم
امنوا ثم کفروا ثم ازدادوا کفرا لم یکن الله لیغفر لهم ولا لیهدیهم
سبیلا هر اینه ان کسانی که بگرویدند بموسی وتوریت پس کافر شدند

بوی از بعد ان پس بگرویدند بعیسی وانجیل پس کافر شدند از بعد آن
پس بیفزودند کافری را بمحمد وقران بقول دیگران کسانی که بگرویدند
بموسی پس کافر شدند بعیسی پس بگرویدند بمحمد علیه السلام پیش از مبعث
او پس کافر شدند از بعد مبعث او از حسد وعداوت پس بیفزودند کفر یعنی
ثبات کردند بر کفر بقول کلبی بگرویدند بموسی علیه السلام پس کافر شدند
بوی پس بگرویدند بعزیر پس کافر شدند بعیسی پس بیفزودند کفر بمحمد
علیه السلام بقول ضحاک این ایت در شان ابو عامر راهب امد لعنه الله که مسجد
ضرار را بنا کرد و بمصطفی علیه السلام ایمان اورد باز کافر شد پس ایمان اورد باز
کافر شد پس بروم رفت و بر کفر بمرد ونعوذ بالله ویجوز ان الایة نزلت فی منافق
اظهر الایمان بلسانه واضمر الکفر ثم آمن ثم کفر وقیل نزلت فی یهود المدینة
بلغهم نعت الرسول وهو بمکة امنوا به ثم کفروا بعد قدومه المدینة ثم امنوا
به ثم کفروا یوم احد ثم ازدادوا کفرا بالاصرار علی الکفر لم یکن الله لیغفر لهم
باشد که خدای بیامرزد ایشان را ونباشد که راه راست نماید ایشان را قوله
بشر المنافقین بان لهم عذابا الیما مژده ده یعنی خبر ده منا
فقان را که مر ایشان راست عذاب دردناک در قیامت این ایت رد ست
بر معتزله که ایشان هدی را از خدای تعالی بمجرد بیان واقامت دلایل
گویند واینجا دلیل است که مراد از هدایت بیان کردن نیست که در حق ایشان
این بیان واقامت ودلایل بود و با این هم می فرماید ولا لیهدیهم سبیلا
معلوم شد که ورا بیان واقامت دلایل چیز دیگر هست که مر کافران را نداده
بود پس صفت ان جهودان یاد کرد قوله عزوجل الذین یتخذون الکافرین
اولیاء من دون المؤمنین ایبتغون عندهم العزة فان العزة
لله جمیعا ان کسانی که می گیرند مر کافران را دوستان بجز از مؤمنان
ا می جویند نزد ایشان عزیزی وقوت یعنی ایشان را نیست قدرت
عزیز گردانیدن هر اینه عزیزی وقوت مر خدای راست عزوجل همه
عزیز گردانیدن از خدای باید جست نه از کفر وکافران واصل العزة عظیم

والشدة وفي اللغة يجيء العزة بمعنى المنعة والغلبة والقوة قوله عز وجل وقد نزل
عليكم في الكتاب ان اذا سمعتم ايات الله يكفر بها
ويستهزأ بها فلا تقعدوا معهم حتى يخوضوا في حديث
غيره انكم اذا مثلهم وهرآینه فرستاده شده است بر شما در کتاب
یعنی در سورة الانعام بمکه که چون بشنویت ایتهاء خدایرا که کافر شوند بان و
افسوس کنند بران منشینید تا انگاه که بحدیث دیگر مشغول شوند بجز آنکه
اگر دران حال با ایشان نشینید شما همچون ایشان باشید یعنی اگر دران وقت
با ایشان بنشینید و بتوانید که ایشانرا ازان باز دارید و ندارید در وبال
با ایشان برابر باشید قوله عز وجل ان الله جامع المنافقين والكافرين
في جهنم جميعا هرآینه خدای گرد آرنده است منافقانرا و کافرانرا در
دوزخ همه را این آیت در حق کسانی آمد که در مکه با کافران نشستند از مؤمنان
و کافران افسوس می کردند بر قران نهی آمد مر مؤمنانرا از نشستن با کافران
درین ایت که واذا رایت الذين يخوضون في اياتنا فاعرض عنهم الاية و چون بمدینه
آمدند با جهودان و منافقان می نشستند ایشان نیز افسوس می کردند نهی
آمد درین ایت که با ایشان منشینید که فلا تقعدوا معهم الاية قراءة عاصم
نزل بنصب النون وعن الكلبي ان هذه الاية نسخت بقوله وما على الذين يتقون
من حسابهم من شيء وقال عامة المفسرين انها محكمة قوله عز وجل الذين
يتربصون بكم فان كان لكم فتح من الله قالوا الم نكن معكم
آن کسانی که درنگ می کنند و چشم میدارند بشما هلاک را یعنی منتظر
هلاک شما اند و پیوسته بلا و نوایب شما می خواهند اگر باشد مر شمارا
فتحی و نصرتی از خدای گویند نه با شما بودیم یعنی از شماییم و مؤمنانیم حصه ما
بدهید از غنیمت قوله عز وجل وان كان للكافرين نصيب
قالوا الم نستحوذ عليكم ونمنعكم من المؤمنين و اگر باشد کافرانرا
ظفری و بهره از نعمت و غارت مؤمنان بگویند این منافقان نه ما غالب
بودیم و توانا بر شما و مستولی شده بودیم بر کار شما بدوستی با شما و نگاه داشتیم

شمارا از مؤمنان یعنی منافقان از کافران بگویند بهره آن ازانچ گرفته باشند پس
خدای عز وجل خبر داد از عاقبت کار ایشان گفت قوله عز وجل فالله يحكم
بينكم يوم القيامة ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين
سبيلا هرآینه خدای عز وجل حکم کند میان شما روز قیامت یعنی میان
مؤمنان و منافقان و هرگز نکند خدای مر کافرانرا بر مؤمنان راهی یعنی قوتی
و حجتی وروي عن علي رضي الله عنه انه سئل عن هذه الاية ان الله تعالى
قد سلط الكافرين على المؤمنين حتى يقتلوهم فقال لا تتسلط الكافرين
على المؤمنين يوم القيمة وقيل في الحجة في الدنيا والاخرة والاستيلاء دالا
سبيلا قوله عز وجل ان المنافقين يخادعون الله وهو خادعهم
هرآینه منافقان پندارند که می فریبند خدای را عز وجل و خدای جزا دهنده
فریب ایشانرا و آن چنان باشد که منافقان را با مؤمنان از صراط بگذرانند
تا نزدیک در بهشت رسند پس موی ایشان بگیرند و بخواری باز
گردانند شان و بدوزخ برند تا حسرت زیادت شود بقول دیگر
منافقان دوستان خدای را می فریبند باظهار کلمه ایمان از بهر عصمت خون
و مال خود را وهو خادعهم ظاهر کند ایزد سر ایشان در قیامت پس نشان
منافقان یاد کرد گفت قوله عز وجل واذا قاموا الى الصلوة قاموا كسالى
يراءون الناس ولا يذكرون الله الا قليلا چون برخیزند بنماز برخیزند
کاهلان می نمایند مردمانرا آنچ می کنند و یاد نکنند خدای را مگر اندکی
یعنی آن نماز را باخلاص نیارند و بارات دیگران گزارند و نماز سبک بی
خضوع و خشوع گزارند قال ابن عباس رضي الله عنهما لو كان ذلك
القليل لله تعالى لكان كثيرا ولقبل منهم لكن لم يريدوا به وجه الله تعالى
فردة الله قوله عز وجل مذبذبين بين ذلك لا الى هؤلاء ولا الى هؤلاء
ومن يضلل الله فلن تجد له سبيلا گردنده اند منافقان میان
کفر و ایمان نه با گروه نمازگزارانند نه با کافران یعنی نه چون مؤمنان باشند تا
ثواب آن جهان و بهشت را مستحق باشند و نه کافران باشند تا

برایشان واجب اید انج بر کافران باشد وهر کرا خدای تعالی کم بوده کرداند
هرکز نیابی او را راهی بنجات وفی الحدیث من احسن الصلوة حیث
یراها الناس واساءها حین خلا فتلک استهانة یستهین بها ربه عز وجل
قوله عز وجل یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا الکافرین اولیاء
من دون المؤمنین اتریدون ان تجعلوا لله علیکم
سلطانا مبینا ای مؤمنان مکیرید کافران را دوستان جز از مؤمنان
وهی خواهید که بکنید مر خدایرا بر شما حجتی پیدا ابن عباس کفت رضی الله
عنهما این ایت در شان منافقان امد که دوستی میکرفتند با جهودان ودر
فساد کار مؤمنان میکوشیدند معنی وی جنین باشد که ای کسانی که بظاهر
ایمان آورده اید کافران را بدوستی مکیرید بقول دیکر در حق مخلصا
امد که با جهودان دوستی داشتندی بحکم قرابت ورضاع که در میان ا
بود خدای نهی کرد ایشانرا از ان دوستی قوله عز وجل ان المنافقین
فی الدرک الاسفل من النار ولن تجد لهم نصیرا هر اینه منافقان
در درکه فروترین از اتش باشند نام ان هاویه وهرکز نیابی ایشانرا یاری
کننده که عذاب را از ایشان بکرداند جنانک بهشت را درجات بر اعالی باشد
هرچند بلندتر شود لذت نعمت بیشتر باشد دوزخ را درکات در اسافل باشد
هرچند فروتر شود عذاب وعقوبت بیشتر باشد وهیچ درکه را عذاب سخت تر از
درکه فروترین نباشد که در ان جا منافقان باشند قرأ حمزة والکسائی وعاصم الدرک
بجزم الراء والباقون بنصب الراء وکلاهما واحد والدرک المنزل والمرحل قوله عز وجل
الا الذین تابوا واصلحوا واعتصموا بالله واخلصوا دینهم
لله فاولئک مع المؤمنین وسوف یؤت الله المؤمنین اجرا عظیما
مکر ان کسانی که توبه کنند از نفاق وبصلاح اورند اعمال خودرا ودست بدین
خدای زنند وخالص کنند دین خود مر خدایرا ایشان با مؤمنان باشند یعنی
با مؤمنان برابر باشند در احکام دین در دنیا وبثواب عقبی وهر اینه بدهد خدای
تعالی مؤمنانرا مزد بزرک درین ایت دلیل است که منافقان بدترین خلقان

اند

رو وقت وعید ایشان را سخت ترین عذابها معین کرد ودر وقت توبه جهار
شرط کرد یعنی از نفاق وبصلاح بودن واعتصام واخلاص انکاه در
وعده کفت ایشانرا با مؤمنان نکفت که ایشان مؤمنان اند ونکفت
یؤتیهم الله بل که کفت وسوف یؤت الله المؤمنین اجرا عظیما بغضا لهم
اعنهم واین منافقان درین روزکار زنادیقان وملحدان اند که در میان
ن اند بظاهر با ایمان اند ودر باطن از مستهزیان اند ودر اسلام واحکام شرع
تشکیک کنند کافران اند قوله عز وجل ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم وامنتم
ان الله شاکرا علیما جه کند خدای عذاب کردن شمارا اکر شما شکر
و بکروید بخدای و رسول او یعنی جه حاجت است مر خدایرا در
ب اکر شما ایمان ارید لکن قضیت حکمت جنانست که عذاب رسد کافرانرا
ت خدای تعالی سپاس دار یعنی پذیرنده اعمال بندکان است اکرچه اندک
و دانا است بثواب ایشان والشکر من الله تعالی قبول عمل القلیل مع
اء الثواب الجزیل والشکر من العبد اعتراف بالنعم من الله تعالی والتزام
عته له قوله عز وجل لا یحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم
ن الله سمیعا علیما دوست ندارد خدای تعالی اشکارا کردن بدی را
نپسندد کفتار بدی را مکر ان کسی را که ستم رسیده باشد وخدای شنواست
ارها ودانا است بکردارها بقول دیکر دوست ندارد دعا بد کردن
سی بر کسی را مکر که مظلومی باشد بر ظالم خود دعا کوید بقول دیکر
ست ندارد خدای سخن زشت کفتن مر کسی را مکر که رسیده باشد اکر کوید
بود این ایت در حق ابو بکر صدیق امد رضی الله عنه که مردی او را دشنام
داد وابو بکر خاموش می بود جند بار نا جواب باز کفت رسول علیه السلم
خاست وازانجا برفت ابو بکر کفت یا رسول الله تا او مرا جفا می کفت نمی رفتی
ن من جواب باز کفتم برفتی کفت تا تو نمی کفتی فرشته امد بزرج وجواب
باز می داد جون تو بجواب مشغول شدی فرشته برفت من نیز برفتم
درین حدیث دلیل است که جواب باز کفتی رواست وباز ناکفتی اولی

الجزو السادس

ستم ۹

تراست بس این ایت بیامد قال الفراء الا من ظلم ولا من ظلم وقال السدی
ظلم فانتصر بمثل ما ظلم فلیس علیه جناح وعن ابن عباس رضی الله عنهما الجهر
بالسوء من القول ان یشتم الرجل المسلم فی وجهه فیرده علیه کما قال والله
افضل ضحاک گفت دوست ندارد خدای تعالی که نزد کسی فرود آید چو
برویت طعام را عیب گوید مگر کسی را که در وقت حاجت بخانه او فرو
فرود آید شما را ره ندهد و فرو نیارد و طعام ندهد بقول مجاهد
در حق کسی امد که بخانه کسی فرود اید او را نیکو ندارد رخصت داد که
عیب گوید وا روی گله کند خواجه ابو منصور گفت رحمه الله که این درست ب
از بهر انک ضیافت از باب فضل است نه از باب وجوب مستحق مذمه
نباشد ربما باشد که این در ابتداء اسلام بوده باشد برین تاویل که در ا
اسلام ضیافت واجب بود بمنع ان مستحق مذمت بودندی بقول دیگر
استثنا منقطع است یعنی لکن ستم رسیده که بد گوید اگرچه حرام باشد ا
رخصت است قد و باشد که مراد ازین دشنام فاحش نباشد که ما
وتعییری بود واگر بقراءة نصب ظ خوانی الا من ظلم یعنی لا یحب الله الجهر بالسوء
من ظلم لقول النبی علیه السلام اذکروا الفاجر بما فیه الناس وقیل منقطع
لکن من ظلم فانه یجهر بالسوء وان لم یکن له ذلک والله یسمع دعاء المظلوم
یعلم بما هو جزاء الظالم قوله عز وجل ان تبدوا خیرا او تخفوه او تعفوا
عن سوء فان الله کان عفوا قدیرا اگر اشکارا کنید نیکویی را یا پنهان
کنید انرا یا عفو کنید از بدی هر اینه خدای درگذارنده جفاء شماست و ت
تواناست بر گرفتن شما یعنی اگر جواب نیکو گویید مظالم را یا اشکارا یا بپو
در دلهاء خود و پنهان دارید و اشکارا نکنید یا عفو کنید من نیز انام هم ر
می دانم از شما نیز عفو کنم قوله ان الذین یکفرون بالله ورسله ویریدون
ان یفرقوا بین الله ورسله ویقولون نؤمن ببعض ونکفر ببعض ویریدون
ان یتخذوا بین ذلک سبیلا هر اینه ان کسانی که کافر می شوند بیک
خدای و برسالت پیغمبران او میخواهند که جدا کنند ...

...لان او یعنی دینی اختیار کنند میان کفر و ایمان بقول دیگر دینی گیرند
...ه بوده است با بیرون دین خدای تعالی و رسولان او علیهم السلام و می گویند بگرویم
بعضی از پیغامبران و کافر شویم ببعضی از ایشان و میخواهند که بگیرند میان
راهی یعنی میان جهودی و اسلام راهی و دینی گیرند عبد الله عباس
رضی الله عنهما گفت این ایت در شان جهودان و ترسایان امد که جهودان
بموسی و توریت گرویدند و کافر شدند بعیسی و انجیل و محمد و قران و هو
قوله ویریدون ان یفرقوا بین الله ورسله وقیل اول الایة نزلت فی الدهریة
منهم الله ومعنی الواو فی قوله ویریدون ان یفرقوا یعنی ویفرقون والدهریة
یکفرون بالله ورسله لانهم قالوا بعدم العالم ونفی الصانع وغیرهم من الکفار
یقرون بالصانع لقوله ولئن سالتهم من خلق السموات والارض لیقولن
الله فکان قوله ان الذین یکفرون بالله ورسله فی حق الدهریة وقوله ویریدون
ان یفرقوا بین الله ورسله فی الکفار الذین آمنوا ببعض الرسل وکفروا
ببعضهم ثم اخبر انهم جمیعا کفار قوله عز وجل اولئک هم الکافرون
حقا واعتدنا للکافرین عذابا مهینا ان کسانی که برین صفت
باشند ایشانند کافران براستی و اماده کرده ایم مر کافران را عذابی خوار
کننده پس چون صفت مومنان یاد کرد قوله عز وجل والذین امنوا بالله ورسله
ولم یفرقوا بین احد منهم اولئک سوف نؤتیهم اجورهم
وکان الله غفورا رحیما وان کسانی که بگرویدند بیگانگی خدای
و رسالت رسولان او و جدا نکردند میان یکی از ایشان در ایمان آوردن
یعنی بهمه پیغامبران و کتابهاء ایشان بگرویدند ایشان اند که زود بدهیم
ایشانرا مزدهاء ایشان در بهشت و خدای لم یزل ولا یزال امرزگار
گناهانست و بخشاینده بر مؤمنان در این ایت دلیل است بر بطلان
مذهب معتزلیان که گویند صاحب کبیره مؤمن نماند و جاودانه
در دوزخ باشد و خدای تعالی خبر داد که هرکه بیگانگی بگرود و رسالت
رسولان او اقرار دارد او را هر اینه بهشت دهد و صاحب کبیره ازین جمله

باشد وهذه الایة حجة علی من لم یقل بقدم صفات الفعل من الرحمة
للمغفرة وغیر ذلک وهم المعتزلة وغیرهم من اهل البدع لان الله تعالی
قال وکان الله عفوا رحیما وهم یقولون ما کان الله غفورا رحیما
قوله عز وجل یسالک اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتابا من
السماء فقد سالوا موسی اکبر من ذلک فقالوا ارنا الله
جهرة این ایت در شان کعب اشرف و فنحاص بن عازورا و یاران ایشان
امد از جهودان لعنهم الله که گفتند ای محمد تو نکرویم تا نیاری بر ما کتابی که
فرشتگان برداشته باشند انرا و می ارند از اسمان بنزد ما چنانک
توریت را جمله بیکبار بیاورده بودند بقولی دیگر هریکی از اهل کتاب گفتند
تا بهر یکی از ما نامهٔ نیاید که محمد رسول منست بوی نگرویم
کما قال الله تعالی بل یرید کل امرء منهم ان یؤتی صحفا منشرة این ایت
بیامد گفت معنی وی می خواهند انتوا اهل کتاب که فرود آری بر
ایشان کتابی از اسمان جمله هر اینه خواسته اند پدران ایشان
از موسی بزرگتر ازین گفتند موسی را بنمای ما خدای را اشکار و معاینه
این درخواست ان هفتاد کس کرده بودند که با موسی علیه السلام بطور
رفته بودند که قصهٔ ایشان در سورهٔ اعراف بگوییم ان شاء الله
تعالی قوله عز وجل فاخذتهم الصاعقة بظلمهم ثم اتخذوا العجل
من بعد ما جاءتهم البینات بگرفت ایشان را صاعقه یعنی اتشی
بابانگ بیامد از اسمان و ایشان را بسوخت بظلم ایشان یعنی بان
سوال محال ایشان همه سوخته شدند پس بگرفتند پدران ایشان
گوساله را بخدایی یعنی باجنین گفتار و سوال محال گوساله را بخدایی
گرفتند از بعد انک بیامد با ایشان حجتهاء پیدا و ان ید بیضا بود و
عصا و ایتهاء دیگر بر حقیقت توحید و بطلان شرک قوله عز وجل فعفونا
عن ذلک واتینا موسی سلطانا مبینا پس درگذرانیدیم
از ایشان ان گوساله پرستی را یعنی از بعد توبه عفو کردیم از ایشان

بر امستاء صل نکردیم و بدادیم موسی را حجتی پیدا و همان ید بیضا بود و عصا
و درین ایت اشکالهاست یکی انست که فرستادن قران در حیز جواز بود چرا
سوال از ایشان کبیره باشد تا سوال کشتگان ایشان اکبر باشد و دیگر
دیدار خدای عز وجل جایز الوجود بود چرا انرا اکبر خوانند و معتزله باین ایت
حجت کردند که اگر دیدار او محال نبودی چرا گفت فقد سالوا موسی اکبر من
ذلک اما الجواب عنهما این سوالها از ایشان بر طریق تعنت بود از بهر ان
کبیره و اکبر گفت از بهر انک دلایل و علامات پیدا و معجزات ظاهر می رسانید
و ایشان می دیدند و نمی گرویدند تعنت می کردند و دلیل دیگر می خواستند
این استحالت بتعنت ایشان باز کردند نه بجواز مسئول جواب دیگر اگر در
دنیا بدیدندی ایمان بغیب نماندی و حکمت ابتلا برخاستی جواب دیگر ایشان
گفتند ارنا الله جهرة و جهره در لغت مقابله باشد واین در صفات خدای تعالی
نبود جواب آخر هذه حجة علی المعتزلة لان الله تعالی شبه سوال الرؤیة بسوال
انزال القران جملة فی حیز الامکان جایز وهذا یدل علی ان الرؤیة جایز ایضا
وقبح ذلک السوال السوال واستحالته لنعلم انه لم یکن لنفی الرؤیة وانما کان
لتعنتهم ومکابرتهم علی جهالتهم قوله عز وجل ورفعنا فوقهم الطور بمیثاقهم
وقلنا لهم ادخلوا الباب سجدا وقلنا لهم لا تعدوا فی
السبت واخذنا منهم میثاقا غلیظا و برداشتیم برز بر ایشان
کوه را بمیثاق ایشان یعنی از برای خلاف ایشان مر عهدهایی را که در
توریت بود وقیل باقرارهم بما فی التوریة ومع هذا ابوا ان یقبلوا الشرایع
وگفتیم ایشان را که در اییند از در شهر اریحا سجده کنند کان چنانک در سورهٔ
البقرة یاد کردیم وگفتیم مر ایشان را که در گذر از حد در حکم توریت در روز
شنبه یعنی ماهی مگیرید وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قیل
لهم لا تعملوا فی السبت عمل الدنیا وتفرغوا فیه للعبادة فخالفوا فمسخهم الله
تعالی قردة و بگرفتیم از ایشان عهد و پیمان استوار در ظاهر کردن نعت
رسول مصطفی علیه السلام برجاهلان خود بقوله میثاقا غلیظا عهدهایی

بود که در قوریة یاد کرده بود قراء نافع بروایة ورش لا تعدوا و بتشدید
الدال لانه فی الاصل لا تعتدوا و اوفق حفصة هکذا فادغمت التاء فی
الدال قوله عز وجل فبما نقضهم میثاقهم وکفرهم بایات الله وقتلهم
الانبیاء بغیر حق وقولهم قلوبنا غلف بل طبع الله علیها
بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلا التلفیق بین الایتین فاخذنا
منهم میثاقا غلیظا فنقضوا میثاقهم فبنقضهم میثاقهم لعناهم کما قال
فبما نقضهم میثاقهم لعناهم الایة کلمة ما للصلة معنی آیة بشکستن ایشان
عهد ایشان را و بکفر آوردن ایشان بایتهاء خدای تعالی یعنی بکافر شدن
جهودان با انجیل و قران و بکشتن ایشان پیغامبران را علیهم السلام جم
احتمال دارد که مراد ازین قصد قتل باشد نه حقیقت قتل که قصد کردند
جهودان تا رسول را بکشند عبد الله عباس گفت رضی الله عنهما که بدرازی
ایشان پیغامبران را کشته بودند و بگفتار ایشان که دلهاء ما در غلاف
است و بسته شده است و در نمی یابیم سخن ترا و اگر برفع لام خوانی غلف
جمع غلاف باشد یعنی دلهاء ما آوعیة است مر همه علمها را سخن ترا یاد
نگیرند پس خدای تعالی جواب ایشان بداد گفت نه چنانست که ایشان
می گویند بل که خدای تعالی مهر کرده است دلهاء ایشان را بکفر ایشان
و اختیار ایشان مر کفر را نگروند ایشان مگر اندکی و آن عبد الله سلام
بود و یاران او رضوان الله علیهم فوکس دیگر نگروند مگر باندکی از بهر آنک
ببعضی گرویدند و ببعضی نگرویدند قوله عز وجل و بکفرهم وقولهم علی مریم
بهتانا عظیما و بکافر شدن ایشان بعیسی علیه السلام و انجیل و بگفتار
ایشان بر مریم دروغی بزرگ که او را نسبت کردند بزنا و آن چنان بود که
مریم رضی الله عنها در مسجد بیت مقدس می بود و عبادت می کرد خدای
تعالی مر او را فرزندی داد بی پدر جهودان تهمت کردندش و گفتند این
فرزند از یوسف بن ماتان است که پسر عم مریم بود و خادم مسجد بیت
مقدس بود مولی تعالی تکذیب کرد مر ایشان را و گفت این بهتانی بزرگ

[illegible] هم را یاد کرد و جواب آن یاد نکرد جواب در روی
[illegible] ما و کردان ما زشت لعنت کردیم برایشان قوله عز وجل
المسیح عیسی بن مریم رسول الله
[illegible] وما قتلوه وما صلبوه ولکن شبه لهم و لعنت کردیم
[illegible] ایشان را بگفتار ایشان که گفتند ما بکشتیم مسیح را عیسی پسر مریم را پیغمبر
خدای گفت رسول الله که جهودان او را رسول الله نگفتند و منکر بودند
[illegible] رسالت وی را خدای گفت عز وجل نکشتند عیسی را و بر دار نکردند و لیکن
[illegible] مانند کرده شد مر ایشان را کسی دیگر تا آن کس را بکشتند بر گمان
[illegible] عیسی است چنانک در سورة آل عمران بیان کردیم قوله عز وجل وان
[illegible] اختلفوا فیه لفی شک منه ما لهم به من علم الا [illegible]
[illegible] وما قتلوه یقینا بل رفعه الله [illegible] وکان الله [illegible] حکیما
[illegible] ان کسانی که اختلاف کردند در وی یعنی در [illegible] عیسی علیه
السلام [illegible] در شک بودند از وی یعنی در کشتن او و نبود [illegible] ایشان را بان دانش
یقین یعنی انچ می گفتند که او را کشتیم متابعت گمانی می کردند و بگمان سخن
می گفتند چنانک در روایت آمده است که صورت آنکس چون صورت
عیسی علیه السلام شد تا روی وی را چون روی عیسی علیه السلام می دیدند و تن او را
چون تن یار خود می دیدند بشک افتادند که عیسی هست یا نی همچنان در آن
گمان بر دار کردندش نی بیقینی برداشت خدای تعالی او را و باسمانها برد
خدای عز وجل لم یزل لایزال قویست در پادشاهی خود که عیسی را نگاه داشت
از کشتن و حکیم است که حکم کرد در حق عیسی باسمان بردن مقاتل گفت که
در ماه رمضان بود و شب قدر بود ضحاک گفت روز عاشورا بود میان
نماز پیشین و نماز دیگر و قد مرت القصة بتمامها فی سورة آل عمران قوله
عز وجل [illegible] من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل
[illegible] القیامة یکون علیهم شهیدا و نیست [illegible]
[illegible] اهل انجیل کسی الا که بگرود بعیسی [illegible]

قیامت نباشد برایشان گواه بعضی گفته اند که این کنایت نعیبی است علیه السلام
که هیچ کس نباشد از اهل کتابی الا که بوی بگروند در [illegible] ان که [illegible]
[illegible] ابد کما روی فی الخبر ان عیسی علیه السلام ینزل من السماء فی اخر الزمان
وقت صلوة الصبح فیقال له تقدم فیقول لا ینبغی لاحد ان یتقدم علی [illegible]
الامة و یصلی خلف رجل منهم وکان خلیفة رسول الله علیه السلام فی امته وفی
یده عصا من حدید فیمکث فی الارض اربعین سنة ویدق الاصنام
ویحرق الخمر ویقتل الخنزیر فیمکث اماما مهدیا ثم یموت فیصلی علیه هذه
الامة فیدفن فی الارض وقال الضحاک یهبط عیسی علیه السلام من السماء [illegible]
خروج الدجال اللعین یکون هبوطه علی صخرة بیت المقدس ثم یقتل الدجال
و یکسر الصلیب ویهدم البیع والکنایس ولا یبقی علی وجه الارض یهودی
ولا نصرانی الا من آمن بالمسیح ودخل فی الاسلام ویوم القیامة یکون
علیهم شهیدا لانه قد بلغهم الرسالة وقیل قبل موته الهاء کنایة عن الکتابی
وقیل قبل موته یعنی قبل موت عیسی علیه السلام لیؤمنن بمحمد علیه السلام ویوم
القیامة یکون عیسی علیهم شهیدا وان چنین باشد که عیسی علیه السلام از اسمان
چون فرود اید مردمان را بشریعت مصطفی خوانند تا همه محمد رسول الله [illegible]
بعد از مرگ عیسی و قیل ویوم القیمة یکون علیهم شهیدا بان عیسی علیه السلام
قد بلغ الرسالة واقر بالعبودیة وفقیه ابو اللیث رحمه الله آورده است که
چون جهودی را وفات رسد وغیب معاینه شود وفرشتگان [illegible] زنند
و او را می گویند یا عدو الله عیسی برسالت امد چرا او را تکذیب کردی
[illegible] ترسا را می زنند و می گویند یا عدو الله بیامد بتو [illegible] خدای و رسول او
عیسی بن مریم و تو گفتی که او خدایست پس در ان وقت ایمان اید واقرار کنند
به بندگی و رسالت عیسی علیه السلام و [illegible] وقت
باشی وان شاهد می اید که گفت [illegible]
از مرگ خود [illegible] عیسی علیه السلام گفتند
[illegible]

[illegible] سال شهر بن حوشب عن هذه الایة وقال انی لاوتی بالاسیر
من الیهود والنصاری فامر بضرب عنقه فانظر الیه فی ذلک الوقت [illegible]
[illegible] منه الایمان فقال له شهر بن حوشب انه حین عاین امر الاخرة
[illegible] بان عیسی علیه السلام عبد الله ورسوله فیؤمن به ولا ینفعه فقال له
[illegible] الحجاج من این اخذت هذا قال اخذت من محمد بن الحنفیة رضی الله عنه
[illegible] فقال له الحجاج اخذت من عین صافیة قوله عز وجل فبظلم من الذین
هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم وبصدهم
[illegible] ستم کردنی آنان کسانی که جهود شدند یعنی بزرگی که در [illegible] خدای
[illegible] کردند و تکذیب رسولان او حرام کردیم برایشان پاکیهایی را که حلال
[illegible] کرده شده بود مر ایشان را وان گوشت شتر وپیه و شیر او و بیکاو و گوسفند
[illegible] و چهار پایی که با سنب باشد برایشان حرام کرد قوله عز وجل وبصدهم
عن سبیل الله کثیرا واخذهم الربوا وقد نهوا عنه
واکلهم اموال الناس بالباطل واعتدنا للکافرین
منهم عذابا الیما وبکردانیدن ایشان دیگران را از دین خدای بسیار
[illegible] مردمان و بگرفتن ایشان ربوا را و نهی کرده شده اند از ان در توریت
[illegible] بخوردن مالهای مردمان را بباطل یعنی بنا حق وان رشوت بود در حکم شریعت
[illegible] کرفتند واحکام را تبدیل وتغییر می کردند بشومی این بدیها که کردند
حرام کردیم برایشان پاکیها از خوردنیها چنانکه جای دیگر فرمود ذلک
جزیناهم ببغیهم الایة وآماده کرده ایم مر کافران را از اهل کتاب عذابی دردناک
[illegible] وان آتش دوزخ است در ان جهان النکتة فیهما انا حرم علیهم الحلال
بظلمهم واحل لنا مع عصیاننا کما قال عز وجل واحل لکم الطیبات [illegible]
العذاب فی القیامة فهم بظلمهم یستحقون العذاب ونحن نرجو الثواب ونستحق
النجاة من العقاب جون جاهلان و کافران جهود [illegible] بکوهید [illegible]
[illegible] ایشان را نیستایید قوله عز وجل لکن الراسخون فی العلم منهم [illegible]
[illegible] بما انزل الیک وما انزل من قبلک [illegible]

ایشان و کروهی کان ایشان می کویند باید فرستاده ... است

... فرستاده شد است بعضی از تو یعنی بقرآن و بهم ... ی ...

کردند لقوله دیگر مومنان درین ایت مومنان این امت اند قوله عز و جل

وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَوٰةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَوٰةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ

وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَٰئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا وان کسانی که

بپای دارند نماز را و دهندکان زکوة و کروندکان بیکانکی خدای تعالی

و بروز بازپسین ایشانند که هر اینه زود بود که بدهیم شان مزد بزرک در بهشت

نصب المقيمين على المدح تقديره اعني المقيمين تعظيما لحالهم وقيل يؤمنون

بما انزل اليك وبالمقيمين وعنى به الرسل وقيل انه غلط وقع من الكاتب

واحتجوا بما روي عن عايشة رضي الله عنها انها قالت ثلاثة احرف في المصحف

غلط الكاتب احدها قوله والمقيمين الصلوة وقوله والصابئون وقوله

ان هذان لساحران وعن عثمان رضي الله عنه انه نظر في المصحف الامام فقال

ارى فيه لحنا وستقيمه العرب بالسنتها لكن هذا لا يصح لان اصحاب

رسول الله عليه السلام كانوا علماء فضلاء وحماة الدين وقدوة المسلمين

ولا نظن بهم انهم تركوا لحنا في المصحف سبب نزول آیت آن بود که جهودان

گفتند که این چیزها در اصل حرام بوده است و تو ای محمد اینها را حلال

می داری این ایت بیامد و بیان کرد که بشومی معاملت جهودان حرام

کردیم بر ایشان قرا حمزه سیوتیهم بالیاء چون جهودان رسالت انبیا را

منکر شدند و گفتند هرگز خدای پیغامبری نفرستاده است بخلق خدای تعالی

رد کرد بر ایشان ... ت نفرستاد قوله عز و جل إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ

كَمَا أَوْحَيْنَا ... وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ ما وحی فرستادیم

بتو یا محمد ... فرستادیم بنوح و بپیغامبران دیگر از پس نوح

علیه ا... م مصطفی یاد کرد در قرآن در دو جیز یکی در کرفتن

... ذنا من النبيين ميثاقهم ومنك ومن نوح د...

... ج ... از محمد نام محمد کفت علیه السلام از بهر جند مع...

... ن ... سوی ... اصل نوح بود ... ان پیغامبر

... از ترا ز نوح نبود هزار سال و زیادت بزیست که هرگز بیر نشد و ضعف

نشد و اول پیغامبری که بعد از مصطفی زنده کردد در قیامت نوح بود قوله عز و جل

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَ

الْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ

وحی فرستادیم بابراهیم خلیل و بپسران او اسمعیل و اسحق و به پسر اسحق

یعقوب و به پسران یعقوب و عیسی مریم و بایوب صابر و به یونس ...

... و بهارون بن عمران و بسلیمان بن داود علیهم السلام و وحی این بود

... که بر توحید من و عبادت من ثبات کنید و دیگران را بفرمایید قوله

عز و جل وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا و بدادیم داود را کتابی چون زبور و هر وقتی

داود علیه السلام زبور خواندی همه خلایق از لذت نغمت او متحیر شدندی

... کاه بصحرا بیرون امدی و علما را بیرون اوردی تا از پس او بایستادندی

و عامه ایشان از پس علما بایستادندی و از پس ایشان پریان و از پس ایشان

دیوان و جانوران که در کوهها و بیابانها باشیدندی بیامدندی و جنبش

... بایستادندی و مرغان بر سر ایشان صف کشیدندی در خوشی

... نغمت او همه مدهوش شدندی تا انکاه که ان زلت از وی بیامد

... و از او همچنان خوش بود ولکن جانوران هوا و صحرا هیچ استماع نمی

ندی داود علیه السلام کفت بار خدایا چون زلت مرا عفو کردی نغمت ...

... است ... که مرغان استماع او از من ... بدند ...

... و استماع ... ان آمد که یا داود ... وحشی

... آن ... وقت ... زلت است ...

لم نقصصهم علیک وکلم الله موسی تکلیما وحی کردیم و بفرستادیم
رسولانی بخلق که قصهاء ایشانی بر تو خواندیم پیش ازین و نفرستادیم بخلق
[illegible] رسولانی که قصهاء ایشان بر تو نخواندیم و سخن گفت خدای تعالی بی واسطه
با موسی علیه السلم سخن گفتنی بقوله نه بمجاز مفسران جماعتی از جهودان گفتند
که یا محمد حکونه است که خدای تعالی موسی را با این جماعت پیغامبران ذکر نکرد
این آیت بیامد و او را یاد کرد و ذکر مصدر از بهر تاکید راست تا بدانند که
این کلام حقیقت بود نه مجاز که بعضی گفته اند که این وحی بود لکن کلام نام
[illegible] بطریق مجاز [illegible] اختلاف کرده اند در عدد پیغامبران کعب احبار گفت
[illegible] هزار و دویست هزار پیغامبر بودند مقاتل گفت هزار
هزار و چهارصد هزار و بیست و چهار هزار پیغامبر بودند ابو ذر غفاری
رضی الله عنه سوال کرد که یا رسول الله پیغامبران چند بودند و از ایشان مرسلان
چند بودند گفت پیغامبران صد هزار و بیست و چهار هزار بودند و مرسلان
سیصد و سیزده بودند پس حکمت فرستادن رسولان بیان کرد و گفت قوله
رسلا مبشرین ومنذرین لئلا یکون للناس علی الله
حجة بعد الرسل وکان عزیزا حکیما بفرستادیم پیغامبران را
[illegible] دهند [illegible] و بیم کنندگان کافران تا نباشد کافران را بر خدای
[illegible] [illegible] از فرستادن رسولان و خدای لم یزل ولا یزال
عزیز است [illegible] پادشاهی خود و حکیم است در کارها وکند یعنی پیغامبران
[illegible] فرستادیم [illegible] قیامت نگویند که تا ما را که هیچ پیغامبری نفرستادی
[illegible] فرستادیم [illegible] قیامت نگویند [illegible] که خبر [illegible] پیغامبری [illegible]
[illegible]

[illegible] حجت نباشد و مراد ازین است تا
[illegible] [illegible] در قیامت عبد الله
[illegible] آیت لکن الراسخون فی العلم بیامد و آیت لکن
[illegible] بیامد جهودان گفتند که بر هر پیغامبری گواهان بودند
[illegible] که گواهی می دهد که ما که اهل علم ایم این گواهی
[illegible] دیگر بفرستاد که من گواهی می دهم قوله عز وجل
لکن الله یشهد بما انزل الیک انزله بعلمه والملائکة یشهدون
وکفی بالله شهیدا لکن خدای گواهی می دهد یعنی اگر کسی دیگر گواهی
نمی دهد من خدای گواهی می دهم بر حقیقت آنچ بفرستادم بتو از قرآن که آنرا
بفرستادم بعلم خود که بدانست که تو شایسته مر پیغامبری را و فرشتگان
[illegible] گواهی می دهند که تو پیغامبری و بیشتر است گواهی خدای بر حقیقت رسالت
تو بقوله دیگر بفرستاد قرآن را بعلم خود چنانک بندگان را حاجت بود
[illegible] در وی قرآن بدین کرد بقوله دیگر بفرستاد قرآن را بعلم خود یعنی علم
او محیط بود با بن قرآن [illegible] و [illegible] نکرو [illegible] این آیت رد است بر معتزلیان
که ایشان گویند که خدای عالم است و او را علم صفت نی و خدای می فرماید
انزله بعلمه دلیل [illegible] بر بطلان قول ایشان سبب نزول آیت
آن بود که اهل مکه کس فرستادند بجهودان مدینه که این محمد رسول هست
یا نی ایشان [illegible] نیست کافران مکه گفتند که اهل کتاب گواهی نمی دهند
بر رسالت تو این آیت بیامد [illegible] من خدای و فرشتگان من گواهی می دهیم
بر حقیقت رسالت محمد علیه السلم چون خبر داد که محمد رسول من است
وعید می کند کسانی را که وی [illegible] نکروند قوله تعالی ان الذین کفروا
وصدوا عن سبیل الله قد ضلوا ضلالا بعیدا [illegible] آن
کسانی که کافر [illegible] و بکردانیدند دیگران را از دین خدای [illegible] بوده
شدند که بوده [illegible] دور از حق قیل تحیروا و [illegible] وقیل هلکوا
من حیث لا [illegible] والتلفیق بین الاثنین [illegible] وبهذهم

و عذاب بجودهم قوله عز وجل ان الذ[illegible]

الله لیغفر لهم

[illegible]لدین فیها ابدا وکان ذلک

کسانی که کافر شدند و ستم کردند بر تنها

از ایمان [illegible] چنانست که بیامرزد خدای تعالی[illegible]

بنماید ایشان را راهی مگر راه دوزخ جاودانه

و هست آن بر خدای آسان یعنی تخلید ایشان[illegible]

است این آیت را دو تاویل است یکی آنکه در قیامت راه ننماید ایشان را

بجز راه دوزخ لما روی عن الضحاک ان اهل الایمان یرفع لهم طریق

الی الجنة ولاهل الکفر طریق الی النار تاویل دیگر در دنیا ایشان را

راه راست ننماید یعنی توفیق ندهد شان و مخذول دارد شان جزای

کفر ایشان را که ایشان راه ایمان نجویند این روایت در حق قومی آمد

از جهودان که بعلم ازل دانست خدای تعالی که ایشان هرگز نگروند

و اختیار ایشان جز کفر نباشد چون حال کافران و بطلان اعتقاد ایشان

یاد کرد خبر می دهد که حق با محمد و یاران اوست قوله عز وجل یا ایها الناس

قد جاءکم الرسول بالحق من ربکم فامنوا خیرا لکم ای مردمان

هر آینه آمد بشما این پیغامبر یعنی محمد براستی از خدای شما یعنی آن

[illegible] حق آمد و آن دین ملا نیست بقولی دیگر ان بهر اظهار حق

آمد والحق ههنا بمعنی الظهور پس نبی کان را فرمود که بگروید بوی که

آن بهتر باشد مر شما را از ناگرویدن بوی نصب خیرا قال الفراء معناه

فامنوا هو خیرا لکم فلما سقط هو نصب وقال الخلیل معناه ایتوا

خیرا لکم و قال الکسائی هو نصب علی القطع قوله عز وجل وان تکفروا

فان لله ما فی السموات والارض و[illegible] علیما حکیما

و اگر نگروید برسالت محمد مر خدای را چه زیان باشد که مر خدایراست

آنچ در آسمانها و زمین است و خدای داناست بشما که که گرود و که

ط

[illegible] رسول علیه

[illegible] اهل کتاب

[illegible] نبی [illegible] رسالت وی

بخدای نسبت کردند تعالی الله عن ذلک این آیت

[illegible] غلو کردن نهی کردشان گفت قوله عز وجل یا اهل الکتاب

[illegible]کم ولا تقولوا علی الله الا الحق ای اهل کتاب

[illegible] از حد در مگذرید در دین خود و مگویید

[illegible]دای تعالی مگر حق را یعنی بناسزا صفت مکنید حق را وان گویید که

لایق صفات و ذات او باشد عبد الله عباس گفت که مگویید مر خدا را فرزند

و جفت و آن چنان بود که جهودان در دشمنی عیسی علیه السلام غلو کردند

و گفتند که حلال زاده نیست و ترسایان در دوستی عیسی از حد درگذشتند

تا طایفه‌ای از ایشان گفتند که پسر خدای است و آن نسطوریان بودند و

طایفه‌ای دیگر گفتند که او خدای است و همان مار یعقوبیان بودند و طایفه‌ای

دیگر گفتند که ثالث ثلاثة است و آن ملکانیان بودند یعنی ان سه یکی

بود پدر و پسری و [illegible] سبحان الله تعالی عما یقول الظالمون و بروایتی

[illegible]کی المسیح و امه والرب و ان مرقوسیان اند و ایشان را ملکانیان گویند

[illegible]منهم ابن پس حقیقت حال عیسی را بیان کرد و گفت قوله عز وجل انما المسیح

عیسی بن مریم رسول الله وکلمته القاها الی مریم وروح منه

[illegible] مسیح عیسی پسر مریم رسول خدای است و کلمه اوست که بیفکندش

او را به مریم یعنی او را گفت باش بشود یعنی بیا و بدان کلمه را جبرئیل

بمریم رسانید و جا نیست اینجا نهاد آفرید خدای کلمه گفت در معنی

روح منه یعنی امر منه این فرمانی بود از خدای عز وجل که جبرئیل بیاورد

[illegible] بدمید در جیب درع مریم پس اثر آن نفخه بمریم رسید و بشکم او

در آمد عیسی بفرمان خدای عز وجل در رحم مادر هست شد و این

[illegible]دای بود و مادر او پرستار خدای بود بقولی دیگر و روح منه ای [illegible]

باشد بعضی از خدای بود

هست شما بقول ذ...

خدای عزوجل بیافرید آنرا ازین جهت سوی خود اضافت کرده است

چنانک گوئی آسمان و زمین مر خدای راست این روح نیز مر

عزوجل ترسایان گفتند چون روح منه گفت و مر هیچ روح د...

و من کلمه تبعیض است این دلیل کند که عیسی بعضی از خ...

الله عن ذلک ما جواب گوییم که این اضافت ملکیت است چنانک می فرماید

وسخر لکم ما فی السموات وما فی الارض جمیعا منه و مراد ازین اضافت

ملک است نه آنک آسمان و زمین بعضی از خدای است عزوجل اینجا نیز همچنین

باشد بقول دیگر عیسی علیه السلم جانی بود از خدای که بدعاء او مرده زنده

شدی چنانک بجان زنده شود وقیل وروح منه ای رسول من الله سمی

الرسول روحا لان الرسول سبب لحیوة القلب کما ان الروح سبب

لحیوة القالب قوله عزوجل فامنوا بالله ورسله ولا تقولوا ثلاثة

انتهوا خیرا لکم بگروید ای اهل کتاب بیگانگی خدای عزوجل

و برسالت رسل لان او صلوات الله علیهم اجمعین و مگویید که خدای

عزوجل سه است و از سیم خدای عزوجل یکی است یعنی عیسی را مگو...

و باز باشید ازین سخن کان بهتر باشد مر شما را یعنی توحید به از شرک

قوله عزوجل انما الله اله واحد سبحانه ان یکون له ولد له ما

فی السموات وما فی الارض وکفی بالله وکیلا گفت

خدای یکی است الله و در هژده هزار عالم بجز از وی خدای نیست تا کی مرا...

را نیست [illegible] باشد و او را فرزند و او را فرزند چگونه

باشد که هر چه در آسمانها است و هر چه در زمینها است [illegible] بنده

است خدای نگاه بان و نگاه دار و راست کننده [illegible] بندگان بس

[illegible] این آیت بیامد و فد نجران بیامدند گفتند یا محمد مر عیسی

[illegible] گفتند می گوئی که وی بنده است خدای نیست